

شهر انداز ایران

۷۵

آبان و آذر ۱۳۹۱
قیمت ۶۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
لطف الله میثمی

طراح جلد:
فرزین آدمیت

صفحه آرایی:
علیرضا ابراهیمی

چاپ:
ایرانچاپ

توزیع:
مؤسسه اطلاعات

نشانی:
تهران، میدان توحید، خیابان نصرت غربی،

شماره ۲۴، طبقه سوم
کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۴۳۳۲۰۷

تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

www.meisami.com

meisami40@yahoo.com

په‌نام مهربان‌ترین مهربانان

سیر اندازی قانونی؟ / مهندس لطف الله میثمی

چشم انداز توسعه

۲
۱۲ - چغندر کاری و مشکلات پیش رو / گفت و گو با علی آبادیان / از صلاح الدین خدیو
۲۴ - فرصتی که از دست رفت / سید مهدی غنی
۲۸ - بحران دریاچه ارومیه و راه‌های مقابله با آن / مهندس علیرضا دائمی

چشم انداز جامعه

۳۱ - بازگشت به نظام قدیم: تغییر قالب‌ها... / دکتر زهرابازرگان
۳۴ - آموزش و پرورش، جامعه مدنی، نهادهای مدنی... / نورالله اکبری
۳۸ - هم‌اندیشی ناتمام آسب‌شناسان اجتماعی...
۴۱ - کودکان کارگولی در شهر تهران / ثمر صفی‌خانی
۴۵ - سفر نامه شوش، خاوران، مولوی / سارا مکی علمداری

چشم انداز اندیشه

۴۸ - طلاق یا رها کردن به احسان / فاتزه حسینی - بخش نخست
۵۵ - طالقانی و آمیختن اندیشه و عمل اجتماعی / کمال رضوی
۵۸ - الله و دنیای مدرن / گفت و گو با لطف الله میثمی
۶۵ - کنش نبوی در جهان / فرامرز معتمد دزفولی
۷۰ - تمایز، مفهومی مؤثر تر از سکولاریسم... / گفت و گو با دکتر مهدی شریعتی
۷۶ - شمشیر محمد / برگردان: مهندس عبدالعلی بازرگان

چشم انداز تاریخ

۷۹ - موسی شیخ‌زادگان، ماهی بازار / لطف الله میثمی
۸۰ - چالش‌های داخلی جبهه ملی چهارم / محمد حسن پورقنبر و ابراهیم سیفی
۸۵ - امام علی (ع) و جامعه مدنی / محمد بسته‌نگار
۸۷ - درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه / دکتر فضل‌الله صلواتی - بخش بیست و نهم

چشم انداز سیاست داخلی

۹۹ - ضرورت تعمیق روابط ایران با اقلیم کردستان / احسان هوشمند
۱۰۲ - آیا امر یک‌باره ایران حمله می‌کند؟ / میزگردی با حضور مهندس لطف الله میثمی، دکتر محمد حسین رفیعی، دکتر رضا مظهری و دکتر عطاران
۱۱۲ - نتایج و حمله به ایران؟! / لطف الله میثمی
۱۱۴ - اندک‌اندک... / رامین ناصح
۱۱۷ - یک‌نقطی و دامنه مصونیت نمایندگان / فاتزه حسینی

چشم انداز سیاست خارجی

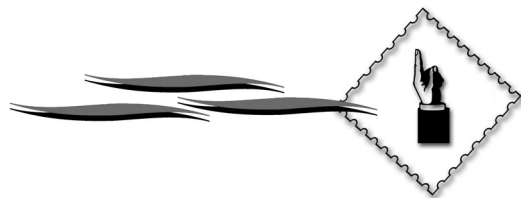
۱۲۰ - آیا نفت «بهار عربی» را در خود غرق خواهد کرد / برگردان: محمد حب‌وطن
۱۲۳ - همکاری کردستان و ترکیه در مورد نفت و انرژی / برگردان: چشم انداز ایران
۱۲۶ - رؤیای امنیت در خاورمیانه / انیس پورخسروانی
۱۳۱ - مصر در گذار به دموکراسی / دکتر ابراهیم یزدی

چشم انداز کتاب

۱۳۵ - مظفر بقایی و تاریخ معاصر ایران
۱۳۹ - سه شوک بزرگ: زندان، جنگ و اقتصاد / فروزان آصف‌نخعی
۱۵۰ - داستان سقوط شوروی / حسن توان
۱۵۴ - چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد / دکتر محسن رنایی

۱۵۹ - چشم‌ها و گوش‌ها
۱۶۹ - ایران در رسانه‌های جهان / تلخیص و روح‌یابی: هادی عبادی
۱۷۴ - چشم انداز خوانندگان





براندازی قانونی؟

□ لطف الله میثمی

ممنوع کردن تشکل های سیاسی بیش از سه نفر بود. مجازات این جرم، سه تا ۱۰ سال زندان بود. در آن مقطع رضاخان براندازی را در دو بستر تعریف می کرد؛ نخست کسانی که به عملکرد غیر قانونی و دیکتاتورمانا بانه سلطنت رضاشاه نقد داشتند و علیه سلطنت اقدام می کردند و دوم کسانی که اندیشه اشتراکی داشتند و از این موضع سلطنت را نقد می کردند. به هر حال تحت پوشش چنین قانونی بود که ۵۳ نفر معروف بازداشت شدند یا مرحوم مدرس به قتل رسید.

البته این قانون بعد از شهریور ۱۳۲۰ و ایجاد فضای جدید ناشی از سقوط رضاشاه و اشغال کشور توسط متفقین نمی توانست آن طور که مطلوب دربار بود مخالفان را منکوب کند، زیرا اگر چنین ادعایی هم علیه کسی می شد، او می توانست با رجوع به دادگستری و بهره جستن از قوانین جزایی و کیفری و همچنین تأسی جستن به اصول قانون اساسی تا حدودی از خود دفاع کند. به هر حال چون روح قانون اساسی انقلاب مشروطه و قانون مدنی در بافت قضایی ایران حضور داشت متهمان به براندازی می توانستند از خود دفاع کنند، از این رو بعد از ترور محمدرضا شاه در ۱۵

بهمین ۱۳۲۷ - که به نظر من عملی حساب شده بود و به بهانه آن می خواستند شرایط حکومت نظامی را حاکم کنند - محاکم نظامی جایگزین دادگستری شدند. البته در آن مقطع ابتدا آیت الله کاشانی را دستگیر و سپس تبعید کردند. حزب توده نیز غیر قانونی اعلام شد و چند نفر از سرانش دستگیر شدند. چند ماه بعد، در اردیبهشت سال ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان تشکیل شد و اختیارات شاه افزایش یافت. در این مجلس، مصوبات بسیاری از نظر نمایندگان گذشت که عموماً در راستای تحکیم حکومت استبدادی بود. حق انحلال مجلس شورا و سنار آن هم در یک لحظه به شاه دادند و او را در عزل و نصب نخست وزیر مختار کردند. در نهایت تصمیم گیری در مورد پرونده مقدمین علیه امنیت و سلطنت نیز به دادگاه های نظامی واگذار شد. در واقع در این نقطه عطف تاریخ معاصر ما یک جابجای طبقاتی انجام گرفت و نیروهای مسلح که

از آنجا که در شرایط حساس کشور، وفاق ملی و همدلی از او واجب واجبات است و با توجه به این که طی دو دهه اخیر مقوله براندازی و بویژه براندازی قانونی به یکی از بحث های جدی در میان جریان های سیاسی، قضایی و امنیتی تبدیل شده و حتی در این رابطه دستگیری هایی انجام شده است، بر آنم با توجه به سابقه ۵۳ ساله سیاسی خود مفهوم براندازی را در تاریخ معاصر ایران تا آنجا که در توان دارم کالبدشکافی کنم.

و رود من به دانشگاه در سال ۱۳۳۸ همزمان با رشد حرکت های مسلحانه در کشورهای گوناگون بود. در آن مقطع مردم کوبا و الجزایر با سر مشق قرارداد مبارزه براندازانه، به پیروزی های چشمگیری دست یافته بودند. البته در آن هنگام مبارزه در ایران کماکان به صورت قانونی و با روش های سیاسی پیش می رفت و هنوز مقوله براندازی زمینه ای جدی در میان جریان های فعال سیاسی پیدا نکرده بود و تا مقطع قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و سرکوب بی رحمانه آن نیز تلقی عمومی نیروهای سیاسی این بود که می توان از طریق راهکارهای قانونی و مسالمت آمیز مبارزه کرد. شاید ضروری باشد که

کمی به عقب تر برگردم و ریشه های تاریخی این موضوع را در مقطع حکومت رضاخان ارزیابی کنم. از پیروزی انقلاب مشروطه به بعد، آزادی احزاب، بیان و قلم به اوج خود رسید. در مجلس شورای ملی هم کمابیش نیروهای فعالی چون مرحوم مدرس و مصدق حضور داشتند. در مجموع این احساس در جریان استبدادی تقویت می شد که تا آزادی های قانونی با چنین روالی وجود دارد نمی توانند یک تازگی کنند. کودتای سیدضیاء - رضاخان در سال ۱۲۹۹ نقطه عطفی در مقابله با جریان رو به رشد مشروطیت بود. اما بعد از حاکمیت رضاخان، کودتاچیان احساس کردند که به دلیل شرایط ویژه جامعه بعد از مشروطه، اگر هم بخواهند جریان های فعال را سرکوب کنند، نیاز به یک محمل قانونی دارند. بعد از تثبیت سلطنت، رضاخان در سال ۱۲۱۰ قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و سلطنت و معتقدان به اندیشه اشتراکی (کمونیسم) را وضع کرد. یکی از مواد این قانون،

رضاخان براندازی را در دو بستر تعریف می کرد؛ نخست کسانی که به عملکرد غیر قانونی و دیکتاتورمانا بانه سلطنت رضاشاه نقد داشتند و علیه سلطنت اقدام می کردند و دوم کسانی که اندیشه اشتراکی داشتند و از این موضع سلطنت را نقد می کردند. تحت پوشش قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و سلطنت بود که ۵۳ نفر معروف بازداشت شدند یا مرحوم مدرس به قتل رسید

علیرغم قانون و براساس یک رویه زیر مجموعه شاه بودند قدرت قضایی - سیاسی مملکت را به دست گرفتند. شاه از این طریق می توانست تمام مخالفان خود را سرکوب کند و همین کار را هم کرد.

در چارچوب همین قانون مصوب مجلس مؤسسان بود که از سال ۱۳۲۸ به بعد، همه نیروهای سیاسی در دادگاه‌های نظامی محاکمه شدند. بنابراین از زمان وضع قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و سلطنت به بعد، رژیم سلطنتی خود را مختار دید که هر فرد منتقد و هر نیروی مخالفی را برانداز اطلاق کند و او را به دادگاه‌های نظامی تحویل دهد؛ نظامیانی که خود را فرمانبردار شاه می دانستند! قانون مصوب مجلس مؤسسان در سال ۱۳۲۸ هم دست شاه را در نحوه محاکمه متهمان بازمی گذارد.

از سال ۱۳۴۲ به بعد، شرایط تغییر می کند و کم و بیش خود نیروها هم اعلام می کنند که دیگر نمی توان در چارچوب این قانون با رژیم برخورد کرد. در این راستا بود که مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم آیت الله طالقانی و دیگر سران نهضت آزادی در سال ۱۳۴۳ در دادگاه تجدیدنظر نظامی خطاب به سران نظامی دادگاه این گونه زمه زمه کردند که ما آخرین گروهی هستیم که از قانون اساسی انقلاب مشروطیت دفاع می کنیم و پس از ما گروه‌های دیگر این کار را نخواهند کرد.

منظور کسانی که براندازی رژیم را مطرح کردند، این نبود که ما قانون اساسی را قبول نداریم، یا این که به دلخواه نمی خواهیم براساس قانون کار کنیم، بلکه آنها می گفتند چون رژیم، قانون اساسی را نقض کرده است و به آن عمل نمی کند، باید با آن مخالفت کرد، ولی رژیم این مخالفت را براندازی تلقی می کرد. بیان مهندس بازرگان در دادگاه یک بیان توصیفی بود، ولی این پیش‌بینی او به قول مهندس سبحانی - جو زمانه شد و به واقعیت پیوست و پس از آن گروه‌های زیادی به خط مشی برانداز رسیدند. به همین دلیل طرح شعار براندازی در آن مقطع، وجهه و حالت احساسی و غیر منطقی نداشت، چرا که در طول بیش از سه دهه، نیروهای سیاسی از ظرفیت‌های قانونی استفاده کردند، فشارهای رژیم سلطنتی را تحمل کردند، محاکمات فرمایشی را به جان خریدند تا بالاخره بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به این نتیجه رسیدند که با به کارگیری روش‌های گذشته، رژیم سلطنتی عقب‌نشینی نمی کند و دست از اقدام‌های غیرقانونی خود بر نمی دارد. نقطه عطف این جریان دادگاه مرحوم بازرگان در سال ۱۳۴۳ بود.

رژیم ابتدا هر مخالفی را برانداز تلقی می کرد، در حالی که بسیاری از جریان‌های مخالف، براندازی رژیم را به آن معنا مطرح نمی کردند. با شروع مبارزه مسلحانه، مفهوم براندازی تا حدود زیادی بامعنای مخالف مسلح تطبیق پیدا کرد. تعبیری که نیروهای مبارز از براندازی داشتند نیز به همین معنا نزدیک بود یعنی مخالفی که با سازماندهی مسلحانه، در صدد براندازی رژیم سلطنتی برمی آمد.

با اوج‌گیری مبارزات علیه سلطنت، رژیم شاهنشاهی خود را با یک معضل جدی روبرو دید، چرا که اگر می خواست با تعبیر خودش از موضع براندازی، با مخالفان برخورد کند، ناچار بود دایره عملش را بسیار گسترده کند، که این از توانایی سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) خارج

از زمان وضع قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و سلطنت به بعد، رژیم سلطنتی خود را مختار دید که هر فرد منتقد و هر نیروی مخالفی را برانداز اطلاق کند و او را به دادگاه‌های نظامی تحویل دهد؛ نظامیانی که خود را فرمانبردار شاه می دانستند!

بود. به همین خاطر خود آنها هم در سال ۱۳۵۵ به تعریف جریان‌های مبارز برانداز تن دادند و گفتند کسی که عمل مسلحانه می کند، برانداز و خرابکار محسوب می شود. در آن مقطع نیروهای امنیتی کسانی که کتاب‌های ممنوع مطالعه می کردند و یا حتی مرام اشتراکی را قبول داشتند را با این ملاک برانداز نمی دانستند، در حالی که قبلاً هر گونه مخالفت یا عقیده متفاوتی را براندازی تعبیر می کردند، ولی اگر از ابتدا این مرزبندی واقعی را می پذیرفتند و بی جهت هر منتقدی را به دادگاه‌های نظامی نمی کشیدند و اجازه نمی دادند جامعه ایران متحمل این همه هزینه‌های اجتماعی نظیر اعدام‌ها و اعدام‌های انقلابی و بازداشت‌های وسیع شود،

نیروهای سیاسی را به جمع‌بندی خط‌مشی برانداز نمی رساندند.

مرحوم بازرگان هم در برخورد با ساواک دائماً این نکته را تذکر می داد که اگر شما قانون را رعایت می کردید، به هیچ وجه مبارزه مسلحانه شکل نمی گرفت و اگر همین حالا هم به قانون وفادار باشید مبارزه مسلحانه کم‌رنگ و بی‌رنگ خواهد شد و از موضوعیت نیز خواهد افتاد. یعنی وضع قانون مجازات مقدمین در سال ۱۳۱۰ و تشکیل دادگاه‌های نظامی برای مخالفان سیاسی از سال ۱۳۲۸ به بعد، به تدریج شرایط را به سمت و سوی برد که راهی برای کار قانونی وجود نداشت. این موضوع ابتدا از دیدگاه رژیم حربه خوبی برای قلع و قمع مخالفان بود، اما غافل از این که در چنین فضایی هر کس با کوچکترین انتقادی ناچار است به صف جریان براندازی ملحق شود. به این ترتیب، رژیم سلطنتی جبهه برانداز را در حد یک ملت گسترده کرد و تمهید دیر هنگام ساواک در سال ۱۳۵۵ برای تعریف مجدد براندازی سودی نیخشید و دو سال بعد رژیم شاه سرنگون شد.

نیروهای امنیتی در زمان شاه می گفتند قانون اساسی مشروطیت کشش مقابله با جریان‌های مخالف را ندارد، از این رو به منظور تأمین امنیت ضروری است شاه تام‌الاختیار شود و پرونده‌ها به دادگاه نظامی برود. قانون اساسی انقلاب مشروطیت دو وجه مهم داشت: یکی حقوق اساسی ملت و متمم قانون اساسی و دیگری حقوق سلطنت. حق سلطنت هم این گونه تعریف شده بود: سلطنت موهبتی الهی است که توسط مردم به شخص شاه واگذار می شود. اما کفه سنگین تر در قانون اساسی مشروطه، حقوق ملت بود که حتی رد پای آن در تعریف سلطنت نیز دیده می شود، زیرا آن را موهبتی الهی می داند که به موجب رأی ملت به شخص شاه تفویض می شود. بعد از کودتای ۱۲۹۹، رژیم سلطنتی تلاش کرد که کفه حقوق سلطنت را سنگین تر کند که چنین هم شد و شاه مشروطه به شاه مستبد تبدیل شد.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز نقطه عطف دیگری در انحراف از قانون اساسی مشروطه بود و استبداد رژیم وارد مرحله جدیدی شد که اوج آن را در کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ می بینیم. رژیم سلطنتی گام به گام دایره را تنگ تر کرد تا جایی که اگر کسی در ابتدا با پذیرش قانون اساسی مشروطه می توانست یک عنصر وفادار به قانون تلقی شود، در مراحل بعد ناچار بود که شروط جدید رژیم را هم بپذیرد. یعنی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، شرط تبعیت کامل از رژیم شاهنشاهی و بعد از سرکوب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، شرط پذیرش اصلاحات شاهانه اضافه شد. از دیدگاه رژیم سلطنتی، شهر وندی یک فرد

نخست با پذیرش قانون اساسی مشروطه، دوم با تبعیت از رژیم شاهنشاهی و سوم با پذیرش اصلاحات شاهانه محقق می‌شد. شاه می‌گفت همه باید این سه شرط را بپذیرند.

در دهه ۵۰ هم که حزب رستاخیر تشکیل شد، باز هم این دایره تنگ تر شد و گفتند هر کس نمی‌خواهد عضو حزب رستاخیر شود باید از ایران برود. البته بعداً کوتاه آمدند. بنابراین نادیده گرفتن حقوق اساسی ملت که در قانون اساسی مشروطه بر آن تأکید بسیار شده بود و در مقابل، افزودن اختیارات سلطنت از طریق قوانین مصوب، صف بندی مذکور را شکل داد. در واقع قانون اساسی چندان مشکلی نداشت ولی چون آنها به دنبال استبداد و وابستگی بودند، آرای مردم را بر نمی‌تافتند.

نکته ظریف در اینجا است که شرط دوم شاه برای احراز شهروندی اعتقاد به رژیم شاهنشاهی بود، در حالی که تبعیت از رژیم شاهنشاهی و سلطنت موروثی یکی از اصول قانون اساسی مشروطه بود و به طور طبیعی نیازی نبود که به صورت یک شرط مجزا در کنار قانون اساسی قرار داده شود، اما دلیل این کار این بود که برخلاف روح قانون اساسی مشروطه - که تأکید اساسی آن بر حقوق ملت است - رژیم می‌خواست حقوق سلطنت را عمده کند. در انقلاب مشروطیت هم درگیری‌ها بر سر محدود کردن سلطنت در کادر قانون اساسی مشروطه بود، حال این که شاه مجدداً اصل رژیم شاهنشاهی را از قانون اساسی تفکیک کرد و در عرض آن قرار داد.

نکته دیگری که در نقد روش رژیم پهلوی باید به آن توجه کرد، مسئله متمم قانون اساسی مشروطه است. این متمم به پیشنهاد علمای صدر مشروطه در قانون اساسی گنجانده شد که سلطنت موهبتی الهی است که به موجب رأی ملت به شخص پادشاه تفویض می‌گردد. این تعریف از سلطنت، اساساً

شخص شاه و اوامدار ملت می‌کرد، در حالی که رژیم شاه برخلاف این مسیر گام برداشت و در آن سه شرط معروف، ملت را به تبعیت محض از خود فراخواند. با این نگاه، حتی انقلاب سال ۱۳۵۷ و سرنگونی شاه در کادر قانون اساسی مشروطه قابل تبیین است و می‌توان این گونه استدلال کرد که ملت در آن مقطع رأی خود را پس گرفتند و به آلت رناتوی جدید یعنی مرحوم امام خمینی واگذار کردند. به نظر می‌رسد براندازی شاه در سال ۵۷، از پشتوانه قانون اساسی مشروطه نیز برخوردار بود و قانون اساسی این دینامیزم را داشت که همراه با تکامل اجتماعی و رشد نیروهای مولد، پاسخگوی زمانه باشد. این پرسش پیش می‌آید که اندیشه‌ای که ظرفیت تاریخی قانون اساسی مشروطه را از سال ۱۳۴۲ به بعد تمام شده می‌پندارد، زیر سؤال نمی‌رود؟ یعنی اگر برای این قانون، ظرفیت قائل باشیم، چگونه می‌توان موضع جریان‌های برانداز بعد از سال ۴۳ را پذیرفت که معتقد بودند دیگر نمی‌توان به صورت قانونی کار کرد؟

در واقع بعد از سال ۴۳ بحث بر سر این نبود که قانون اساسی فاقد ظرفیت است، بلکه بحث بر سر عدم تعهد رژیم سلطنتی به اجرای کامل

قانون اساسی بود. قانون اساسی مشروطه به روشنی مجوز تغییر پادشاه و تفویض آن را به دیگری صادر کرد، زیرا سلطنت را موهبتی الهی می‌دانست که توسط ملت به شخص شاه تفویض گردیده بود. بنابراین ملت می‌توانست در تفویض حق خود به حاکم جدید، قرارداد جدیدی را وضع کند. این گونه می‌توان نقطه عطف تبدیل قانون اساسی مشروطه به قانون اساسی جمهوری اسلامی را تبیین قانونی کرد تا هویتی به نام سلطنت طلب موضوعیت پیدا نکند.

برخی کارشناسان معتقدند اگر در آن مقطع به این موضوع توجه می‌شد، دیگر نیازی نبود که انقلابیون اعلام کنند ما این قانون را قبول نداریم و چهره یک حرکت غیرقانونی را برای انقلاب سال ۵۷ ترسیم کنند. یعنی متمم قانون اساسی مشروطه به خوبی براندازی رژیم شاه را پوشش قانونی می‌داد و بر مردم هم هیچ خرده‌ای نمی‌شد گرفت که چرا حاکم خود را عوض کرده‌اند. این دسته از صاحب نظران معتقدند در چنین صورتی به عالی‌ترین شکل از ظرفیت خالی قانون اساسی مشروطه استفاده شده بود و هزینه‌های بسیار کمتری در تغییر بافت هیئت حاکمه پرداخت می‌شد. از سویی هویتی نیز برای طرفداران خاندان پهلوی و سلطنت طلب‌ها باقی نمی‌ماند که ادعا کنند قانون اساسی مشروطه نادیده گرفته شده و براندازی رژیم پهلوی روندی غیرقانونی بوده است.

البته اعتقاد من این است که حتی با وجود این غفلت از ظرفیت قانون اساسی مشروطه، باز هم نمی‌توان بر حرکت مردم در سال ۵۷ خرده گرفت که چرا حکم به تغییر هیئت حاکمه دادند، زیرا متمم قانون اساسی مشروطه به آنها این حق را داده بود. همان طور که گفته شد قانون مقدمین مصوبه سال ۱۳۱۰ منشأ سرکوب‌ها بود که بعداً با سال پرونده‌هایی به دادگاه نظامی پس از مجلس مؤسسان در سال ۱۳۲۸ تکمیل شد. از سال ۱۳۲۸ به بعد نیروهای سیاسی که طبق این قانون محاکمه می‌شدند ابتدا صلاحیت دادگاه نظامی را با استناد به قانون اساسی رد می‌کردند ولی دادگاه نظامی این رد صلاحیت را نمی‌پذیرفت. به هر حال از سال ۱۳۱۰ به بعد دلسوزی‌های قانونی زیادی به کار گرفته شد تا قانون مقدمین لغو شود. گرچه این دلسوزی‌ها به نفع قانون و سلطنت مشروطه بود ولی به دلیل ظاهر بینی و نزدیک بینی مقام سلطنت و فقدان دوراندیشی و ژرف اندیشی او فایده‌ای نداشت.

در واقع ریشه قانون مجازات مقدمین، قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله بود که مرحوم مدرس و مرحوم مصدق به طور جدی با آن مخالفت کردند. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ نیز که به دست سیدضیاء و رضاخان انجام شد، مولود این قرار داد بود. ظاهر آن به سبب مخالفت در آغاز احمد شاه و همچنین مرحوم مصدق و مرحوم مدرس با قرارداد و ثوق الدوله، این قانون تصویب نشد و انگلیس به این جمع بندی رسید که اگر کودتا نکند و مخالفان را منکوب نکند، برای تصویب این سند قراردادها بادشواری‌های زیادی رویه‌رو می‌شود.

مرحوم بازرگان هم در برخورد با ساواک دائماً این نکته را تذکر می‌داد که اگر شما قانون را رعایت می‌کردید، به هیچ وجه مبارزه مسلحانه شکل نمی‌گرفت و اگر همین حالا هم به قانون وفادار باشید مبارزه مسلحانه کم‌رنگ و بی‌رنگ خواهد شد و از موضوعیت نیز خواهد افتاد. یعنی وضع قانون مجازات مقدمین در سال ۱۳۱۰ و تشکیل دادگاه‌های نظامی برای مخالفان سیاسی از سال ۱۳۲۸ به بعد، به تدریج شرایط را به سمت و سویی برد که راهی برای کار قانونی وجود نداشت

اشتباهی که از سوی عموم نیروها در آن مقطع صورت گرفت ساده‌اندیشی نسبت به ماهیت رضاخان بود. از یک سو کمونیست‌ها و جمهوریخواهان و از سوی دیگر اشخاصی چون آیت‌الله کاشانی و علامه نائینی، سلطنت رضاخان را تأیید کردند، حتی آیت‌الله کاشانی شخصاً در مراسم تاجگذاری رضا شاه شرکت کرد. این حسن ظن به رضاخان مجال داد که پایه‌های قدرت خود را تحکیم کند و در مرحله بعد با قوانین مصوب از جمله قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و سلطنت، مخالفان خود را سرکوب قانونی کند.

بعد از تصویب قانون مجازات مقدمین در سال ۱۳۱۲ - سال ۱۹۳۳ میلادی - با الغای قرارداد دارسی، قرارداد اسارت با تری با انگلیس بسته شد. در آن مقطع بود که نیروهای سیاسی از جمله کمونیست‌ها فهمیدند که چه کلاهی بر سرشان رفته، اما چه سود که بساط استبداد گسترده شد و با ایستگی به انگلیس عمق بیشتری پیدا کرد و صداها در گلو خفه شد. مصدق را تبعید کردند، مدرس به شهادت رسید و گروه ۵۳ نفر به رهبری تقی‌ارانی بازداشت شدند. بر اساس همین قانون، نیروهای بسیاری از جمله گروه محسن جهانسوز از دم تیغ گذرانده شدند.

متأسفانه بعد از تبعید شدن رضاخان نیروها نسبت به وجود این قانون، حساسیتی نشان ندادند و یا حداقل من در تاریخ ندیده‌ام که کسی با آن مخالفت کرده باشد. مجلس مؤسسان هم در سال ۱۳۲۸، با رجوع محاکمات سیاسی به دادگاه‌های نظامی، گام بلند دیگری در سرکوب قانونی مخالفان و با به گمان آنها جریان‌های برانداز برداشت. در اینجا ما شاهد دگرگونی مهمی هستیم که در جریان آن در واقع شاه تکیه‌گاه خود را از «مردم» به «ارتش» منتقل می‌کند. به این ترتیب یک تغییر طبقاتی هم شکل گرفت.

به هر حال بعد از دلسوزی‌ها و سرکوب‌ها بود که بالاخره انقلاب پیروز شد و این پرسش مطرح است که در فرای انقلاب نیز بانبروهایی روبرو بودیم که به خط مشی برانداز علیه نظام جمهوری اسلامی دست زدند؛ آیا با همان ملاک‌های قبل از انقلاب می‌توان حرکت آنها را تبیین کرد؟ همان‌طور که پیش از این اشاره کردم، حرکت مردم در سال ۱۳۵۷ اعمال حق حاکمیت خود بود که حتی قانون اساسی مشروطه هم مؤید آن بود. همین مردم در حرکت بعدی خود به قانون اساسی جمهوری اسلامی رأی دادند و پذیرفتند که در رأس این نظام، شخص مرحوم امام باشد که چهار ویژگی داشت:

نخست این که رهبر کاریز ماتیک انقلاب بود و مردم نوعی نگاه کاریز مایی به ایشان داشتند.

دوم این که بعد از انقلاب در کوتاه‌ترین زمان قانون اساسی به تصویب رسید و در همین کادر ایشان رهبر قانونی کشور شدند.

سوم، ایشان در موقعیت یک مرجع دینی هم قرار داشتند و مردم از ایشان پذیرش سنتی هم پیدا کرده بودند.

و چهارم این که حتی در یک چارچوب دموکراتیک ایشان از پشتوانه

قانون اساسی انقلاب
مشروطیت دو وجه مهم
داشت: یکی حقوق اساسی
ملت و متمم قانون اساسی
و دیگری حقوق سلطنت.
اما کفه سنگین‌تر در
قانون اساسی مشروطه، حقوق
ملت بود که حتی رد پای
آن در تعریف سلطنت نیز
دید می‌شود، زیرا آن را
موهبتی الهی می‌دانند که به
موجب رأی ملت به شخص
شاه تفویض می‌شود. بعد از
کودتای ۱۲۹۹، رژیم سلطنتی
تلاش کرد که کفه حقوق
سلطنت را سنگین‌تر کند که
چنین هم شد و شاه مشروطه
به شاه مستبد تبدیل شد

رأی اکثریت برخوردار بودند.

بیان این ویژگی‌ها گزارش تاریخی از آن مقطع است که با مطالعه تاریخ انقلاب، قابل انکار نیست. اکثریت قریب به اتفاق نیروهای سیاسی هم که برخی از آنها بعداً به خط مشی براندازی رسیدند، در آن مقطع پذیرفته بودند که شخص امام، مقبولیت مردمی دارد و به واقع در رأس انقلاب است. این پذیرش، در اعلامیه‌ها و بیانیه‌های آنها منعکس شده است. از مرحوم طالقانی گرفته تا هواداران دکتر شریعتی و نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز، سازمان مجاهدین به رهبری رجوی، سازمان چریک‌های فدایی، حزب توده و... همگی به رهبری ایشان معترف بودند. چنان که مسعود رجوی خطاب به اشرف دهقانی از رهبران گروه منشعبین از چریک‌های فدایی می‌گوید: تو نمی‌توانی با حاکمیت درگیر شوی، چون اگر آیت‌الله خمینی لب‌تر کند، دو میلیون نفر به میدان می‌آیند. البته بسیار شگفت‌انگیز است که چگونه خود رجوی چند ماه بعد این جمع‌بندی را نادیده گرفت و جنگ مسلحانه را آغاز کرد.

در سال‌های اخیر، جمع‌بندی بسیاری از گروه‌های خارج از کشور این بود که ما ابتدای انقلاب روی مردم اسلحه کشیدیم و حالا هم که توده‌هایی سرپرست شده‌اند - البته به گمان آنها - روشنفکری باقی نمانده که رهبری حرکت را به دست بگیرد. بنابراین چه مواضع ابتدای انقلاب این‌گونه گروه‌ها را ملاک قرار دهیم و چه جمع‌بندی‌های اخیر آنها را، حداقل این نکته را می‌توان استنباط کرد که نتیجه حرکت‌های مسلحانه ابتدای انقلاب در دهه ۶۰ درگیر شدن با انقلاب و مردم بود.

اگر با همان ملاک‌هایی که ما با آنها جمع‌بندی نیروها را بعد از سال ۱۳۴۲ مورد ارزیابی قرار دادیم به درگیری‌های دهه ۶۰ نگاه کنیم، حرکت براندازانه بعد از انقلاب نه پشتوانه قانونی دارد و نه پشتوانه مردمی. ادرحالی که نیروهای برانداز بعد از ۱۵ خرداد ۴۲، به دنبال حداقل چهار دهه کار قانونی و استفاده از ظرفیت‌های قانونی به این جمع‌بندی رسیدند که رژیم سلطنتی ما را وادار کرده از خط مشی مسالمت‌آمیز دست برداریم و به منظور دفاع، اسلحه به دست بگیریم. شاهد مدعای آنها که با واقعیت هم منطبق بود، حرکت غیرقانونی رژیم و از همه مهم‌تر درگیری مردم با رژیم بود، که در چند فراز مهم از جمله نهضت ملی و قیام ملی ۱۵ خرداد به منصفانه ظهور رسیده بود. آیا در یک مقایسه تاریخی میان آنچه در مقطع رژیم سلطنتی با آن روبرو بودیم، با آنچه طی یک روند شتابزده و فاقد منطق حرکت و بدون پشتوانه مردمی و قانونی بعد از انقلاب صورت گرفت، می‌توان یک نقطه مشترک جدی پیدا کرد؟ در سال ۵۸ مرحوم طالقانی بارها گفته بود حالا که انقلاب شد و رهبری خاصی پیدا کرده، توپ و تانک و اسلحه به چه درد شما می‌خورد. آنها حرف طالقانی را که پدر طالقانی می‌نامیدند گوش نکردند، ولی پس از هزینه‌های اجتماعی بسیار در نهایت بعد از ۲۶ روز دفاع جانانه از صدام در سال ۱۳۸۲ در برابر حمله امریکا به عراق پرچم سفید را در پادگان بالا برد و

توسط امریکایی ها خلع سلاح شدند. اینجای بحث ادعاها مطرح نیست، بلکه بحث قانونمندی حرکت براندازی مطرح است. ابتدای انقلاب هم برخی از نیروهایی که دست به حرکت برانداز زدند می گفتند ما شهید دادیم، ما زحمت کشیدیم، چراژمونی باید دست اینها باشد. آنها یک فرمول «همه یا هیچ» را دنبال کردند، بدون این که توجه کنند جریانی که باید برانداخته شود کیست، مردم چه دید گاهی نسبت به این صف آرایی دارند، پشتوانه قانونی حرکت چیست، مراحل تاریخی آن چگونه طی شده است و....

در یک تعریف کاربردی از براندازی، باید گفت نوع نگاه به قانون اساسی، نقش مهمی بازی می کند، یعنی درگیری ها از آنجا شروع می شود که یا به واقع رژیم حاکم، قانون رازیر پامی گذارد، یا این که ادعای نیروی برانداز آن است که رژیم قانون را رعایت نمی کند. حال اگر این ادعا مطابق با واقعیت باشد، براندازی پشتوانه قانونی و مردمی هم پیدا می کند و در عمل هم نتایج متفاوتی به بار می آورد. بنابراین اگر ادعای یک نیروی برانداز قرین با واقعیت باشد و استمراری هم در قانون شکنی باشد، مجرم اصلی مبارزه مسلحانه در واقع همان رژیم است که قانون را تحقق نمی دهد و نیروهای صادق را به این جمع بندی می رساند که راهی جز مبارزه مسلحانه باقی نمانده است. در این حالت جهت گیری مبارزه برای احیای قانون است و نه گریز از قانون و مخالفت با آن. برای نمونه هنگامی که میرزا کوچک خان در جنگل های شمال دست به اسلحه برد، تأکیدش بر این نکته بود که تا وقتی حکومت مرکزی به قانون اساسی عمل نکند، مبارزه مسلحانه ادامه دارد. در این مبارزه با آن که اسلحه هم به کار می رود، اما هدف نیروی درگیر صرفاً براندازی نیست، بلکه برای این است که حکومت را به اجرای قانون وادار کند. حال اگر رژیم به این مهم تن نداد، براندازی رژیم قانون شکن در دستور کار قرار می گیرد.

مهندس بازرگان هم با همین دیدگاه در دادگاه سال ۴۳، آن موضع را گرفت. او همواره بر این نکته تأکید می کرد که اگر حکومت، قانون را پیاده کند، جنبش مسلحانه تعدیل خواهد شد و در نهایت هم از بین خواهد رفت. وقتی قانون به عنوان یک مبنا مخدوش می شود، هر طرف می تواند برای خود ادعاهایی داشته باشد، اما به نظر می رسد حرکتی به لحاظ تاریخی توفیق پیدا می کند که میثاق های دینی و ملی که در دوران جدید، شکل قانون اساسی را به خود گرفته است، مبنای عمل خود قرار دهد. در این رابطه اگر رژیمی دست به قانون شکنی بزند، به گواه تاریخ، دست به فروپاشی خود زده است. یعنی با عمل خود مشروعیت قانونی حکومت را از بین می برد و این مجوز را

به دیگران می دهد که برای براندازی او اقدام کنند. بنابراین اگر چنین شد، رژیم حاکم باید در درجه نخست خودش را سرزنش کند. اگر چنین نباشد و نیروهای برانداز تنها تضاد قدرت داشته باشند، حکومت می تواند با پشتوانه مردمی و قانونی با نیروهای برانداز مقابله کند و به این ترتیب، معادله طور دیگری تعریف می شود.

مشکل زمانی صورت لاینحل به خود می گیرد که یک نیرو خودش نمی پذیرد به فاز براندازی وارد شده است، اما رژیم حاکم ادعا می کند این نیرو استحاله گر و برانداز است. در اینجا نیاز داریم که مرزهای براندازی از نوع استحاله را با اصلاح طلبی

مشخص کنیم تا برای حل مناقشه دارای ملاکی عینی باشیم که چه نیرویی به واقع در خط براندازی است و چه نیرویی به دنبال استحاله است و یا این که کدام نیرو انگیزه اصلاح دارد. به هر حال هر یک از این شقوق، مقتضیاتی دارد و نمی توان مرزهای میان آنها را مخدوش کرد.

مادر اسلام جایگاهی برای قراردادهای فیما بین داریم که در فرهنگ قرآنی از آن به عنوان «میثاق» و «عهد» یاد می شود. این میثاق وقتی فراگیر شد و مورد قبول یک ملت قرار گرفت، عنوان قانون اساسی پیدا می کند. ضرورت وجود قانون اساسی به عنصر زمان و تغییر زمان و مکان بازی گرد و اگر قانون نباشد در روند تغییرات جامعه سردرگمی به وجود می آید. به هر حال وجود سلیقه ها و دیدگاه های متفاوت، طبیعت یک جامعه زنده و فعال است، اما در کنار این تفاوت ها و اختلاف ها اگر ملاک واحد و فراگیری وجود نداشته باشد، جامعه دچار فروپاشی می شود و راهی برای حل اختلاف باقی نمی ماند. اگر قانون اساسی ملاک باشد جایگاه مخالف و موافق نیز معلوم است و تا زمانی که یک نیرو در کادر قانون با سیاست های حکومت مخالفت می کند، نمی توان به او برانداز گفت. در قانون اساسی کنونی هم چون جایگاه احزاب و رأی مخالف و موافق مورد تأیید قرار گرفته است، در واقع این معنا تأیید شده که یک حزب می تواند در کادر قانون رشد کند و حتی قدرت را به دست گیرد. الجزایر و ترکیه دو نمونه قابل مطالعه است که نشان می دهند چگونه احزاب می توانند در چارچوب قانون، شرایط جابه جایی قدرت را پیدا کنند. در انتخابات شهرداری های الجزایر که در دوره مدیریت «بن جدید» رئیس جمهور این کشور - ۳۰ سال پس از انقلاب - صورت گرفت، جبهه نجات اسلامی با خط مشی کاملاً متفاوتی برنده انتخابات شد، که البته پس از نفی قانون اساسی انقلاب توسط این جبهه ژنرال های الجزایر در سنگر قانون نشستند و اجازه ندادند این تحول قانونی صورت گیرد. اما به هر حال به قدرت رسیدن جبهه نجات اسلامی الجزایر در چارچوب قانون اساسی الجزایر و مورد تأیید «بن جدید» بود، هر چند مورد پسند سیاستمداران و نظامیان الجزایری نبود.

در ترکیه نیز اربکان از طریق قانونی، آرای مردم را به خود جلب کرد، به گونه ای که در مجلس ترکیه، حزب رفاه، جناح قدرتمندی را شکل داد. البته ژنرال های ترکیه هم مانند نظامیان الجزایر این تحول را به براندازی نظام لائیک تعبیر کردند و اجازه ندادند اربکان به حیات سیاسی خود در رأس قدرت ادامه دهد.

مقام رهبری و نظام جمهوری اسلامی هم از تحولات در الجزایر و ترکیه استقبال کردند و در واقع بر این نکته صحه گذاشتند که نیروی مخالف می تواند در چارچوب قانون قدرت را به دست بگیرد، بنابراین مخالفت قانونی با عملکرد و سیاست های حاکم نمی تواند با براندازی یکسان شمرده شود. در نظام سیاسی غرب هم احزاب همواره آلترناتیو و جایگزین حکومت به شمار می آیند و این مجال را پیدا می کنند که به رأس قدرت راه یابند. آلترناتیوی که در چارچوب راهکارهای قانونی مانند فعالیت های حزبی، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، رفراندوم قانونی و... به ارائه دیدگاه های خود می پردازد، نمی تواند با نیروی برانداز یکی شمرده شود. نمونه اش انتخابات اخیر

ما در اسلام جایگاهی برای
قراردادهای فیما بین داریم
که در فرهنگ قرآنی از آن
به عنوان «میثاق» و «عهد»
یاد می شود. این میثاق وقتی
فراگیر شد و مورد قبول
یک ملت قرار گرفت، عنوان
قانون اساسی پیدا می کند

گر جستان است که اپوزیسیون پیروز شد و قدرت حاکم به این پیروزی تبریک گفت و همچنین انتخابات و نزو نالا که رقیب چاوز، به پیروزی اش تبریک گفت.

البته استحاله با براندازی مرزی جدی دارد. پس از انقلاب مشروطیت، روشنگران دینی ما در واقع همه استحاله گر بوده اند، یعنی در عین پذیرش قانونی نظام مشروطه سلطنتی، کار فکری و فرهنگی می کردند تا مردم به یک تحول جدیدی برسند. آنها حتی موروثی بودن سلطنت را نقد می کردند و لازم می دیدند که در قانون اساسی مشروطه

تجدید نظر شود. بر این مبنا حق استحاله گری را نمی توان از یک نیرو گرفت. در نهایت اگر خط استحاله آن را غلط فرض کردیم، باید با آن برخورد فکری و فرهنگی کنیم، اما نمی توانیم مرز میان براندازی و استحاله را مخدوش کنیم و بگوئیم چون این استحاله بعدها منجر به جابه جایی سیاسی می شود، پس حکم براندازی بر آن مترتب است؛ این همان اشتباهی بود که رژیم سلطنتی مرتکب آن شد و به دست خود جبهه برانداز را در حد یک مملکت گسترده کرد.

از سوی قانون اساسی کنونی مان هم یک قانون بسته به شمار نمی آید و دارای سه سرفصل اساسی برای ارائه نظرات جدید و به تعبیری اجتهاد است: نخست این که حاکمیت توحید در آن وجود دارد، دوم این که حاکمیت دین را مطرح می کند و سوم این که به مردم سالاری اعتقاد دارد.

حال اگر فردی یا جریانی به درک متفاوتی از این سه سرفصل رسید، نمی توان به بهانه براندازی مانع از ارائه نظرات او شد.

منظور از حاکمیت توحیدی این است که مادر اندیشه توحیدی به خدایی اعتقاد داریم که از تصورات ما برتر است. «الله اکبر» یعنی خدا بزرگتر از همه چیزهایی است که مادر ذهن خود تصور می کنیم و بر این اساس به هر تصویری از او برسیم، باز هم اذعان داریم که این تصور، خود او نیست و او بزرگتر است.

سبحان الله نیز به معنای منزّه دانستن خدا از تمام تصورات و شائبه هایی است که در ذهن انسان وجود دارد. بنابراین کدام انسان موحدی می تواند به خود اجازه بدهد که تصورش از خداوند را نهایی ترین تصور فرض کند و مانع این شود که دیگران به درک دیگری از او دست پیدا کنند؟

عنصر دین هم از چنین قانونی تبعیت می کند و اگر کسی به منظور تطبیق مبانی با شرایط جدید، درک متفاوتی ارائه داد، نمی توان او را از اجتهاد دینی منع کرد. او می تواند نظر خود را ارائه دهد و بر مبنای آن، پیشنهادهای اجرایی خود را مطرح کند و اگر توانست، از طریق راهکارهای قانونی اجتهاد خود را به صورت آیین نامه و دستور العمل در آورد و به قانون تبدیل کند.

مردم سالاری هم عنصر دیگری است که به نیروهای اجتماعی اجازه می دهد از طریق راهکارهای قانونی به جلب آرای مردم بپردازند. مردم هم در حال تکامل هستند و می توانند در یک روند قانونی و با استفاده از ابزارهای مختلف از جمله انتخابات، حرف خود را بزنند. در این چارچوب اگر کسی در صدد جلب نظر مردم بر آید، نمی توان او را برانداز فرض کرد. در مجموع می توان گفت عنصر توحیدی در قانون اساسی به این معناست که هیچ تصویری از خداوند، نهایی ترین تصور نیست. عنصر اسلامیت، اجتهاد

اگر قانون اساسی ملاک باشد جایگاه مخالف و موافق نیز معلوم است و تا زمانی که یک نیرو در کادر قانون با سیاست های حکومت مخالفت می کند، نمی توان به او برانداز گفت

و روح یابی احکام و نقش زمان و مکان در احکام را مجاز می داند و عنصر مردم سالاری هم بر نقش تعیین کننده آرای مردم صحنه می گذارد. حال اگر نیرویی از طریق یک راهکار قانونی و بدون زور و تجاوز به قانون و بدون محاربه و در چارچوب این سه عنصر، نظرات جدیدی را مطرح می کند و مقبولیت مردمی هم به دست می آورد باید به استقبال آن رفت، در غیر این صورت به گواه قرآن و تاریخ، هزینه های زیادی را باید بپردازیم.

با همین نگاه تحولات جامعه از دوم خرداد ۱۳۷۶ تا خرداد ۱۳۸۴، علاوه بر این که در

چارچوب مناسبات قانون اساسی بود، استحاله جامعه ایران را هم نشان می داد. بنابراین استحاله الزاماً منفی نیست و نشانه یک تحول خواهی تدریجی هم می تواند باشد. هر چند از موضع جریان هایی که همواره می خواهند موقعیت خویش را در مناسبات قدرت حفظ کنند، استحاله صورت دیگری از براندازی محسوب می شود.

در چارچوب تکامل اجتماعی، معنای استحاله آن است که یک اقلیت بالنده بتواند به اکثریت تبدیل شود. اگر ملتی بخواهد به تحول جدیدی برسد و نظرات یک اقلیت را مقبول ببیند، دیگر نمی توان آن را براندازی اطلاق کرد. بر چه مبنایی می توان از طرح نظرات یک نیرو در چارچوب قانون جلوگیری کرد؟

تجربه تاریخی نشان داده که اتفاق نظر یک ملت، جامعه را به خوبی اداره می کند و در عین حال مجال دادن به یک اقلیت، تکامل این جامعه را تضمین می کند. بنابراین اگر اقلیتی رشد یابنده بدون بهره گیری از ابزارهای غیر قانونی توانست نظراً اکثریت دیگر را جلب کند، عینیت قانون تکامل اجتماعی است. امام حسین (ع) که به حق سرور آزادگان است در روز عاشورا خطاب به سپاه دشمن می گوید ما و شما یک خدا، یک پیامبر و یک آیین داریم و تا زمانی که شمشیر نازل نشده است، برادر محسوب می شویم. یعنی محاربه و براندازی با به کارگیری اسلحه و آلت حرب ملازم دارد و حتی به صرف داشتن اسلحه نمی توان کسی را محارب یا برانداز تلقی کرد که البته وضعیت آن را قانون هر کشوری تعیین می کند. برانداز کسی است که بدون دلیل جنگ را آغاز کند و در واقع به حقوق دیگران تجاوز نماید.

امام علی (ع) در مقام یک حاکم، به مخالف مجال می دهد که حتی در مسجد و در هنگام خواندن نماز ابراز مخالفت کند. ابراز مخالفت علنی خوارج با او و جسارت آنها که به خود اجازه می دادند حتی نماز و خطبه های امام علی (ع) را با دادن شعار و زمزمه «لا حکم الا لله» بر هم زنند، سبب نشد که امام علی (ع) آنها را برانداز و محارب فرض کند، تا آن که خوارج یک زن باردار را با قساوت کشتند و طفل او را به قتل رساندند و در واقع به حقوق مردم تجاوز کردند.

اما برخی از مریدان امام علی رویه او را قبول ندارند. آنها حتی می خواهند جبران مافات کنند، تا آنجا که می گویند ما دیگر نمی گذاریم مانند امام علی یاد دیگران، مظلوم واقع شویم. آنها بر این اساس به ضرورت پیشدستی و جنگ پیشگیرانه می رسند و این روش بر خورد را تجویز می کنند که حتی با فرض احساس خطر از سوی یک جریان مخالف، باید او را در نطفه خفه کرد، هر چند که او دست به هیچ اقدامی نزده باشد. بنابراین ضرورت دارد

که عقلانیت روش امام علی شکافته شود تا ببینیم آیا مجال دادن به یک نیروی مخالف که احتمال کار خطرناک هم در آن ممکن است، کاری منطقی است یا نه.

اصل برائت در اسلام از استحکام بالایی برخوردار است و بر اساس آن نمی توان قصاص قبل از جنایت کرد، حتی تادم مرگ هم ما با علم محدود بشری خود نمی توانیم قطعاً کسی را کافر تلقی کنیم و یا به او انگ و برچسب بزنیم. راه قرآنی، استمرار در تذکر و یادآوری و هوشیاری است. ما به نیرویی که می دانیم در تدارک چنین روندی است می توانیم تذکر بدهیم، به او بازتاب های منفی چنین حرکتی را یادآوری کنیم و... این روش بر خورد، نیروهای صادق را از آنها جدا می کند. کما این که بر خورد صبورانه امام علی،

هشت هزار نفر را از لشگریان خوارج جدا کرد و تنها چهار هزار نفر بر ادامه راه خود اصرار ورزیدند. یعنی هم می توان صبور بود و هم هوشیاری خود را حفظ کرد. البته در این گونه مواقع، برخی حکومت ها با علم به این که می دانند فلان نیرو در صدد راه اندازی یک حرکت مسلحانه است، به او مجال می دهند تا سر بزنگاه میچ او را بگیرند و آنها را تماماً منهدم کنند. این یک شیوه پلیسی و انهدام نیروست نه هدایت نیروها، که جریان مذکور را تعقیب و مراقبت می کنند و می دانند او در چه مسیری حرکت می کند، اما به او تذکر نمی دهند تا در موقع مقتضی او را غافلگیر نکنند. اما روش امام علی انهدام نیرو نبود، هدف او تنبه و بیداری غافلان بود. او هیچ گاه آغاز گر جنگ نبود و اگر کسی پشت به میدان می کرد، به تعقیب او نمی پرداخت، چون از دیدگاه او اساس حرکت، هدایت انسان است.

من در تحلیل روش امام علی به این نکته اعتقاد دارم که مهلت دادن به نیرویی که هنوز دست به اسلحه نبرده، اما در صدد براندازی است به معنای نفی هوشیاری نیست و اتفاقاً همین هوشیاری ایجاب می کند که با اتخاذ یک روش اصولی و تعالی بخش کمیت و کیفیت نیروی برانداز را محدود کنیم. همان گونه که امام علی با سخنرانی های پیاپی و همچنین پیام هایی که برای خوارج می فرستاد، حدوداً هشت هزار نفر از آنها را جذب و یا حداقل از جنگیدن منصرف کرد. چه بهره ای بالاتر از این که بتوان بدون دست بردن به شمشیر بیش از نیمی از سپاه دشمن را از جنگیدن منصرف نمود. همچنین در سوره آل عمران پیامبر اکرم (ص) باروش مباحله با اهل کتاب - که من آن را روش گفتنمان جان به کف می دانم - قادر شدند یک جنگ تمام عیار را بدون هزینه و با پیروزی به پایان برسانند. در سوره های آل عمران و بقره روش های گفت و گویا بنی اسرائیل و کار فکری و مکتبی با آنها و دیگر اهل

کتاب و مشرکین بسیار زیاد است و تماماً در راستای کاهش هزینه های جنگ و یا به صفر رساندن آن است. یعنی حکومت بدون آن که متوسل به زندان و شکنجه و کشتارهای جمعی شود، با بر خورد صبورانه می تواند بخش عظیمی را از اتخاذ مشی براندازی باز دارد و در جریان های مخالف شکاف ایجاد نماید. البته این در صورتی است که حکومت مورد بحث مانند حکومت امام علی به دنبال حقانیت باشد. اما اگر چنین نشود شق مقابل آن قصاص قبل از جنایت است که باز تاب راهبردی آن به وحدت رساندن جناح های رو در رو است. در عالی ترین تجربه نظامی روز به این نتیجه رسیدند که بهترین راه برای مقابله با دشمن، طبقه سازی و پایگاه سازی در درون دشمن است تا جنگ و انهدام نیرو. این کار به هدایت نزدیک است.

متأسفانه ساواک شاه به ابادی خود مأموریت می داد تا با توزیع کتاب های انقلابی در بین ایرانیان، آنها را جذب کند تا در نهایت تمامی گروه را به زندان و دادگاه نظامی تحویل دهد. این تجربه بارها به دو منظور تکرار شد، نخست حفظ موجودیتشان و دوم حمایت شدن و گرفتن وام از امریکا برای مقابله با دشمنان آنها. این روش بسیار ناجوانمردانه بود. جدا از ارزش گذاری اقدام پیشگیرانه حکومت ها در قلع و قمع نیروهای مخالف، از نظر کاربردی و تاریخی هم این شیوه موفقیت آمیز نبوده و هزینه های زیادی بر حکومت ها تحمیل می کند. در شرایطی که نیروها مرزبندی نشده اند، یک حکومت برای سرکوب مخالفان ناچار از بر خورد گسترده با اقشار اجتماعی است که این خود نیاز به گسترش سازمان های امنیتی دارد.

در چنین فضایی اعتماد میان ملت و حکومت به شدت مخدوش می شود و مناسبات مثبتی بر زور، ترس، یأس و ناامیدی حاکم می شود. وقتی یک حکومت در سرکوب مخالفان شتابزده عمل می کند، ناچار است که به شکنجه متوسل شود، چرا که به گمان خود می خواهد با تخلیه اطلاعات مظلومین، به اصل و منشأ جریان دسترسی پیدا کند، غافل از این که بر خورد های خشونت آمیز در نهایت حتی اگر با توفیق هم همراه باشد، خیل عظیمی از آدم های بریده و مأیوس را پشت سر خود به جای می گذارد. شاید اینها از مخالفین جدا شوند، اما تجربه نشان داده به صورت کیفی جذب حکومت سرکوبگر هم نمی شوند. به نظر من آرامش امام علی در بر خورد با مخالفان، به ایمان خلل ناپذیر او و به اراده تکامل بخش خداوند باز می گشت. ما هم اگر به این روند تکاملی ایمان داشته باشیم و یا حداقل به تجربه تاریخ توجه کنیم، به موقتی بودن گزاره ها هم ایمان می آوریم. یعنی اگر حتی یک نیروی باطل موقتاً حاکم شد، چون راهکار تکاملی ندارد، مناسبات تکامل او را از تخت به زیر می کشد.

استحاله با براندازی مرزی جدی دارد. پس از انقلاب مشروطیت، روشنگران دینی ما در واقع همه استحاله گر بوده اند، یعنی در عین پذیرش قانونی نظام مشروطه سلطنتی، کار فکری و فرهنگی می کردند تا مردم به یک تحول جدیدی برسند. آنها حتی موروثی بودن سلطنت را نقد می کردند و لازم می دیدند که در قانون اساسی مشروطه تجدیدنظر شود. بر این مبنا حق استحاله گری را نمی توان از یک نیرو گرفت. در نهایت اگر خط استحاله آن را غلط فرض کردیم، باید با آن برخورد فکری و فرهنگی کنیم، اما نمی توانیم مرز میان براندازی و استحاله را مخدوش کنیم و بگوییم چون این استحاله بعدها منجر به جابه جایی سیاسی می شود، پس حکم براندازی بر آن مترتب است؛ این همان اشتباهی بود که رژیم سلطنتی مرتکب آن شد و به دست خود جبهه برانداز را در حد یک مملکت گسترده کرد

بنابر این نباید نگران باشیم که اگر پیشدستی نکردیم یا متوسل به شکنجه و کشتار نشدیم، رقیب تا ابد کار خود را پیش می‌برد. بنابر این در یک روند تکاملی - چه از موضع حاکمیت و چه از موضع یک جنبش مخالف حکومت - طی کردن اصولی و پروسه برخورد، ضرورت دارد. یعنی اگر حاکم شدیم و با جریان برانداز روبه‌رو شدیم، قصاص قبل از جنایت نکنیم و مراحل برخورد تعالی بخش با مخالف را طی کرده و در سرکوب حرکت‌ها پیشدستی نکنیم و اگر در موضع یک جریان سیاسی هستیم - مانند شرایط قبل از انقلاب - به طی کردن فزاینده قانونی و استفاده از ظرفیت‌های قانون توجه کنیم، حتی اگر این امر چندین دهه به طول بینجامد.

البته در تاریخ معاصر ایران مقاطعی وجود دارد که به این آسانی نمی‌توان درباره آن قضاوت کرد. برای نمونه گفته می‌شود بعد از کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، وقتی حرکت کودتاچیان موقتاً شکست می‌خورد، مرحوم دکتر فاطمی از مرحوم دکتر مصدق درخواست می‌کند که به او پست وزارت دفاع را محول کند تا با اقدام قاطع، کودتاچیان و خانواده سلطنتی را سرکوب کند. در مقابل، مرحوم مصدق این پیشنهاد را رد می‌کند و می‌گوید تا

لوازم قانونی این کار مهیا نشود، دست به این کار نخواهم زد. همان‌طور که در خاطرات دکتر سعید فاطمی هم آمده است، مرحوم فاطمی می‌گوید این مجامله کار دست ما می‌دهد. ظاهراً مسائل بعدی هم صحت پیش‌بینی او را نشان داد و کودتاچیان فرصت قلع و قمع نهضت ملی را پیدا کردند. حال این سؤال مطرح است که این تعارض را چگونه باید حل کرد.

در یک مرحوم فاطمی از شرایط در دست بود، چرا که او تشخیص داده بود دشمنان نهضت ملی در یک فاز نظامی وارد صحنه شده‌اند. البته در اسناد تاریخی هم چیزی به چشم نمی‌خورد که دال بر مخالفت مرحوم مصدق با این تحلیل باشد، اما حرف مصدق این بود که اگر قرار بر مقابله نظامی با کودتاچیان باشد و بخواهند مثلاً عده‌ای را دستگیر کنند، این امر نیاز به پشتوانه قانونی دارد. بر همین اساس هم به مرحوم فاطمی گفته بود اگر اصرار به این کار داری به اتفاق وزیر دادگستری، وزیر کشور و چند نفر از کارشناسان به دنبال راهکار قانونی مناسب این برخورد باشید. البته راهکار دیگری هم می‌توانست راهنمای عملی نهضت ملی در آن شرایط باشد. با توجه به این که جکسون نماینده دولت بریتانیا قبل از آن اظهار داشته بود تا مصدق سرنگون نشود مسئله نفت حل نمی‌شود و از سوی دیگر عنصر ارزنده‌ای چون سرتیپ افشارطوس به قتل رسیده بود، مصدق می‌توانست با استفاده از موقعیت خود که پشتوانه قانونی هم داشت، متناسب با یک فاز نظامی و امنیتی برخورد کند. همان‌گونه که در محورهای قبلی اشاره شد برخورد صبورانه و تعالی بخش با نیروهای دشمن منافاتی با هوشیاری ندارد و باید در اندیشه تمهیدات دفاعی هم بود. البته من پیشنهاد می‌کنم که برای یک نگرش همه‌جانبه به این گونه موقعیت‌های حساس و همچنین تحلیل اختلاف نظر مرحوم مصدق با مرحوم فاطمی در برخورد با کودتاچیان،

استحاله الزاماً منفی نیست و نشانه یک تحول خواهی تدریجی هم می‌تواند باشد. هر چند از موضع جریان‌هایی که همواره می‌خواهند موقعیت خویش را در مناسبات قدرت حفظ کنند، استحاله صورت دیگری از براندازی محسوب می‌شود. در چارچوب تکامل اجتماعی، معنای استحاله آن است که یک اقلیت بالنده بتواند به اکثریت تبدیل شود. اگر ملتی بخواهد به تحول جدیدی برسد و نظرات یک اقلیت را مقبول ببیند، دیگر نمی‌توان آن را براندازی اطلاق کرد

اندیشمندان و صاحب‌نظران در مسائل استراتژیک به تأمل بیشتری پردازند؛ زیرا از یک سو این خطر وجود دارد که به بهانه برخورد قاطعانه با دشمن به دام یک رویه سرکوبگرانه بیفتیم و از سوی دیگر این نگرانی هم وجود دارد که دچار غفلت شویم و فرصت‌های تاریخی را از دست بدهیم. حل این تعارض یک سرفصل حیاتی در مباحث استراتژیک است که امید است صاحب‌نظران به صورت آکادمیک به دنبال راه حل آن باشند.

در دوره اصلاحات و ریاست جمهوری آقای خاتمی، برخی ایشان را به براندازی آرام متهم می‌کردند. با این تحلیل که آقای خاتمی با استفاده از راهکارهای قانونی و یا به اصطلاح استفاده از ظرفیت‌های خالی قانون در صدد یک دگرگونی اساسی در نظام جمهوری اسلامی است که در واقع از دیدگاه این جریان فکری، تفاوت ماهوی با براندازی نداشت.

باید گفت براندازی از نقطه‌ای آغاز می‌شود که راهکارهای قانونی به بن‌بست رسیده و یا این که قانون به صورت سیستماتیک و مستمر از سوی حکومت نقض شده باشد. بنابر این هر کس یا هر

جریانی که وفادار به قانون است و در چارچوب آن حرکت می‌کند، به‌طور منطقی نمی‌تواند برانداز تلقی شود. یک اشکال بزرگ در این گونه تحلیل‌ها مخدوش شدن مرزبندی‌هاست. اگر تحول در چارچوب قانون مرادف براندازی شمرده شود، چه مرزی می‌توان میان جریان وفادار به قانون و مخالفان قانون ترسیم کرد؟ قانونی که چارچوب آن ظرفیت تحول را نداشته باشد، در گذر پرشتاب زمان به سرعت کارایی خود را از دست می‌دهد. نباید تصور کرد که یک قانون خوب، قانونی است که در تمام شرایط فقط یک راهکار ارائه بدهد. از دیدگاه من حتی قرآن که قانون تکامل را بیان می‌کند، با طرح آیات محکم و متشابه راهکار تحول در چارچوب قانون تکامل را ارائه می‌دهد، یعنی از یک سو قوانینی دارد که در واقع قوانین مادر است و از سوی دیگر روش‌هایی ارائه می‌دهد که این قوانین مادر را به تعبیر دیگر آیات محکم، در هر زمان و مکان، متناسب با شرایط و تحولات آن تحقق پیدا کند. بنابر این قانونی کارا و ارزشمند است که دینامیزم داشته و دارای تبصره‌های کاربردی در شرایط مختلف باشد. دیدگاهی که آقای خاتمی را متهم به براندازی می‌کرد باید به صورت مستدل نشان می‌داد خاتمی کدام یک از اصول محکم قانون اساسی را قبول نداشته و یا در عمل برخلاف آن گام برداشته است.

به نظر من منشأ فلسفی این دیدگاه قبول نداشتن تکامل است به این معنا که چون این افراد تکامل و حرکت یک پدیده را قبول ندارند و به یک روند یکنواخت معتقدند، هر گونه تحول جدید و یا غنا و باروری را به معنای براندازی آن می‌پندارند. آنها درین تفکر شان تبیینی برای تکامل ندارند و هر حرکت جدیدی را نفی مطلق حرکت قبلی می‌دانند، در حالی که یک حرکت اصولی می‌تواند در چارچوب امکانات زمینه‌های جدیدی را به وجود آورد و متناسب با شرایط، راهکار ارائه دهد. اگر چنین باشد، دیگر

نمی‌توان آن را با مفهوم براندازی یکی دانست. به استناد اصل ۱۷۷ قانون اساسی چند اصل تغییر ناپذیر است: اسلامی بودن نظام، اتکا به آرای عمومی یا به تعبیری جمهوریت نظام و همچنین امامت امت یا ولایت امر و... بنابراین حتی در قانون اساسی هم تغییر به شرط آن که اصول لایتغیر را نقض نکند، مجاز شمرده شده و حتی راهکار تجدیدنظر در مواد قانون اساسی هم ارائه شده است. بنابراین چگونه می‌توان آقای خاتمی را به دلیل تحول خواهی در چارچوب قانون به براندازی متهم کرد. خاتمی در واقع مصداق تغییر در نظام بوده تغییر نظام و به عبارتی تغییر در کادر قانون اساسی نه نفی قانون اساسی.

برخی مانند ژنرال‌های تریه، تحول خواهی اربکان را تجدیدنظری اساسی و نقض هویت می‌دانستند، به همین دلیل هم واکنش نشان دادند.

یعنی معتقدند چون پای نقض هویت در میان است با عاملان این گونه حرکت‌ها باید همانند یک جریان برانداز برخورد کرد. این نیازمند بحثی اساسی است. با وجود آن که حزب رفاه بارآی اکثریت مردم ترکیه به قدرت رسید، جریان لائیک حاضر نشد به الزامات دموکراسی تن دهد و تمام توان خود را در جهت سرنگونی اربکان به کار برد که در نهایت هم او بعد از شش ماه ناچار شد کناره‌گیری کند و به دنبال آن حزب رفاه غیرقانونی اعلام شد. البته تلاش ژنرال‌های ترک در این جهت ظاهراً پوشش قانونی داشت، اما جوهره تصمیم‌گیری آنها همین بحث هویت بود. اکنون در ایران هم یک جریان فکری مسائل را از این زاویه تحلیل می‌کند و ادعایش این است که پدیده دوم خرداد در نهایت به نقض هویت دینی منجر می‌شد و به همین دلیل آن را براندازی تدریجی و آرام تلقی می‌کردند. اما این پرسش پیش می‌آید که هویت مورد نظر چه ویژگی‌هایی دارد و آیا می‌توان به طور قطع و یقین آن را مساوی دین فرض کرد؟ این جریان در صورتی که بتواند ثابت کند تمامی دیدگاه‌هایش منطبق بر قرآن و سنت است، می‌تواند بحث نقض هویت دینی را پیش بکشد و ادعا کند که مخالفان این نظریه در صدد براندازی هویت دینی هستند. اما اگر با چند گونه اجتهاد رو به رو باشیم، به این سادگی نمی‌توانیم مخالفان نظریه خود را به براندازی هویت دینی متهم کنیم. اگر همین اصل ولایت فقیه را که در قانون اساسی آمده است، موضوع بحث هویت دینی قرار دهیم، خواهیم دید که دیدگاه‌های مختلفی درباره آن وجود دارد. در طول تاریخ هزار ساله حوزه‌های شیعی چند فقیه و مجتهد را سراغ داریم که از این زاویه ولایت فقیه را مطرح کرده باشند؟ آیا غیر از این است که با تعداد کمی رو به رو خواهیم شد؟ در این صورت آیا جمع عظیمی از علمای حوزه که نظرات متفاوتی دارند نمی‌توانند ادعا کنند که اصل ولایت فقیه ناقض هویت سنتی و دینی آنهاست؟ یعنی در اینجا حتی اگر قرار بر اجماع هم باشد، طرح اصل ولایت فقیه به معنایی که در قانون اساسی آمده است می‌تواند برانداز و ناقض دیدگاه سنتی باشد. با توجه به همین معضل است که آقای خاتمی در آستانه انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ و پس از آن می‌گفت ولایت فقیه تنها در چارچوب قانون اساسی جایگاه بسیار محکمی دارد. یعنی آن جریانی که به خیال خود حمایت از

براندازی از نقطه‌ای آغاز می‌شود که راهکارهای قانونی به بن بست رسیده و یا این که قانون به صورت سیستماتیک و مستمر از سوی حکومت نقض شده باشد. بنابراین هر کس یا هر جریانی که وفادار به قانون است و در چارچوب آن حرکت می‌کند، به طور منطقی نمی‌تواند برانداز تلقی شود

ولایت فقیه را فراتر از قانون اساسی می‌داند و طرح ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی را براندازانه می‌پندارد، به این موضوع توجه نمی‌کند که در بستری غیر از قانون اساسی «اصل ولایت فقیه» حتی از اجماع علما هم نمی‌تواند سود جوید. در واقع کسی که ولایت فقیه را از بستر قانون اساسی خارج کند و آن را صرفاً به عنوان یک اصل اعتقادی مطرح کند، زمینه‌های ملوک‌الطوایفی را در ایران فراهم آورده و به براندازی کمک می‌کند، چرا که آن را از یک اصل قانونی به یک موضوع فقهی مورد اختلاف تبدیل کرده است. از سوی دیگر وقتی بحث حاکمیت دین مطرح می‌شود و در این میان عده‌ای هم متهم به این می‌شوند که در صدد براندازی حاکمیت دینی هستند، جای تأمل بسیار دارد، چرا که یک رشته مطالب کلی را مطرح می‌کنند بی آن که مختصات و ویژگی‌های خاص آن را نشان بدهند. اساساً تفکری که به شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی انجامید و احکام اجتماعی قرآن و اسلام را مطرح کرد، پیش از پیروزی انقلاب در محافل سنتی و حوزوی اندیشه فراگیری نبود. بنابراین وقتی در نظام جمهوری اسلامی بحث از هویت دینی می‌شود باید توجه کنیم که با آموزه‌های سنتی فقه فردی مرزبندی جدی دارد، چرا که اساساً تفکر فقه فردی نمی‌تواند تبیین‌کننده یک نظام اجتماعی دینی باشد، هر چند که در حال حاضر عناصر معتقد به آن در نظام جمهوری اسلامی قبول مسئولیت کرده باشند. بنابراین جریان فوق‌وقبل از آن که دیگران را متهم به نقض هویت دینی یا براندازی حاکمیت دینی کند، باید این موضوع را روشن سازد که مبانی استنباطش چیست. هنوز زمان زیادی از طرح مباحث این جریان با مرحوم امام در رابطه با تعریف احکام اولیه و ثانویه و همچنین حوزه اختیارات حکومت نگذشته است و این موضوع هنوز در خاطر طرف‌های درگیر است که بحث حاکمیت دینی با مبنائیت قانون اساسی - و نه احکام رساله‌ای - مورد اختلاف جدی طرفین بوده است. بنابراین چگونه می‌توان آن را بهانه‌ای قرار داد برای متهم کردن خاتمی یا دیگران به براندازی حاکمیت دینی؟ این گونه کارها شاید به عنوان یک ترفند سیاسی کارایی مقطعی داشته باشد اما نمی‌تواند معضلات درونی یک جریان را حل کند، علاوه بر این که روش صادقانه‌ای هم نیست. بنابراین آنهایی که پس از دوم خرداد، ضرورت بازنگری و جمع‌بندی در جناح خود را مطرح می‌کنند باید در وجه نخست این موضوع را مورد ارزیابی قرار دهند که چرا در بن تفکر خود نمی‌توانند جمهوری اسلامی با مبنائیت قانون اساسی را به عنوان احکام اجتماعی اسلام و قرآن تبیین کنند و چرا به طور مثال به برخی از طیف‌های خود خرده نمی‌گیرند که سوگند نخوردن به قانون اساسی با التزام به نظام جمهوری اسلامی منافات دارد. بنابراین طرح بحث هویت دینی و ملاک قرار دادن آن برای تعریف براندازی نیاز به مرزبندی‌های بسیاری دارد و نباید کسانی که خود در این رابطه مشکل‌پیش‌کننده‌اند، آن را ابزار تسویه حساب‌های سیاسی قرار دهند.

از سویی می‌دانیم جایگاه یک هویت در نظام اجتماعی تا حدود زیادی جدا از ارزش‌گذاری، به مقبولیت آن نزد آحاد جامعه برمی‌گردد. یعنی

حتی کسانی که بحث هویت دینی در جامعه ایران را مطرح می کنند به دلیل مقبولیت این هویت می توانند مخالفان را مجاب کنند که مثلاً در یک مملکت شیعی نباید به مبانی اعتقادی تشیع توهین کرد یا آن را نادیده گرفت و بسیار غیر منطقی به نظر می رسد که مثلاً در کشور چین، شما هویت غالب را این گونه تعریف کنید. بنابراین اگر جامعه ای تصمیم می گیرد هویت جدیدی پیدا کند، آیا کسی می تواند ادعا کند که برای حفظ هویت قدیم، آرای مردم را زیر پا بگذارد؟ مانند کاری که ژنرال های ترک در مقابل حزب رفاه انجام دادند، یا این که باید صرف نظر از ارزش گذاری، جایگاه هویت جدیدی را بپذیرد، هر چند که به آن ایراد داشته باشد.

البته توهین به هیچ وجه به هویت اقلیت نیز جایز نیست چه رسد به هویت قابل قبول عامه مردم. هویت اقلیت نباید نادیده گرفته شود، اقلیت حق کودتا علیه اکثریت را ندارد و اکثریت نیز نباید صدای اقلیت را در گلو خفه کند. اکنون در تعریف متفاوتی که از دموکراسی ارائه می دهند به این نکته اشاره می شود که در یک نظام دموکراتیک، علاوه بر تأمین نظر اکثریت باید شرایطی را مهیا کرد که اقلیت بتواند به اکثریت تبدیل شود. حزب رفاه در ترکیه یا جبهه نجات اسلامی در الجزایر یا جریان حماس در سازمان آزادیبخش فلسطین، ابتدا یک اقلیت بودند که در روند رشد خود نظر اکثریت را به خود جلب کردند. وقتی اینچنین شد به ناچار هویت جدیدی برای جامعه تعریف می شود، هر چند نظامیان ترکیه، الجزایر و... زیر بار چنین تحولی نرفتند و به بهانه حفظ هویت، مردم را سرکوب کردند. از دیدگاه من اراده تکامل بخش خداوند نیز بر این قرار گرفته است که همواره یک اقلیت تحت فشار را رشد می دهد و به حاکمیت می رساند. (بقره: ۲۴۹) این موضوع که در فلسفه سیاسی غرب هم این تحول در حال شکل گرفتن است که دموکراسی را تنها با ملاک رأی اکثریت تعریف نکنند، بلکه تضمین رشد و گسترش اقلیت را هم یکی از مبانی دموکراسی تلقی نمایند موجب خوشحالی است.

با این نگاه مفهوم براندازی را چگونه می توان تعبیر کرد؟ یعنی اگر یک اقلیت مجاز باشد به رشد و گسترش خود بپردازد، آیا تمهیدات او را در این راه می توان به توطئه براندازی علیه اکثریت تفسیر کرد؟

البته اگر تمهیدات اقلیت، قانونی باشد و خشونت نیز به کار گرفته نشود، نباید تلاش یک اقلیت را به منظور رشد و گسترش خود براندازی تلقی کرد. در غیر این صورت ناچاریم بسیاری از موضع گیری های تاریخی و سیاسی خود را در برابر جنبش های حق طلب که ابتدا یک اقلیت بوده اند، پس بگیریم و بپذیریم که مثلاً حکومت اموی حق داشته است که اقلیت اصحاب امام حسین (ع) را در کربلا سرکوب کند. ما نباید با فراعور حاکمان قواعد برخورد با مسائل را تغییر دهیم، مثلاً اگر در اکثریت قرار داریم، دائم دم از مردم بزنیم و اقلیت را به بهانه نداشتن پایگاه مردمی تحقیر کنیم و اگر در اقلیت قرار داریم شعار عوام کلانعام بدهیم و به رأی مردم بی اعتنا باشیم. به نظر من در این تعریف جدید از دموکراسی که در عین احترام به رأی اکثریت، ایجاد ساز و کار به حاکمیت رسیدن اقلیت را شرط لازم دموکراسی می داند، رد پای اندیشه قرآنی را می توان دید. بر این اساس تکامل یعنی رشد و گسترش یک اقلیت - چه از منظر قرآن و چه از منظر دموکراسی - نمی تواند مرادف با براندازی شمرده شود.

برای کاربردی کردن این موضوع برای انتقاد اقلیت از اکثریت موجود در هر جامعه ای چه ملاکی وجود دارد که بر اساس آن بتوانیم بین انتقاد و

براندازی مرز بندی کنیم؟ طبیعی است که در صورتی که شائبه سوء در آن نباشد و باز بان قانون مطرح شود، به هیچ وجه نمی توان چنین انتقادی را مرادف با براندازی دانست.

حتی انتقاد به رأس نظام هم مشکل قانونی ندارد. مادر قانون اساسی مشروطه جایگاهی برای انتقاد از شخص شاه نداشتیم، زیرا شاه تنها باید سلطنت می کرد و نه حکومت، به همین دلیل چون مسئولیتی متوجه شخص شاه نبود، به طور طبیعی انتقاد هم موضوعیتی پیدا نمی کرد. در واقع می توان گفت شاه، رندانه از قانون اساسی مشروطه سوء استفاده کرد، او از یک سو حوزه اختیارات خود را به طور غیر قانونی گسترش داد و از سوی دیگر با اتکا به قانون اساسی، خود را مبرا از هر گونه پاسخگویی دانست. در حالی که قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی این مزیت را دارد که برای شخص اول مملکت مسئولیت قائل شده و به همین دلیل هم او را در مقام پاسخگویی نیز قرار داده است. این، وجه ممیزه مهمی میان سلطنت موروثی و مقام ولایت فقیه از منظر قانون اساسی است. در اصل ۱۰۷ نیز بر این موضوع تصریح شده که رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت های ناشی از آن را بر عهده دارد و در برابر قوانین با دیگر افراد کشور مساوی است. نقطه قوت دیگر قانون اساسی اصل هشتم آن است که دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه همگانی در جمهوری اسلامی می داند که مردم و حاکمان در مقابل هم دارند. بنابراین بیان انتقاد نه تنها براندازی تلقی نمی شود، بلکه می تواند به معنای به رسمیت شناختن جایگاه مسئولیت باشد، یعنی وقتی شما از کسی طلب پاسخگویی می کنید به معنای آن است که حوزه مسئولیت او را نیز پذیرفته بد. بنابراین نیرویی که در صدد براندازی است اساساً به فاز انتقاد رو در رو وارد نمی شود و به دنبال تمهیدات خاص خود می رود.

به نظر من اگر به بهانه انتقاد، هتک حرمت نشود و در چارچوب قانون اساسی رابطه انتقادی میان مردم و مسئولان نهادینه شود این تلقی غالب نخواهد شد که هدف از انتقاد تخریب و ترور شخصیت است. در عین حال اگر انتقادات جهت اثباتی داشته باشد و هر نقدی توأم با ارائه راهکار و راهبرد باشد، اندک اندک این شائبه که طرح انتقاد، مضمون براندازانه دارد از میان بر خواهد خاست. همچنین نباید با اصل اقتدار مخالفت کرد. در نظام های دموکراتیک هم اقتدار و اختیارات وجود دارد. حتی اختیارات رئیس جمهور فرانسه از اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی ما بیشتر است. اقتدار لازمه توسعه است و با اقتدار است که موانع توسعه از بین می رود ولی مهم این است که اقتدار باید به مردم پاسخگو باشد تا دیکتاتوری شکل نگیرد.

به این معنا که در کنار عنصر مسئولیت همواره عنصر پاسخگویی وجود دارد. در نظر گرفتن رابطه متعادل بین مسئولیت و پاسخگویی، همان نکته ای است که مرحوم نائینی در کتاب «تنبيه الامه» بر آن پافشاری می کند، زیرا از دیدگاه او تنها خداوند است که «لا یسئل عما یفعل» می باشد و بندگان او باید از عدم پاسخگویی در برابر عملکرد خود بپرهیزند. تعادل بین مسئولیت و پاسخگویی در عین حال که از روند فروپاشی جلوگیری می کند، در عمل نیز خط مشی برانداز را بلا موضوع می کند.

نگارنده با ۷۲ سال عمر و ۵۳ سال سابقه کم و بیش مبارزه، در پی کسب قدرت نیست، اما آرزو دارد که روزی همه نیروهای وفادار به قانون اساسی و حرکت مسالمت آمیز دست به دست هم داده و وفاق ملی جامعه ایران را بویژه در این شرایط حساس عینیت ببخشیم.

چغندر کاری و مشکلات پیش رو گفت‌وگو با علی آبادیان

از: صلاح‌الدین خدیو*

علی آبادیان (متولد سال ۱۳۳۶)، تحصیلات خود را به دلیل مقارن بودن با انقلاب ۱۳۵۷ تا مقطع دیپلم ادامه داد. او فعال در عرصه مدنی، عضو خانه کشاورز و تعاونی چغندرکاران میان‌دوآب بوده و در حال حاضر بر روی زمین‌های اجدادیش در روستای ملاکندی، منطقه مکریان شمالی به فعالیت کشاورزی مشغول است.

به گفته خودش در اوایل دهه ۷۰ به اتفاق عده‌ای از دوستان علاقمندش به فکر تشکیل سندیکا، اتحادیه و... چغندر کاری افتادند، ولی متأسفانه فضا مناسب نبود و امکان این کار عملاً برایشان وجود نداشت. در سال ۷۶ از طریق تعاونی، مجوز تأسیس تعاونی چغندرکاران و فعالیت به صورت قانونی را دریافت کردند. آبادیان یکی از سه عضو هیئت مؤسس و تاکنون عضو هیئت مدیره این تعاونی بوده و این تعاونی در زمان تشکیل، اولین تشکل چغندر کاری در سطح استان آذربایجان غربی بود. البته به گفته علی آبادیان در این مدت تعاونی هر چند دستاورد قابل قبولی برای چغندرکاران نداشته، اما تلاش کرده که استقلال داشته باشد.

دشت و جلگه‌های حاصلخیز و نیروی کار فراوان و مردمان تلاشگر، ظرفیت‌های بالقوه کشاورزی و دامی قابل توجهی در سطح استان دارد. منابع غنی آبی و خاک زرخیز، دو عنصر اصلی حیات بخش، جمعیت عظیمی از ساکنین رادر قالب کشاورزان و دامداران، گرد خویش جمع کرده و کار و تولید کشاورزی و دامی چرخه واقعی اقتصاد نحیف منطقه را می‌چرخاند، زراعت و دامداری و صنایع وابسته به آن توسط انسان‌های سختکوش و تولیدگری که همانند سنگ زیرین آسیاب بی‌آسیابان سوده شده و مستهلک می‌شوند، زیربنای اقتصاد پایدار و قابل اطمینان این خطه از کشور به شمار می‌آیند. محصولات زراعی و دامی استان با تنوع دام و تناوب کشت شامل غلات، سیفی و جالیز کاری، علوفه، باغات میوه و تنها محصول صنعتی «چغندر قند» محور اصلی اقتصاد استان را تشکیل داده‌اند که جملگی با مشکلات عدیده‌ای روبرو هستند؛ و صد البته تنها محصول استراتژیک «چغندر قند» کوله‌باری از سرگذشت تلخ و شیرین و روایتی اندوهگین و غمبار را بردوش دارد و با وجود طعم شیرینش تلخکامی برای چغندر کار به بار می‌آورد.

■ اگر امکان دارد به طور مفصل به این مسئله



آن پیر دازند. اما متأسفانه تاکنون مطبوعات و دیگر رسانه‌ها در مقابل آن سکوت اختیار کرده‌اند. برای شکستن این سکوت و تنویر افکار عمومی که از عمده‌ترین وظایف مطبوعات است و همچنین برای بررسی و ریشه‌یابی مشکل مورد اشاره با یکی از دردمندان آن یعنی آقای علی آبادیان به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

■ در حال حاضر وضعیت کشاورزی را در منطقه چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ منطقه ما از نظر برخورداری از امکانات بالقوه طبیعی از جمله چندین رودخانه پر آب،

در چند سال گذشته کشاورزان چغندر کار استان آذربایجان غربی، افزون بر مشکلات کاشت و داشت به هنگام برداشت محصول با مشکلات فزاینده‌ای روبرو شده‌اند. سیر قهقراپی، انباشت و تراکم مشکلات این قشر زحمتکش دور از چشم مردم منطقه نیست، زیرا هر جا واسطه‌ای بساط چپاول دسترنج کشاورز را گشوده و نمایندگی خرید چغندر کارخانه‌ای فعال است، صف‌های طویل و دراز کشاورزان آشفته حال و به ستوه آمده از دست کارخانه‌های قند هم وجدان‌های آگاه را آزرده می‌کند. به دلیل انباشت و لاینحل ماندن مشکلات، نابسامانی گسترده‌ای دامنگیر کشاورز شده است. متأسفانه ما همیشه شاهد مشکلات آزاردهنده چغندر کارانی هستیم که تولید کنندگان تنها محصول صنعتی استان و عامل پابرجایی قدیمی ترین صنعت کشور هستند. این نابسامانی و بی‌برنامگی در امر تولید به همراه سوءمدیریت کارخانه‌های چغندر قند، این قشر از تولید کنندگان جامعه را آماج شدیدترین ضربات خود قرار داده است. به همین دلیل لازم است تا از سوی کارشناسان و دردمندان آن، مسئله چغندر کاری و شیوه خرید و جذب محصول تولید شده مورد بررسی قرار گیرد و انتظار می‌رود رسانه ملی و مطبوعات به پوشش خبری و تحلیلی

پیردازید، البته با شمه‌ای از پیشینه موضوع.

□ قدمت کاشت چغندر قند چیزی در حدود یکصد سال است. آن گونه که ما از پدران خود شنیده‌ایم، قبلاً برنج گرده و پنبه، کشت رایج زمین‌های آبی منطقه بوده است، ولی حاکمیت وقت با تدوین سیاست‌ها و اجرای برنامه‌هایی که حمایت‌های دولتی را نیز پشت سر خود داشت، محصول چغندر قند را که سازگار با آب و هوا و همچنین خاک مرغوب منطقه است وارد عرصه تولیدات زراعی کرد. کشاورزان هم با آشنا شدن با این محصول آن را به صورت کشت غالب در آوردند. این محصول تازه وارد همراه خود صنعت را نیز برای منطقه به ارمغان آورد. فناوری صنایع تبدیلی کشاورزی برای اولین بار در سال ۱۳۱۵ با احداث کارخانه قند میان‌واب به دست کارشناسان آلمانی به بهره‌برداری رسید، که خوشبختانه هنوز پابرجاست. این محصول تازه با ویژگی‌هایی که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد و همچنین امتیازاتی که در قالب حمایت‌های دولتی از آن به عمل می‌آمد، به زودی توانست کشت تمامی محصولات کشاورزی را تحت تأثیر خود قرار دهد و جایگاه خود را به عنوان کشت غالب در منطقه تثبیت کند.

■ لطفاً به نحوه ارتباط کارخانه و چغندر کاران و میزان همکاری و حمایت از کشاورزان اشاره کرده و سنجشی میان گذشته و حال داشته باشید.

□ همان گونه که اشاره شد در گذشته، کاشت چغندر به عنوان محصول استراتژیک یک نسبت به محصولات دیگر ویژگی خاصی داشت. حمایت‌های فنی و مالی دولت، به شکل‌های مختلف، مستقیم یا غیرمستقیم به مردم ارائه می‌شد. بخش حائز اهمیت زراعت تازه و نوین چغندر قند، ورود ادوات مکانیزه کشاورزی و آموزش کاشت و داشت و برداشت توسط کارشناسان کشاورزی بخش چغندر کاری کارخانه قند بود که با حضور در سر مزارع و ارتباط تنگاتنگ با چغندر کار به صورت مستقل از وزارت کشاورزی در بخش چغندر فعال بودند. عامل مهم و رونق بخش محصول چغندر قند تضمین خرید و یا به گفته‌ای پیش خرید این محصول بود، که بر اساس قیمت مشخص که از سوی شورای اقتصاد هر سال تعیین می‌شد و همچنین اعطای تسهیلات بدون بهره در دوره کاشت و برداشت از سوی کارخانه قند بود که چغندر کاران آن را مساعده می‌نامند. این



چغندر قند از آن دسته محصولات است که با تلاش جمعی زن و مرد، ریز و درشت خانواده کشاورز پرورده و بارور می‌شود و مجموعه امکانات یک خانواده روستایی برای تولید این محصول در تکاپو هستند. به قول معروف در چرخه تولید قند و چغندر، ابر و باد و مه و خورشید و فلک همه در کارند

شیوه کار، ضریب امنیتی فعالیت و اعتبار تولید را افزایش داده و باعث دلگرمی کشاورزان برای تولید محصول بهتر می‌شد. تهیه و در اختیار نهادن نهاده‌های زراعی، حضور مستمر کارشناسان مجرب و مهندسین دلسوز در مزارع و همکاری تنگاتنگ آنها با کشاورزان برای بهبود کیفی و کمی زراعت چغندر، نقش اساسی را ایفا کرده و امر ترویج و آموزش را تسریع می‌نمود. ایجاد مرکز مستقل تحقیقاتی چغندر قند به صورت زیرمجموعه‌ای از وزارت کشاورزی در همین راستا بود. حاصل آن زحمات و اقدامات علاوه بر تجهیز ادوات مکانیزه زراعی، پرورده شدن نسلی مجرب و متبحر از کشاورزان چغندر کار بوده که این تبحر و تجربه، نسل به نسل منتقل شده است. بسیاری از چغندر کاران با داشتن تجربیات چندین ساله در حد یک کارشناس کشاورزی، از این

کاشت سر رشته دارند که می‌توان از آن به عنوان سرمایه انسانی صنعت قند نام برد.

گسترش کشت چغندر قند در عرصه فعالیت کشاورزی پیامدهای مهمی در زندگی اجتماعی روستاییان برجای گذاشت، به طوری که بخشی از آداب و رسوم و فرهنگ روستائینی راحتم تحت تأثیر خود قرار داد. اگر اندک آشنایی با آداب و سنن روستایی داشته باشید متوجه خواهید شد که بیشتر برنامه‌ریزی‌های جامعه روستایی با فاکتور چغندر قند متناسب هستند؛ مسافرت‌ها، مراسم عروسی، عزاداری، میهمانی و دیگر فعالیت‌های زراعی و... روستایی، متأثر از این زراعت هستند. چغندر قند از آن دسته محصولاتی است که با تلاش جمعی زن و مرد، ریز و درشت خانواده کشاورز پرورده و بارور می‌شود و مجموعه امکانات یک خانواده روستایی برای تولید این محصول در تکاپو هستند. به قول معروف در چرخه تولید قند و چغندر، ابر و باد و مه و خورشید و فلک همه در کارند.

چغندر قند، با دوره تقریبی ۱۸۰ روزه از کاشت تا برداشت، همچون نونهالی توسط چغندر کار مراقبت و مواظبت می‌شود و در تلاشی مداوم شب و روز خانواده کشاورز آن را تر و خشک می‌کنند، تا با تولید و تحویل این محصول تعهدات خویش را به نحو احسن در قبال کارخانه قند انجام داده و همچنین به عنوان تولید کننده هزینه و تلاش یک فصل کشاورزی را به سرمایه و سود تبدیل کنند.

این روال که در بالا به آن اشاره کردم، در برهه زمانی مشخص در گذشته انجام می‌شد، که هنوز خاطره خوش آن از یادها نرفته است. اما در حال حاضر شکافی در این روند به وجود آمده و خلأ ناشی از عدم تأمین نیاز نهاده‌ها و همچنین ماشین‌آلات زراعی که جهت کاشت، داشت و برداشت قبلاً توسط بخش چغندر کاری کارخانه انجام می‌گرفت، به نحو محسوسی در میدان فعالیت چغندر کاری به چشم می‌خورد که این دگرگونی وضعیت و تغییر برنامه‌های حمایتی قبلی اعم از مالی و فنی، به شیوه غیر قابل تصویری تأثیر سلبی در بهره‌وری کشاورزی منطقه و از سوی دیگر تأثیر ایجابی تر در جهت سربر آوردن مشکلات و نابسامانی در وضعیت چغندر کاری استان به وجود آورده است!

■ اگر ممکن است به روند دگرگونی‌ها بیشتر پیردازید تا با بررسی آن بتوان ریشه‌های

مشکلات را پیدا کرد و در معرض دید علاقه‌مندان و مسئولین ذی‌ربط جهت چاره‌اندیشی قرار داد.

□ ناگفته پیداست با وجود منابع سرشار نفتی نهفته زیر خاک و نبود نیاز به منابع روی خاکی و بخصوص خلاص برنامه کشاورزی اقتصادی، این سرگشتگی‌ها و نابسامانی‌های بخش کشاورزی عجیب نبوده و اگر فاکتور مدیریت ناکارآمد و برنامه‌های معیوب اجرایی را هم به آن اضافه کنیم، دیو هفت سر مشکلات

کشاورزی پدیدار خواهد شد. سرنوشت چغندر هم جدا از دیگر محصولات زراعی نیست. در قضیه چغندر حکایت من بدو، آهو بدو مصداق عینی دارد. کارخانه قند مصرانه، برنامه‌ای رارویه کاری خود کرده که نتیجه‌اش تضعیف کشت چغندر قند و نهایتاً زیر فشار قرار دادن کشاورزان و تهی کردن منطقه از قابلیت‌های موجود خواهد بود. اما کشاورزان که طرف دیگر قضیه هستند، اجباراً همچنان برای تأمین زندگی حقیرانه و به دست آوردن قوت لایموت و اجتناب از بیکاری و از دست رفتن سرمایه چندین ساله کشاورزی، در حالت بلا تکلیفی و سرگردانی به فعالیت خود ادامه می‌دهند.

داستان مشارکت اقتصادی و عقد قرارداد و نیز نحوه تعامل کارخانه به عنوان خریدار و کشاورز در مقام فروشنده دیدنی و شنیدنی است، کارخانه بی‌نیاز از کشاورز و فارغ از هر گونه نگرانی از عدم کشت چغندر قند و با دستان باز از سویی و کشاورز با دستان پینه‌بسته، پا در گل و شرم‌نده زن و بیجه خویش از سوی دیگر روبه‌روی هم قرار گرفته‌اند. گرچه در گذشته نیز چغندر کاری خالی از اشکال نبوده و کشاورزان مسائل و خواسته‌هایی داشتند، ولی هیچ‌گاه مسئله به اندازه امروز بغرنج و بحرانی نشده است و در گذشته هرگز از طرف کارخانه و متولیان امر کشاورزی دست‌ر‌د بر سینه چغندر کاران زده نمی‌شد. زمانی برنامه چغندر کاری از شفافیت لازم برخوردار بود و چغندر کار و کارخانه‌دار منافع مشترک و تعریف شده‌ای داشتند، سود و زیان نیز از مبانی درستی پیروی می‌کرد و توازن مورد قبولی برقرار بود و هر دو طرف مسئولانه با قضیه برخورد می‌کردند. افزون بر این در بطن قضیه، علاوه بر منفعت طرفین مصالح و منافع



کلی‌تری یعنی منافع منطقه‌ای نیز جایگاه خود را داشت، بخصوص مسئولین و متولیان امر با دیدی باز، واقعیت‌های موجود استان را در برنامه‌ریزی‌های خود دخالت می‌دادند. به همین جهت در مقطعی چغندر کاران و نماینده‌هایشان با پیگیری مشکلات صنفی خود به بخشی از منافع و حقوق نائل شدند. از جمله می‌توان به سهمیه قند رایگان و سهمیه تفاله، برداشت عوارض دولتی، و اگذاری ماشین‌آلات و ادوات کشاورزی با وام بانکی مناسب اشاره کرد.

متأسفانه در حال حاضر قضیه به صورت دیگری به پیش می‌رود و دیگر کارخانه، شریک چغندر کار نیست و مسئولین آن ادعا می‌کنند که کارخانه، یک بنگاه اقتصادی صرف با منافع مشخص و از پیش تعریف شده است. با چنین منطقی است که برنامه‌های گنگ و قراردادهای یک‌جانبه و ناعادلانه بر کشاورزان تحمیل می‌شود. کارشناسان و بازرسان چغندر کاری پیش از این موظف به حضور مستمر در مزارع بوده و در محل فعالیت زراعی با کشاورزان به امر نظارت و مراقبت می‌پرداختند، اما اکنون مسیر این حرکت معکوس شده و کشاورز مجبور است برای رفع و رجوع امور و مشکلات زراعی، با حضور در محیط اداری که در فاصله دوری از مزرعه واقع است و با صرف هزینه‌ریالی و زمانی، ساعت‌ها در محوطه باز کارخانه قند و در پشت درهای بسته منتظر مسئولین بماند تا شاید پاسخی از آنها بشنود، تازه کمتر موفق به ملاقات آنها شده و معمولاً این مراجعات بدون نتیجه‌مانده و نهایتاً چغندر کاران با یأس و ناراحتی، مشکل لاینحل را با بارگران تری بر دوش می‌کشند. ملال‌آور این که کشاورز حقارت و شکستن حرمت و کرامت انسانی را در این برخورد احساس می‌کند. دیگر از آن برنامه‌های حمایتی خبری نبوده و

کشاورز هم دهقان آزاده نیست! بی‌سروسامانی و سوءمدیریت حاکم بر بخش کشاورزی، شل‌کن، سفت‌کن‌های بی‌مورد، گنگ و مبهم بودن برنامه‌ها به چشم می‌خورد که منافع و مصالح صنفی و عمومی در آنها در نظر گرفته نمی‌شود. متأسفانه این جو غالب بر فضای کارخانه قند و سرنوشت چغندر کاری است.

■ مسئولین کشاورزان در کدام یک از خانه‌های این شطرنج از پیش باخته قرار دارند؟

□ اگر تأمین منافع ملی و عدالت اجتماعی و حمایت از تولیدکننده را ملاک قرار دهیم باید گفت بدبختانه مسئولینی که در رأس امور چغندر کاری قرار دارند قادر به تشخیص مسائل نیستند. از همه درد‌آورتر، نبود فریادرسی برای دادخواهی کشاورزان و نامشخص بودن متولیان امر، اعم از وزارت جهاد کشاورزی و... برای پاسخگویی و تیمار درد چغندر کاران است که جملگی مهر تأییدی است بر وخامت اوضاع بخش کشاورزی. هر چند ماهنوز به عنوان عضوی از تشکل صنفی کشاورزی و فعال عرصه تولید برای تأمین نیازهای ضروری زندگی خود و جامعه‌مان تلاشی پویا و ارزشمند داریم، اما متأسفانه به دلایل ساختاری هنوز به نقطه قابل قبول نرسیده‌ایم. باید توجه داشت این بازی شطرنج در نوع تفننی آن نیست، بلکه مسئله‌ای بسیار حیاتی برای کشاورز نگون‌بخت است که اگر نکارد و نفر و شد محکوم به فنا گشته و از گر سنگی خواهد مرد!

شاید این فقط در مورد بعضی از متولیان امر مصداق داشته باشد که ما را همچون مهره شطرنج پنداشته و بازی می‌دهند. چغندر کار در بدو ورود به مزرعه با شکافتن زمین توسط بیل و خیش و گاو آهنش، با عقد قرارداد زیر بار تعهدات دست و پاگیر اجباری می‌رود و ناخواسته در بی‌برنامگی و سوءمدیریت گرفتار می‌شود. کشاورز در تمامی مراحل کاشت و داشت با تمام وجود برای به ثمر نشستن و بارور شدن محصولش تلاش مجدانه انجام می‌دهد، اما در پایان کار با تحمل خسارت خود را مغبون می‌یابد. بهت‌انگیز این که فشار خسران‌بار فسادهای اداری و زد و بند، به روال معمول تبدیل شده و کس را یاری در افتادن با آن نیست. چغندر کار در آخرین خوان از

تلاشش، گرفتار اکوان دیو مالی کارخانه می شود و در نوبت چند ماهه دریافت بهای محصولش که در حساب بانکی کارخانه بلو که شده و از پرداخت آن امتناع به عمل می آید ضرری دیگر رانوش جان می کند. فرایند کار و تلاش و تولید و توسعه ای که گفته می شود عدالت محور به این شکل است.

دیگر از آن اندک کارشناسان دلسوز سر مزرعه هم اثری باقی نیست، تنها عده ای آقابالاسر پشت میز نشین، طلبکار از کشاورزان در دفاتر اداری روی صندلی راحتی خود لم داده اند بی توجه به پاسخگو بودن به مراجعین چغندر کار روزگاری می گذرانند. اکنون امنیت شغلی و اعتبار امر تولید به میزان زیادی زیر سؤال رفته است.

کشاورز که در طول ۱۸۰ روز محصولش را تولید کرده مجبور است دست بسته در مقابل کارخانه که با اکره این محصول را از آنها خریداری می کند، ۱۸۰ روز و گاه بیشتر از این هم برای تحویل چغندر قند در رفت و آمد پر از خواهش و التماس به دفاتر مسئولان باشند و پس از آن سرگردانی پشت درهای کارخانه را چاشنی فعالیت های کشاورزی خود می کنند. با این اوصاف مشقت تولید و فعالیت یکساله به پایان نمی رسد و اجباراً برای دریافت بهای محصول چغندر قند ۱۸۰ روز دیگر هم باید منتظر بماند. باید پرسید آیا با اینچنین کار و تلاش مضاعف تولید ملی تحقق می یابد!

جالب است گفته شود که کمترین تأخیر در پرداخت دیون دولت برای کشاورز و هر کس دیگر شدیدترین عقوبات و جرایم را بدون مسامحه به همراه دارد و به خاطیانی که به تعهدات خود عمل نمی کنند هیچ گونه خدمتی ارائه نمی شود، اما در مورد کارخانه قند موضوع برعکس است و همه ساله با این وضع موقعیتش بیشتر تثبیت شده و جا قویش برنده تر می شود!

■ به پرداخت مساعده اشاره کردید و از برنامه های حمایت دولتی ذکر می کنید؛ وضعیت کنونی این حمایت ها را بر ایمان توضیح دهید.

□ پرداخت مساعده کارخانه هم به جریانی در نوع خود جالب و شنیدنی تبدیل شده، چون نه تنها از آن مساعده و حمایت ها از کشاورز خبری نیست، بلکه کارخانه قند امروزه با چرخشی ۱۸۰ درجه در برهه ای از سال زراعی، کشاورزان را جهت دریافت تسهیلات «وام» کشاورزی با سود

زمانی برنامه چغندر کاری از شفافیت لازم برخوردار بود و چغندر کار و کارخانه دار منافع مشترک و تعریف شده ای داشتند، سود و زیان نیز از مبنای درستی پیروی می کرد و توازن مورد قبولی برقرار بود و هر دو طرف مسئولانه با قضیه برخورد می کردند. در مقطعی چغندر کاران و نماینده های ایشان با پیگیری مشکلات صنفی خود به بخشی از منافع و حقوق نائل شدند. از جمله می توان به سهمیه قند رایگان و سهمیه تفاله، برداشت عوارض دولتی، واگذاری ماشین آلات و ادوات کشاورزی با وام بانکی مناسب اشاره کرد

۱۴ یا ۱۶ درصد برای دوره ای کمتر از شش ماه به بانک معرفی می کند. البته در این پروژه، کشاورز - از روی ناچاری و تنگدستی و با سماجت - و کارخانه - با اکره - در مقابل هم قرار دارند. چغندر کار با پرداخت هزینه سفته ضمن سپردن تعهد و ضمانت، مبلغی را به عنوان وام «مساعده» دریافت می کند که غالباً به دلیل کاغذبازی و دوندگی نفس بر و نیز میزان سود با رقم بالا رغبت چندانی به دریافت آن نشان نمی دهد، در حالی که این مساعده در گذشته بدون بهره بانکی و در اندک زمان و با شرایط آسان برای چغندر کار قابل وصول بود. نکته ظریف و حائز اهمیت در این قضیه که باید به آن پرداخت، وام دریافتی چغندر برای مدت شش ماه است که عملاً پس از سه ماه به صورت جنس «چغندر تحویلی» برگشت داده شده و یا به دیگر سخن به میزان وام مربوطه توسط کشاورز به کارخانه تودیع می شود.

علاوه بر این در گذشته نهاده های کاشت و داشت اعم از بذر، کود، سموم و خدمات زراعی و حتی فروش ماشین آلات از سوی کارخانه در اختیار کشاورز قرار می گرفت که بهای کلیه این خدمات پس از اتمام بهره برداری و تحویل چغندر به کارخانه از حساب پیمانکاران کسر می شد.

اکنون چغندر کار مجبور است در نبود برنامه های حمایتی کارخانه با هزینه شخصی و به قیمت گزاف و البته به صورت نقدی کلیه نهاده های مورد نیاز خود را خریداری کند. با این حال باز هم کشاورز مجبور است در زمان برداشت پیرو برنامه تحویل چغندر کارخانه قند - که کشاورز در چند و چون آن هیچ دخالتی ندارد - محصول آماده خود را به ترتیبی که کارخانه می خواهد برداشت کند و تحویل دهد. به عبارتی دیگر این تصمیم و امر به کارخانه اسمش برنامه و ماهیتش هرج و مرج و سرگردانی کشاورز است. در قالب این برنامه - که بهتر است ابلاغیه اش بنامیم - باز هم کشاورز طبق روال جبری و تحمیلی ثمره تلاش و هزینه یک فصل زراعی را با صرف هزینه اضافی و در شرایط نامساعد جوی در کنار مزارع و جاده ها «خرمن» می کند. این گونه است که کشاورز بیشترین خسارت و ضرر را متحمل می شود. ای کاش حرمان کشاورز با این مسئله پایان می یافت، ولی حکایت ادامه دارد. کارخانه پس از تحویل این هزینه مضاعف و وارد شدن خسارت ناشی از نگهداری در شرایط نامناسب جوی و مکانی، زمانی محصول را تحویل می گیرد که چغندر دیگر آن کمیّت و کیفیت زمان برداشت را ندارد و با پایین آمدن وزن و عیار قند و افت زمان تحویل از سوی کارخانه با درصد بالا، ضرری دیگر را به کشاورز تحمیل می کند. پس از تحویل محصول این بار کشاورز در نوبت دریافت بهای محصول خود باید سیر قهقاریی مجددی را ببیند، خدا می داند کی و چه وقت خواهد توانست پولش را از کارخانه بگیرد؟ گاهی این مدت چندین ماه به درازا می کشد، بدون آن که امتیاز و یا حسابی برای تأخیر خرید و پرداخت بها از سوی کارخانه در حق چغندر کار پرداخت شود. پیش می آید که دریافت بهای محصول سال گذشته با شروع سال زراعی تازه توأم می گردد. با این اوضاع کشاورز نه تنها حمایت نمی شود، بلکه از هر سو ضرر می کند.

■ از جوایزی که پیش از این به کشاورز تحویل داده می شد چه باقی مانده است؟

□ میزان سهمیه رایگان تفاله و قند در مقایسه با سابق خیلی کم شده است. تا «سال زراعی ۹۰» برای هر تن چغندر خالص تحویلی دو کیلو قند به قیمت هر کیلو ۵۰۰ ریال و ۲۰ کیلو تفاله خشک به قیمت ۲۰ ریال به چغندر کار می دهند.

موضوع مهمی که باید در اینجا به آن اشاره کنم، مسئله قیمت گذاری محصول توسط شورای اقتصاد است. قیمت تعیین شده و اعلامی از سوی این شورا در مورد چغندر قند با هزینه های کاری تناسب لازم را ندارد. هزینه های تولید اعم از نهاده ها، کارگر، انرژی و... بسیار بالاست و این قیمت های مصنوعی برای کشاورزانی که در قطعه های



بزرگ و تقریباً نیمه مکانیزه چغندر می کارند سوددهی ندارد، به طریق اولی کاشت چغندر در زمین های دارای مساحت کمتر از سه هکتار اصلاً صرفه اقتصادی ندارد. نکته حائز اهمیت و قابل ذکر این است که میانگین زمین های تحت مالکیت وزیر کشت کشاورزان به ۱/۵ هکتار کاهش یافته که این رقم به علل گوناگون سیر نزولی می یابد. آمار و ارقام سطح زیر کشت چغندر کاران کارخانه های قند استان گویای این واقعیت ناگوار است.

در سال زراعی ۹۱ با وجود گذشت چند ماه از کاشت چغندر قند هنوز قیمتی برای آن از سوی شورای اقتصاد تعیین و اعلام نشده است. آخرین اخبار حکایت از این داشت که دو کیلو قند و ۲۰ کیلو تفاله خشک برای هر تن چغندر که همه ساله به چغندر کاران تعلق می گیرد، حذف شده و قیمت پایه چغندر با عیار ۱۶ برای هر کیلو ۱۰۵ تومان خواهد بود.

باید بر این نکته تأکید کرد که شورای اقتصاد قیمت ۱۰۵ تومان را برای خرید محصول با مشقت و پرهزینه چغندر قند تعیین می کند، در حالی که قیمت یک کیلو کاه گندم در بازار ۳۸۰ تومان است. کاه و کلش غلات که فاقد ارزش غذایی بوده و جزء ضایعات کشاورزی به حساب می آیند، قیمتی چندین برابر محصول استراتژیک و صنعتی چغندر قند دارد. این برای چغندر کار ناراحت کننده است و برای متولیان کشاورزی به نوعی سرشکستگی به شمار می آید.

آیا در قراردادها مفادی مبنی بر حمایت و تضمین منافع کشاورزان گنجانده شده و یا پیش بینی لازم برای موارد بخصوص به عمل آمده است؟

□ به نظر من مآدر کلیت قضیه و بخصوص در دو بعد حقوقی و فنی، مسائل و مشکلاتی با کارخانه قند داریم. چنانچه به هریک از این ابعاد نظر بیفکنیم، شاهد پامال شدن حقوق و

اجحاف بیش از حد در حق کشاورزان و تحمیل خسارت های بی شمار از سوی کارخانه قند بر چغندر کاران خواهیم بود. نفس قرارداد، که کاملاً غیر عادلانه تنظیم می شود، در عمل تنها امری صوری و فرمایشی است و بیشتر به امریه ای از سوی یک بالادست به زیر دست شباهت دارد تا به مشارکت اقتصادی. با این وصف هرگز مفاد آن به طور احسن و کامل رعایت نشده و فقط به صورت فرمالیته به دست چغندر کاران سپرده می شود و هیچ گونه ضمانت اجرایی هم ندارد. دیگر آن فضای همکاری و همدلی سابق بین چغندر کاران و کارخانه قند برای یک کار تولیدی مشترک به چشم نمی خورد و متأسفانه هر ساله بدون آن که چاره ای اندیشیده شود، بر حجم این مشکلات افزوده می گردد، هر چند اگر بخواهیم به مجموعه مشکلات چغندر کاران پردازیم مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد. موضوع بسیار ملال آور است و چغندر کار در هر یک از مراحل زراعت با مشکلات عدیده و خاصی روبه روست؛ از موضوع خود قرارداد تا سهمیه نهاده ها اعم از کود و بذر، تادریافت کوپن تحویل و توزین بار و روند نمونه برداری تعیین عیار قند و افت و... که همچون هفت خوان رستم طاقت و توان پهلوانی می طلبد. برای اجتناب از اطاله کلام، به طور اجمال به بخش هایی اشاره می کنم که کشاورزان را بیشتر متحمل آزار روحی و مالی می کند.

چغندر قند محصولی که روزگاری بدون واسطه و دلال، مستقیماً توسط کشاورز به کارخانه تحویل می شد، امروزه با سربر آوردن قارچ گونه شرکت های خرید چغندر با اسامی آن چنانسی و دهن پر کن که همان دلال های فرصت طلب و سرگردنه نشینان بانفوذ هستند، در اوضاع و احوال به شدت بحرانی و مبهم به دست کارخانه ها می رسد. این گرگ های در لباس میش با نام واسطه مشغول غارت و تاراج این

قشر ضعیف و آسیب پذیر هستند. چغندر کار حیران و سرگردان، در نهایت عجز و درماندگی محصول خود را به شرکت های خدماتی (دلال، واسطه) که خود دستی بر آتش دارند واگذار می کنند؛ نه نظارتی، نه کنترلی! نمی دانم کجا هستند کسانی که دم از تعقیب مفساد اقتصادی و اجتماعی و حمایت از کشاورز و تولید کننده می زنند؟! چه کسی مجوز فعالیت «غارت» محصول کشاورزان در سطح شهرها و کنار جاده ها را به این شیوه به دلال های چغندر می دهد؟ این وضعیت بسیار نامطلوب نمی تواند در قاموس حکومت مردم سالار و دولت عدالت محور و مهرورز بگنجد.

بخش عمده این مشکلات ناشی از ضعف مدیریت و برنامه ریزی نادرستی است که همچون بختکی بر سر کشاورزی استان چنبره زده است. اگر چنانچه برنامه ریزی ها بر اساس واقعیت های منطقه و مدیریت نیز در راستای توانمندی و بر محور شایسته سالاری صورت گیرد، نتیجه عملی آن اعتماد سازی و فراهم کردن زمینه مشارکت و فعالیت در جهت پویایی و رشد اقتصادی و توسعه منطقه خواهد بود. آن گاه ما خواهیم توانست بر مشکلاتی که به نظر لاینحل آمده و سال به سال بغرنج تر می شوند فائق آییم و گرنه این کلاف سردرگم نهایتاً به معضل اجتماعی و ناهنجاری اقتصادی بیشتر تبدیل خواهد شد و تبعات بحرانی آن کلیه زحمات مردم و مسئولین دلسوز را هدر داده و سرمایه گذاری های کلان دولت را بی ثمر خواهد کرد.

کشاورزان برای دوبارویی با این مشکلات چه تدابیری اندیشیده اند و آیا از مکانیزم هایی چون شکل های صنفی برای رفع مشکلات خویش بهره جسته اند؟

□ در راستای رفع مشکلات کشاورزی، از اوایل دهه ۷۰ توسط عده ای از کشاورزان فعال و درد آشنا گام هایی برای بهبود اوضاع چغندر کاری برداشته شد. به یاد دارم در آن سال ها که مقارن بود با اتمام جنگ تحمیلی، کشور آرام آرام وارد دوران بازسازی می شد. در منطقه هم کارخانه قند، که به دلیل ناامنی و جنگ و گریز در منطقه تقریباً تعطیل شده بود در تدارک آغاز فعالیت مجدد با مراجعه به مردم آنها

را تشویق و ترغیب به کاشت محصول چغندر قند می کرد. مردم که از زیر یک دهه جنگ و ویرانی خلاصی یافته بودند برای جبران تأثیرات مخرب جنگ کمر همت بسته بودند. چون اقتصاد منطقه عمدتاً کشاورزی است و آمار شاغلین این بخش بیشترین ارقام را به خود اختصاص داده، فعالیت‌ها بیشتر در آن متمرکز شد. به هر حال کشاورزان مجدداً با عقد قرارداد اقدام به کشت چغندر قند کردند و کارخانه هم خوشبختانه دوباره به کار افتاد و در همین سال‌ها بود که با مرمت بخش‌های صدمه دیده ظرفیت تولیدش را افزایش داده و میزان آن را از ۱۵۰۰ تن در روز به ۱۸۰۰ تن ارتقا داد. اما همان سال‌ها برای حل مشکلات و ساماندهی مسائل در تلاش ایجاد یک تشکل صنفی در قالب سندیکا یا اتحادیه بودیم و در این زمینه مراجعاتی نیز به مسئولین امر کردیم که بنا به دلایلی این کار میسر نشد. در سال ۱۳۷۶ مجوز تشکیل تعاونی را دریافت کردیم، هیئت مؤسس مشخص شد و توانستیم به نام تعاونی «تأمین نیاز چغندر کاران میاندواب» و در چارچوب مقررات وزارت تعاون وارد فعالیت صنفی شویم. همکاری و حمایت عده‌ای از مسئولین از جمله مدیریت وقت جهاد کشاورزی، آقای مهندس فریبرز پاشاپور و مدیریت وقت بخش چغندر کاری کارخانه قند آقای اسکویی و همچنین رئیس اداره تعاون نقش مؤثری در به ثمر رسیدن خواست کشاورزان برای داشتن یک تشکل صنفی ایفا کرد که کار بسیار بزرگی بود. با ثبت این تعاونی که در نوع خود اولین تعاونی چغندر کاری در سطح استان بود، زمینه فعالیت قانونمند تشکلی صنفی، برخاسته از بطن جامعه کشاورزی که احساس نیاز آن در تک تک چغندر کاران قابل درک و لمس بود به صورت واقعی و مستقل و به دور از هر فرمایش، نمایش و سفارش جانبی مهیا شد تا برای تأمین نیاز و تضمین منافع صنفی به عنوان حلقه واسط چغندر کاران و مسئولین دولتی و کارخانجات تولید قند و شکر در این عرصه حضور داشته باشیم. به نظر من ما موفق شدیم با شناسنامه دار کردن چغندر کاران فعالیت کشاورزیمان را در مسیر جدیدی قرار دهیم.

■ پس از ایجاد تعاونی آیا از حجم مشکلات کاسته شد؟ آیا روند پیگیری مسائل کشاورزان به صورت اصولی و در چارچوب قانونی پیشرفتی داشته و یا مشکلات به سر و سامانی رسیده است؟

□ پس از تشکیل تعاونی و شروع فعالیت رسمی آن سرفصل جدیدی از فعالیت صنفی آغاز شد. در حین کار و تلاش با موضوعات تازه‌ای روبه‌رو شدیم که بر ایمان‌تازگی خاصی داشت. مسئله خیلی مهم و اساسی برای تعاونی این است که در محتوا و ساختار این تعاونی حق و حقوق اعضا و همچنین خواسته‌های قانونی اعضا به رسمیت شناخته شده و اصولاً تعاونی، شکل سازماندهی شده این حق و حقوق بر اساس قوانین مربوطه است. اما متأسفانه در این رابطه بعضی از مسئولین امر این مهم را در نیافته و یا حاضر به قبول آن نیستند، از این رو آمادگی پذیرش و قبول تشکلی صنفی با حقوق قانونی و خواسته‌های مشخص را ندارند و بیشتر می‌خواهند، تشکلی در صحنه باشد که فاقد اصالت و ویژگی‌های صنفی خود بوده و صرفاً مؤید کارهای آنها باشد. در مواقعی ما را متهم به سیاسی کاری کرده و مانع طرح خواسته‌ها و مطالبه حقوق و بحث در

چغندر کار با پرداخت هزینه سفته ضمن سپردن تعهد و ضمانت، مبلغی را به عنوان وام «مساعده» دریافت می‌کند که غالباً به دلیل کاغذبازی و دوندگی نفس بر و نیز میزان سود با رقم بالا رغبت چندانی به دریافت آن نشان نمی‌دهد، در حالی که این مساعده در گذشته بدون بهره بانکی و در اندک زمان و با شرایط آسان برای چغندر کار قابل وصول بود... علاوه بر این در گذشته نهاده‌های کاشت و داشت اعم از بذر، کود، سموم و خدمات زراعی و حتی فروش ماشین آلات از سوی کارخانه در اختیار کشاورز قرار می‌گرفت که بهای کلیه این خدمات پس از اتمام بهره‌برداری و تحویل چغندر به کارخانه از حساب پیمانکاران کسر می‌شد

مورد مسائل صنفی شده‌اند. به همین دلیل و به دلایل جانبی دیگر ما تعاونی موفق، سرزنده و پویا که توانسته باشد به اهدافش برسد و سرپا بماند کمتر سراغ داریم. در این زمینه حتی تجربه ناموفق تعاونی‌ها و تشکل‌های صنفی باعث سرخوردگی، یأس و ناامیدی کشاورزان از آنها شده است، از این رو متوجه شدیم، داشتن یک تشکل صنفی مستقل تا چه حد دشوار است، تا جایی که متأسفانه مشکلاتش از مشکلات خود چغندر کاری افزون تر است.

به قول حافظ «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها»، با این حال و با وجود دشواری راه و سنگ‌اندازی‌ها، چون خواسته‌های ما را و قانونی و مهمتر از آن در راستای توسعه و پویایی کشور است و موجودیت این قشر تولیدکننده بستگی به رفع و حل مشکلاتش دارد، با پشتکار به فعالیت خود ادامه خواهیم داد. باید اعتراف کنیم هر چند تلاش و صرف وقت و توان بسیار در این راه گذاشته‌ایم، ولی دستاوردهایمان متناسب با این هزینه‌ها نبوده است. نسبت به کار، دستاوردها کوچک، ولی در عین حال با اهمیت هستند و ما در حقیقت سنگ‌زیر بنای تشکل صنفی مستقل را در منطقه گذاشته‌ایم. اصولاً این کار نیاز به اراده جمعی داشته و باید در این راه کار فرهنگی انجام داد، تاسستی نهادینه شود که کار به صورت تعاون و مشارکت روان و شفاف به پیش رود.

■ تعاونی شما در راستای تحقق اهداف خود چه گام‌های موفقیت‌آمیزی برداشته است؟

□ هیئت مدیره با شناخت دقیق مشکلات و درگیر بودن با مسائل و با حضور خود کشاورزان، تاکنون اقدام‌های باارزشی برای بهبود کمی و کیفی وضعیت چغندر کاری انجام داده است. مادر کنار انتقاد از برنامه‌ها طرح‌های پیشنهادی خود را نیز به صورت آشکار ارائه داده‌ایم و خوشبختانه در بعضی از موارد این پیشنهادها عملی شده و مثمر و واقع شده است. موجودیت ما خود دارای اهمیت است. ما اساس برنامه کار خودمان را بر محور حفظ حقوق و منافی که سابقاً چغندر کاران از آن برخوردار بودند و کسب منزلت و جایگاه تعریف شده صنفی قرار داده‌ایم. باید اذعان داشت این روش کاری به دلیل تازگی آن به این آسانی به پیش نخواهد رفت و زمان و توان کافی می‌خواهد. همان‌طور که اشاره کردم این کار نیاز به اراده جمعی توأم با فرهنگ‌سازی دارد. در این راه ما انتظار داریم که مسئولین محترم

با درایت و تسامح، و کشاورزان هم با همکاری و تعامل این پروژه را به پیش برند، تا فرهنگ کار و تعاون هر چه بیشتر نهادینه شود. در قانون اساسی کشور با پیش بینی و گنجانیدن قوانینی، جایگاه تشکل و تعاون مشخص و معین شده و از نظر قانونی بخش تعاون یکی از سه رکن اقتصادی کشور است و ما حق خود می دانیم که با برخورداری از حقوق قانونی و با تأکید بر اساسنامه تعاونی در عرصه اقتصادی و فرهنگی،



سیاسی و اجتماعی فعالیت کرده و در جهت دستیابی به منافع و حفظ حقوق اعضای تعاونی در چارچوب قانونی به تلاش هایمان ادامه دهیم. در بخش خدمات رسانی و تأمین نیازهای اولیه از آنجا که کلیه اعتبار و سهمیه های این زراعت از سوی وزارت جهاد کشاورزی رأسأدراختیار کارخانه قند قرار داده شده، درخواست کردیم در صورت واگذاری، هر شیوه ای که بتواند این امکانات و نهاده ها را بهتر و اصولی تر در دسترس و اختیار چغندر کاران قرار دهد، اتخاذ شود ما آمادگی و توان آن را داریم و از نظر قانونی از اولویت خاصی در این مورد برخورداریم و به صورت کتبی در چند مورد این رابطه کارخانه قند و دیگر مسئولین ذیربط اعلام کرده ایم، اما در راستای تحقق این امر تاکنون از سوی مسئولان امر اقدامی عملی صورت نگرفته است. **آیا واگذاری کلیه اختیارات و امکانات به کارخانجات توجیه اقتصادی و عقلانی دارد؟**

□ از سال های پیش سیستم چغندر کاری به این شیوه طرح ریزی شده که کشت چغندر و خرید آن به صورت انحصاری در اختیار کارخانجات تولید قند و شکر باشد، یعنی کشت و تولید انحصاری. به همین دلیل در داخل سیستم کارخانه بخش کشاورزی و یا همان شعبه چغندر کاری دایر بوده و امورات مربوط به چغندر را رأسأده دار است. پیش از این کارخانه در کلیه مراحل کاشت، داشت و برداشت، با در اختیار قراردادن کلیه نهاده های لازم که از دولت اخذ و به چغندر کاران در مقابل بها تحویل می داد، مسئله ترویج و نظارت و آموزش کاشت چغندر را نیز به نوعی عهده دار بود. همین امر باعث شده بود که وظایف وزارت کشاورزی خود به خود به بخش چغندر کاری کارخانه قند محول شود.

پس از تحویل محصول این بار کشاورز در نوبت دریافت بهای محصول خود باید سیر قهقرایی مجددی را بپیماید، گاهی این مدت چندین ماه به درازا می کشد، بدون آن که امتیاز و یا حسابی برای تأخیر خرید و پرداخت بها از سوی کارخانه در حق چغندر کار پرداخت شود. پیش می آید که دریافت بهای محصول سال گذشته با شروع سال زراعی تازه توأم می گردد. با این اوضاع کشاورز نه تنها حمایت نمی شود، بلکه از هر سو ضرر می کند

ریشه قسمتی از مشکلات دقیقاً در همین جاست. کارخانه عهده دار وظایفی می شود که اصولاً در فلسفه کاری آن نمی گنجد. یک سو این داستان کشاورزان هستند با وظایف و منافع مشخص و در سوی دیگر کارخانه قند است با وظایف تعریف نشده و منافع معلوم و از پیش مشخص. شاید این روش در مقطعی با هماهنگی و مکانیزم خاصی جواب می داد، ولی در حال حاضر کارخانه قند با باز تعریف جایگاهش این مسئولیت را از خود دفع کرده و از انجام وظایف خود طفره می رود.

بالاخره این روال ارائه خدمات زراعی مدتی پاسخگوی نیازهای کشاورزان بود، ولی متأسفانه این دوران چندان دوام نیاورد و مشکلاتی در ادامه کار سر بر آوردند، چرا که از

طرفی بخش چغندر کاری کارخانه با تجهیز ماشین آلات و ادوات مکانیزه به سوی مکانیزاسیون گام برمی داشت و بخش کشاورزی هم از سوی دیگر در جهت عکس با تفکیک و قطعه قطعه شدن اراضی به سوی ساقط شدن از ظرفیت و قابلیت های مکانیزاسیون حرکت می کرد. این قضیه هم از نقاط ضعف سیستم کشاورزی ماست، زیرا با داشتن قطعه های کوچک و عمدتاً

مجزا و پراکنده هرگز قادر نخواهیم بود از ماشین آلات زراعی به نحو احسن استفاده کنیم. ناتوانی در استفاده از سیستم های مکانیزه زراعی هم به معنایی استفاده بیشتر از نیروی انسانی و رشد تصاعدی هزینه هاست. پیامد چنین وضعی افزایش هزینه تولید محصولات به دنبال آن افزایش قیمت تمام شده محصولات است. در ادامه هم کشاورزی ما قادر به رقابت با کشورهای تولید کننده نخواهد بود. آنها امروزه در پروسه جهانی شدن اقتصاد حضور دارند و محصولانشان از مرزهای آبی و خاکی کشورمان وارد بازار می شود. اگر مسئله را کمی بیشتر باز کنیم، در می یابیم که دولت به کشاورزی صرفاً به عنوان وسیله اشتغال زایی برای جذب نیروی کار بیشتر می نگرد. روشن است در چنین نگرشی کمیت نفرات دغدغه اصلی است، در حالی که برای داشتن یک اقتصاد کشاورزی باید دیدمان را کاملاً تغییر دهیم و به کشاورزی به مثابه بخش تولیدی و مقرون به صرفه اقتصادی بنگریم و برای توانمندی اقتصادی فضا را برای ارتقای کیفی نیرو و محیط را برای قابلیت بهره گیری از تکنولوژی نوین و صنعت پیشرفته آماده کنیم، در چنین حالی است که ما با تولید محصولات با کیفیت و دارای استاندارد بالا قادر به رقابت با بازارهای جهانی خواهیم بود.

احداث دو سد بزرگ بوکان روی زربینه رود و مهاباد روی رودخانه مهاباد در جنوب استان و ایجاد شبکه های آبیاری در دشت های زیر پوشش این سدها که قطب های کشاورزی منطقه غرب کشور شناخته می شوند از کارهای زیربنایی استان است که در سال های اخیر با توسعه و بهبود این شبکه ها بخصوص شبکه آبیاری سد نوروزلو در میانداوب که شامل دشت های ساحل چپ و راست و همچنین دشت مرکزی آن می شود و

همچنین سد حسنلو و سد چپر آباد با ایستگاه‌های پمپاژ تعبیه شده در آن، سطح زمین‌های زیر کشت محصولات آبی افزایش یافته است. جدا از بحث مدیریت آب که به نظر من از مباحث استراتژیک و حیاتی منطقه است و باید در مطالعات اولیه و اجرای پروژه‌های کشاورزی و عمرانی مورد توجه جدی قرار گیرد، اجرای سیستم‌های آبیاری تحت فشار در اراضی - که پیش از این دیم بوده - و کاشت محصولات آبی مثل چغندر و... امکان نداشت. این مسئله باعث شده اراضی بیشتری زیر کشت این محصول رفته و بر تعداد چغندر کاران افزوده شود. به دنبال این کار میزان تولید محصول در سطح استان نیز افزایش یافته است، به طوری که طبق آمار نزدیک به ۵۰ درصد چغندر قند کل کشور در آذربایجان غربی بویژه جنوب استان تولید می‌شود که البته من شخصاً با این کار موافق نیستم، زیرا معتقدم که توسعه کشور باید متوازن و پایدار باشد و این توازن و پایداری را در این بخش نمی‌بینم و به نظر من در آینده مشکلات جدی رابه دنبال خواهد داشت.

در اینجا لازم است گریزی به این مسئله داشته باشم که اساساً به دلیل پیشرفت‌های تکنولوژی و نوآوری‌های علوم کشاورزی که اکنون بحث ژنتیک در آن حرف اول را می‌زند، انقلاب بزرگی در کشاورزی رخ داده و بخشی از این نوآوری‌ها به ما هم رسیده است. باید با استفاده از حداقل منابع، حداکثر استفاده را از منابع محدود آبی و خاکی کشورمان ببریم و از عواقب دست‌اندازی‌های بی‌رویه و غیر ضروری به طبیعت غافل نباشیم، زیرا خسارت بحران‌های زیست‌محیطی و طبیعی جبران‌ناپذیر است.

می‌دانیم که بیشتر زمین‌های کشاورزی ما به دلیل عدم رعایت تناوب زراعی و بی‌توجهی مسئولین کشاورزی و دیگر مسائل فنی به انواع بیماری‌های قارچی و در مورد چغندر قند به آفاتی مثل نماتد و گونه‌هایی از رایزومانی و آفات نباتی دیگر دچار شده‌اند، به همین دلیل قابلیت کشت بعضی از زراعت‌ها را از دست داده‌اند. امروزه با بهره‌گیری از علم ژنتیک این نقایص بر طرف و کشاورز با استفاده از علم روز این مشکلات را حل می‌کند. در این زمینه بذره‌های مختلف خارجی که مقابل امراض و آفات مقاوم هستند، هر چند به نرخ‌های بالا، اما در بازار یافت می‌شوند. این مسائل تکنیکی و نیاز و تقاضای جامعه برای مواد غذایی باعث تحولات عظیمی در عرصه

فعالیت‌های کشاورزی شده است. البته در کنار این تغییرات کمی و کیفی لازم است سیاست‌های اصولی و برنامه‌ریزی‌های کارشناسانه هم متناسب با این تحولات برای جذب دستاوردها و استفاده از فناوری نوین صنعتی و بالابردن ظرفیت‌های اقتصادی از سوی دولت به عمل آید تا تناسب حتی نسبی ظرف و مظروف ایجاد شود.

شاهد هستیم که کشاورزان سختکوش ما پس از تحمل زحمت‌های فراوان و صرف هزینه و نیروی زیاد محصولی را تولید می‌کنند، ولی متأسفانه هنگام عرضه آن به بازار تمامی زحمتشان به هدر می‌رود. رکود بازار و یا حضور یغماگرانه عده‌ای دلال و واسطه دسترنج کشاورزان را به غارت می‌برد.

در این وضعیت، متولیان امر در دستگاه‌های ذریع با بی‌تفاوتی و ضعف عملکرد خود، مشکلات کشاورزان را دوچندان می‌کنند. کشاورزان بارها از مقام‌های طراز اول کشور شنیده‌اند کشاورزی محور توسعه و پیشرفت است و در سطح وزارخانه‌ها بخشنامه و مصوبه‌های فراوان در راستای تأکیدات مقام رهبری صادر می‌شود، ولی در میدان عمل و در بدنه کمترین اراده برای اجرای سیاست‌های کلان و تبعیت از قوانین و دستورات به چشم نمی‌خورد. در قاعده نظام اداری صرفاً با بخشنامه‌ها و قوانین، بازی‌های آماری صورت می‌گیرد. مثل موضوع ایجاد

شورای اقتصاد قیمت

۱۰۵ تومان را برای خرید

محصول بامشقت و پرهزینه

چغندر قند تعیین می‌کند،

در حالی که قیمت یک کیلو

گاه گندم در بازار ۳۸۰ تومان

است. گاه و گلش غلات که

فاقد ارزش غذایی بوده و جزء

ضایعات کشاورزی به حساب

می‌آیند، قیمتی چندین برابر

محصول استراتژیک و صنعتی

چغندر قند دارد. این برای

چغندر کار ناراحت‌کننده است و

برای متولیان کشاورزی به نوعی

سرسختگی به شمار می‌آید

تشکل‌های صنفی که در سطوح بالای مدیریت مدنظر بوده و تمهیداتی برای اجرای آن اندیشیده شده، ولی در اجرا و در دردهای پایین، داستان کاملاً به صورت نمایشی در می‌آید.

در اوایل انقلاب در قالب مرکز گسترش و توسعه وابسته به وزارت کشاورزی شرکت‌هایی تأسیس و با جذب سرمایه شروع به فعالیت کردند که من با بعضی از آنها آشنایی داشته و خود به همراه عده‌ای از دوستان طرح اولین کشت و صنعت استان را از طریق این مراکز ارائه کردیم، ولی متأسفانه اکنون هیچ اثری از آنها باقی نمانده است. از شرکت‌های تعاون وابسته به وزارت تعاون هم در منطقه ما تعداد بسیار اندکی هنوز سر پا هستند و اغلب آنها با جذب اعتبارات تخصیصی سرمایه لازم را فراهم کردند، ولی باز هم با شکست روبه‌رو شدند. اینجاست که یک جای کار می‌لنگد و لازم است با بررسی کارشناسانه، دقیق و مسئولانه این گره‌ها را پیدا و آن را باز کرد. به نظر من گرچه در ساختارهای حقوقی مشکلاتی وجود دارد، ولی این ساختار حقیقی است که با معایب بزرگش ایرادات ساختار حقوقی را سرپوش می‌گذارد. البته برای چاره اندیشی این موضوع، ضروری است که بحثی کارشناسی و بنیادی صورت گیرد. لازمه آن هم پایه‌های گذاشتن صاحب‌نظران و کارشناسان و ارائه نظرات و راهکارهای مناسب و نیز همت دولتمردان برای ایجاد پایه‌های اقتصاد کشاورزی در کشور است.

■ آیا سرمایه‌گذاری‌های اخیر در زمینه مکانیزه کردن سیستم‌های آبیاری، تأثیرات کمی و کیفی بر تولیدات کشاورزی داشته است؟

□ در چند سال گذشته، با اجرای برنامه‌های «به‌زراعی» و همچنین تکمیل و به‌بهره‌برداری رسیدن چندین شبکه آبیاری در سطح استان مثل شبکه دشت میان‌دواب و شبکه پمپاژ آبیاری زیر سد حسنلو و همین‌طور اجرای سیستم آبیاری تحت فشار در سطح وسیعی که بسیاری از زمین‌های دیمی را مساعد برای کاشت چغندر قند و دیگر محصولات آبی کرده است، تولید این محصول افزایش چشمگیری در سطح استان بخصوص بخش جنوبی آن داشته است. همان‌طور که اشاره کردم طبق آمار نزدیک به ۵۰ درصد چغندر قند کل کشور در آذربایجان غربی بویژه جنوب استان تولید می‌شود. پیش‌بینی تولید چغندر قند استان از سوی سازمان جهاد

کشاورزی در سال زراعی ۱۳۹۱ یک میلیون و ۷۰۰ هزار تن است. البته پیش بینی سازمان دقیق نیست، چرا که برای نمونه سال گذشته اعلام کرد تولید چغندر در سطح استان یک میلیون و ۸۰۰ هزار تن خواهد بود، این رقم در پایان دوره بهره برداری به دو میلیون تن رسید.

■ بی شک این برنامه و سرمایه گذاری ها تولید محصولات بیشتر را نیز در پی خواهد داشت. آیا مسئولین برای جذب و یا خرید این حجم از محصولات تداومی اندیشیده اند و یا بهتر است بگوییم آیا سرمایه گذاری های تکمیلی متناسب با افزایش تولید این محصولات دیده می شود؟

□ دولت برای بعضی از محصولات زراعی تضمین و تعهد خرید دارد. تضمین خرید چغندر قند نیز پیشاپیش از سوی دولت تعهد شده است. دولت در راستای توسعه کشاورزی منطقه برنامه های قابل توجهی انجام داده است، مردم هم برای دستیابی به منافع و استفاده مطلوب از این سرمایه گذاری ها در تلاش هستند. مطابق آمار اداره جهاد کشاورزی تولید چغندر قند در سطح استان بین یک میلیون و ۶۰۰ هزار تن تا نزدیک به دو میلیون تن در نوسان بوده است. از نگاه قانون دولت موظف به خرید این محصول است. حالا کل این محصول در داخل استان جذب شده و یا به خارج از استان حمل شود موضوعی است که مسئولین امر باید در مورد آن تصمیم بگیرند، اما آنچه قابل انکار نیست، ضعف برنامه برای جذب و بالفعل نمودن پتانسیل های حاصل از افزایش تولیدات کشاورزی است. ایجاد کارخانجات دارای تکنولوژی جدید و افزایش ظرفیت کارخانه های موجود، تبدیل به احسن نمودن امکانات پیرامونی و «ایجاد صنایع تکمیلی و تبدیلی» امری ضروری است. خوشبختانه تعاونی ما با مساعدت مسئولین با اخذ مجوز تأسیس کارخانه قند با ظرفیت روزانه پنج هزار تن در این زمینه گامی بلند برداشته است. البته اقدامات اجرایی و نحوه سرمایه گذاری آن بنا به دلایلی هنوز در حاله ای از ابهام قرار دارد. اعضای تعاونی در منطقه موکریان شمالی برای نحوه سرمایه گذاری و مشارکت سهامداران پیشنهادهای را به صورت کتبی به تعاونی ارائه کردند. ما پیشنهاد کردیم که در این مشارکت تاحداً امکان سعی شود سرمایه گذار طرف مشارکت تعاونی علاوه بر داشتن توانایی مالی از لحاظ دانش و فناوری صنعتی دارای تجارب

ارزنده باشد، که ترجیحاً خود سازمان اتکا مناسب ترین گزینه است. همچنین مکان آن را در روستای «دلیکدش» موکریان شمالی پیشنهاد کردیم که از نظر موقعیت جغرافیایی دارای مزیت های خاصی است. این امر به لحاظ مسائل محیط زیستی و واقع شدن کارخانه در حد فاصل دشت میاندواب و دشت شهر ویران مهاباد می توانست بسیاری از مشکلات منطقه را برطرف کند، ولی متأسفانه به این درخواست وقتی نهاده نشد و با پیشنهاد اکثریت قریب به اتفاق اعضای تعاونی به بهانه های واهی و تا حدودی مغرضانه موافقت به عمل نیامد.

■ ظرفیت و نوع تکنولوژی کارخانجات هم مسئله مهمی است؛ آیا کارخانه های در حال فعالیت استان، از ظرفیت لازم برای تبدیل این میزان محصول برخوردارند؟

□ استان ما دارای پنج کارخانه قند در شهرهای خوی، ارومیه، پیرانشهر، میاندواب و نقده است

دولت به کشاورزی صرفاً به عنوان وسیله اشتغال زایی برای جذب نیروی کار بیشتر می نگرد. روشن است در چنین نگرشی کمیت نفرات دغدغه اصلی است، در حالی که برای داشتن یک اقتصاد کشاورزی باید دیدمان را کاملاً تغییر دهیم و به کشاورزی به مثابه بخش تولیدی و مقرون به صرفه اقتصادی بنگریم و برای توانمندی اقتصادی فضا را برای ارتقای کیفی نیرو و محیط را برای قابلیت بهره گیری از تکنولوژی نوین و صنعت پیشرفته آماده کنیم، در چنین حالتی است که ما با تولید محصولات با کیفیت و دارای استاندارد بالا قادر به رقابت با بازارهای جهانی خواهیم بود

که متأسفانه بیشتر این کارخانجات بسیار قدیمی بوده و از نظر تکنولوژی هم چندان به روز نیستند. این کارخانجات در خوشبینانه ترین حالت جمعاً در حدود یک میلیون تن در سال ظرفیت تحویل چغندر دارند و مازاد تولید منطقه به کارخانجات خارج از استان حمل می شود. البته چون بیشتر مرادوات ما با کارخانه میاندواب بوده برای نمونه می توان به آن اشاره کرد. ظرفیت اسمی کارخانه قند میاندواب روزانه ۱۸۰۰ تن و به یک معنی سالانه ۱۸۰ هزار تن است. لازم است در اینجا توضیحی در رابطه با این ظرفیت بدیم، از نظر فنی کارخانه قند در یک دوره صدروزه بهره برداری قادر است این میزان محصول را مصرف کند، یعنی دوره بهره برداری و یا ظرفیت تولید آن بر اساس این یکصدروز تعیین و مشخص می شود نه بیشتر، و بر همین مناسبت که کارخانه قند قرارداد کشت چغندر را با محور قرارداد ظرفیت خودش، با کشاورزان می بندد. از سوی محصول چغندر قند نیز در دوره ای تقریباً ۱۸۰ روزه آماده استحصال شیره قند می شود. این فرایند کاشت و بهره برداری در یک تقویم زراعی یک ساله صورت می گیرد. روال طبیعی به گونه ای است که کشاورز می تواند پس از برداشت چغندر، در تناوبی زراعی، کاشت پاییزه اش را در موعد مناسب بکارده، البته کشت جایگزین چغندر معمولاً غلات و غالباً گندم است که تا اواسط آبان ماه باید کشت آن به اتمام برسد. طبیعی است که کشاورز از اواخر شهریور ماه دست به برداشت چغندر قند می زند. اگر کارها طبق روال عادی و بر اساس توصیه های کارشناسان زراعی پیش برود می توان کشت پاییزه مطلوبی داشت، ولی با این برنامه و در واقع بی برنامه گی کارخانه قند تمامی برنامه کشت پاییزه به هم می خورد و کشاورز مجبور است تا اواخر پاییز که دیگر فصل کاشت تمام شده است، منتظر تحویل چغندری که در سطح مزرعه پخش و پلاست، از کاشت پاییزه محروم شود. با کمی دقت و تأمل در خواهیم یافت که کشاورز با کشت چغندر تحت این شرایط و مطابق میل بخش چغندر کاری کارخانه - که نماینده جهاد کشاورزی برای این محصول است - کاشت پاییزه خود را از دست خواهد داد و خود به خود چغندر قند که محصولی یک ساله است به محصول دو ساله تبدیل شده و روی دست چغندر کار می ماند. این ناهماهنگی و به قولی هنجار شکنی زراعی از سوی کارخانه، کشاورزان

را از نظر زراعت و درآمد حاصل از تولید محصول سال آینده با مشکل اساسی روبه‌رو می‌کند. باید دریافت که این به معنی ضرری بزرگتر است که علاوه بر افت درآمد محصول چغندر، تأثیر منفی بر کاشت فصل زراعی تازه هم می‌گذارد.

متأسفانه این مهم همواره از دید مسئولین جهاد کشاورزی و کارشناسان دور مانده است. آن عده از کشاورزان که در فصل پاییز، طبق توصیه‌های کارشناسان زراعت

محصول جایگزین چغندر را می‌کارند، برداشت بسیار بهتری نسبت به آن عده که منتظر برداشت چغندر قند خود هستند، خواهند داشت. از سوی دیگر، اگر چنانچه هر کارخانه‌ای بخواهد بیشتر از ظرفیت خودش چغندر تحویل بگیرد، طول دوره بهره‌برداری آن به نسبت تحویل مازادش افزایش خواهد یافت. برای نگهداری طولانی مدت چغندر پس از برداشت، لازم است که سیلوی مجهز و فنی در اختیار داشت، که کشاورزان ما فاقد این امکانات هستند. خود کارخانه هم که سیلوی مجهز و مهندسی دارد هیچ‌گاه نخواسته بیش از ۲۰ روز چغندر را در سیلوهایش ذخیره کند. با این اوصاف ملاحظه می‌شود که کارها تا چه اندازه ناروا و به ضرر کشاورز و اقتصاد منطقه است. در واقع جریان دو توأ، چهار تاست.

ضرر اول این است که چغندر به موقع تحویل گرفته نمی‌شود و هزینه نگهداری و تحویل آن بالا می‌رود و ضرر دوم این که چون چغندر از مزرعه خارج نشده و سطح مزرعه خالی نیست، کاشت پاییزه یا کاشته نمی‌شود و یا دیر هنگام انجام می‌شود. اگر این دو فاکتور بر اساس آمار و ارقام و به صورت ریاضی محاسبه شود، میزان ضرر و زیان کشاورزان بهتر آشکار خواهد شد. در چند سال گذشته کارخانه قند میاندواب با بهره‌برداری ۱۹۰ روزه، بیش از ۳۰۰ هزار تن چغندر را در سال مصرف کرده است، یعنی چیزی نزدیک به دو برابر ظرفیت اسمی خودش، دقت کنید این نزدیک به دو برابر زمان استاندارد یعنی یکصد روز است. از اینجا باید پرسید در این سه ماه اضافی چقدر چغندر برداشت شده روی دست کشاورز مانده و کشاورز در صف انتظار تحویل بدون هیچ‌گونه کمک هزینه‌ای نگه داشته شده است. ناگفته پیداست که هدف



را از سفره درآمد کشاورزی می‌رباید. ■ شما به مسائل و مشکلات ریز و بااهمیتی پرداختید که لازم است مسئولین ذی‌ربط در جریان آن باشند. آیا تا به حال حرکت کارسازی از سوی جهاد کشاورزی در این مورد صورت گرفته است؟

□ طبیعی است که وزارت جهاد کشاورزی به‌عنوان متولی امر کشاورزی باید پاسخگو باشد. باید پرسید در حالی که هزینه‌های بسیاری برای ترویج و آموزش

و تولید محصول با کیفیت و توسعه و بهبود کشاورزی از بودجه دولت صرف می‌شود، چگونه بایی تفاوتی از کنار توصیه‌های کارشناسی و تعلیمات ترویجی که برای آن وقت و هزینه صرف شده می‌گذرند و این همه هزینه‌وزحمات، در روالی کاملاً مغایر با سیاست‌هایی که ذکرش رفت، توسط کارخانه قند به سخره گرفته می‌شود و به هدر می‌رود؟ چه اقدامی برای پیشگیری و رفع این تناقض آشکار علمی و کارشناسی کشاورزی انجام شده است؟ آیا جهاد کشاورزی و دیگر متولیان امر، به این قضایا اشراف ندارند؟ آیا مطلع نیستند که ظرفیت کارخانه چقدر است؟ آیا وزارت جهاد کشاورزی نمی‌داند که کشاورز سیلوی مجهز و فنی جهت نگهداری چغندر در کنار مزرعه ندارد؟ آیا مدیران جهاد کشاورزی در شهرستان‌ها نمی‌دانند که کارخانه‌ها چه میزان سیلوی مجهز نگاهداری چغندر قند دارند و آیا همه این سیلوها مورد استفاده کارخانه‌ها قرار می‌گیرد و یا این که با وجود خرمن شدن چغندر در مزرعه کشاورز، چرا این سیلوها خالی از چغندر و بدون استفاده از سوی کارخانه در محوطه خاک می‌خورند؟

■ در زمان برداشت مردم شاهد تلنبار شدن محصول چغندر قند در حجم زیاد کنار جاده‌ها و اطراف روستا هستند و کشاورزان منطقه هم با نگرانی به فکر تحویل و فروش این محصول هستند. این روزها بحث چغندر قند و بلا تکلیفی چغندرکاران، محوری‌ترین بحث شهر و روستاست. به نظر شما چه عواملی باعث بروز نگرانی‌های فزاینده کشاورزان در این زمینه شده است؟

□ اجازه بدهید که دوباره به‌عنوان نمونه‌ای ملموس به کارخانه قند میاندواب اشاره کنم. نقطه

کلیه کشاورزان فعال با اتحاد و اتفاق باید تشکل صنفی مستقل و خودجوش تشکیل دهند و در جهت حفظ منافع و کسب حقوق صنفی خویش فعال باشند. بی‌شک این کار تلاش خستگی‌ناپذیر و تصمیمی راسخ و مردمانی مصمم می‌طلبد که یقیناً در بین کشاورزان منطقه نمونه‌های زیادی را می‌توان یافت

کارخانه تنها به دست آوردن سود بیشتر است، اما به چه بهایی؟ بگذریم از این که کارخانه همیشه در موقع بهره‌برداری و تحویل، با لطایف الحیل و امروز و فردا کردن، آب را گل آلود و ماهی خود را می‌گیرد. بگذریم از این که کشاورز در فصل استراحت و به قول معروف زمانی که خرس هم به خواب رفته، با یک لحاف ژولیده و تن خیس از آب برف و باران و تازانو در گل ولای جاده مانده در مسیر کارخانه قند و مزرعه، حیران و سرگردان است. همچنین تعداد بی‌شماری تراکتور که باید در کاروان زراعی مزرعه مشغول کاشت پاییزه باشد در صف‌های طویل چندین روزه تحویل چغندر قند در پشت در کارخانه قند معطل شده و از حیطة فعالیت زراعی خارج می‌شوند.

گزارف نیست اگر بگویم که کرایه حمل برای یک تن چغندر که باید بیش از سه روز در نوبت و صف تحویل پشت درهای کارخانه بماند، گاه نزدیک به یک سوم بهای کل محصول کشاورز

آغاز مشکلات مورد اشاره در برنامه و قرارداد های کشت آن نهفته است. بخش چغندر کاری کارخانه قند میاندواب با عقد قرارداد کشت چغندر در سطح بیش از ۶۶۰۰ هکتار در منطقه کاشت چغندر قند را آغاز کرد. مطابق آمار میانگین عملکرد تولید در واحد سطح بیش از ۴۵ تن در هکتار است، البته اشاره کردم میانگین ۶۶۰۰ هکتار، و گر نه میزان تولید در بعضی مناطق بیش از ۷۰ تن است. برای نمونه عملکرد و تولید تعاونی چغندر کاران ما حدود ۸۲ تن در هکتار بوده است و بر اساس اسناد معتبر تولید چغندر کار نمونه کشور از منطقه شامات تقریباً ۱۵۰ تن در هکتار بوده. کارخانه با وجود آگاهی از این آمار و ارقام، امسال با تنظیم و تحمیل قرارداد بی به کشاورزان اعلام کرده که تنها ۳۸ تن چغندر از هر هکتار را خریداری خواهد نمود، کسی پاسخگو نیست که تکلیف مازاد تولید چه خواهد شد؟

در مقابل اعتراض ها و پیگیری های کشاورزان تاکنون هیچ مرجع و مسئولی جواب ما را نداده است. از آنجا که برنامه چغندر کاری کارخانه قند همیشه لنگ بوده و قرارداد های کشت و خرید چغندر به صورت ناعادلانه به ضرر کشاورز از سوی کارخانه تنظیم و به چغندر کار تحمیل می شود، تعاونی ما قبل از شروع فعالیت زراعی و عقد قرارداد، در جلسه شورای کشاورزی شهرستان میاندواب به این موضوع اعتراض کرد و پیشنهاد و طرح خود را برای سال زراعی جدید به شورای ارائه نمود، ولی متأسفانه حضور ۴۵۰۰ نفر چغندر کار و اهمیت کاشت ۶۶۰۰ هکتار چغندر قند و تولید بیش از ۳۰۰ هزار تن محصول چغندر قند به چشم نیامد و به همین دلیل مسائل در حد تعارف و رفع تکلیف باقی ماند.

با این اوضاع می شود پیش بینی کرد که سرانجام تولید تقریباً ۲۰۰ هزار تن چغندر قند توسط چغندر کاران منطقه به کجا خواهد انجامید. باید گفت این حجم از تولید، حاصل کار و تلاش ۲۵۰۰ خانوار چغندر کار است که با صرف هزینه های کمر شکن و تحمل زحمات مشقت بار این محصول را تولید کرده اند، در حالی که دولت تعهد خرید محصول چغندر قند را تضمین نموده است. در حال حاضر هم با شروع بهره برداری، بحران ناشی از بی تدبیری مسئولین و بی مبالائی چغندر کاران هم وجود دارد و مادر گیر مسئله هستیم.

■ آمار تعداد چغندر کاران و میانگین سطح زیر

کشت و همچنین گستردگی اراضی زیر کشتی که کارخانه قند میاندواب طرف قرارداد آنها می باشد چقدر است؟

□ بر اساس آمار اعلام شده از سوی کارخانه قند در سطح ۶۶۶۰ هکتار در سال زراعی ۱۳۸۶ با تعداد تقریباً ۴۵۰۰ خانوار چغندر کار عقد قرارداد صورت گرفته که با یک حساب سر انگشتی می توان میانگین سطح زیر کشت را محاسبه کرد. کارخانه با تقسیم بندی سطح زیر کشت زمین های کشاورزی چهار شهرستان جنوب استان و پیرامون کارخانه قند، مناطق کشت چغندر توسط بخش چغندر کاری را به هشت منطقه تفکیک کرده است. میزان قرارداد هر یک از این شهرستان ها به این شرح است:

۱- مهاباد ۷۵۰ هکتار ۲- بوکان ۸۲۰ هکتار ۳- شاهین دژ ۶۰۴ هکتار ۴- میاندواب ۴۵۳۶ هکتار. در سال ۱۳۹۰ کارخانه میاندواب از ۱۲ شهر یور بهره برداری را آغاز کرد. این کارخانه در اوایل چند روزه به صورت به اصطلاح آزاد چغندر تحویل گرفت. نحوه تحویل گرفتن و یا خرید چغندر بر اساس نوبت بندی کارخانه که رأساً و بدون هماهنگی با چغندر کاران ترتیب می دهد بود. این میزان چغندر و این تعداد پیمانکار طبق برنامه ریزی بخش چغندر کاری باید در چندین نوبت که همیشه هم برخلاف وعده کارخانه است، تا اواسط زمستان سرگردان باشند.

■ چرا کارخانه بیشتر از ظرفیت اسمی خودش چغندر می خورد و آیا این افزایش خرید به نفع کشاورز نیست؟

□ برای درک بهتر قضیه گریزی به ویژگی گیاه چغندر قند می زنم تا پاسخی در خور به پرسش شما بدهم.

گیاه چغندر قند از سال ۱۸۰۰ میلادی به منظور تولید شکر در اروپا کشت می شده است. کاشت و تولید این گیاه در ایران قدمتی بیش از یکصد سال دارد. در آن زمان این محصول برای اولین بار صنعت قند را به کشور به ارمغان آورده است، از این رو چغندر قند، گیاه و صنعتی وارداتی است.

چغندر قند از نظر زراعی اساساً یک محصول دوساله است که در دوره تکامل «باروری» و تولید بذریه نیاز به سپری کردن یک فرایند طبیعی دارد. منظور از باروری به گل نشستن و تولید دانه است. سال اول چغندر با تولید ریشه و رشد غده که در آن شیره قند ذخیره می شود اولین

مرحله از عمر خود را طی می کند. این دوره رشد مناسب برای بهره برداری و استحصال قند است.

این گیاه در یک فرایند طبیعی و با سپری کردن یک دوره سرما در سال دوم وارد مرحله ای تازه از رشد شده و با کاهش شیره قند و میزان گلوکز درون غده، فرایند تکمیلی را سپری می کند و با گل دهی و تبدیل آن به بذر، دوره رشد خود را به اتمام می رساند.

اگر در زمان کاشت، بذر کاشته شده چغندر در داخل مزرعه به مدت ۷۲ ساعت سرمای زیر صفر را پشت سر بگذارد، این استرس سرما، جهشی در رشد چغندر وارد می کند که اصطلاحاً به آن «بولت» می گویند. در این پدیده چغندر در همان سال اول ویژگی و قابلیت استحصال قند خود را از دست داده به حالت گل دهی و تولید بذر می رسد. در پدیده «بولت» خسارت عمده ای به چغندر کاران وارد می شود.

کاشت چغندر توسط چغندر کاران عمدتاً جهت فراوری و استحصال قند صورت می گیرد. به همین دلیل در تقویم زراعی برای کاشت، داشت و برداشت آن برنامه ریزی انجام می دهد و هر گونه تأخیر و تعلل در برداشت آن در کشت جایگزین و تناوب زراعی سال آینده که معمولاً کاشت غلات است تأثیر منفی گذاشته و با افت بالای محصول همراه است. این به معنی ضرر مضاعف کشاورز است.

توصیه های کارشناسی برای کاشت چغندر در صورت مناسب بودن آب و هوا از اولین روزهای فروردین ماه آغاز می شود و دوره داشت و زمان لازم و مناسب برای استحصال قند معمولاً حدود ۱۸۰ روز است. برداشت از ۲۵ شهریور تا مهر شروع شده و تا اواخر آذرماه و نهایتاً اواسط دی ادامه می یابد. اما متأسفانه در حال حاضر دوره برداشت و تحویل چغندر قند به درازا کشیده و اتمام بهره برداری چغندر قند به آخرین روزهای اسفند می رسد.

دوره بهره برداری در کارخانه های قند در بیشتر کشورها ۱۰۰ روزه است. این فرمول و ظرفیت اسمی کارخانه ها بر اساس میزان تحویل روزانه برآورد شده و تاریخ شروع بهره برداری بر اساس تخمین محصول، ظرفیت تولید کارخانه و نتایج تجزیه و تحلیل اقتصادی معین می شود. ظرفیت اسمی کارخانه بر اساس یک دوره صد روزه تحویل چغندر قند برای فراوری و

استحصال محصول و تولید قند و یا شکر تعریف شده است.

اما در کارخانه‌های موجود در استان آذربایجان غربی متأسفانه با در اختیار گرفتن فضا و یک تازی‌هایشان طول دوره بهره‌برداری چغندر را به ۱۸۰ روز می‌رسانند. باید گفت افزایش خرید کارخانه در حالی که ظرفیت محدود تحویل دارد به معنی افزایش طول دوره بهره‌برداری است، افزایش طول بهره‌برداری نیز به دلیل علمی و فنی مستلزم زمان و هزینه است. اگر کارخانه امکان این را دارد که دوره بهره‌برداری خود را به دو یا چند برابر برساند لازم است محصول مورد نیاز خود را در مدت زمان ۱۰۰ روزه از کشاورز خریداری و در سیلوهای خود برای استحصال و بهره‌برداری بیشتر ذخیره کند، حلقه گم شده در اینجا است؛ کارخانه می‌خواهد بدون صرف هزینه، از جیب کشاورز برای کسب سود بیشتر خرج کند. کارخانه طوری برنامه‌ریزی می‌کند که بدون پرداخت هزینه سیلو و تقبل افت محصول، چغندر برداشتی را در کنار مزرعه و روی دست کشاورزی که هیچ‌گونه امکانات فنی برای سیلو و نگهداری چغندر ندارد، در بلا تکلیفی چندین ماه آواره کرده و به این ترتیب بهره‌کشی ناروا بکند. متأسفانه تاکنون کارخانه قند به راحتی در پیشبرد این برنامه ناعادلانه موفق بوده است.

در پاسخ به چگونگی این کار باید گفت در وهله اول کارخانه‌های قند ضمن برخورداری از حمایت‌های دولتی از اهرم‌های فشار در راستای منافعشان نهایت بهره‌برداری را می‌کنند. متأسفانه اوضاع به گونه‌ای است که زیاده‌خواهی‌های کارخانه قند و تحمیل قراردادهای ناعادلانه بر چغندر کاران بی‌بسیاری تفاوتی مسئولین، منافع کشاورزان را مورد تهدید جدی قرار داده است. از این منظر است که کارخانه‌های قند با استفاده از فرصت به خود این اجازه را می‌دهند که قاعده‌های فنی و اقتصادی در کاشت و برداشت و تحویل چغندر قند را به نفع خود به هم زده و بیشترین فشار را بر کشاورزان وارد آورند.

به گمان کارخانه قند، سود بیشتر در این هنجار شکنی فنی و اقتصادی است، کارخانه‌های قند با ظرفیت اسمی و طول دوره بهره‌برداری مشخص، هزینه‌های ثابتی دارند که باید آن را پردازند. کارخانه با افزایش طول بهره‌برداری، ظرفیت اسمی خود را تقا می‌دهد و به این طریق با سرشکن کردن بخشی از هزینه‌های ثابت در

افزایش طول دوره، هزینه‌های تولید خود را کاهش می‌دهد و از این طریق سود بیشتری را به دست می‌آورد. اما این روش به ظاهر دارای توجیه اقتصادی کارخانه قند، برای طرف مقابل یعنی طبقه کشاورز و نهایتاً اقتصاد منطقه نتیجه معکوس داشته و موجب ضرر و زیان بیشتر و خسارت مضاعف می‌شود. افزایش زمان بهره‌برداری ضمن تحمیل هزینه‌های اضافی برای چغندر کار، افت کمی و کیفی محصول چغندر را به دنبال دارد. از سوی دیگر عملاً امکان کاشت به موقع و قاعده‌مند پاییزه کشاورز که معمولاً در تناوب زراعی غلات جایگزین کاشت چغندر است را به تأخیر می‌اندازد و کشاورز و نهایتاً منطقه با افت عملکرد محصول سال آینده ضرری دیگر را متحمل می‌شود.

با این اوصاف می‌توان گفت رابطه کارخانه‌های قند با چغندر کاران رابطه‌ای از جنس استعماری و استثماری است. چغندر کاران بر این منوال اجباراً باید تا اواخر بهمن ماه در نوبت و صف تحویل چغندر باقی بمانند. البته کارخانه‌های دیگر نیز مستثنی از این روال نیستند. ما شاهدیم که کارخانه‌ها با آگاهی از اوضاع، تدابیری برای خود می‌اندیشند. این کارخانه‌ها در قالب سندیکای صنفی کارخانجات قند کشور و هماهنگی با همدیگر در حال فعالیت هستند. کارخانه‌های خارج از استان طبق قراردادهای پیشین خود متعهد به پرداخت کمک هزینه کرایه حمل به پیمانکاران خود بودند که اکنون در این اوضاع از پرداخت آن ظفره می‌روند.

همین طور در اقدامی هماهنگ کارخانه‌ها با اخذ تعهد کتبی از چغندر کاران مبنی بر این که در مورد پرداخت بهای چغندر قند، کارخانه‌ها مختارند طبق صلاحدید خود هر گاه و به هر میزان که توانستند - شما بخوانید خواستند - بهای چغندر خریداری شده را به کشاورزان پرداخت خواهند کرد و کشاورز را متعهد کرده‌اند که حق اعتراض و مراجعه به مراجع قانونی ندارد!

تاکنون در پاسخ به چرایی قضیه کارخانه‌های تولید قند و شکر اعلام می‌کنند که آنها قادر به فروش فراورده‌های خود نیستند و شکر تولیدی در انبارهای آنها باقی مانده و وزارت بازرگانی نتوانسته مشکلات آنها را حل کند و مسئله شکر وارداتی از طریق بنادر که به قیمت کمتری از تولیدات داخلی عرضه می‌شود قدرت فروش و رقابت در بازار را از آنها سلب کرده است. بدین

طریق کارخانه‌ها در جهت فشار به دولت برای کسب امتیازات، به نوعی کشاورز را به گروگان گرفته و از انجام تعهدات در قبال پیمانکاران کشت چغندر سر باز می‌زنند.

■ آیا قیمت خرید چغندر قند با توجه به افزایش هزینه تولید، مثل بهای سوخت و دستمزد کارگر و دیگر نهادهای اجرایی تغییر یافته است؟ آیا این افزایش‌ها شامل قیمت خرید محصول نیز شده است؟

□ به تناسب افزایش بهای نهاده‌ها و دیگر هزینه‌ها، متأسفانه تغییری چندانی در بهای محصولات کشاورزی ویژه چغندر قند صورت نگرفته و قیمت این محصول از قیمت کاغذ باطله هم کمتر است. پیگیری موضوع مورد اشاره از طریق ادارات ذیربط نتیجه بخش نبوده و مسئولین در حد رفع تکلیف فقط به ابراز همدردی توأم با بی‌اختیاری - که این امر امسال بیشتر از هر سالی نمود پیدا کرده - اکتفا می‌کنند و مشکلات همچنان پابرجاست. اخیراً نامه‌ای به فرمانداری میاندوآب نوشتیم و رونوشت آن را به چندین اداره که به نظر می‌تواند نقش مثبت تری در حل قضیه داشته باشند فرستادیم که تاکنون نتیجه و پاسخی نداشته است.

بود و یا نبود چغندر کار، یعنی تولید چغندر قند و یا تولید نکردنش برای کارخانه قند هیچ فرقی ندارد! می‌بینیم وزارت جهاد کشاورزی هم نمی‌تواند برای این کشاورزان کاری انجام دهد و در همان حال بودن و نبودن وزارت جهاد کشاورزی هم برای بهبود حال کشاورزان هیچ تفاوتی ندارد! از این رو باید از وزارت جهاد کشاورزی پرسید، مسئولیت شما چه می‌شود؟

در پایان امیدوارم این گفت‌وگو کلیدی باشد برای گشودن مشکلات چغندر کاران و گامی برای بهبود وضعیت کشاورزی منطقه و حرکتی در راستای توسعه و ترقی کشور بردارد. کلیه کشاورزان فعال با اتحاد و اتفاق باید تشکل صنفی مستقل و خودجوش تشکیل دهند و در جهت حفظ منافع و کسب حقوق صنفی خویش فعال باشند. بی‌شک این کار، تلاش خستگی‌ناپذیر و تصمیمی راسخ و مردمانی مصمم می‌طلبد که یقیناً در بین کشاورزان منطقه نمونه‌های زیادی را می‌توان یافت.

**دل گر چه در این بادیه بسیار شتافت
یک موندانست ولی موی شکافت**

* پژوهشگر مسائل کردستان

فرستی که از دست رفت نگاهی به وضعیت تولید ملی



سید مهدی غنی



وعده‌ها و واقعیت‌ها

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۴ که اصلاح طلبان جای خود را به اصولگرایان دادند، تبلیغات زیادی حول مطالبات اقتصادی مردم صورت گرفت. اصولگرایان به نقد برنامه توسعه سیاسی دولت آقای خاتمی پرداخته و عنوان کردند که مردم ایران نیاز به توسعه اقتصادی دارند. گفته می‌شد مردم نان می‌خواهند، کسی که گرسنه است آزادی می‌خواهد چه کند؟ آوردن درآمد نفت بر سر سفره‌های مردم از جمله وعده‌های مطرح شده از سوی اصولگرایان بود، هر چند بعدها آقای احمدی نژاد طرح این شعار را از سوی خود تکذیب کرد، ولی دامن زدن به مطالبات اقتصادی مردم از سوی ایشان و حامیان قابل انکار نیست، بویژه که در سال‌های بعد نیز این روال ادامه داشت و شعارهایی چون از بین رفتن بیکاری، صاحب مسکن شدن همه ایرانیان و... بارها در استان‌های مختلف تکرار شد. علاوه بر مطالبات معیشتی مردم، رئیس دولت نهم و دهم همواره از مطالبات کلان‌تری نیز سخن می‌گفت، از جمله مبارزه با مفسدان اقتصادی و مافیای حذف ربا و سیستم بانکی، مدیریت جهان و آمادگی برای ظهور امام موعود. در همان سال‌ها نگارنده طی یادداشتی با عنوان «چشم اسفندیار» که در روزنامه اعتماد ملی ۲۸ آبان ۸۵ و ۱ آذر ۸۵ منتشر شد این رویه دولت یعنی دامن زدن به مطالبات اقتصادی مردم را چشم اسفندیار نظام شمرده بود. در آن یادداشت خطر نارضایتی و پیامد آن را با دلالی بیان کردم و نشان دادم که دولت نقش اپوزیسیون خود را بازی می‌کند، اما کسی به آن توجهی نکرد. اکنون پس از گذشت هفت سال، بیش از هر زمان مردم و رسانه‌ها از

تحریم؛ فرصت یا تهدید

نکته قابل تأمل اینجاست که تحریم اقتصادی نه تنها الزاماً عامل توقف تولید ملی و رکود اقتصادی نمی‌شود، بلکه در شرایطی می‌تواند موجب رشد تولید ملی شود. دولت‌های ملی چنین شرایطی را فرصتی ناخواسته برای به کارگیری توان ملی و توسعه اقتصادی می‌شمرند. تجربه نهضت ملی کردن نفت در کشور خودمان پیش روی ماست. دکتر مصدق در شرایط تحریم کامل نفتی، به مردم روی آورد و در آن مدت کم تمامی رشته‌های تولیدی داخلی به کار افتادند و علاوه بر تأمین نیازهای داخلی، صادرات نیز رونق یافت. انگلیس و آمریکا وقتی مشاهده کردند تحریم‌های آنها موجب شکوفایی اقتصاد ملی ایران شده و دولت ملی به سمت اقتصاد غیر متکی به درآمد نفت می‌رود، دست به کودتای نظامی زدند. در این دوران با وجود نداشتن درآمد نفت، جدول موازنه صادرات و واردات مثبت شد. تولید بسیاری از محصولات کشاورزی بیش از صد درصد و گاه چند صد درصد افزایش یافت. صادرات برنج ایرانی سال ۱۳۳۱ نسبت به دو سال قبل پنج برابر شد. گندم و جو که قبلاً وارد می‌شدند تنها به خود کفایی بلکه به صادرات هم رسید. مشروح عملکرد اقتصادی آن دوران را در کتاب ارزشمند دکتر انور خامه‌ای می‌توان دید. ناگفته نماند که در همین شرایط احزاب و رسانه‌ها آزادی کامل داشتند و در نقد و تخطئه دولت با هیچ محدودیتی روبه‌رو نبودند. (۱) نمونه دیگر، دوران جنگ هشت ساله است که با وجود برخی تحریم‌های اقتصادی، کشور ما درگیر جنگی خانمانسوز هم بود، اما تلاش عمده بر بالابردن توان داخلی و حفظ تولید ملی بود.

برنامه برای مقاومت

با تجارب گذشته روشن بود که غرب با ایران بر سر مسائل مختلف از جمله اسرائیل درگیر است و ایران هسته‌ای رانمی‌پذیرد. در دوران اصلاحات هم با وجود تعلیق موقت دوباره غرب با ایران کنار نیامد. بنابراین دولتمردان وقتی به عنوان دست یافتن به تکنولوژی هسته‌ای، جشن ملی برگزار می‌کنند آشکارا می‌دانند که باید منتظر تهاجم گسترده آنها - که تحریم اقتصادی کمترین آن است - باشند، بویژه این که دولت نهم سنجیده یا نسنجیده پارامترهای جدیدی چون هولو کاست و... رانیسز به عنوان

**دکتر مصدق در شرایط
تحریم کامل نفتی، به مردم
روی آورد و در آن مدت کم
تمامی رشته‌های تولیدی
داخلی به کار افتادند و علاوه بر
تأمین نیازهای داخلی، صادرات
نیز رونق یافت**

وضعیت اقتصادی کشور سخن می‌گویند. همه از اخبار جدید درباره قیمت اجناس، نوسان بازار ارز و سکه، وضعیت تولید، کارخانجات، تحریم اقتصادی و... می‌پرسند. رئیس دولت این وضعیت را ناشی از تحریم‌های غرب علیه ایران و همچنین دیسیسه‌ها و فشارهای رقابتی داخلی اش دانست و برای نمونه از تلاش‌های ۲۲ نفر برای بالابردن قیمت ارز در برابر ریال یاد کرد، اما منتقدان دولت بی‌تدبیری و سوءمدیریت را عامل اصلی این وضع می‌دانند. مقام رهبری نیز در سخنرانی اخیر بجنورد به وجود برخی سوءتدبیرها اشاره کردند.



تولید ملی، در این نوشته یک نمونه را کالبدشکافی می کنیم. در سال ۸۵ کشت چغندر به روال گذشته انجام شد و حدود ۶/۶ میلیون تن محصول از آن به دست آمد، نزدیک به همین مقدار نیز تولید نیشکر داشتیم. ۳۲ کارخانه از چغندر و هفت کارخانه از نیشکر، شکر تولید می کردند. محصول سالانه این واحدهای تولیدی در سال ۸۵ حدود یک میلیون و ۳۰۰ هزار تن بود، در حالی که نیاز مصرفی کشور حدود دو میلیون تن برآورد می شد، از این رو طبیعی بود که کسری آن از خارج وارد شود. سال قبل نیز حدود ۷۰۰ هزار تن شکر از خارج وارد شده بود. دولت گذشته برای حمایت از تولید داخلی تعرفه ۱۳۰ درصدی برای شکر خام و ۱۵۰ درصدی برای واردات شکر سفید در نظر گرفته بود. دولت نهم ناگهان تعرفه واردات شکر خام را به ۴ درصد و شکر سفید را به ۱۰ درصد تقلیل داد و خود نیز همراه بخش خصوصی

مبادرت به وارد کردن شکر کرد. ظرف ۱۵ ماه بیش از ۳/۵ میلیون تن شکر به ایران وارد شد که به روال جاری، برای مصرف پنج سال کشور کافی بود. این اقدام همچون پتکی بر سر کارخانجات قند و شکر فرود آمد. عجیب تر این که دولت در سال ۸۵ نیمی از تولید کارخانجات قند و شکر را خریداری کرد و نیمی دیگر در انبارهای آنها ماند که قادر به فروش آن نبودند. این در حالی بود که نزدیک به ۸۵ هزار نفر در این کارخانجات مشغول به کار بودند و حدود ۳۰۰ هزار نفر در بخش های جانبی این صنعت کار می کردند.

نتیجه این سیاست ها این شد که سال بعد، در سال ۸۶ میزان تولید چغندر قند دو میلیون و ۴۰۰ هزار تن کاهش یافت. تا سال ۸۵ حدود ۸۶ هزار نفر به کشت این محصول مشغول بودند که سال بعد ۲۲ هزار نفر از آنها دست از کار کشیدند. طی همین سال شکرهای وارداتی که با تعرفه نزدیک به صفر وارد شده بودند به بازارهای داخلی سرازیر شدند و کارخانجات قند و شکر داخلی را به چالشی جدی کشیدند.

اما کم شدن محصول چغندر قند تنها به کارخانجات ضرر نمی زد. این تیر سه بخش رانشانه رفت. در سال ۸۷ بر اثر کاهش تولید چغندر قند، به میزان چهار میلیون تن علوفه مورد مصرف دام ها کاهش یافت. یعنی با این تصمیم دولت، علاوه بر بخش صنعت و کشاورزی، بخش دامداری هم ضربه خورد. برخی نمایندگان مجلس، دست اندر کاران صنعت قند و شکر و فعالان اقتصادی به این روند اعتراض کردند، اما کسی توجهی به آنها نکرد. از جمله سایت خبری آفتاب با طرح پرسش «شهد شیرین واردات شکر به کام چه

ابتکارات خاص وارد این منازعه کرد که خود فشارهای مضاعفی را بر می انگیزد. با چنین مواضع و سابقه ای کاملاً قابل پیش بینی بود که با تشدید منازعه گلوگاه های اقتصادی ما را خواهند فشرد. بنابراین عاقلانه این بود که با یک برنامه هماهنگ کشور را برای چنین موقعیتی آماده کرد تا بتوان در شرایط سخت و دشوار مقاومت کرد. بدیهی بود که چنین امری یک شبه محقق نمی شود و نیاز به برنامه ریزی دارد. بگذریم که با گفتمان شیعی منتظران ظهور که این دولت بر آن تأکید ویژه داشت همواره باید آماده انقلابی جهانی بود. چنان که پیش بینی کرده بودند که ظهور امام در عصر همین دولت و حداکثر تا پایان دهه ۸۰ یعنی سال گذشته به وقوع می پیوندد و شخص رئیس دولت از سرداران و همراهان ایشان خواهد بود. (۲) بنابراین انتظاری جایی نبود که این دولت با یک برنامه ریزی حساب شده، با بالا بردن توان اقتصادی،

فرهنگی، نظامی و سیاسی، جامعه ایران را برای یک روردرویی بزرگ با مدعیان جهانی آماده کند.

انحلال سازمان مدیریت

در مهر ماه ۱۳۸۵، دولت به جای ارائه برنامه آمادگی، از تغییر ساختار سازمان مدیریت و برنامه ریزی سخن گفت و در این راستا وارد عمل شد و در تیر ماه ۱۳۸۶ سازمان مدیریت و برنامه ریزی را در حالی که نزدیک ۶۰ سال از عمرش می گذشت منحل کرده و به جای آن معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی را تأسیس کرد. سازمانی که کارشناسان برجسته و با تجربه ای داشت و قانون برنامه از محصولات کاری آنها بود بر عملکرد دولت نظارت می کرد.

دو سال بعد آقای احمدی نژاد در جمع مردم استان قزوین - که پیش از انتخابات بود - انحلال سازمان مدیریت را از خواسته های شهیدر جایی برشمرد که با شهادت ایشان عملی نشده بود. آقای احمدی نژاد دلیل آن را چنین عنوان کرد: «مبنای برنامه ریزی آنها وارداتی و... همان شش برنامه خانمان بر انداز طاغوت بود که یکی از آنها نابود کردن کشاورزی، فرهنگ آرمانی ملت ما و به ذلت کشیدن ملت مادر بر برابر قدرت های جهانی بود.» (۳)

بر این اساس باید امیدوار می شدیم که کشاورزی ایران از خطر نابودی و ملت از ذلت در برابر قدرت های جهانی نجات یافته و در آینده شاهد اقتصادی مقاوم در برابر فشارهای غرب خواهیم بود. اما آنچه در عمل اتفاق افتاد موجب شگفتی شد.

یک تیر و سه نشان

برای روشن شدن سیری که تا کنون طی کرده ایم و درک وضعیت

انگلیس و امریکا وقتی مشاهده کردند تحریم های آنها موجب شکوفایی اقتصادی ملی ایران شده و دولت ملی به سمت اقتصاد غیر متکی به در آمد نفت می رود، دست به کودتای نظامی زدند

کسانی می‌روند؟» گزارشی از وضعیت قند و شکر نوشت و از مسئولان تقاضای پیگیری و پاسخ کرد، اما کسی به این پرسش پاسخ نداد. شکر وارداتی با قیمت ۴۰۰ و ۴۵۰ تومان وارد شده بود، ولی با بالا رفتن قیمت شکر سود هنگفتی به جیب وارد کنندگان سرازیر شد. کار به جایی رسید که مهندس اشرف، رئیس انجمن صنفی کارخانجات قند و شکر در تیرماه ۸۷ به خبرگزاری ایسنا گفت



خودروهایی سواری خارجی، یخچال سایدبای ساید، ماشین لباسشویی تمام اتوماتیک و لپ‌تاپ در کنار مواد غذایی و خوراکی مانند موز و کره افزایش چشمگیری یافته‌اند. این گزارش نشان می‌داد واردات خودروهایی سواری خارجی در چهار ماهه نخست سال با رشد ۹۰ درصدی روبه‌رو بوده و از ۱۱ هزار دستگاه در مدت مشابه سال قبل به ۲۱ هزار دستگاه رسیده، این در حالی است که

با توجه به کاهش تولید چغندر قند در کشور حداقل پیشنهاد می‌کنیم دولت به جای شکر سفید، شکر خام وارد کند تا کارخانجات قند و شکر در جهت تبدیل آن فعال شده و از تعطیلی و بیکاری کارگرانشان جلوگیری شود. (۴) ایشان همچنین توضیح داد که در سال ۸۷ تولید علوفه برای گوشت و شیر به یک چهارم کاهش یافته است و با کاهش تولید چغندر قند علاوه بر شکر محصولات دیگری چون کاغذ، خمیر مایه و تخته MDF نیز کاهش می‌یابد.

عجیب‌ترین آن است که با وجود همه اعتراض‌ها این سیاست همچنان ادامه یافت. به نحوی که به تدریج میزان واردات شکر سال به سال بر میزان تولید داخلی فزونی گرفت. به طوری که خبرگزاری‌ها نوشتند در سال ۹۰ گرچه یک میلیون و ۵۷ هزار تن شکر از سال قبل در انبارها باقی ماند، پیش‌بینی تولید هم یک میلیون و ۲۰۰ هزار تن بود، اما همچنان ۹۸۹ هزار تن شکر از اول سال تا آبان‌ماه وارد کشور شده است. به عبارتی با پیش‌بینی تولید یک میلیون و ۲۰۰ هزار تنی و میزان باقی‌مانده از سال قبل، نه تنها هیچ نیازی به واردات شکر نبود، که باز هم میزان بالایی شکر وارد کشور می‌شود. این سیاست‌ها در شرایطی پی گرفته شد که اختیار تعیین قیمت نیز بر عهده دولت بود.

واردات به جای تولید

متأسفانه این سرنوشت دردناک صنعت قند و شکر درباره بسیاری از تولیدات ملی نیز تکرار شد. دامداران، مرغداران، برنجکاران، چایکاران، باغداران و... هر کدام در دلهایی نظیر چغندرکاران و کارخانجات قند و شکر دارند.

از این اقدامات برخی چنین نتیجه گرفتند که دولت با واردات، بیشتر سرسازگاری دارد تا تولید داخلی. این نظریه در روش اجرای هدفمند کردن یارانه‌ها - که قرار بود بخشی از درآمد حاصل از تعدیل قیمت انرژی به بخش تولید تریق شود و نشد - بیشتر تقویت شد.

نوع کالاهای وارداتی نیز رویکرد جاری را به خوبی نشان می‌دهد. بنابر گزارش گمرک، در چهار ماهه نخست سال ۸۷، با وجود کاهش شدید وزنی واردات مواد اولیه صنعتی، واردات کالاهای مصرفی لوکس خارجی مانند

با نگاهی بدبینانه به عملکرد چندسال گذشته حوزه کلان اقتصادی می‌توان گفت دولت از یک سو با اتخاذ مواضع تند سیاسی علیه دولت‌های غربی آنها را علیه ایران برانگیخته و از سوی دیگر با سیاست‌های غلط خود توان اقتصادی و تولیدی ایران را تحلیل برده و توان مقاومت را کاهش داده و کشور را به سوی تسلیم اجباری پیش برده است. اما از این بدبینی که بگذریم بیشتر به همان تعبیر سوءتدبیر و ضعف مدیریت یا نادیده گرفتن تجارب گذشته می‌توان اشاره کرد

ارزش متوسط هر خودرو ۲۰ هزار دلار بوده است. همچنین واردات یخچال سایدبای ساید، با رشد ۳۰ درصدی و ماشین لباسشویی تمام اتوماتیک با رشد ۵۰ درصدی روبه‌رو بوده است. همچنین ماهیانه ۱۸ میلیون دلار موز وارد کشور شده که ۱۷ درصد بیش از سال گذشته بوده است. کره نیز با واردات ماهیانه ۱۷ میلیون دلار، رشد هشت درصدی داشته است. در حالی که برای کشوری که در حال کشمکش با دول بزرگ جهان است و روز به روز حلقه فشار آنها تنگ‌تر می‌شود چنین رویکردی قابل توجیه نیست. (۵)

درآمدی سابقه نفت

با توجه به حجم بالای درآمد نفتی دولت نهم و دهم، این پرسش مطرح است که چرا در جهت خودکفا کردن صنایع ایران و راه‌اندازی صنایع جانبی کشاورزی و دامداری سرمایه‌گذاری نشد؟ در همین زمینه خبرگزاری مهر، در تاریخ ۹ خرداد ۸۷ از قول وزیر کار و امور اجتماعی خبر داد که: «هم‌اکنون از چهار هزار و ۷۰۰ واحد متوسط و بزرگ صنایع تبدیلی در کشور دو هزار و ۳۰۰ واحد یا غیرفعال است و یا دارای فعالیت زیر ۵۰ درصد است.»

جهرمی برای نمونه به صنعت قند و شکر اشاره کرد و افزود: «مشکلات موجود در صنعت قند و شکر مربوط به واردات بی‌رویه و فرسودگی ماشین‌آلات و در نتیجه عدم توان رقابت تولید داخلی با محصول وارداتی است.»

ایشان با اظهار تأسف از هدر رفتن ۳۰ درصد از تولیدات کشاورزی که حدود ۱۰۰ میلیون تن در سال است خواستار لزوم توجه به صنایع تبدیلی در جلوگیری از ضایعات کشاورزی و پایدار ماندن و سودآوری مؤثر شد. وزیر کار سرمایه در گردش لازم برای حفظ تولید صنعت و کشاورزی را ۶۰ هزار میلیارد تومان اعلام کرد.

با این وجود گرچه در قانون هدفمندی یارانه‌ها پیش‌بینی شده بود که ۳۰ درصد درآمد هدفمندی به بخش تولید تریق شود، اما محمد نهاوندیان رئیس اتاق بازرگانی با عنوان کردن این موضوع که تولید زیر چرخ اجرای

بد هدفمندی له می شود (سایت شفاف، ۲۹ شهریور ۱۳۹۰) هشدار داد که این بخش از قانون هدفمندی اجرایی نشده است. مقام های دولتی در این باره اظهارات مبهمی کرده و مدعی پرداخت مبلغ کوچکی به بخش تولید شده اند که مکانیسم آن مشخص نیست و از سوی نمایندگان مجلس و تولیدگران مکرر مورد انتقاد قرار گرفتند.

این وضعیت تولید در ایران در حالی است که دولت نهم و دهم تا شهریور ماه امسال حدود ۵۳۱ میلیارد دلار در آمد نفتی داشته است. برای این که عظمت این مبلغ روشن شود کفایت آن را با گذشته مقایسه کنیم. دولت هفتم و هشتم طی هشت سال حدود ۱۵۷ میلیارد دلار در آمد داشت و کل در آمد نفتی ایران از زمان مظفرالدین شاه تا ابتدای دولت نهم حدود ۵۷۵ میلیارد دلار بوده است. بنابراین با چنین در آمد سرشاری باید شاهد رونق اقتصادی و شکوفایی تولید ملی به شکلی شگفت آور می بودیم.

با این سرمایه عظیم علاوه بر سرمایه گذاری در رشته های جدید، همه کمبودهای صنایع و کشاورزی و دامداری را نیز می توانستیم برطرف کنیم. اما آمارهایی که از نحوه هزینه این مبالغ اعلام می شود موجب تأسف و شگفتی است. به گفته آقای اکبر ترکان معاون سابق وزیر نفت، از سال ۱۳۸۴ تا پایان سال گذشته بیش از ۴۸۳ میلیارد دلار در آمد نفتی صرف واردات کالا از خارج کشور شده است. از این مقدار سهم کالاهای سرمایه ای حدود ۱۷ درصد و سهم کالاهای واسطه ای و مصرفی ۸۳ درصد بوده است. واضح است واردات کالاهای مصرفی نه تنها کمکی به رشد تولید ملی نمی کند، بلکه موجب افت تولید و لطمه به اقتصاد داخلی می شود.

موسی الرضا ثروتی در گفت و گو با خبرنگار پارلمانی نشریه زندگی در ۱۳ شهریور ۹۱ اعلام کرد: جدول شماره ۱۲، ردیف ۵۵۰، از ردیف های متفرقه قانون بودجه سال ۹۱، مبلغ ۸۰۰ میلیارد تومان را به بعضی بنیادها، موسسه ها، افراد و دستگاه ها اختصاص داده که از طریق ریاست جمهوری آمده و سوابقی از این مراکز در دست نیست.

با نگاهی بدینانه به عملکرد چندسال گذشته حوزه کلان اقتصادی می توان گفت دولت از یک سو با اتخاذ مواضع تند سیاسی علیه دولت های غربی آنها را علیه ایران برانگیخته و از سوی دیگر با سیاست های غلط خود توان اقتصادی و تولیدی ایران را تحلیل برده و توان مقاومت را کاهش داده و کشور را به سوی تسلیم اجباری پیش برده است. اما از این بدبینی که بگذریم بیشتر به همان تعبیر سوء تدبیر و ضعف مدیریت یا نادیده گرفتن تجارب گذشته می توان اشاره کرد.

ادامه دارد...

پی نوشت:

- ۱- اقتصاد بدون نفت ابتکار بزرگ دکتر مصدق، انور خامه ای، انتشارات ناهید، ۱۳۷۵.
- ۲- دهه هشتاد دهه ظهور، حسین سجادی، انتشارات هاتف، ۱۳۸۴- احمدی نجاد و الثور
- ۳- الخیر گزاری فارس ۱۶ اردیبهشت ۸۸.
- ۴- شبکه خبری صنایع غذایی ایران، ۹ تیر ۱۳۸۷.
- ۵- تابناک ۲۱ مرداد ۸۷.

اگر خواهان اشتراک نشریه چشم ناز ایران هستید:

- لطفا برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.
- حق اشتراک یک ساله داخل کشور ۳۶۰،۰۰۰ ریال و خارج از کشور اروپا ۷۵ یورو و آمریکا ۸۰ دلار می باشد.
- حق اشتراک را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۰۴۶۷۹۰۴۱۸۳۶۷۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۱/۶۷۵۶ به نام لطف الله میثمی واریز نمایند.
- بریدو یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق فاکس ارسال فرمائید.
- ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.
- از مشترکینی که از توانایی مالی برخوردارند خواهشمندیم ما را از همت عالی خود محروم نفرمایند.

تهران - صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ ☎ ۰۲۱ - ۶۶۹۳۶۵۷۵

فرم درخواست اشتراک

نام و نام خانوادگی: _____

نشانی: _____

تلفن: _____

کدپستی: _____

« قید کدپستی الزامی است. »



مهندس علیرضا دائمی*

بحران دریاچه ارومیه و راه‌های مقابله با آن

کانون مهندسين فارغ التحصيل دانشکده فنی دانشگاه تهران در گردهمایی‌ای در اردیبهشت ۱۳۹۱، به بررسی وضعیت دریاچه ارومیه پرداخت. در این نشست مهندس علیرضا دائمی، مجری طرح احیای دریاچه ارومیه و هماهنگ‌کننده امور بیونسکو در معاونت آب و وزارت نیرو، سخنرانی کرد و وضعیت دریاچه و اقدام‌های وزارت نیرو برای کاهش بحران را تشریح نمود. آنچه در پی می‌آید خلاصه‌ای از سخنرانی مهندس دائمی است که در خبرنامه کانون مهندسين به چاپ رسیده است. امید است این‌گونه اقدام‌ها بتواند دریاچه ارومیه این زیستگاه کم‌نظیر را از خطر نابودی نجات دهد.

بحران بیخ گوش دریاچه

بحران چند ساله اخیر موجب خشک شدن نزدیک به یک سوم دریاچه ارومیه شده است. دریاچه ارومیه یک حوزه بسته داخلی کشور است و اتفاق‌هایی که در آن می‌افتد آثار خود را کاملاً در حوزه نشان می‌دهد. این اتفاق‌ها ممکن است در حوزه‌های دیگر کشور نیز بیفتد، اما واکنش آن به این

شکل نیست، یعنی آسیب‌ها خود را این‌گونه نشان نمی‌دهند. بارش حوزه از ۲۵۰ میلی‌متر تا ۱۰۰۰ میلی‌متر در نقاط مرتفع متغیر است. وسعت حوزه حدود ۵۲ هزار کیلومتر مربع (حدود سه درصد کشور) و وسعت دریاچه پنج هزار و ۳۰۰ کیلومتر است. حجم دریاچه در شرایط نسبتاً پر ۳۲ میلیارد متر مکعب است. براساس آمار سال ۱۳۸۵، چیزی حدود شش میلیون نفر در سه استان اطراف دریاچه، یعنی آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی و اردبیل زندگی می‌کنند. در این منطقه افزایش جمعیت چشمگیر بوده، به گونه‌ای که در نیم قرن اخیر جمعیت نزدیک به ۱۰ برابر افزایش یافته است.

تا سال ۱۳۸۵ مطالعات خوب و شفافی روی دریاچه انجام و نتایج آن منتشر شد. این مطالعات مربوط به طرح یکی از مشاوران زیست محیطی بود که در نه جلد و توسط یک مجموعه هلندی و با استفاده از وامی که این کشور اختصاص داد صورت گرفت. سال ۱۳۸۶ مطالعاتی در وزارت نیرو و سازمان محیط زیست انجام شد، که جنبه آسیب‌شناسی و علائمی داشت.

از سال ۱۳۵۴ دریاچه ارومیه به اضافه تعدادی از تالاب‌های اطراف آن جزو کنوانسیون رامسر شدند. این کنوانسیون یک مجموعه بین‌المللی است که پذیرش آن مستلزم رعایت یکسری ضوابط و قوانین است. ۱۷ تالاب اطراف دریاچه ارومیه وجود دارد که بخشی از آنها خشک شده، از جمله شوری گل، یادگار لوسو و گوری گل. اغلب این تالاب‌ها آب شیرین دارند و موجودات

بسیاری در آن زندگی می‌کنند. دریاچه بیشترین مرز را با حوزه آبرزی رودخانه ارس دارد و متوسط بارندگی ۵۰ ساله آن ۳۸۱ میلی‌متر است که در ۱۵ سال اخیر به ۳۰۵ میلی‌متر کاهش یافته است. ظریب برفی دریاچه ۳۰ درصد است و ۷۰ درصد روان آب‌ها در چهار ماه اسفند تا آخر خرداد جاری است. برخلاف نقاط دیگر کشور که در اردیبهشت کاهش روان آب داریم، در اینجا تا آخر خرداد شاهد روان آب هستیم. ویژگی دیگری که نشان‌دهنده شکنندگی دریاچه است، تفاوت بارش در سال‌های کم آب و پر آب است، به طوری که در یک سال پر آب، بارندگی شش برابر یک سال کم آب است و نسبت جریان‌های سطحی دریاچه در یک سال تر و خشک به ۲۰ برابر می‌رسد. همچنین رودخانه‌های زربینه رود، سیمینه رود و ۱۲ رودخانه دیگر به این دریاچه می‌ریزند.

در حال حاضر حدود ۱۴ میلیارد متر مکعب آب در دریاچه وجود دارد، در صورتی که دریاچه در شرایط طبیعی باید ۳۲ میلیارد متر مکعب آب داشته باشد. ۱۷ درصد بارش‌های دریاچه ارومیه امسال منفی بوده و میزان بارش دو استان آذربایجان غربی و

خشکسالی دریاچه ارومیه عملاً از سال ۸۷ شکل گرفت. ما چهار سال خشکسالی پی‌درپی داشتیم که در این چهار سال روان آب‌ها بسیار کاهش پیدا کرد. در یک سال پر آب نزدیک ۱۳ میلیارد متر مکعب و در یک سال کم آب (سال‌های ۷۹ و ۸۰)، ۳۴۱ میلیون متر مکعب آب به دریاچه وارد شده است. این مسئله نشان‌دهنده این است که در عین حال که نگران وضعیت دریاچه هستیم، اما اگر یک سال تر اتفاق بیفتد، موضوع دریاچه تا حدودی حل می‌شود

شرقی منفی است. خشکسالی دریاچه ارومیه عملاً از سال ۸۷ شکل گرفت. ما چهار سال خشکسالی پی در پی داشتیم که در این چهار سال روان آب‌ها بسیار کاهش پیدا کرد. در یک سال پر آب نزدیک ۱۳ میلیارد متر مکعب و در یک سال کم آب (سال‌های ۷۹ و ۸۰)، ۳۴۱ میلیون متر مکعب آب به دریاچه وارد شده است. این مسئله نشان‌دهنده این است که در عین حال که نگران وضعیت دریاچه هستیم،



تغییر اقلیم و توزیع زمانی هم مؤثر بوده است. سدها نیز که می‌توانند ابزاری در دست مدیریت آب باشند اگر در دست مدیریت نشوند، می‌توانند به ابزار تخریبی بینجامند که این مسئله نیز مؤثر بوده، یعنی شرایطی ایجاد کرده‌اند که سیلاب‌ها به دریاچه نرفته‌اند.

اقدام‌هایی که می‌توان برای نجات دریاچه به کار برد در موارد زیر خلاصه می‌شود:

- کنترل بهره‌برداری آب‌های زیرزمینی
 - برنامه‌ریزی مصرف بهینه آب کشاورزی
 - مدیریت سدها با توجه به کمبود منابع آب
 - بازنگری در طرح‌های توسعه کشاورزی
 - جلوگیری از توسعه کشت
 - انتقال آب از حوزه‌های مجاور
 - ایجاد دایت‌های حاشیه‌ای
- این طرح‌ها به تصویب رسیده و اقدام‌ها به سه دسته تقسیم شده‌اند که عبارتند از:

نخست، اقدام‌های کوتاه‌مدت که شرایط موجود را حفظ می‌کند، شامل لایروبی رودخانه، عدم شروع طرح‌های جدید، ارتقای بهره‌وری آب کشاورزی، باروری ابرها، راه‌سازی از سدها. تا امروز یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون متر مکعب آب ورودی دریاچه افزایش یافته است. اقدام‌های میان‌مدت که شرایط موجود را اندکی بهبود می‌بخشد، شامل مدیریت به هم پیوسته، کاهش مصارف کشاورزی، تعیین تکلیف چاه‌ها، استفاده از روش یونیزاسیون برای مدیریت ابرها، بازسازی کانال‌ها و ساماندهی رودخانه‌ها. اقدام‌های درازمدت که وضعیت دریاچه را سامان می‌دهد، شامل انتقال آب از نواحی جنوب دریاچه، انتقال آب از ارس و محدود کردن تبخیر در دریاچه.

لایروبی یکی از معضلات دریاچه ارومیه است. مشاهدات نشان می‌دهد حتی وقتی آب از سدها رها شده و رودخانه‌ها جاری می‌شوند به دریاچه نمی‌رسیدند، بلکه در یک منطقه باتلاقی به عمق حدود ۵۰ سانتیمتر در اطراف دریاچه جمع شده و تبخیر می‌شد و حتی باعث می‌شد سطح نمک بالا بیاید، بنابراین لایروبی را در دو استان شروع کردیم. در این ناحیه از حق‌آبه مرزی استفاده نمی‌شود، چون ناحیه کوچک و سنگلاخی است و امکان توسعه ندارد. برای استفاده از این حق‌آبه طرحی را تعریف کردیم که آب را به این نواحی برسانیم. بخش اول طرح تا پایان سال ۹۱ به پایان می‌رسد. هدف از این طرح از ابتدا دریاچه ارومیه نبوده، بلکه تأمین آب این بخش‌ها بوده است.

طرح دوم با فاصله بیشتری شروع خواهد شد. طرح به این شکل است که نواحی در مسیر طرح را که از آب‌های زیرزمینی استفاده می‌کنند از آب سطحی پوشش داده و برداشت آب زیرزمینی را کاهش دهیم که وضعیت دریاچه را بهبود می‌دهد. معمولاً مصرف آب کشاورزی ۳۰ درصد و

اما اگر یک سال تر اتفاق بیفتد، موضوع دریاچه تا حدودی حل می‌شود. دریاچه ارومیه معمولاً یک حرکت سینوسی دارد، اما در این حرکت سینوسی هر سال ۳۰ سانتیمتر پایین می‌رود. در این سه سال خشک اخیر، دریاچه سالانه نزدیک به ۸۰ تا ۹۵ سانتیمتر پایین رفته است. از شهریور سال گذشته سطح دریاچه دیگر پایین نرفته، در حالی که در سال‌های قبل تا آذرماه دریاچه پایین می‌رفت. در ۱۰۰ سال اخیر دریاچه هرگز شرایط بدی مثل سال گذشته نداشته است. در بررسی

طرح احیای دریاچه، به دنبال موارد مشابه آن در دنیا گشتیم، که نمونه آن دریاچه‌ای با نام گریدسافلیت در ایالات متحده آمریکا بود، این دریاچه هم بافت و خیزه‌هایی رو به رو بوده و ارتفاع سطح آن از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۷، هفت متر کاهش یافته است.

همچنین مطالعاتی به منظور تحلیل کاهش ارتفاع دریاچه و سهم هر یک از موارد نزولات، سدها و موارد دیگر انجام شد و نتایج آن نشان داد که اگر سدها نبودند و شرایط طبیعی بر دریاچه حاکم بود باز هم این سینوس‌ها وجود داشت، ولی وجود بهره‌برداری‌ها و سدها باعث شده که این روند شدت پیدا کند. ارزیابی‌ها نشان داد که اگر هیچ سدی روی دریاچه ساخته نمی‌شد، متوسط سطح دریاچه در بلندمدت باید ۶۰ سانتیمتر بالاتر از رقم‌هایی که اکنون است می‌ایستاد. دریاچه در سال‌های اخیر با کاهش بارش و افزایش تبخیر رو به رو بوده، اما شرایط دیگر نظیر برداشت‌های مختلف، بر کاهش ارتفاع آن به شدت تأثیر گذاشته است.

دلایل خشکی دریاچه

دلایل خشکی دریاچه را می‌توان به صورت زیر برشمرد:

- کاهش بارش و افزایش تبخیر
- افزایش جمعیت و نیاز به آب
- لزوم توسعه منابع آبی

• برداشت از آب‌های سطحی و زیرزمینی تولید کشاورزی حوزه دریاچه ارومیه از دو میلیون تن به هشت میلیون تن افزایش پیدا کرده است. ۳۰ هزار حلقه چاه غیرمجاز در منطقه، برداشت از آب‌های زیرزمینی منطقه را افزایش داده است. اگر برداشت متوسط هر حلقه چاه یک لیتر باشد، ۳۰ متر مکعب در ثانیه آب برداشت می‌شود که هیچ‌یک از رودخانه‌های محدود شده تا این حد آب‌دهی ندارند. در این باره

ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که اگر هیچ سدی روی دریاچه ساخته نمی‌شد، متوسط سطح دریاچه در بلندمدت باید ۶۰ سانتیمتر بالاتر از رقم‌هایی که اکنون است می‌ایستاد

مصارف صنعتی تا ۷۰ درصد به حوزه برمی گردد. پیش بینی می شود با این طرح ها از سال ۱۳۹۲، سالانه ۲۲۰ میلیون لیتر آب وارد حوزه دریاچه شود. طرح دوم که مشاور آن را ارائه کرده و طرح قابل نقدی است بسیار فشرده و ضربتی انجام شد.

انتقال آب از رودخانه ارس خود چالش برانگیز است. حتی احتمال دارد این طرح منتفی شود. در این ناحیه هم ذینفعان برون مرزی و هم ذینفعان داخلی داریم، بویژه اردبیل با

دشت مغان. مباحث حقوقی ای نیز در این کار وجود دارد، از جمله این که از پروتکل ها نیز نباید تخطی کنیم. مطالعات مشاور نشان داده که در ارس هنوز ظرفیت دو میلیارد لیتر آب اضافی وجود دارد که یک میلیارد سهم کشور ما می شود. اگر از رودخانه ارس برای دریاچه ارومیه برداشت شود، بین ۴۷ تا ۶۰ درصد نیروگاه های برق آبی را کاهش می دهد. گزینه پیشنهادی مشاور، برداشت یک میلیارد لیتر آب و انتقال آن به دریاچه است. پرسش دیگری هم مطرح است که انتقال آب ارس با آن کیفیت و ورود آن به دریاچه ارومیه اصلا درست است یا خیر؟

محور بعدی اقدام های ما بررسی وضعیت ژئودینامیک دریاچه است. گروهی از مؤسسه تحقیقات آب و سازمانی زمین شناسی مسئول شدند که پاسخ دهند آیا نیروهای ژئودینامیک کف دریاچه در کاهش یا افزایش آب دریاچه تأثیر دارد یا خیر؟ آیا آب موجود در دریاچه از طریق کف دریاچه خارج یا وارد می شود؟ روند سطح تغییرات دریاچه در درازمدت چه میزان بوده است؟ اهداف برنامه هم مشخص شد. در کف دریاچه ارومیه چهار متر رسوبات نشست، در زیر آن هم



لایروبی یکی از معضلات دریاچه ارومیه است. مشاهدات نشان می دهد حتی وقتی آب از سدها رها شده و رودخانه ها جاری می شدند به دریاچه نمی رسیدند، بلکه در یک منطقه باتلاقی به عمق حدود ۵۰ سانتی متر در اطراف دریاچه جمع شده و تبخیر می شد و حتی باعث می شد سطح نمک بالا بیاید

شکست هایی وجود دارد. مطالعات نشان داد که پهنه دریاچه ارومیه قبلاً شهر ارومیه و آذرشهر و تبریز بوده و این مناطق زیر آب بوده است. در تاریخ بلندمدت، دریاچه ارومیه دوبار دچار خشکی شده است. نتایج نشان می دهد تغییرات دریاچه به گونه ای است که بخش های شمالی دریاچه عمیق تر و بخش های جنوبی به تدریج کم عمق می شود.

نتایج مطالعاتی که روی میزان تبخیر آب دریاچه صورت گرفته نشان می دهد که حوزه دو درجه گرم شده و هر درجه، ۵۰۰ میلیون متر مکعب تبخیر را افزایش داده است. یکی از پدیده هایی که در منطقه رخ داده، تغییرات اقلیم و افزایش درجه حرارت و افزایش تبخیر است. این تغییر باعث شده که ۱۸۰ میلیون متر مکعب آب از سطح دریاچه به صورت مستقیم تبخیر شود.

همچنین در مطالعات، دریاچه های مجاور با دریاچه ارومیه مقایسه و بررسی شد که آیا چنین مشکلی برای دریاچه های مجاور نیز رخ داده یا خیر؟ مقایسه اول نشان داد که دریاچه ارومیه به دریاچه وان شباهت بیشتری دارد. طبق نتیجه مطالعات در این دوره سه ساله خشکسالی، دریاچه وان نیز آسیب دیده، اما این دریاچه پس از خشکسالی خود را درمان کرده است.

از کارهای دیگری که باید در دریاچه انجام شود، باروری ابرهاست. متأسفانه بخش عمده ای از دریاچه در محدوده غیر پروازی است. با انجام عملیات، اردبیل پر آب شد، اما عملاً بخش عمده ای از دریاچه تحت تأثیر این روش قرار نمی گیرد، بنابراین تصمیم گرفته شد از روش یونیزاسیون استفاده شود که هنوز به نتیجه نرسیده است.

کتاب بخوانید و هدیه دهید

نشر صمدیه افتخار دارد که در مدت سیزده سال چند ده کتاب سیاسی-راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار برساند. بنابراین در همان راستا بر آن است به خوانندگان نشریه سیاسی-راهبردی چشم انداز ایران که علاقمند به این دانش هستند با دادن تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب های مورد درخواست را برای متقاضیان ارسال دارد. خواهشمند است مبلغ محاسبه شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲۵ حساب پس انداز بانک ملت شعبه میدان توحید به نام لطف الله میثمی واریز و فیش آن را برای نشر صمدیه ارسال فرمایید.

در ضمن کتابفروشی های سراسر ایران می توانند در خواست های خود را با مؤسسه

توزیع سراسری «کتاب گستر» به شماره تلفن ۲۲۰۱۹۷۹۵، ۲-۲۲۴۱۴۱-۲۲ در میان بگذارند.

شماره تلفن های نشر: ۶۶۹۳۶۵۷۵-۰۶۶۴۳۳۲۰۷-۰۶۶۴۳۳۲۰۷ حساب پس انداز بانک ملت شعبه میدان توحید به نام



زهرا یازرگانی

بازگشت به نظام قدیم: تغییر قالب‌ها یا تحول در محتوا و روش‌های آموزش و پرورش

پرورش توضیح مختصری در این مورد داده شده باشد، اما عموم مردم قطعاً از دلایل اصلی این تغییر ناگهانی بی‌خبرند.

از مشکلات عمده آموزش و پرورش در کشور ما همواره غفلت از اهمیت مشارکت واقعی مردم و درگیر کردن آنان در امور تحصیلی فرزندانشان و بهره‌گیری از ظرفیت عظیم آنان در حل مشکلات بوده است، به این معنا که غالباً در تصمیم‌گیری‌های عمده آموزش و پرورش در مورد سرنوشت دانش‌آموزان، نه‌اولیا که ثمره زندگی خود را با اعتماد به مدرسه می‌سپارند مورد مشورت قرار می‌گیرند، نه معلم‌ها که مهمترین نظرات کارشناسی را می‌توانند در این مورد ارائه دهند و نه حتی خود دانش‌آموزان که مهمترین عوامل ذینفع آموزش و پرورش هستند. به همین دلیل است که پیشرفته‌ترین طرح‌های آموزشی در کشور ما به علت ناآشنایی اولیا، عدم توجیه کافی معلم‌ها برای اجرای طرح و فراهم نبودن زیرساخت‌های لازم برای تضمین موفقیت آنها دوام نیافته و غالباً مورد انتقاد قرار گرفته است.

بررسی تحولات آموزشی در برخی از کشورهای از جمله در ژاپن نشان

می‌دهد که از زمان مطرح شدن ایده‌ای نوآورانه در زمینه آموزش و پرورش تا مرحله تحقق و اجرای کامل آن، گاه سال‌ها زمان می‌برد. به این معنا که نظر خواهی‌های وسیعی در سطح متخصصان تعلیم و تربیت، کارشناسان، معلمان و اولیا انجام می‌گیرد، رسانه‌های گروهی مسئله را مورد تحلیل قرار داده و نقاط ضعف و قوت آن را در معرض توجه عموم قرار می‌دهند و سپس در صورت تأیید همگانی، آن فکر در سطحی محدود در چند مدرسه یا در یک منطقه آموزشی مورد آزمایش قرار می‌گیرد و در صورت موفقیت نتایج آن، طرح در بخشی از کشور یا در سطح ملی پیاده می‌شود. از امتیازهای این روش این است که اولیا، معلمان و کارشناسان به خاطر مشارکت در امور مربوط به دانش‌آموزان احساس اهمیت و ارزش می‌کنند و مقاومت آنان در مقابل تغییر برنامه‌ها کاهش می‌یابد. از سویی نظر خواهی از مردم در جلب همکاری آنان در حل مسائل آموزش و پرورش، آنان را با برنامه‌ها و فعالیت‌های

در تاریخ آموزش و پرورش معاصر ایران، وجود تغییرات مقطعی و غافلگیرانه بی‌سابقه نیست. از بدو تأسیس نظام نوین آموزش و پرورش، به ابتکار و تلاش روانشاد میرزا حسن رشدیه و طرفداران ایجاد مدارسی منطبق با جهان پیشرفته و مطابق با نیازها و انتظارات جامعه، به رغم مخالفت‌های سرسختانه کسانی که همواره در مقابل هر حرکت تازه مقاومت می‌کنند، کشور ما همواره شاهد تغییرات سلیقه‌ای یا اقتباس‌های سطحی در ساختار یا برنامه‌های آموزش و پرورش بوده است. برای نمونه طرح تأسیس مدارس راهنمایی تحصیلی در گذشته و اجرای آن، در راستای همان تغییرات و با توجه به گرایش‌های جهانی آموزش و پرورش در ایجاد یک دوره تحصیلی خاص و ارائه روش‌های آموزشی متفاوت از دوره‌های تحصیلی دیگر برای نوجوانان که در حساس‌ترین و مهمترین مرحله زندگی خود قرار دارند بوده است.

دوره راهنمایی تحصیلی که در بسیاری از کشورهای براساس مطالعات انجام شده، نتایج کمابیش موفقیت آمیزی داشته و موجب تحولی اساسی در آموزش و پرورش نوجوانان شده است، در کشور ما به علت تعجیل

در پیاده کردن و تعمیم آن بدون آماده‌سازی و آموزش قبلی مدیران، معلمان، مشاوران و اولیا و همچنین کمبود امکانات ضروری برای تحقق اهداف اصلی آن نتوانسته نتایج لازم را به بار آورد.

مروری بر نظام آموزشی ایران پس از پیروزی انقلاب نشان می‌دهد که با تغییر دولت‌ها و ورود وزرای جدید به صحنه آموزش و پرورش، جامعه غالباً با تفکرات و برداشت‌های گوناگون و سلیقه‌ای در مورد تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان روبه‌رو بوده و تداوم اقدام‌ها و فعالیت‌های برجسته وزرای پیشین کمتر معمول بوده است، بنابراین با وجود تحولات عمده آموزش و پرورش در جهان هنوز نتوانسته‌ایم شاهد تغییرات عمیق و بنیانی در آموزش و پرورش کشور باشیم.

کمتر کسی می‌داند بازگشت به نظام قدیم با حذف دوره راهنمایی تحصیلی در پاسخ به کدامین نیاز دانش‌آموزان گروه‌های سنی مختلف است؟ شاید در برخی از رسانه‌های آموزش و

دوره راهنمایی تحصیلی که در بسیاری از کشورهای براساس مطالعات انجام شده، نتایج کمابیش موفقیت آمیزی داشته و موجب تحولی اساسی در آموزش و پرورش نوجوانان شده است، در کشور ما به علت تعجیل در پیاده کردن و تعمیم آن بدون آماده‌سازی و آموزش قبلی مدیران، معلمان، مشاوران و اولیا و همچنین کمابیش موفقیت آمیزی داشته است. نتایج لازم را به بار آورد

جدید آشنا می‌سازد که این خود نوعی آموزش عمومی برای مردم به شمار می‌آید و طبیعتاً به موفقیت و تداوم برنامه‌ها کمک خواهد کرد. (۱)

در چند دهه گذشته تغییراتی در زمینه اهداف، الگوی ساختمانی آموزش و پرورش، کتاب‌های درسی، جدول زمانی و... انجام گرفته و با تحولات سریع جامعه تغییرات دیگری نیز در جنبه‌های مختلف زندگی در مدرسه مورد انتظار خواهد بود، اما پرسشی که در مورد طرح بازگشت به نظام قدیم - که ظاهر آشنامل طولانی تر شدن دوره ابتدایی از پنج سال به شش سال، حذف دوره راهنمایی و ایجاد دو دوره متوسطه است مطرح می‌شود این است که آیا این طرح که مضرات و برتری آن در مقایسه با نظام رایج مشخص نشده و اگر پژوهشی انجام گرفته نتایج آن در دسترس عموم قرار نگرفته، یکبار دیگر به هم ریختن قالب‌ها و گنجانیدن دانش آموزان در قالب‌های دیگر نیست؟ حال آن که آنچه در حال حاضر بر اساس مطالعات علمی انجام شده، مورد نیاز دانش آموزان ما است، ایجاد تحول در اهداف، محتوا و ویژگی‌ها و روش‌های آموزشی است.

گرایش‌های جهانی در زمینه مدت زمان دوره ابتدایی و اندازه

مدارس

معیارهای مربوط به تعیین مدت تحصیل در دوره ابتدایی در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که این موضوع بسته به وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشورها از چهار سال تا شش سال در نوسان است. در برخی از کشورها دوره ابتدایی به سه دوره پنج تا هفت سال، هفت تا نه سال و نه تا ۱۱ سال تقسیم می‌شود. در این کشورها نتایج پژوهش‌ها نشان می‌دهد که مجاورت کودکان شش یا هفت ساله با دانش آموزان بزرگتر ۱۱ تا ۱۲ ساله که در آستانه بلوغ و دگرگونی جسمی و روحی قرار داشته و دارای ویژگی‌ها و نیازهای کاملاً متفاوتی هستند چه از نظر روانشناسی و چه از نظر امنیت و سلامت جسمی آنان توجیه منطقی ندارد. نوع بازی‌ها و فعالیت‌های پرشور و پرسر و صدای دانش آموزان کلاس‌های بالاتر حیاط، راهروها و محل تجمع آنان در مدرسه با بازی‌های آرام‌تر و مورد علاقه کودکان کلاس‌های اول و دوم کاملاً متفاوت است و ممکن است به بر خوردهای خشن و تعارض‌های ناخواسته بینجامد و امنیت کودکان کوچکتر را به خطر اندازد. از سویی گرایش‌های جهانی در زمینه اندازه مدرسه، بیشتر در جهت کوچکتر و محدود کردن جمعیت مدارس ابتدایی است تا فرصت‌های بیشتری برای مریبان در جهت شناخت عمیق‌تر تک‌تک دانش آموزان، تفاوت‌های فردی و در نتیجه پاسخگویی به نیازهای اولیه آنان فراهم شود. مدرسه ابتدایی مهمترین و اثرگذارترین دوره تحصیلی است و عملکرد هر کودک در دوره‌های بعدی تحصیلی در گرو موفقیت این دوره در تأمین نیازهای عاطفی و اجتماعی

اوست. تبدیل یک دوره پنج ساله به شش سال بدون آماده‌سازی کافی عوامل ذینفع یعنی معلم‌ها، اولیا و دانش آموزان، تهیه محتوای آموزشی مناسب بویژه پیش‌بینی دقیق شرایط لازم برای پذیرش جمعیت جدیدی در مدرسه که به علت گذر از دوره کودکی به نوجوانی نیازمند برنامه‌ها، روش‌ها و امکانات دیگری هستند تعمق بیشتری را می‌طلبد. در مدارس برخی از کشورهای مورد مطالعه نگارنده، مسئولین آموزشی با توجه به ویژگی‌های مراحل مختلف رشد کودکان در دوره ابتدایی و متوسطه ساختارهای مجزایی در درون مدرسه به وجود می‌آورند، به طوری که ساختمان، طبقه، حیاط بازی و ناهار خوری دانش آموزان مثلاً هفت

تانه ساله با آنچه برای کودکان سنین بالاتر، یعنی نه تا ۱۱ ساله لازم است مجزا می‌گردد تا نیازها و فعالیت‌های یک گروه سنی خاص فعالیت‌های گروه‌های سنی دیگری را تحت تأثیر و وقفه قرار ندهد. حال باید دید در کشور مادر تأمین این نیازها چه پیش‌بینی‌هایی انجام شده و باید منتظر چه تغییراتی بود.

تأملی بر دوره راهنمایی تحصیلی

دوره راهنمایی تحصیلی که در برخی از کشورها دوره مشاهده نامیده می‌شود، فرصتی برای مشاهده، کشف و تشخیص استعدادها و نوجوانان و هدایت آنها به سوی رشته‌های تحصیلی متناسب با استعدادها، علاقه‌ها و ویژگی‌های آنان است. در دوره راهنمایی به کودکانی که در آستانه بلوغ و دگرگونی جسمی و روحی قرار دارند کمک می‌گردد تا به راه‌های مختلف خود را بشناسند، از نقاط ضعف و قوت خود آگاه شوند، از رشته‌هایی که در دوره متوسطه ارائه می‌شود و توانایی خود برای تحصیل در آن رشته‌ها و مشاغل مربوط به آن اطلاع پیدا کنند و استقلال، اعتماد به نفس و توانمندی لازم را برای انتخاب رشته‌های متناسب با شرایط خود کسب کنند.

مروری بر برنامه‌های آموزشی و پرورشی رایج در این دوره در کشورهای پیشرفته نشان می‌دهد که مهمترین ویژگی دوره راهنمایی توجه به رشد شخصیت دانش آموزان با ارائه برنامه‌ها و فعالیت‌هایی است که به نوجوانان در شناخت عمیق‌تر خود و جامعه و تمرین ارزش‌های اجتماعی مورد انتظار کمک کند. در این زمینه برنامه‌هایی برای نوجوانان تنظیم می‌شود که امکان تفکر، تبادل، زیر سؤال قرار دادن و مرور ارزش‌هایی را که در اثر تلقین عادت کسب شده است را به آنها بدهد. این اهداف طبیعتاً نمی‌تواند در کلاس‌های در بسته و محیط محدود مدرسه تحقق یابد و نیازمند امکانات آموزشی پیشرفته، استفاده از کل محیط مدرسه شامل حیاط، کارگاه، آزمایشگاه، کتابخانه، منابع و امکانات جامعه محلی و حتی شهر محل سکونت است تا ذهن مستعد و پویای نوجوانان بتواند در ورای محیط محدود کلاس به جست‌وجوی دانستی‌ها، کسب مهارت‌ها و تقویت ظرفیت‌های خود بینجامد.

دوره راهنمایی تحصیلی همچنین دوره آماده‌شدن برای مسئولیت‌های شهروندی است. به این مناسبت در مدارس برخی از کشورها، فرصت‌های متعددی برای دانش آموزان فراهم می‌آورند تا با پذیرش مسئولیت‌های داوطلبانه، بتوانند چند ساعت در هفته را در یکی از مؤسسه‌ها یا مراکز خدماتی شهر یا در روستا کار آموزی کنند تا به شناخت محیط‌های اجتماعی خارج از مدرسه، مسائل، مشکلات و نیازهای این مراکز پی‌بندند و از نقشی که می‌توانند در کاهش مشکلات جامعه ایفا کنند آگاهی یابند.

به همین جهت ساعات کارورزی در مراکز سالمندان، شیرخوارگاه‌ها،

مؤسسه‌های تربیتی، انجمن‌های خیریه یا مراکز فراغت، با هماهنگی دقیق مدرسه و مسئولین این سازمان‌ها تنظیم می‌شود و نوجوانان به مسئولیت‌های آینده خود به عنوان شهروند و اوقاف می‌شوند.

به این ترتیب با توجه به اثرات مثبتی که تحصیل در دوره راهنمایی می‌تواند بر رشد همه جانبه نوجوانان در جهت آماده کردن آنان برای زندگی داشته باشد، پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که حذف این دوره و ادغام آن در دوره متوسطه کدام یک از کمبودهای آموزشی، پرورشی کنونی نوجوانان را تأمین خواهد کرد؟

حذف یک دوره مؤثر تحصیلی به این بهانه که در دستیابی به اهداف مورد انتظار موفق نبوده

گرایش‌های جهانی در زمینه اندازه مدرسه، بیشتر در جهت کوچکتر و محدود کردن جمعیت مدارس ابتدایی است تا فرصت‌های بیشتری برای مریبان در جهت شناخت عمیق‌تر تک‌تک دانش آموزان، تفاوت‌های فردی و در نتیجه پاسخگویی به نیازهای اولیه آنان فراهم شود.

است منطقی به نظر نمی‌رسد، زیرا اجرای ناصحیح فکر و برنامه‌ای صحیح نمی‌تواند اعتبار آن را زیر سؤال ببرد. از سویی کدام پژوهش علمی تاکنون موفقیت و اثربخشی دوره‌های ابتدایی و متوسطه کشور را در دستیابی به اهداف مورد انتظار مورد تأیید قرار داده است؟

ارتباط دوره راهنمایی با افت تحصیلی

بر اساس گفته‌های مسئولین، به نظر می‌رسد که یکی از دلایل حذف دوره راهنمایی، مسئله افت تحصیلی دانش‌آموزان در اولین سال تحصیل در این دوره است. افت تحصیلی در ایران مسئله

پیچیده‌ای است که در شکل‌گیری آن عوامل متعدد بیرونی و درونی شامل عوامل فردی، خانوادگی، فرهنگی، اجتماعی و عوامل درونی مدرسه دخالت دارند، اما افت عملکرد تحصیلی دانش‌آموزان در شروع یک مقطع می‌تواند بیش از هر چیز ناشی از ناهماهنگی و عدم پیوستگی دوره‌های تحصیلی باشد. در کشور ما تحصیل در دوره ابتدایی بدون توجه به انتظارات، نیازها و واقعیت‌های دوره راهنمایی سپری می‌شود و دانش‌آموزان دوره راهنمایی کمتر از الزامات و انتظارات آموزشی و پرورشی دوره متوسطه آگاهی می‌یابند. بنابراین دانش‌آموزی که از یک مقطع تحصیلی به مقطع بالاتری قدم می‌گذارد به علت عدم آمادگی برای شروع دوره تحصیلی دیگر و همچنین عدم برخورداری از حمایت لازم در مدرسه جدید، با احساس تنهایی، ناتوانی و کمبود اعتماد به نفس روبه‌رو شده و در بسیاری از موارد دچار افت تحصیلی و احیاناً مسائل رفتاری می‌شود. (۲)

برای رفع مشکل فوق در مدارس برخی از کشورها از جمله در انگلستان، در هر یک از مناطق آموزشی ارتباط و هماهنگی دقیقی بین مدارس ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان برقرار می‌شود. برای نمونه یک سال پیش از ثبت نام دانش‌آموزان سال آخر ابتدایی، پرونده آنها به مدرسه راهنمایی محل اقامت آنان ارسال می‌شود، برای هر دانش‌آموز معلم راهنما (۳) تعیین می‌شود. برای آشنایی دانش‌آموزان با محیط مدرسه راهنمایی و دبیران و شرایط خاص مدرسه، چندین بازدید در طول سال برای آنان تنظیم می‌شود. وجود معلم راهنما در ابتدای هر مقطع چه در مدرسه راهنمایی و چه در دبیرستان به عنوان پشتوانه‌ای برای حمایت از کودکان و جوان و عاملی برای پیشگیری از مسائل تحصیلی و رفتاری محسوب می‌گردد.

مسئله دیگری که ادغام دوره راهنمایی تحصیلی در دبیرستان به وجود خواهد آورد بویژه اگر دو دوره متوسطه در فضای آموزشی واحدی تشکیل شود، مسئله مدیریت و اداره دبیرستان به سبب تنوع و تعدد برنامه‌ها و فعالیت‌ها خواهد بود. همان‌طور که می‌دانیم ویژگی‌های دانش‌آموزان دو دوره متوسطه که یکی در مرحله اول نوجوانی (دوره تضادها، تردیدها، سرگردانی‌ها و جست‌وجوی هویت) و دیگری در مرحله تثبیت هویت و استحکام شخصیت است، ایجاب می‌کند که این تفاوت‌ها به‌طور دقیق در برنامه‌ها، فعالیت‌های غیردرسی، روش‌های آموزشی و ارزیابی عملکرد دانش‌آموزان در نظر گرفته شود. به‌طوری‌که در دوره اول بر رشد شخصیت دانش‌آموز و انعکاس تصویر مثبتی از او به خود، جلب مشارکت وی در امور مدرسه تأکید شود و در دوره دوم عمدتاً مبتنی بر کسب ارزش‌های علمی، اقتصادی، هنری و اخلاقی، تشویق به کار و کوشش و همانندسازی با الگوهای محبوب و موفق اجتماعی در جهت آماده‌شدن برای ایفای نقش و مسئولیت‌های خود در جامعه باشد.

مدرسه ابتدایی مهمترین و اثرگذارترین دوره تحصیلی است و عملکرد هر کودک در دوره‌های بعدی تحصیلی در گرو موفقیت این دوره در تأمین نیازهای عاطفی و اجتماعی اوست

تحولی که جامعه امروز انتظار دارد در نظام آموزشی ما به دلیل رشد روزافزون تکنولوژی و پیشی گرفتن آن از تعلیمات مدرسه به خاطر حجم اطلاعات، سرعت و جذابیت آن به وقوع پیوندد، مرور مجدد مسئولین آموزش و پرورش در مورد نقش و رسالت مدرسه امروز و لزوم فرارفتن از وظیفه صرفاً تعلیمی است. انتظار جامعه از معلمان و مربیان علاوه بر کمک به رشد اعتماد به نفس، باور به هویت جنسی، اجتماعی و فرهنگی در نوجوانان و تأمین بهداشت روانی آنان است. همان‌گونه که بارها اشاره شده است از چالش‌های عمده مدارس امروز،

تقویت رشد عاطفی و اجتماعی دانش‌آموزان و کمک به آنها در مدیریت و کنترل احساس‌ها و هیجان‌های خود و کسب مهارت‌های لازم برای برقراری ارتباط‌های مثبت با دیگران است. این مهم در گرو ارائه آموزشی منطبق با نیازها و واقعیت‌های زندگی دانش‌آموزان و کیفیت رفتار و برخورد بزرگسالان در مدرسه است. تأمین انتظارات فوق‌طبیعتاً جز با تنظیم و ارائه آموزش‌های وسیع و با کیفیت برای مدیران مدارس، معلمان و اولیا برای آگاهی از نقش جدید خود و تغییر نگرش در مورد تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان میسر نمی‌گردد.

پی‌نوشت:

۱- در تأیید اثرات مثبت نظرخواهی و جلب مشارکت مردم، حتی کودکان خردسال در مورد امور و برنامه‌هایی که به آنان مربوط می‌شود، نگارنده خاطره جالبی را از انجام پژوهشی در یک مدرسه ابتدایی به یاد دارد که از دانش‌آموزان ده‌ساله در مورد حیاط و ساختمان مدرسه خود و نقاط ضعف و قوت آن نظرخواهی شده بود. کودکان با وجود سن کم خود، نظرها و پیشنهادهای جالبی ارائه داده بودند. نکته جالب این که در انتهای پرسشنامه جمله‌هایی محبت‌آمیز به این مضمون نوشته بودند: «از این که نظر ما را در مورد مدرسه پرسیدید متشکریم.» و یا «از این انشای دلپذیری که به ما دادید سپاسگزاریم.»

۲- گذر دانش‌آموزان از یک مقطع تحصیلی به مقطع دیگر در برخی از کشورها با انجام تشریفات خاص برگزار و به فعالیتی ارزشی و غرورآفرین تبدیل شده است. برای نمونه یک مدرسه ابتدایی در یورکشایر غربی (انگلستان) همه ساله، در اولین روز سال تحصیلی، برای دانش‌آموزانی که از آن مدرسه فارغ‌التحصیل شده و قرار است به دبیرستان بروند مراسم رژه‌ای به سوی دبیرستان محله ترتیب می‌دهد. در این روز خانواده و دوستان دانش‌آموزان و برخی از اعضای جامعه محلی دعوت می‌شوند تا در این راهپیمایی نمادین کودکان را همراهی کنند. دانش‌آموزان فارغ‌التحصیل هنگام ترک مدرسه مورد استقبال همه دانش‌آموزان، دوستان و افراد محل قرار می‌گیرند که با کف‌زدن و تکان دادن پرچم‌های کوچک، آنها را برای ورود به مرحله بعدی تحصیل خود تشویق می‌کنند.

این دانش‌آموزان به هنگام ورود به دبیرستان مورد استقبال شهردار و همراهان وی، مدیر و کارکنان دبیرستان و دانش‌آموزان سال اول دبیرستان که سال قبل چنین تجربه‌ای را داشته‌اند قرار می‌گیرند. در این مراسم مدیر مدرسه ابتدایی در حالی که حلقه‌ای گل به گردن هر یک از دانش‌آموزان فارغ‌التحصیلی می‌آورد آنان را یک به یک به مدیر دبیرستان می‌سپارد و از او می‌خواهد که از این دانش‌آموز به خوبی مراقبت و از او حمایت کند.

بدیهی است، دانش‌آموزی که با چنین تشریفات و باغور و اعتماد به نفس وارد مدرسه جدید می‌شود، خود را از عضوازش‌شوند و تحت حمایت خانواده بزرگی تلقی می‌کند که شامل مدرسه ابتدایی، راهنمایی، دبیرستان، جامعه محلی و مقام‌های دولتی است.

۳- معلمان راهنما، دبیران رشته‌های درسی مختلف هستند که هر یک راهنمایی و حمایت از ۲۰ تا ۲۵ دانش‌آموز را به عهده گرفته و طی تحصیل دانش‌آموز در مدرسه رابطه بین نوجوان، مدرسه و خانواده‌اند.



نورالله اکبری

آموزش و پرورش، جامعه مدنی، نهادهای مدنی و تربیت شهروندی

بیش از سه دهه از انقلاب اسلامی ایران می‌گذرد؛ انقلابی که هدف آن تحقق استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی برای ایران بود. برای تحقق این شعارها و پیشرفت ایران و برون‌رفت از مشکلات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... نسخه‌های زیادی پیچیده شده است.

اکنون ذهن بسیاری از ایرانیان درگیر مسائلی است که روزانه آنها را می‌بینند یا می‌شنوند. گسترش روزافزون علم و تکنولوژی در کشورهای غربی و همسایگان، ما را به فکر فرومی‌برد که چرا آنان پیشرفت کرده‌اند و ما آنچنان که باید و شاید نه؟ از اختلاس‌ها و فسادهای مالی بزرگ و بی‌سابقه می‌شنوند و می‌اندیشند که راه‌های جلوگیری از این فسادها کدام است؟ ناهنجاری‌های اخلاقی مانند افزایش آمار جدایی‌ها، اعتیاد، بیماری‌های روانی و... هر ایرانی مسئولی را آزرده‌خاطر می‌سازد. رقابت‌های سیاسی به‌جای ایجاد شور و نشاط و شادابی، گاهی به تشنج کشیده می‌شود.

این مسائل و ده‌ها مسئله دیگر دغدغه امروز بسیاری از ایرانیان است. چه باید کرد؟ پرسشی که بسیاری از ما ایرانیان در پی پاسخ آن هستیم.

این نوشته در پی پاسخ گفتن به همه پرسش‌ها و دغدغه‌ها نیست، بلکه گامی است هرچند کوچک در پرداختن به موضوعی که به نظر نگارنده بسیار مهم است: آموزش و پرورش، جامعه مدنی، نهادهای مدنی و تربیت شهروندی.

جامعه مدنی

جامعه مدنی مفهومی مدرن است که نگاه‌های گوناگون به آن رامی‌توان در میان فلاسفه غرب دید: دیدگاه مارکس و انگلس که جامعه مدنی را هم سنگ مدنیت می‌پنداشتند، یا نگاه توماس هابز، جان لاک و ژان ژاک روسو که جامعه مدنی را جایگزین جامعه طبیعی می‌دانستند، نگاه هگل که جامعه مدنی را به سه گستره خانواده، نهادهای مدنی و دولت تقسیم می‌کرد و یا نگاه هابز ماس که جامعه مدنی را شیوه‌ای از زندگی می‌پندارد.

از بررسی دیدگاه‌های گوناگون می‌توان پی برد که جامعه مدنی بر پایه‌های انسان (شخصیت وجودی شهروندان)، محوریت فرد و اندیشه، اصالت کار و ارزش قائل شدن برای آن، قانونمندی و احترام به عقاید مخالف استوار است. جامعه مدنی به معنای امروزی آن دارای ویژگی‌های زیر است:

شکل‌گیری جامعه مدنی، نیازمند برداشتن سه گام بنیادین است: گام آغازین، بروز گوناگونی و تکثر در آرا و اندیشه‌هاست، که درون جامعه، منافع و علاقه‌های گوناگون آشکار شود. گام پسین، به رسمیت شناختن این گوناگونی و تکثر است، یعنی باید حق دیگرگون بودن را برای افراد در قوانین به رسمیت شناخت. در گام آخر اجزای این تنوع و تکثر، باید در نهادهای مدنی بتوانند خود را سامان بدهند و سازمان یابند

اتحادیه‌ها، جنبش‌ها و... به دور از اقتدار دولت و باهدف دفاع از حقوق صنفی و گروهی افراد و

طبقه‌های مختلف اجتماعی شکل می‌گیرند. برخی از این نهادها و گروه‌ها، سیاسی و متوجه مقوله دولت‌اند و برخی دیگر غیر سیاسی و نگرهبان حقوق گروه‌ها و صنف‌ها هستند.

بامنیت و حرمت حوزه خصوصی زندگی و گستره‌ای که افراد بتوانند در آن توانایی‌های فردی خود را تحقق بخشند و به گزینش‌های اخلاقی مستقل دست یابند، پاس داشته می‌شود.

ج- تعیین مرز میان حوزه‌های عمومی و خصوصی یا حوزه‌های عمومی و حکومت، نیازمند ساختارهای قانونی و سلسله‌ای از حقوق اولیه است که بدون آنها جامعه مدنی تحقق نخواهد یافت.

یکی از ویژگی‌های بنیادین جامعه مدنی، نهادهای مدنی (الف) هستند. شکل‌گیری جامعه مدنی، نیازمند برداشتن سه گام بنیادین است: گام آغازین، بروز گوناگونی و تکثر در آرا و اندیشه‌هاست، که درون جامعه، منافع و علاقه‌های گوناگون آشکار شود. گام پسین، به

رسمیت شناختن این گوناگونی و تکثر است، یعنی باید حق دیگرگون بودن را برای افراد در قوانین به رسمیت شناخت. در گام آخر اجزای این تنوع و تکثر، باید در نهادهای مدنی بتوانند خود را سامان بدهند و سازمان یابند.

نهادهای مدنی

یکی از گام‌های بنیادین و آخرین در پی‌ریزی جامعه مدنی نهادهای مدنی است. نهادهای مدنی، نهادهایی هستند که در آنها خواسته‌های مدنی



شهروند خوب برای کشور ایران است. ویژگی‌های شهروند در کشورهای گوناگون متفاوت است. ویژگی‌های یک شهروند خوب را از دیدگاه‌های گوناگون می‌توان بررسی کرد. اما از بین دیدگاه‌های گوناگون، ویژگی‌های مشترک زیر به دست می‌آید. یک شهروند خوب با توجه به ویژگی‌های بومی ایران باید دارای ویژگی‌های زیر باشد:

۱- شناخت مدنی داشته باشد، یعنی از مجموعه‌ای از آگاهی‌ها، دانسته‌ها، درک و فهم مدنی برخوردار باشد. مؤلفه‌های شناخت مدنی عبارتند از آگاهی از نحوه به دست آوردن اطلاعات، آگاهی از ساختار و نحوه عملکرد دولت، آگاهی از دیدگاه‌های احزاب عمده کشور، آگاهی از حوادث و رویدادهای جامعه، آگاهی از قوانین و مقررات اجتماعی و آگاهی از حقوق شخصی و بین‌المللی.

۲- توانایی مدنی داشته باشد، یعنی از مجموعه‌ای از مهارت‌ها، قابلیت‌ها و توانمندی‌هایی که فرد برای زیست در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند برخوردار باشد. مؤلفه‌های توانایی مدنی عبارت است از توانایی مشارکت با دیگران، توانایی انجام امور بدون اتکا به دیگران، توانایی گرفتن تصمیم‌های منطقی و توانایی رفتار بر اساس اصول اخلاقی.

۳- نگرش مدنی داشته باشد، یعنی از مجموعه‌ای از شیوه‌های نگرشی، باورها، برداشت‌ها و دیدگاه‌هایی که برای یک شهروند خوب نیاز است برخوردار باشد. مؤلفه‌های نگرش مدنی عبارت است از پذیرش تنوع و تکثر در جامعه و احترام به آن، داشتن اعتقادات و باورهای مستقل (زندگی اصیل نه عاریتی)، داشتن روحیه مسئولیت‌پذیری، دارا بودن حس میهن‌دوستی، داشتن روحیه بر دباری و مدارا، داشتن روحیه انتقادپذیری، دارا بودن روحیه قدرشناسی نسبت به میراث فرهنگی و هویت ملی و دینی.

برای تربیت چنین شهروندانی و در نتیجه شکل‌گیری نهادهای مدنی در سامانه آموزش و پرورش، ما با موانع بسیاری روبه‌رو هستیم. برخی از آنها عبارتند از:

۱- نبود فرهنگ دموکراتیک، در قالب ادبیات اجتماعی یا عمل اجتماعی از مشکلات عمده به‌شمار می‌آید. می‌توان گفت که زیست

نهادهای مدنی، نیازمند داشتن شهروندانی با افکار و اندیشه‌های مدنی و دموکراتیک هستند، شهروندانی که اتکا به خود، شجاعت در انتقاد و ابراز عقیده، خردورزی و اتکا به دانش، اعتقاد به این که انسان، خودش سرنوشتنش را می‌سازد و... از ویژگی‌های بارز آنهاست. برای تربیت شهروندانی با این ویژگی‌ها، نقش آموزش و پرورش به‌عنوان نهادی که مسئول آموزش و پرورش افراد جامعه در بهترین سنین یادگیری است بسیار برجسته است

شهروندانی دانا و مؤثر را متناسب با نیازها و ارزش‌های اجتماعی تربیت کند و تحویل جامعه مدنی دهد.

در سایه دارا بودن شهروندان مناسب و فرهیخته که از دانش، توان و نگرش لازم برای زیست در یک جامعه مدنی برخوردار باشند، تحقق شعارهای مورد نظر انقلاب اسلامی (استقلال، آزادی و پیشرفت) به دست خواهد آمد. تربیت شهروندی در قالب برنامه‌های مستقل درسی یا درهم تنیده با برنامه‌های درسی دیگر، از دیرباز در بسیاری از کشورها پیاده می‌شود. متأسفانه در سامانه آموزش و پرورش ما توجه زیادی به تربیت شهروندی نمی‌شود.

در تربیت شهروندی هدف پرورش یک

افراد به صورت قانونمند و پیوسته پیگیری می‌شوند؛ نهادهایی که در بدنه قدرت و دولت جاندارند. در این نهادها افراد یک جامعه، صرف‌نظر از هر گروه و بینش، خواسته‌های خود را در سایه نهادهای قانونمند پیگیری می‌کنند. اعضای آن، گفت‌وگو، سخنرانی، تبادل افکار و... را تمرین می‌کنند و با این گونه‌روش‌ها آشنایی می‌شوند.

نهادهای غیردولتی و ویژگی‌هایی چون استقلال از دولت، دوری از خشونت، داوطلبانه و خودجوش بودن، نقد و بررسی سیاست‌های دولت و ساختارهای آزاد یخواه دارند.

نهادهای مدنی، نیازمند داشتن شهروندانی با افکار و اندیشه‌های مدنی و دموکراتیک هستند، شهروندانی که اتکا به خود، شجاعت در انتقاد و ابراز عقیده، خردورزی و اتکا به دانش، اعتقاد به این که انسان، خودش سرنوشتنش را می‌سازد و... از ویژگی‌های بارز آنهاست.

برای تربیت شهروندانی با ویژگی‌های بالا، نقش آموزش و پرورش به‌عنوان نهادی که مسئول آموزش و پرورش افراد جامعه در بهترین سنین یادگیری است بسیار برجسته است. نوجوانان و جوانان، نزدیک به یک‌سوم جامعه ما را تشکیل می‌دهند و از سوی دیگر، بیشتر زمان مفید این نوجوانان و جوانان در مدرسه‌ها سپری می‌شود، بنابراین یکی از مکان‌های مهم برای فراهم آوردن آموزش‌های مدنی مدرسه‌ها هستند.

دانش‌آموزان در مدرسه‌ها باید بیاموزند که چگونه با هم گفت‌وگو کنند، طبق سلیقه‌های خود وارد انجمن‌ها و گروه‌های گوناگون دانش‌آموزی شوند، چگونه با گروه کار کنند و با آن سازگاری داشته باشند، هیجان‌های خود را به شیوه درست تخلیه کنند و در یک جمله شهروند خوبی باشند.

تربیت شهروندی

سامانه آموزش و پرورش وظیفه دارد

اجتماعی در قالب شهروندمدنی و نهادهای مدنی به شدت مهجور است به نحوی که این موضوع خیلی کم به ویژگی اجتماعی و هویت بسیاری از مردم ما بدل شده است. همین ویژگی سبب شده که بسیاری از ما ایرانیان بیش از آن که به تغییر فرهنگ و تربیت شهروندی دلبسته باشیم چشم به تغییر دولت ها دوخته ایم و در پی قهرمان هستیم تا ما را از گرفتاری ها رهایی بخشد.

۲- در کشوری که یک سده، برای رهیدن از بند استبداد و ساختار قدرت مطلقه کوشش کرده و از ساختار به شدت متمرکز و متصلب در آموزش و پرورش که به جای مانده از یک پیشینه استبدادی است، رنج می برد و نگاه بسیاری از مدیران آموزش و پرورش یکسان سازی و یکنواخت ساختن آموزش و پرورش است و با گونه گونی انسان ها و متکثر بودن اندیشه های آنها، چندان سرسازگاری ندارد. چنین فرایندها و فرآورده هایی برای تدوین برنامه درسی تربیت شهروندی چندان کوششی نمی کنند و روی خوشی به شکل گیری نهادهای مدنی نشان نمی دهند.

۳- جنگ و آثار ناشی از آن، یکی دیگر از علت های اصلی شکل نگرفتن نهادهای مدنی در ایران به طور عام و در آموزش و پرورش به طور خاص است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و شروع بلافاصله جنگ تحمیلی، هدف پیشینی همه ایرانیان حفظ تمامیت ارضی ایران بود. در طول هشت سال جنگ، دست اندر کاران آموزش و پرورش کمتر فرصت یافتند تا به مسائل آموزش و پرورش بیندیشند و همه نیروها و نگاه ها متوجه جنگ و پیامدهای آن بود. یکی از پیامدهای جنگ، نپرداختن به مسائل زیربنایی فرهنگی مانند تربیت شهروندی و... بود.

۴- اقتصاد آموزش و پرورش به شدت وابسته به دولت است و این یکی دیگر از موانع شکل گیری نهادهای مدنی در حوزه آموزش و پرورش است. یکی از دلایل شکل نگرفتن نهاد مدنی در ایران را اقتصاد دولتی و شبه دولتی و به شدت وابسته به نفت می دانند. اقتصاد دولتی و به شدت نفتی سبب می شود، دولت خود را بی نیاز از شهروندان و نهاد مدنی بیندارد. دولتی که بیش از ۹۰ درصد هزینه های آموزش و پرورش را پرداخت می کند خود را بی نیاز از همفکری با شهروندان و نهادهای مدنی دانسته و چنین دولتی، نهادهای غیردولتی و پیمانکار را می پسندد و کوششی برای

تدوین برنامه تربیت شهروندی نمی کند و اجازه شکل گیری نهادهای مدنی واقعی را نمی دهد.

۵- ناآگاهی نسبت به جایگاه آموزش و پرورش در تربیت شهروندی و بدبینی و ناآگاهی از کارکرد نهادهای مدنی. بسیاری از مدیران آموزش و پرورش و فرهنگیان از نقش بی جایگزین خود در تربیت شهروندی و شکل گیری نهادهای مدنی ناآگاه هستند.

رویکرد نداشتن بسیاری از فرهنگیان به نهادهای مدنی، از سر ناآگاهی، دودلی و بدبینی آنها به نهادهای مدنی است. از دلایل بدبینی آنان به

می توان گفت که زیست اجتماعی در قالب شهروندی مدنی و نهادهای مدنی به شدت مهجور است به نحوی که این موضوع خیلی کم به ویژگی اجتماعی و هویت بسیاری از مردم ما بدل شده است. همین ویژگی سبب شده که بسیاری از ما ایرانیان بیش از آن که به تغییر فرهنگ و تربیت شهروندی دلبسته باشیم چشم در پی قهرمان هستیم تا ما را از گرفتاری ها رهایی بخشد

نهادهای مدنی می توان به وجود بی صداقتی و شعارزدگی در کردار برخی از این نهادها و نبود پیوندهای راستین این نهادها با معلمان و خواسته های آنها اشاره کرد.

۶- مانع تراشی ها و سنگ اندازی های پی در پی مخالفان نهادهای مدنی؛ یکی دیگر از علت های شکل نگرفتن نهادهای مدنی، تهدیدها و

موانعی است که بر سر راه نهادهای مدنی است. صادر نکردن مجوز، لغو مجوز نهادهای مدنی، نداشتن امنیت شغلی کنشگران نهادهای مدنی و... سبب می شود حضور در نهادهای مدنی و کنش به عنوان یک شهروند هم سنگ با پرداخت هزینه های گزاف پنداشته شود و حضور در این نهادها پرهزینه باشد.

۷- احساس نا کارایی و نا کارآمدی نهادهای مدنی. این احساس که نهادهای مدنی نمی توانند به صورت کارا و کارآمد به نیازها و خواسته های معلمان پاسخ گویند و مانند یک سازمان حرفه ای عمل کنند، سبب می شود که نهادهای مدنی کارا و کارآمد در آموزش و پرورش نتوانند خواسته های معلمان را به طور مؤثر نمایندگی کنند. از سوی دیگر در ساختار به شدت متمرکز آموزش و پرورش مکانیسمی وجود ندارد که شهروندان و نهادهای مدنی بتوانند در تصمیم سازی ها و تصمیم گیری ها نقش فعال ایفا کنند. به نظر می رسد برای شکل گیری دولت مدرن راهی جز این نیست که بسیاری از کارهایی را که می توان به شهروندان و نهادهای مدنی و بخش خصوصی واگذار کرد، به آنها سپرد. در آموزش و پرورش بسیاری از خدمات آموزشی، رفاهی، پرورشی و... را می توان به شهروندان و نهادهای مدنی واگذار کرد تا هم هزینه های دولت کاهش یابد و هم شهروندان به اثر گذاری و کارآمدی بیشتر نهادهای مدنی پی برده و انگیزه لازم برای کنش در این نهادها را بیش از گذشته بیابند.

۸- کم بودن نهادهای مدنی در گستره آموزش و پرورش. نهادهای مدنی در سامانه آموزش و پرورش نسبت به جمعیت تقریباً یک میلیون نفری کارکنان آموزش و پرورش و حدود ۱۴ میلیون دانش آموز کم بوده و نهادهای مدنی در آموزش و پرورش از عمق و گستردگی چندانی برخوردار



نیستند. برای تربیت شهروندانی دانا و مؤثر بیش از هر زمانی نیازمند پشتیبانی و کارساختن نهادهای مدنی در گستره آموزش و پرورش هستیم. نهادهای مدنی، در این سامانه آموزشی، آداب زیست شهروندی را به فرزندان فردای ایران می آموزند.

۹- رشد و گسترش نامتوازن و ناموزون نهادهای مدنی. نهادهای مدنی به صورت پراکنده و نابرابر (جنسی، جغرافیایی، محتوایی و...) گسترش یافته اند. امروزه شاهد مشکلاتی هستیم که با آموزش جنسی در مدرسه‌ها پیوند مستقیم دارد. بیش از نیمی از دانش آموزان و فرهنگیان رادختران و زنان تشکیل می دهند. در گستره مسائل جنسی و زنان، نبودن نهادهای مدنی بیشتر دیده می شود. براساس پیشینه جامعه‌های در حال گذار و سنتی، نواحی پیرامونی از دستاوردهای مدنیت کمتر و دیرتر بر خوردار می شوند. تمرکز نهادهای مدنی در مرکز کشور یا مراکز استان هانمونه‌ای از رشد ناهمگون و ناموزون نهادهای مدنی در پهنه جغرافیایی است.

۱۰- نهادهای مدنی در ایران به طور عام و در آموزش و پرورش به طور خاص در خود است نه بر خود. به عبارت دیگر نهادهای مدنی نسبت به کار، جایگاه، مسئولیت‌ها و وظایفشان نا آگاه هستند و نمی توانند خود را به دیگران بشناسانند. بی‌سیمایی و در هم ریختگی نهادهای مدنی از ویژگی‌های بارز نهادهای مدنی در ایران است. نداشتن تئوری، سازماندهی و رهبری سبب می شود این نهادها به لحاظ هویتی، در هم ریخته و به هم ریخته باشند. آنچه به نظر می رسد نهادهای مدنی کارا باید پیگیر آنها باشند، عبارت است از:

الف- تبیین تئوری: آشکار نمودن تئوری کارهای خویش که براساس آن ضمن شناساندن خود، مرز کارهای خود با دیگران را آشکار کنند و بخشی از در هم ریختگی مرزها را در گستره مدنی بر طرف سازند.

ب- سازماندهی: نبودن سازماندهی به دلایل گوناگون در بیشتر نهادهای مدنی ایران آشکارا مشاهده می شود. کمبود امکان‌های سخت‌افزاری و نبود منابع مالی بخشی از این دلایل است.

ج- رهبری: آنچه در نهادهای مدنی باید به آن توجه داشت عبارت است از رهبری گروهی و دموکراتیک که از پایین به بالا شکل گرفته باشد. این امر سبب می شود نهادهای مدنی از آفت فردگرایی و متکی بودن به افسرادرهایی یابند و از انحصاری شدن رهبری نهادهای غیر دولتی نزد فرد یا افراد خاصی جلوگیری شود.

۱۱- نهادهای مدنی در آموزش و پرورش انزو و اگر است. انزو و اگرایی به دلایل گوناگون هم در پهنه ملی و هم در گستره جهانی به چشم می خورد. نهادهای مدنی کنشگر، نیازمند گفت و گو و تبادل تجربه با هم در سطح ملی و جهانی هستند. این نهادها باید حضور بیشتری در گستره محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی داشته باشند. گرچه در این نوشتار بنای آن نیست که به بیان دلایل انزو و اگرایی نهادهای مدنی بپردازیم، اما می توان از فشارها بر نهادهای مدنی و ترساندن آنها از هم‌پیوندی با نهادهای مدنی دیگر در

بسیاری از مدیران آموزش و پرورش و فرهنگیان از نقش بی جایگزین خود در تربیت شهروندی و شکل‌گیری نهادهای مدنی نا آگاه هستند. رویکرد نداشتن بسیاری از فرهنگیان به نهادهای مدنی، از سر نا آگاهی، دودلی و بدبینی آنها به نهادهای مدنی است. از دلایل بدبینی آنان به نهادهای مدنی می توان به وجود بی صداقتی و شعارزدگی در کردار برخی از این نهادها و نبود پیوندهای راستین این نهادها با معلمان و خواسته‌های آنها اشاره کرد

پهنه کشوری، منطقه‌ای و جهانی، کمبودهای سخت‌افزاری و نرم‌افزاری نهادهای مدنی به عنوان دلایل انزو و اگرایی آنها در ایران یاد کرد.

در پایان برای شکل‌گیری بیشتر نهادهای مدنی و گام برداشتن برای تربیت شهروند و تدوین برنامه درسی تربیت شهروندی، پیشنهادهای زیر ارائه می گردد:

۱- معلمان این امکان را فراهم آورند که پدران و مادران و دانش آموزان در تدوین برنامه‌های درسی آنان مشارکت داشته باشند و یا حداقل در روش کار خود به مشارکت بچه‌ها توجه داشته باشند. معلمان می توانند از طریق درگیر کردن دانش آموزان در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، استفاده از روش‌های تدریس

و یادگیری گروهی، تربیت شهروندی را آسان کنند. درحقیقت دانش آموزان باید این فرصت را داشته باشند که در مجموعه گوناگونی از گروه‌ها، هم در داخل کلاس و هم در سطح جامعه مشارکت داشته باشند.

۲- در گستره مدرسه، اولین و مهمترین جنبه آن است که فضای مدرسه خود نمونه‌ای مطلوب از یک جامعه دموکراتیک و مناسب برای تربیت شهروندی باشد، از این رو همه افراد درگیر در آموزش و پرورش در مدرسه (مدیر، معلمان، دانش آموزان، پدران و مادران) باید به درک مشترکی از معنای شهروند خوب برسند و سپس نیاز است در خصوص محیط آموزشی مناسب برای چنین ویژگی‌هایی به گفت و گو بپردازند. یک جامعه دموکراتیک، نیازمند شهروندانی است که آگاه، اندیشمند و مشارکت‌جو باشند، از این رو اگر زمینه‌های فرهنگی موجود در مدرسه‌ها به شکلی باشد که به معلمان فرصت و امکان لازم برای مشارکت در تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها را ندهد، طبیعی است که آنها نیز به نوبه خود چنین امکانی را برای یادگیرندگان در جهت گرفتن تصمیم‌های مشترک و مشارکت‌جویی نمی دهند.

۳- ساختار به شدت متمرکز آموزش و پرورش اصلاح و مشارکتی شود. برای دگرگونی ساختار متمرکز آموزش و پرورش می توان:

الف- نمایندگان معلمان در شورای عالی آموزش و پرورش را به انتخاب آنان گذاشت تا نمایندگان حاضر در آن شورا انتصابی نباشند.

ب- ساختار انتصابی و هیئت‌انمایی بسیاری از شوراهای و بنگاه‌های اقتصادی وابسته به آموزش و پرورش را انتخابی کرد، برای نمونه می توان با فراخوان اعضای صندوق ذخیره فرهنگیان، اعضای هیئت مدیره آن را از میان آنان برگزید.

ج- مدیران مدارس، مدیران مناطق و... را به انتخاب معلمان، مدیران مدارس و... برگزید.

۴- احکام قضایی و اداری صادر شده برای کنشگران مدنی را لغو کرد تا امنیت شغلی و اجتماعی برای کنش مدنی فراهم شود.

۵- در راستای اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی بسیاری از امور آموزشی و پرورشی را می توان به شهروندان و نهادهای مدنی واگذار کرد تا بار دولت سبک شود و بتواند به کارهای بنیادی خود که فراهم آوردن امنیت، رفاه، بهداشت و غذاست بپردازد.

هم‌اندیشی ناتمام آسیب‌شناسان اجتماعی برای کاستن آلام جامعه

گزارشی از عدم برگزاری دومین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی ایران

دومین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی ایران که ابتدا بنا بود در اواخر سال گذشته و سپس در بهار امسال برگزار گردد، پس از چند مرتبه تعویق و تغییر برنامه، برگزار نشد تا بزرگترین گردهمایی آسیب‌شناسان اجتماعی کشور برای بررسی معضلات و مسائل اجتماعی امروز جامعه صورت نپذیرد و جامعه از ثمرات و دستاوردهای این همایش بزرگ علمی، بی‌بهره بماند. معمولاً رسم بر آن است که از همایش‌های برگزار شده گزارشی ارائه شود؛ اما این نوشتار گزارشی است از همایشی که برگزار نشد و برگزاری آن به جهات متعددی می‌توانست برای ایران مفید باشد. در ادامه، ابتدا گزارشی از کم و کیف این همایش ملی و اهمیت علمی و عملی آن ارائه و سپس مروری سریع بر پیامدهای منفی عدم برگزاری این قبیل همایش‌های علمی می‌شود.

فراخوان اولیه همایش ملی آسیب‌های اجتماعی ایران

فراخوان اولیه برای برگزاری این همایش در بهار سال ۱۳۹۰ و از طریق انجمن جامعه‌شناسی ایران صورت گرفت. در این فراخوان آمده بود: «نزدیک به یک دهه از برگزاری نخستین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی ایران می‌گذرد. انجمن جامعه‌شناسی ایران در نظر دارد دومین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی ایران را با همکاری سازمان‌ها، نهادها و مراکز علمی - اجرایی مرتبط و همزمان با سالگرد درگذشت استاد گرانقدر دکتر محمد عبداللّهی (دبیر علمی اولین همایش) در دی

ماه ۱۳۹۰ برگزار نماید. این همایش فرصتی برای بحث و تبادل نظر درباره آسیب‌های اجتماعی ایران در دهه اخیر است.»

در این فراخوان، محورهای همایش در قالب مواردی نظیر «دستاوردهای نظری بومی درباره آسیب‌های اجتماعی»، «سبب‌شناسی آسیب‌های اجتماعی»، «وضعیت موجود آسیب‌های اجتماعی»، «آثار و پیامدهای آن، روند تغییرات و تحولات آسیب‌های اجتماعی در دهه اخیر و دورنمای آن»، «سیاست‌ها، برنامه‌ها و نظام مدیریت آسیب‌های اجتماعی» و «راه‌های پیشگیری، مداخله، کنترل و کاهش آسیب‌های اجتماعی» بر شمرده شده بود.

موضوعات پیشنهادی این فراخوان آسیب‌هایی نظیر نابسامانی خانواده (خشونت، همسر آزاری، طلاق و...)، بزهکاری، سرقت، جرایم مالی - اقتصادی، بیکاری، فساد اداری، فقر، حاشیه‌نشینی و اسکان غیررسمی، تکدی‌گری، خودکشی، دختران فراری، اعتیاد به مواد مخدر و روانگردان‌های صنعتی،

قاچاق مواد مخدر، آسیب‌های کودکان (کودک آزاری، کودک کار، کودک خیابان و...)، خشونت جنسی، فحشا و تن‌فروشی، آسیب‌های فضای مجازی و فناوری‌های نوین، قاچاق انسان، هرزه‌نگاری، جرم و جنایت، بحران هویت، گسترش شکاف‌های اجتماعی (اقتصادی، طبقاتی، نسلی و...) و آسیب‌های ناشی از جهانی‌شدن در ایران را در بر می‌گرفت.

در برگزاری این همایش، علاوه بر انجمن جامعه‌شناسی ایران، نهادهای علمی و سازمان‌های دولتی متعددی به عنوان حامی اعلام آمادگی و مشارکت کرده بودند که اسامی آنها عبارت بود از: دانشگاه

علوم بهزیستی و توانبخشی، مؤسسه تحقیقات تعاون، معاونت امور اجتماعی و فرهنگی شهرداری، ستاد هماهنگی شورایاری‌های شورای اسلامی، ستاد مبارزه با مواد مخدر، مرکز مطالعات اجتماعی و جرم‌شناسی معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم، دفتر پژوهش‌های رادیو، مرکز پژوهش‌های گردشگری، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی مؤسسه ملی تحقیقات سلامت جمهوری اسلامی ایران، فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران، انجمن اقتصاد اسلامی ایران، مؤسسه رحمان، انجمن روانشناسی ایران، انجمن جامعه‌شناسی آموزش و پرورش ایران، شرکت آموزشی و فرهنگی مبتکران، شرکت هواپار، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، مؤسسه تصویر شهر سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران. ملاحظه می‌شود که طیف وسیعی از سازمان‌های دولتی که فعالیت آنها به نوعی با مسائل اجتماعی مرتبط است، در زمره حامیان این همایش بودند و همین امر اهمیت علمی

برگزاری همایش سبب می‌شود پژوهشگران بتوانند آخرین دستاوردهای علمی خود را به اشتراک گذاشته و به هم‌اندیشی و همفکری برای بهبود وضعیت اجتماعی کشور بپردازند. پیشرفت علمی کشور در گرو چنین هم‌اندیشی‌ها و گردهمایی‌های علمی‌ای است و جلوگیری از برگزاری این همایش علمی، بدون تردید موجب بروز وقفه در همکاری‌های علمی استاید و پژوهشگران حوزه مسائل اجتماعی می‌گردد

و جایگاه مهم این همایش را تداعی می کند.

در پی این فراخوان، به گفته دبیر علمی این همایش، استقبال خوبی انجام گرفته، بیش از ۷۰۰ چکیده مقاله دریافت شد که از این تعداد بیش از ۳۰۰ مورد توسط کمیته داوران مورد تأیید و تعداد قابل ملاحظه‌ای از مقالات در قالب ارائه پوستر و چکیده مقالات مورد تصویب قرار گرفته بود. چندی بعد، کتاب مربوط به چکیده مقالات همایش با حدود ۵۰۰



آن می توانست کمک بزرگی به پیشبرد مباحثات علمی و راهکارهای عملی جهت کاستن از ابعاد مسائل اجتماعی مبتلا به جامعه ایران بنماید. به طور مشخص، می توان پیامدهای منفی عدم برگزاری این همایش را در محورهای زیر برشمرد:

۱- برگزاری همایشی علمی در این سطح و کیفیت، نقش قابل توجهی در رشد و بهبود وضعیت علمی کشور دارد. همایش های اینچنینی سبب می شود

پژوهشگران بتوانند آخرین دستاوردهای علمی خود را به اشتراک گذاشته و به هم اندیشی و همفکری برای بهبود وضعیت اجتماعی کشور بپردازند. پیشرفت علمی کشور در گرو چنین هم اندیشی ها و گرد همایی های علمی ای است و جلوگیری از برگزاری این همایش علمی، بدون تردید موجب بروز وقفه در همکاری های علمی اساتید و پژوهشگران حوزه مسائل اجتماعی می گردد.

۲- مهمتر از وجه علمی و کمکی که برگزاری همایش ملی آسیب های اجتماعی می توانست به بهبود رشد علم در کشور نماید، اهمیت عملی و اجتماعی این همایش است. موضوع این همایش به طور مستقیم مرتبط با گستره وسیعی از مسائل و آسیب های

اجتماعی کشور بود که تداوم آنها بدین شکل و با این ابعاد کنونی، هزینه های انسانی و اجتماعی سنگینی بر کشور بار می کند. برای این که ابعاد رو به گسترش مسائل اجتماعی امروز کشور مشخص شود، اشاره به چند آمار ارائه شده از نهادهای مسئول دولتی در دو ماه اخیر، خالی از فایده نیست:

○ **رشد چشمگیر آمار خودکشی:** آسیب شناسان اعلام کردند که ایران در میان کشورهای اسلامی پس از «سودان» و «تونس» مقام سوم خودکشی را دارد. به گفته کارشناسان، به طور متوسط سالانه ۴۵۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر در ایران خودکشی می کنند. به گزارش روزنامه تهران امروز، جعفر بوالهروی، رئیس انستیتوی روانپزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران می گوید: «آمار اقدام به خودکشی ها، ۱۰ برابر بیش از خودکشی های منجر به فوت است.»

○ **رشد یک میلیونی تعداد معتادان مطابق آمارهای رسمی:** غلامعباس ناصحی، مدیر کل سلامت روان وزارت بهداشت گفت: آخرین آمار تعداد معتادان کشور که مورد تأیید ستاد مبارزه با مواد مخدر هم قرار گرفته ۲/۲ تا ۲/۲ میلیون نفر است که مصرف روزانه مواد مخدر دارند. وی در پاسخ به این نکته که در گذشته تاکنون ستاد مبارزه با مواد مخدر تعداد معتادان دائمی کشور را یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر اعلام می کرد، توضیح داد: این آمار قدیمی و مربوط به سال ۸۶ است. در وزارت بهداشت آمار حدود ۲ میلیون ۲۰۰ تا ۲ میلیون نفر مربوط به معتادان وابسته و دائمی است که مصرف روزانه مواد مخدر دارند.

○ **افزایش تولید و قاچاق مواد مخدر صنعتی:** بر اساس گفته سردار مؤیدی رئیس پلیس مبارزه با مواد مخدر تولید مخدرهای صنعتی نسبت به گذشته بسیار افزایش یافته است و آشپزخانه های تولید این ماده در کشور فعال هستند. سردار

رشد آسیب های اجتماعی موجب هرز رفتن سرمایه ها و استعداد های اجتماعی یک جامعه می شود و در مسیر توسعه آن اخلال ایجاد می کند. بنابراین تلاش برای کاستن از ابعاد مسئله زای آسیب های اجتماعی یک ضرورت عقلی و روشن است که نیازی به اقامه دلیل ندارد

چکیده چاپ شد و فایل الکترونیکی آن از طریق پایگاه اینترنتی انجمن جامعه شناسی ایران در اختیار علاقمندان قرار گرفت. دبیر علمی همایش ابراز امیدواری کرده بود که مقالات دریافت شده در قالب شش تاهشت جلد کتاب به چاپ رسیده و در اختیار پژوهشگران و دست اندر کاران و علاقه مندان قرار گیرد تا روند تغییرات و تحولات و آسیب های نو پدید رسد شود.

تعویق های متوالی در زمان برگزاری همایش

مطابق اعلان انجمن جامعه شناسی، این همایش قرار بود در دی ماه ۱۳۹۰ برگزار گردد؛ اما اندکی پیش از فرارسیدن زمان تعیین شده، اعلام گردید که برگزاری همایش به دلیل بروز پاره ای مسائل به تعویق افتاده و زمان آن متعاقباً اعلام خواهد شد. اواخر دی ماه، اطلاعیه دیگری از سوی انجمن جامعه شناسی ایران منتشر شد و طی آن اعلام گردید که همایش در هفته اول اسفند ماه ۱۳۹۰ برگزار خواهد شد. اما با فرارسیدن اسفند ماه، مشخص گردید که همچنان مشکلاتی پیش روی برگزاری این همایش وجود دارد و این امر سبب گردید که انجمن جامعه شناسی ایران طی اطلاعیه دیگری اعلام کند که همایش در تاریخ نهم و دهم خرداد ماه ۱۳۹۱ و این بار به جای تالار ابن خلدون دانشگاه تهران، در تالار ایوان شمس (در خارج دانشگاه) برگزار خواهد شد.

تعویق سوم و اعلام عدم برگزاری

در حالی که تصور عمومی بر این بود که پس از دو مرتبه تعویق در زمان برگزاری، موانع موجود بر سر راه برگزاری همایش رفع شده و این بار همایش برگزار خواهد شد، متأسفانه برگزار کنندگان همایش طی اطلاعیه ای در خرداد ماه ۱۳۹۱ اعلام کردند به سبب مخالفت برخی نهادهای مسئول، امکان برگزاری این همایش فراهم نشده و کسانی که مقالات آنها در همایش پذیرفته شده می توانند با مراجعه به دبیرخانه همایش، بسته مربوط به همایش را دریافت کنند که اعلان اخیر به منزله عدم برگزاری قطعی همایش بود.

پیامدهای منفی عدم برگزاری همایش

بر گزار نشدن همایش ملی آسیب های اجتماعی بی شک نه به نفع جامعه علمی و دانشگاهی کشور است و نه به نفع نهادهای دولتی مسئول در زمینه آسیب های اجتماعی. این همایش با توجه به مشارکت گسترده اعضای برجسته هیأت علمی دانشگاه های کشور و شمار زیاد حامیان در میان نهادهای علمی و دولتی، بزرگترین و معتبرترین همایش در حوزه تخصصی آسیب های اجتماعی ایران بود و برگزاری

مؤیدی با اشاره به افزایش ۱۵ درصدی معنادار و قاچاقچیان مواد مخدر می گوید: پلیس در هر ساعت نزدیک به ۳۰ قاچاقچی و معتاد را شناسایی و دستگیر می کند، به طوری که در ۹ ماه نخست امسال نیز ۲۰۱ هزار و ۵۰۰ نفر در ارتباط با مواد مخدر از سوی پلیس شناسایی و دستگیر شدند.

○ **افزایش میزان کودکان کار و خیابان:** حسین زارع صفت، مدیر عامل سازمان رفاه، خدمات و مشارکت های اجتماعی شهرداری تهران چهارشنبه ۱۲ مهرماه ۱۳۹۰ در گفت و گو با خبرگزاری کار ایران (ایلنا) گفت: «جمع آوری کودکان کار از سطح شهر تهران ۱۵ درصد افزایش یافته است و در واقع هر سال این تعداد افزایش می یابد.» از سوی دیگر، افزایش آمار اعتیاد در میان کودکان موجب نگرانی فعالان حقوق کودک شده است. بر پایه آمارهای اعلام شده از طرف مراکز تحقیقاتی از ۸۷ کودک خیابانی مورد مطالعه در یک تحقیق که میانگین سنی شان ۱۱ سال بوده است، ۱۶/۱ درصد از کودکان مورد مطالعه سیگار و ۹/۱ درصد از این کودکان مواد مخدر مصرف کرده بودند.

○ **افزایش طلاق، کاهش ازدواج:** محسن کریمی، معاون امور اسناد هویتی سازمان ثبت احوال در گفت و گو با ایلنا گفت: در سال ۹۰ نسبت به سال ۸۹، واقعه طلاق ۴/۱ درصد رشد داشته، در حالی که واقعه ازدواج ۱/۹ درصد کاهش داشته است.

○ **شیوع پدیده کارتن خوابی در میان زنان:** حسین زارع صفت، مدیر عامل سازمان رفاه، خدمات و مشارکت های اجتماعی شهرداری تهران در گفت و گو با ایلنا با بیان این که متأسفانه پدیده کارتن خواب هادر میان زنان قابل مشاهده است، تصریح کرد: قبلاً این پدیده مختص آقایان بود، اما هم اکنون در میان زنان نیز این پدیده مشاهده می شود که این زنان معتاد هستند. زارع صفت با اشاره به این که شاهد کاهش سن آسیب دیدگان در شهر تهران هستیم، تأکید کرد: متأسفانه سن زنان کارتن خواب ۲۰ سال است و این بیانگر کاهش سن آسیب دیدگی است.

آنچه ذکر شد تنها چند نمونه از آمارهای ارائه شده توسط مسئولان مربوطه در ماه های اخیر است و روشن است که آسیب های اجتماعی کنونی جامعه ایرانی به همین چند مورد ختم نمی گردد. از سوی دیگر تأکید بر این نکته ضروری است که آسیب های اجتماعی تنها مختص جامعه ایران نیست و تمامی جوامع گذشته و حال، با شماری از آسیب ها و مسائل اجتماعی خاص خود، مواجهه و دست به گریبان بوده و هستند. اما شماری از آسیب های اجتماعی در برخی مقاطع و تحت شرایط خاص، ممکن است وجه مسئله آفرین بیشتری به خود بگیرند و به طور غیر قابل انتظاری رشد کنند. رشد آسیب های اجتماعی موجب هرز رفتن سرمایه ها و استعدادهای اجتماعی یک جامعه می شود و در مسیر توسعه آن اختلال ایجاد می کند. بنابراین تلاش برای کاستن از ابعاد مسئله زای آسیب های اجتماعی (گو اینکه به گواه کارشناسان و متخصصان، ریشه کن کردن یک آسیب اجتماعی به طور مطلق امکان پذیر نیست)، یک ضرورت عقلی و روشن است که نیازی به اقامه دلیل ندارد.

در کشور ما با مدنظر قرار دادن همین هزینه های ناشی از آسیب های اجتماعی، نهادهای متعددی از دانشگاه ها گرفته تا وزارتخانه ها و سازمان های نظیر وزارت بهداشت و درمان، معاونت اجتماعی وزارت کشور، معاونت امور اجتماعی و

باید توجه داشت که اجرای هر گونه برنامه و طرحی برای مقابله با آسیب های اجتماعی، نیازمند مطالعات کارشناسانه و دقیق است و ورود بدون مطالعه به عرصه برنامه ریزی و اجرا، نه تنها به کاهش ابعاد مسائل اجتماعی یاری نمی رساند، که چه بسا موجب پیچیدگی و گسترده گی مسئله اجتماعی گردد. بنابراین، نهادهای دولتی مسئول در امر آسیب های اجتماعی، نیاز مبرم به یافته ها و پژوهش های علمی دانشگاه و نهادهای علمی مرتبط دارند

فرهنگی شهرداری، ستاد مبارزه با مواد مخدر، مؤسسه ملی تحقیقات سلامت جمهوری اسلامی ایران و... در شرح وظایف و اهداف خود، تلاش های نظری و عملی جهت کاستن از آسیب های اجتماعی را پیش رو دارند. به عنوان یک نکته دیگر، باید توجه داشت که اجرای هر گونه برنامه و طرحی برای مقابله با آسیب های اجتماعی، نیازمند مطالعات کارشناسانه و دقیق است و ورود بدون مطالعه به عرصه برنامه ریزی و اجرا، نه تنها به کاهش ابعاد مسائل اجتماعی یاری نمی رساند، که چه بسا موجب پیچیدگی و گسترده گی مسئله اجتماعی گردد. بنابراین، نهادهای دولتی مسئول در امر آسیب های اجتماعی، نیاز مبرم به یافته ها و پژوهش های علمی دانشگاه و نهادهای علمی مرتبط دارند. برگزاری همایشی علمی نظیر همایش ملی آسیب های اجتماعی، بهترین راهکار برای ارائه آخرین دستاوردهای نظری و عملی پژوهشگران و متخصصان علوم اجتماعی به این نهادها و سازمان های مسئول است تا در پرتو آن بتوانند ضمن تصمیم گیری های درست و سنجیده، راهکارهای کم هزینه و مؤثری را برای کاهش ابعاد آسیب های اجتماعی به کار گیرند.

بنابراین ضرر اصلی جلوگیری از برگزاری همایش مذکور، به طور مستقیم متوجه جامعه ایرانی و نهادهای مسئولی است که استفاده از دستاوردهای علمی محققان، کمک شایانی به آنها در راستای ایفای وظایفشان برای مقابله با آسیب های اجتماعی می نماید.

در کتاب الکترونیکی چکیده مقالاتی که توسط انجمن جامعه شناسی ایران پس از عدم برگزاری همایش ملی آسیب های اجتماعی منتشر گردید، سازماندهی علمی مناسبی روی موضوعات آسیب زا صورت گرفته است. این کتاب در ۲۰ فصل تنظیم شده که هر فصل خود مشتمل بر بخش های فرعی است و چنان که ذکر شد حدود ۵۰۰ چکیده مقاله در این کتاب درج شده که توسط شماری از اساتید زبده و برجسته علوم اجتماعی مورد تأیید علمی قرار گرفته بودند. هر چند گردآوری این مقالات و پژوهش ها و تنظیم و تدوین آنها، به خودی خود امری ارزشمند بوده و گامی هر چند ناتمام برای اندیشی متخصصان آسیب های اجتماعی است، اما بحث و بررسی حول آنها بی شک می توانست گام بزرگتری برای مقابله با آسیب های اجتماعی در جامعه ایران باشد. متأسفانه این فرصت کم نظیر برای جامعه علمی و تصمیم سازان و برنامه ریزان اجتماعی کشور از دست رفت، اما باید تصریح کرد که تلاش های علمی و دانشگاهی برای شناسایی و مقابله با آسیب های اجتماعی پایان پذیر نیست و باید امیدوار بود که در آینده فرصت برپایی این گردهمایی های علمی و تعامل جامعه دانشگاهی با نهادهای برنامه ریز، تصمیم ساز و اجرایی مسئول در امر آسیب های اجتماعی فراهم گردد تا جامعه ی ایران از ثمرات این هم اندیشی ها بهره مند شده و گام هایی حساب شده در راستای تسکین آلام و رنج های جامعه برداشته شود.

منابع:

اخبار مربوط به برگزاری دومین همایش علمی آسیب های اجتماعی ایران مندرج در پایگاه اینترنتی انجمن جامعه شناسی ایران:

<http://www.isa.org.ir/congress/4410>

- کتاب الکترونیکی چکیده مقالات دومین همایش علمی آسیب های اجتماعی ایران:

<http://www.isa.org.ir/congress-article/4650>

<http://www.isa.org.ir/sites/default/files/asibhai-egtemaie.pdf>



ثمر صافی‌خانی

کودکان کارِ کولی در شهر تهران

کودکی که در جامعه بیش از پیش تخصصی شده امروزی «کار» می‌کند، «کودک کار» نام می‌گیرد، چرا که از یک سو شرایط اجتماعی و مناسبات اقتصادی شکل گرفته در دوران جدید نیاز به نیروی کار وی را ضروری می‌سازد و از سوی دیگر تخصصی شدن روزافزون ساختارهای جامعه، ضرورت ارائه آموزش‌های مناسب و کسب مهارت‌های لازم را به او ایجاب می‌کند تا کودک بتواند فرایند جامعه‌پذیر شدن خود را به طور کامل طی کند و با کسب مهارت‌ها و دانش لازم در آن حضوری شایسته یابد. بدین ترتیب از آنجا که وی در دوران جدید و در متن مناسبات امروزی اجتماع است، «کودک» نام می‌گیرد، «نباید» کار کند و «باید» آموزش ببیند و مهارت‌های لازم را برای ورود به اجتماع کسب کند و از آنجا که برای ادامه زندگی ناگزیر از فروش نیروی کار خویش است، تبدیل به کودک کار می‌شود. کودکان کار، «حال» خود را به قیمت فروش آینده‌شان به دشواری تداوم می‌دهند و بدین ترتیب شرایطی که در آن زاده شده‌اند، باز تولید می‌شود. این شرایط در ارتباط با «کودکان کار کولی» به مراتب دشوارتر و پیچیده‌تر می‌شود. این کودکان به گروهی تعلق دارند که در متن مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه گروهی «حاشیه‌ای» است و «کودک کولی» در شرایطی چشم‌به‌جهان می‌گشاید که تاریخی از تحقیر و به حاشیه‌رانده شدن گروهی انتظار او را می‌کشند. او «کولی‌وار» بزرگ می‌شود و در شرایط کنونی، این کولی‌وار بودن، چیزی جز جدا ماندگی اجتماعی و فرهنگی و موقعیت پایین و حاشیه‌ای اقتصادی برای وی به همراه

نمی‌آورد. از این منظر، کودکان کولی بویژه آن دسته از کودکانی که در شهرهای بزرگ به دنیا می‌آیند، کار می‌کنند و بزرگ می‌شوند، به مراتب شرایط پیچیده، دشوار و آسیب‌زاتری را تجربه می‌کنند که پرداختن به آن و تلاش برای بهبود آن می‌تواند فردی بهتری را برای این کودکان به ارمغان آورد و منجر به کاهش بسیاری از آسیب‌ها و انحراف‌هایی بشود که ممکن است این کودکان در آینده‌ای نه چندان دور به آنها دچار شوند.

کودکان کولی به گروهی تعلق دارند که به واسطه شیوه زندگی خود از دیگر افراد متمایز می‌گردند. مصادیق این شیوه زندگی خاص را می‌توان در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و در بسترهای مختلف در سراسر جهان پیگیری کرد. این گروه از افراد به واسطه این ویژگی‌ها خود را متمایز از دیگر افرادی می‌دانند که غیر کولی محسوب می‌شوند و بین گروه کولی‌ها و دیگر گروه‌های اجتماعی مرزبندی‌های نمایانی وجود دارد.

این مرزها در طول تاریخ شکل گرفته‌اند و بسیار متأثر از شرایط خاص دوران تاریخی معاصر هستند. تغییرات پیچیده و روزافزونی که دنیای کنونی تحت عنوان «صنعتی شدن»

کودکان کار، «حال» خود را به قیمت فروش آینده‌شان به دشواری تداوم می‌دهند و بدین ترتیب شرایطی که در آن زاده شده‌اند، باز تولید می‌شود

و «استیلای منطبق نظام سرمایه‌داری» در دو قرن اخیر تجربه کرده است، تحولات عمیق و بنیادینی را در شیوه زندگی افراد در حوزه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی موجب شده و بسیاری از شیوه‌های زندگی که با منطبق دوران جدید همخوانی نداشته‌اند، یا از بین رفته‌اند یا تضعیف شده و در حاشیه قرار گرفته‌اند. جامعه ایران نیز از این روند جهانی مستثنی نبوده است. فرایند نوسازی یا به عبارتی مدرنیزاسیون که بیش از یکصد سال از آغاز آن می‌گذرد، جامعه ایران را دستخوش تحولات بسیاری نموده است. این فرایند الگو‌هایی را در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر ساخته و الگو‌هایی را نیز به حاشیه رانده است. در این میان، الگوهای اجتماعی - فرهنگی کولی‌ها و موقعیت اقتصادی آنها در نتیجه این تغییرات بیش از پیش به حاشیه رفته و «جدا افتادگی» این گروه اجتماعی را موجب شده است. این موقعیت حاشیه‌ای در سکوتی ناگوار چندان عمیق شده که میان ایشان و دیگر گروه‌های اجتماعی ساکن در پهنه جغرافیایی ایران، شکافی پرناسدنی را سبب شده و این جدا افتادگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زمینه‌ساز انواع آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی در میان اعضای این گروه شده است.

در نبود هر نوع تعامل و گفت‌وگو میان اعضای این گروه و غیر کولیان، شیوه زندگی کولی‌ها تبدیل به امری مذموم و آسیب‌شناختی شده است که یا تا حد امکان نادیده گرفته می‌شود یا برای حذف و از بین بردن آن تلاش‌های بسیار و ضربتی صورت می‌گیرد. این موقعیت حاشیه‌ای در ارتباط با کولی‌های ساکن در شهرهای بزرگ بویژه تهران نمودی دوچندان می‌یابد، چرا که در

شهرها به واسطه تجربه عمیق تر و بنیادین تر از نوسازی این شکاف پرناشدنی تر می نماید.

در شهر تهران به کولی‌های بیشتر «غربتی» گفته می‌شود. کولی‌ها اما در شهرهای مختلف به نام‌های گوناگون شناخته می‌شوند؛ «در اصفهان فیوج، در اراک غربت یا غربتی و کولی، در خراسان قرشمال، در زنجان کیلانی، در کرمانشاه و کردستان سوزمانی،

در آذربایجان چه چی یا قراچی، در مازندران و گرگان جوکی و گدار، در شیراز غربتو و لولی و در بلوچستان لوری.» (۱)

کولی‌های شهر تهران تا پیش از تخریب خاک سفید در سال ۱۳۷۹، بیشتر در محله‌ای واقع در منطقه ۴ ساکن بودند، محلی که به «جزیره» معروف بود و این نام خود گویای موقعیت حاشیه‌ای این گروه است. در واقع جزیره نام محدوده‌ای است به مساحت ۳۳۰۰۰ مترمربع واقع در محله خاک سفید، گرچه در بیشتر موارد واژه «جزیره» در اجاع به کل محله خاک سفید به کار می‌رود. «زمان شکل‌گیری این محله را می‌توان بعد از انقلاب سال ۵۷ و به موازات گسترش ساخت‌وساز شهری دانست.» (۲) پس از تخریب این محله در اسفند ۱۳۷۹، بسیاری از کولیان به محله «دروازه غار» واقع در ناحیه ۴ منطقه ۱۲ کوچ کردند و تخمین زده می‌شود که در حال حاضر نزدیک به ۳۰۰۰ کولی در قالب حدود ۴۵۰ خانوار در محله دروازه غار ساکن باشد. (۳) این محله گرچه

برخلاف خاک سفید در دل شهر تهران جای دارد، اما به عنوان محله‌ای حاشیه‌نشین شناخته می‌شود و بیشترین ساکنان آن را گروه‌های حاشیه‌ای چون افغان‌ها، مهاجران کم‌درآمد روستایی و البته گروه کولی‌ها تشکیل می‌دهند. این ساکنان، حاشیه‌نشین در نظر گرفته می‌شوند؛ «حاشیه‌نشین فردی است که در محدوده زندگی اقتصادی و اجتماعی شهر زندگی می‌کند، اما جذب نظام اقتصادی و اجتماعی متعارف نشده است. حاشیه‌نشین‌ها به عنوان شهروندان رسمی مشروع در جامعه شهری پذیرفته نشده‌اند.» (۴) و بسیاری از ناهنجاری و آسیب‌های اجتماعی در میان آنها وجود دارد. این موقعیت حاشیه‌ای در زمینه اقتصادی و اجتماعی در ارتباط با



که کودکی کولی باشد و در شهر تهران زندگی کند و به نوعی درگیر کاری برای کسب درآمد نباشد. این کار بویژه در ارتباط با پسران بزرگتر شامل «دزدی» هم می‌شود. عملی که برای مرتکب آن نوعی «اعتبار» در میان همسالان و اعضای گروه خود به همراه می‌آورد و «برداشتن مال دیگری بدون اجازه او» نوعی نشان دادن «تردستی» و «مهارت» به دیگری محسوب می‌شود. «دیگری» در اینجا

هر فردی است که کولی نباشد.

کودک کولی در فرایند جامعه‌پذیری خویش تمایز میان «خودی» و «غیرخودی» را فرا می‌گیرد و هر چه بزرگتر می‌شود، بیشتر موقعیت حاشیه‌ای گروه خود را درک می‌کند و بیشتر به مرزبندی میان «خود» و «دیگری» آگاهی پیدا می‌کند. این مرزبندی همراه با موقعیت حاشیه‌ای و تحقیری که کودک از جانب گروه غیرکولی‌ها با آن مواجه می‌شوند، بیش از پیش زمینه را برای ایجاد انواع آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی در میان ایشان فراهم می‌کند و در نهایت بیشتر منجر به طرد شدن و به حاشیه رانده شدن این کودکان می‌شود. کودکان بزرگ می‌شوند و خود، کودکان دیگری را به دنیا می‌آورند و این دور نامطلوب و آسیب‌زا تکرار می‌شود؛ تکراری که چیزی جز نادیده گرفته شدن حقوق انسانی افراد متعلق به این گروه و تباهی نیروهایی که می‌توانند با ادغام مناسب در ساختارهای اجتماعی، فرصتی برای بروز و شکوفایی یابند، به همراه ندارد.

کودکان کولی به واسطه موقعیت حاشیه‌ای گروه خود درگیر کارهایی می‌شوند که جزو بدترین اشکال کار کودک در نظر گرفته می‌شود. اصطلاح «بدترین اشکال کار کودک» شامل موارد زیر می‌شود:

- کلیه اشکال بردگی یا شیوه‌های مشابه بردگی، از قبیل فروش و قاچاق کودکان، بندگی به علت بدهی و رعیتی و کار با زور یا اجباری، از جمله استخدام به زور یا اجباری کودکان برای استفاده در درگیری مسلحانه

- استفاده از کودکان برای روسپی‌گری یا تولید پرنوگرافی

- استفاده از کودکان برای فعالیت‌های غیرقانونی، بویژه برای تولید و قاچاق مواد مخدر

کودکانی کولی بویژه آن دسته از کودکانی که در شهرهای بزرگ به دنیا می‌آیند، کار می‌کنند و بزرگ می‌شوند، به مراتب شرایط پیچیده، دشوار و آسیب‌زایی را تجربه می‌کنند که پرداختن به آن و تلاش برای بهبود آن می‌تواند فردای بهتری را برای این کودکان به ارمغان آورد و منجر به کاهش بسیاری از آسیب‌ها و انحراف‌هایی بشود که ممکن است این کودکان در آینده‌ای نه چندان دور به آنها دچار شوند

خاص بودن فرهنگی گروه کولی‌ها بسیار پررنگ تر می‌نماید.

در چنین موقعیت حاشیه‌ای است که کودک کولی چشم به جهان می‌گشاید. اغلب این کودکان از داشتن حداقل‌ها برای شروع زندگی در میان دیگر شهروندان محرومند، تولدشان ثبت نمی‌شود، شناسنامه‌ای ندارند و از هیچ‌گونه امکانات و تسهیلات پزشکی و بهداشتی برخوردار نیستند و از زمانی که راه رفتن را می‌آموزند ملزم به کسب درآمد می‌گردند و به کودک کار تبدیل می‌شوند؛ کودکانی که در بهترین حالت در خیابان‌های شهر به دستفروشی یا گدایی مشغولند و البته خرید و فروش مواد مخدر و تن‌فروشی نیز از جمله کارهایی است که اکثر این کودکان چاره‌ای جز انجام آنها نمی‌یابند. به ندرت پیش می‌آید

● استفاده از کودک در کاری که به دلیل ماهیت آن یا شرایطی که در آن انجام می شود، احتمال دارد برای سلامتی، ایمنی یا اخلاقیات کودک ضرر داشته باشد.^(۵)

در تلاش برای محبوب‌ترین اشکال کار کودک، پیش از هر چیز بایستی تصویری روشن از بستری داشت که زمینه درگیر شدن کودکان را با این شکل از کار فراهم می‌کند. گروه کولی‌ها در جامعه جدید «جذب» نشده‌اند. آنها نتوانسته‌اند در سلسله مراتب اقتصادی-اجتماعی جایگاه مناسبی بیابند و این امر بویژه در شهرها و بیش از همه در تهران نمودی دوچندان می‌یابد. کودکان این موقعیت حاشیه‌ای را به ارث می‌برند و کودکی آنها به بهایی ناچیز به حراج گذاشته می‌شود. این کودکان بزرگ می‌شوند و درگیر انواع آسیب‌ها و انحرافات می‌گردند و جز طرد آنهارا نمی‌ماند.

در فقدان تصویری واقع‌بینانه از گروه کولی‌ها و در فقدان هرگونه تلاش برای جذب این گروه در ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه امروز ایران، آنچه در ذهن غیرکولی‌ها در ارتباط با این گروه وجود دارد از دو حالت خارج نیست؛ اولین تصویر را می‌توان در کل یک «تصویر رمانتیک» در نظر آورد. در این تصویر، کولی‌ها مردمانی رها و آزاد در نظر گرفته می‌شوند که ارتباط نزدیکی با طبیعت دارند و هنوز تحت سیطره زندگی مدرن و الزامات شهرنشینی قرار نگرفته‌اند. در این تصویر، مردان کولی مردانی جسور به تصویر کشیده می‌شوند که از مقررات و قوانین پیروی نمی‌کنند و زنان کولی، زنانی زیبا و پر رمز و راز در نظر گرفته می‌شوند که استعداد پیش‌بینی آینده را دارند و می‌توانند سحر و جادو به کار بندند. البته این تصویر در مورد کولی‌های

ساکن شده در شهرها، بویژه شهر بزرگی چون تهران صدق نمی‌کند. تصویر دیگری که از کولی‌ها وجود دارد «آنها را به عنوان بزه‌کارانی در نظر می‌گیرد که یادزدند یا قاچاقچی و وجودشان برای زندگی جمعی به نوعی آسیب تلقی می‌گردد.»^(۶) آنها طرد شده و تا حد امکان نادیده گرفته می‌شوند. چنین نگاهی است که زمینه ارتکاب به انواع آسیب‌ها و انحراف‌های اجتماعی را در میان

این گروه دوچندان می‌کند و یافتن راهی برای برون‌رفت از این وضعیت جز از طریق به رسمیت شناختن ویژگی خاص بودن اجتماعی و فرهنگی این گروه و تلاش برای جذب مناسب اعضای آن در ساختارهای اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی

حال حاضر جامعه میسر نیست. به رسمیت شناختن گروه کولی‌ها به عنوان یک اقلیت فرهنگی و اجتماعی، مستلزم شناخت ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی این گروه و تلاش برای توانمندسازی آنها و ادغام بهینه افراد متعلق به این گروه در مناسبات اقتصادی،

کودک کولی در فرایند جامعه‌پذیری خویش تمایز میان «خودی» و «غیرخودی» را فرامی‌گیرد و هر چه بزرگتر می‌شود، بیشتر موقعیت حاشیه‌ای گروه خود را درک می‌کند و بیشتر به مرزبندی میان «خود» و «دیگری» آگاهی پیدا می‌کند. این مرزبندی همراه با موقعیت حاشیه‌ای و تحقیری که کودکان از جانب گروه غیرکولی‌ها با آن مواجه می‌شوند، بیش از پیش زمینه را برای ایجاد انواع آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی در میان ایشان فراهم می‌کند و در نهایت بیشتر منجر به طرد شدن و به حاشیه رانده شدن این کودکان می‌شود

اجتماعی و فرهنگی است؛ به نحوی که کولی‌ها بتوانند در عین حفظ ویژگی خاص بودن فرهنگی و اجتماعی خود، از موقعیت حاشیه‌ای که در آن گرفتار آمدند بیرون آیند و فردای بهتری را برای خود و فرزندان خویش رقم بزنند. تازمانی که کولی‌ها برای اکثر شهروندان تهرانی «غربتی‌هایی دزد و قاچاقچی» باشند و کودکانشان «گداهایی سمج و بی‌سروپا»، راه بر هرگونه تغییر در شرایط زندگی این گروه بسته می‌ماند و نمی‌توان امید به کاهش انواع آسیب‌ها و انحراف‌ها در میان اعضای این گروه داشت.

در تلاش برای محبوب‌ترین اشکال کار کودک در میان کودکان کولی، توجه به خاص بودن اجتماعی و فرهنگی این گروه از اهمیتی دوچندان برخوردار است. باید در نظر داشت که این کودکان به گروهی تعلق دارند که به واسطه برخی ویژگی‌های اجتماعی اقتصادی و فرهنگی از دیگر گروه‌های اجتماعی متمایز می‌گردند و شیوه خاصی از زندگی و به تبع آن شرایط کاری خاصی را تجربه می‌کنند. این کودکان از یک طرف متعلق به یک گروه اجتماعی متمایز هستند که اغلب از آنها با عنوان «کولی‌ها»، «جوکی‌ها» یا «غربتی‌ها» یاد می‌شود و از طرف دیگر در تعامل با ساختارهای اقتصادی-اجتماعی جامعه ایران نام «کودک کار» به خود می‌گیرند. مجموع شرایطی که این کودکان در آن به دنیا می‌آیند، بزرگ می‌شوند و کار می‌کنند بسیار متفاوت از کودکان غیرکولی است و شناسایی این مناسبات و مطالعه تفسیری که یک کولی از خود و گروه خود در ارتباط با «دیگری» دارد، می‌تواند به میزان زیادی به کار فهم و توضیح وضعیت کودکان بیاید که در شهر تهران زندگی می‌کنند و ناگزیر از انجام بدترین اشکال کار کودک می‌باشند،

چرا که تنها از طریق شناسایی زمینه‌ها و بستر شکل‌گیری این وضعیت است که می‌توان برای رفع آن اقدام نمود و راهکار ارائه داد.

تلاش برای دستیابی به تصویری واقع‌بینانه از گروه کولی‌ها و فرایند جامعه‌پذیر شدن کودکان کولی می‌تواند از یک سو گامی باشد برای آغاز گفت‌وگویی که نیاز به آن، بیش از پیش احساس می‌شود



و از سوی دیگر زمینه را برای فهم و تغییر شرایط زندگی و کار کودکان کولی به نحوی فراهم کند که این کودکان بتوانند در عین حفظ خاص بودن اجتماعی و فرهنگی خود وارد تعاملی سازنده با مناسبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه کنونی ایران شوند. این تعامل تنها از طریق «توانمندسازی» افراد متعلق به این گروه به طور عام و کودکان کولی به طور خاص صورت می‌پذیرد. این توانمندسازی جز از طریق مطالعه وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گروه کولی هادر یک بستر اجتماعی خاص و شناسایی نقاط ضعف و قوت آن امکان پذیر نیست.

بدین ترتیب است که برای محبوب‌ترین اشکال کار کودکان در میان کودکان کولی در شهر تهران پاسخگویی به پرسش‌های زیر ضروری می‌نماید:

۱- مناسبات اجتماعی در میان گروه کولی‌های ساکن در تهران چگونه است؟ (شامل مناسبات خانوادگی، درون‌گروهی و برون‌گروهی)

- چه تفاوتی میان مناسبات اجتماعی در میان این گروه و مناسبات اجتماعی حاکم بر جامعه‌ای وجود دارد که کولی‌ها در میان آنها زندگی می‌کنند؟

- کدام یک از مناسبات اجتماعی منجر به موقعیت حاشیه‌ای گروه کولی‌ها شده است؟
- چه راهکارهایی برای تغییر این مناسبات اجتماعی وجود دارد؟

۲- مناسبات فرهنگی در میان گروه کولی‌های ساکن در تهران چگونه است؟ (شامل ارزش و هنجارهای مورد قبول در میان اعضای گروه)
- چه تفاوتی میان مناسبات فرهنگی در میان

تازمانی که کولی‌ها برای اکثر شهروندان تهرانی «غربتی‌هایی دزد و قاچاقچی» باشند و کودکانشان «گداهایی سمج و بی‌سروپا»، راه بر هرگونه تغییر در شرایط زندگی این گروه بسته می‌ماند و نمی‌توان امیدوی به کاهش انواع آسیب‌ها و انحراف‌ها در میان اعضای این گروه داشت

این گروه و مناسبات فرهنگی حاکم بر جامعه‌ای وجود دارد که کولی‌ها در میان آنها زندگی می‌کنند؟

- کدام یک از مناسبات فرهنگی منجر به موقعیت حاشیه‌ای گروه کولی‌ها شده است؟
- چه راهکارهایی برای تغییر این مناسبات فرهنگی وجود دارد؟

۳- مناسبات اقتصادی در میان گروه کولی‌های ساکن در تهران چگونه است؟ (شامل نحوه کسب درآمد، شیوه امرار معاش و پایگاه اقتصادی اعضای گروه)

- چه تفاوتی میان مناسبات اقتصادی در میان این گروه و مناسبات اقتصادی حاکم بر جامعه‌ای وجود دارد که کولی‌ها در میان آنها زندگی می‌کنند؟

- کدام یک از مناسبات اقتصادی منجر به موقعیت حاشیه‌ای گروه کولی‌ها شده است؟
- چه راهکارهایی برای تغییر این مناسبات اقتصادی وجود دارد؟

تنها از طریق فراهم آوردن پاسخی دقیق و کامل به پرسش‌های ذکر شده است که می‌توان گامی در جهت بهبود شرایط کار و زندگی کودکان کولی به طور خاص و گروه کولی‌ها به طور عام برداشت، و انواع آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی را در میان اعضای این گروه کاهش داد. شناسایی زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به حاشیه رانده شدن گروه کولی‌ها می‌تواند اولین گام در راستای ارائه راهکار جهت تغییر این وضعیت و جذب اعضای این گروه در مناسبات جامعه و بالتبع آن محور بدترین اشکال کار کودکان در میان کودکان کولی باشد.

* کارشناس ارشد جامعه‌شناسی از دانشگاه علامه طباطبایی

پی‌نوشت:

۱- ذکا، یحیی (۱۳۳۷)، کولی و زندگی او، بی‌جا:

انتشارات فرهنگ و هنر، ص ۲۵.

۲- برغمندی، هادی (۱۳۸۷)، تأثیر تخریب محله غربت بر سرمایه اجتماعی اهالی محله خاک سفید. فصلنامه علمی-پژوهشی رفاه اجتماعی، سال هفتم، شماره ۲۸، ص ۲۶۵.

۳- همان، ص ۲۶۴.

۴- حاج یوسفی، علی (۱۳۸۲)، پدیده حاشیه‌نشینی شهری قبل از انقلاب، مجموعه مقالات حاشیه‌نشینی و اسکان غیررسمی، تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.

Convention No 5- ILO (the Convention concerning the Prohibition and Immediate Action for the Elimination of the Worst Forms of Child Labor).

6- Barany, Zoltan (2002). The East European Gypsies. Cambridge University Press: Cambridge, P, 22.

هوالحی

با کمال تأسف باخبر شدیم که دکتر اصلان ضرابی روانپزشک، از خوانندگان و مشترکین نشریه چشم‌انداز ایران دارفانی را وداع گفتند. این ضایعه بزرگ را به خانواده محترم ایشان تسلیت گفته، از خداوند متعال برای ایشان طلب مغفرت کرده و برای خانواده محترمشان صبر جمیل مسئلت داریم.

روحش شاد و یادش گرامی باد



سارا مکی علمداری

سفر نامه شوش، خاوران و مولوی

(شرح مشاهده ۳ روز از جنوب تهران)

۲۴ آذر ۱۳۸۸

در این سرمای سوزناک زمستانی، مردی که بالاتنه اش برهنه است از کنارمان رد می شود. به گفته مردم، او و برادرش دیوانه اند و هر کس که قصد کمک به آنها دارد را با تکه آجر می زنند... قلبمان خراش بر میدارد. کمی جلوتر می رویم، زنی با ظاهری مرتب و آراسته، گدایی می کند، معتاد است. من و عصمت او را نمونه خوبی برای تحقیق درس انحرافاتمان می یابیم، با ۴۰۰ تومان باب صحبت را باز می کنیم، ولی رفته رفته مبلغ لازم برای سخن گفتن او به ۲۴۰۰ تومان می رسد، شوهرش او را معتاد کرده، کراک می کشید، می گوید ما مورانی که به او گیر می دهند، پیشنهادهایی هم دارند، مثلاً این که «زنی که بیوه است، میوه است». برنامه اش برای زندگی ابتدا ترک مواد است و بعد درست کردن دندان هایش تا بتواند بزرگ کردن پسر ۱۳ ساله اش را برعهده گیرد. تمام مشکلاتش را به اقتصاد مملکت نسبت می دهد. شب هادر خوابگاه مولوی که برای معتادان است، می خوابد... خراش قلبمان عمیق تر می شود.

زنی نزدیک به ۶۰ سال، با حالتی خماری، درحالی که سیگاری در دست دارد از کوچه می گذرد، مردی ما را می یابد، کمی می ترسیم ولی چون من و عصمت با هم هستیم، صحنه را ترک نمی کنیم. دوزن که به نظر لُر می رسند، نیش کوچهای لباس های کهنه برای فروش پهن کرده اند و گدایی که کمی آن طرف تر بر زمینی سرد نشسته است، خراش های دیگری بر قلبمان می نشانند.

اینجا کوچه شهید بوربور است، در سرزمین مولوی، پشت بازار تهران.

مغازه هایش بافت قدیمی دارند، به غیر از یکیشان که CD و فیلم می فروشند. با مغازه دار خواربارفروشی صحبت می کنیم، در مغازه به جای یخچال های شبکی که در سوپرمارکت ها می گذارند، یک یخچال خانگی دیده می شود، قفسه بندی های مرتب و فانتزی و ترازوی دیجیتالی در آن دیده نمی شود. مغازه یک پله از کف کوچه

پایین تر است، شاگرد مغازه روی زمین نشسته و قند خرد می کند. قاب در و پنجره خاکستری رنگ و رو رفته است، مغازه دار بسیار قانع و راضیست و خود را از لحاظ مالی توانا می بیند و می گوید خدا را شکر، لازم نیست برای کمک خرج، زنم کار کند... خراش ها کمی التیام می یابند.

بدون این که مسیر خاصی را در نظر داشته باشیم، از کوچه بوربور دور می شویم، ناگهان از میدان شوش سر درمی آوریم، خیلی از آدم هایی که از کنارمان رد می شوند یا ما از کنارشان رد می شویم، ظاهرشان جیغ می زند، جیغ می زند که «معتادم»، دو پسر جوان توجه همه مسافران را جلب کردند، یکی درحالی که سرنگی در دست دارد، با قادی خمیده و وسط خیابان ایستاده و تقریباً خواب است و دیگری نشسته به نرده های خیابان تکیه داده و هر چند وقت یک بار به سخنی از جای خود بلند می شود و با آن یکی صحبت می کند، زمان طولانی ای برای بلندشدن صرف می شود. با خود فکر می کنم، اگر این دو معتاد نبودند، جوان های زیبا و رعنا بی بودند... در این منطقه دائم قلبمان لحظاتی می ایستد تا فقط نگاه کند.

۵ دی ۱۳۸۹

برای مصاحبه در مورد موضوع پایان نامه ام به شوش می روم، قرار است با گروه های مردمی فعال در زمینه مبارزه با اعتیاد مصاحبه کنم. شوش و خاوران را از این لحاظ که آلوده ترین مناطق تهران از لحاظ اعتیاد هستند انتخاب می کنم.

در فهرست گروه های فعال که از ستاد مبارزه با مواد مخدر گرفته بودم، اسم «خانه خورشید» نبود و در نتیجه در بر نامه مصاحبه من هم نبود، ولی اتفاقی پیدایش می کنم. خانه خورشید یک سری خدمات به زنان معتاد برای کاهش آسیب اعتبار ارائه می کند؛ از حمایت های درمانی و ترک گرفته تا مهارت آموزی، به طوری که احساس مفید بودن بکنند و همچنین آموزش هایی برای جلوگیری از ابتلایشان به ایدز. از بدو ورود شاهد عبور و مرور زنانی با ظاهری نامرتب و کثیف هستم، در مصاحبه با یکی از مسئولان آنجا متوجه می شوم که اینها خیابان خواب هستند و هر صبح

دو پسر جوان توجه همه مسافران را جلب کردند، یکی درحالی که سرنگی در دست دارد، با قادی خمیده وسط خیابان ایستاده و تقریباً خواب است و دیگری نشسته به نرده های خیابان تکیه داده و هر چند وقت یک بار به سخنی از جای خود بلند می شود و با آن یکی صحبت می کند، زمان طولانی ای برای بلندشدن صرف می شود. با خود فکر می کنم، اگر این دو معتاد نبودند، جوان های زیبا و رعنا بی بودند...

او آنها را به مرکز می آورد. البته برخی زنان دیگر هم که می آیند و می روند ظاهر مرتب تری دارند و مشخص است که خیابان خواب نیستند.

یک مسئله مهم که بیشتر این گروه های داوطلب و مردمی با آن روبرو هستند، مسئله کمبود بودجه و امکانات است، مثلاً در همین خانه خورشید نیاز به ۴۹ هزار تومان بود تا کودکی که از مادر مبتلا به ایدز متولد شده بود تحت خدمات بیمه درمانی قرار بگیرد، اما هیچ خیریه حاضر نشده بود به یک کودک مبتلا به ایدز کمک کند.

صبح زود که از متروی شوش بیرون آمدم، خیابان ها خلوت و عاری از معتادان بود، در حالی که سال گذشته همین موقع ها که برای تحقیقی با عصمت به شوش و مولوی آمده بودم، تا چشم کار می کردم معتاد به چشم می خورد. خیلی تعجب کردم و از یک طرف هم خوشحال شدم، اما هنگام برگشت که آفتاب در آمده بود و نماز ظهر بود علت خلوت بودن خیابان ها را فهمیدم، سرمای اول صبح باعث شده بود معتادان بیرون نیایند و موقع ظهر داشتند در خیابان ها چرت می زدند.

یک چیز خیلی جالبی که توجه مرا به خودش جلب کرد، این بود که تنها کالای فرهنگی که به کوچه پس کوچه های شوش نفوذ کرده بود، پارچه های سیاه عزاداری برای امام حسین بود و حتی تبلیغات قهوه تلخ که کل مغازه های شهر را گرفته اینچنان دیدم. این یک پرسش مهم برایم ایجاد کرد که چطور مذهب از ۱۴ قرن پیش و از یک سرزمین دیگر با این قدرت

می آید و تا دور افتاده ترین نقاط نفوذ می کند و تأثیرات خیلی مهمی هم می گذارد. (منظورم از دور افتاده ترین نقاط این است که گویی مردم شوش و خاوران بخشی از تهران نیستند و در یک فضای دیگر هستند.)

از شوش راه می افتم به سمت خاوران، خیلی از هم دور نیستند، وارد هاشم آباد می شوم، بوی گندی مرا همراهی می کند، سمت چپم جوی بزرگی هست که روی لبه هایش خون و استفراغ و فضولات انسانی به چشم می خورد و کمی آن طرف تر دو کلاخ افتاده اند به جان یک موش گنده مرده و به آن نوک می زنند، سریع به آن سمت خیابان می روم، ولی این بوی گند دست از سرم بر نمی دارد. وارد یک کوچه فرعی می شوم

که کوچه های فرعی دیگری که در آن هستند یکی در میان اسم ندارند. بالاخره با پرس و جو سازمان مردم نهادی که دنبالش بودم را پیدا می کنم.

نکته جالبی که در مورد این جمعیت به چشم می خورد این است که برخی از مسئولان کلیدی آن سال های زیادی است که از مصرف مواد مخدر رها شده اند. فعالیتشان بیشتر فرهنگی و با ایجاد تغییر

نگرش در مصرف کنندگان مواد مخدر است. اصطلاح «معتاد» را به دلیل بار منفی اش به کار نمی برند و به جایش می گویند «مصرف کننده». یک کوچه ای را در همان نزدیکی ها نشانم می دهند و می گویند تمام خانه های این کوچه پاتوق مصرف و تبادل مواد مخدر است و همه هم می دانند و هیچ کس هم بر خوردی نمی کند. اما نکته در دناک این است که یک مجتمع مسکونی خیلی بزرگ در جوار این کوچه در حال ساخته شدن است. با فاصله کمی از این جمعیت گروه دیگری فعالیت می کنند که در چند دقیقه ای که من آنجا بودم، دو مصرف کننده آمدند و یکسری سرنگ تمیز و بهداشتی از آنها گرفتند. این اقدام فواید زیادی دارد و از گسترش آسیب ها و بخصوص ایدز تا حد زیادی جلوگیری می کند.

۲۵ خرداد ۱۳۹۱ - پارک حقانی، خیابان شوش

این سومین باری است که در چهار سال اخیر به این منطقه می آیم و هر بار چیز های تازه تری می بینم. این منطقه را دوست دارم. اینجا تصویر دیگری از انسان ها را می توان دید که در جایی که من زندگی می کنم، دیده نمی شود. پارک حقانی، فقط یک پارک نیست، اینجا محل سکونت، تفریح، کار، دوستی، معاشرت و ازدواج عده ای از انسان هاست که یک ویژگی مشترک دارند؛ اعتیاد، آن هم از نوع خالصانه و جان بر کف اش. زن و مرد، گروه و زیر سایه درخت یاد یوار نشسته اند.

پارک حقانی کشور کوچکی ست که تمام روابط و ویژگی های انسان ها با شباهت ها و تفاوت هایی با نقاط دیگر

در آن جاری است. اینجا هم مثل هر کشور طبقه بندی هایی وجود دارد. در هر بخشی از پارک، ماده خاصی مصرف می شود؛ حبش، شیشه، هر وین، کراک و... هر گروه در قسمتی مستقر شده اند. اطراف هر گروه، یکسری وسیله معاش مثل کلمن و وسایل شخصی از جمله ساک، پتو و لباس و البته وسایل لازم برای مصرف مواد دیده می شود. آنها خیلی آشکار مصرف می کنند، هر چند وقتی ما منتظر فرشته و حسن بودیم تا با آنها حرف بزنیم، کمی خجالت می کشیدند. آنها شیشه می کشیدند. چند بار هم فرشته برگشت گفت: «آبجی نو کر تم بخشید.»

لازم نیست برای خرید به بازار بروند، هر چند دقیقه موتوری ها با انواع و اقسام مواد از پارک می گذرند. یکی از منابع درآمدشان خرید و فروش ضایعات یا برخی اجناس سطح پایین است، اما به نظر می رسد، رایج ترینش خرید مواد و تبدیل آن به شکل ها و بسته بندی های دیگر است که به قول خودشان «عملشان را هم جواب می دهد.»

سیستم ازدواجشان، رفاقت تک پری است. ازدواج ها در

یک مسئله مهم که بیشتر این گروه های داوطلب و مردمی با آن روبرو هستند، مسئله کمبود بودجه و امکانات است، مثلاً در همین خانه خورشید نیاز به ۴۹ هزار تومان بود تا کودکی که از مادر مبتلا به ایدز متولد شده بود تحت خدمات بیمه درمانی قرار بگیرد، اما هیچ خیریه حاضر نشده بود به یک کودک مبتلا به ایدز کمک کند



ذهنشان ثبت می شود. همه می دانند کی با کسی رفیق است. هر گونه حضور نفر سوم در یک رابطه رفاقت به سرعت معلوم می شود و مورد تقیح قرار می گیرد. اینجا، بودن فقط با یک نفر ارزش است و خیانت به رفیق یک ضد ارزش. وقتی داشتیم با دختر اردبیلی (نام او را نمی دانستیم و فقط می دانستیم اهل اردبیل است) صحبت می کردیم، گفت خواهش می کنم از اینجا بروید، رضا می آید. رضا



رفیقش بود، نمی خواست رضا بداند که او با غریبه ها حرف زده است.

زن ها اینجا هم جنس دوم هستند؛ تینا، دختری که حاضر نشده بود رفاقت کند، مجازاتش این بود که از درختی به دار آویخته شود. فرشته می گوید از این که توسط مردان دستمالی شود، متنفر است، دوست دارد مثل یک زن واقعی در جامعه زندگی کند. برادر فرشته در ۱۵ سالگی باعث اعتیادش شده و شوهر دختر اردبیلی هم او را معتاد کرده است. ظاهر آن ها پس از اعتیاد دیگر در خانواده شان پذیرفته نمی شوند. فرشته می گوید برادرش الان پاک است و در خانواده اش حضور دارد، اما هیچ یک از اعضای

خانواده جواب تلفن فرشته را نمی دهند. آرزویشان یک سرپناه از طرف دولت است و کمی محبت از سوی خانواده. وقتی از آنها جدا می شویم می گویند برایمان دعا کنید.

بعد از این که از آن منطقه کاملاً خارج می شویم، هنوز حس غم انگیزی با ماست. تا ساعت ها فکر می کنیم تمام آدم های اطرافمان معتاد و بی خانمان هستند. چه اتفاقی

برایشان می افتد؟ دعا کنیم که چه اتفاقی برایشان بیفتد؟ این که زودتر بمیرند؟ این که ترک کنند؟ این که خانواده هایشان از آنها حمایت کنند؟ چه بلایی سر بچه هایی می آید که آنجا بازی می کردند؟ سرنوشت نگهبان و باغبان نوجوانی که مجبورند در آن محیط باشند چه می شود؟

بسیاری از آدم هایی که پاک هستند به این معنا نیست که آدم های خوبی اند، شاید در شرایط قرار نگرفته اند....

* کارشناس ارشد پژوهش علوم اجتماعی از دانشگاه تهران
 باسپاس فراوان از دوستان عزیز، عصمت حسین زاده مالکی، ایمان مخمل کوهی و وهاب مختاری که همراهی آنها باعث دلگرمی من بود.

پارک حقانی کشور کوچکی ست که تمام روابط و ویژگی های انسان ها با شباهت ها و تفاوت هایی با نقاط دیگر در آن جاری است. اینجا هم مثل هر کشور طبقه بندی هایی وجود دارد. در هر بخشی از پارک، ماده خاصی مصرف می شود؛ حبشیش، شیششه، هروئین، کراک و... هر گروه در قسمتی مستقر شده اند. آنها خیلی آشکار مصرف می کنند

هوالباقی

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

دردمند بود، گویا گلبول های خون او آهنگ «در ددین، درد مردم و اندیشه ورزی» را زمزمه می کرد. جوهر اجتهادش، ورود و خروج استنباطش عشق به حقیقت خداوندی و نترسیدن از غیر خدا بود.

در پایان عمر ۵۵ ساله اش صبورانه با درد و رنج جسمی دست و پنجه نرم می کرد. گرچه می دانست به سوی خدا رفتن است، ولی بستری شدنش در بیمارستان تهران را فرصتی می دانست تا دوباره با دوستانش دیدار و خدا حافظی کند.

به بیان دوستان و همدرسانش، **زنده یاد حاج احمد قابل** از نرخ رشد بالایی در فراگرفتن دروس دینی حوزه های علمیه برخوردار بود. صبر و تحمل وی در برخورد با مصائب روزگار و آزمایش های دنیوی درسی بود که بهترین تسلی برای دوستان و بازماندگانش می باشد.

خدایش بیامزد

طلاق یارها کردن به احسان از توشه گیری های آیت الله طالقانی در پرتوی از قرآن

گردآوری: فائزه حسینی
بخش نخست

لطف الله میثمی: شادروان مهندس عزت الله سبحانی طی دهه ۱۳۴۰ معتقد بود یک تقسیم بندی نانوشته ای بین نواندیشان دینی و روحانیت وجود دارد، به طوری که نواندیشان دینی روی اصول یعنی توحید، نبوت و معاد کار می کنند و روحانیت روی احکام فرعی و فردی دینی. نخستین مصداق کتاب «راه طی شده» و «ذره بی انتها» بود که در این دو کتاب شادروان مهندس بازرگان به توحید، نبوت و معاد به زبان فارسی پرداخته و مورد تحسین شهید بهشتی قرار گرفت. وی در سال ۱۳۴۲ می گفت کسی تاکنون چنین کاری آن هم یک تنه و به زبان فارسی نکرده است. دومین مصداق رساله های مراجع است که به فروع دین یعنی نماز، روزه، خمس، زکات، حج و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر می پردازند.

شادروان سعید محسن نیز در سال ۱۳۵۰ توصیه کرده بود بچه های مجاهد که به زندان های عمومی می روند رساله های آقایان را آموزش دهند و علت آن را این می دانست که نواندیشی دینی کار جدی ای در مورد احکام انجام نداده است. به نظر می رسد مرحوم آیت الله طالقانی این تقسیم بندی را در هم شکسته و به کار راهبردی عظیمی دست زده اند و در توشه گیری های خود از قرآن، هم به توحید و نبوت و معاد پرداخته اند و هم توانسته اند حضور صفات خدا و ارزش های الهی را در احکام ریز و درشت قرآن از جمله مسئله طلاق نشان بدهند. برخلاف کسانی که سیر ارتقای بشر را از شریعت به طریقت و از طریقت به حقیقت می دانند و معتقدند وقتی بشر به طریقت رسید، شریعت کمرنگ و چون به حقیقت رسید، شریعت کمرنگ تر و طریقت کمرنگ می شود، طالقانی روند متفاوتی را نشان می دهد. به این معنا که وقتی آیت الله طالقانی به ارزش های الهی دست می یازد و با آنها مانوس می شوند سعی دارند حضور این ارزش ها را در طریقت و شریعت به خوبی نشان دهند و ایمانشان به طریقت و شریعت و احکام ریز و درشت قرآن بیشتر هم می شود. همچنین به زبان خود در آیه ۷ و ۸ آل عمران، موج ارزش های الهی یا محکمت را در آیات و احکام متشابهات ترسیم می کنند. مهندس عبدالعلی بازرگان ضمن تدبرهای مستقل خودشان یکی از شارحین پرتوی از قرآن به شمار می آیند که دیدگاه های مکتوب و شفاهی ایشان نیز در کنار توشه گیری های مرحوم طالقانی آورده شده است.

حیوان و وسیله لذت و تولید می پنداشتند و آنچه از آثار توحش و قبیلگی از میان رفته بود، حق کشتن و خرید و فروش زنان آزاده بود.

«تابش قرآن، اوهام تاریک جاهلیت را نسخ کرد و شعاع آن حدود و روابط انسان را با آفرینش و آفریننده و با یکدیگر روشن کرد و مرد را در مظهر از یک اصل شناساند و هر دو را مخاطب به ندای تکلیف و هر یک را در حد طبیعتش مسئول گرداند و برتری را بر پایه ایمان و تقوا و عمل صالح قرار داد و حدود و احکام را در مقیاس عدل که وضع هر چیز به جای طبیعی و هر حقی به مستحق است، مبین نمود.»

این آیات نورانی در اوج جاهلیت و نظام قبیله ای موضوع طلاق را قانونمند کرد و حقوق و وظایف و مسئولیت ها را تبیین نمود. با نگاهی

**آیات نورانی در اوج جاهلیت
و نظام قبیله ای موضوع طلاق را
قانونمند کرد و حقوق و وظایف
و مسئولیت ها را تبیین نمود. با
نگاهی اجمالی به آیات مربوط
به طلاق در می یابیم که آنچه در
تمامی آیات موج می زند در رابطه
با حقوقی است که برای مرد و زن
و بخصوص در این مورد برای زن
قائل شده است که در آن شرایط
بی سابقه بوده است**

قرآن در سوره های بقره، طلاق و در چند سوره دیگر مانند نساء بیش از دیگر احکام، حدود و حقوق میان مرد و زن و ازدواج و طلاق و آثار آنها را بیان کرده، زیرا نخستین پایه حیات اجتماعی و از پیچیده ترین مسائل زندگی است. از قدیم و در میان قبایل و ملل در این رابطه هیچ گونه حدود و قوانین مشخصی وجود نداشته و تابع عادات و قدرت ها بوده است. به گواه تاریخ مردان و سران قبایل و اقوام، همیشه بر زنان حاکم مطلق بودند و زنان چون کالای حیوانی محکوم و مسخر آنان. در میان ملت هایی هم که رشد و تمدنی داشتند مانند روم و ایران، قوانین عادلانه ای درباره زنان وجود نداشته و همان رسوم و عادات، صورت قانونی گرفته بود و بر اساس حق حاکمیت مرد بود و رفتارشان با زنان چنین می نمود که آنها را موجودی بین انسان و

اجمالی به آیات مربوط به طلاق درمی یابیم که آنچه در تمامی آیات موج می زند در رابطه با حقوقی است که برای مرد و زن و بخصوص در این مورد برای زن قائل شده است که در آن شرایط بی سابقه بوده است. کلمات کلیدی که در سلسله آیات مربوطه می بینیم عبارتند از:

«حدود الله» مرزها و نظامات و قوانین الهی، «امساک به معروف»، «نگهداری به حق شناخته»، تسریح به معروف و به «احسان» (۱) و در مورد

پیامبر با تأکید بیشتر، «سر حوین سراحاً جمیلاً» به کار رفته است (در مورد زنانی که خود تمایل به زندگی با پیامبر نداشتند)، رهایی به حق شناخته و یا باینکویی، رفع آزار و ستم بر آنها که این کار را به سخره گرفتن آیات خدا و ظلم به خویش تعبیر نموده است، دادن آنچه مرد متعهد شده به عنوان مهر و در غیر این صورت دادن متاع و بهره ای بر اساس معروف و بر اساس وسع که آن را حقی به عهده پرهیز کاران می داند. همچنین کلید واژه «تقوا» که رعایت قوانین الهی بخصوص در شرایطی است که احساسات و اختلافات غلبه دارد.

تنهادر سوره بقره هفت بار کلمه حدود الله در سه آیه ۱۸۷، ۲۲۹ و ۲۳۰ آمده است که تماماً در ارتباط با همسران و عمدتاً در مورد طلاق است، به طوری که تنهادر آیه ۲۲۹ چهار بار این واژه تکرار شده که چنین تأکید و تمرکز در سراسر قرآن بی نظیر است و این در حالی است که در کل قرآن ۱۳ بار «حدود الله» آمده است. هر چند طلاق امری پذیرفته شده است، اما شرایط سختی را برای اجرای آن مقرر نموده تا مگر روابط، رو به اصلاح رود و جامعه از عواقب اجتناب ناپذیر آن در امان بماند.

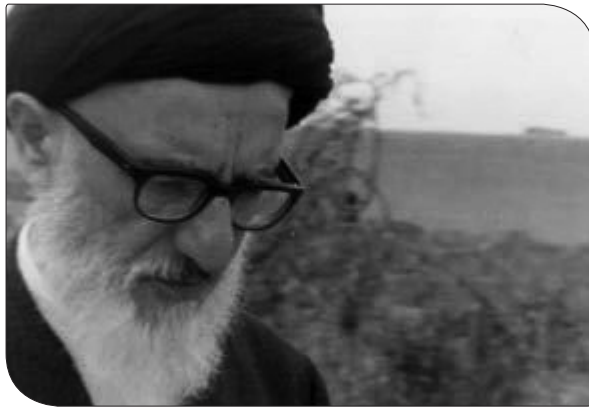
کلمه طلاق دو بار در سوره بقره آیات ۲۲۷ و ۲۲۹ آمده است. مشتقات طلاق عبارتند از:

طَلَّقْتُمْ: در سوره بقره آیات ۲۳۱، ۲۳۲ و ۲۳۶، همچنین در اولین آیه سوره طلاق، طَلَّقْتُمُوهُنَّ در آیه ۲۳۷ بقره و آیه ۴۹ سوره احزاب. طَلَّقَكَ در آیه پنج سوره تحریم، طَلَّقَهَا و دو بار در آیه ۲۳۰ سوره بقره و فَطَلَّقُوهُنَّ در اولین آیه از سوره طلاق آمده است.

اکنون «طلاق» را با توجه به آیات ۲۲۷ و ۲۲۹ سوره بقره مورد بررسی قرار می دهیم. «وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» و اگر عزم طلاق نمایند پس خدا شنوای داناست. (۲۲۷)

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَأَمَّا كَيْفَ يَعْرِضُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ يَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَجِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ حَقَّتْ عَلَيْهِمَا حُدُودُ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَفِيمٌ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۲۲۹)

ترجمه: طلاق دو بار است یا باید همسرش را به شایستگی نگه دارد و یا به نیکی او را رها کند و بر شمار و نیست که از آنچه به آنان بخشیده اید چیزی بازستانید، مگر آن که زوجین بیم آن دهند که مرزها و حدود الهی را رعایت



نکنند. پس اگر بیم آن داشتید که مرزها و حدود الهی را رعایت نکنند در آن صورت بر آن دو گناهی نیست که زن خود را باز خرد. این است مرزها و حدود الهی مبادا از آنها در گذرید و هر که از مرزها و حدود الهی در گذرد آنانند ستمکاران.

اولین آیه درباره زنانی است که به سوگند از همسری بر کنار شده اند. یکی از رسوم رایج در میان اعراب این بوده که برای تحکیم پیمان هایی که میان قبایل یا افراد بسته می شد و یا

در موارد قطع روابط عمومی و خصوصی سوگند یاد می کردند، پیمان را حلف به معنای سوگند می گفتند. اسلام مقررات و روابط را بر مبنای توحید و تقوا و حقوق تبیین شده قرار داد و سوگند را جز در معدود مواردی منشأ تعهد قرار نداد و حتی برای برخی سوگندها کفاره قرار داد. ابتدا در آیه ۲۲۴ بقره از سوگندهای بی اعتبار و رفع تعهد آوری آنها نهی می کند. در آیه ۲۲۵ «لغو فی ایمانکم» را نشانی

از سوگندهایی می گیرد که بدون اندیشه و تصمیم قبلی در زبان پیشی می گیرد و مضمون آیه دلالت بر آن دارد که مؤاخذه از پیمان ها و سوگندها در حد اهمیت و بررسی قضایا و اندیشه در عواقب آن و تعهد به اجرای آنها می باشد. شکستن این گونه سوگندها و تعهدات علاوه بر مؤاخذه حکمی و قانونی، مؤاخذه وجدانی و الهی دارد و برای رفع زیان اجتماعی آن، آیه ۹۲ سوره مائده، کفاره آن را بیان کرده است. آیه مورد نظر در رابطه با یکی از رسوم ستمگرانه عرب نسبت به حقوق زن می باشد که غیر از طلاق های بی قید و شرط بوده و آن ایلاء و اظهار بوده است. مثلاً سوگند یا گفتن انت علی کظهر امی؛ تو بر من چون پشت مادرم می باشی و بدین گونه (با رجسب زدن) زن را برای مدتی محدود یا نامحدود از حق ناشویی و حقوق دیگر محرومی داشتند. در این آیات پس از بیان سوگند تعهد آور، حکم «ایلاء» را که نوعی سوگند است محدود می نماید. در دومین آیه سوره مجادله، ظهار را به گفتار منکر و زور توصیف کرده (أَنَّهُمْ لَيَقُولُنَّ مَنكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا، هر آینه می گویند ناشایسته ای از سخن و دروغی را) و بدین گونه رسم جاهلیت ظهار رانفی کرده و برای کسی که به آن برگردد کفاره مقرر نموده است.

در آیه ۲۲۶ بقره برای کسانی که به سوگند از زنان خود کناره می گیرند چهار ماه در ننگ را در نظر گرفته است. «لَلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَأَوْأَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». ترجمه: کسانی که سوگند می خورند که باز نشان آمیزش نکنند چهار ماه مهلت دارند، اگر باز گشتند خداوند آمرزگار مهربان است.

«تَرَبُّصٌ» به معنای از کاری خودداری نمودن می باشد. این در ننگ به تعبیر پرتوی از قرآن برای مرد حکم اختیاری دارد، ولی برای زن به عنوان حکم اجباری است تا اگر انگیزه خشم و ایلاء گذر بود، بگذرد و زن و مرد به هم باز گردند و زندگی را از سر گیرند. در غیر این صورت زن به اتکای قدرت حاکم، مرد را وادار به رجوع یا طلاق می نماید و اگر سرپیچی کند حاکم

هر چند طلاق امری پذیرفته شده است، اما شرایط سختی را برای اجرای آن مقرر نموده تا مگر روابط، رو به اصلاح رود و جامعه از عواقب اجتناب ناپذیر آن در امان بماند

اسلامی می تواند بازداشتش کند. این یکی از موارد استثنایی است که برای قطع دعا، حاکم اسلامی حق بازداشت دارد. اگر از خشم و دوری در گذشتند و چون سایه رحمت و امنیت به سوی هم باز گشتند پس همانا خداوند غفور و رحیم است. چون به ستم پدیده بی پناه روی آورده و بر سرش سایه افکننده خود در سایه صفات غفور و رحیم در آمده، خداوند از گناهش می گذرد و به سوی سایه رحمتش می کشاند و به مقتضای دو صفت غفور و رحیم محکوم حکم کفاره قسم (مانده: ۹۲) نمی شود و اگر عزم طلاق نماید چون خداوند شنوای هر سخن و دانای به هر اندیشه است (فان الله سمیع علیم) باید قاضی و گواهان و طرفین طلاق، شرایط و کلمات طلاقی که ناشی از قصد و نیت باشد (فان عزموا الطلاق) را بشنوند و ثبت کنند و به آنها گواهی دهند.

توجه کنیم که این احکام در شرایطی مطرح می شود که پیش از آن نه تنها قانونی نبوده که زنده به گور کردن دختران و یا به کنیزی گرفتن آنها رایج بوده است. در اینجا می بینیم که موضوع را قانونمند کرده و برای زنان حقوقی قائل شده است. از جمله نکاتی که در این آیه می توان بر شمرد:

۱- توجه به شخصیت زن: به منظور پیشگیری از هوا و امیال یا تصمیمات زودگذر، در رنگ چهار ماهه ای را برای حفظ شخصیت زن اجباری کرده است تا آسیبی به شخصیت او نرسد و باز یچه تصمیم های آتی یاسو گندهای لغو قرار نگیرد.

۲- زن اختیار تصمیم گیری پیدامی کند و می تواند مرد را وادار به رجوع یا وادار به طلاق کند.
 ۳- مرد باید آن قدر رشد و تعالی پیدا کند که گناهش بخشیده شود و آن هم در سایه خدای غفور و رحیم امکان دارد. غفران که پر کردن نقاط ضعف بانقاط قوت و در بر گرفتن رحمت همه جانبه است جز در راستای قوانین هستی و خدای غفور و رحیم امکان پذیر نیست.

گاهی ممکن است قوانینی برای ازدواج و

طلاق وجود نداشته باشد و گاهی هم در قوانین سوراخ هایی برای فرار از وظیفه وجود دارد و یا قانونی نارساست و گاهی نیز کینه ها چشم را از دیدن و گوش را از شنیدن واقعیت باز می دارد، ولی از آنجا که در طول تاریخ همه خدای خالق را قبول داشته و خدای خالق هم سمیع و بصیر است، نمی توان از سمیع و بصیر بودن خدا فرار کرد. رو یکرده به حق در طول آیات قرآن دیده می شود. «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ» (قیامت: ۱۴) هر انسان توجه گیری به نفس خود آگاه است، در اینجا خداوند انسان را به فطرت خدا جوی او ارجاع می دهد.

۴- سو گندها و تعهدات بی پایه رامنوع و لغو کرده و روابط را بر مبنای توحید و تقوا و حقوق تبیین شده قرار داده است.

در آیه ۲۲۹ بقره نیز کلمه طلاق با اضافه «مَرَاتَان» دو بار آمده است و آن وجوب فاصله طلاق ها از یکدیگر است، نه آن که در یک جلسه و با یک لفظ دو یا سه طلاق واقع شود.

«امساک به معروف و تسریح به احسان» به آن جهت در آیه آمده است که در امساک ایجاب حقی است که باید شناخته و رعایت شود و تسریح که رها کردن و رفع حق زوجیت است باید با نیکی و مراعات همان حقوق سابق انجام گیرد. منظور از حدود خدا، حدود مشخص در روابط میان زن و مرد

است که پایه عمیق دیگر حدود و روابط اجتماعی می باشد. چنانچه ذکر کرده است که برای مردان حلال نیست که هیچ مقداری از آنچه به زنان خود داده یا بر عهده گرفته اند باز پس گیرند (این می تواند مهریه یا دیگر تعهدات مالی باشد که شوهر پرداخته یا بر ذمه گرفته است). مگر آن که زن و مرد بترسند (آن یخافا) یا دیگران بترسند و نگران شوند که آنها حدود میان خود را به پاندارند.

این خطاب جمع «فان خفتم» متوجه کسانی است که مسئولیت و حق دخالت دارند و دخالت از سوی مسئولین و قضات به این منظور است که حدود خدایی دستخوش هواها و اختلافات شدید میان زن و شوهر نگردد، گرچه به آنجا برسد که زن برای طلاق از حق ثابت و مشروع خود بگذرد و فدیة دهد و مرد نیز از حق ثابت اختیار طلاق: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ». بر مرد گناهی نیست که در مقابل دادن طلاق، مالی از زن بگیرد و بر زن نیز گناهی نیست که برای گرفتن طلاق و دادن مال ایستادگی کند. توجه شود که روانیست که هم مال و هم زن از دست مرد برود. تلک حدود الله اشاره به احکام طبیعی و محکم است که حیات اجتماعی بر پایه آنها استقرار می یابد. کسانی که با شکستن حدود خدایی و گذاردن حق و قانون دیگری به جای آن از آن تجاوز کنند، ستم پیشگانند.

در این آیه نیز: ۱- در طلاق برای طرفین زن و هم مرد، حقی قائل شده است و جدایی با احسان و نیکی آمده است.

۲- آیه تأکید دارد که روابط به جایی نرسد که زن بگوید مهرم حلال، جانم آزاد، و همچنین مرد از حق طلاق در گذرد و تعهدات مالی یا مهریه ای را که پرداخته پس بگیرد. چنانچه قبل از آن رسم بر این بوده که مرد هر چه که داده پس می گرفته است.

۳- بازار گان می گوید تخریب شخصیت انسانی صورت نگیرد و فرد از هستی ساقط نشود، مثلاً مدت کوتاهی گذشته و یک ملک هم مهریه بوده، انصاف نیست که زن همه آن را بگیرد و منافع به یک سمت برود.

ضرر رساندن به زنان و ستم درباره آنان مانند هر ضرر و ستمی دو جانبه است چون ضرر رساندن هم به خود و شخصیت اخلاقی و اجتماعی خود ضرر می رساند هم به دیگری

۴- در پر توی از قرآن در تفسیر این آیه به حفظ جنبه اقتصادی و مالی برای مرد اهمیت داده شده است.

اما این مشکل وجود داشت که زن مطلقه بدون سرپرست و بدون پشتوانه مالی توسط چه کسی یا چه نهادی باید سرپرستی می شد؟ که در آیات بعدی برای زنان مطلقه حق ازدواج، آن هم به اختیار خود را قائل شده است. در شرایط نزول این آیات، نه تنها برای زنان رسم کار و اشتغال نبوده که برای مردان هم در شرایط آن روز عربستان، اشتغال با فرهنگ امر و زی اصلا کار و اشتغال کامل نبوده است.

کلمه مُطَلَّقات در آیه ۲۲۸ بقره: به معنی طلاق داده شددگان و در رابطه با عده طلاق می باشد. «وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبِعَوْلَتِهِنَّ أَحَقُّ بِرُدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَىٰهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». ترجمه: و زنان طلاق داده شده باید مدت سه پاکی درنگ کنند اگر به خدا و روز باز بسین ایمان دارند بر آنان روا نیست که آنچه خداوند در رحم هایشان آفریده نهان دارند و شوهرانشان اگر سر آشتی دارند برای باز گرداندن آنان در این مدت سزاوار ترند و زنان همان گونه که حقوقی شایسته دارند، و وظایفی نیز بر عهده دارند. مردان بر آنان نوعی مرتبت



دارند و خداوند بس مقتدر باحکمت است. چون شرط طلاق حالت سه طهر است (عده سه

قُرُوء) زن‌هایی که طلاق داده شده‌اند باید در این مدت به انتظار باشند و خود را

نگه‌دارند تا اگر حملی دارند

آشکار شود و اگر انگیزه طلاق عارضه‌ای بود بگذرد. زنی که

در این مدت از شوهرش جدا شده و علاقه میان آنها

گسیخته گردیده، آمادگی خلقی و جسمی برای شوهر

دیگر می‌یابد. زیرا از بیش از مرد اثر پذیر و قابلیت انطباق

دارد. همین که چندی زنی با مردی آمیزش زناشویی داشت

و انطباق یافت و وضع روحی و جسمی اش از حالت اولی برمی‌گردد و

دیگر آن آمادگی بی‌شرط و آزا در اندارد مگر آن که مدتی بگذرد و علاقه و

تأثرش از میان برود که می‌تواند حکم عده زن باشد. حکمت کامل و تحدید آن

را حکیم مطلق می‌داند.

در آیه قید شده است: «إِنَّ كُنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»، یعنی

آنچه در رحم دارند باید به اعتراف خودشان معلوم شود

زیرا این گونه اعتراف بایستی بر پایه محکم ایمان باشد

تا با انگیزه‌های نفسانی خلاف واقع نگوید. اگر ایمان

نگهدارنده‌ای نباشد زن می‌تواند به دروغ بگوید

باردار نیست یا خونش قطع شده تا شوهر را از رجوع

بازدارد و به شوهر دیگر رود، یا بگوید باردار است و

عده‌اش را طولانی کند و از شوهر نفقه بگیرد و یا به

رجوع و اداش کند. قید ایمان به خدا و روز آخرت

برای پیشگیری از این حالت هاست.

در ادامه آیه آمده است که در زمان عده با آن که

هر مردی حق آمادگی برای ازدواج با زن طلاق داده

شده را دارد، ولی شوهر آن آنها حق دارند که آنها را

به خود برگرداند، اگر قصد اصلاح داشته باشند،

پس اگر قصد اصلاح نداشته باشند یا قصد اضرار

داشته یا زن را در تنگنای محرومیت بدارد یا دوباره طلاق دهد و زمان عده و

بی‌شوهریش طولانی گردد یا اگر زن پس از رجوع مرد قصد انجام شرایط

صلح و تمکین نداشته باشد، بنا بر مفهوم آیه حق رجوع ساقط می‌شود و یا در این

صورت حاکم دخالت می‌کند تا مانع رجوع مرد شود و عده زن به سر آید.

طالقانی می‌گوید اصلاح زن و شوهر در موارد اختلاف با ضابطه «معروف»

است. «ولهن مثل الذی علیهن بالمعروف» برای آنان است مانند آنچه بر آنهاست

به سبب حق شناخته، «مِثْلُ الذی» اشاره به همه گونه حقی است که زن دارد.

معروف همان است که وجدان سالم انسانی و شرع می‌شناسد و آن را می‌گزیند

و نه عادات و رسوم و قوانین منحرف و ظالمانه. این قاعده کلی و طبیعی برای

تشخیص حقوق زن و مرد و هر حق متبادل است، یعنی برای هر فرد و طبقه‌ای

در حد استعداد و کارش، بر دیگران آنچنان حقی ثابت می‌باشد که دیگران بر

او دارند. عدل حقیقی در همین تبادل حق است نه تساوی آن، زیرا تساوی در

حقوق با اختلاف در استعدادها و ساختمان‌های طبیعی خلاف عدل است. آیا

می‌توان تساوی زن را با مرد در کسب درآمد و انفاق (در شرایط آن روز) و مرد

را با زن در حمل و حضانت، حق و عدل دانست؟ حقی

که در روابط طبیعی و فطری زندگی مشخص می‌شود و

شناخته شده عرف و شرع است در مقام بیان حقوق متبادل

است. حق مطلق و ناشناخته به مقیاس روابط طبیعی منشأ

اختلاف و قوانینی منطبق با سو دجویی و امتیاز خواهی

و توجیه افراد و طبقات می‌گردد. این که برای مردان بر

زنان درجه‌ای قائل شده است، حاکی از نامتساوی بودن

هر یک از زن و مرد است. به نقل از پرتوی از قرآن برای

مردان از جهت ساختمان طبیعی و وضع اجتماعی پایه

برتری است و بر همین پایه مردان تکیه گاه و سرپرست

زنانند. اختلاف در حقوق ناشی از اختلاف در ساختمان

جسمی و روانی است و منشأ این اختلافات طبیعی و فطری، اراده

و صفت عزیز و حکیم خداوند می‌باشد.

از جمله نکاتی که در این آیه وجود دارد می‌توان به حکم نگه داشتن عده

به قصد اصلاح و از بین رفتن انگیزه‌های نفسانی، و حقوق انسان بر اساس

معروف و حق شناخته شده که اساس آن عدل و نفی قوانین

منحرف و ظالمانه است، اشاره نمود.

آیه ۲۳۰ بقره: «فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّىٰ

تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ

ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتَلَسَّكَ حُدُودَ اللَّهِ بَيْنَهُمَا الْقَوْمُ

يَعْلَمُونَ». ترجمه: پس اگر او را طلاق دهد زن پس

زن بر او حلال نخواهد بود، مگر آن که با مردی

دیگر ازدواج کند. سپس اگر آن مرد او را طلاق

دهد بر آنان گناهی نیست که دوباره به یکدیگر

رجوع کنند به شرط آن که بدانند حدود الهی را

می‌توانند مراعات کنند و این است مرزها و حدود

خداوند که برای مردم داناییان می‌دارد.

«طَلَّقَهَا» در رابطه با زنی است که اگر سه بار

طلاق دهد دیگر برای او، حلال نیست تا آن که به

زنی شوهر دیگری در آید و اگر این شوهر او را طلاق

داد، گناهی نیست که آن شوهر و زن به هم باز گردند، «يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا

حُدُودَ اللَّهِ» اگر گمان دارند که به پای دارند حدود خدا را و این است حدود

خدا. «تنکح» در مورد زن مطلقه نشان از قبول نکاح و اشعار به آمیزش دارد. عقد

نکاح به اختیار مرد است که زن را برای سومین بار طلاق داده است و دیگر بر آن

مرد حلال نیست مگر آن که آن زن شوهر دیگری را به خود راه دهد. ظاهر این

نکاح، نکاح عرفی و عادی است نه به قصد تحلیل و طلاق. از این نظر بعضی از

فقها قصد تحلیل را مفسد عقد دانسته‌اند. برخی قصد تحلیل و طلاق را مفسد

گرفته‌اند و بعضی هم عقد را صحیح و شرط را فاسد می‌دانند.

پرتوی از قرآن می‌گوید: شرط شوهر دیگر در طلاق سوم برای آن است

که مانعی برای مرد غیر تمند باشد تا نتواند با طلاق و رجوع مکرر، زندگی زن

را دستخوش هوس‌های خود گرداند و او را نابسامان کند. در آیه نیز در مورد

شوهر دوم، طلاق عادی و بدون شرط تحلیل و شرط طلاق در عقد، آمده است.

به نظر می‌رسد در این آیه حفظ کرامت و شخصیت زن مورد توجه است

تا دستخوش هوا و هوس و آزار شوهر اول نگردد.



حکمت طلاق و عده
نگهداری نباید موجب ضرر و
سوءاستفاده گردد به این گونه
که مرد در پایان عده رجوع
نماید تا نابسامانی زن را طولانی
کند یا او را وادار به گذشت از
حقوقش نماید

آیه ۲۳۱ سوره بقره در مورد حقوق زن مطلقه است. «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ قَبْلَ أَنْ يَجْلِهِنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سِرِّ حَوْهِنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تَمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يُعْظِمُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». ترجمه: و چون زن را طلاق دادید و به روزهای پایانی عده خود رسیدند یا آنان را به نیکویی و شایستگی نگاه دارید یا آنان را به نیکویی و شایستگی رها کنید و هرگز آنان را به قصد زین زدنی نگاه ندارید تا تعدی کرده باشید و هر کس چنین کند به راستی بر خود ستم کرده است و آیات خدا را ریشخند مکنید و نعمت خدا را بر خودتان و آنچه را از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده است که شمارا بدان پند می دهد یاد آرید و از خداوند پروا گیرید و بدانید که خدا به همه چیز داناست.

می فرماید پس از سر رسید عده، یا نگهداری آنها با حق شناخته شده باشد یا رها کنید ایشان را به نیکویی و شایستگی و مبادا برای زین رساندن نگاهشان دارید. طالقانی در پرتوی از قرآن می گوید: با سر رسید عده طلاق، امر و نهی ای وجود دارد، «فامسکوهن بمعروف او سر حوهن بمعروف» در معروف ناشی از امساک که همان حدود شناخته شده میان زن و شوهر است و معروف ناشی از تسریح که حقوق سابق و زمان طلاق باشد. ضرار آیه به معنای ضرر دو جانبه است، «لعتدوا» تعلیل ضرار است، یعنی آنها را چنان نگه ندارید برای آن که به آنان و خود ضرر رسانید و از حد تجاوز نمایید. ضرر رساندن به زن و ستم درباره آنان مانند هر ضرر و ستمی دو جانبه است چون ضرر رساندن هم به خود و شخصیت اخلاقی و اجتماعی خود ضرر می رساند هم به دیگری و مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ. لعتدوا، چنین می رساند که اگر ضرر به قصد تجاوز از حد نباشد و در حد تنبیه و تمکین زن باشد رواست. امر و نهی در آیه همین است که حکم و حکمت طلاق و عده نگه داری نباید موجب ضرر و سوء استفاده گردد به این گونه که مرد در پایان عده رجوع نماید تا نابسامانی زن را طولانی کند یا او را وادار به گذشتن از حقوقش نماید.

ضمن این که این حکم خود آیات خدا و هماهنگ با قوانین محکم آفرینش است، بهره برداری نادرست از آن به بازی گرفتن آن و توجیه آن بر هوای نفس است.

مردمی که از زندگی بی بند و بی حد و جاهلیت بیرون آمدند می بایست نعمت هدایت و شناخت این حدود و احکام و حکمت های آن را که در پایه گرفتن روابط متین آنان آشکار می شد به یاد آرند و قدر دانند.

دو کلمه کلیدی که در این آیه و آیات دیگر در مورد طلاق وجود دارد «امساک بمعروف و سرحوهن بمعروف» است که نگهداری یا جدایی با در نظر گرفتن حدود و حقوق شناخته شده صورت گیرد. حقوقی که فارغ از ضرر و ستم و نابسامان کردن طرفین باشد.

آیه ۲۳۲ سوره بقره «وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ قَبْلَ أَنْ يَجْلِهِنَّ فَلَا تَعْضِلُوهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ». ترجمه: و چون

زنان را طلاق دادید و مدت عده آنان به پایان آمد، پس چنانچه با همسران خود به سازگاری پسندیده رسیدند آنان را از زناشویی با همسران خود باز مدارید هر که از شما به خدا و روز باز پسین ایمان داشته باشد بدین پند گیرد، این برای شما بهتر و پاک تر است و خداوند داند و شما ندانید.

این آیه در مورد زن طلاق داده شده ای است که پس از پایان عده، حق اختیار شوهر سابق را داشته باشند. «فَلَا تَعْضِلُوهُنَّ» لغت عضل انواع جلوگیری از اختیار شوهر را می رساند اعم از ترساندن و شکنجه دادن و اغفال نمودن، در اینجا متوجه اولیاء زنان و سرپرستان خانواده و اولیای اجتماع می باشد و منظور «از واجهن» همان شوهران سابق باید باشد. آنها را باز ندارد از این که به نکاح شوهران (سابق) خود درآیند، آن گاه که میان خود و به حق شناخته رضایت دهند.

از عادات و روش های دوران جاهلیت عرب این بود که زنان را به مصلحت سران قبیله یا خانواده از شوهر بازمی داشتند و به هر که می خواستند شوهر می دادند و زنان حقی در انتخاب شوهر نداشتند. آیات آزاد بیخوش قرآن زنان را برای انتخاب شوهر (به شرط رشد و بلوغ و تشخیص مصلحت و مسئولیت) آزاد گرداند.

«تَرَاضُوا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» رضایت دو جانبه ای را می رساند که در آن هیچ گونه تحمیل و اکراهی نباشد و در این تراضی خواست و رضایت پدر و مادر و اولیا و خویشانی که هر کدام وصل و فصل هارا باید عاطفه و مصلحت خاصی می نگردند نباید دخالت نمایند. فرمان این آیه برای آزاد گذاردن زن رشد یافته ای است که بعد از طلاق، همسر متناسب و شایسته و بالقوه خود را برگزیند. چنانچه قانون انتخاب طبیعی و غریزی در گیاهان به صورت قابلیت پیوندهای متکامل و در حیوانات با انگیزه های غریزی نیز و مندانه جریان دارد، در انسان جاذبه جنسی و غریزی با اندیشه و اختیار نمودار می شود. از این نظر شایسته است که «از واجهن» ناظر به شوهران سابق و پیش از طلاق و هم شوهران مقدر و انتخابی و اشاره به واقعات طبیعی و غریزی باشد. برای انسان متعالی، بیش از انگیزه های غریزی، جاذبه های فکری و اخلاقی و اعتقادی نیز انگیزنده است. «الطبیات للطیبین». شرایط خانواده و اجتماع است که انسان را از مسیر طبیعی حیات و انتخاب آزاد منحرف می سازد و سبب اصلی ناسازگاری ها و طلاق های نیز همین است. در این آیه نیز حق انتخاب مجدد شوهر برای زنی که طلاق داده شده، پذیرفته شده است. همچنین اولیای او را از دخالت بر حذر داشته است، زیرا وی به حدی از تجربه و رشد فکری رسیده است که بتواند همسری مناسب خود برگزیند. این اختیار در مورد زنانی که همسرانشان وفات یافته اند پس از سر آمد عده چهار ماه و ده روز نیز وجود دارد که در آیه ۲۳۴ سوره بقره آمده است. «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ». پس از سر آمد عده برای شما مسئولیتی نیست درباره آنچه درباره خود می کنند به نیکی، و خدا به آنچه می کنند آگاه است.

احکام طلاق و زن طلاق داده شده در تورات و انجیل نیز قابل توجه است چنانچه در تورات درباره طلاق آمده که اگر کسی زنی را گرفت و در نظرش پسند نشد یا ناشایسته ای در او دید

از آنجا که در مسئله طلاق دو طرف به منافع شخصی خود می پردازند و وقتی کار به اختلاف و مشاجره کشیده می شود، آنها گذشته و دوران خوشی را فراموش می کنند، خود خواهی ها به صورت زشت و زنده ای خود را نشان می دهد، درمان این خود بینی ها این است که از خود بیرون بیایند و به خدا برگردند



می تواند طلاق نامه ای به دستش داده و او را از خانه رها کند. در انجیل متی گفته شده که هر که از زن خود مفارقت جوید طلاق نامه ای به او بدهد، اما شرط زنا را در آن قید کرده است و در انجیل لوقا آمده که هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بوده و هر که زن مطلقه ای را به نکاح خود در آورد زنا کرده باشد. مسیح گفت موسی به دلیل سنگدلی یهودیان اجازه طلاق داده بود. اما طلاق برای مرد و زن عقیم یا ناسازگار عین رحمت است. کلیسا گفته مسیح را به صورت حکم در آورد و شرط زنا و اثبات آن را قرار داد و شرط عقیم را هم بر آن افزود. اما در دنیای جدید بیشتر کشورهای مسیحی از آن حدود عبور کرده و طلاق را قانونی کرده اند.

در پایان آیه ۲۳۲ «ذلکم از کی لکم و اطهر و الله یعلم و انتم لا تعلمون» نشان می دهد که این احکام و عمل به آنها برای رشد و طهارت نسل و اجتماع نیرومندتر و پاک تر است. خدای آفریننده کائنات همه حدود و روابط و طریق هدایت به آنها را می داند و شما هر چه هم دانا باشید مانند او نمی دانید.

همچنین در آیه ۲۳۷ طلاق قبل از مس زنان آمده است: «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنُصِفْ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». ترجمه: اگر خواستید زنان را پیش از آمیزش طلاق دهید در حالی که مهر به ای برایشان تعیین کرده اید نصف آنچه را تعیین کرده اید بدهید مگر آن که آنان یا کسی که گره زناشویی به دست او ست گذشت کنند و گذشت کردن آن به پرهیز کاری نزدیکتر است و بخشش و بزرگواری را در میان خود فراموش نکنید که خداوند بدانچه می کنید بیناست.

در آیه ۲۳۶ بقره نیز لغت «طَلَّقْتُمْ» در مورد زنانی به کار رفته که شوهرانشان آنها را مس نکرده اند: «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ». ترجمه: بر شما گناهی نیست اگر زنان را پیش از آمیزش و تعیین مهر طلاق دهید، ولی آنان را با هدیه ای شایسته بهره مند سازید. آن کس که توانگر است به اندازه توانش و آن کس که تنگدست است به اندازه توانش و این بر نکو کاران مقرر شده است.

در صورتی که مهر برای آنان معین شده باشد بر مرد است که نصف مهر به او بپردازد، مگر آن که آن زن یا آن کسی (نهادی، مرجعی) که سررشته زناشویی و بستن نکاح به دست او ست، مهر را ببخشند و این که گذشت کنید و ببخشید به تقوا نزدیکتر است. در انتهای آیه می فرماید «و فراموش نکنید نیکفروایی میان خودتان را» که خدا به آنچه می کنید بیناست. نکاتی که در این دو آیه وجود دارد نشان می دهد که اولاً طلاق پیش از تماس گناهی نیست. دو ما اگر فرض فریضه ای نباشد باید به آن زن طلاق داده شده متاعی به اندازه وسع داد و سوم آن که اگر طلاق پیش از تماس با فرض فریضه «مهر المسمی» باشد باید نصف آن مهر را داد. نتیجه ای که از این آیه می توان گرفت این که در مورد طلاق بعد از تماس احکام آن چنین است که در صورت فرض فریضه، یعنی مشخص شدن مقدار مهر باید همه آن را بی کم و کاست بپردازد و در صورت آن که فریضه، فرض نشده و مهر مشخص نباشد باید مهر المثل بدهد. در این آیه نیز معلوم می شود با آن که ذکر مهر و مقدار آن شرط عقد نکاح نیست، تعهد و یادادن مقداری مال، مهر المسمی و یا مهر المثل و یا متاع، خود واجب است. «إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ» مگر آن که ببخشند، که در آیه مورد نظر در مورد طلاق قبل از تماس است، اما در

می فرماید گناهی نیست بر شما اگر طلاق دادید زن ها را مادام که مس نکرده اید آنها را چه فرض کرده باشید برای آنها فریضه ای یا فرض نکرده باشید. فریضه مهر مشخص است. طلاق پیش از تماس و بدون ایجاب مهر مشخص ناروا نبوده و گناه نیست. نتیجه می شود که شرط طلاق، عقد متضمن تماس و فرض مهر معین نمی باشد. ثانیاً برای این زنان بهره و وسیله ای قرار دهید که در وسع شوهر یا ولی او بوده و متاعی باشد که عرف پیسنده و زن از آن بهره ای بگیرد تا در مقابل این شکست دلخوشش دارد و به او آبرو و سامان بخشد. آیه

موارد دیگر هم می تواند صدق کند، مگر آن که زنان طلاق داده شده خود چشم پوشید و بگذرند. یا اگر زنی بالغه و رشیده نباشد، و از قدرت تفکر بالایی برخوردار نباشد اولیای او عفو کنند، شاید مقصود شوهر باشد که عقده النکاح به دست او می باشد، تا ز مهری که داده یا تعهد نموده و یا بیش از نصف که واجب است در گذرد و چشم پوشد.

«أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبَ لِلتَّقْوَى» خطاب به شوهران است یا به زنان و شوهران و هر که حق عفو دارد و شامل موارد و همه کسانی می شود که امکان عفو دارند، چه شوهری که امکان مالی دارد و یا اقدام به طلاق نموده و یا زنی که خود طلاق خواسته و ناسازگار است و می تواند از حق خود بگذرد و یا اولیایی که حق دخالت و گذشت دارند. نتیجه این چشم پوشی و گذشت آن است که به مقام تقوار سپیده و از کینه توزی و دشمنی و بداندیشی پروا گیرند. مقصود از «الْفُضْلَ بَيْنَكُمْ» رابطه احسان و تعاون است که از سر چشمه ایمان و در میان مؤمنین باید جریان داشته باشد و هر گونه حقوق و روابط، ناسازگاری ها را فرآگیرد و خدا را به اعمال خود بصیر دانند. به قول بازرگان تقوا با ادبیات امروز معادل SelfControl می باشد. گاهی تلاش هر یک از طرفین طلاق این است که منافع را هر چه بیشتر به سمت خود جلب کنند. قرآن یادآور می شود که در کرامت و فضیلت دست پیش داشته باشید.

در بین آیاتی که مربوط به طلاق و احکام مربوط به آن است آیه ای آورده شده تا اراده ایمانی را تقویت کند و در کشمکش های روزانه که انسان اسیر هوا و غرایز می گردد به مبدأ قدرت توجه کند و از غفلت برهاند. «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُوْا لِلَّهِ قَانِتِينَ.» ترجمه: در انجام نمازها و نماز میانین مواظبت کنید و فروتنانه برای خدا بایستید.

در پرتوی از قرآن آمده است: صلوه نموداری از ایمان به مبدأ فیض و فضل و احسان و تعالی جوئی انسان و رهایی از جاذبه ها و تمایلات پست و انگیزه ها و بر خوردهای حیات است. اگر هو شیاری دائم و اراده ایمانی برتر برای محافظت صلا نه باشد، کشش ها و موجبات غفلت، آن نور و جذبه متعالی را خاموش و سست و فراموش می گرداند. این از قدرت و جامعیت تربیت قرآن است که انسان مؤمن را در همان حال که به سوی زندگی دنیا و قوانین آن رهبری می نماید و از عزلت جوئی به متن و وسط تصادمات حیاتش می کشاند، شعاع دیدش را وسیع و روشن می دارد و عقربه اراده و قصدش را در میان همه جاذبه ها به سمت کمال مطلق و تقرب به او وامی دارد. در آیه قرینه و نشانه ای از تعیین آن نیست و متعلق آن ذکر نشده (نماز ظهر یا عصر یا نماز جمعه) پس باید نظر آیه به هر نمازی باشد که در میان گرفتاری ها و کشمکش های غفلت آور بر پامی شود.

جالب توجه است که این آیه در وسط احکام ازدواج و انواع طلاق و مهر و اختلافات و بر خوردهای ناشی از آن آمده یا گذارده شده که منشأ این حدود و احکام جاذبه غریزی میان زن و مرد و سپس بر خورد و اختلاف و آثار آن است و همین ها انسان را از تحرک به سوی کمال و صعود بازمی دارد و به هیبت می کشاند. حفاظت نماز و قیام به آن، انسان را از بندهای غرایز و تسلیم شدن در برابر هواها می رهاند و به مبدأ قدرت و حیات مرتبط می نماید و اراده و اندیشه و قوارا مستقیم می دارد و همین معنای جامع قیام به صلاه و حال قنوت است و قُوْا لِلَّهِ قَانِتِينَ.

بازرگان نیز در توضیح این آیه می افزاید آنجا که در مسئله طلاق دو طرف به منافع شخصی خود می پردازند و وقتی کار به اختلاف و مشاجره کشیده می شود، آنها گذشته و دوران خوشی را فراموش می کنند، خود خواهی ها به

صورت زشت و زننده ای خود را نشان می دهد، در مان این خود بینی ها این است که از خود بیرون بیایند و به خدا بر گردند. چنانچه در آیات قبل بود که دشمنی تا حدی جایگزین می شود که گویا دوران خوشی در کار نبوده است و به آنجا می رسد که می گوید حق ندارید سر سوزنی از آنچه را دادید، پس گیرید.

به گفته بازرگان، معنای صلاه فقط ۱۷ رکعت نماز یومیه نیست، بلکه رویکرد و توجه به خداست. منظور این است که جدا از آن که از نمازهای یومیه محافظت شود، ارتباط خود را با خدا از دست ندهید. حفاظت از نماز در آیات بسیاری آمده است. معمولاً ما انسان ها اشیا گرانبهادر را گاو و صندوفی گذاشته و از آن محافظت می کنیم، یعنی هر چیزی که نفیس و گرانبها باشد حفظش می کنیم، مثلاً در رابطه با اشخاص گاهی به رابطه با شخصی اهمیت نمی دهیم، ولی گاهی هم به برخی از رابطه ها نیاز داریم، پس چه نیازی بر تر از رابطه با خدا، «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» همه انسان ها وجودشان نیازمند به خداست و خدا در دل مؤمن از هر چیز گرایی تر باید باشد و این رابطه باید استمرار داشته باشد.

اگر منظور نماز ظهر یا عصر می بود به وضوح بیان می شد. معلوم است که در اینجاست نگهداری و حفظ رابطه با خدا و جلوگیری از آسیب دیدن این رابطه بخصوص است. در این آیه صفت وسطی مهم است. معمولاً در کارهای روزانه، نماز را در آخر برنامه قرار می دهیم، اما در اینجا هدف این است که وسط برنامه باشد، چرا که از صبح تا عصر زمان طولانی است که انسان مشغول کاری است و امکان غفلت و وجود دارد، چه بسا نماز وسطی به وسط جنجالها و دعوای زن و شوهر برگردد. اختلاف ها از خود بزرگ بینی است، هر کدام خود را برتر می بینند. آیه می گوید برخیزید، قیام کنید برای خدا و برای خدا قانت باشید.

در آیه بعد نیز به نمازی اشاره دارد که در خوف است و معمولاً در جنگ چنین حالتی است. از آنجا که فریضه نماز کاربرد مهمی دارد و ذکر خدا در مان این دردهاست، در این آیه کیفیت نماز هم تغییر می کند. مثلاً در جنگ احتمال غفلت یا انحراف وجود دارد، حال اگر چند لحظه متوجه خدا شود اگر در حال خطا و خلافی است و احساسات بر او غلبه کرده می تواند خود را کنترل کند. وقتی در جنگ چنین دستوری است به طور اولی در اختلاف های خانوادگی در این میان باید به خدا پناه برد، چرا که توجه به خدای تواند به انسان کمک کند.

بازرگان در ادامه به دوراهنمایی از زن در سوره طلاق اشاره دارد: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»، هر کس که تقوای خدا داشته باشد و در اختلاف ها خود را مرتبط به خدا کند، خداوند راه خرد و جوی از گرفتاری ها برایش باز می کند «وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» و از جایی که در محاسباتش نبود، او را بهره مند می سازد.

«وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ حَسْبُهُ» هر کس به خدا توکل کند خدا برایش کافی است و نشان می دهد که با تقوای یعنی ترمز و کنترل نفس و تسلط به خود در اختلافات جلو برود. اگر موازین را رعایت کند خدا کمک می کند و راه خروج از این بن بست را باز می کند و از آنجا که تصورش را هم نمی کرد مشکل از آنجا حل می شود.

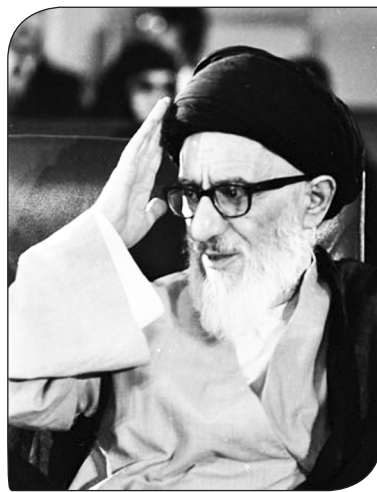
پی نوشت:

- ۱- کلمه احسان جامع حقوق طبیعی است که خداوند به عهد فطرت در نهاد آدمی قرار داده و با وثیقه دستور و تشریح، بر آن میثاق گرفته است. (پرتوی از قرآن، جلد ۱، ص ۲۱۵)
- در تفسیر تسنیم، آیت الله جوادی آملی احسان را ادای وظیفه متقابل نمی دانند، بلکه آن را خدمت بی سابقه می دانند.

طالقانی و آمیختن اندیشه و عمل اجتماعی

در عرصه تفسیر و کلام اسلامی به جای مانده است، اما نکته مهم این است که امثال طالقانی تنها به حوزه نظر و روزی اکتفا نکردند، بلکه مجدانه در میدان اجتماعی نیز وارد شدند و پایه یا اجتهاد فکری، جهاد عملی کردند. بی شک قرین کردن جهاد عملی با اجتهاد نظری، تأثیر غیر قابل انکاری بر دستاوردهای فکری نیز داشته و دارد، چنانکه خداوند در قرآن، تفقه در دین را ملازم حضور در عرصه میدان عمل اجتماعی معرفی می نماید. (۱)

بیش از سه دهه از درگذشت آیت الله طالقانی می گذرد و میراث فکری و عملی این عالم دینی، همچنان نو و پربار است. گروه‌های مختلف و حتی متعارض فکری و سیاسی در تأسی به اندیشه و روش وی به رقابت مشغول هستند؛ و حسرت و افسوس از غیاب «پدر طالقانی» در سال‌های پس از انقلاب سبب شده که از وی با عنوان «انقلابی روسفید» نام برده شود، یعنی انقلابی مردی که کارنامه عملی اش تا پایان عمر، درخشان و فارغ از لکه سیاهی باقی ماند. سر این فراگیری و محبوبیت چیست؟ چگونه از یک سو آیت الله طالقانی از سوی بنیانگذار و رهبر انقلاب و صاحبان مناصب رسمی لقب «ابوذر زمان» را می گیرد و از سوی دیگر از جانب بسیاری از گروه‌های چپ گرا و اپوزیسیون با گرایش‌های متفاوت و متعارض، «پدر طالقانی» لقب می گیرد؟ این تناقض ظاهری را چگونه می توان تحلیل کرد؟ ویژگی مرحوم طالقانی چه بود که چتری فراگیر بر عرصه سیاسی ایران افکنده است؟ آیا عجیب نیست که هم در



جریان ملی-مذهبی نمی تواند ادعای تملک طالقانی را داشته باشد و خود را یگانه شارح و ادامه دهنده اندیشه‌های وی معرفی نماید، چرا که چندوجهی بودن اندیشه و عمل برخی شخصیت‌ها چنان است که حتی به صادق ترین و نزدیکترین یاران و همفکران خود نیز اجازه ارائه قرائت انحصاری نمی دهد

در ایران معاصر، در میان علمای برجسته و حوزویان، تک‌چهره‌هایی بوده‌اند که از قالب‌های رایج و متعارف حوزه فراتر رفته، نوآوری‌هایی داشته‌اند و در عین حال، در عرصه عمل نیز کارنامه نیک و بدون اما و اگر از خود به جای گذاشته‌اند. اگر بخواهیم از این مجموعه انگشت شمار علما، سرآمدشان را در نواندیشی و راست کرداری انتخاب کنیم، کسی جز مرحوم آیت الله طالقانی نیست.

کم نبوده‌اند علمایی که در دوران بیرون بودن از دایره قدرت، تحول خواه و آزادمنش بوده‌اند، نوآوری‌های فقهی و دینی داشتند، با مظلوم و کزلی‌ها مبارزه کردند، اما ورود آنها به دایره قدرت سبب شد از دادگاه تاریخ بدون دریافت حکم برائت بیرون روند. علمایی نیز بوده‌اند نظر و روزی و حکمت، آجرهای متعدد به بنای تفکر دینی و حوزوی افزودند، اما خواسته یا ناخواسته وارد میدان عمل اجتماع و سیاست نشدند و بدین ترتیب، برجستگی آنها در همان عرصه نظر محصور ماند. گرچه داوری پیرامون کارنامه این علما دشوار است، اما روشن است که به مصداق «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»، مدار علمای اهل عمل اجتماعی و راست کردار، رشد یافته‌تر و بافضلیت‌تر از علمایی است که به عرصه نظر و روزی اکتفا کرده‌اند. علامه طباطبایی، مصداق برجسته علمای اهل نظر و روزی بود که از ورود به عرصه عمل اجتماعی اجتناب ورزید. کارنامه نظری آن مرحوم برجسته و

قابل توجه است؛ میراثی ماندگار در تفسیر قرآن و حکمت اسلامی. اما با استدلال فوق روشن است که مزیت نسبی مرحوم آیت الله طالقانی بر نوابغی نظیر علامه طباطبایی چیست. آیت الله طالقانی نیز دستی در علوم دینی و تفسیر قرآن داشت. تفسیر «پرتوی از قرآن» گرچه به لحاظ گستره ناتمام است، اما به لحاظ روش، جامع و آموزنده است. آثار دیگری نیز از طالقانی

کلام صاحبان قدرت از طالقانی به عنوان انقلابی برجسته تقدیر می گردد و تیزرها و تابلوهای تبلیغاتی نهاد‌های حکومتی در سالگرد درگذشت وی، بر چهره شهر و رسانه‌ها خودنمایی می کند و هم در عین حال، طالقانی یکی از سرآمدان نهضت آزادی و جریان ملی-مذهبی شمرده می شود که عکس و نام وی در کنار مصدق، بازرگان، شریعتی و سحابی‌ها سازنده هویتی به نام

هویت «ملی-مذهبی» می‌شود؛ جریانی که از سوی حاکمان فعلی متهم به براندازی قانونی هستند؟ هم روحانیت مبارز و هم روحانیون مبارز که دو جبهه مقابل درون روحانیان سیاسی بعد از انقلاب را نمایندگی می‌کنند، از طالقانی با تجلیل یسار می‌کنند؛ هم راست‌گرایان سنتی و هم چپ‌خط امامی به احترام نام و یسار طالقانی از جا برمی‌خیزند؟ به جرأت می‌توان گفت که در میان نیروهای مختلف سیاسی و فکری، هیچ گروه شناسنامه‌دار



و قابل توجهی را نمی‌توان یافت که از مرحوم طالقانی به زشتی یاد کند یا در صدد تخفیف جایگاه وی باشد. سر این فراگیری چیست؟ معمولاً چنین است که وقتی یک چهره برجسته مورد تأیید و تشویق یک جناح، گروه یا جریان سیاسی قرار می‌گیرد، یا مورد مصادره آن جناح و جریان و گروه قرار می‌گیرد یا این که جریان‌ها و گروه‌های معارض، از وی روی برمی‌گردانند. اما چهره‌هایی هستند که مصادره‌ناشدنی هستند؛ هر اندازه یک گروه و جریان برای تملک نام وی تلاش کنند، توفیقی نمی‌یابند، بویژه آن که این تلاش نه از روی صداقت و مؤلفه‌های هویتی، بلکه به شکل تاکتیکی و ابزاری باشد. سال‌هاست که صاحبان قدرت تلاش می‌کنند نام و تفکر دکتر شریعتی را مصادره کنند، اما در این کار ناکام مانده‌اند. این امر به جز ناراستی و عدم صداقت کوشش‌گرانش، به یک مسئله اساسی دیگر نیز وابسته است: بزرگی شخصیت و تفکر و چندوجهی بودن اندیشه و عمل این معلم چنان است که اجازه مصادره شدن به کسی نمی‌دهد. میراث فکری و عملی برخی افراد چنان برجسته است که اجازه قرائت هژمونیک و یک‌سویه از خود را به کسی نمی‌دهند.

شکی نیست که مرحوم آیت‌الله طالقانی به لحاظ میراث فکری و هویتی به جریانی که در دهه‌های اخیر با عنوان «ملی-مذهبی» شناخته شده، تعلق دارد. روشن‌ترین دلیل بر این انتساب این است که پروژه فکری و عملی آیت‌الله طالقانی توسط وابستگان به این جریان به شکل جدی و منظم

پیگیری شده است. حاکمیت و نهادهای وابسته به آن، از آیت‌الله طالقانی جز به صورت تاکتیکی و مناسبتی و تبلیغی بهره‌ای نبرده‌اند. با این همه، جریان ملی-مذهبی نمی‌تواند ادعای تملک طالقانی را داشته باشد و خود را یگانه شارح و ادامه‌دهنده اندیشه‌های وی معرفی نماید، چرا که همچنان که اشارت رفت، چندوجهی بودن اندیشه و عمل برخی شخصیت‌ها چنان است که حتی به صادق‌ترین و نزدیکترین یاران و همفکران خود نیز اجازه ارائه قرائت انحصاری نمی‌دهد. در مورد مرحوم طالقانی نیز چنین است.

جدای از این دو ویژگی مهم و برجسته در آیت‌الله طالقانی (تلفیق اندیشه و عمل اجتماعی،

چندوجهی و فراگیر بودن نظام فکری)، در تبیین چرایی ماندگاری و روش و منش ایشان محورهایی چند را می‌توان برشمرد:

۱- پویایی روش و بینش: یکی از ویژگی‌های برجسته آیت‌الله طالقانی که ایشان را از علمای هم‌طراز خود متمایز می‌کند، اندیشه پویا و نوگرایی ایشان است. سنت رایج در حوزه‌های علمیه این است که یک عالم دینی پس از

آن که به اجتهاد دست یافت، با تن دادن به چارچوب‌های متعارف حوزوی، در سلسله مراتب روحانیت بالا رود تا به عالی‌ترین جایگاه که جایگاه فقهی مرجعیت است، دست یابد. به جز کسانی که توانایی طی این طریق را ندارند و جایی در میانه راه توقف می‌کنند، معدودی از علما بوده‌اند که به رغم توانایی‌ها و ظرفیت‌های علمی و اجتماعی، به خواست خود، پادر مسیر دیگری نهاده‌اند. چهره‌های نادری نظیر مرحوم مطهری و علامه طباطبایی از این دست هستند. اما این علما نیز به رغم خروج از چارچوب‌های رایج و متعارف حوزه، قادر به تحول بینش و روش فکری رهگشای خود نیستند. مرحوم مطهری در دوران آیت‌الله بروجردی، جایی برای پیگیری افکار نوگرایانه خود در حوزه علمیه نمی‌بیند و به همین دلیل از قم به تهران می‌آید و دانشکده الهیات را بر حوزه‌های علمی سنتی ترجیح می‌دهد. علامه طباطبایی نیز به جای باقی ماندن در چارچوب‌های رایج حوزوی و طی مدارج تا کسب جایگاه فقهی پر نام و نشان، ترجیح می‌دهد به تحقیق و تدریس فلسفه و حکمت اسلامی و تفسیر قرآن پردازد. اما هر دوی این بزرگواران کم و بیش همچنان از متد فکری حوزوی - منطوق ارسطویی - در برداشت‌های دینی و قرآنی خود بهره می‌جویند. مرحوم آیت‌الله طالقانی به جز خروج از چارچوب‌های مکانیکی حوزه و رحل اقامت افکندن در تهران و مسجد هدایت، از اتکای محض به متد اندیشه‌ورزی حوزوی که منطق صوری ارسطویی است نیز احتراز ورزید و در روش و نگرش ملهم از قرآن،

به دستاوردهای فکری نوین نیز توجه داشت و این دستاوردها را به کار بست. این ویژگی در کنار آمیختن نظریه‌ورزی و عمل اجتماعی، سبب شده که برداشت‌های قرآنی مرحوم طالقانی، به مراتب پویاتر و نوگرایانه‌تر باشد. دستاورد تفسیری ایشان از حیث روش برداشت واجد تازگی و اهمیتی است که همچنان مورد بازخوانی و تأسی بسیاری از نوآیندپشان دینی قرار می‌گیرد.

۲- اهتمام جدی به امر آموزش: وجه متمایز دیگر آیت‌الله طالقانی که موجب ماندگاری دستاوردهای ایشان شده، توجه جدی به مسئله آموزش، و بویژه آموزش نسل جوان است. اندیشه آیت‌الله طالقانی به محافل خصوصی و محدود

مهم است که بدانیم نسلی که در پای درس‌های طالقانی در مسجد هدایت حاضر شدند و از آن بهره‌جستند، خود اهل پیگیری، بر خورد فعال و جست‌وجوگری بودند. آن نسل به داشته‌های اندک خود قناعت نورزیده یا در روزمرگی‌ها و ورشد فردی خود باقی نمانده بودند

و نخبه گرایانه محدود نماند. شمار زیادی از دانشجویان در محضر مرحوم طالقانی در مسجد هدایت درس آموزی کردند که همین درس و بحث، توشه جهادگری و مبارزه انقلابی آنان شد. تربیت نسلی از شاگردان که به نوبه خود هم نوآوری نظری در برداشت از قرآن داشتند و هم حامل منش ماندگار ایشان شدند، تأثیر قابل توجهی در تداوم تفکر آیت الله طالقانی داشته است.

۳- اعتدال و مدارا در عرصه نظر و عمل: برخلاف سنت های رایج حوزوی که هر گونه برداشت دیگر از دین را انحراف و گناه نابخشودنی تلقی کرده و با ابزار تکفیر و طرد و انواع گوناگونی از برچسب ها از وهابی گری تا الحاد و ارتداد به استقبال اندیشه های دیگر گونه می روند، آیت الله طالقانی اهل تسامح و مدارا بود. این تسامح و مدارا به مثابه دست کشیدن از مؤلفه های فکری یا انفعال نبود، بلکه از سنت قرآنی برمی خاست که تکرر در اندیشه و حتی بیان آن را به رسمیت شناخته و تشویق به اتباع از احسن نموده است (فَبَشِّرْ عِبَادَ يَالَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْأُولَاءُ: زمر/ ۱۸-۱۷). تسامح آیت الله طالقانی، در مشی عملی و سیاسی ایشان نیز بازتاب داشت و به همین دلیل در ماه های کوتاه حیات ایشان پس از انقلاب، منزل ایشان محل رفت و آمد گروه های مختلف سیاسی و فکری بود و ایشان شنونده شکوایه ها و گلایه های گروه های مختلف از یکدیگر. در این برهه کوتاه، آیت الله طالقانی، نقش وزنه ای را داشت که تعادل را به عرصه سیاسی کشور بازمی گرداند و از تقابل های خصومت بار و آنتاگونیستی گروه های معارض با یکدیگر ممانعت می ورزید. خلاصاً ایشان در عرصه سیاسی نشان داد که اعتدال و تسامح علمایی نظیر ایشان تا چه اندازه در فرونشاندن امواج سهمگین اختلافات و درگیری های خونین مؤثر بود.

دستاورد و فرآورده فکری آیت الله طالقانی با گذشت بیش از چندین دهه همچنان مورد بازخوانی و تأمل جریان نواندیشی دینی است. شاگردان ایشان نظیر محمد مهدی جعفری و لطف الله میثمی به تاسی از همین بینش قرآنی، آجرهای نوینی را بر ساختمان نواندیشی دینی افزوده اند؛ یکی در حوزه تفسیر و تحلیل نهج البلاغه و دیگری در ارائه برداشت های نوین قرآنی. محققان و اندیشمندان متعدد دیگری نیز تداوم بخش پروژه فکری آیت الله طالقانی بوده و هستند. تلاش برای استخراج روش برداشت مرحوم طالقانی از قرآن پرونده ای همچنان مفتوح است. توجه به اهمیت همین دستاوردهای فکری کافی است که کارنامه یک اندیشمند را

در خشان و مهم ارزیابی کنیم. اما چنانکه اشارت رفت، طالقانی محصور در دستاوردهای فکری خود نیست. منش و روش عملی و سیره قرآنی این عالم دینی نیز قابل بازخوانی مکرر است و شایان توجه و تاسی نسل جوان.

آموزه های آیت الله طالقانی در مسجد هدایت در دهه های سی و چهل، نسلی از دانشجویان و جوانان را از گرداب سهمگین اندیشه های وارداتی، مصون داشت و آنها را مجهز به اندیشه و روش قرآنی کرد. اما مهم است که بدانیم نسلی که در پای درس های طالقانی در مسجد هدایت حاضر شدند و از آن بهره جستند، خود اهل پیگیری، برخورد فعال و جست و جوگری بودند. آن نسل به داشته های اندک خود قناعت نورزیده یا در روزمرگی ها و رشد فردی خود باقی نمانده بودند. نسل امروز دانشجویان، نه تنها از داشتن آموزگاری نظیر مرحوم طالقانی محروم است و به تعبیر زنده یاد هدی صابر، از این حیث نسلی یتیم است، که متأسفانه، گرایش و جوش و جهشی برای یافتن آموزگاری آنچنان نیز ندارد. تا این نسل از جنبه روزمرگی و قناعت به وضع موجود خود بیرون نیاید و طالب آموزه های نو نگردد، نمی توان چشم انتظار تولد طالقانی دیگری بود.

پی نوشت:

۱- اشاره به آیه ۱۲۲ سوره توبه: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَانْفَرَوْا كُلُّ قَوْمٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ». از منظر برخی اندیشمندان در این آیه فاعل تفقه در دین و حرکت برای جهاد یک گروه هستند که این امر به منزله ملازم شمردن جهاد و اندیشه ورزی است. لازم به ذکر است که در ترجمه و تفسیر آیه فوق، دیدگاه غالب در بین مفسران این ترجمه است: «شایسته نیست، مؤمنان همگی [به سوی میدان جهاد] کوچ کنند، چرا از هر گروهی، طایفه ای از آنان کوچ نمی کند و طایفه ای در مدینه یا نزد پیامبر بماند [تا در دین] و معارف و احکام اسلام] آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت، قوم خود را اذار نمایند تا از مخالفت فرمان پروردگار اجتناب کنند و خودداری کنند.» علامه طباطبایی نیز در المیزان با نقل هر دو تفسیر فوق، تفسیر اخیر را بهتر می داند و بر همین مبنا معتقدند طلاب علوم دینی از جهاد معاف هستند. با این حال به نظر می رسد آوردن فعل «رجعوا» در آیه که به معنای بازگشت است و از طریق قید «اذا» به فعل «لینذروا» متصل شده است، و با توجه به سیاق آیه در کنار هم قرار گرفتن دو فعل «لینذروا» و «لینذروا» این برداشت که فاعل هر سه عمل تفقه، اذار و رجعت یکسان است، تطابق بیشتری با سیاق کلام دارد. در میان ترجمه های موجود، آیت الله علی مشکینی، تعبیر «کوچ کردن رزمندگان برای تحصیل معرفت توحید تجربی» را نیز در ترجمه خود دخیل کرده که مؤید همین برداشت است.

انا لله وانا اليه راجعون

با خبر شدیم که جناب آقای حسین شاه حسینی فعال نهضت ملی در غم از دست دادن همسرشان به سوگ نشسته اند. آرزو می کنیم صبر ایشان و خانواده محترمشان به اندازه وسعت اندوهشان بزرگ باشد.

دست به دعا بر می داریم تا خداوند بزرگ روح این عزیز از دست رفته را قرین رحمت کند.

الله و دنیای مدرن

گفت و گو با لطف الله میثمی

از: فرامرز معتمد در فوبلی

این گفت و گو یکی از چندین گفت و گویی است که در سال ۱۳۸۱ با چند نفر از اندیشمندان انجام شد و قرار بود در سال ۱۳۸۴ به صورت کتابی منتشر شود که عملی نشد. در این شماره گفت و گو با مهندس لطف الله میثمی با ویرایشی جدید تقدیم خوانندگان نشریه می شود:

همان هستی را که در نیستی گذر ندارد - به دست آوریم. البته اینها واژگانی است که ما برای بیان مقصود به کار می بریم. عبارت ما ترکیبی از چند واژه است؛ بدین مفهوم که از یک سو ما به هستی ایمان داریم و از سوی دیگر تصویری از آن داریم که این تصورمان را در هر لحظه باید نقد کنیم و هستی چیزی نیست که دست یافتنی باشد.

چرا شما نام آن را خدای می گذارید؟

اصلاً نام آن را خدای نمی گذاریم. من می گویم هستی ای که گذری در نیستی ندارد.

الله، محوری ترین مفهوم در دین اسلام است، واقعیت آن را چگونه می فهمید و اثبات می کنید؟

به نظر من حقیقت را اصلاً نه می شود اثبات کرد و نه انکار، همچنین نه می توان در آن شک کرد و نه آن را تعریف کرد، این چهار ویژگی به مثابه یکی از دستاوردهای ما بعد از ضربه سال ۱۳۵۴ به سازمان مجاهدین بود. در آن زمان به شکل های مختلف سعی در اثبات خدای می شد، اما بعدها ما دلایلی آوردیم که هم عقل پسند و هم شرعی است، بدین مفهوم که خدا را نمی شود اثبات کرد و بعد دلایلی آوردیم که نمی شود در خدا شک کرد،

چون خداوند هستی محض است، اگر در آن شک کنیم در تصور خودمان از هستی شک کرده ایم، و در خود هستی هم کسی نمی تواند شک کند.

اگر کسی هستی را بازتاب ذهن خود بداند چه؟ یعنی در هستی هم می توان به عنوان ساخته ذهن خود شک کرد؟

دانش تکامل نشان داده که قبل از تکامل اجتماعی، پنج مرحله تکاملی وجود داشته، یعنی در جایی که اصلاً اجتماعی نبوده و بشری

وجود نداشته و ذهن اندیشه ورزی نبوده، هستی و هستنده هایی وجود داشته اند. اگر کاری به فلسفه های رایج نداشته باشیم، هستی قبل از انسان وجود داشته است.

آیا شما خدا و الله را به معنی هستی می گیرید؟

بله، ما خدا را هستی ای می دانیم که در نیستی گذر ندارد، ضمن این که نمی توانیم آن را - یعنی

حالا چگونه وارد اثبات آن می شوید؟

اصلاً اثبات نمی خواهد. من بر این باورم که در هر گزاره ای، هستی وجود دارد و در آن موج می زند، مثلاً آنهایی که منکر هستی اند مثل برتراند راسل - یکی از افرادی که به گستاخانه ترین شکل، خدا را رد می کند - در کتاب «جهان بینی علمی» مقاله ای دارد که در آن می گوید آنتروپی در یک سیستم محدود هم صادق است. او نتیجه می گیرد که این

جهان سیر آنتروپیک دارد و رو به افول است و می گوید کشیش ها از این نتیجه می گیرند که چون جهان محدود است، پس خدایی باید باشد. راسل می گوید من جهانی را که افول کننده باشد، دوست ندارم. ما هم به برتراند راسل می گویم شما در سیر یا گزاره انکار، تازه به خدای حضرت ابراهیم رسیده ای که می گوید: «قَالَ لِأَحِبِّ الْأَقْلِينَ» (انعام: ۷۶)، من مقوله های افول یابنده و



نمی شود در خدا شک کرد، چون خداوند هستی محض است، اگر در آن شک کنیم در تصور خودمان از هستی شک کرده ایم، و در خود هستی هم کسی نمی تواند شک کند

زوال یابنده را دوست ندارم، یعنی در بن فطرت آدمی، ایمان به جاودانگی نهفته است که می گوید من چیزهای افول یابنده را دوست ندارم؛ این توحید ابراهیم است.

مورد دیگر مار کس است که می گوید جهان چیزی جز ماده متحرک نیست و به همین شکل ماده ازلی و ابدی را اساس فلسفه خود می داند، بنابراین او هم ازلیت و ابدیت، که یکی از صفات خداست را بدون دلیل قبول نموده است. از مائو پرسیدند درباره خدا چه می گویی؟ او در این باره بر خوردی علمی کرد و گفت: خدا ممکن است یک روزی کشف بشود و ماحق نداریم آن را رد بکنیم، یعنی که علم «سیر از نسبی تا مطلق» و نیز «سیر تجربه - تئوری» دارد. دانشمندان وقتی در

بن بست قرار می گیرند یا هنگامی که دچار عدم انسجام یا استثنای شوند به دنبال یک قاعده کلی تر می روند که استثنا را هم تبیین کند و آنها از نظر علمی خودشان می گویند شاید آن قاعده کلی تر، خدا باشد. از این رو مائو با انصاف علمی اش حرف چندان بدی نزده، ولی مار کس می گوید جهان چیزی جز ماده متحرک نیست، یعنی رسماً خدا را رد می کند. زنده یاد بازارگان هم کتابی نوشته به نام «علمی بودن مار کسیسم» که در واقع با این عنوان می خواهد بگوید که مار کسیسم علمی نیست، البته خود مار کس می گوید که رکن اصلی ماتریالیسم این است که ماده، ازلی و ابدی است و برای ازلیت و ابدیت هم هیچ دلیل «تجربی»، «علمی» و «معرفتی» ندارد. اگر مار کسیسم را دارای سه مؤلفه «تجربه»، «علم» و «شناخت انعکاسی» بدانیم، چون در تجربه و علم، ازلیت و ابدیت معنایی ندارد، از این رو شما محکوم هستید که چنین حکمی نکنید. درباره شناخت انعکاسی هم می گوید اگر شما ۷۰ سال سن داشته باشید، انعکاس محیط خارج هم در ذهن شما، به اندازه همان ۷۰ سال عمر است که سپری کرده اید. در واقع این یک سیر تاریخی و بشری است و ربطی به ازلیت و ابدیت ندارد، یعنی این پرسش مطرح است که ازلیت و ابدیت از کجا در ذهن شما منعکس شده است؟ بنابراین مار کس بدون دلیل، آن را به عنوان یک اکسیوم یا بدیهی متعارف پذیرفته که با ملاک های او خدشه بردار است. ازلیت و ابدیت از صفات ذاتی خداوند است و دقیقاً این همان بیان دیگری است از هستی ای که در نیستی گذر ندارد، چون اگر هستی در نیستی گذری داشته باشد، محدود می شود و اگر محدود باشد، ازلی نیست ولی وقتی در نیستی گذری نداشته باشد، ازلی و ابدی است.

با توجه به اظهارات شما به نظر می رسد که خدا را مرادف هستی می دانید آن هم در تبلورهای مختلف آن؛ آیا این چنین است؟
□ من می گویم که اصلاً خدا تعریف ناپذیر است.

پس اگر تعریف ناپذیر است، ما انسان ها چگونه به یک برداشت واحد از یک مفهوم می رسیم؛ به رغم آن که افراد از جهات مختلف با هم تفاوت دارند؟

□ اولاً خدا مفهوم نیست و تنها از طریق باور به هستی و روندگی راه می توان در راستای آن قرار گرفت، یعنی این که ما باید مدام در راه و در حال شدن باشیم «والذین جاهدوا فینا لنهدهنهم سُبُلنا» (عنکبوت: ۶۹). هر

اساس استدلال ما این است که طی تاریخ، همه فلاسفه و دانشمندان اکسیومی داشته اند، و هر چند برای پذیرش این بدیهی متعارف دلیلی ندارند، می توان گفت که تعریف و تصویری از آن دارند. اکسیوم انبیاء هم هستی است، هستی ای که در نیستی گذری نکند

بشری به اکسیومی باور دارد و برای آن هم دلیلی ندارد. اساس استدلال ما این است که طی تاریخ، همه فلاسفه و دانشمندان اکسیومی داشته اند، و هر چند برای پذیرش این بدیهی متعارف دلیلی ندارند، می توان گفت که تعریف و تصویری از آن دارند. اکسیوم انبیاء هم هستی است، هستی ای که در نیستی گذری نکند.

ممکن است این موضوع را بیشتر باز کنید؟

□ فلاسفه و دانشمندان با آن که تصور و تعریفی از یک اصل دارند، اما هرگز در این تعریف نمی مانند و باید دائماً تعریف خود را از آن اصل نقد بکنند، مثلاً ما می گوئیم الله اکبر هسته اصلی، مخ و جوهر دین ماست. الله اکبر یعنی خدا بزرگتر است، بزرگتر از چه؟ نمی گوئیم بزرگترین است، می گوئیم از هر تصویری که ما داشته باشیم بزرگتر است. این بدیهی است که هر کسی تصویری از واقعیت را قبول دارد. برای نمونه همه انسان ها ماه را در طی تاریخ می دیده اند و باور داشته اند که «ماه» هست که در شب نورافشانی می کند و با آن که هر کس تصویری از آن داشته، ولی تصور ماه و واقعیت ماه نبوده است. به نظر من تضاد اصلی انسان عبارت است از دو وجه باور به واقعیت و همزمان تصویری که از آن واقعیت دارد.

ما باید پیوسته تصور اتمان را نقد کنیم، زیرا واقعیت همواره در حال حرکت و رشد و تکامل است و از این رو باور انسان و تصورش هم رشد می کند، برای تقریب ذهن همین را در مورد هستی و نه هستنده های می گوئیم، چرا که هر کسی اکسیومی دارد. من فکر می کنم که خداجویی هر انسان طی تاریخ در این عبارت تجلی پیدا می کند که بگوید من یک اکسیوم دارم.

شما این اکسیوم را از چه منظری قبول می کنید؛ آیا از این نظر که این امور مربوط به فطرت انسان هاست، یا باور و یکدستی علمی و تجربی آن را می پذیرید و یا این که از عرفان و شهود و الهام این اکسیوم را اثبات می کنید؟

□ اصلاً من در پی اثبات نیستم، اما شما هر بار کلمه اثبات را تکرار می کنید. روش اثبات کردن به فاشیسم می انجامد، چرا که وقتی شما می خواهید هستی را اثبات کنید، می دانید اثبات، خود یک روند ذهنی است که در نهایت به صدور حکم منجر می شود، چرا که این حکم از ذهن من و شما صادر می شود، بنابراین حکم صادره، اسیر ذهن می شود و در نتیجه هستی را اسیر ذهن می کند و وقتی به اثبات خدا می پردازد - که در واقع نمی تواند - «خود خدا این» و سپس «خود مطلق بین» می شود و می گوید این است و جز این نیست. به نظر من نظریه فاشیسم در جوامع مذهبی - که به انحصارات اقتصادی هم متکی نیستند - از اثبات خدا نشأت می گیرد، از این رو ما نمی توانیم خدا را اثبات کنیم؛ اثبات خدا نه ضروری است و نه مفید، و ضرر هم دارد.

شما در توضیحات قبل گفتید کسی که انکار می کند به نوعی در حال پذیرش خداست؟ در این مورد بیشتر توضیح دهید.

□ کسی که می خواهد چیزی را اثبات کند تلاش می کند تا از نیستی آن را به هستی در آورد. وقتی می خواهید چیزی را اثبات کنید تلاش می کنید

آن راهست کنید و اگر هستی‌اش را اثبات کردید به دنبال آن می‌خواهید آن را تقویت کنید که این مرحله ثبوت آن است و اصلاً چیز دیگری است و به آن اثبات نمی‌گویند. اثبات در برابر نفی است، یعنی از نیستی به هستی رسیدن. مهمترین مسئله در فلسفه یونان، بود و نبود یا هستی و نیستی بوده است، مبنی بر این که آیا اصلاً هستی هست یا خیر؟ من این را قبول ندارم. به نظر من مسئله اصلی باید بود و نمود باشد نه بود و نبود، چرا که در طول تاریخ شکی درباره ذات و واقعیت هستی نبوده که ما بخواهیم آن را اثبات بکنیم و حتی بت پرست و شیطان هم خدا را قبول دارند (حال چه درون دینی نگاه کنیم و چه بیرون دینی). می‌توان در هر گزاره انکاری هر فرد فیلسوف یا دانشمندی خدا را دید، از این رو نیازی نیست تا خدایی که جهان و ما را آفریده و قبل از ما و جهان هم بوده را اثبات کنیم.

■ آیا هستی در اینجا مرادف با خدای ادیان است؟

□ باید توجه داشت که خدا یک مفهوم نیست. هستی یک مفهوم نیست. ارگانسیم من و قلبم به این هستی باور دارد. این باور از مقوله ذهن نیست، اما ذهن از آن یک مفهوم می‌سازد، چرا که مفهوم سازی کار ذهن است. بنابراین می‌گویم انسان یک تضاد است، یعنی یک وجه آن به مقوله بدیهی متعارف باور دارد، و وجه دیگرش تصویری از آن دارد و این دو دائماً در حال حرکت اند.

■ اگر ما مفهوم خدا را عین هستی بدانیم

مشکلی ندارد و هیچ کس هم مخالف و منکر آن نیست.

□ اما من مفهوم خداوند را مرادف هستی نمی‌دانم بلکه باور به خداوند را مرادف هستی گرفته‌ام.

■ این کار نوعی نام گذاری است که افراد

مختلفی بر یک چیز واحد نام‌های متفاوتی می‌گذارند. راسل هم به نوعی به این اکتسیوم که هستی نام گذاشته‌اید باور دارد. این مسئله تازه‌ای نیست، مسئله بالاتر از اینهاست.

□ بله راسل هم خدا را قبول کرده، مثلاً صفت جاودانگی را پذیرفته. ما چندان اصرار نداریم که بگوییم الله، خدا یا God و... و یا واژه جدیدی اختراع کنیم. همه انسان‌ها حتی برتراند راسل خدا جو هستند و هر کسی یکی از صفات او را باور کرده و عمده می‌کند. این صفت جاودانگی - که راسل قبول دارد - یا ازلیت و ابدیت - که مارکس قبول دارد - صفات ذاتی خداست. آن دانشمند امریکایی که پوزیتیویست هم بود می‌گفت من تا خدا را زیر تیغ جراحی نبینم قبول نمی‌کنم، در پاسخ او باید گفت تو اصلاً جراحی می‌کنی برای بقا و دوام عمر انسان و برای جاودانه کردن بشر، اما متأسفانه این را نمی‌بیند که قبل از جراحی کردن، خدا را می‌بیند.

من این استدلال حضرت علی (ع) را خیلی قبول دارم که می‌گوید «ما رأیت شیء الا و رأیت الله قبل هو و بعد هو و مع هو»، من هیچ شیئی ای را ندیدم مگر این که خدا قبلش و بعدش و با او باشد. بنابراین با این نگرش حضرت علی (ع) می‌گویم اصلاً اثبات و تعریف خدا مردود است، اما ما به ناچار در هر مقطع و هر دوره‌ای تعریفی از او داریم. در گزاره انکار خدا نیز پذیرش خدا دیده می‌شود و شک در خدا و هستی هم میسر نیست، بلکه شک در تصور تان از هستی است که آن موجب تعالی می‌شود و چنین

شکی هم لازم است.

■ **سؤالی که در ذهن شکل می‌گیرد این است که وحی در اینجا به چه معناست؟ آیا وحی انکشاف خداوند است؟ آیا انکشاف هستی است یا یک تجربه فردی که از هستی به زبان درمی‌آید؟ و همین طور آیا هستی صامت است و فقط در انکشاف و تجربه پیامبران سامی به صدا درمی‌آید؟ البته با همان تعریفی که از خدا دارید، یعنی هستی را خداوند فرض نموده‌اید.**

□ هستی را من مرادف مفهوم خدا نگرفته‌ام، چرا که هستی، هستی است. ما یک مفهومی از آن داریم. هستی قائم به ذات است و مستقل از ذهن ماست و ما مفهومی از آن می‌سازیم.

■ **آیا می‌توان گفت در وضعیت برخورد با هستی نامگذاری از سوی افراد صورت می‌گیرد، مثلاً در جایی مفهوم «برهمن» یا مفهوم «تائو» است و در فرهنگی دیگر مفهوم الله و یا به مفهوم God است، یعنی اینها مفهوم سازی افرادی است که درگیر چنین «هستی» ای می‌شوند؟ آیا این تعریف مناسبی از آنچه وحی می‌داند است؟**

□ اولاً در آموزش‌های جاری از وحی و قرآن شروع می‌کنند و بعد می‌خواهند به خدا برسند، ولی روش من برعکس است و می‌گویم که وحی مؤخر بر توحید است، یعنی اول توحید است بعد وحی. برای نمونه توحید

را در اندیشه‌ام نخستین عنصر می‌گیرم و توحید انسجام‌گر اندیشه‌ام است، بر این اساس خدا را نه می‌شود انکار کرد و نه اثبات و نه در آن شک کرد و نه آن را تعریف کرد. این نخستین عنصر اندیشه من است. دومین عنصر اندیشه من رابطه انسان با هستی و چگونگی آن است. به نظر من رابطه انسان با هستی رابطه مخلوقیت است با خالقیت.

■ **آیا فرد این رابطه را حس می‌کند یا این که باز مادر اینجا با یک مفهوم سازی فرهنگی و اعتباری سر و کار داریم تا یک حقیقت؟**

□ این دیگر طبیعی است و من که به هستی باور دارم، نسبت و رابطه‌ام با هستی یک رابطه «بندنافی است» که حس می‌کنم مانند رابطه بندنافی بچه به مادر، من هم به هستی وصل هستم.

■ **وقتی شما خالق را از مخلوق جدا می‌کنید، مشکلی ایجاد می‌شود. این همانند مشکلی است که در الهیات فلسفی اسلامی و مسیحی داریم که سوژه را از ایزه و خالق را از مخلوق جدا می‌کند و این مخالف آن اکتسیوم اصلی شماست.**

□ سوژه و ایزه یعنی ذهنیت بشر و عینیت جهان، و اینها اصلاً ربطی به خالق و مخلوق ندارد. شما هنگامی که حصری دور خود کشیدید و نام آن را سوژه گذاشتید، بین خود و جهان، شکاف ایجاد کرده‌اید، مانند همان شکافی که دکارت در تاریخ فلسفه مدرن ایجاد کرد. اینجاست که دچار مشکل می‌شوید. این شکاف در قرائت دینی ما به این نحو حل می‌شود که ما ایمان را نوعی شناوری وجودی بدانیم: «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»، شناوری انسان در کل هستی، که این از فرمول دوگانگی ذهن و عین فراتر رفته و در واقع این دوگانگی را می‌شکند. ضمن این که به کل هستی باور داریم، خودمان هم در هستی شناوریم. ما در جهان شناوریم و بند نافمان به جهان متصل است؛ چه جهان نمود و چه جهان بود. من «فوق جهان»، «متافیزیک» و

به نظر من مسئله اصلی باید بود و نمود باشد نه بود و نبود، چرا که در طول تاریخ شکی درباره ذات و واقعیت هستی نبوده که ما بخواهیم آن را اثبات بکنیم و حتی بت پرست و شیطان هم خدا را قبول دارند

«ماورای طبیعت» (supernature) را اصلاً قبول ندارم. این چیزی است که از یونان به فلسفه و فرهنگ غرب و همچنین به معارف اسلامی وارد شده و موجب بدآموزی‌های بسیاری شده است. یهود می‌گفت «یدالله مغلوله»، یعنی خدا جهان را خلق کرد و دیگر کاری به جهان ندارد و بیرون جهان است. خدای دکارت هم همین است البته این خدا، خدای علی و قرآن نیست. خدای آفریدگار، این جهان را خلق و هدایت کرده و در متن آن است و نمی‌شود بیرون از جهان باشد. شاید بتوان آن را خدای کنشگر نامید.

شما با باید بگویید کلمات خالق و مخلوق اعتباری است و از آنجا که کلام نارساست، به ناچار برای نزدیکی به ذهن از آنها استفاده کنید، یا با آوردن کلمه خالقیت دایره‌ای به دور خود می‌کشید و از جهان فاصله می‌گیرید و با این که می‌گویید رابطه من با جهان از نوع این همانی است بدین معنی که من در این هستی غوطه‌ورم. در این حالت دیگر نمی‌توانید دایره‌ای به دور خود بکشید و خود را مخلوق و بیرون از آن را خالق بنامید.

□ خیر، مرحله نخستین ما این بود که خدا هست و نمی‌شود در آن شک کرد و به آن چهار مؤلفه هم اشاره کردم. هستی‌ای را که در نیستی گذر نکند، همه قبول دارند. همه از جمله مارکس، برتراند راسل، آن‌دکتر پوزیتیویست و حضرت محمد(ص) همه آکسیومی دارند. اگر در نظر داشته باشیم که هر کس آکسیومی دارد که برایش دلیل ندارد، خیلی از مسائل حل می‌شود.

یعنی همه به تکافوی ادله در این زمینه می‌رسند؟

□ نه تکافوی ادله، یعنی این که یک عده خدا را اثبات می‌کنند و یک عده آن را رد می‌کنند و دلالیشان با هم برابری می‌کند و باز می‌مانند، زیرا هر کس آکسیومی دارد و برای این که انسجام خودش را روی آن سوار کند، به ادله‌ای متوسل

می‌شود و بدان باور دارد، اما انبیا می‌گویند «الهیکم الله واحد»، یعنی من آکسیوم تو و همچنین آکسیوم مارکس را قبول دارم، ولی اینها «الله» اند و باید به خدای واحد ارتقا پیدا کنند، یعنی هستی‌ای که نیستی در آن نباشد. آکسیوم‌ها همه محدودیت‌هایی دارند، مثلاً وقتی مارکس می‌گوید ابدیت و ازلیت، می‌گویم خوب است، اما ماده چیز زوال‌یابنده‌ای است و نمی‌تواند ازلی باشد. ماده‌ای که هویت و عینیت و محدودیت دارد نمی‌تواند کشش ازلیت داشته باشد، از این رو ما آن را ارتقا می‌دهیم. بنابراین خدای اثبات نمی‌کنیم، بلکه می‌گوییم همه اله و بدیهی متعارف دارند، اما الله با اینها بر خورد تعالی بخش می‌کند و اصلاً چیزی نفی کامل نمی‌شود.

در مفهومی که از الله خود ذکر می‌کنید چه ویژگی‌ای می‌بینید که می‌تواند تعالی بخش دیگر آکسیوم‌ها باشد و به عبارت دیگر آیا این اوصاف بر خاسته از خواسته‌ها و آرزوهای شماست که آکسیومتان هم واجد آن است یا واقعاً وجود دارد و محک خورده است و برترین آکسیوم است.

□ اینها وجود دارند. حقیقت هستی دست‌نیافتنی است، زیرا اگر دست‌یافتنی باشد، محدود است و اگر دست‌نیافتنی باشد، نامحدود. اگر حداقل این را قبول کنیم که هستی در نیستی گذر نمی‌کند و توافقی در این زمینه باشد، می‌پذیریم که حقیقت دست‌نیافتنی است. هر کسی باوری دارد،

بعد گرد آن باور مفهوم‌سازی می‌کند و مثلاً آن را در یکی از قالب‌های هنری مانند نقاشی نشان می‌دهد، ولی اشکال این کار این است که فرد در آن تصور ثابت بماند و دچار دگماتیسم شود. من بت پرستی را مساوی با مکتب دگماتیسم و «اصالت تصور» می‌دانم، یعنی آن بت پرست هم خداجوست، چرا که باوری دارد و این باور، باور به جاودانگی است. وقتی به تاریخ نگاه می‌کنیم، به صفاتی برمی‌خوریم که آدمیان از جاودانگی، به ازلیت و ابدیت اعتقاد دارند. مثلاً مارکسیست‌ها وحدت مادی جهان را قبول دارند، ما می‌گوییم بسیار خوب، اما ماده که مساوی با تضاد است، با این وصف آیا می‌توان وحدت جهان را تبیین کرد؟ یعنی در اینجا مسئله را ارتقا می‌دهیم.

با توجه به صحبت‌هایی که مطرح شد و تلقی عامی که شما از هستی‌ای که در نیستی گذر نمی‌کند ارائه نمودید، برداشته‌تان از وحی چیست؟

□ ما می‌گوییم یک آکسیوم هست که می‌تواند با هر آکسیوم دیگر برخورد تعالی بخش داشته باشد و آن هم آکسیومی است که انبیا طرح می‌کنند؛ یعنی هستی‌ای که نامحدود است و در نیستی گذر ندارد و قائم به ذات است. پس از آن هستنده‌هایی اند علاوه بر هستی ما. دانشمندان در سیر تاریخی مطالعات خویش به یک اصل بدیهی متعارف رسیده‌اند. از سوی دیگر نمی‌توان منکر شد که هستنده‌های زوال‌یابنده‌ای مثل خورشید و ماه و درخت و پدر و مادر و... وجود دارند، از این رو بشر در اینجا به دنبال رابطه خود با اینها می‌رود و این که در یاد این رابطه چیست. از یک سو هستی پایدار و جاودانه است که آن را همه به عنوان یک آکسیوم قبول کرده‌اند و از سوی دیگر هستنده‌هایی هستند گذرا و موقت، حتی ارسطو هم آکسیوم را قبول دارد و می‌گوید بدیهیات و اولیات، جهانشمول

من که به هستی باور دارم، نسبت و رابطه‌ام با هستی یک رابطه «بندنافی است» که حس می‌کنم مانند رابطه بندنافی بچه به مادر، من هم به هستی وصل هستم

هستند و باید تمامی اشیای جهان را به آنها رجوع داد. به نظر من مسئله اصلی بود و نبود و اثبات خدا نبوده بلکه چگونگی نوع رابطه انسان با خدا بوده، بدین معنی که این رابطه یک رابطه با هستی است و هستنده‌ها و پدیده‌ها عین ربط هستند نسبت به هستی و از خود استقلال ندارند. اینجا پیامبر هم خود یک هستنده و یک عبد است و رابطه‌اش با خدا و هستی از نوع رابطه بندنافی است (یعنی سریع‌ترین و وجودی‌ترین رابطه، چرا که وحی به لحاظ لغتی «اشاره سریع» است) و اینجا است که وحی تبیین می‌شود، یعنی ما رابطه سریع وجودی با آن هستی داریم. یکی از صفات آن هستی خالق بودن است. وقتی که این رابطه وجودی مطرح شد، این وحی هم قابل تبیین است، از این رو وحی یک نوع عقلانیتی است که مبنای استدلال آن، خود هستی است. برخلاف دیگر عقلانیت‌ها و مثلاً عقلانیت ارسطویی - که یک نوع استدلال است و مبنای استدلال آن اولیات ارسطویی است - عقلانیت دیالکتیکی یا مارکسیستی هم یک نوع استدلال است که مبنای آن ماده ازلی و ابدی است. عقلانیت مدرنیته هم یک نوع استدلال دارد که بر مبنای اش استوار است. عقلانیت وحی هم یک نوع استدلال دارد که مبنای بدیهی متعارف آن، همان هستی است. اینجا وحی نوعی عقلانیت می‌شود، اما مبنایش با دیگر عقلانیت‌ها فرق می‌کند، البته نه این که ضد آنها باشد بلکه می‌تواند تعالی بخش باشد.

■ **گفتید وحی یک ارتباط وجودی میان هستی و انسان است (با فرض این که هستی شعورمند است) و عبارت‌هایی مثل این که این مفاهیم را از هستی بیرون می‌کشیم و اینها از هستی در ذهن من فوران می‌کنند را به کار بردید، چه استدلال‌هایی برای این موارد دارید؟**

□ هستی محض، علم محض و ازلیت و ابدیت هم است.

■ **آیا در این هستی، این موارد هم کشف می‌شود؟**

□ بله از هستی‌ای که به نیستی گذر نکند می‌توان به همه این ویژگی‌ها رسید، پس وحی سریع‌ترین ارتباط بین انسان و هستی است. بدین معنا که ما عین ربط با هستی هستیم و این پیوند غیر از ذهن و رابطه ذهنی است، یعنی همه پدیده‌ها عین ربطند. اساس و انسجام این تئوری بر این است که پدیده‌ها نسبت به هستی عین ربطند، اما چون بشر صاحب ذهن است و اندیشه ورزی می‌کند، بنابراین یک تصور از این هستی دارد و دائماً این تصور را که خود هستی نیست باید نقد کند و این خرد نقاد به طور سیستماتیک و مستمر به وجود می‌آید.

■ **آیا بر این اساس وحی و این ارتباط می‌تواند از زمان و موقعیت (فرهنگ و تاریخ) اثر بپذیرد، مانند شکل تصور پیامبر از این هستی؟**

□ در تصور پیامبر هم که به قولی اشرف مخلوقات است، همین اثرپذیری حاکم است. او می‌گفت «و ما عرفناك حق معرفتك». پیامبر هم

پیرو الله اکبر است، یعنی الله بزرگتر از هر تصویری ولو تصور پیامبر است. اگر پیامبر بگوید من نوک پیکان تکامل‌ام و از من کسی بالاتر نیست و نخواهد هم بود، این شروع افولش است، چرا که با الله اکبر مغایر است، زیرا الله اکبر می‌گوید الله برتر از هر تصویری است. این سبب می‌شود تا در ما نقادی اتوماتیک درباره هر تصویری که آدم از هر چیزی دارد به وجود بیاید. به نظر من عقلانیتی که از دین نشأت می‌گیرد، درونی است و نه توصیه‌ای

و تحمیلی. بر این اساس پیامبر (ص) انسانی متکامل بوده نه انسان کامل.

■ **بر اساس سخن شما آیا وحی را می‌توان در ذیل تجربه عرفانی فهم کرد - با توجه به این که تجربه عرفانی که یک مواجهه انسانی**

با هستی است، متناسب با هر فرهنگ به رنگ‌ها و تصورات مختلفی درمی‌آید همچون عرفان اسلامی، عرفان چینی و عرفان بودایی که همه تلاش می‌کنند فرد با جان هستی ارتباط برقرار کند - آیا در اینجا وحی را می‌توان از جنس عرفان و نبی را هم در ساحت عرفان قرار داد؟

□ نه، پیام وحی با استدلال همراه است، چرا که می‌گوید «إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ». در آیه ۱۱۰ سوره کهف می‌گوید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ»، بگو این است و جز این نیست که من بشری هستم که مثل شما به من وحی می‌شود، در حالی که در بعضی تفسیرها و ترجمه‌ها آمده است که «به جز این که به من وحی می‌شود». این تفاوت برداشت من با برداشت‌های رایج از این آیه است. آیه اصلاً وقف ندارد، می‌گوید مثل شما به من وحی می‌شود. اما مزیت این وحی این است که مبتنی بر یک استدلال است؛ استدلالی عام و فراگیر که «أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ»، که خدای شما اولاً هویت به انسان‌ها می‌دهد، چرا که شما خدا و اله و اکیسومی دارید، ولی بهتر است اکیسوم خود را یک درجه تعالی بدهید و به خدای واحد برسانید؛ به آن هستی‌ای که فانی نیست، به آن هستی‌ای که جاودانه، ازلی و

ابدی است، به آن هستی‌ای که علم محض است و به آن هستی‌ای که گذری در نیستی ندارد؛ این پیام انبیاست. وحی یک نوع استدلال است و از درون آن دیکتاتور در نمی‌آید. من نظر کسانی که می‌گویند وحی یک پدیده خاص است - مثل بعضی از اندیشمندان ما - رانمی‌پذیرم. تعبیری که جامعه ما از وحی رایج دارد، مانند داستان خضر و موسی است. موسی از خضر استدلال می‌خواهد، خضر می‌گوید بیا در زیر قباب من تاراهنمایی شوی. در واقع موسی استدلال خواست و خضر هم مجبور شد جواب بدهد، یعنی استدلال طلبی موسی غلبه کرد. یا مثلاً برداشتی که از ولایت فقیه در ذهن برخی است و می‌گویند حوزه‌ای است که دیگر استدلال ندارد، مانند حوزه‌ی وحی به معنای مصطلح و جاری آن که می‌گویند استدلال ندارد. من می‌خواهم بگویم مکتب انبیا این گونه نبوده. پیامبر بر اساس آیه ۱۱۰ سوره کهف تنها نمی‌گوید من بشری مثل شما هستم، چرا که بشر بودنش را همه قبول داشتند. کفار می‌گفتند اصلاً شما بشرید، چرا ملائکه نیستید؟ یعنی این آیه «... قَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُوَنَا فَكُفِّرُوا وَتُولُوا وَاسْتَعْنَى اللَّهُ...» (تغابن: ۶۰)، آیا بشری ممکن است که ما را هدایت کند؟ این آیه می‌خواهد بگوید من بشری هستم که مثل شما به من وحی می‌شود.

طی تاریخ هیچ کس به خود وحی (یعنی بانفس وحی که ارتباط با غیب است) اعتراض نداشته، چرا که همه خواب می‌بینند، یا رؤیایی صادقانه

دارند و به آنان الهام می‌شود و یا با جرقه‌ای که به ذهنشان می‌رسد، از قریحه‌ای سرشار می‌شوند.

بر این اساس به هیچ وجه کسی در نفس وحی ایرادی نداشته است. در اینجا این که می‌گوید به من هم وحی می‌شود، استدلالی دارد، این وحی‌ای نیست که کاذب باشد و مثلاً خواب ببینید و بچه یا همسایه‌ات را بکشید و ادعای امام زمان بودن بکنید. عیب معرفت شهودی و آنهایی که اهل شهودند این است که ادعاهایشان فاقد

خدای آفریدگار، این جهان را خلق و هدایت کرده و در متن آن است و نمی‌شود بیرون از جهان باشد. شاید بتوان آن را خدای کنشگر نامید

پشتوانه‌های استدلالی است.

عقلانیت وحی می‌گوید «... إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَكُنْ كَانِ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا». (کهف: ۱۱۰). بنابراین آن طور که برخی دانشمندان و علما می‌گویند که دست نیافتنی است، این گونه نیست. راه به سوی الله باز است؛ «از عبادت نی توان الله شد/ می‌توان موسی کلیم الله شد». پیامبر هم یک بشر بود که به مقام نبوت رسید.

■ **به نظر شما رد پای فرهنگ و تاریخ و زمانه را در این مکاشفه چگونه باید دید؟**

□ وحی یک استدلال و یک متدولوژی یا نحوه نگرش و برخورد است و طبعاً محیط می‌تواند در آن اثر گذار باشد، مثلاً حضرت یوسف متکی به وحی بود و وحی برایش یک نحوه نگرش بود. حضرت یوسف راه رشد را در این دید که به درون دستگاه حاکمه بت پرست برود و در آن شرکت کند، یا امام رضاع (راه رشد را در این دید که نایب السلطنه مأمون بشود. به قول آیت الله طالقانی، اسلام شکل حکومت ندارد، شکل حکومت تابع راه رشد است، به نظر من یک عقلانیت یا استدلالی در وحی وجود دارد.

■ **این وحی چقدر از فضای زمان خود الهام گرفته است؟**

□ وحی می‌تواند توجه به فضای زمان خود داشته باشد، اما الهام از آن حقیقت است و می‌تواند شرایط را در گون کند.

آیا پیام فراتر از مکان و زمان است؟

□ وحی یک متدولوژی یا نحوه برخورد و نگرش است. برخلاف آموزش‌های جاری که اصلاً قرآن را به عنوان یک کتاب متدولوژی ندیده‌اند، قرآن وحی یک متدولوژی و مبتنی بر یک عقلانیت است و این عقلانیت هم مبتنی بر مبدأ و معاد و یا هستی محور و معادباور است.

چگونه مامی توانیم نگاه و رویکردی عصری از قرآن داشته باشیم، در حالی که آن محصول و شکل گرفته یک زمان تاریخی مشخص با فرهنگ و جغرافیای خاص است؟

□ از آنجا که رکن اصلی این متدولوژی خود هستی است، بنابراین می‌تواند با اتکا به خود هستی که دائماً می‌آفریند و می‌میراند، به طور مداوم همراه با زمان و به روز باشد و برخلاف متدولوژی‌های مرسوم همچون عقلانیت مدرنیته - که حالا پست مدرن آن را نقد می‌کند - یا عقلانیت مارکس - که دچار بحران شده - باشد. یک رکن عقلانیت وحی خود هستی است، که هستی خود دائماً آفریدگار است و می‌تواند به زمان و به روز باشد.

یعنی اگر شرایط زمانی و مکانی متفاوت بود، وحی هم به گونه دیگری جلوه می‌کرد؟

□ از آنجا که این متدولوژی مبتنی بر هستی است و هستی هم ازلی و

ابدی است به هر حال مادامی که می‌توانیم از این متدولوژی برای انطباق با تغییر و تحولات بهره ببریم؛ به شرطی که تزکیه هم بشود.

مگر بسیاری از آیات ما شأن نزول ندارند و در پاسخ به شرایط زمانه شکل گرفته‌اند؟

□ توجه به زمان غیر از زمان زدگی است؛ خدای آفریدگار، این جهان را خلق و هدایت کرده و در متن آن است و نمی‌شود بیرون از جهان باشد. شاید بتوان آن را خدای کنشگر نامید به زمان یعنی این که به مختصات زمانی توجه داشته باشید، ولی متدولوژی می‌تواند سیلان داشته باشد و ما را در بستر مکان و زمان رهبری کند.

پس یک پیام جاودانه باید داشته باشد؟

□ پیام جاودانه دارد اما به شرطی که قرآن را یک متدولوژی بگیریم نه یک علم. البته متدولوژی قلمداد کردن قرآن، به خاطر آن است که در کمان راز الله جلوتر برسد و عمیق‌تر سازد. متدولوژی بارور می‌شود و غنا پیدا می‌کند بدون آن که عوض شود. قرآن یک متدولوژی است و بهتر بگوییم تبلور عینی کاربست این متدولوژی در آن ۲۳ سال رسالت پیامبر است.

با توجه به توضیحاتی که درباره متدولوژی بودن قرآن دادید، نظر شما درباره بحرانی که در سال ۱۳۵۴ در سازمان مجاهدین - البته شما در ابتدای گفت‌وگو به آن اشاره کردید - رخ داد و با توجه به این که این بحران در یک سازمان مذهبی و باورمند به قرآن به وجود آمد و رهبران آن هم در تلاش برای برقرار ساختن ارتباطی بین نیازهای زمانه با آموزه‌های قرآن بودند، اما به نتایجی دیگر رسیدند، چیست؟

□ در سال ۱۳۵۲ نشست‌های در کرج برگزار شد و در آنجا همین مسائل - که اینک جامعه به آن مبتلا شده - مطرح شد؛ با این موضوعات که دیگر دین سنتی کشش ندارد و مثلاً نقش خدادار خط مشی چیست؟ نقش امام

زمان در خط مشی چیست؟ اسلام فوق طبقه است یا طبقاتی؟ اگر طبقاتی است مانتکی به کدام طبقه هستیم؟ این مسائل بنیادی هم بود و بچه‌ها هم این قدر جان به کف بودند که می‌خواستند از خدا مدد بگیرند. مسئله‌ای که برایشان مطرح بود این بود که مارکس می‌گوید ماده، و از ازلی و ابدی بودن آن داد سخن می‌دهد و می‌گوید این رکن فلسفه من است و از ماده ازلی و ابدی به پنج مرحله تکامل اجتماعی و تقدم ماده به شعور می‌رسد و از همین تقدم زیربنا به روبنا و از پنج دوره تاریخی هم به شکل حکومتی می‌رسد. چگونه از مبنای فلسفه خود مدد بگیریم و تاریخ را تبیین کنیم؟ یعنی بچه‌ها می‌گفتند ما چگونه از خدا و خداپرستی مدد بگیریم؟

تا آن زمان مسئله اصلی جنبش اسلامی بیشتر این بود که خدا را به طریق رئالیسم و مانند کتاب‌های معارف اسلامی اثبات کنند. در این باره ۱۰ تا ۱۱ دلیل برای اثبات خدا ذکر می‌شود، مانند برهان نظم، برهان حرکت، و برهان علت و معلول، برهان آنتروپی، برهان کشیش سنت آنسلم و... این براهین وجود داشت، اما مشکل این بود که یک مارکسیست وقتی به یک مسلمان می‌گفت خدا را اثبات کن، مسلمان سعی می‌کرد طی یک یا دو ساعت، خدا را اثبات کند. آن مسلمان در ابتدای بحث فرض را بر این می‌گذاشت که خدا نیست، بنابراین به آن مارتالیست امتیاز می‌دهد، به عبارت دیگر اول بابی خدایی شروع به استدلال می‌کند تا آن که به خدا برسد.

این سفسطه است.

□ نه، این سفسطه نیست. من می‌گویم خدا نیست و شما می‌گویید اثبات می‌کنم. در اینجا شما یک اصل را بدیهی می‌گیرید و استدلال می‌کنید. به هر حال می‌خواهید از نیستی آن راهست بکنید، مگر این که بگویی اثبات نه بلکه ثبوت. مثلاً خداجویی انسان را تقویت بکنیم که این چیز دیگری است. اگر شما در پس ذهنتان یک چیزی

دارید پس چه نیازی دارید که آن را اثبات بکنید؟ از این رو در این باره یک بریدگی احساس می‌شد. این مشکل هنوز هم احساس می‌شود، مثلاً شما که موحدید، چگونه از خدا مدد می‌گیرید؟ مثلاً حضرت ابراهیم از خدا مدد می‌گیرد «اذا مَرَضْتُ فَهَوُ يَشْفِينِ» (شعرا: ۸۰)، هنگامی که مریض می‌شوم او مرا شفا می‌دهد. ما به جای اثبات خدا باید به دنبال رابطه انسان و خدا می‌بودیم و اتفاقاً تاریخ اسلام هم این را نشان می‌دهد که اصلاً اثبات خدادار کار نبوده؛ نه در قرآن و نه در روایات و نه در زندگی ائمه.

مثلاً تمام خلفای عباسی و بنی امیه، شمر، شیطان و بت پرست هم خدا را قبول داشتند. در دنیای اسلام اثبات خدا کار نادرستی بوده و این ظلم به خداست. روشن نیست اثبات خدا از کجا آمده. شما اگر بخواید خدا را اثبات بکنید، باید یک اصل بدیهی متعارف و من دون الله داشته باشید و با تکیه بر آن استدلال بکنید. این اصل بدیهی راز کجایی آورید. این خودش به نوعی خداست (الله)، چرا که اگر برای چیزی دلیل ندارید و آن را مبنای استدلال خود می‌گیرید، این همان خدای شماست. مرحله اول رویکرد به این مسئله دستاوردهایی داشت و نارسایی‌هایی، که اگر این نارسایی‌ها حل شده بود، دیگر نیازی به آن نشست نبود. اما همین نحوه استدلال گامی رو به پیش و کار بزرگی بود و انصافاً نوآوری یا مجاهدین بود. شما می‌توانید دستاورد مجاهدین را در قیاس با دیدگاه‌های علامه طباطبایی

هر کسی باوری دارد، بعد گرد آن پاور مفهوم سازی می‌کند و مثلاً آن را در یکی از قالب‌های هنری مانند نقاشی نشان می‌دهد، ولی اشکال این کار این است که فرد در آن تصور ثابت بماند و دچار دگماتیسم شود

در نظر بگیرید که می‌گوید ۷۰ درصد قرآن متشابهاست و ۳۰ درصد آن هم محکمات. به متشابها باید فقط ایمان داشت و بدان عمل نکرد و در محکمات هم ۱۷ نظر بنیاداً متفاوت هست که من اینها را در جلد دوم خاطرات خود - آنها که رفته‌اند - نوشته‌ام. بر این اساس، بچه‌ها می‌گفتند اگر بخوایم انسجام سازمان را حفظ کنیم، با این ۱۷ نظر میسر نیست و در سازمانی با مثنی مسلحانه، امکان این که ۱۷ فرقه از داخلش درآید محتمل است، از این رو بهتر است قرآن را کنار گذاشته و به سراغ علم برویم. گفتند نیوتن ۴۰۰ سال بر افکار بشری حاکم بوده بعد ایشیتین نسبت را آورده و بعد پلانک یک استثنا به نسبت زده و نظریه

شما اگر بخواهید خدا را اثبات کنید، باید یک اصل بدیهی متعارف و من دون الله داشته باشید و با تکیه بر آن استدلال کنید. این اصل بدیهی را از کجای می‌آورید. این خودش به نوعی خداست (الله)، چرا که اگر برای چیزی دلیل ندارید و آن را مبنای استدلال خود می‌گیرید، این همان خدای شماست

است که به او صاف او متخلق شوی و صاحب انصاف و صداقت بشوی. تو اگر در برابر واقعیت انصاف و صداقت داری و واقعیت را تکذیب نمی‌کنی، من خدا را برای چه اثبات کنم. اصلاً دین ما هم دین اثبات خدا نیست. انبیاء آمده‌اند تا صداقت تو را تقویت کنند و انصاف تو را با آیه‌های قرآن روشن کنند: «الم ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین» (بقره: ۱ و ۲)، می‌گوید شکی در این کتاب نیست که هدایتی است برای متقین. اگر کسی از متقین است، چه نیازی به هدایت دارد. این کتاب برای افزایش تقوا و ایمان نوشونده و فزاینده است.

■ آیا آیت الله طالقانی نظر مثبتی به این

برهان داشت؟

□ بله، ایشان گفتند اگر شما به این شکل به نتیجه رسیده‌اید که خیلی خوب است و برای من هم تازه‌گی دارد. گفتم مادر زندان هر جا که به این گزاره‌ها برخورد کردیم، با همین برهان جوابگو بودیم، مثلاً به مار کسیت‌ها می‌گفتم که شما دلالتان برای این که می‌گویید ماده ازلی و ابدی است، چیست؟ آنها در برابر پرسش ما می‌ماندند. ما به آنها می‌گفتم شما هم مثل ما دین دارید، تنها تفاوت ما با شما این است که ما از لیت و ایدیت را قبول داریم، ولی ماده را زوال پذیر می‌دانیم که «کل شیء هالک إلا وجهه» (قصص: ۸۸) و ماده زوال پذیر کشتش از لیت ندارد.

اگر واقعاً این طور برخورد می‌شد، این همه نیرو حذف نمی‌شد. بزرگترین هزینه‌های اجتماعی که ما پیش و پس از انقلاب دادیم این بود که می‌گفتم یک عده با خدا و یک عده بی‌خدا هستند. بی‌خدایی و بی‌دینی در قرآن اصلاً معنی ندارد، چرا که اگر خدا را اثبات بکنی، خدا را اسیر ذهن کرده‌ای. از آنجا که انسان فطرراً خداجو و حقیقت طلب است با این روش، حقیقت اسیر ذهن او می‌شود و انسان هم «خود خدا بین» و «خود مطلق بین» می‌شود و این خود مطلق بینی، اساس فاشیسم مذهبی است. (۱)

پی‌نوشت:

۱- برای آشنایی بیشتر با این بحث به مقاله «عقلانیت و وحی»، چشم انداز ایران، شماره ۲۱ و نقدها و بازتاب‌هایی که بر این مقاله در شماره‌های ۲۴ و ۲۵ چشم انداز ایران شده، رجوع شود.

کوانتوم را مطرح کرده است. بچه‌ها ابتدا سراغ علم رفتند و متوجه شدند علم جوابگو نیست و قاطعیت ندارد و از درون آن تحلیل بیرون نمی‌آید، در نتیجه سراغ مار کسسیم رفتند که به عنوان مکتبی حاضر و آماده و جهانی بود؛ مثل حالا که می‌گویند لیبرالیسم یک مکتب حاضر و آماده است و قدرت دارد و جهانی است، که البته این اشتباه بود.

■ مرحوم طالقانی دغدغه و رویکردش نسبت به اثبات چه بود؟

□ آقای طالقانی در پرتوی از قرآن اصلاً خدا را اثبات نکرد، دکتر شریعتی هم این کار را نکرد. ما نوشته‌هایمان را در زندان برای مرحوم طالقانی فرستادیم. ایشان آنها را خوانده بودند و به دخترشان خانم اعظم طالقانی داده بودند. بعد هم که انقلاب شد، وقتی به دیدار ایشان رفتیم، گفتند برهان صدیقین را آدم‌هایی مطرح می‌کنند که ۹۰ سال در عرفان کار کرده باشند و به یک الوهیتی رسیده باشند. گفتم ما روی جوان‌ها هم آزمایش کرده‌ایم و درست درآمده است. ایشان گفتند چگونه؟ گفتم در مورد یکی از اعضای فدایی‌ها امتحان کردیم و او به ما می‌گفت همه کارهای شما خوب است، ورزشتان، کم‌خوابی‌هایتان، مطالعاتتان، اما حیف که ایده آلیست هستید و خدا را قبول دارید. بعد به او گفتم اگر خدا را اثبات کنیم، انصاف و صداقت آن را داری که بپذیری؟ گفت البته. گفتم این انصاف از چه صیغه‌ای است و انعکاس کدام حقیقت در توست؟ شناخت انعکاسی را که قبول دارید؟ واقعاً پاسخی نداشت بدهد. صداقت، انعکاس کدام پدیده خارجی است؟ تو اگر انصاف داری، انصاف یعنی عدل و عدل یعنی خدا، من چه چیز را برای تو اثبات کنم؟ خدا برای این

**با صبافتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست
وز رفیقان ره‌استمداد همت می‌کنم**
از خردنگاران شهیدانای‌های غیرهست‌عالی و پرده‌خاست‌پس‌سویح حق اشتراک‌داریم



فرامرز معتمد دزفولی

کنش نبوی در جهان

چشم‌انداز ایران: آنچه از مقاله «کنش نبوی» می‌توان برداشت کرد این است که نویسنده آن بر این باور است که آموزه‌های زنده‌یاد دکتر شریعتی، حتی بهتر از تلفیق «تجربه نبوی» و «قرانت نبوی از جهان» است. منظور نویسنده از کنش این است که معنا منحصر به داخل متن نمی‌شود و این در حالی است که علاقمندان به هرمنوتیک معتقدند با علم به افق زمانه می‌توان معنا را به دست آورد.

آقای معتمد دزفولی با الهام از نظریه ویتگنشتاین معتقد است معنای آیات قرآن در داخل متن نیست و این کاری است که ایزوتسو و آقای محمد مجتهد شبستری انجام داده‌اند، بلکه معادل «روش کاربرد» است و این آن چیزی است که شریعتی درباره «جغرافیای حرف» می‌گوید و پیامبر (ص) بُعد عمل و حرکت و زمان را به آن نزدیک می‌کند. برای این کار قرآن را نباید صرفاً یک متن تلقی کرد، بلکه آن را باید مجموعه‌ای از گزاره‌ها در بستر زمان و حرکت دانست، چرا که مفاهیم قرآن در عمل است که متولد شده است و متن حاضر از عمل نبی، منعزل شده است. از این رو به قول دکتر شریعتی باید کار اکثر و تیپولوژی پیامبر را بدانیم.

محمد (ص) به‌عنوان یک کنشگر اجتماعی است که در درگیری با نیروهای بازدارنده و در بستر حرکت و زمان مفاهیمی را در دسترس قرار می‌دهد. بنابراین فهم و درک آن فضا مهم است. محمد (ص) مانند عارف عزلت‌نشین نبود، برای درک متن قرآن نباید این متن را به فرهنگ عرب جاهلی تقلیل و کاهش داد، بلکه در کنش اجتماعی بین متن قرآن و فرهنگ جاهلی مفهوم سومی متولد می‌شود که می‌توان این را نوعی آفرینش تلقی کرد، به عبارت دیگر مانند طرفداران هرمنوتیک نباید متن را اسیر افق زمانه کرد. مثلاً باید از مفاهیم زمانه استفاده کرد، ولی در آن افق نماند تا راهنمای زمان‌های بعدی هم باشد.

در این روش معنایی‌ای به‌وجود می‌آیند که فراتر از افق زمانه است. نویسنده معتقد است برای دستیابی و رساندن منظور ناچار بوده از نظریه فلسفی زبان استفاده کند تا به منظور و هدفش برسد، اگرچه وحی الزاماً یک نظریه فلسفی نیست.

که این دو تئوری در توضیح شکل‌گیری متن و حیانی از آن غفلت داشته‌اند. آن میزان که نقش و کارا کتر اجتماعی «نبی» در تولد و فهم یابی ما از متن مؤثر است این دو مفهوم به تنهایی نارساست. آنچه شریعتی سال‌ها پیش بر آن تأکید می‌گذاشت و محمد (ص) پیامبر اسلام را متفاوت از عارف و فیلسوف در نقش و قامت نبی می‌دید تأکید بر عمل و حرکت بود که وی نزدیکترین اصطلاح مفهومی جدید را به آن مفهوم «ایدئولوژی» می‌دانست. «جغرافیای حرف» و روش فهم معانی کلمات در زمینه و جهت‌گیری‌های اجتماعی از مفاهیمی‌اند که وی برای توضیح آن که چگونه معانی و مفاهیم و حیانی و قرآنی را به گونه‌ای دیگر می‌فهمد برای مخاطب بیان می‌نمود. تلفیق این دو و تأکید بر ساختارهای اجتماعی متن و اثر آن در

عنصر ایمان بر سه مؤلفه:
۱- پرسش و نیاز ۲- خطاب
۳- نشانه‌ها، قرار گرفته و بنا شده است و در هم رفتن این مؤلفه‌ها ساختاری کنش‌مند و خاص می‌سازد که برای سالک و پوینده آن هر دم خلقتی نومی آفریند. حرکت و زنده‌بودن جامعه مدینه در هنگام حضور پیامبر بستگی به پویایی و وجود این سه مؤلفه تشکیل‌دهنده آن دارد

در برابر فهم رایج از کلام خداوند و متون و حیانی در گستره نوگرایی دینی ایران معاصر، اکنون دو نگاه و رویکرد جدید و تبیینی شکل یافته است. نخستین نگاه، قرآن را همچون «تجربه نبوی» می‌داند، و در ذیل مفهوم «تجربه دینی» آن را تبیین می‌کند. رویکرد دوم متن و حیانی را همچون «قرانت نبوی از جهان» می‌یابد و با نگاه هرمنوتیکی تلاش در تبیین و چگونگی شکل‌گیری متن و حیانی دارد.^(۱)

مدد گرفتن از مفاهیم و عبارت نوپدید «تجربه دینی» و نیز روش تفسیر هرمنوتیکی هر آنقدر که راهگشا هستند با پدیدارشناسی متن فاصله دارند. نخستین رویکرد، متن و حیانی را به تجارب عرفانی عارفی گوشه‌نشین غرق در جاذبه‌های روحانی کاهش می‌دهد و دیگری به اندیشه‌های متأملانه

فلسوفی بنشسته در گوشه‌ای در سودای فهم و قرانت هستی‌هدایت می‌کند. آنچه غایب است نفس کنش و نقش ساختار کنش است در تولد متن؛ نکته‌ای اندیشه‌های ویتگنشتاین و پس از آن جامعه‌شناسان تفهیمی و پدیداری است و

می تواند ما را به پدیدارشناسی متن و حیاتی نزدیک کند و ما را آماده نماید تا متن و قسر آن را همچون «کنش نبوی در جهان» بیابیم. (۲)

مسئله [بعدی] مسئله تعیین جای اولیه و حقیقی هر کلمه است، یعنی (منظور از) هر مفهوم نقش تعیین کننده گسی اش در زندگی و مرزبندی و تشخیص و تشخیص و تعیین و جهت اجتماعی اش است. اینها همه بی جهت شده اند... جهت از بین رفته است... تمامی این کلمات (توحید و نبوت و قرآن و علی و تشیع و ولایت و امامت و همه) در این تشخیص و جهت و جایگاه معنی می دهد. اگر این جهت و جایگاه از [درون] زندگی اجتماعی برداشته شود، همه این مقدسات می شود خیالات و بی اثر.

علی شریعتی (جهان بینی و ایدئولوژی، ص ۱۷۳)
 اگر شکل گیری ایمان و متون دینی در مذاهب ابراهیمی پیامون پیامبران و پیروان نسل اول آنها مورد توجه و بررسی قرار گیرد، در خواهیم یافت که پیوسته در این مذاهب، آغاز و تولد «ایمان» طی پروسه و فرایندی در بستر یک ساختار عمل و کنش و ارتباط زنده و کنش مند میان چند مؤلفه شکل می گیرد که در هم آمیزی آنها به صورت بندی و شکل گیری ایمان در بستر زمان و مکان منجر می شود. جدایی و یا جایگزین کردن هر مؤلفه دیگر

نیز در نسل های بعد موجب مرگ و یا انحطاط فکر دینی و ایمانی آن خواهد شد و ایمان را از «کنش» به «رفتار» و از «عمل مند بودن» به «عقیده مند بودن» و یا «اسلام عمل» به «اسلام حرف» - شریعتی - مبدل خواهد کرد و مرگ ایمان را که جان و قلب دینداری است به بار خواهد آورد. از این رو به نظر می رسد ایمان و مفهوم آن در متن قدسی یک بستر زنده و گرم و پویا از واقعیت اجتماعی و حتی زندگی روزمره و کنش اجتماعی آن شکل می گیرد و جدا کردن و کندن آن از بستر شکل گیری اش، به مسخ و مرگ آن می انجامد.

برای نشان دادن این امر اگر باروشی پدیدارشناسانه به نحوه شکل گیری و تولد ایمان در بستر و شاکله ادیان ابراهیمی نزدیک شویم شاید امکان و بخت فهم درست واقعیت را داشته باشیم؛ نکته ای که بیشتر از همه در مورد آن سخن گفته و نوشته می شود، اما کمتر نتیجه ای به دست می آید. برای گذر از این بن بست کلامی و حتی فلسفی ما در اینجا معنای کلمات را فقط در بستر اجتماعی آن می جوئیم و مفاهیم را ذاتا دارای معنای خاصی نمی دانیم تا بدون بستر کنش اجتماعی بتوانند معنایی را با خود حمل کنند. همان طور که برای فهم هر عمل و حادثه ابتدا باید آن را در ساختار شکل گیری آن عمل خاص مورد بررسی قرار داد تا معنایی یابد، فهم کلمات نیز اینچنین است. هر کلمه در جمله معنای می یابد و همین طور هم هر معنی در یک بستر و زمینه حرف خویش متولد می شود؛ زمینه معنایی حرفی که متصل و چسبیده به بستری از روابط اجتماعی میان کنشگران زنده و رودررو است.

حال می توان پرسید آن روابط اجتماعی، محیطی و جغرافیایی که مفهوم ایمان در آن شکل گرفته چیست و منظور کسانی که در زمان و عصر وحی این کلمه را به کار می بردند، چه بود؟ مگر نه آن که وحی به لسان قوم پیامبر

شک کردن در فرهنگ جامعه که همان چگونه زیستن جامعه و چگونه باید بودن آن است، غم حزن را نیز به دنبال خوف و ترس های عینی به خانه دل آدمی می آورد. نیافتن راهی از میان راه هایی که فرهنگ جامعه برای نجات از غم های وجودی در اختیار آدمی می گذارد، انسان را در جست و جوی راهی دیگر - کناره گیری و یا دور شدن و هجرت از این نقطه ناامن - می کشاند. موسای جوان هم به واسطه مشاهده تضادها، ترس ها و خوف های مردم، از خانه امن خود - قصر فرعون - در آمد و در جست و جوی راهی برای امنیت قومش فراری و آواره بیابان های مصر شد

است، آن قوم از شنیدن و یادآوری آن در آن زمان چه می فهمیدند و چه به یاد می آوردند؟

۱- ورود به سرزمین ایمان

معنی ایمان از ریشه و سرچشمه «أَمَنَ» - که از پرکاربردترین کلمات قرآن است - به جغرافیای حرف آن و بستر و ساختار معنایی آن بازمی گردد. برای عرب بادیه نشین و زاده صحاری خشک و بی آب و علف و مرگ زای حجاز بهترین بشارت در صحرا، خبر یافتن آب و واحه ای امن است و گذر از صحرای ناامن به چادر و آب و آبادی امن و نجات از آتش سوزان آفتاب و تشنگی و هلاکت در راه و یا حتی گمشدگی و غارت توسط حرامیان. چنان که می بینیم کلماتی دیگر از همین دست در این بستر معنایی متولد می شوند و ارج و مقام می گیرند؛ کلماتی چون راه و هدایت و هادی و نیز گم شدگی در راه و ضلالت و گمراه کننده از راه و مسیر. در این زمینه شخص اعرابی تنها، آن فرد خائف و هراسناکی است که ارزش امنیت و قدرت و بارالقایی این معنایی را می فهمد، چرا که هر یک از این اسامی و افعال بار تجاری از زندگی وی را در این بستر به دوش می کشند و حکایتی از تجربه زیسته او هستند. او معنی ناامنی را حس می کند، زیرا همیشه در تهدید است. اما همه افراد

و اشخاص بار و زخم این تجارب را به دوش نمی کشند و ارتباط حسی و معنایی دقیقی با این دایره واژگانی نمی یابند و ندارند.

به یاد آوریم مخاطب اولیه پیامبر، اهالی مکه و مدینه هستند کسانی که از لحظه ای که در جامعه متولد می شوند - قبیله، عشیره و شهر - تمام نهاد های آن جامعه آنها را در پناه گرفته اند. همه چیز از قبل تا حدودی آماده است تا از خوف و نگرانی های آدمی از هراس گرسنگی و سرپناه و درندگان و حرامیان بکاهد (تقسیم کار در جامعه)، کافیست که در آن راه حرکت کند و هنجارهای موجود در جامعه را بیاموزد و به کار برد. حتی خوف و حزن مرگ نبودن و عدم امنیت وجودی نیز توسط نهاد مذهب - که پیش از او تأسیس شده است - به امنیت خاطر بدل می شود. جامعه و فرهنگ دینی قبیله هم به او اطمینان می دهد غمگین و محزون نباش.

پس از این است که آدمیان مطمئن و راحت می توانند زندگی کنند، چرا که همه چیز گویی تضمین شده و نیازی به ترس آگاهی و خود آگاهی بروضعیت غیر امن خود نیست. اما اگر کسی در این تضمین ها شک و کنکاش پی در پی کند، آن گاه است که خود را تنها و خائف و محزون می یابد، با نیاز و پریشانی از سویدای جان نگران خویش و سرنوشت عشیره خود، در طلب امنیت از دست رفته.

اما مخاطبان اولیه وحی و دعوت ایمان، که در شهر و کنار عشیره و قبیله خود زندگی می کنند از نقطه دیگر وارد این سرزمین و بستر معنایی ایمان در قرآن و کلام وحی می شوند، زیرا کیفیت خوف و ترس به نحوی متفاوت برای آنان چهره می نمایاند. در بیابان خوف و ترس از تشنگی و گرگان و مارهای سمی و باد سوزان سموم است که جان را خشک می کند و نیز به

آب و آبادی رسیدن، حکم امنیت و نجات است. ولیکن اینجا آدمخواری و آدمکشی به دست آدمیان و وضعیت ناهنجار جامعه است. گرگان و مارانی که به جان مردم افتاده اند و نیش می زنند و می درند و جامعه ای سوخته در ظلم و غارت به جای می نهند. آدمیان و انسان ها چون کالا و چهارپایان حتی بی قدر تر از آنان در این جامعه به فروش می رسند. شهر و قبیله ای سوخته در تعصب ها و تفاخرها و غرورها و جهالت ها، که خوف و فقدان امنیت را بیش از هر چیزی پیش چشم می کشاند و کمتر کسی به قدر و قیمت آدمی می اندیشد و به درهم و دینار نمی کاھدش.

شک کردن در فرهنگ جامعه که همان چگونگی زیستن جامعه و چگونگی باید بودن آن است، غم حزن رانیز به دنبال خوف و ترس های عینی به خانه دل آدمی می آورد. نیافتن راهی از میان راه هایی که فرهنگ جامعه برای نجات از غم های وجودی در اختیار آدمی می گذارد، انسان را در جست و جوی راهی دیگر - کناره گیری و یادور شدن و هجرت از این نقطه ناامن - می کشاند. سال های عمر در گوشه ای تنها و فرورفته در خود - بی عمل و بلا تکلیف - و یا آواره در میان کوه ها، دشت ها، شهرها و آبادی ها به جست و جوی یافتن امنیت از دست رفته، مرحله آغازین و ورودی به وادی مقدس ایمان است. گویی تمام پیامبران ابراهیمی از این نقطه آغاز کرده اند. ابراهیم (ع) با شک در توانایی و امنیت بخشی و کارایی بتان قومش آغاز نمود و جست و جوی حقیقت را آغاز کرد. موسای جوان هم به واسطه مشاهده تضادها، ترس ها و خوف های مردم، از خانه امن خود - قصر فرعون - در آمد، چه مشابھت جالبی با سر نوشت بود، و در جست و جوی راهی برای امنیت قومش فراری و آواره بیابان های مصر شد.

محمد بن عبدالله (ص) نیز در سال های فراغت، سفر و تأمل در زندگی خود و قبیله و قوم خویش و همچنین با نگر بستن در تعصب ها، ظلم ها، غارت ها، خونریزی های بیهوده، جهالت ها و اندیشه های موهوم و فخرهای باطل آنان، کم کم از جامعه فاصله می گیرد و در اندیشه خود و سر نوشت جامعه خود فرو می رود. محمد (ص) در شب های سکوت و تنهایی حرا و آسمان پر ستاره مکه به چه می اندیشید و به دنبال چه بود؟ بی شک او تنها و محزون دنبال راهی و نجاتی می گشت.

۲- تجربه خطاب

ورود به سرزمین ایمان از یک مسئله و نیاز وجودی آغاز می شود؛ نیازی که زاده خود آگاهی مخوف و محزونی می باشد (۳) که حاصل ویران دیدن و یا ویران شدن خانه امن آبا و اجدادی است. مرحله دوم، نقطه عطفی است که با تجربه خطاب آغاز می شود، تجربه ای خاص و بی بدیل که پیوسته به دنبال آوارگی و ناامنی و یا کناره گیری فکری و عملی از جامعه و یا فرار و هجرت آغاز می شده است.

این سالکان جست و جوگر سرزمین امن که نیاز مجسمند و همه خواهش و نیاز، به مثابه کوزه ها و ظرف های خالی ای می باشند که تمنای پر شدن

دارند و تشنه در همه جادر جست و جوی گم شده خود می آیند. در طول عمر پر تلاش خود و لحظاتی از نیاز مطلق، با توجه به «فرهنگی» که در آن می زیند خود را مخاطب کسی و یا چیزی دیگر می یابند. چه از درون خود و چه از بیرون ذهنیت خویش!

کسی نمی داند این خطاب چیست و چگونه است. موسی (ع) می گوید: لحظاتی که در اضطرار خوف - جست و جوی پناه برای همسرش که می خواهد وضع حمل نماید - بودم در بیابان درختی دیدم که از آن شعله سر می زد و از آن مرا مورد خطاب قرار داد. محمد (ص) نیز می گوید در یکی از آن شب های تنهایی - شب بعثت - گلو و حلقوم مرا کسی چنان فشار داد که می خواست گویی جانم به در آید و از من پی در پی می خواست که بخوانم. این خطاب ها که اکنون آنان را «تجارب دینی» می نامیم و به اعتماد گزارش دهنده و گوینده اش برپایند همه خطاب هایی استثنایی اند، اما بی ربط و نامربوط به سؤال و نیاز این صاحبان تجربه نیستند، راه گشاینده و گشاینده گره های جان این مخاطبان. «پیام» هم حیرت زدا و هم حیرت ده است! به معنای دقیق تر این خطاب برای آنان جهت ده و راهنما می گردد. تمامی این پیامبران و جست و جوگران گویی از این پس و بعد از این تجربه دینی جانشان روشن و دیده سیر و جانی دلیر می یابند و از بلا تکلیفی و بی جهتی بیرون می آیند. برای آنان پرسش جدیدی و نیاز نویی مطرح نمی شود، بلکه گویی پاسخی تازه می یابند. اگر چه این پاسخ نه آخر راه، که فقط جهت راه را به آنها نشان می دهد. اینک می دانند که از کجا باید شروع کنند. آنان در این خطاب که گاه اشاره است، گاه کلمه ای و گاه جمله ای و مجموعاً دیالوگی، جهت خود را می یابند. پیامبران و رهپویان این سرزمین و وادی از

این هنگام به صرافت جان، وظیفه اخلاقی می یابند و خود را مکلف می بینند که تجربه شخصی خود را در میان مردم و جامعه خود پیرا کنند و همان اتمسفر و وضعیت را که امکان دهنده ورود خود به سرزمین ایمان بود برای دیگران ایجاد کنند. انداز در قرآن به واسطه نبی و ترساندن، دقیقاً همان مکانیسم و کارکرد را دارد که پیش از این پیامبر اسلام را وارد وادی و سرزمین ایمان نمود.

طرح افکنی آگاهانه امنیت زدایی و زدودن امنیت و آرامش دروغین و ویران نمودن خانه امن و پوشالی سنت و عقاید پیشین بر مردمش، اولین دستور کار برای ابلاغ است. در این اذارها و ترساندن، «نبی» می کوشد آینده سخت و ناامنی را با وجود اکنون و امروز به آنها خبر بیاورد و آنان را به همان منظری که او از آن می نگرد، بکشاند.

۳- نشانه ها

در این مرحله آنچه عنصر خطاب را معنی می دهد جاگیری او در بسستر نشانه ها است. نشانه ها همان عناصر فرهنگی و معرفتی اند که زمینه شکل گیری تجربه خطاب و معنادگی برای آن را ایجاد می کنند. همه در گرداگرد عنصر تجربه خطاب قرار می گیرند و از آن رمز گشایی می نمایند و معنی را به آن می دهند. تالو و اظهار نشانه ها، و

خطاب ها به پیامبران که اکنون آنان را «تجارب دینی» می نامیم و به اعتماد گزارش دهنده و گوینده اش برپایند همه خطاب هایی استثنایی اند، اما بی ربط و نامربوط به سؤال و نیاز این صاحبان تجربه نیستند، راه گشاینده و گشاینده گره های جان این مخاطبان. «پیام» هم حیرت زدا و هم حیرت ده است! به معنای دقیق تر این خطاب برای آنان جهت ده و راهنما می گردد. تمامی این پیامبران و جست و جوگران گویی از این پس و بعد از این تجربه دینی جانشان روشن و دیده سیر و جانی دلیر می یابند و از بلا تکلیفی و بی جهتی بیرون می آیند

به زبان قرآن، «آیات» حاصل اشاره‌های سریع و تند و حی - عنصر خطاب - است به یادآوری آنچه قبلاً از آن آگاهی داشتند، اما به چشم نمی‌آمد. این توجه و اشاره دادن، امکانی شده برای مخاطبه و معناسازی، زیرا همان گونه که گفتیم مخاطبه هنگامی واقع می‌شود که طرفین بر مشترکات و نشانه‌ها و علائمی اتفاق نظر داشته باشند.

بدین صورت مؤمنان در جست و جوی امنیت از دست رفته خود در این بستر گام می‌زنند و سعی می‌کنند در زیر بارش و باران خطاب قرار گیرند و جهت خود را در جهت یافتن امنیت و در جهت خطاب آغاز می‌کنند. ادامه خطاب و دیالوگ نیاز به یک سلسله واژگان و علائم نشانه‌ای دارد تا تجربه خطاب را پیوسته در این هستی گنگ و خاموش رمزگشایی کند و به این جهان صامت و ساکت معنا ببخشد تا مخاطب بیابد که اکنون چه باید بکند و گام بعدی او کجاست.

اینک پس از گذر از این سه مرحله در مرتبه و موقعیتی قرار داریم که می‌توانیم بگوئیم عنصر ایمان بر سه مؤلفه: ۱- پرسش و نیاز ۲- خطاب ۳- نشانه‌ها، قرار گرفته و بنا شده است و در هم رفتن این مؤلفه‌ها ساختاری کنش مند و خاص می‌سازد که برای سالک و پوینده آن هر دم خلقتی نو می‌آفریند. تازگی در آفریدن هستی خود محصول آن است، رو به جلو و آینده است، همیشه پیش‌تاز و منتظر نشانه‌ای دیگر و تازه می‌باشد، نگاه به گذشته ندارد و نتیجه آن گویی امنیت جویی عینی و قابل لمس است که اثر آن در روان شخص ظاهر می‌شود.

این ساختار معنایی در وجه اجتماعی خود نیز مجموعه‌ای از کنش و ارتباطات اجتماعی خاصی را شکل می‌دهد و سازنده نوع خاصی از جامعه است که ما آن را جامعه ایمانی نسل اول نام می‌نهیم. جامعه‌ای پیشرو و باز که

به راحتی با مشکلات و مسائل می‌تواند روبه‌رو شود و پاسخ آن را بیابد. حرکت و زنده بودن این جامعه مؤسس - مدینه در هنگام حضور پیامبر - بستگی به پویایی و وجود آن سه مؤلفه تشکیل دهنده آن دارد، اگرچه پویایی این جامعه در نسل دوم بلافاصله با چالشی سخت روبه‌رو می‌شود، چرا که در این مرحله جدید جامعه می‌کوشد ساختار ایمانی و بالطبع جامعه ایمانی خود را حفظ کند و ناگزیر دست به تمهیداتی می‌زند:

الف - اگر به یاد آوریم برای زنده بودن و پویاماندن ساختار ایمان در مرحله اول نیاز به حفظ مؤلفه‌های ترس آگاهی و ناامنی و جست و جو برای امنیت و تلاش برای ورود به آن سرزمین بود، اما نسل دوم بدون هیچ تلاش و سختی‌ای در این وادی پا به عرصه وجود می‌گذارد و بی‌هیچ پرسش و نیازی - از آن گونه سؤال‌های نسل اول - در حریم امن جامعه مؤمنان زندگی می‌کنند، نه فراری و نه هجرتی، همه بی‌هیچ کوشش و نیازی! در نسل اول پیامبر باید انداز بدهد و بترساند تا مخاطبی آشنا بیابد و به آن سرزمین هجرتش دهد، اما اینک همه در این سرزمین غافلانه به دنیا می‌آیند. اکنون این وضعیت هیچ نسبتی با آن وضعیت خود آگاه و آغازین ندارد

و به ناچار آیین‌ها و سنت‌ها شکل می‌گیرند و جای کنش‌های خود آگاه نسل اول می‌نشینند. از سویی هنجارها و مکانیزم‌های هویت دهی و حفظ افراد جامعه هم در کار می‌آیند (عقوبت ارتداد) تا نسل دوم را در گرداگرد خود محصور کنند و بتوانند خود را از، از هم پاشیدگی محافظت کرده و همه را در آن سرزمین نگه دارند.

ب - مؤلفه دوم ساختار کنش، وجود عنصر خطاب و مخاطبه بود، اما خطاب و پیامبری در این نسل نیست و امکان حضور مجدد آن نمی‌باشد. در اینجا برای حفظ ساختار جامعه که بر کنش ایمانی نسل اول بنا شده است، خطاب‌های نسل اول که همه ناظر به مکان و زمان خاصی بودند به نسل دوم منتقل می‌شوند. تولد فقه و چه باید کرد‌ها و حلال‌ها و حرام‌ها که برگرفته از خطاب معقول و ناظر به زمانه نسل اول است جایگزین عنصر خطاب نسل اول می‌شوند، زیرا نسل دوم تلاش دارد با عمل به آن خطاب‌ها خود را در مخاطبه نسل اول شریک کند، اما به علت عدم تطابق زمانی و مکانی نسل دوم با نسل اول شرط اصلی مخاطبه را که حضور طرفین و ارتباط در یک فضای معنایی مشترک است ندارد، از این رو یک مخاطبه ناکارا در این نسل شکل می‌گیرد.

ج - عنصر نشانه‌ها و عنصر خطاب در نسل اول موجب پویایی و ارتباط میان کنشگران و بستر واژگانی و زمینه خود بود. در این نسل این نشانه‌ها نیستند که «خطاب» و مکالمه و معناسازی را استمرار می‌بخشند، بلکه این مکالمه‌ها و خطاب‌های گذشته‌اند که تکرار می‌شوند تا نشانه‌ها و آیات شاید از نو روشن شوند، این در نسل اول با خطاب، جهد و تلاش و حرکت آغاز می‌شد. کنشگران با نشانه‌ها و آیات و اشاره‌های وحی و تجارب معنوی در می‌یافتند که چشمی و کسی بر آنان ناظر است، اما این بار همه آن حضور را در چشم و یا گوش گذشتگان می‌یابند و حتی می‌شنوند.

علامت‌ها و اشاره‌ها که در صورت وجود مخاطب کم کم به کشف و برانداختن حجاب از نشانه‌ها می‌انجامید، به صورت صلب و منجمد در برابر نسل دوم قرار می‌گیرند. عناصر معرفتی و فرهنگی چون فرشتگان و ملائکه و شیطان و بهشت و جهنم و قیامت و خدا را که نسل اول با بی‌موندن نشانه‌ها و آیات موجود کشف و ارتباط معنایی با آنها متصل می‌کردند و می‌آزمودند، همه برای نسل دوم به صورت یقینیات و بدون ارتباط دال و مدلولی زنده‌ای عرضه می‌شوند که بی‌هیچ امکان آزمودن و کشفی نسبت به نسل اول و تنها در یک ارتباط فلیج و یک طرفه شکل می‌گیرد.

د - در نسل دوم، سه مؤلفه شکل‌گیری ایمان دوباره باز تولید می‌شوند، البته بدون یک ارتباط ارگانیک و زنده. هر چقدر جامعه رشد می‌کند و نسل‌های بعدی به عرصه حیات و دارالایمان می‌آیند این مفاهیم منجمد تر و غیرانعطاف پذیر تر می‌شوند. مؤمنان نسل دوم، بدون هیچ پرسشی از جنس پرسش‌های نسل پیشین به همراه مجموعه عظیمی از نظرات فقها استنباطی از مخاطبه نسل اول و بدون ارتباط دو طرفه در نظام نشانه‌ها، جامعه

برای زنده بودن و پویاماندن ساختار ایمان در مرحله اول نیاز به حفظ مؤلفه‌های ترس آگاهی و ناامنی و جست و جو برای امنیت و تلاش برای ورود به آن سرزمین بود، اما نسل دوم بدون هیچ تلاش و سختی‌ای در این وادی پا به عرصه وجود می‌گذارد و بی‌هیچ پرسش و نیازی - از آن گونه سؤال‌های نسل اول - در حریم امن جامعه مؤمنان زندگی می‌کنند. اکنون این وضعیت هیچ نسبتی با آن وضعیت خود آگاه و آغازین ندارد و به ناچار آیین‌ها و سنت‌ها شکل می‌گیرند و جای کنش‌های خود آگاه نسل اول می‌نشینند

ایمانی خود را به نسل های بعدی انتقال می دهند. این جامعه نیز برای حفظ خود که بر محور دین و ایمان نسل اول بنا شده به ناچار در طول زمان هر چه بیشتر به عناصر هویت بخش و گروهی و حفظ افراد خود در سرزمین ایمان، می کوشند تا جامعه دینی حفظ شود.

این جوامع با جایگزین کردن مؤلفه های دیگری که بتواند همان کار کردها را داشته باشد دست به استمرار ایمان در نسل های بعد می زنند. آن استمرار که ناظر بر اعمال و رفتارهای دینی بود اینک به بی معنایی رفتار دینی و واپاشی عناصر ایمانی سوق یافته است. واکنش چنین رویکردی در تاریخ اسلام از یک سو قشریت و ظاهر گرایی مفرط و از سوی دیگر حرکت شدید نخبگان جامعه به سمت عرفان و رویکرد عرفانی به ایمان بوده است تا جان و نوری دوباره به آن تألیف کهن بدمند، اگر چه این نحوه از باز تولید در نسل های بعد به علت جایجاشدن و یان بودن مؤلفه های اصلی خود نیز باز از پویایی و حرکت باز می ماند و از آن جز پوسته ای خشک و بی روح چیزی باقی نمی ماند.

هـ - با ورود جوامع دینی به جهان جدید و تغییرات عظیمی که در آنها اتفاق افتاد این جوامع همین کار کرد را هم از دست می دهند. دلایل این فروپاشی و غروب ایمانی می توانند چنین باشد:

الف - شکل گیری هویت شهر و ندی در برابر هویت جمعی و ساکن امت بودن در دولت کشورهای جدید موجب می شود عناصر ننگه دارنده نسل های جدید متولد شده در دارالایمان بگسلد و از هم بیشتر فاصله بگیرد. چنانچه تفکیک نهاد قدرت و نهاد دین که خود به عرفی و سکولار شدن جامعه و دیگر نهادها منجر می شود به همین راه می رود. این وضعیت جدید اتوریته و شرایط حفظ افراد برای زیر بارش خطاب نسل های پیشین ماندن را کمتر و یا به حداقل می رساند.

ب - عنصر خطاب به سبب فاصله زمانی و مکانی از نسل اول، با بی کار کردی و یابا کار کردی مقتضیات جهان جدید نسبت به «چه باید کردها» آنان روبه روست. از سوی دیگر چنانچه در نسل اول امتیاز آن پویایی شکل یافته از خطاب های زنده بود، اما آمدن رقیب جدید و کارایی به نام علم و استفاده از خطاب آن برای حل کردن مسئله ناامنی و خوف، جارا بر عنصر دوم مؤلفه ایمان بیش از پیش تنگ می کند.

ج - نظام نشانه ها که در نسل اول بر یک بستر خاص معنایی شکل یافته بود و میان مخاطبین امکان ارتباط دو طرفه را برقرار می کرد اکنون در نسل بعد به علت در آمدن بسترهای معنایی و واژگانی جدید و نوبا مشکل روبرو می شود. برای نمونه در آیاتی از وحی، به نگاه و توجه به آسمان و این که چگونه پرنده در آسمان پرواز می کند دعوت می شود. در برابر این دعوت و توجه تنها تئوری آن زمان عرب جاهلی برای این مسئله آن می تواند باشد که می باید کسی آن پرنده را در آسمان نگه دارد و اشاره به آن برای مخاطب، شخصی را پشت این بال ها به یاد می آورد و به ذهن می کشاند. اما

**ایمان و متن، محصول
تداخل و درهم آمیزی سه
مؤلفه «جست و جوی امنیت»
و «خطاب» و «نشانه ها» است.
هر سه این عناصر به یاری هم
افق معنایی خاصی می سازند و
خلق می کنند؛ افقی که بر یک
بستر کنش اجتماعی بنا شده
و با فاصله گرفتن این عناصر،
آن افق مبنایی هم از دست
فهم مخاطبان دور می شود تا
جایی که می توان پس از نسل ها
از گسست معنایی با متن و
فاصله معرفتی و دورانی با کتاب
سخن به میان آورد؛ فاصله ای
که فقط می توان از افق امروز
به آن افق دور نگر است.
نشانه هایی که برای دیروز و آن
افق روشن بودند و اکنون از این
افق کمتر به چشم می آیند**

اینک و امروزه برای مخاطب متن، تئوری ها و فهم های دیگری نیز از تبیین پرواز یک پرنده در آسمان وجود دارد که به جای آن که ما را مستقیم متوجه علت غایی - به قول فلاسفه و متکلمین - کند در چنبره علت های علبده فاعلی و نیروهای دیگر سرگردان نگه می دارد و امکان یک ارتباط کنش مند میان نشانه ها و دال و مدلول ها را مانند نسل نخستین وحی از ما می گیرد، از این رو امکان شکل گیری ایمان ورزی سنتی و دینداری را - یعنی همان ارتباط کنش مند و بسامانی که عنصر خطاب در نسل اول به راحتی با عناصر نشاندگی و واژگانی خود داشت و مخاطبه و معنا انجام می گرفت - به چالش های سختی دچار می کند. شاید به این دلایل است که در جهان جدید ایمان و دینداری بر گرفته از متون مقدس را اینچنین مشکل و سخت نموده و عصری آغاز می شود که منادیانش حسرت زده از کسوف امر قدسی می گویند.

در نهایت و در جمع بندی آنچه آمد می توان گفت ایمان و متن، محصول تداخل و درهم آمیزی سه مؤلفه «جست و جوی امنیت» و «خطاب» و «نشانه ها» است. هر سه این عناصر به یاری هم افق معنایی خاصی می سازند و خلق می کنند؛ افقی که بر یک بستر کنش اجتماعی بنا شده و با فاصله گرفتن این عناصر، آن افق مبنایی هم از دست فهم مخاطبان دور می شود تا جایی که می توان پس از نسل ها از گسست معنایی با متن و فاصله معرفتی و دورانی با کتاب سخن به میان آورد؛ فاصله ای که فقط می توان از افق امروز به آن افق دور نگر است. نشانه هایی که برای دیروز و آن افق روشن بودند و اکنون از این افق کمتر به چشم می آیند.

* مؤلف و پژوهشگر علوم اجتماعی

پی نوشت:

- ۱- بنگرید به بسط تجربه نبوی، عبدالکریم سروش، انتشارات صراط و نیز محمد مجتهد شبستری در فصلنامه مدرسه، شماره ۵.
- ۲- منظور از «کنش» همان چیزی است که ماکس وبر و سپس دیگر جامعه شناسان پدیداری چون شوپنر و برگر و نیز به دنبال نظرات مردم شناسانی چون گارفینگل مطرح می شود: «کنش» عبارت از تمام رفتارهای انسانی است که در آن فرد کنشگر معنای ذهنی به رفتارش نسبت می دهد، و نیز کنش در صورتی احتمالی است که به صرف معنای ذهنی که فرد یا افراد کنشگر به آن نسبت می دهند، رفتار دیگران را به حساب آورده و بدین ترتیب بر اساس آن جهت گیری می شود. بر ۸۸: ۱۹۴۷/۱۹۲۲-۱۹۲۳، کرایب، ایان، مترجم: شهناز مسمی پرست: جامعه شناسان کلاسیک.
- ۳- چهره انسان خائف و محزون را از داستان آدم برداشت کردم؛ هنگامی که آدمی به تنهایی در زمین هبوط می کند و خدا می گوید: نترسید و نه محزون شوید و منتظر نشانه های من برای ایمان آوردن روی زمین باشید. «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَكُمُ مِنَ الْهُدَىٰ فَمَنْ يَتَّبِعْ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره: ۳۸)، بنگرید به مقاله «ایمان، جست و جوی امنیت در جهان ناامن».

تمایز، مفهومی مؤثر تر از سکولاریسم برای توضیح روند تغییر جامعه

گفت‌وگو با مهدی شریعتی*

■ به عنوان پرسش آغازین و مدخل بحث، تعریف اجمالی خود را از مفاهیم سکولاریسم و سکولاریزاسیون بفرمایید و این که این دو مفهوم چه تفاوتی با هم دارند و چه نسبتی میان این دو برقرار است؟

□ دو واژه سکولاریزاسیون و سکولاریسم از یک ریشه‌اند. سکولار یعنی از این دنیا. انتخاب کلمه سکولار یک جبهه‌گیری و جهت‌گیری در مقابل همه استدلال‌های مربوط به آن دنیا-ماورای طبیعت و همه اهداف و ویژگی‌هایش بخصوص در شکل رسمی و هژمونی آن-است. از نظر لغوی و در بعضی موارد از نظر ساختاری و تاریخی، هم سکولاریزاسیون و هم سکولاریسم نزدیکند. سکولاریزاسیون به عنوان پروسه و روندی است که طی آن افکار و اعمال افراد خیلی کم متأثر از مذهب حاکم بر آن جامعه بوده و به ندرت در جست‌وجوی تأیید از سوی سیستم عقاید و باورها در آن جامعه است. سکولاریسم به معنای تقلیل نفوذ و اهمیت مذهب بوده و در توضیح واقعیت و اتفاق‌ها، به عنوان یک نگرش و روش حل مشکلات بدون توسل به مقدسات و دعا و جادوگر و ساحر و شعبده‌باز و کلاش و بهشت‌فروش مطرح شده است. سکولاریسم در ابتدا تلاش داشت تا با نفی و مبارزه با افکار مذهبی (نه خود مذهب) به عنوان یک گرایش فردی و یک وسیله کنترل اجتماعی، جریان فکری موازی با افکار مذهبی به وجود آورد.

هر چند واژه سکولاریسم در تاریخ فلسفه انتقادی و از دید علوم اجتماعی متعهد واژه جدیدی است، اعمال و افکار بشری که چه در قالب میتولوژی و چه واقعیت تاریخی، در نفی کنترل و عصیان علیه باورهای قالبی و موروثی و غیر انتقادی ثبت شده‌اند، فراوان و دارای قدمت زیادند. فکر می‌کنم یکی از قدیمی‌ترین این موارد، میتولوژی یونانی پرومته است که طی آن، پرومته آتش را که نماد آگاهی و روشنائی و گستاخی است، از خداوند زئوس می‌رباید و آن را به زمین تاریک و تنها و محدود می‌آورد تا مردم بتوانند برای خود تصمیم بگیرند. اگر سکولاریسم را عصیان علیه نیروهای کنترل‌کننده به اسم مذهب در نظر بگیریم، عمل پرومته مدلی است برای همه زمان‌ها و مکان‌ها. خلق این میتولوژی (که ساخته و پرداخته فکر خود بشر است)، تا کنون و در

همه ادوار و جوامع که ساختار مذهبی حاکم بوده و مرزهای تفکر و اندیشه را دیکته می‌کرده‌اند، وجود داشته است. حتی اگر به تاریخ خود مذهب به عنوان پدیده‌ای اجتماعی بنگریم و تز «مذهب علیه مذهب» زنده یاد دکتر شریعتی را به عنوان ساختار تئوریک در نظر بگیریم، پیامبران این مذاهب ابتدا علیه کنترل افکار و اعمال افراد جامعه برمی‌خیزند و با پایه گذاشتن یک سیستم عقیدتی، تفکر انتقادی را با «الاکراه فی الدین» تشویق می‌کنند.

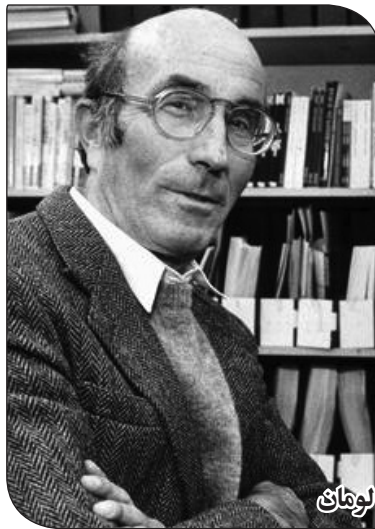
واژه سکولار در اواسط قرن نوزدهم پایه ایدئولوژی سکولاریسم شد و با تمام مکاتب فلسفی و اجتماعی دیگر مانند راسیونالیسم، ناتورالیسم، پروتستانیسم، اومانیته، مارکسیسم، داروینیسم، اگرستانسیالیسم و... در قرن نوزدهم، یعنی قری متلاطم و متهاجم و مترقی، رابطه‌ای پیدا کرد. واژه سکولاریسم به عنوان یک ایدئولوژی توسط جورج هالی اوک (George Holyoake) انگلیسی که یکی از سویالیست‌های اوونیت (1) غیر مارکسیست بود، به وجود آمد. وی در حمله به استدلال‌های مذهبی و غیر انتقادی وقت، به گروه‌های همفکر پیوست و کلمه سکولاریسم و رفتار سکولاریستی به سرعت رشد کردند. هر چند واژه سکولاریسم برای نخستین بار در اواسط قرن نوزدهم استفاده شد، در تاریخ و تمدن اسلامی سهروردی، ابن رشد، خیام، ابوالعالمی، ابن خلدون، فارابی، کندی و... در عین حال که شاید خود از زاهدترین و باتقواترین مسلمانان بودند- گستاخی بجا و مفید خود را در راه به وجود آوردن یک جریان فکری و انتقادی به کار بستند. فلاسفه فرقه معتزله بیشتر از هر گروهی در اسلام با تکیه بر استدلال عقلی، بحث و جدل را پیش بردند.

افکار انتقادی و سکولار از رنسانس و بخصوص در دوران روشنگری در اروپا در مقابله با اسکولاستیک و بخشنامه‌های پاپ (Encyclical) با سرعت بیشتری رشد کردند و هر چه کنترل افکار از طریق کلیسا شدیدتر شد، افکار سکولار، گستاخ‌تر و گسترده‌تر شدند. با تلاش‌های فکری ولتر، روسو، کانت، کنت، مارکس، داروین و... بخصوص پس از انقلاب صنعتی، و مقارن بارش علم و استدلال علمی، سکولاریسم و پروسه سکولاریزاسیون



مهدی شریعتی

هم رشد کردند. در عین حال جامعه مذهبی و رهبران مذهبی مانند پاپ در واکنش به این رشد، تلاش فراوان داشتند تا با دستورات و بخشنامه جلوی افکار «مغرب» و «محارب» را بگیرند. در اواسط قرن نوزدهم و طی یکی از بخشنامه‌های پاپ، کلیسا آشکارا با نام بردن از مفاهیمی نظیر حقوق طبیعی بشر، آزادی و افکار او مانع‌گویی و مترقی‌سعی کرد تا جلوی رشد فکری خارج از محدوده مذهبی را بگیرد. اما سکولاریسم تلاش داشت تا با دعوت به استدلال منطقی و علمی از قدرت و زورگویی مذهبی و تحمیل افکار قشر مذهبی که در نهایت به نفع طبقه خاص و مرفه در جامعه بود، بکاهد. هر چند معدودی مثل کنت و مارکس و نیچه، سعی بر برانداختن مذهب و بریدن نهاد مذهبی از پیکره جامعه داشتند، بقیه تلاش داشتند تا با رسمی شدن مذهب مبارزه کنند و تا آنجا که مذهب جنبه فردی و خصوصی داشت، آن را تحمل کردند. سکولاریسم یک ایدئولوژی است که از طریق تقلیل و یا خنثی کردن افکار و استدلال مذهبی در زندگی، خودش را تعریف می‌کند و شخص سکولار در عین حال که ممکن است باورهای مذهبی داشته باشد و به خدا و بهشت و جهنم و قیامت هم معتقد باشد، می‌تواند به ایدئولوژی سکولاریسم معتقد باشد و جامعه‌اش را هم در قالب پرورده سکولاریزاسیون همیاری کند. شخص سکولار در مقابله با گرسنگی، پلیات، امراض و مشکلات اجتماعی از نیروهای غیبی (به‌طور علنی) کمک نمی‌طلبد، بلکه باور این که همه این مشکلات ریشه در جامعه، ساختار سیاسی و طبیعت اقتصاد دارند، در پیدا کردن راه حل، فکر و استدلال می‌کند. باید در نظر داشت همانطور که یک انسان سکولار به معنی یک انسان ایده آل نیست، یک انسان مذهبی هم به معنی یک انسان ایده آل نیست. در چه ایده آل بودن



نوهای

سکولاریسم یک ایدئولوژی است که از طریق تقلیل و یا خنثی کردن افکار و استدلال مذهبی در زندگی، خودش را تعریف می‌کند و شخص سکولار در عین حال که ممکن است باورهای مذهبی داشته باشد و به خدا و بهشت و جهنم و قیامت هم معتقد باشد، می‌تواند به ایدئولوژی سکولاریسم معتقد باشد و جامعه‌اش را هم در قالب پرورده سکولاریزاسیون همیاری کند

هر دو را در جهت بهبود جامعه و مردم و به‌طور کلی بر مبنای تعهد اجتماعی باید اندازه‌گیری کرد. انسان سکولار در عین حال باید آن قدر تواضع داشته باشد و اذعان کند که در مقایسه با شخص غیر سکولار ممکن است در به وجود آوردن مشکلات سهم بزرگی داشته باشد، ولی در حل مشکلات هم سهم زیادی نداشته است. جنگ‌های مذهبی میلیون‌ها کشته به وجود آورده است و جنگ‌های سکولار هم دست کمی نداشته‌اند. در این راستا باید پرسید که آیا تنها ایدئولوژی این دنیایی و آن دنیایی مسئولند و یا این که این ایدئولوژی‌ها انعکاسی انداز واقیعت یک نظام بر مبنای تضاد طبقاتی؟ در حال حاضر همه مشکلات دنیای کنونی ریشه در سکولار و غیر سکولار ندارند، بلکه ریشه در ساختار اقتصادی دارند که عامل ایجاد فقر، گرسنگی، جنگ و خشونت است. در عین حال، هر دو نگرش، گرایش به یک فرد گرایی مخصوص به خود دارند که در آن همه مشکلات را ساخته دست افراد فقیر، گرسنه و جنگ‌زده یعنی قربانیان خشونت ساختاری می‌بینند. پرورده سکولاریزاسیون بدون تغییرات اساسی در ساختار فکری جامعه که

خود مستلزم تغییرات اساسی در نهاد‌های اجتماعی، اقتصاد و فرهنگ و صنعت است، پرورده موفق نخواهد بود. سکولاریزاسیون مانند هر پرورده تغییر اجتماعی و تغییر طرز تفکر، محتاج همیاری نهاد‌های انعطاف‌پذیر است. در جامعه‌ای که افراد آن که با شناخت حد آزادی فردی و مسئولیت‌های اجتماعی در پرورده سکولاریزاسیون دخیل‌اند، در از مدت امکان بروز تغییرات اساسی وجود دارد. پرورده سکولاریزاسیون، پرورده‌ای نیست که بتوان در هر زمان و در هر مکان برای عملی کردن آن، از یک مدل واحد استفاده کرد، بلکه این پرورده باید بر اساس ویژگی‌های جامعه نظیر فرهنگ، تاریخ، روانشناسی اجتماعی مردم، رشد علمی و تکنیکی باشد، یعنی پرورده سکولاریزاسیون ایرانی و سکولاریزاسیون روسی، چینی، امریکایی و هندی، همه باید متأثر از فرهنگ و تاریخ جوامع خودشان باشند.

■ نسبت سکولاریزاسیون با عقلانی شدن (rationalization) در نظریه وبری چیست؟ آیا این دو معادل یکدیگر هستند (دو نامگذاری متفاوت برای یک پدیده واحد) یا یکی از اجزای دیگری است؟

□ جامعه‌شناس آلمانی، ماکس وبر، که در اواخر قرون نوزدهم و اوایل قرن بیستم بسیار فعال بود، با استخدام واژه‌های غنی در فلسفه و علوم اجتماعی و تاریخ توانست یک جریان فکری به وجود آورد. به گمان بعضی -بخصوص طرفداران وبر در امریکا- نظریه وبر، اهمیتی بیشتر از آنچه مارکس پایه‌اش را ریخت، دارد و به گمان دیگران یک رقیب و حریف برای مارکسیسم بخصوص در دوران پس از جنگ جهانی دوم و شروع جنگ سرد بوده است. وبر کوشید تا اهمیت نهاد‌های جامعه را در تغییرات اجتماعی نشان دهد.

با تعریف سکولاریزاسیون به مثابه پرورده‌ای که طی آن برای از بین بردن دگماتیسم مذهب و سنت غیر انتقادی در راه نجات جامعه تلاش می‌شود، به ناچار باید صحبت از عقلانی بودن باشد. پرورده سکولاریسم موفق مستلزم توانایی تشخیص مفید و مضر، خوب و بد و لازم و غیر لازم و... است. وبر معتقد بود سکولاریزاسیون در اجرای برنامه از بین بردن مذهب، به‌طور حتمی در قالب مدرنیزاسیون صورت می‌گیرد. وی به روشنی بیان می‌کند که در یک جامعه در حال پیشرفت تکنیکی و علمی، استدلال‌های مذهبی تأثیر اولیه خود را از دست می‌دهند، چرا که استدلال قوی‌تر علمی به مرور جانشین آنها می‌شوند. راسیونالیسم (عقلانی شدن) ریشه در افکار متفکران عصر روشنگری در قرن ۱۸ مانند روسو، ولتر و مونتسکیو، کانت و دیگران دارد. هر چند افکار همه اینها در همه موارد شبیه نیستند، ولی در مسئله راسیونالیسم یک شباهت روشن وجود دارد. ماکس وبر استدلال فلاسفه که راسیونالیسم را یک پدیده مخصوص در

سرمایه داری غرب - که سیستمی استثنایی است - می دیدند، پذیرفت و به کار بست. برای و بر یکی از ویژگی های سرمایه داری و فرهنگ و تمدن غرب، عقلانی بودن بود. در جامعه شناسی تطبیقی و قیاسی و بر، تمدن هایی مانند چین و هند و اروپا از بسیاری جهات شباهت دارند، ولی یک وجه متمایز کننده که تنها در تمدن اروپایی دیده می شود، راسیونالیسم است. از طریق راسیونالیسم، اروپا موفق می شود تا با توسعه اقتصادی نمونه بی نظیری به وجود آورد. و بر راسیونالیسم را پایه اصلی این جهش و پایه اصیل تمدن غرب می داند.

در رابطه با سکولاریسم، و بر معتقد است جامعه مبتنی بر راسیونالیسم، در همه جهات زندگی و متدهای شناخت و بررسی مانند ریاضی، نجوم، هندسه و آرشیستیک و حتی افکار مذهبی و اعمال اجتماعی، در جست و جوی سود است؛ و جست و جوی سود بدون هنر حسابداری - یعنی کاستن مخارج و بالا بردن منافع امکان پذیر نیست. (ر. ک: «پر و تستانتیسم اسلامی و ایدئولوژی در ساختار فکری دکتور شریعتی»، چشم انداز ایران، شماره ۶۰)

جامعه ای که فکر تغییرات ساختاری را دارد، باید چه از طریق مذهب و چه از طریق سکولاریسم، با احترام به حقوق فردی، انسانی، عقیدتی و طبیعی همه افراد جامعه، جدی عمل کند، یعنی ایدئولوژی مورد استفاده باید هم جهت داشته باشد و هم هدف. عقلانی بودن یک پرسه باید با معیار هدفمندی و جهت داری، اندازه گیری شود. جوامعی که اهداف والا و همه جانبه برای خود دارند، در پرسه عقلانی شدن، از همه نیروهای موجود در جامعه - چه در قالب مذهب و نوآندیشی مذهبی و چه در قالب سکولاریسم - استفاده می کنند.

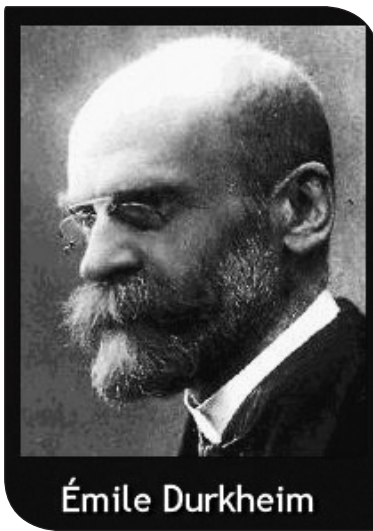
■ بنا به عقیده برخی متفکران، پدیده سکولاریسم سر نوشت محتوم تمامی جوامع در دنیای مدرن است؛ در مقابل برخی جامعه شناسان این انگاره را مطرح کرده اند که از چند دهه پیش، ما با فراپند معکوس سکولاریسم روبه رو هستیم که متضمن افزایش تأثیر دین در عرصه عمومی است. برخی صاحب نظران نیز سکولاریسم را تجربه تاریخی جهان مسیحی می دانند و معتقدند در

بافت و زمینه اسلام و دیگر ادیان، امکان تکرار تجربه سکولاریسم وجود ندارد؛ نظر شما در این زمینه چیست؟ آیا جامعه ایرانی می تواند مشمول روند سکولاریزاسیون تلقی گردد یا خیر؟ چه شواهد عینی ای در جهت تأیید یا رد روند سکولاریزاسیون جامعه ایرانی وجود دارد؟

از رنسانس و بعدها رفرم ماسیون و عصر روشنگری و انقلاب صنعتی، همه دستاوردهای فکری، تکنیکی و علمی در غرب مدیون انعطاف پذیری نهادهای اجتماعی - سیاسی و حتی مذهبی هستند. در هر جامعه ای که خلاقیت و شخصیت و نبوغ افراد اجازه رشد داشته باشد و تشویق شود، رشد و تنوع ساختاری جامعه حتمی است. در این گونه جوامع نبوغ و خلاقیت افراد در حل مشکلات زندگی به طور کلی از طریق استدلال و منطق صورت می گیرد. امروزه دو گانه هایی مانند سنتی / مدرن، فقیر / غنی، رادیکال / اصولگرا، سیاسی / غیر سیاسی، دموکراتیک / غیر دموکراتیک، متمدن / غیر متمدن و بسیاری کلمات دیگر در توضیح وضعیت جوامع و فرهنگ ها استفاده می شود و به ندرت دو گانه سکولار / غیر سکولار در مکالمات روزمره و مطبوعات استفاده می شود.

در جوامعی که دین هویت است و با با فرهنگ و تاریخ مردم عجین شده است، هر گونه صحبت از سکولاریسم یک تهمت تلقی خواهد شد و سکولاریسم مرادف بایی دینی، شرک، ارتداد، بی قید و بندی و بریدن از ارزش های متعالی و حتی به عنوان یکی از ابزارهای امپریالیسم فرهنگی و اجتماعی جلوه داده می شود.

مفاهیمی که در تشریح وضعیت جوامع دنیا به جای سکولار استفاده می شود، نظیر مدرن / سنتی، متمدن / غیر متمدن، فقیر / غنی، دموکراتیک / غیر دموکراتیک نیز در هر ساختاری معنای مخصوص دارند و ممکن است در برخی از فرهنگ ها، مفهومی منفی داشته و کاربرد آنها برای توصیف جامعه بسیار ناپسند تلقی شود. در امریکا به عنوان یک نمونه از تمدن مسیحی و جامعه ای که ۹۰ درصد آنها ادعای مذهبی بودن دارند، سکولار بودن ممکن است به عنوان ضد مذهب تلقی شود. از نظر جغرافیایی، بعضی مناطق مانند جنوب امریکا از شمال امریکا کمتر سکولار و بیشتر مذهبی است و این تأثیر شایانی روی دید سیاسی مردم در این مناطق دارد، ولی آنچه که مسلم و روشن است این است که مردم در ابراز احساسات مذهبی یا سکولار ترسی ندارند و



Émile Durkheim

در نتیجه امکان گرفتار شدن در بیماری دو شخصیتی و اسکیزوفرنی به خاطر این دو گانگی کمتر است. سکولاریزاسیون تقلیل و حتی نفی کنترل زندگی اجتماعی، از لباس پوشیدن تا غذا خوردن، توسط مذهب رسمی است. در عین حال این به معنای آن نیست که مذهب نقشی سازنده در جامعه ندارد، بلکه به این معناست که مذهب رسمی (دولتی) حاکم بر جامعه و یافرد (رئیس) نمی تواند ارزش های خود را بر جامعه تحمیل کند، هر چند افراد جامعه جزء پیروان آن مذهب هستند. سکولاریسم به عنوان یک ایدئولوژی و یک فلسفه نمی تواند به خودی خود مانع فقر تفکر اقتصادی و شارلاتان بازی باشد، ولی آنچه که مسلم است این است که فکر سکولار در زمانی که ساختار مذهبی علیه خواست های منطقی و بحق مردم و آرمان های جامعه عمل می کند، می تواند در مشخص کردن مرزهای حق و باطل کمک کند.

در کار خیلی از فلاسفه غرب، تصور غیر غربی و یا غیر اروپایی، منفی و اسفناک بوده است و این تصور در برخورد نظامی و سیاسی خیلی خشن تبلور می یابد که هنوز هم ادامه دارد. ساموئل هانتینگتون که تز جنگ تمدن ها را در دهه ۱۹۹۰ مطرح کرد، معتقد به یک تضاد و درگیری دائمی تمدن مسیحی و تمدن اسلامی است. به گفته هانتینگتون تمدن مسیحی با موفقیت توانسته است با سکولاریزاسیون کنار بیاید و در عین حال هویت مذهبی و فرهنگی خود را حفظ کند. اسلام در این بررسی یک دین غیر منطقی و غیر عقلانی و انمود می شود و منظور او از غیر عقلانی بودن، خشونت و انعطاف ناپذیری و یادگماتیسیم است. سکولاریسم و راسیونالیسم در این قالب رابطه مستقیمی دارند. هانتینگتون معتقد است که همه سیستم های اجتماعی که سکولار نیستند، غیر عقلانی هستند.

پس از جنگ جهانی دوم، برنامه مدرنیزاسیون جزء برنامه گسترده ای بود که ساختار سیاسی - اقتصادی امریکا برای کنترل جهان سوم و تبدیل آنها به سرمایه داری وابسته به غرب و جلوگیری از رخنه کمونیسم در دستور کار قرار داد. اما سکولاریسم در رأس برنامه سیاسی وزارت خارجه

امریکا نبود. تشویق مردم به گرویدن به مسیحیت بخصوص در کشورهای کمونیسم یک تهدید جدی بود، مانند کره جنوبی، ترویس در مورد پروتستان‌تسم و رشد اقتصادی سرمایه‌داری را در این کشورها مطرح کرد. سکولاریسم در قالب غرب یعنی تبدیل خشونت مذهبی به خشونت دولتی - سیاسی. سکولاریزاسیون یک پروسه تدریجی است و لزومی ندارد که با خصومت و خشونت توأم باشد، ولی تعصب‌های مذهبی و ژست‌های حق به جانب از یک سو و از سوی دیگر نقص خود برنامه سکولاریزاسیون موجب بروز یک وضعیت دوگانه می‌گردد.

در مورد ایران و امکان سکولاریزاسیون باید گفت که مسلماً ما نمی‌توانیم بگوییم یک برنامه رسمی سکولاریزاسیون وجود دارد، چرا که حکومت ایران یک حکومت مذهبی است و یادست کم تمامی قوانین در ایران ریشه در مذهب اسلام دارند. دولت ایران یک تئوکراسی است، یعنی یک ساختار سیاسی است که در آن همه چیز با مذهب شروع و با مذهب پایان می‌یابد. این

پرسش مطرح است که آیا اسلام می‌تواند از یک ساختار سیاسی حمایت کند و یا می‌تواند از یک دموکراسی رایج حمایت کند؟ هر چند که در اسلام واژه شورا به معنی دموکراسی است و یا انعکاسی است از گرایش‌ها و آرمان‌های دموکراتیک. در حال حاضر آنچه مهم است این است که هر چند دولت ایران یک تئوکراسی است، اما سیاست‌های اقتصادی جلوی رشد تکنیکی و علمی و صنعتی را نگرفته است. معمولاً تصور از یک تئوکراسی این است که طبیعتاً یک تئوکراسی توجه لازم به این دنیا را ندارد و بیشتر توجه را به آداب و رسوم مذهبی دارد تا دنیای مادی. اما علی‌رغم همه محدودیت‌ها، دانشمندان ایرانی، فقط در نیمه اول سال ۲۰۱۲ حدود ۲۰ هزار مقاله علمی و تکنیکی چاپ کردند. آنچه مهم است و باید در ایران مورد بررسی قرار گیرد این است که تفاوت بین آنچه که مردم از مذهب می‌فهمند و از خودشان در اجرای وظایف مذهبی انتظار دارند و آنچه دولت در اجرای قوانین مذهبی انتظار دارد، زیاد است. به این دلیل در این

مرحله ما نمی‌توانیم بگوییم روند به کدام طرف است. در جوامعی که اختلاف زیادی بین آنچه مردم در فضای خصوصی و حریم خانوادگی انجام می‌دهند و آنچه در عرصه عمومی باید انجام گیرد وجود دارد، بروز علائم بیماری دوشخصیتی فراوان است. در بیشتر جوامعی که مذهب رسمی و سیله‌ای است برای کنترل اجتماعی، معمولاً اجحاف به حق مردم پیش می‌آید، ولی چه کسی باید در این قالب، مسئول نگرانی حقوق مردم باشد؟ اگر رهبران مذهبی نتوانند بی‌حرمتی‌ها به حقوق مردم را بازگو و نهی از منکر نکنند، جامعه به ناچار و بانزاجار از مذهب فاصله خواهد گرفت و این مسئله خارج از سکولار و مذهبی بودن است. این یک مسئله اجتماعی و سیاسی است و باید سکولار و مذهبی دو وسیله برای بهبود جامعه دیده شوند تا هدف.

از بسیاری جهات ما شاهد یک «فرایند معکوس» سکولار هستیم. سال گذشته در امریکا کشتار مردم در معابد، دانشگاه‌ها، بانک‌ها، پارک‌ها و محل کار بیشتر توسط افرادی صورت گرفت که ادعای رابطه مستقیم با خدا داشتند و مستقیم از او دستور می‌گرفته‌اند. البته در امریکا برخلاف اروپا، هیچ‌گاه

خصوصی بین کلیسا و دولت وجود نداشته است. امروز بیش از همیشه دولت امریکا چه در سطح کنگره و چه در سطح رئیس‌جمهور و استانداردار و شهردار و... خود را موظف می‌داند تا به ابراز احساسات و اعتقادات مذهبی که از دید توده مردم مهم است، بپردازد. البته هم در صحنه سیاست و هم در اقتصاد، اجتماع و مذهب و جوه سکولار و مذهبی و یا ترکیبی از دو نگرش به خوبی دیده می‌شود. آنچه مهم است این است که مذهب همیشه به عنوان یک وسیله کنترل اجتماعی (مثبت و منفی) نقش مهمی در امریکا و جوامع دیگر داشته است. در این راستا باید تضاد فاحش بین ایده آل‌های دموکراسی سکولار و باورهای مذهبی به طور جدی بررسی شوند. ویلیام برکلی استاندار ایالت ویرجینا در قرن ۱۹ به روشنی رابطه بین کنترل اجتماعی و نهاد‌های اجتماعی را بیان کرد و در بعضی موارد، سیاست‌های پیاده شده انعکاسی از این باورها بودند. برکلی گفت «من خداوند را اسپاسگرارم که نه مدرسه مجانی و نه مطبوعات وجود دارد و امیدوارم هیچ‌یک را نداشته باشیم، چرا که یاد گرفتن و تعلیم و تربیت موجب عصیان، بی‌ادبی، کفرگویی و تعدد فرقه‌ها در

دنیاست...». آیا ادامه این طرز تفکر در حال حاضر، یک روند ضد دموکراسی نیست؟

در اکثر کشورهای به منظور کمک به فقرا و جلوگیری از گرسنگی و دیگر مشکلات افراد که توسط اقتصاد کشور جذب کار و فعالیت اقتصادی نشده‌اند و یا این که معلولند، ارگان‌هایی وجود دارد. در امریکا برنامه دولتی کمک به فقرا و بیکاری همیشه با همت و فعالیت مؤسسه‌های خیریه همراه بوده است. ورشکستگی مالی دولت که به کاستی و یا قطع برنامه‌های کمک‌رسانی می‌انجامد، تقاضا برای خدمات مؤسسه‌های خیریه را بالا برده است. امروز هستند رهبران مسیحی که به وجود آشپزخانه تغذیه‌گر سنگان در امریکا اعتراض می‌کنند، چرا که این آشپزخانه به گمان بعضی کاسبی مغازه‌ها و رستوران‌ها را کاهش می‌دهد. مسیحیان دست راستی همیشه طرفدار بازار و حامی فردگرایی بوده و فقرا را یک مسئله شخصی جلوه داده‌اند. هستند افرادی که هر

از چندی ماهی خیر آمدن مسیح و وقوع آخرت را می‌دهند و در این قالب، مذهب، دکانی است برای برآوردن حاجات و داد و ستد با خدا.

اگر ما معتقد هستیم که اسلام دین زمان است، دلایل زیادی برای تجدیدنظر در اکثر بر خوردهای اجتماعی که ریشه مذهبی دارند وجود دارد. فکر مترقی و روشن به مثابه یک مذهب معترض می‌تواند در رسیدن به آرمان‌های اجتماعی نقش مفیدتری از رویه سکولار داشته باشد. متفکرین احیای افکار مترقی اسلامی از سید جمال تاشریعی و دیگران، بر شناخت هویت ملی نیز تأکید کرده‌اند. به نظر آنان، احیای تفکر نوین اسلامی همراه با بازشناسی هویت ملی باید در رأس برنامه‌های فرهنگ‌سازی و توسعه ملی باشد. در جامعه‌ای مانند ایران، افراد دیندار نوگرا با گرایش‌های مدرن اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به مراتب مؤثرتر از یک فرد سکولار غیر متعهد هستند.

واکنش در مقابل ضعف استدلال مذهبی سنتی چه در مسیحیت و چه در اسلام، خبرگان درس خوانده در دانشگاه‌های الهیات و علوم اجتماعی را وادار کرد تا در جست‌وجوی جوابی در مقابل مذهب سنتی در داخل خود مذهب

**پروسه سکولاریزاسیون،
پروسه‌ای نیست که بتوان در
هر زمان و در هر مکان برای
عملی کردن آن، از یک مدل
واحد استفاده کرد، بلکه این
پروسه باید بر اساس ویژگی‌های
جامعه نظیر فرهنگ، تاریخ،
روانشناسی اجتماعی مردم،
رشد علمی و تکنیکی باشد،
یعنی پروسه سکولاریزاسیون
ایرانی و سکولاریزاسیون
روسی، چینی، امریکایی
و هندی، همه باید متأثر
از فرهنگ و تاریخ جوامع
خودشان باشند**

باشند. نوآوری مذهبی در واقع یک جبهه دفاعی در دفاع از مذهب بود. نوآوری مذهبی، برعکس مدرنیته که سعی دارد مذهب را به شکل پوسته و خالی از نگرش انتقادی نگاه دارد، پروژه‌ای است که در درازمدت باید تکمیل شود. آنان که فکر می‌کنند بین مدرنیته و مذهب یک تضاد آشتی‌ناپذیر وجود دارد، باید بیان کنند که مدرنیته با کدامین مذهب (موروثی یا مترقی) مشکل دارد.

■ دیوید میلر، متخصص حوزه الهیات و جامعه‌شناسی دین و نویسنده کتاب «خدا در فضای کار: تاریخ و وعده جنبش ایمان در فضای کار» (God at Work: The History and Promise of the Faith at Work Movement) در مقاله‌ای مبسوط (که در شماره ۷۴ چشم‌انداز ایران منتشر شده) این ایده را مطرح کرده که نظریه تفکیک و تمایز (Differentiation) که دارای بنیادهایی استوار در نظریات جامعه‌شناسان کلاسیک بوده و بویژه با نظریه سیستم‌های لومان صورت‌بندی نوینی یافته، در توضیح روند تأثیر گذاری دین و نهادهای دینی در جوامع مختلف، نسبت به نظریه سکولاریزاسیون، دارای مزیت و قدرت تبیین‌گری بیشتری است؛ به نظر شما نسبت نظریه تفکیک و سکولاریزاسیون چیست؟ آیا می‌توان نظریه تفکیک را به عنوان بدیلی برای سکولاریزاسیون در فهم روند حرکتی جوامع مطرح کرد؟

□ مقاله میلر یکی از چند صد مقاله و کتب چاپ شده در باره وجود و ابراز احساسات مذهبی در جامعه امریکاست. از زمانی که تو کویل مسئله مذهب در امریکار ابررسی کرد، یک پرسش همیشگی مربوط به مذهب بودن جامعه امریکایی و شیوه بروز احساسات مذهبی و نقش مذهب در زندگی بخصوص در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. در حال حاضر در امریکار بروز احساسات مذهبی و نشان دادن مذهب از طریق نمادها و رفتار در همه موارد دیده می‌شود و به همان اندازه که مشکلات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی افزایش می‌یابند و مردم در مقابل این مشکلات خودشان را قادر به حل این مشکلات نمی‌بینند، مذهب پناهگاه آرامش‌دهنده‌ای می‌شود و به افرادی که به کلیسا می‌روند افزوده می‌شود. رابطه مستقیم مشکلات اقتصادی و اجتماعی با رشد نژادپرستی و خشونت و امراض اجتماعی، یک رابطه ثابت شده است و به همین منوال، رشد احساسات مذهبی هم رابطه مستقیمی با رشد مشکلات اجتماعی دارد. امروز خدانه تنها در محل کار دیده و شنیده و احساس می‌شود، بلکه در همه نهادهای اجتماعی دیده می‌شود. خدا و ایمان در بازار، بیمارستان، مدرسه، کازینو، ارتش، کاخ سفید، کنگره، هنر، ورزش و حتی در توجیه خشونت‌های داخلی و خارجی هم وجود دارند. جامعه امریکاز نوعی اسکیزوفرنی مخصوص به خود در نبع می‌برد. از یک سو ارزش و حیثیت و مقام اجتماعی یک شخص از طریق امکانات مادی شخص مشخص می‌شود، اما از سوی دیگر در چند دهه گذشته مردم قدرت اقتصادی خود را از دست داده‌اند و اشیاء اجتماعی که جامعه از طریق تبلیغات، مردم را به خرید تشویق می‌کند، کمتر در دسترس است. در نتیجه، شکافی بین آنچه جامعه معیار شخصیت و حیثیت قرار داده و آنچه واقعاً وجود دارد، پدید آمده که نه تنها از نظر روانی فشار آور است، بلکه در بسیاری افراد به بدهکاری انجامیده که خود یک مشکل دیگر اقتصادی و روانی است.

«مذهب و خدا در محل کار» اتفاقی است از سلسله اتفاق‌هایی که هدفشان در نهایت افزایش سود

است. از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ ساختار اقتصادی امریکانه تنها پر و سه تولیدار صنعتی و علمی کرد، بلکه مدیریت علمی لازم را هم برای بالا بردن بازده کار کارگر توسعه داد. مدیریت علمی و یا تایلریسم (Taylorism) به کار گرفته شد تا هم بازده کار و هم انضباط کاری افزایش یابد. در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مطالعات روانشناسی در خدمت بازاریابی و فروش نشان داد افرادی که وارد یک مغازه برای خرید می‌شوند، از طریق نور چراغ و یاروشنایی و یا موسیقی و بوهای مطبوع و آرامش‌دهنده، می‌توان حس دست و دل بازی را در آنها تقویت کرد. امروز هم «مذهب در محل کار» ادامه استراتژی گذشته برای کنترل کارگر و خریدار است، از این رو با افزایش خشونت در محل کار (کشتار و خودکشی)، تصمیم به ورود مذهب و ترویج خدا و مقدسات، همراه با دعاها و دست‌جمعی به محل کار گرفته‌اند که از این طریق هم بازده کار را بالا ببرند و هم سطح خشونت در محیط کار را کاهش دهند. اصل قضیه در حال حاضر برای کارگر و مصرف‌کننده امریکایی، اشتغال و درآمد کافی است. مشکل کمبود اشتغال با درآمد بالایی از مشکلات بزرگ و در حال رشد کشور امریکاست و امروز جامعه‌شناسی دین تلاشی است برای توجیه جامعه‌شناسی عمومی قرن ۱۹ اروپا و توسعه آن در امریکا و کانادا.

جامعه‌شناسی توسعه که همان تئوری مدرنیزاسیون است، بعد از جنگ جهانی دوم و شروع جنگ سرد به عنوان یکی از ارکان‌های وزارت خارجه امریکار بر مبنای تقدیس سرمایه‌داری، فرهنگ و ساختار سیاسی غرب و اقتصاد آزاد و حاکمیت بخش خصوصی مورد استفاده قرار گرفت. در تاریخ توسعه اقتصادی غرب، سکولاریزاسیون به عنوان یک پروسه فرهنگی و اقتصادی وارد استراتژی ایجاد و رشد سیستم‌های سرمایه‌داری شد و در نهایت، هدف آن بسط، گسترش و رشد سرمایه‌داری غربی به عنوان یک سیستم جهانی بود.

از دولت ترومن به بعد، سرمایه امریکایی همراه با مدیریت و از همه مهمتر وجود بازار امریکار برای خرید کالاها و کشورهای در حال رشد پس از جنگ جهانی دوم و جلوگیری از نفوذ کمونیسم به رهبری اتحاد جماهیر شوروی نقش اساسی پیدا کرد. این مدل توسعه که توسط علوم اجتماعی ارائه شد و توسط دست‌اندرکاران دولت امریکار سیاست‌های خارجی پیاده شد، در بعضی جوامع بدون هیچ گونه تعرضی به کار خود ادامه داد. در بعضی جوامع مثل جوامع اسلامی خاورمیانه‌ای، این مدل به مثابه یک پروژه سکولاریستی به جای یک پروژه توسعه اقتصادی به سبک سرمایه‌داری تلقی شد. وقتی سکولاریزاسیون مرادف باضعیف کردن یا تحریف یک فرهنگ و یک مذهب تلقی می‌شود، اعتراض به آن شدیدتر خواهد شد. در جوامعی که هنوز وارد پروسه تمایز به عنوان یک ویژگی و یک مرحله به سوی توسعه اقتصادی نشده‌اند و مذهب منبع هویت و خودآگاهی آنهاست، سکولاریزاسیون پروسه‌ای مشکوک که به نظر می‌آید و اعتراض به آن شدیدتر خواهد بود.

تمایز و تنوع در پروسه و فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مربوط به سیستم‌های اقتصادی در هر حال توسعه است. اقتصادهایی که وارد مرحله توسعه و رشد شده‌اند، رابطه مستقیم با تخصص نشان می‌دهند. جامعه‌ای ممکن است سکولار باشد (مانند ترکیه ۲۰ سال پیش) و در عین حال به درجه شایانی از تمایز نرسیده باشد. مسلماً ایران ۴۰ سال پیش به



مراتب از کشورهای همسایه سکولار تر بود، ولی از نظر توسعه اقتصادی درجه چشمگیری نداشت. ایران ۴۰ سال پیش در سیر و تاریخ خود به مراتب از ایران کنونی بیشتر سکولار بود؛ ولی از نظر تمایز و بخصوص از نظر تمایز صنایع مادر در درجه‌ای پایین تر بود. جامعه اروپا که مورد بحث نیکلاس لومان است و جامعه امریکا که مورد بحث میلر و همه نقادان فرهنگ و جامعه از دهه ۱۹۶۰ به بعد بوده، هر دو از نظر تمایز پیشرفته هستند و در عین حال نظام و ساختار سیاسی سعی دارد سکولاریسم را نگه دارد و هم‌زمان جلوی تضاد بین مذهب (کلیسا) و دولت را هم بگیرد، هر چند که در میان توده مردم، هنوز بخش زیادی به جادو، فالگیری، خرافات و... باور دارند.

بحث مسئله سکولاریسم در ایران را باید به زمانی در آینده موکول کرد، چرا که در حال حاضر ایران در مرحله‌ای است که می‌توان گفت یک تضاد دیالکتیکی بین جامعه و فرد وجود دارد و تا آنجا که از این مرحله نگذرد، اسکیزوفرنی اجتماعی و فردی وجود دارد. در شرایطی که هنوز مسائل فردی مانند نحوه پوشش و... مطرح است، سکولاریزاسیون یک تابوست واقعیت حتی در ایران آن قدر پیچیده است که هیچ‌واژه‌ای نمی‌تواند آن را تشریح کند. ولی اگر ما معتقدیم اسلام دین زمان است و به عنوان یکی از ویژگی‌هایش در عین حال که شکل و محتوا و جهت اصلی خود را حفظ می‌کند، قدرت و وفق دادن خود با زمان را دارد، بر خورد همراه با احترام با عقاید افراد از اصول اساسی است.

از سوی دیگر باید توجه داشت که واژه تمایز یک واژه بی طرف است و ربطی به باورهای مذهبی مردم و شور و شعور مذهبی آنها ندارد. ولی سکولاریسم از ابتدا به نام یک ایدئولوژی ضد مذهبی یا بی‌اعتنایی به مذهب، معرفی و باعث برانگیختن احساسات مردم شد. اگر تمایز رابطه‌ای با سکولاریسم داشت، پروژه‌های اقتصادی، صنعتی و علمی ایران مذهبی و تئوکراتیک از ابتدای انقلاب تا کنون نمی‌توانستند عملی بشوند. شکی نیست که در نهایت آزادی فردی چه در قالب تئوکراسی و چه در قالب یک دموکراسی و سکولاریسم می‌تواند نرخ رشد علمی و تکنیکی و صنعتی را بالا ببرد و این مسئله‌ای است که باید در صدر گفتمان فرهنگی و سیاسی در ایران باشد، نه ویژگی‌های سطحی و ظاهری. مروری بر قوانین بعضی کشورها نشان می‌دهد که قوانین موروثی (مانند قانون ارت‌زن و مرد در کوبا) هنوز قوانین بیش از ۳۰۰ سال پیش هستند. در امریکا تمام مطبوعات در دست بخش خصوصی است که با انگیزه سود فعالیت می‌کنند. در این قالب اگر سکولاریسم یا مذهب یا خشونت باعث رشد درآمد بشود، هیچ مانعی وجود نخواهد داشت. همانطور که اشاره کردم امروزه ۹۰ درصد از امریکایی‌ها ادعای مذهبی بودن می‌کنند، به همین دلیل برنامه‌های تلویزیونی که پیشتر اسمی از مذهب نمی‌بردند، برای جذب بیننده بیشتر تزیین مذهبی در برنامه‌ها را افزوده‌اند. انگیزه وجود تنوع رسانه‌ها سود است و این مهم نیست که برنامه‌ها سکولارند یا مذهبی، مبتذلند یا ورزشی و یا خشن. استفاده از مذهب به شیوه سرمایه‌داری و اصول بازار مخصوصاً از اواسط قرن ۱۹ تا امروز یک

از بسیاری جهات ما شاهد یک «فرایند معکوس» سکولاریسم هستیم. سال گذشته در امریکا کشتار مردم در معابد، دانشگاه‌ها، بانک‌ها، پارک‌ها و محل کار بیشتر توسط افرادی صورت گرفت که ادعای رابطه مستقیم با خدا داشتند و مستقیم از او دستور می‌گرفته‌اند. البته در امریکا بر خلاف اروپا، هیچ‌گاه خصومتی بین کلیسا و دولت وجود نداشته است. امروز بیش از همیشه دولت امریکا چه در سطح کنگره و چه در سطح رئیس‌جمهور و استاندار و شهردار و... خود را موظف می‌داند تا به ابراز احساسات و اعتقادات مذهبی که از دید توده مردم مهم است، بپردازد

پروسه تکاملی بوده است.

مذهب مسیحیت از ابتدای ورود به امریکا به فرقه‌های مختلف پروتستانتیسم تقسیم شد. طبق آمار که ۱۰ سال پیش جمع‌آوری شده بود، بیشتر از ۳۳ هزار فرقه مسیحی وجود دارد (بنابر آمار تهیه شده توسط دایره المعارف جهانی آکسفورد). بعضی از این فرقه‌ها بسیار پیچیده هستند و بعضی بسیار ساده هستند، مشابه یکی از ابتدایی‌ترین مذاهب جوامع اولیه که دور کیم آن را تشریح کرده است. تنوع در فرقه و آیین و کیش، هر چند دال بر آزادی مذهب در امریکا است، در عین حال انعکاسی است از تلاطم روحی و غربت انسان معاصر در جست‌وجوی پناهگاهی که از ترس و واگم دائمی بکاهد. تنوع در مذهب یعنی وجود مذاهب مختلف هر چند بیشتر از یک ریشه هستند مسیحیت و انجیلی - تشابه زیادی به کالاهای موجود در بازار دارند که شخص می‌تواند از بین آنها انتخاب کند. ولی اگر کسی دغدغه دین دارد، در وهله اول باید تلاش کند تا مذهب حقیقی را از چنگ هویت‌های مذهبی مرسوم نجات دهد.

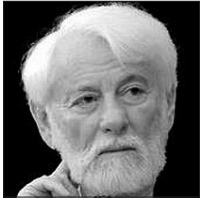
مفاهیمی مثل تمایز و تخصص اجتماعی و تبحر علمی و تکنیکی، برای توضیح و تشریح روند توسعه و تغییر در جامعه وسیع تر و مؤثر ترند تا مفهوم سکولاریسم. بشر همیشه در جست‌وجوی راه‌حل برای مشکلات بوده و در این تاریخ چه از

طریق باور و عقاید مذهبی و چه از طریق متد علمی و اندیشه و یا به صورت مجموعه‌ای از هر دو توانسته در بعضی موارد جوابی قانع کننده پیدا کند. در این راستا هر دو توانسته‌اند تا به انسان مضطرب نویدی بدهند. همانطور که مشاهده می‌شود امروز مبلغ مسیحی ممکن است یک شخص متعهد فعال در جامعه باشد یا ممکن است روانکاو و بعضاً هم جن‌گیر و شارلاتان باشد که البته این موضوع مختص به مسیحیت نیست. ولی مهم این است که هر چه بشر بیشتر از علم استفاده می‌کند و تکنولوژی و استفاده از آن پیچیده تر و پیشرفته تر می‌شود، از نظر بیولوژیکی مغز و سلسله اعصاب ما قادر به جذب و هضم نیستند، چرا که میلیون‌ها سال برای تغییرات جزئی در فیز بیولوژی ما لازم است، ولی سرعت رشد تکنولوژی که مخلوق ماست به مراتب بیشتر از رشد فیزیولوژیکی ماست و این تضاد میان انسان به عنوان یک پدیده بیولوژیکی که پرداخته پروسه تکامل است و انسان به عنوان یک پدیده اجتماعی، بیشتر می‌شود. در این راستا مذهب همیشه خلأ ناآرامی را پر کرده است. مذاهب به وجود نیامده‌اند تا وضع مطلوبی برای آن دنیا به وجود آورند، آنها آمده‌اند تا وضع نابسامان و وحشتناک را سازمان دهند و به طور کلی دنیا را مرت کنند.

* استاد اقتصاد و جامعه‌شناسی دانشگاه کانزاس

پی‌نوشت:

۱- برابرت اوون اصلاحگر سوسیالیست اهل ولز بریتانیا یکی از بنیانگذاران جنبش سوسیالیسم تعاونی است. فلسفه اوون که کارل مارکس بعداً بر آن نام سوسیالیسم آرماتشری نهاد از سه اصل بنیادین تشکیل شده بود.



نویسنده: یوری آونری
برگردان: عبدالعلی بازرگان

شمشیر محمد

در پاسخ به اظهارات پاپ علیه اسلام

از بیدایش اسلام جریان‌هایی بوده‌اند که اسلام را دین خشونت می‌نامیدند. این مقوله بویژه در سال‌های اخیر که منطق اسلام و مسلمانی ظهور بیشتری پیدا کرده و داوطلبان زیادی را جذب کرده شکل حادثتری یافته است. از جمله نامه پاپ بندیکت رهبر کاتولیک‌های جهان در زمان بوش پسر است که اسلام را دین خشونت و غیرعقلانی خوانده است. یوری آونری (Uri Avnery) یهودی آلمانی‌الاصلی است که در جنگ‌های چریکی اشغال فلسطین و همچنین در جنگ شش روزه در سال ۶۷ شرکت داشته و مجروح نیز شده است. وی چند بار نماینده پارلمان اسرائیل شده، ولی هم‌اکنون از فعالان صلح و اولین کسی است که برخلاف میل دولتمردان اسرائیل، با عرفات ملاقات کرده است. این نویسنده، محقق و فعال صلح در پاسخ پاپ نامه‌ای با عنوان «شمشیر محمد» نوشته که مهندس عبدالعلی بازرگان آن را به فارسی برگردانده است که دقت در آن را به خوانندگان عزیز توصیه می‌کنیم. اهمیت این نامه در این است که از سال ۱۳۴۲ به بعد واتیکان به منظور اتحاد مسیحیان و یهودیان بیانیه‌ای منتشر کرد که یهودیان حضرت مسیح را نکشته‌اند. هرچند این بیانیه گامی بود برای آنچه در قرآن ذکر شده، ولی منظور آن سیاسی بود. باید توجه کرد با رشد و گسترش منطق اسلام و مسلمانی‌داهایی برای مسلمان‌ها پهن کرده‌اند. به این منظور که با توهین به اسلام و بزرگان اسلام، مسلمانان را خشمگین کنند و در واکنش، مسلمان‌ها به دام اقدام‌های خشونت‌آمیز بیفتند تا آنها اسلام را دین خشونت معرفی کنند. بهترین واکنش، توجه به همین رشد موزون و گسترش طبیعی است، از این‌رو نباید به دامن پهن شده آنها افتاد.

دویست و شصت و پنجمین پاپ در سخنرانی خود در یکی از دانشگاه‌های آلمان، اختلاف فاحشی را که میان مسیحیت و اسلام دیده اینچنین بیان می‌کند که «مسیحیت بر عقلانیت استوار است، در حالی که اسلام آن را انکار می‌کند. به این معنا که مسیحیان در اعمال خداوند معقول بودن را باور دارند، در حالی که مسلمانان به چنین اصلی معتقد نیستند.»

من به عنوان یک یهودی معتقد به جدایی دین از سیاست، نمی‌خواهم در چنین منازعه و جدالی

که در خود توانایی درک منطق پاپ را ندارم وارد شوم، اما به عنوان یک اسرائیلی که در نزدیکی خط گسل این (به اصطلاح) جنگ تمدن‌ها زندگی می‌کنم، نمی‌توانم به سادگی از کنار این مسئله بی‌تفاوت بگذرم. پاپ به جای دلیل آوردن برای ادعای ضعف عقلانیت در اسلام، مدعی می‌شود که محمد پیروانش را برای توسعه اسلام، به نیروی شمشیر فرمان داده است. به نظر پاپ این امری غیرعقلانی است، زیرا ایمان از روح پدید می‌آید نه از بدن، و چگونه شمشیر می‌تواند روح را تسخیر کند؟ پاپ برای اثبات این ادعا، از میان همه مردم، به گفتار یکی از امپراتورهای دوره بیزانس، «مانوئل پالائوگوس دوم» استناد می‌کند که مربوط به دوران رقابت کلیسای شرقی در اواخر قرن چهارم است. او در بحبوحه مجادله با یک دانشمند مسلمان ایرانی گفته بود: «به من نشان دهید تنها یک چیز تازه‌ای که محمد آورده

به راحتی می‌توان تشخیص داد که اظهارات پاپ چگونه و با چه دقتی در خدمت اهداف سیاسی امپراتور جورج بوش دوم که می‌خواهد دنیای مسیحیت را علیه مسلمانانی که آنها را «محور شرارت» می‌نامد قرار دهد، درآمده است

از روزگاری که امپراتوران روم مسیحیان را جلوی شیرها می‌افکندند، مناسبات میان امپراتورها و رهبران کلیسا دستخوش تغییرات بسیاری شده است. کنستانتین بزرگ که در سال ۳۰۶ میلادی، یعنی ۱۷ قرن پیش به مقام امپراتوری رسید، مسیحیت را در امپراتوری خویش، که شامل فلسطین نیز می‌شد، عملارسمیت داد. قرن‌ها بعد کلیسا به دو بخش شرقی (ارتدوکس) و غربی (کاتولیک) منشعب شد. اسقف روم که عنوان «پاپ» را به دست آورده بود، درخواست کرد

امپراتور، برتری و تفوق او را بپذیرد. نزاع میان امپراتوران و پاپ‌ها نقش محوری در تاریخ اروپا داشته و موجب تجزیه و تفرق ملت‌ها شده است. البته این جریان فراز و نشیب‌های متعددی داشته است، گاهی امپراتوران پاپ‌ها را نادیده می‌گرفتند و برکنار می‌داشتند و گاهی عکس!

هنری چهارم، یکی از امپراتوران، پای پیاده به کنیسه رفت و سه روز تمام بدون کفش روی برف‌های مقابل کاخ پاپ ایستاد تا سرانجام پاپ حکم تکفیر او را لغو کرد! اما روزهایی نیز بوده که امپراتوران و پاپ‌ها با صلح و صفاد کنار هم می‌زیستند، و ما امروز شاهد چنین تفاهمی هستیم. پاپ امروز (بندیکت) و امپراتور امروز (بوش) نمونه‌ای عالی از این هماهنگی هستند که توفانی جهانی از جنگ صلیبی بوش را علیه «اسلام بنیادگرا»! در زمینه «جنگ بین تمدن‌ها» (War of Civilization) برپا کرده است. اینک

باشد، شما جز مطالب شیطانی و غیر انسانی در آنچه او آورد نمی یابید. مثلاً همین فرمانی که برای توسعه آیینش با شمشیر به پیروان خود داد.» این کلمات سه پرسش را در ذهن خواننده به وجود می آورد:

۱- چرا امپراتور این سخنان را گفته است؟

۲- آیا اینها صحیح است؟

۳- چرا پاپ فعلی به آن استناد می کند؟

۱- چرا مانوئل دوم این سخنان را گفته است؟

مانوئل دوم هنگام نوشتن این شرح، فرمانروای یک امپراتوری در حال انقراض بود. او در سال ۱۳۹۱ میلادی به قدرت رسید، زمانی که تنها چند ایالت از آن امپراتوری در خشان روم باستان باقی مانده بود و بقیه در تسلط ترک ها قرار گرفته بود. در آن مقطع زمانی، ترکان (مسلمان عثمانی به سواحل «دانوب» رسیده، بلغارستان و نواحی شمالی یونان را فتح کرده و دو بار ارتش رو به نابودی امپراتور را، که برای نجات نواحی شرقی امپراتوری اعزام شده بود، شکست داده بودند. در ۲۹ ماه می سال ۱۴۵۳ میلادی فقط چند سال پس از مرگ مانوئل، «کنستانتینوپل» (استانبول فعلی) پایتخت امپراتوری به دست ترک ها افتاده و نظامی که بیش از هزار سال فرمانروایی داشت منقرض شد. مانوئل در دوران حکمرانی خویش برای جلب حمایت همه پایتخت های اروپایی تلاش فراوان کرد، او قول متحد کردن کلیسار ا داد. کوچکترین تردیدی نیست که قصد او از ایراد این سخنان تحریک کشورهای مسیحی علیه ترک ها و یکپارچه کردن آنها برای یک جنگ مذهبی جدید بود. سخن او نه نظر به ای اعتقادی، بلکه عملی بود و دین را

در خدمت سیاست قرار می داد. به راحتی می توان تشخیص داد که اظهارات پاپ چگونه و با چه دقتی در خدمت اهداف سیاسی امپراتور جورج بوش دوم که می خواهد دنیای مسیحیت را علیه مسلمانانی که آنها را «محور شرارت» می نامد قرار دهد، در آمده است. علاوه بر آن همان طور که می دانیم، ترک ها مجدداً، اما این بار به صورت صلح آمیز، برای پیوستن به جامعه اروپایی در تلاش و تکاپو افتاده اند. این موضوع به خوبی آشکار است که پاپ با سخنان خود از جریانی که در برابر تقاضای پیوستن ترک به جامعه اروپایی موضع گیری می کند، حمایت کرده است.

۲- آیا نشانه ای از حقیقت در مجادله مانوئل

وجود دارد؟

پاپ نیز مستول و گرفتار این سخن است. او به عنوان یک روحانی (Theologian) جدی و شناخته شده، حق تحریف یک متن (دینی) را ندارد. او البته اعتراف می کند که قرآن مسلمانان را از گسترش ایمان توسط زور نهی کرده است، و به آیه ۲۵۷ سوره بقره استناد می کند که می گوید: هیچ فشاری در پذیرش دین نیست (لا اکراه فی الدین).

چگونه کسی می تواند چنین سخن صریح و بدون ابهامی را نادیده بگیرد؟ پاپ به سادگی اظهار می دارد این فرمان مربوط به دوران ضعف و ناتوانی پیامبر (در مکه) بوده و بعدها (در دوران هجرت به مدینه) که به قدرت رسید، پیروان خود را برای استفاده از شمشیر در خدمت ایمان فرمان داده است، اما چنین فرمانی در قرآن هرگز دیده نمی شود.

حضرت عیسی گفته است: «شما آنها را از میوه هایشان تشخیص خواهید داد.» مناسبات مذاهب دیگر با اسلام را با آزمایش ساده ای می توان مورد ارزیابی قرار داد: «چگونه فرمانروایان مسلمان در مدت بیش از هزار سال که قدرت گسترش ایمان از طریق شمشیر را داشتند عمل کردند؟» آری آنها هرگز چنین نکردند. برای قرن ها مسلمانان بر یونان مسلط بودند، آیا یونانیان مسلمان شدند؟ آیا هرگز کسی تلاش کرد آنان را مسلمان کند؟ نه تنها چنین نبود، بلکه مسیحیان یونانی در دوران حکومت عثمانی عالی ترین مقامات اداری را داشتند. بلغارها، صرب ها، رومانی ها، مجارها و بقیه ملت های اروپایی همزمان یا متناوب تحت سلطه دولت عثمانی بودند. با این حال به اعتقادات مسیحی خویش سخت چسبیده بودند، هیچ کس آنها را به مسلمان شدن مجبور نمی کرد و همه آنها مؤمن به مسیحیت باقی ماندند. درست است، مردم آلبانی و یونانی ها به اسلام روی آوردند، اما هیچ کس ادعا نکرده آنها تحت فشار تغییر مذهب دادند. آنها اسلام را پذیرفتند تا مورد توجه حکومت قرار گرفته و از مزایای آن بهره مند شوند. در سال ۱۰۹۹ میلادی صلیبیون مسیحی، اورشلیم را تصرف کردند و ساکنان مسلمان و یهودی آن را بدون استثناء قتل عام کردند، آن هم به نام

مسیح مهربان! در ۴۰۰ سال که فلسطین در اشغال مسلمانان بود مسیحیان همچنان اکثریت جمعیت آن دیار را تشکیل می دادند. در طول این مدت، هیچ تلاشی برای مجبور کردن آنان به اسلام اعمال نشد. تنها پس از بیرون راندن صلیبیون از فلسطین بود که اکثریت شهروندان شروع به پذیرش زبان عربی و ایمان اسلامی کردند. اینها اجداد بیشتر فلسطینی های امروز هستند.

هیچ مدرک و سندی، به هر شکل وجود ندارد که هرگز فشاری به یهودیان برای مسلمان شدن به کار رفته باشد. آنچنان که به خوبی آشکار است، در زمان حکمرانی مسلمانان، یهودیان اسپانیا از چنان شکوفایی برخوردار بودند که چنان لذت شکوفایی را در هیچ نقطه عالم، تقریباً تا دوران اخیر، در تاریخ خود نداشتند؛ شاعرانی نظیر یهودا هالوی (Yehuda Halevy) که به زبان عربی می نوشت، همچنین «ابن میمون» (Maimonides) فیلسوف بزرگ یهودی. در اسپانیا اسلامی، یهودیان به وزارت می رسیدند و شعرا و دانشمندانی عرضه می داشتند. در شهر اسلامی تولیدو (Toledo) اساتید مسیحی، یهودی و مسلمان در کنار

هر یهودی صادق و آزاده ای که تاریخ ملت خود را بداند، جز احساسی عمیق از قدردانی و سپاس به اسلام نمی تواند داشته باشد، چرا که اسلام، یهودیان را در ۵۰۰ نسل محافظت کرده است. آن هم در شرایطی که دنیای مسیحیت آنها را بارها مورد آزار و اذیت قرار داده تا بزور شمشیر دست از دین خود بردارند!



هم کار کرده و متون فلسفی و علمی یونان باستان را ترجمه می کردند، به راستی دورانی طلایی بود. چگونه چنین امری می تواند حقیقت داشته باشد که پیامبر اسلام پیروانش را به شمشیر برای توسعه اسلام فرمان داده باشد؟ آنچه پس از آن اتفاق افتاد گفتنی تر است، زمانی که کاتولیک ها بار دیگر اسپانیا را از مسلمانان باز پس گرفتند، یک حکومت مذهبی ترور تأسیس کردند. یهودیان و مسلمانان در انتخاب یکی از این دو گزینه قرار گرفتند که یا مسیحی شوند و یا آن که شهر را تخلیه کنند! و در غیر این صورت کشته می شوند! صد هাজার یهودی رانده شده کجای می توانستند بگریزند؟ تقریباً تمام آنها در آغوش باز کشورهای اسلامی پذیرفته شدند. یهودیان اسپانیا در جهان اسلام، از مراکش تا غرب گرفته تا عراق در شرق، از بلغارستان (که در آن زمان بخشی از امپراتوری عثمانی بود) در شمال گرفته تا سودان در جنوب ساکن شدند. آنها مالیات مخصوص (جزیه) می پرداختند، اما از رفتن به سربازی و جنگ معاف بودند. این یک معامله و توافقی بود که خوشایند و مورد استقبال بیشتر یهودیان بود.

این مطلب نیز گفته شده که حکمرانان مسلمان به تغییر مذهب یهودیان و مسلمان شدن آنان روی خوشی نشان نمی دادند، حتی اگر این امر با رغبت

و اصرار انجام می شد، زیرا این امر موجب کاهش درآمد دولت (از ناحیه جزیه) می شد. هر یهودی صادق و آزاده ای که تاریخ ملت خود را بداند، جز احساس عمیق از قدر دانی و سپاس به اسلام نمی تواند داشته باشد، چرا که اسلام، یهودیان را در ۵۰ نسل محافظت کرده است. آن هم در شرایطی که دنیای مسیحیت آنها را بارها مورد آزار و اذیت قرار داده تا بزور شمشیر

دست از دین خود بردارند!

«ماجرای پیشروی اسلام با شمشیر» یک برجسب شیطانی است. این یکی از افسانه های دروغی است که در طول دوران جنگ علیه مسیحیان برای باز پس گیری اسپانیا در اروپا ساخته و پرداخته شده بود، صلیبیون و تنفر آنها نسبت به مسلمانان ترک - که در آستانه تصرف شهر «وین» (پایتخت اتریش) بودند - در پیدایش این مسئله دخالت داشته است.

من شک دارم «پاپ» آلمانی الاصل نیز وجداناً اعتقاد به چنین داستان دروغینی داشته باشد. مفهوم آن این است که رهبر کاتولیک های جهان که یک عالم الهی - مسیحی است تلاش لازم برای مطالعه تاریخ دیگر مذاهب را نکرده است.

۳- چرا او این کلمات را به صورت عمومی بیان داشته و چرا حالا؟

با توجه به زمینه جنگ مذهبی جدید بوش و حامیان او انجلیست او باشعار «اسلام فاشیستی» و «جنگ واحد علیه تروریسم»، بخصوص در شرایطی که «تروریسم» نقطه ضعفی برای مسلمانان محسوب شده، هیچ راه گریزی برای این تصور ذهنی که سخن پاپ بی ارتباط با این مسائل نیست وجود ندارد. برای کار گزاران بوش همین اتهام (تروریسم) برای منطقی جلوه دادن اشغال منابع نفتی کفایت می کند. این اولین بار در تاریخ نیست که یک سرپوش مذهبی روی منافع اقتصادی گذاشته می شود و همچنین اولین بار نیست که یک لشکر کشی چپاولگرانه، یک جنگ مذهبی می شود.

سخنان پاپ با چنین تلاشی آمیخته می گردد، چه کسی می تواند نتایج وخیم و شوم آن را پیش بینی کند؟

با توجه به زمینه جنگ مذهبی جدید بوش و حامیان او انجلیست او باشعار «اسلام فاشیستی» و «جنگ واحد علیه تروریسم»، بخصوص در شرایطی که «تروریسم» نقطه ضعفی برای مسلمانان محسوب شده، هیچ راه گریزی برای این تصور ذهنی که سخن پاپ بی ارتباط با این مسائل نیست وجود ندارد. برای کار گزاران بوش همین اتهام (تروریسم) برای منطقی جلوه دادن اشغال منابع نفتی کفایت می کند. این اولین بار در تاریخ نیست که یک سرپوش مذهبی روی منافع اقتصادی گذاشته می شود و همچنین اولین بار نیست که یک لشکر کشی چپاولگرانه، یک جنگ مذهبی می شود

پوزش از خوانندگان نشریه

همان طور که به یاد دارید آبان ماه سال ۱۳۹۰ نشریه با یک حکم غیابی از شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب مواجه شد که وقت اینجانب و کارکنان نشریه را به خود مشغول کرد، تا این که پرونده از دادگاه انقلاب به دادگاه کیفری استان منتقل و در نهایت با حضور هیئت منصفه مطبوعات محاکمه و به جریمه نقدی نیم میلیون تومانی محکوم شدیم؛ به همین دلیل نتوانستیم دو ماه نامه شهر یور و مهر را در زمان مقرر خود منتشر کنیم. از این رواز خوانندگان نشریه پوزش طلبیده و در تلاش برای جبران هستیم. مقامات محترم وزارت ارشاد نیز در جریان این تأخیر قرار دارند.

لطف الله میثمی

موسی شیخ زادگان؛ ماهی بازار

(تولد ۲ تیر ۱۳۱۱ - وفات اول مهر ۱۳۹۱)

کناری نهاده و منفعل شده بودند، مرحوم حسن میر محمد صادقی - که اجاره نشین منزلش بودم - به من می گفت خوشبختانه مذهبی هایی چون شیخ زادگان و شانه چی به هیچ وجه هويت مبارزاتی خود را از دست نداده اند و همیشه فعال هستند. همه دوستان حاج موسی بر این موضوع اتفاق نظر دارند که وی عملاً دادگستری بازاری ها شده بود و بازاری ها اختلاف های خود را پیش او می بردند و طرفین به حکم او احترام می گذاشته و آن را اجرامی کردند.

در سال ۱۳۵۰ در زندان اوین حنیف نژاد تلاش زیادی می کرد که نام اشخاصی چون شیخ زادگان لونرود و پای آنها به زندان باز نشود، بویژه این که لورفتن نام این اشخاص از سوی مجاهدین را خیانتی بزرگ می دانست. البته آقای شیخ زادگان از زندان هراسی نداشت و تا آنجا که می توانست به مجاهدین بنیانگذار و خانواده های آنها کمک می کرد.

در این اواخر دیدار من با ایشان تنها در مراسم سالگرد یاد آوران بود و متأسفم که برای دیدار و فیض بردن از وجود و دستاوردهای ایشان برنامه ریزی نکردم. حاج موسی مصداق آیه شریفه «رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» (نور: ۳۷) بود، مردانی که تجارت و دادوستدی آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی دارد و از روزی که دل ها و دیده ها در آن زیر و روی شود، می هراسند.

حضرت علی در خطبه ۲۲۲ نهج البلاغه می فرماید: بندگانی هستند که خدا با آنها مناجات می کند و درین اندیشه و روزیشان با آنها حرف می زند. اینها مردم را به ایام الله یاد آور می شوند، یعنی هم ذاکرند و هم مذکر، هم راهرو و هم راهنما هستند. اینها دلیل و راهنمای بیابانها هستند. اینها از مقام حق می ترسند و دیگران را هم می ترسانند. این رجال در بیابانها می گردند و شناسایی می کنند. می بینند اگر کسی راه راست می رود از او تمجید کرده و به او اشارت می دهند که پایشان بهشت است و اگر کسی به طرف راست یا چپ منحرف شد می گویند این راه بدی است و او را از هلاکت بر حذر می دارند. هر جا شبهه و اشکال است اینها عالمانه دلیل هستند و حل می کنند. هر جا ظلمت است اینها چراغ روشن گردند و روشن می کنند؛ یعنی هم مصباح ظلما تند و هم دلیل شبهاست. اینها نه منزوی اند و نه دستشان به سفره دیگران دراز است. کسب حلال، آنها را از ذکر خدا باز نمی دارد و یاد حق بودن در همه شئون و کارهای ریزمره و روزمره آنها وجود دارد.

ایشان در گوش غافلین، هاتفانه ندا در می دهند که از غفلت دست بردارید. اینها اول امر خدا را می پذیرند و بعد به قسط و عدل امر می دهند. اینها چون همه چیز را می بینند، حرفشان، در جان آدم اثر می کند. اینها گویا چیزی را می شنوند که دیگران نمی شنوند.

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا»، فرشتگان از همه جا بر این مردان پا کباخته صلوات می فرستند (احزاب: ۴۳)

ایشان در این دنیا بهشت و جهنم را می بینند و از جایگاه مطمئن خبر می دهند. خدایش رحمت کناد که عاش سعید او مات سعیداً.

مدتی در خلیج فارس در سازو کار صنعت نفت بودم. وسط دریا افت دید و قابلیت رؤیت به دلیل رطوبت و شرجی بودن هوا، محدود و است. در کار اشتغال به صنعت نفت تنها سرگرمی من اگر وقت می شد، نگاه کردن به حرکت ماهی ها، کوسه ها و دلفین هایی بود که نر و ماده هایشان به فاصله ۱۰ متر از همدیگر حرکت می کردند. این که دریا منشأ خلق پر و تین است همیشه فکر مرا به خود

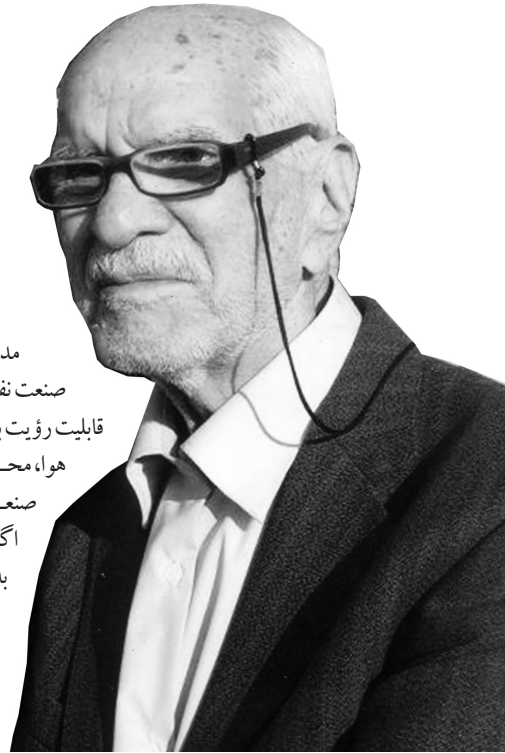
مشغول می کرد، ولی آنچه مرا شگفت زده کرد، این بود که چگونه ماهی هایی که محیط زیست و آبشخورشان، آب شور و تلخ دریاست گوشت شیرین و لذیذی دارند؟ موجودات زنده ای چون ماهی قادر هستند تابع محیط نشوند و بر خورد فعالی با محیط خود بکنند، آیا ما هم می توانیم تابع محیط نشویم و پیرامون خود را به نفع خود و مردم تغییر دهیم و با موانع باز دارنده دست و پنجه نرم کنیم؟

آیه ۱۲ سوره فاطر به این پرسش من پاسخ داد، دو ماهی یکی در آب شور و دیگری در آب شیرین، ولی هر دو گوشت تازه و شیرینی دارند. این مرا به آنجا رساند که هر پدیده ای هويت و فطرتی دارد که از اسرار آفرینش است و پدیده ها قادرند با این هويت و فطرت خود بر خورد سازنده و فعالی با محیط داشته باشند. بدین سان ماهی می تواند بخش شیرین آب دریا را جذب و هضم کند و بخش شور و تلخ آن، که ناشی از نمک و منگنز و منیزیم موجود در آب است را جذب ولی دفع نماید: پر و سه جذب، هضم و دفع.

زنده یاد حاج موسی شیخ زادگان شیر ماهی بازار بود. وی تجارت بیع و معامله که لازمه اقتصاد هر مملکتی است را جذب و هضم می کرد، ولی از معاملات ربوی و بر خورد های رندانه و کاسبکارانه مصطلح پرهیز داشت. او از یک سو بازاری و جزو طبقه بازار به شمار می رفت و از سوی دیگر با مبنای گرفتن خدای خالق و بالهام از قرآن و نهج البلاغه همیشه در حال تغییر طبقه بود. او به ندای زنده یاد مصدق لیبیک گفت و در نهضت ملی فعالیت داشت و بازار ملی را در خدمت مردم و مبارزه با استعمار انگلیس قرار داد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نان را به نرخ روز نخورد و با نهضت مقاومت ملی و جبهه ملی دوم همکاری کرد.

نمی دانم اولین آشنایی زنده یاد محمد حنیف نژاد با او به چه زمانی بر می گردد، ولی این را می دانم که حنیف شیفته اخلاق و رفتار او بود و تا آخرین لحظه های حیات خود همواره به یاد او بود. یک روز حاج موسی هنگام کوهنوردی در پس قلعه مرا با حنیف نژاد دید و به او گفته بود خوشحالم که لطفی با تو همکاری می کند.

در سال های بعد از سرکوب قیام ملی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که بسیاری مبارزه را



چالش‌های داخلی جبهه ملی چهارم

محمدحسن پورقنبر
ابراهیم سیفی

انتقاد شدید از اوضاع ایران به خاطر عدم وجود آزادی سیاسی و برخی مسائل دیگر اشاره کرد. (۲) همچنین تعدادی از سران همراه برخی روشنفکران ایرانی در «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» حضور داشتند، گروهی که بیانیه‌های متعدد و کوبنده‌ای علیه رژیم وقت در یک سال منتهی به انقلاب صادر کرد. (۳) نگرش خصمانه سران گروه مورد بحث نسبت به نظام سیاسی وقت ایران به حدی بود که حتی گفته شده مراسم که عید فطر ۱۳۵۶، همزمان با اواخر شهر یورپا شده بود شدیداً با واکنش عوامل حکومتی رویه رو شد. (۴) اوج نگرش خصمانه جبهه در برابر حکومت پهلوی هنگامی آشکار شد که دو نفر از سران برجسته آن یعنی سنجابی و فروهر در آبان ۱۳۵۷ به پاریس [با فاصله‌ای] نزد امام خمینی رفته و اعلامیه‌ای سه ماده‌ای ضد پهلوی منتشر کردند و در پی آن رویکرد انقلابی آنان آشکار شد. (۵) رژیم سیاسی وقت ایران نیز در همین دوره زمانی، فشار خود بر جبهه ملی را تشدید کرد، به طوری که دو شخص یادشده پس از ورود به ایران، دستگیر و برای تقریباً یک ماه روانه زندان شدند. (۶) [به نقل از آقای سیف: آقایان سلامتیان و حاج‌ماینان باد کتر سنجابی با هم به ایران آمدند و چندی بعد سنجابی کنفرانس مطبوعاتی داشت که اجازه ندادند و در آنجا دستگیر شد. حتی شاه ایران نیز در گفت‌وگویی رسانه‌ای، شدیداً به جبهه ملی حمله کرد و آن را «حتی خائن‌تر از حزب توده» معرفی نمود. (۷)

اما چالش‌های داخلی و به عبارتی اختلاف نظر‌ها در جبهه ملی چهارم از آذرماه ۱۳۵۷ شروع شد. اولین چالش مربوط به نوع و رویکرد جبهه در برابر حکومت پهلوی بود. رژیم مذکور از آذر ۱۳۵۷ سعی کرد از تیرگی روابط با جبهه ملی کاسته و در صدد سازش با سران آن برآید، چنان که در قدم اول برقراری یک دموکراسی نوین غربی را به آنها وعده داد. (۸)



بختیار در اواسط دی ۱۳۵۷ دوره بسیار کوتاه نخست‌وزیری اش را آغاز کرد. جبهه ملی که خط‌مشی غیرسازشکارانه خود در برابر حکومت وقت ایران را مشخص کرده بود، طی اعلامیه‌ای دقیقاً در همان برهه زمانی به مناسبت بزرگداشت شهدای انقلاب و همچنین نشان دادن نفرت عمیق علیه خائنان سازشکار از مردم خواست تا ۱۷ دی دست به اعتصاب بزنند. این جبهه به منظور راهپیمایی اربعین حسینی نیز به صدور اعلامیه مبادرت ورزید.

با برقراری آزادی نسبی سیاسی در ایران طی دو سال منتهی به انقلاب، جبهه ملی چهارم در اواسط سال ۱۳۵۶ توسط تعدادی از یاران سابق دکتر محمد مصدق همچون سنجابی، بختیار، آذر، امیرعلایی، حق‌شناس، فروهر، حسینی، زیرک‌زاده، مدنی و قاسمی تشکیل شد. این در حالی بود که برخی از ملیون با سابقه همچون شایگان در خارج از کشور به سر می‌برده و تعدادی دیگر از ملی‌گرایان برجسته همچون اللهیار صالح و غلامحسین صدیقی نیز که در داخل ایران بودند حاضر نشدند در این مقطع زمانی به طور رسمی به جبهه ملی چهارم بپیوندند، اگرچه با سران جبهه مرتبط بودند. اجزای تشکیل دهنده جبهه چهارم از دیدگاه جناح‌بندی سیاسی نیز جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی، حزب ایران و حزب ملت ایران بودند، در حالی که حزب مردم و نهضت آزادی ایران که در جبهه ملی دوم و سوم حضور داشتند در جبهه چهارم نبودند. جبهه یادشده که از همان آغاز فعالیت‌های خود بر این نکته تأکید داشت که فعالیت‌هایش در راستای خط‌مشی ملی‌گرایانه و پیروی از آرمان‌های محمد مصدق خواهد بود، (۱) نتوانست وحدت و یکپارچگی خود را حفظ کند، به طوری که در کمتر از سه سال فعالیت مداومش در ایران با چهار چالش داخلی جدی روبه‌رو شد که نقش مهمی در تضعیف گروه یادشده داشت. این مقاله در صدد پاسخ به این پرسش است که چه عواملی موجب بروز این چالش‌ها شد.

دیدگاه‌ها و فعالیت سران جبهه ملی چهارم به مدت بیش از یک سال پس از تشکیل این گروه با یکدیگر همسویی داشته و جبهه یادشده دارای یکپارچگی و وحدت نظر بود. از جمله فعالیت‌های سیاسی برجسته سران این جبهه در آن برهه زمانی می‌توان به نامه سرگشاده سه نفر از رهبران یعنی سنجابی، فروهر و بختیار به محمدرضا پهلوی مبنی بر

و سپس پیشنهاد نخست‌وزیری و تشکیل کابینه را به برخی سران جبهه ارائه کرد. همین تغییر رویه ساختار سیاسی ایران کافی بود تا اولین چالش داخلی میان سران جبهه چهارم به وقوع بپیوندد. گویا اولین شخص مرتبط با (امانه عضو) جبهه ملی که پیشنهاد نخست‌وزیری به او داده شد، اللهیار صالح بود که البته این پیشنهاد به صورت غیررسمی انجام شد، ولی با امتناع این فعال با سابقه نهضت ملی رو به رو شد. سپس کریم سنجابی و غلامحسین صدیقی به منظور نخست‌وزیری مورد توجه سران حکومت پهلوی قرار گرفتند، اما در حالی که شخص اول با توجه به موضع گیری شدیداً خصمانه خود علیه رژیم ملی بیانیته‌اش در آبان همان سال حاضر به پذیرش پیشنهاد نشد، شخص دوم به دلیل پاره‌ای اختلاف نظرها با شاه در نهایت نتوانست برای به عهده گرفتن پست نخست‌وزیری به توافق برسد. (۹) اما در نهایت نوبت به شاپور بختیار رسید تا به عنوان چهارمین شخص برجسته ملی گرامورد توجه سران حکومت پهلوی قرار بگیرد و در نهایت هم او بود که پیشنهاد نخست‌وزیری را پذیرفت و اولین چالش داخلی برجسته جبهه چهارم را به وجود آورد.

بختیار در اوایل آذر ۱۳۵۷ با شاه ملاقات کرد. سنجابی در خاطر آتش اظهار می‌دارد که بختیار بلافاصله پس از ملاقاتش با محمدرضا پهلوی، با او در مورد تشکیل دولت از سوی جبهه ملی صحبت کرده، اما در این میان سخنی از تشکیل کابینه به وسیله شخص بختیار نبود. سنجابی ابتدا با فروهر، سپس صالح و در نهایت آیت‌الله سیدرضا نجفی به عنوان یکی از حامیان با سابقه جبهه ملی - مشورت کرده و سرانجام این افراد به توافق رسیدند تا با پذیرش

احتمالی شروط جبهه ملی از سوی شاه در این مورد با امام خمینی نیز مذاکره کنند، اما هنوز ۲۴ ساعت از ملاقات شاه و بختیار نگذشته بود که خبرگزاری‌ها انتصاب شخص اخیر به نخست‌وزیری را منتشر کردند، در حالی که هیچ‌یک از سران جبهه از این موضوع مطلع نبودند. بختیار در اولین ملاقات پس از انتصابش به نخست‌وزیری - که در واقع آخرین ملاقات او با همقطاران نیز بود - با برخی سران گروه متبوع خود به شدت مورد انتقاد آنان قرار گرفت، چنان که یکی از سران گروه این اقدام او را باعث نابودی سابقه جبهه ملی دانسته و شخص دیگری نیز پذیرش نخست‌وزیری از سوی بختیار را موجب رسوایی او و همچنین بقیه رهبران جبهه ملی عنوان کرد. (۱۰) شورای مرکزی جبهه ملی که وجهه سیاسی گروه متبوع خود را در خطر می‌پنداشت، تشکیل جلسه داد. اگر چه برخی از اعضای شورامعتقد بودند تا اعلام برنامه بختیار و روشن شدن نام وزرای او باید سکوت کرد، اما سنجابی به عنوان دبیر کل جبهه بر این خواسته خود اصرار ورزید که خط مشی این گروه در بیانیته سه ماده‌ای آبان تصریح شده است، از این رو به دلیل آن که بختیار از این چارچوب حزبی تخطی کرده، باید اخراج شود. به این ترتیب بود که یکی از رهبران برجسته جبهه ملی با اکثریت آرا اخراج شد. (۱۱) بختیار نیز در واکنش به این اقدام، سران

با وقوع انقلاب و تشکیل دولت موقت به ریاست مهدی بازرگان، به توصیه آیت‌الله خمینی دو نفر از سران جبهه ملی ادکتر سنجابی و فروهر نیز وارد کابینه بازرگان شدند. نقش جبهه ملی چهارم در دولت یادشده قابل توجه بود، چرا که بیش از یک سوم وزرای دولت موقت طی نه ماه فعالیت آن، عضو جبهه ملی بوده و یا منتسب به این گروه به‌شمار می‌آمدند.



سنجابی

گروه سیاسی متبوعش را به شدت مورد انتقاد قرار داده و به حسادت متهم کرد. (۱۲)

بختیار در اواسط دی ۱۳۵۷ دوره بسیار کوتاه نخست‌وزیری‌اش را آغاز کرد. جبهه ملی که خط مشی غیرسازشکارانه خود در برابر حکومت وقت ایران را مشخص کرده بود، طی اعلامیه‌ای دقیقاً در همان برهه زمانی به مناسبت بزرگداشت شهدای انقلاب و همچنین نشان دادن نفرت عمیق علیه خائنان سازشکار از مردم خواست تا ۱۷ دی دست به اعتصاب بزنند. (۱۳) این جبهه به منظور راهپیمایی اربعین حسینی نیز به صدور اعلامیه مبادرت ورزید. (۱۴)

همچنین فقط چند روز پس از به دست گرفتن پست نخست‌وزیری از سوی بختیار، دبیر کل جبهه چهارم یعنی سنجابی طی یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران داخلی و خارجی در ۲۰ دی اعلام کرد اگر ملت ایران پیشنهاد تشکیل حکومت موقت را به من بدهند و مورد تأیید امام خمینی قرار بگیرد، حاضر است این مسئولیت را بپذیرد. (۱۵)

سه نکته‌ای که در مورد اولین چالش درونی جبهه ملی چهارم در اینجا قابل ذکر است، یکی این که برخلاف اظهارات برخی همقطاران بختیار در این جبهه مبنی بر این که دلیل اصلی پذیرش پیشنهاد نخست‌وزیری از سوی او، جاه‌طلبی و شهرت بود (۱۶) باید اظهار داشت که اگر چه این موضوع می‌توانست تأثیر گذار بوده باشد، ولی به نظر می‌رسد عاملی اصلی نبود، چرا که نخست گفته شده بختیار در آبان ۱۳۵۷ با بیانیته سه ماده‌ای سنجابی به عنوان شخص اول جبهه ملی چهارم، مبنی بر موضع گیری شدید علیه حکومت پهلوی موافق نبود (۱۷) از این رو

می‌توان نتیجه گرفت که او برخلاف سنجابی و فروهر و حتی حسینی، در طیف رادیکال - بر حسب موضع گیری نسبت به پهلوی - گروه یادشده قرار نداشت. (۱۸) دوم این که بنا بر روایت یکی از اعضای نسبتاً مهم جبهه ملی چهارم، بختیار صبح روزی که نخست‌وزیر شد به او تلفن کرده و اظهار نمود: «از امروز از همدیگر جدا شدیم، شما در آن راه و ما در این راه، اما هدف یکی است حالا ببینیم کدام یک زودتر به هدف می‌رسیم.» (۱۹)

نکنه دوم این که برخی از سران جبهه ملی چهارم، بویژه دبیر کل آن یعنی کریم سنجابی، تا مدت‌ها بعد به این اقدام بختیار با بدبینی شدیدی می‌نگریستند، چنان که سنجابی بیش از یک سال بعد از آن واقعه، در گفت‌وگویی رسانه‌ای اظهار می‌دارد که «ما عمل دگر بختیار را که موجب بخش عمده وضع آشفته کنونی مملکت شد محکوم می‌کنیم و او را پس از شاه یکی از خرابکارانه‌ترین فردین مملکت می‌شناسیم.» (۲۰)

نکنه آخر این که چالش یادشده اگر چه موجب انشعاب جدی در جبهه نشد، ولی از یکپارچگی در میان ملیون و حتی جبهه ملی چهارم کاست، به طوری که نه تنها ملی‌گرای با سابقه و برجسته‌ای مانند دکتر صدیقی، تصمیم بختیار در پذیرفتن نخست‌وزیری را به عنوان یک اقدام شجاعانه

برای نجات مملکت تلقی کرده و وظیفه همه رهبران جبهه ملی را کمک به او عنوان نمود (۲۱) بلکه (حتی همان طور که پیشتر ذکر شد) برخی اعضای شورای مرکزی جبهه بر این باور بودند که باید تا مشخص شدن عملکرد بختیار، سکوت کرد و از مخالفت جدی امتناع ورزید.

با وقوع انقلاب و تشکیل دولت موقت به ریاست مهدی بازرگان، به توصیه آیت الله خمینی دو نفر از سران جبهه ملی [دکتر سنجابی و فروهر] نیز وارد کابینه بازرگان شدند. نقش جبهه ملی چهارم در دولت یادشده قابل توجه بود، چرا که بیش از یک سوم وزرای دولت موقت طی نه ماه فعالیت آن، عضو جبهه ملی بوده و یا منتسب به این گروه به شمار می آمدند. (۲۲)

اولین نمایش حزبی جبهه پس از انقلاب، به سالروز تولد مصدق در ۱۴ اسفند ۱۳۵۷ برمی گردد (۲۳) در همان روز بود که دومین چالش داخلی در جبهه روی داد. حکایت از این قرار بود که هدایت الله متین دفتری -نوه دختری مصدق- و همفکران او، انشعاب خود از جبهه ملی چهارم [به نقل از آقای سیف: انشعاب نبود چون اصلا جزو جبهه ملی نبود و مستقل بود] و تشکیل حزبی به نام جبهه دموکراتیک ملی ایران را اعلام کردند. شخص یادشده که یکی از سخنرانان این اجتماع بود، در اظهاراتش سران وقت جبهه را مورد انتقاد شدید قرار داده و متهم به انحراف از اصول مصدق

نمود. (۲۴) متین دفتری در سخنانش، شیوه تشکیل جبهه ملی را غیر دموکراتیک عنوان کرد و سران این گروه را به قدرت گرایی، انحصار طلبی و عدم اعتقاد به مبارزه دموکراتیک و نقش توده‌های مردم متهم کرد و هدف خود را ایجاد جبهه‌ای دموکراتیک به منظور تشکل توده‌های مردم علیه امپریالیسم بیان کرد تا از این طریق حاکمیت مردم، استقلال و دموکراسی در کشور محقق شود. (۲۵) دو حزب سیاسی که جناح چپ ملی گرایان را تشکیل می دادند، یکی «جامعه سوسیالیست‌ها» که عضو جبهه ملی چهارم بود و دیگری نیز «نیروی سوم» که متمایل به جبهه به شمار می رفت، به جبهه دموکراتیک ملی پیوستند. از جمله افراد برجسته که به گروه یادشده تمایل نشان دادند می توان از ملی گرای با سابقه و سرشناس، علی شایگان نام برد که در این مقطع زمانی به ایران برگشته بود. (۲۶) گویا این چالش، ضربه بدی را در راستای تضعیف جبهه ملی وارد آورد، چنان که گفته شد این گروه در ۲۹ اسفند ۵۷ به مناسبت روز ملی شدن نفت به تدارک مراسمی در میدان آزادی پرداخت که تنها حدود پنج هزار نفر در آن شرکت کردند و حتی د کمتر شایگان که پس از ۲۲ سال تبعید به ایران بازگشته بود، اظهار کرد: وضع امروزی جبهه ملی متناسب با سنت و ارزش تاریخی آن نیست. (۲۷) در اینجا می توان اذعان کرد که این چالش به مراتب تأثیر بیشتری نسبت به چالش نخست در تضعیف جبهه ملی چهارم داشته، چرا که به یک انشعاب مهم انجامید و نه تنها بسیاری از اعضا، بلکه دو حزب تأثیرگذار متمایل به جبهه ملی را به همراه خود برد.

سران جبهه ملی در بهار ۱۳۵۸ سعی کردند با دعوت از افراد ملی گرای



فروهر

سران جبهه ملی در بهار ۱۳۵۸ سعی کردند با دعوت از افراد ملی گرای با سابقه و وجیه المله همچون آیت الله سید رضان نجانی برای عضویت در این جبهه، توجه سیاسیون و افکار عمومی را به سوی خود جلب کرده و گروه متبوع خود را ترسیم کنند.

با سابقه و وجیه المله همچون آیت الله سید رضان نجانی برای عضویت در این جبهه، توجه سیاسیون و افکار عمومی را به سوی خود جلب کرده و گروه متبوع خود را ترسیم کنند. (۲۸) به دنبال این تلاش جبهه ملی چهارم، غلامحسین صدیقی در اوایل خرداد ۵۸ دعوت شورای مرکزی گروه یادشده را برای عضویت در آن شوراپذیرفت. (۲۹) اما هنوز خرداد ماه ۵۸ به پایان نرسیده بود که سومین چالش داخلی در جبهه ملی چهارم روی داد. به این ترتیب که داریوش فروهر به عنوان یکی از رهبران کلیدی جبهه، به دنبال اختلاف نظر با برخی سران دیگر گروه در صدد جدایی و فعالیت مستقل حزبی یعنی «ملت ایران» برآمد. فروهر که در این برهه زمانی وزیر کار ایران به شمار می آمد، در گفت و گویی با خبرنگاران، برخی رهبران جبهه را به فرصت طلبی و باند بازی به منظور دستیابی به قدرت متهم کرد: «من و حزب ملت ایران از امروز همکاری خود را با سازمانی که عنوان جبهه ملی دارد، ولی کارهای سیاسی و شکل سازمانی آن در خور این نام افتخار آمیز نیست، قطع می کنیم.» (۳۰)

اما در آن سو واکنش رهبران کلیدی جبهه ملی در برابر این اظهارات، جالب بود. سنجابی با اظهار تأسف از این اقدام فروهر، او را شخصی وطن پرست و شجاع، اما فاقد ویژگی های مناسب برای یک سیاستمدار تشکیلاتی معرفی کرد. صدیقی در مورد این اقدام و دلایل آن اظهار بی اطلاعی کرد، اما ابوالفضل قاسمی که دبیر کل حزب ایران و از اعضای شورای مرکزی جبهه بود شدیداً به اظهارات فروهر واکنش نشان داد، او اظهار داشت: «فرصت طلب آنهایی هستند که تابع قدر تند و آرمان‌ها و هدف‌های جبهه ملی خودشان را قربانی قدرت می کنند (۳۱) که تلویحاً به همسویی نسبی فروهر با جریان‌های اسلامی اشاره داشت.

در مورد این چالش باید به دو نکته اشاره کرد: نخست این که با نگاهی به سابقه سیاسی فروهر می توان به این موضوع پی برد که رابطه او با مبارزان اسلامگرا بخصوص روحانیون انقلابی به مراتب محسوس تر از همقطاران در جبهه ملی بود. (۳۲) با این اوصاف و با توجه به چالش جدی‌ای که در این برهه زمانی ماه‌های نخستین انقلاب میان برخی جناح‌های اسلام گرا و ملی گرا در حال شکل گیری بوده و حتی به بی ثباتی در دولت موقت نیز انجامید (۳۳) جبهه ملی، رویکرد ناخوشایندی نسبت به نوع حکومت مورد نظر نیر وها در ابتدای انقلاب نشان دادند. این در حالی بود که فروهر و همفکرانش در حزب ملت ایران معتقد به همراهی بیشتری با جریان‌های نزدیک به حزب جمهوری اسلامی بودند، (۳۴) به طوری که پس از کناره گیری پی در پی اعضای منتسب به جبهه ملی از دولت موقت، فروهر، تا پایان عمر این دولت یعنی اواسط آبان ۱۳۵۸ در مقام وزارت باقی ماند و حتی تا چهار ماه پس از تشکیل دولت توسط شورای انقلاب نیز به عنوان وزیر فعالیت کرد، تا آن که سرانجام در اسفند ۵۸ استعفا نمود. اما نکته دوم این است که فروهر و همفکرانش در حزب ملت ایران طی دوره مبارزاتی خود، گرایش تندروانه تری نسبت به حزب ایران

و رهبران دیگر جبهه ملی نشان دادند. (۳۵) این موضوع نیز در سومین چالش درونی جبهه ملی چهارم تأثیر گذار بود، به این صورت که حضور برخی از عناصر میانه رو در جبهه ملی در این مقطع زمانی، موجب نارضایتی جناح تندرو از جمله فروهر و همفکرانش شد، چنان که رهبر حزب ملت ایران در همان مصاحبه رسانه ای ۲۷ خرداد که رسماً جدایی خود را از جبهه ملی اعلام کرد، به طور غیر مستقیم به حضور افرادی مانند دکتر صدیقی اشاره نمود. (۳۶) و یکی دیگر از رهبران کلیدی حزب ملت ایران نیز به حضور این گونه افراد اذعان کرد. (۳۷) [به نظر می رسد صحت ندارد. سیف]

پس از ناکامی بزرگ جبهه ملی برای رسیدن به هدفش در راستای ایجاد مجلس مؤسسان به منظور تدوین قانون اساسی در تابستان ۱۳۵۸ (۳۸) گروه یاد شده باز هم از درون دچار اختلافاتی شد. در زمانی که دبیر کل جبهه یعنی

کریم سنجابی به منظور پاره ای معالجات درمانی به مدت تقریباً سه ماه در خارج کشور به سر می برد، صدیقی و برخی دیگر از رهبران گروه یاد شده در مهر ۵۸ تغییراتی اساسی در اساسنامه جبهه به عمل آوردند و طی آن، منصب دبیر کلی حذف شده و یک شورای رهبری ایجاد شد. (۳۹) در واقع تک روی های سیاسی سنجابی بود که موجب ناخرسندی دیگر رهبران گروه شد و آنان را به این اقدام ترغیب کرد. از جمله افرادی که برای شورای رهبری انتخاب شدند صدیقی، سنجابی، حسینی، پارسا، ادیب برومند و شاه حسینی بودند. (۴۰)

جبهه ملی که به دلیل چالش های متعدد درونی، ضربه های سختی بر پیکره آن وارد شده بود در عرصه سیاسی ایران نیز به تدریج به حاشیه رانده شد و در موضع ضعف قرار می گرفت. (۴۱) حتی در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری نیز کاندیدای مورد نظر آنان نتوانست به موفقیت نائل شود. (۴۲)

در همان دوره زمانی که شخص اول جبهه ملی چهارم در یک مصاحبه مطبوعاتی مورخ اواسط بهمن ۱۳۵۸، از فعالیت نوین و تازه جبهه در راستای تأثیر گذاری بر حرکت مردمی سخن می گفت (۴۳) سرانجام چهارمین چالش درونی جبهه ملی نیز که از چندین ماه پیش از آن آغاز شده بود به وقوع پیوست. طی آن غلامحسین صدیقی به همراه برخی دیگر از اعضای برجسته این گروه، به دلیل اختلاف نظرهایی که با سنجابی و کادر رهبری جبهه داشتند ترجیح دادند که نه تنها از جبهه، بلکه به طور کلی از عرصه سیاسی کناره گیری کنند. (۴۴)

جبهه ملی چهارم که از این زمان تا تقریباً ۱۶ ماه دیگر نیز در سطح اول عرصه سیاسی ایران حضور داشت، به تدریج هر چه بیشتر از اهدافش در راستای دستیابی به قدرت دور می شد، که ناکامی در اولین دوره انتخابات مجلس، مهمترین نمونه آن بود. این شرایط موجب شد تا به اقدام هایی در جهت مقابله با جریان هایی نظیر حزب جمهوری

اسلامی مبادرت ورزد. نزدیکی با سازمان چریکی چپ گرای مجاهدین خلق ایران (۴۵) و همچنین حمایت از رئیس جمهور - بنی صدر - در چالش با حزب جمهوری اسلامی (۴۶) از این فعالیت ها بود.

این نوع خط مشی در آن برهه زمانی بسیار حساس، طبیعتاً واکنش شدید اسلامگرایان را نسبت به جبهه ملی برانگیخت. (۴۷) تقریباً در اواسط خرداد ۱۳۶۰ بود که بنی صدر در یک سخنرانی میان مردم در همدان به طور بی پرده و کاملاً مستقیم، نوک پیکان حمله های خود را به سوی حزب جمهوری اسلامی و سران آن نشانه گرفت. این اقدام او، تنش را به بالاترین سطح خود رساند و بی ثباتی اجتماعی را تشدید کرد. (۴۸) در همان روزها بود که جبهه ملی نیز اعلامیه ای مبنی بر دعوت به تظاهرات در ۲۵ خرداد منتشر کرد که دلیل صوری آن لایحه قصاص بود، زیرا این لایحه با خط مشی فکری جبهه ملی در

تناقض قرار داشت که دولت به مجلس فرستاده و مورد تصویب قرار گرفت. (۴۹) اما در واقع با توجه به فضای سیاسی کشور، می توان از آن به عنوان استفاده از فرصت جبهه ملی به منظور بی ثباتی سیاسی برای مقابله با حاکمیت نام برد، اما با واکنش جدی ای که نشان داده شد این تدبیر جبهه نیز به نتیجه ای نینجامید و بارفتن برخی رهبران کلیدی آن از جمله سنجابی به خارج از کشور (۵۰) جبهه ملی چهارم نیز پس از تقریباً چهار سال فعالیت، از عرصه سیاسی ایران خارج شد. اگر چه اقدام هایی در راستای احیای جبهه ملی توسط برخی اعضای آن در اواسط دهه ۱۳۶۰ انجام شد، ولی دارای بازتاب قابل توجهی نبود. (۵۱)

در مورد دلایل چالش های جبهه ملی چهارم می توان عنوان کرد که دلیل اصلی چالش اول، ناشی از عامل خارجی، یعنی تقابل تندروی و میانه روی سیاسی در موضع گیری نسبت به حکومت پهلوی بود. در حالی که اکثریت رهبران جبهه باور داشتند سازش با حکومت وقت، به نفع گروه متبوع آنان و ملت ایران نیست، بختیار معتقد بود با انجام اصلاحات در چارچوب ساختار سیاسی پهلوی، می توان ایران را در مسیر اهداف جبهه ملی اداره کرد. دومین چالش منشأ داخلی داشت، یعنی بر سر گرایش به چپ طیفی از جبهه ملی بود. انشعاب کنندگان بر این باور بودند که باید به منافع توده مردم ایران و مشارکت آنان در فعالیت سیاسی توجه بیشتری کرد و این گرایش سوسیالیستی مطابق با افکار لیبرالیستی و راست گرایانه دیگر اعضای جبهه نبود، اما سومین چالش درونی جبهه ملی چهارم از یک سو مشابه با نمونه اول آن بود، با این تفاوت که در اینجا نوع موضع گیری در برابر مسئولان جمهوری اسلامی مطرح بود. در حالی که فروهر به نزدیکی نسبی به جریان های انقلاب اسلامی به دلیل استحکام انقلاب نوپای ایران باور داشت، بقیه رهبران این گروه معتقد بودند باید به طور راسخ بر اصول جبهه ملی پایبند بود، حتی اگر به قیمت رودر رویی با حکومت بینجامد. اما از آن سو منشأ داخلی نیز داشت و آن نیز عدم تفاهم

در زمانی که دبیر کل جبهه یعنی کریم سنجابی به منظور پاره ای معالجات درمانی به مدت تقریباً سه ماه در خارج کشور به سر می برد، صدیقی و برخی دیگر از رهبران گروه یاد شده در مهر ۵۸ تغییراتی اساسی در اساسنامه جبهه به عمل آوردند و طی آن، منصب دبیر کلی حذف شده و یک شورای رهبری ایجاد شد. در واقع تک روی های سیاسی سنجابی بود که موجب ناخرسندی دیگر رهبران گروه شد و آنان را به این اقدام ترغیب کرد. از جمله افرادی که برای شورای رهبری انتخاب شدند صدیقی، سنجابی، حسینی، پارسا، ادیب برومند و شاه حسینی بودند



صدیقی

جناح رادیکال جبهه ملی چهارم یعنی حزب ملت ایران با میان‌روهایی بود که در حال پیوستن به جبهه بودند، اما آخرین چالش مورد نظر، ریشه داخلی داشت و آن هم بر سر شیوه اداره جبهه ملی بود. در اینجا اختلاف نظرهای شخصی بر سر مسائلی نه چندان جدی موجب رویدادی تأثیرگذار در یک گروه سیاسی برجسته شد.

* کارشناسان ارشد تاریخ ایران اسلامی

پی نوشت:

- ۱- یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه گل محمدی و فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷، ص ۶۲۲.
- ۲- کریم سنجابی، خاطرات سیاسی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱، صص ۳۱۳-۳۱۱-عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انقلاب ایران به روایت رادیویی. بی. سی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، صص ۱۵۰۳-۵۰.
- ۳- سنجابی، همان، صص ۳۱۸-۳۱۴. غلامرضا نجاتی، خاطرات مهندس بازرگان، ج ۲، تهران، رسا، ۱۳۷۷، صص ۲۴۲-۲۳۲.
- ۴- سنجابی، همان، ص ۳۲۱.
- ۵- همان، صص ۳۳۳-۳۲۸.
- ۶- همان، صص ۳۳۵-۳۳۳. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سرنوشت یاران دکتر مصدق، تهران، نشر علمی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۱.
- ۷- آبراهامیان، همان، ص ۶۲۷.
- ۸- همان، ص ۶۳۳.
- ۹- حسن یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی، ج ۱، بخش ۲، تهران، قلم، ۱۳۷۹، ص ۱۵۵-اسناد لانه جاسوسی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ج ۹، ۱۳۸۷، صص ۶۸۲-۶۵۸. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سرنوشت یاران مصدق، صص ۱۶۵-۱۶۱-پرویز ورجاوند، یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، انتشارات چاپخش، ۱۳۷۲، صص ۲۲۱-۲۱۲. مصاحبه خسرو سیف با نشریه بین‌المللی کورش.
- ۱۰- سنجابی، همان، صص ۳۴۵-۳۴۴.
- ۱۱- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۵۳، ص ۲ سنجابی، همان، ص ۳۴۶.
- ۱۲- عبدالحسین آذرنگ، جبهه ملی ایران، دو ماهنامه بخارا، شماره ۴۴، ۱۳۸۴، صص ۱۷۴-۱۷۲-اسناد لانه جاسوسی، ج ۹، صص ۶۹۹-۶۹۷. داود علی بابایی، ۲۵ سال در ایران چه گذشت، ج ۲، انتشارات امید فردا، ۱۳۸۴، صص ۲۱۵-۲۱۲.
- ۱۳- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۵۳، ص ۲.
- ۱۴- روزنامه کیهان، شماره ۱۰۶۱۴، ص ۱.
- ۱۵- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۵۶، ص ۲.
- ۱۶- مصاحبه خسرو سیف، همان اطلاعات، شماره ۱۶۱۰۱، ص ۸.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- در مورد موضع گیری سنجابی و فروهر رجوع کنید به گفت و گوی خسرو سیف، همان - درباره حسینی رجوع کنید به هوشنگ مهدوی، سرنوشت یاران مصدق، ص ۶۹. سابقه مشی میانه روانه بختیار در مورد موضع گیری علیه پهلوی برمی گردد به همان مقطع زمانی اوایل دهه ۱۳۴۰ و جبهه ملی دوم (ر.ک: ۱۵: خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۴۹۶).
- ۱۹- گفت و گویا خسرو سیف، همان.
- ۲۰- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۶۱۰۱، ص ۸.
- ۲۱- همان، شماره ۱۵۷۵۳، ص ۲.
- ۲۲- نهضت آزادی ایران، شورای انقلاب و دولت موقت، بی‌جا، نهضت آزادی، ۱۳۶۲، صص ۳۸۴-۳۸۴. فوزی، یحیی، تحولات سیاسی اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران، ج ۱، تهران، نشر عروج، ۱۳۸۴، صص ۱۹۴-۱۹۰. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سرنوشت یاران مصدق، صفحات متعدد.

- ۲۳- سنجابی، همان، ص ۳۷۵.
- ۲۴- همان.
- ۲۵- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۸۰۱، ص ۲.
- ۲۶- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، همان، ص ۱۱۷.
- ۲۷- همان، ص ۱۱۵.
- ۲۸- اسناد لانه جاسوسی، ج ۱۰، ص ۴۰۹.
- ۲۹- هوشنگ مهدوی، همان، صص ۱۶۶-۱۶۵.
- ۳۰- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۸۸۲، ص ۲ اسناد لانه جاسوسی، ج ۱۰، ص ۴۸۲.
- ۳۱- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۸۸۲، ص ۷.
- ۳۲- پیشکسوت انقلاب مهدی عراقی، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، صص ۲۶۹-۲۶۱. هوشنگ مهدوی، همان، ص ۱۹۱. خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۳، ص ۳۴۶. ماهنامه شاهد یاران، یادمان سالروز شهادت آیت‌الله مصطفی خمینی، شماره ۱۲، آبان ۱۳۸۵، ص ۵۹-حسین شاه حسینی، آن سوی خاطره‌ها، تهران، انتشارات صمدیه، ۱۳۸۸، ص ۱۱۷.
- ۳۳- سنجابی، همان، صص ۳۶۶-۳۵۷. علی بابایی، همان، ج ۲، ص ۲۱۰. نهضت آزادی ایران، همان، ص ۲۵۴۱.
- ۳۴- مسعود بهنود، ۲۷۵ روز بازرگان، تهران، نشر علم، ۱۳۷۷، صص ۵۹۳-۵۸۱ و ۷۸۰-دادگستری جمهوری اسلامی ایران، غائله ۱۴ اسفند (ظهور و سقوط ضدانقلاب)، تهران، دادگستری جمهوری اسلامی، ۱۳۶۴، ص ۶۹.
- ۳۵- چنان که از تعداد فعلاتی که او در دوره پهلوی به زندان افتاد می‌توان به این نکته پی برد (خسرو سیف، درباره زنده بآدان پروانه و دارویش فروهر، ماهنامه ایران مهر، شماره‌های ۱۸ و ۱۹)، آبان و آذر ۱۳۸۴، ص ۹۰؛ همچنین رابطه نزدیک او با انقلابیون اسلامگرا نیز می‌تواند مبین این نکته باشد.
- ۳۶- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۸۸۲، ص ۲ اسناد لانه جاسوسی، ج ۱۰، ص ۴۸۲.
- ۳۷- گفت و گوی خسرو سیف با نشریه بین‌المللی کورش.
- ۳۸- محمد وحید، مجلس خبیرگان و حکومت دینی در ایران، تهران، نشر عروج، ۱۳۸۴، ص ۲۶۴ و ۲۹۸. اسناد لانه جاسوسی، ج ۱۰، ص ۴۶۳ و ۵۰۳. بر اثر همین عدم موفقیت بود که جبهه ملی دست‌اندر کاران را به تقلب متهم کرده و صحت انتخاباتی رازیر سؤال برد (اسناد لانه جاسوسی، ج ۱۰، ص ۶۰۷). عباس شادلو، انقلاب اسلامی از پیروزی تا تحکیم، شادلو، ۱۳۸۵، ص ۱۲۴.
- ۳۹- هوشنگ مهدوی، همان، ص ۱۱۵.
- ۴۰- بهنود، همان، ص ۷۷۲.
- ۴۱- علی بابایی، همان، ج ۴، صص ۱۱۷-۱۱۶۳.
- ۴۲- سنجابی، همان، ص ۳۷۲.
- ۴۳- روزنامه اطلاعات، شماره ۱۶۰۷۰، ص ۲.
- ۴۴- سنجابی، همان، ص ۳۸۰. شادلو، همان، صص ۱۸۲-۱۸۱. هوشنگ مهدوی، همان، صص ۱۶۱-۱۶۴.
- ۴۵- سنجابی، همان، ص ۳۹۵.
- ۴۶- هادی نخعی، روز شمار جنگ ایران و عراق - کتاب هفتم، تهران، مرکز مطالعات سپاه، ۱۳۸۵، صص ۵۵۵-۵۵۵ و ۱۰۸۲. روزنامه پیام جبهه ملی، ۱۳۶۰-۱۳۵۹، شماره‌های ۱-۷۶۰-سنجابی، همان، ص ۳۹۵.
- ۴۷- روزنامه کیهان، شماره ۱۱۲۶۹، ص ۴ و شماره ۱۱۲۸۳، ص ۱۰.
- ۴۸- همان، شماره‌های ۱۱۳۰۵-۱۱۳۰۳.
- ۴۹- سنجابی، همان، ص ۳۸۳.
- ۵۰- همان، ص ۳۸۳. هوشنگ مهدوی، همان، ص ۲۹.
- ۵۱- کورش زعیم، اطلاعاتی تازه و حرف‌های ناگفته درباره جبهه ملی ایران، دو ماهنامه بخارا، شماره ۱۳۸۵، صص ۵۹۱-۵۸۹.

امام علی (ع) و جامعه مدنی

سخنرانی محمد بسته‌نگار در انجمن اسلامی مهندسیین



تو ترازوی احد خود بوده‌ای
بل زبانه هر ترازو بوده‌ای

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای
شمه‌ای واگو از آن چه دیده‌ای
امام علی (ع) چگونه بود؟

وقتی در زمان ابوبکر، ابوسفیان به او پیشنهاد اقدام مسلحانه برای به دست گرفتن قدرت را داد، محکم رد کرد. وقتی شورشیان، خانه عثمان را محاصره کردند و آب را به روی اهل خانه بستند، پسرانش را به محافظت از خانه گماشت و به اهل آن آب رساند. وقتی مردم بعد از قتل عثمان، با اصرار شدید و بی سابقه از او خواستند که خلیفه شود گفت «مرا

رها کنید و سراغ کس دیگری روید، من هم کمکش می‌کنم.»
این طور نبود که از هر فرصتی برای دستیابی به قدرت استفاده کند.

اول کسی بود که با رأی قاطع مردم حاکم شد. بعد از انتخاب شدن، به مردم نگفت «به خانه روید و مطیع باشید»، بلکه گفت: «در صحنه بمانید و اظهار نظر و انتقاد به حق کنید که من ایمن از خطا نیستم مگر این که خدا نگهم دارد.»

سعد بن ابی وقاص، مشروعیت دولتش را نپذیرفت و بیعت نکرد، علی حتی علیه او سخنی نگفت.

طلحه و زبیر به بهانه حج، مدینه را ترک کردند تا در مکه به عایشه پیوندند و جنگ راه بیندازند. به آن دو گفت «می‌دانم حج نمی‌روید! اما با این وجود نه جلوی رفتنشان را گرفت، نه به جرم آشوب و فتنه و براندازی، مانع کارشان شد و نه اصلاً بر سابقه جهادشان خط بطلان کشید.

شب جنگ جمل، زبیر را صدا زد و با ذکر خاطره برادری سابقشان و سابقه جهادشان با هم در محضر پیغمبر، دل او را لرزاند و از جنگ منصرفش کرد. سلاحش «منطق» و «کلمه» بود. «غلام آن کلماتم که آتش انگیزد».

روز جمل، اول سپاه مقابل تیراندازی کردند و یک سرباز او را کشتند. یارانش گفتند شروع کنیم. او گفت نه و سر به آسمان بلند کرد و گفت: «اللهم اشهد» (خدا یا شاهد باش). سپاه مقابل دومین تیر را انداختند و دومین

سرباز او را کشتند. یاران گفتند شروع کنیم. او باز مخالفت کرد و سر به آسمان بلند کرد و گفت «اللهم اشهد». تیر سوم را که انداختند و سومین سرباز او را که کشتند، سر به آسمان بلند کرد و گفت «خدا یا شاهد باش که ما شروع نکردیم.»
آنگاه شمشیر کشید، ماجراجو و جنگ طلب نبود. بعد از جنگ، بر پیکر طلحه گریست و خطاب به او گفت «کاش ۲۰ سال پیش از این مرده بودم و کشته تو را افتاده بر زمین و زیر آسمان نمی‌دیدم!» حتی حرمت سابقه جهاد دشمنش را هم نگاه داشت.

سپس به دیدن عایشه رفت و حرف‌های درشت او را تحمل کرد و حالش را پرسید و با ۴۰ زن مسلح روپوشیده (شبه مردان جنگجو!) اسکویش کرد

و او را به وطنش برگرداند. او نسبت به زنان، حتی مجرمانی که اقدام مسلحانه علیه امنیت ملی کرده بودند، این طور بود.

کسانی که با او جنگیدند را «محارب، منافق و آشوبگر» خواند، گفت «برادران مسلمان مانند که در حق ما ظلم کردند!»

امام علی نگذاشت در جنگ صفین، یارانش جواب شعارهای زشت یاران معاویه را بدهند. گفت «من بدم می‌آید که شما زشت گویی کنید، بهتر آن است که از کارهایشان بگویید و حال و روزشان را یاد کنید و به خدا بگویید خدا یا خون‌های ما و آنها را حفظ کن!»

در بحبوحه جنگ صفین، درست سر بزنگاه و آنجا که به قول مالک اشتر «فقط چند قدم و ضربت شمشیر تا خیمه معاویه مانده بود»، مردم ساده‌اندیش دست از جنگ کشیدند، جز سلاح «منطق» و «کلمه» سلاح دیگری بر این نافرمانان نکشید. حتی اختیار جنگش دست مردم بود. به جای مردم تصمیم نمی‌گرفت و نظر بر حق خودش را به مردم تحمیل نمی‌کرد. وقتی قرار بر مذاکره و حکمیت شد، او خواست که مالک اشتر یا ابن عباس را بفرستد، مردمش مخالفت کردند و ابوموسی اشعری را فرستادند، و او باز رأی بر حق خودش را به مردم تحمیل نکرد و در عمل میزان رأی مردم قرار داد و جز سلاح «منطق» و «کلمه» به کار نگرفت.

خوارج مسلح، در کمال آزادی علیه او تظاهرات می‌کردند، نه گفت از

من اجازه بگیرم و نه سر کوبشان کرد.

خوارح مسلح، در کمال امنیت در مسجد خدا، وسط نماز جماعت، با صدای بلند بر ضد او شعاری دادند و او خطاب به خود این آیه را می خواند «فاصبر، ان وعد الله حق» همین آنه تو همین، نه شکنجه، نه کشتن آنها در کار بود. می گفت «نباید چیزی را از شما پنهان کنم جز در جنگ».

وقتی شنید در مرز کشور تحت حکومتش، مهاجمان خارجی به خانه مردم ریخته و غارتگری کرده اند، نگفت «افشاگری نکنید». خودش منتقد حکومت خود شد و خبر را به مردم رساند و گفت «مرد مسلمان باید از غم این حادثه بمیرد!»

بارها خودش مردم را به نظارت بر خودش دعوت کرد و انتقاد از حاکم را تکلیف شرعی مردم دانست! منظورش از مردم فقط مسلمانان نبود. خودش به صراحت گفت که «مردم با ما مهم دینند یا هم نوع و مخلوق خدا»، یعنی حرمت و حقوق همه باید محفوظ باشد.

به منصوبانش می گفت «مبادا مانند گرگ درنده به جان مردم بیفتید و خوردن اموال آنها را غنیمت شمرد.»

هیچ گاه در خانه مردم رانشکست و حرمت حریم خصوصیشان را، حتی آنجا که دانست بساط فحشا پهن است، نقض نکرد.

به قاضی چنان امنیت و استقلالی داده بود که علیه خودش حکم کرد! به از کار افتاده ها مقرری داد.

در سفری، وقتی که مردم دنبال مرگش دویدند، ذوق زده نشد، برعکس بر سرشان فریاد زد! مردم را خوار نمی خواست.

صورتش را نزدیک آتش می برد و می گفت «بچش علی، این سزای حاکمست که مردمش را فراموش کند.»

خدمات دولت های قبل را ستود، بویژه برای عمر سنگ تمام گذاشت، نگفت آنها دزد، فاسد و خائن بودند. تأکیدش روی مردم بود و به معاویه گفت «مردم مرا خواسته اند.»

بر حاکمان واجب کرد که تاریشه فقر را نکنند و هم سطح فقیرترین مردم زندگی کنند.

در بستر مرگ گفت «مبادا در خون مردم بیفتید و بگوید وای علی کشته شد.»

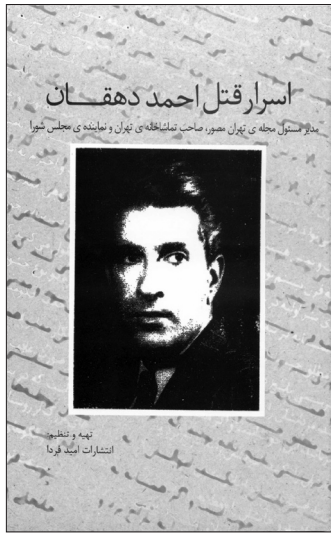
اسرار قتل احمد دهقان

ناشر: انتشارات امید فردا،

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۱۳۵۶۸ و ۰۲۱-۶۶۹۱۷۴۴۹

قیمت: ۱۸۰۰ تومان

«احمد دهقان»، نماینده مجلس شورای ملی، مدیر مجله «تهران مصور» و صاحب «تماشاخانه تهران» بود. «دهقان» که روابط نزدیکی با دربار و «سپهبد رزم آرا» داشت، در سال ۱۳۲۹، در حالی که فعالیت های ضد کمونیستی و دشمنی اش با شوروی به اوج خود رسیده بود، به شکل مبهم و مشکوکی به قتل رسید. موضوع کتاب حاضر بررسی قتل احمد دهقان است. این کتاب ضمن اشاره به وقایع تاریخی و سیاسی ایران در دوره پهلوی بین سال های ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷ علت های ممکن و مرتبط با ترور این روزنامه نگار ایرانی را تشریح می کند.



فکر در آسمان با هواپیما تصادف کرد

نویسنده: داود علی بابایی

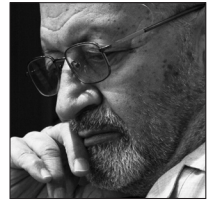
چاپ اول: ۱۳۹۰

انتشارات امید فردا، تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۱۳۵۶۸ و ۰۲۱-۶۶۹۱۷۴۴۹

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

کتاب فکر در آسمان با هواپیما تصادف کرد، شامل نوشته هایی است به سبک زنده یاد پرویز شاپور که متأسفانه پس از درگذشت ایشان، سبک او چندان در ادبیات ایران پیگیری نشد. داود علی بابایی در این کتاب می کوشد جملاتی را در غالب همان نوع کلماتورها نوشته و در دل این جملات ساده، مفاهیم عمیق اجتماعی، سیاسی و مشکلات امروز جامعه ایران را ارائه نماید.





فضل‌الله صلواتی
بخش بیست و نهم

درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

حجاج بن یوسف ثقفی

حجاج بن یوسف، از طایفه بنی ثقیف، فرمانده قدرتمند و خونخوار عبدالملک مروان بود. وی تمام همتش وقف خاندان اموی شد، (۱) عبدالملک درباره او به فرزندانش گفته بود: «حجاج ما را بر منبر خلافت قرار داد.» (۲) اهمیت امویان برای حجاج، اعیاذ بالله، بیش از پیامبر (ص) و اسلام و قرآن بود، حتی از این که مردم به زیارت قبر پیغمبر می‌رفتند ناراحت می‌شد و می‌گفت: «چرا مردم دور قصر امیر عبدالملک طواف نمی‌کنند؟» (۳) از

برای مدتی محدود، سرکوب کرد، که البته بعدها منجر به شورش‌هایی شد. وقتی حجاج به کوفه وارد شد در خطابه‌ای به مردم گفت: «خلیفه به من دو شمشیر داد، یکی رحمت و دیگری عقوبت، شمشیر رحمت در راه افتاد و تنها شمشیر عقوبت باوست.» (۶) حتی آورده‌اند که در خطبه‌ای گفته: «من سرهایی را می‌بینم بالغ و آماده که از تن جدا شوند و نظاره گر خون‌هایی هستم که از زیر عمامه‌ها بر محاسن جاری می‌شود.» (۷) این کلمات را به عبیدالله زیاد هم نسبت می‌دهند که هنگام ورود به کوفه در مسجد کوفه بیان کرد.

گفته‌های او است: «اگر بدانم عبدالملک جز با تخریب کعبه از من راضی نمی‌شود، سنگ سنگ آن را ویران می‌کنم.» (۴)

امثال حجاج برای چه چیز تمام شرف، ایمان، جان و مال خود را برای قدرتمندان می‌گذاشتند؟ امثال عبدالملک مروان، جقدر ارزش داشتند که انسان‌ها مانند اسب و حمار، همه چیز خود را در اختیار آنها بگذارند؟ اسب‌ها و الاغ‌ها حاضر نیستند برای رضایت صاحبشان کسی را بکشند، ولی موجودات فرومایه‌ای مثل حجاج، بدتر از هر درنده‌ای «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» چه هدفی داشتند که دنیا و آخرت خود را در پای زورگویان دروغ‌پرداز بریزند؟ به پای آدمی پست‌تر از خودشان، خویشتن را محو کنند و همه دنیا را فدای او نمایند و به خاطر او مردمی را از حق حیات محروم کنند و جان و مال و ناموس آنها را آتیه سازند.

در سال ۷۵ وقتی عبدالملک او را به حکومت عراق و ایران منصوب می‌کند دست حجاج را برای هر جنایتی باز می‌گذارد، حتی می‌نویسند: «وَأَطْلَقَ يَدَهُ عَلَى الرِّجَالِ وَالسِّلَاحِ وَالْأَمْوَالِ»، (۵) هر چه می‌خواهد بر سر مردم بیاورد، اختیار مطلق و بدون مسئولیت در سرنوشت خلق و سلاح و اموال مردم را دارد.

وقتی حجاج حاکم عراق شد با کشتار وسیع مردم و بازداشت و زندانی کردن و گرفتن اموال آنها، محیط آشفته کوفه را با رعب و وحشت آرام کرد، تا مردم را ساکت نماید، آتش‌ها به زیر خاکستر رفتند، مخالفان را

اولین سخنرانی ولید، تهدید مردم بود. وقتی در مسجد بالای منبر رفت و مرگ پدرش را اعلام کرد، گفت: «ای مردم بر شما باد به فرمان بردن و همراهی با جماعت، چه هر کس مخالفت خود را آشکار سازد، سرش را از تن دور کنم و هر کس خاموش ماند با اجل خویش بمیرد.» و شگفت‌آور است آنها که از غیر مسیر مردمی به مقام و موقعیتی دست پیدا می‌کنند، به جای دوستی و آشتی با مردم، آنها را تهدید به زندان، کشتن، رنج و آزار می‌کنند

حجاج، مردم کوفه را به خاطر طرفداری و بیعت با عبدالله زبیر سخت در عذاب قرار داد و آنها را به ذلت کشانید. ابن خلکان، در کتاب خود می‌آورد: «وَكَانَ لِلْحَجَّاجِ فِي الْقَتْلِ وَسَفْكِ الدِّمَاءِ وَالْعُقُوبَاتِ غَرَائِبٌ لَمْ يُسْمَعْ مِثْلَهَا» در کشتار، خونریزی و شکنجه مردم، کسی همانند حجاج نبوده است. (۸) هنگام اشغال مدینه چه بسیاری از صحابه و تابعین را کشت، حتی بر گردن آنها مهرهایی می‌زد که مورد اهانت قرار گیرند. (۹) سیوطی، بزرگترین گناه عبدالملک را روی کار آوردن حجاج و باز گذاشتن دست او بر جان‌ها و اموال مردم می‌داند، (۱۰) سپس ادامه می‌دهد: «خدا پیش موردرحم و بخشش قرار ندهد.» (۱۱)

حجاج، سهل بن سعد ساعدی، جابر بن عبدالله انصاری، مالک بن انس و صحابیان دیگر را مورد آزار قرار داد.

محاصره شهر مکه توسط سپاه حجاج در سال ۷۳ بود، هشت ماه شهر مکه در محاصره امویان قرار گرفت. در این دوران عبدالله زبیر و مردم مقاومت

می‌کردند. حجاج نیز مانند اسلاف خود در سال ۶۴، خانه خدا را سنگباران و آتشباران کرد، تا این که عبدالله زبیر در جنگ با آنان کشته شد و شهر مکه و خانه کعبه به اشغال لشکر حجاج درآمد. (۱۲) پس از پیروزی بر زبیر در سال ۷۵ عبدالملک قصد حج کرد، در حال مستی از باده غرور و نخوت پیروزی، حجاج را به ولایت عراق منصوب کرد، (۱۳) زیرا او از یاران خونریز عبدالملک بود. (۱۴) حجاج در عراق هر قدر که در توان داشت به شیعیان ظلم و اجحاف نمود.

طرفداران آل زبیر، دوستان و وابستگان به خوارج را تا آنجا که می توانست می آزرده و بسیاری از آنها را با وضع فجیعی کشت.

نوشته اند: به خاطر نافرمانی و کارشکنی مردم عراق در خصوص جهاد علیه معاویه، حضرت علی (ع) در حال ناراحتی به آنها فرموده بود: «اللَّهُمَّ عَجِّلْ عَلَيْهِم بِالْعَلَامِ التَّقْفِي» (۱۵)، خداوند اعلام تقفی را بر سر آنها مسلط گردان.

حجاج از سال ۷۵ تا ۹۵ حاکم مطلق عراق و شرق اسلامی، تاخراسان و سیستان بود و بیشتر اوقات به سرکوب خوارج و شورش های محلی و شیعیان می پرداخت.

گویند در ابتدای تولد چون پستان مادر رانمی گرفت از خون بز به او دادند، تا کم کم شیر مادرش، فارعه را نوشید و بدین سبب بود که او خونخوار و خونریز از کار درآمد و حتی گفته بود: «بیشترین لذت من در ریختن خون است». کسانی که توسط او و به فرمان او کشته شدند را تا یکصد و بیست هزار نفر نوشته اند. (۱۶)

وقتی در زمان **سلیمان بن عبدالملک**، حجاج از کار برکنار شد در زندان های او ۵۰ هزار مرد و ۳۰ هزار زن بودند، تعدادی از آنها را برهنه در زندان رها می کرد و مرد و زن را با هم در حبس نگاه می داشت و مجلس او را

سقف و ساتری نبود. روز جمعه ای سوار بر اسب و با اسکورت مخصوص برای امامت نماز جمعه می رفت، سر و صدای گریه و ضجه هایی را شنید، پرسید این صداها چیست؟ گفتند: صدای زندانیان تو می باشد که از گرسنگی و سختی ناله می کنند. به آنها نگاهی کرد و گفت: خفه شان کنید و نگذارید که فریاد بزنند. (۱۷)

نوشته اند که پس از آن جمعه، خدا دیگر به او مهلت نداد و مرد، او ۳۰ هزار نفر را بی جهت و بدون جرم، حتی گناه سیاسی و برای دوستی علی (ع) زندانی کرده بود، که بعدها **ولید بن عبدالملک**، دستور آزادی آنها را داد.

او را پلیدترین، خبیث ترین و خونخوارترین فردامت و حتی در جهان دانسته اند. با این که

عبدالملک به او نوشته بود با شیعیان و آل ابی طالب مدارا کند و تا وقتی اقدامی علیه حکومت نکرده اند متعرض آنها نشود، ولی حجاج به خاطر تنفری که از شیعیان و دوستان حضرت علی داشت بسیاری از آنها را کشت، از جمله **کمیل بن زیاد**، **قنبر غلام آزاد شده** و با وفای آن حضرت، **عبدالرحمن بن ابی لیلی**، **یحیی بن ام الطویل** و بالاخره **سعید بن جبیر** را که با وضع فجیعی شهید کرد. (۱۸) حجاج به خاطر جانفشانی ها و فداکاری هایی که برای بنی امیه، بخصوص **عبدالملک مروان** کرده بود و **عبدالله زبیر** را در مکه کشته و سر او را برای **عبدالملک** فرستاده بود، بسیار مورد توجه **عبدالملک** و پسرش **ولید** بود و آنها حکومت خود را از او می دانستند.

حجاج چون به سر بازان کوفی اعتماد نداشت، در سال ۸۳ هجری شهر واسط را برای سکنای سپاهیان شامی بنا کرد، این شهر میان کوفه، بصره و تیسفون قرار داشت، به خاطر آن که در برابر هر تهدیدی بتواند در اسرع وقت از سپاهیان مطیع و منقاد شام استفاده کند، حجاج بر موجب سر بازان شامی افزود و حقوق سر بازان عراقی را کاهش داد و به خاطر امنیت بیشتر، حجاج مقر حکومت خود را در شهر واسط قرار داد، (۱۹) همین امر باعث دلسردی،

عدم تمکین و نافرمانی سر بازان عراقی شد که گاهی به خوارج می پیوستند و یا منجر به شورش هایی می شد.

حجاج درگیری های بسیاری با خوارج داشت، بالاخره با قدرت، آنان را به داخل ایران تا اصفهان و تا سیستان و بلوچستان راند، به طوری که تا مدتی دیگر نتوانستند سدی در راه امویان باشند. (۲۰)

مدت زندگی او در این جهان فقط ۵۴ سال بود، حدود ۲۰ سال بر عراق حکومت داشت و مدتی نیز فرمانده بی باک سپاهیان برای سرکوب مخالفان بود.

حضرت علی (ع) در شکایت از مردم کوفه و ناپایداری آنها، از امارت ظالمانه او خبر داده بودند که چه بر سر مردم خواهد آورد، از او نام برده اند و یاد آور شده اند که چگونه به صغیر و کبیر آنها رحم نمی کند، با استبداد عمل می نماید، انتظار هیچ گونه خوبی از او نیست و غیر از بدی کاری انجام نمی دهد. (۲۱)

عبدالله عمر با این که خود را از برترین های می دانست و با عدم دخالت در امور سیاسی، خوبشتر را عابد، زاهد و منزوی مطرح می کرد، وی حتی با حضرت علی بیعت نکرد و در مکه با **عبدالله زبیر** هم بیعت نکرد، ولی چون حجاج بر مکه مسلط شد و **عبدالله زبیر** کشته شد، با این که چشمانش نابینا شده بود، شبانه برای بیعت با **عبدالملک** به نزد حجاج رفت و گفت:

«می ترسم بمیرم و با امیر بیعت نکرده باشم». حجاج هم برای آن که به او اهانت کرده باشد و پسر خلیفه دوم را تحقیر کند، به جای دست، پایش را دراز کرد و پسر عمر، پای حجاج را در دست گرفت و عبارات بیعت را بیان کرد. (۲۲) حجاج بن یوسف پیوسته **عبدالله عمر** را مورد اهانت قرار می داد و گویند: در نهایت او را مسموم کرد، **عبدالله** بیمار شد و از دنیا رفت. (۲۳)

شیعیان در آن زمان پراکنده بودند و انسجامی نداشتند تا در برابر دشمنان مقاومتی داشته باشند، او در لعن و اهانت به امامان شیعه و حضرت زهرا (س)

افراط می کرد. **عطیه بن سعد** را به خاطر دوستی علی (ع) ۴۰ ضربه شلاق زد. متملقان و چاپلوسانی که می خواستند از وجود او سوء استفاده کنند و انعامی از وی بگیرند، اهانتی به خاندان پیامبر روا می داشتند. او بر دوستی عثمان اصرار می ورزید و هر کس را که احساس می کرد در شورش علیه عثمان شرکت داشته می کشت. (۲۴) شیعیان را با شکنجه و ادا به دشنام به حضرت علی می کرد. اهل بیت پیامبر (ص) را در شرایطی قرار می داد که از نظر مالی در تنگی و سختی باشند. (۲۵) حقوق بیت المال آنها را قطع کرد، آنان مجبور بودند که برای امرار معاش خود با مشکلاتی روبه رو باشند. شورشهایی که علیه او قیام می کردند و سرکوب می شدند روی سه مسئله اعتراض شدید داشتند: حیف و میل بیت المال، زیر پا گذاشتن حدود شرعی و سوم استبداد. (۲۶) در زمان **ولید بن عبدالملک** او همچنان حاکم مطلق العنان عراق و ایران بود.

سرانجام خلیفه پس از **ولید**، **سلیمان بن عبدالملک**، به خاطر نارضایتی بسیاری از مردم، او را کنار گذاشت. وقتی قدرتمندان ظالم و خونخوار از کار برکنار شوند، جز وزر، وبال، بدبختی، زنج و سرزنش مردم چیز دیگری ندارند. وی در سال ۹۵ هجری پس از عمری جنایت و آدمکشی از دنیا رفت

جنگ و خونریزی برای امویان و عباسیان یک خصلت درونی شده بود که از ماهیت ضد انسانی و ضد مردمی آنان سرچشمه می گرفت. قیام شیعیان در طول تاریخ، بیشتر مقابله با این همه جنایت و حفظ هویت اسلامی و پاسداری از حریم تشیع و حمایت از مظلومان بوده است

و جسد او را در شهر واسط دفن کردند، بعدها بنی عباس استخوان‌های او را بیرون کشیده و آتش زدند و امر وزاری از آن برجانست.

ولید بن عبد الملک مروان

ولید در سال ۵۳ هجری متولد شد و در ماه شوال سال ۸۶ در سن ۳۳ سالگی بر تخت خلافت یا سلطنت مروانی بنی امیه نشست.

مسعودی می نویسد: در هنگام مرگ عبد الملک، پسرش ولید و زنانش در اطراف او می گریستند، عبد الملک شعری خواند که: «چه بسا کسان که آرزوی مرگ ما می کنند ولی گریانند، و اشاره به زنان کرد و گفت: چه بسا کسانی که گریه می کنند ولی از چشمانشان شادی می بارد.» سپس به ولید گفت: «چرا مثل کبوتران می نالی؟ وقتی من مُردم، دامن بالا بزنی و به میدان بیا و پوست پلنگ بیوش و شمشیر بیاویز، هر که در مقابلت عرض اندام کرد گردنش را بزنی و هر که خاموش ماند از درد خواهد مُرد.» سپس در سخنانی به مذمت دنیا پرداخت: «ای دنیا، دراز تو کوتاه و بسیار تو اندک است، ما از تو، دستخوش غرور بودیم.» آنگاه رو به فرزندان خود کرد و گفت: «شما راهی ترس از خدا سفارش می کنم، که نگهدار دائم و سرپوش شایسته‌ای است، تقوانیکو ترین توشه است که در معاد نیز به کار آید و پناهگاهی ارزنده است، بزرگترها با کوچکترها مهربان باشند، کوچکترها حق بزرگترها را بشناسند، دل‌ها صاف باشد، به اعمال صالح جنگ زنی، از طغیان و حسد پرهیزید، که شاهان سلف و قدرتمندان و الامقام از آن نابود شدند، از برادران مسلمة حمایت کنید که دندان تیز و سپر شماست که به دشمن نشان می دهید، حجاج را گرامی دارید که این حکومت از اوست، نیکو کار باشید، در جنگ آزاده عمل کنید و نیکویی کنید و...» (۲۷) تعجب آور است که از اول اسلام تا امروز و تا آینده، همه ارباب قدرت و خطبه خوانان حکومتی، مردم را به تقوا و نیکو کاری دعوت می کنند، ولی کمتر دیده شده که در هنگام قدرت، کسی به آن عمل کرده باشد. «توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند.»

چون عبد الملک از دنیا رفت، پسر و جانشینش ولید به منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی گفت: «مصیبتی چون این و نعمتی مانند آن ندیدم، خلیفه‌ای را از دست دادیم و من خلافت را به دست آوردم، در باره این مصیبت، یاد خدایم کنم و بر آن نعمت سپاس او را به جای می آورم.» (۲۸) آنگاه مردم را به بیعت خود فراخواند، در مسجد دمشق همه حاضران با او بیعت کردند. در خلافت‌های پیشین، صحابه و تابعین تعیین خلیفه می نمودند و بیعتش را می پذیرفتند، ولی امروز، سپاهیان شام و حامیان بنی امیه، برای همه مسلمانان نقش تعیین کننده دارند.

نوشته‌اند که: (۲۹) ولید هیچ تعلیم و تربیتی نداشت و به خاطر محبت افراطی و عزیز بی جهت بودن نزد پدر و مادرش، درسی نیاموخت، اصلاً استعداد آموختن نداشت، عده‌ای از علمای علم نحو را برای آموزش او شش ماه در خانه‌ای گذاشتند تا مطلبی فراگیرد، که گفتند پس از این مدت بدتر از اولش از آن خانه بیرون آمد. او وقتی خلیفه شد با این که عرب زبان بود، کلمات عربی را به غلط تلفظ می کرد، حتی اعراب آیات و کلمات عربی را اشتباه می خواند. برادران و افرادی که پای منبر او می نشستند، از چگونگی سخنانش خجالت می کشیدند. (۳۰)

اولین سخنرانی ولید، تهدید مردم بود. وقتی در مسجد بالای منبر رفت و مرگ پدرش را اعلام کرد، گفت: «ای مردم بر شما باد به فرمان بردن و همراهی با جماعت، چه هر کس مخالف خود را آشکار سازد، سرش را از تن دور کنم و هر کس خاموش ماند با اجل خویش بمیرد.» (۳۱) و شگفت آور است آنها که

از غیر مسیر مردمی به مقام و موقعیتی دست پیدا می کنند، به جای دوستی و آشتی با مردم، آنها را تهدید به زندان، کشتن، رنج و آزار می کنند.

ولید، در سال ۹۱ هنگامی که برای برگزاری حج به حجاز رفت، در مدینه، ضمن خطبه‌ای، مردم مدینه را نافرمان و نادرست خواند و در صورت نافرمانی، آنها را تهدید به مرگ کرد. (۳۲) شاید می خواست مانند یزید بن معاویه در سال ۶۳، هر کاری که می تواند بر سر مردم مکه و مدینه بیاورد.

سیوطی می نویسد: «وَكَانَ الْوَلِيدُ جَبَّارًا ظَالِمًا»، او ولید را جبار و ستمگر می داند و از قول عمر بن عبد العزیز می نویسد: «ستمکارترین افراد آن زمان، ولید در شام و حجاج، در عراق و عثمان بن حیاره در حجاز و قوه بن شریک در مصر بودند.» اینها: «امتلاّت الارض وَاللهِ جوراً»، به خدا قسم دنیا را از ستم پر ساختند. (۳۴)

و چون ستمگران زمان، ولید و پدرش، بسیاری از مخالفان را سرکوب کرده بودند، لشکر بنی امیه توانستند سرزمین‌هایی را به قلمرو مسلمانان بیفزایند که در تواریخ از آنها نام برده شده است، شاید پس از دوران عمر بن خطاب، فتوحات مسلمانان به اندازه دوران ولید نبود، او اگر از نظر علم و دانش و فضیلت کمبود داشت، ولی از نظر جسارت، بی باکی و خشونت، سرآمد بود. (۳۵)

حجاج، در زمان ولید، همچنان حاکم عراق و ایران و مشاور برتر خلیفه بود، هنگامی که عمر بن عبد العزیز که در آن زمان حاکم مدینه بود، نامه‌ای برای ولید نوشت که جلوی ظلم‌های حجاج را بگیرد، ولید به جای ترتیب اثر دادن به نامه پسرعمو و حاکم خود، او را از حکومت مدینه بر داشت. حاکم بعدی، شاکیان عراقی را که به عمر بن عبد العزیز پناهنده شده بودند، با غل و زنجیر نزد حجاج فرستاد تا آنان را از دم تیغ بگذرانند. (۳۶)

در باره ولید آورده‌اند که اقدام به توسعه و ساختن مساجد مدینه و دیگر سرزمین‌های اسلامی کرد. بنای مسجد اموی شام از اقدامات او بود. ولید جایگاه‌هایی را برای فقیران و یتیمان و محلی را برای آموزش آنها ترتیب داده بود و جلوی گدایی فقیران و یتیمان را می گرفت و برای هر یک سرپرستی و مقرری خاصی معین کرده بود. (۳۷) برای از افتادگان و نابینایان با هزینه حکومت پرستارانی قرار می داد که آنان را تیمار کنند. (۳۸) در مسائل مربوط به فتوحات مسلمین و نشر فرهنگ و تمدن اسلامی، از دوران عبد الملک و ولید و دیگر خلفای آخری در پایان قرن اول و آغاز قرن دوم، نام برده می شود.

نوشته‌اند: (۳۹) هنگامی که ولید بنای مسجد دمشق را روی کلیسای ویران شده‌ای آغاز کرد، در پی‌های آن لوحی سنگی یافتند که نوشته‌ای با خط یونانی در آن بود که در ایام حضرت سلیمان بن داود نوشته شده بود، چون خوانده شد متن آن چنین بود: «بسم الله الرحمن الرحيم، ای انسان، اگر آنچه را که از عمر ناچیز تو به جامانده به چشم می دیدی، از آرزوهای بسیار خود چشم می پوشیدی و از رغبت‌ها و حیل‌های خود می گذشتی، وقتی پایت بلغزد و ترک این جهان گویی، کسانت تو را وامی گذارند و دوستان از نزد تو می روند و خوشایندان با تو وداع می کنند و کسی به ندایت جواب ندهد و باز گشت نتوانی و از عمل بازمانی، آن وقت پشیمان خواهی شد، زندگی را پیش از مرگ و نیز و مندی را پیش از فوت و پیش از آن که به سختی از تو بگیرند و تو را از عمل بازدارند، غنیمت بشمار، در روزگار سلیمان بن داود نوشته شد.» ولید دستور داد که این عبارات را با خط طلا بر روی لاجورد بر دیوار مسجد بنویسند و نیز گفت که از قول خودش بر دیوار بنویسند: «پروردگار ما خدای یکتاست و جز خدای یکتا را نمی پرستیم، بنای این مسجد بر ویرانه کلیسایی که جای آن

بود به فرمان ولید، امیر... در ذیحجه سال هشتاد و هفتم انجام شد. «مسعودی در ادامه مطلب می آورد: اکنون که سال ۳۳۲ هجری است، این سخن با خط طلا بر دیوار مسجد دمشق موجود است.

در زمان ولید بن عبدالملک، سپاهیان مسلمانان به فرماندهی طارق بن زیاد به دستور موسی بن نصیر حاکم شمال آفریقا، تا اسپانیا که در آن زمان به آن اندلس می گفتند پیشروی کردند و سپس با فرماندهی موسی بن نصیر تا جنوب فرانسه پیش رفتند. (۴۰). در اثر عدم لیاقت و ناآگاهی خلیفگان بنی امیه و به خاطر کینه ورزی برخی از درباریان و خود خلیفه و سلیمان بن عبدالملک، ولید، این دوسر را لایق را احضار و مورد بازخواست و اهانت قرار دادند و به آنها تهمت زدند که در غنائم جنگی که در شمال آفریقا و جنوب اروپا به دست آورده اند، تصرف کرده اند. (۴۱). راه موفقیت را به روی آنها بستند.

از معاریفی که در ایام حاکمیت ولید بدرود زندگی گفتند می توان از: انس بن مالک و سهل بن سعد از صحابه پیامبر (ص) در سال ۹۱ هجری، ابو اهییم نخعی و ابو اهییم بن عبدالرحمن بن عوف نام برد. (۴۲). افراد دیگری چون عبیدالله بن عباس، سردار امام حسن مجتبی (ع) که به امام خیانت کرد و به معاویه پیوست نیز در این زمان از دنیا رفتند، عبیدالله از برادر

خود عبدالله یکسال کوچکتر بود، در سال ۸۷ با شرمندگی و انزوا از دنیا رفت، مزارش در دمشق است. (۴۳). عبدالله عباس برادر بزرگترش از عالمان، شایستگان و متعهدان با ایمان و مورد توجه همه آگاهان و تاریخ نویسان قرار گرفت، اما عبیدالله بن عباس، مطرود و مورد نفرت و از دیروزگان معاویه و دیگر خلفای بنی امیه می گردد و چه سوء استفاده هایی که از وجود او می شود.

پیش از این اشاره شد که حجاج بن یوسف ثقفی در بدترین حالت در سال ۹۵ از دنیا رفت و در شهر واسط دفن شد و بعدها در حاکمیت عباسیان قبر او را خراب و محو کردند و آب بر آن بستند، و مادر این عمر کوتاه خود دیدیم که چه قبرها، مجسمه ها، عکس ها و آثاری که از طاغوتیان پیشین راتباه کردند.

در باره کشته شدن سعید بن جبیر از یاران امیر المؤمنین علی (ع)، به روایت مسعودی چنین آورده شده: (۴۴) «وقتی حجاج به او دست یافت، گفت: نامت چیست؟ گفت: سعید بن جبیر، حجاج گفت: نه، بلکه «شقی بن کسیر» (بر وزن همان نام و به معنی عکس آن، بدبخت پسر شکسته شده، چون سعید به معنی خوشبخت و جبیر به معنی ترمیم کننده و اصلاح کننده است). سعید گفت: پدرم نام مرا بهتر از تو می دانسته، گفت: تو شقی هستی و پدرت نیز شقی بوده است (همیشه حاکمان منسوب به دین، خویشان را اصل و اساس دین دانسته و مخالفان را غیر دینی، مهدورالدم، کافر، فاسق و... خطاب می کردند). سعید در پاسخ او گفت: «خدا از غیب خبر دارد». حجاج گفت: «در باره خلفا چه می گویی؟» پاسخ داد: «کاری به آنها ندارم». گفت: «می خواهی چگونه تو را بکشم؟» سعید گفت: «همان طور که می خواهی در آخرت تا تو بر خورد شود». دستور داد او را بکشند، در هنگام رفتن بخندید، از علت خنده اش پرسید؟ گفت: «بر جسارت تو و حِلَم خدا می خندم.» او را با چهره بر زمین افکندند، سعید گفت: «شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست که شریکی ندارد و شهادت می دهم که محمد بنده و

فرستاده اوست و شهادت می دهم که حجاج ایمان به خدا ندارد.» سپس دعا کرد و گفت: «خدا یا پس از من حجاج را بر هیچ کس مسلط مگردان.» سر سعید را از تن جدا کردند. گویند که حجاج پس از کشته شدن سعید، ۱۵ روز بیشتر زنده نبود، یک نوع بیماری به نام آکله، در شکم او پدید آمد که بسیار درد می کشید و می نالید و هنگام مرگ می گفت: «مرا چه کار با سعید بود که پیوسته گلو می مرا می فشارد.» (۴۵)

در مورد چگونگی مرگ حجاج سخن های بسیار آورده اند، هنگام مرگ لرز شدیدی بر او مستولی شده بود، هر چه آتش در اطراف او روشن می کردند، گرم نمی شد و حتی سوزش آتش را احساس نمی کرد، در آن هنگام حسن بصری به دیدار او آمد و گفت: «من پیوسته می گفتم که بانیکان و صالحین در گیر مشو، ولی تو لجاجت می کردی.» حجاج گفت: «ای حسن، از تو نمی خواهم برای من دعا کنی که حالم بهبود یابد، بلکه از تو تقاضا دارم که دعا کنی هر چه زودتر بمیرم و در این دنیا بیش از این درد نکشم.» حسن بصری از این سرنوشت به گریه افتاد. حجاج پس از ۱۵ روز که رنج می کشید و در عذاب و درد بود مرد، ابن خلکان پس از نقل این مطلب می نویسد: «علیه لعائنُ الله تعالی»، همه لعنت های خدا بر او باد. (۴۶)

شهادت امام زین العابدین (ع)

در سال ۹۴ یا ۹۵ هجری شهادت حضرت امام علی بن الحسین (ع)، زین العابدین اتفاق افتاد، امام هنگام شهادت ۵۷ سال داشتند، پس از شهادت پدر بزرگوارشان حضرت اباعبدالله الحسین (ع)، ۳۵ سال منصب امامت، بر عهده ایشان بود، در واقعه خونبار کربلا، امام ۲۲ سال داشتند که در کربلا بیمار بودند و برادر بزرگشان حضرت علی اکبر و دیگر برادرانشان در کربلا شهید شدند.

گفته شده که امام را به تحریک هشام بن عبدالملک که ولیعهد بود و به دست ولید بن عبدالملک، مسموم و به شهادت رساند. (۴۷). علت شهادت امام را برخی آن دانسته اند که روزی

هشام، برای طواف به مسجد الحرام وارد شد، از دحام جمعیت مانع بود که او بتواند به راحتی طواف خود را انجام دهد، گوشه ای نشست تا کمی خلوت شود و امکان طواف پیش آید، همان وقت امام زین العابدین (ع) به مسجد وارد شدند، مردم به احترام ایشان مسیر طواف را گشودند و راه را برای امام باز کردند، حضرت حجر الاسود را استلام فرمودند و طواف را آغاز کردند، کسی از همراهان هشام که ناظر این صحنه بود پرسید این مرد کیست که چنین مورد احترام و اعظام مردم قرار گرفت؟ هشام گفت: او رانمی شناسم، فرزدق شاعر که در میان اطرافیان هشام حضور داشت، به محض شنیدن این کلمات،

گفت: «من او را می شناسم» و قصیده بلند بالایی در مدح امام سرود: (۴۸)

«هذا الذي تعرف البطحاء وطأته والبيت يعرفه والحل والحرم
هذا ابن خبير عبد الله كلهم هذا التقى التقى الطاهر العلم و...»

«او کسی است که سرزمین بطحاء و حجاز جای قدم های او را می شناسد، خانه خدا و حرم و اطراف آن نیز او را می شناسند، او فرزند بهترین بندگان خداست، او پرهیز کار، زاهد، پاکیزه و شناخته شده است، چون قریشی ها او را بینند گویند: به صفات برتر و بالاتر او، بزرگواری ختم می شود، هنگامی که او دست برای استلام حجر دراز می کند، رکن، حطیم و دیوارهای کعبه

روزی سلیمان از عمر بن عبدالعزیز پرسید وضع ما را چگونه می بینی؟ گفت: «اگر فریب نبود، خوش مسرتی بود و اگر مرگ نبود خوش زندگانی بود و اگر مرگ نبود خوش سلطنتی بود و اگر غم نبود، شادمانی خوشی بود و اگر عذاب الیم جهنم نبود، خوش نعمت هایی بود و...»

می خواهند دست او را بگیرند، اینکه تو بگویی این کیست؟ برای اوزیانی ندارد، آن را که تو انکار می کنی، عرب ها و عجم ها می شناسند... اگر اهل تقوا را گرد آوری، او پیشوای آنهاست و حتی اگر گفته شود چه کسی بهترین مردم روی زمین است؟ گفته می شود: اوست. در زبان او هرگز کلمه، نه، نبوده است، اگر تشهد نماز نبود، حتی «لا» در آن، «شهدان لا اله الا الله» آن هم «نعم»، آری بود...» گفته شده که این قصیده به ۴۰ بیت می رسد. (۴۹)

گویند که هشام پس از شنیدن این اشعار خشمگین شد، دستور داد که فرزدق را به زندان اندازند و موجب او را قطع کنند. امام چون این جریان را شنیدند ۱۲ هزار درهم برای او فرستادند و معذرت خواستند که بیش از این در امکان نشان نبوده است. فرزدق آن مبلغ را قبول نکرد و گفت که من این شعر را برای پول نگفتم، بلکه برای خدا و رسولش گفتم. امام دوباره آن مبلغ را به او برگرداندند و به جان خودشان به او قسم دادند که بپذیرد و او پذیرفت. امام سجاد (ع) برای او دعا کردند، پس از زندان خلاصی یافت و تا ۴۰ سال بعد زندگی پربرکتی داشت، (۵۰) او ناظر جابجایی حکومت ها و کشته شدن خلیفه ها و ولیعهدها بود، آنها همه تباه شدند، ولی نام فرزدق، به آزادی و حق گوئی جاودانه ماند.

حسادت و فساد روح بنی امیه باعث شد که امام را مسموم و شهید کنند و حجت خدا را بکشند. پس از این اقدام، مردم مدینه بیکار چه در تشیع جنازه امام سجاد (ع) حاضر شدند و با تجلیل و احترام فراوان بدن مطهر ایشان را تا قبرستان بقیع تشیع کردند. دوست و دشمن از این اتفاق ناراحت بودند و همه بر امام نماز گذاشتند. (۵۱) ایشان را در کنار عمویش امام حسن مجتبی (ع)، در قبرستان بقیع دفن کردند.

شهادت امام را در محرم (۱۲ یا ۱۸ یا ۲۵) سال ۹۵ نوشته اند، آن سال را سَنَه الفقهاء می گفتند، چون تعداد بسیاری از عالمان و فقیهان در آن سال بدرود زندگی گفتند، گرچه با مرگ **حجاج بن یوسف**، در همان سال مردم عراق شادمان شدند، بهترین و بدترین مردم زمان، در آن سال در گذشتند، «جهان به ظالم و مظلوم هر دو می گذرد» برای هر یک چه ماند؟ هر یک چه کارنامه ای از خود به جا گذاشتند؟ کدام در این دنیا و در جهان دیگر رو سپید، سر بلند و رستگارند؟ آیا پس از ۱۳۰۰ و کسری سال تا امروز، اینها وسیله عبرت ما نباید باشند؟ ما با هر دین، مذهب، مسلک و مرام، کدام را می ستاییم و کدام را لعن می کنیم؟ کدام را وسیله آبروی انسانیت و اسلام می دانیم و کدام را ننگ جامعه بشریت به شمار می آوریم؟ پس باید به کدام سو توجه کنیم و حق را با کدام تطبیق دهیم؟

سالی بیش نگذشت که مرگ به سراغ **ولید بن عبدالملک** هم رفت، روز شنبه نیمه جمادی اولی سال ۹۶ بود که او هم مرد. مدت حکومتش نه سال و هشت ماه و دو شب طول کشید. او فقط ۴۳ سال عمر کرد و کارنامه ای سیاه از خود باقی گذاشت، پسرانش ۱۴ تن بودند. (۵۲) سیوطی، عمر او را ۵۱ سال نوشته است. (۵۳) او را بلند بالا، گندمگون، آبله و بابینی پهن نوشته اند. (۵۴)

خلافت سلیمان بن عبدالملک

پس از مرگ ولید، برادرش سلیمان بن عبدالملک زمام امور مسلمان ها را در دست گرفت، او بر خلاف ولید، سخنور، فصیح، به اصطلاح عدالتجو و دوستدار نبرد بود. او در سال ۶۰ هجری به دنیا آمده بود و هنگام جانشینی برادرش ۳۶ ساله بود. **عمر بن عبدالعزیز**، پسر عموی در ستکارش را وزیر و مشاور خود قرار داد و وابستگان به حجاج و خون آشامانی همچون او را از کار برکنار کرد، زندانیان دوران ولید و حجاج را آزاد کرد و نماز را که بنی امیه به

تأخیر می انداختند در اول وقت برپا داشت و از رقص و آواز زنان در مجالس رسمی نهی کرد. (۵۵) اشکال سلیمان را، شکم خوارگی و وزن بارگی او گفته اند. یکی از علل کوتاهی عمر خلفای بنی امیه و دیگر زمامداران، زیاد خوردن و شهوترانی کردن بسیار آنها بوده است.

ابن سیرین گفته: «سلیمان دو کار خوب در عمرش انجام داد که خدایش بیامرزد یکی احیای نماز در اول وقت و دیگری ولیعهد قرار دادن **عمر بن عبدالعزیز** بود.» (۵۶) سلیمان، برخی فتوحات دوران ولید را ادامه داد، در اثر اختلاف بین سران روم شرقی و حمایت بعضی آنها از سلیمان، مسلمان ها توانستند تا قسطنطنیه و ترکیه امروز پیشروی کنند، ولی با مرگ سلیمان، فتوحات متوقف شد. نوشته اند: (۵۷) به روزگار سلیمان عیاشی و خوشگذرانی در دربار رواج یافت، فساد در آنجا رخ کرد، خلیفه خواهی های بسیار در قصر خود نگاه می داشت، و البان هم از او پیروی می کردند، او بین حاکمان خود اختلاف می انداخت و بعضی را به وسیله بعضی دیگر دفع می کرد، با حجاج و کسانش دشمن بود، آنان هم از او دوری می کردند. سلیمان، مسجدهای در زمه ساخت که نمازگزاران نداشت. اندکی دورتر از آن مسجد، روستایی قرار داشت، مردم آن روستا را با عذاب و رنج و زور وادار کرد که خانه های خود را خراب کنند و در اطراف آن مسجد خانه بسازند و ورود خوار و بار به روستای آنها را ممنوع کرد، باشد که مسجدش رونق گیرد و نمازگزارانی پیدا کند. سلیمان تمام یاران و کارگزاران و خاندان حجاج بن یوسف را دستگیر و اموالشان را مصادره کرد، بسیاری را شکنجه و زندانی کرد و تعدادی را کشت، (۵۸) کسانی که تا دیروز می بستند و می گرفتند و تهدید می کردند و می کشتند، امروز اسیر دست پسر همان عبدالملک و برادر همان ولید، از پایفه بنی امیه بودند، از آنان انتقام گرفته می شد، «اللهم اشغل الظالمین بالظالمین و اجعلنا بیهم سالمین غانمین.»

محمد بن قاسم، خواهرزاده حجاج راهم که بر خلاف او مدبری مدبر بود دستگیر و در زندان شهر واسط او را به زیر شکنجه گرفتند تا مُرد، او سردار بزرگی بود که در زمان ولید به دست او فتوحاتی انجام شده بود. بسیاری از مردم از جمله اهالی سِند که با او مربوط بودند بر او گریستند. در حکومت سلیمان، همه فداکاری های پیشین او نادیده گرفته می شد. افسوس که در حکومت های خود کامه روی خدمت ها و تلاش های مؤمنان، پاکبازان و خدمتگزاران به دین و مملکت که پیش از آنها بوده اند اراج نمی نهند، کافی است که حرفی خلاف جهت قدرت زده باشند، یا آن که موضعی بر خلاف سرمداران حکومت گرفته باشند تا با نهایت خشونت با آنها برخورد شود و حتی خانواده و فرزندان آنان را از مزایای اجتماعی محروم کنند و چه تهمت ها بزنند که بر اندازند و مزدور و دشمن و... وقتی در جامعه ای دین، مروت، رحم، وجدان و انسانیت نباشد، به هایی می آورند و به هویی می برند و این تفکر در بنی امیه نیز وجود داشت. البته مخالفت سلیمان با محمد بن قاسم، نه تنها به خاطر وابستگی به حجاج بود، بلکه به خاطر پیشرفت ها، قدرت نمایی ها، محبوبیت ها و اموال بسیار او هم بود.

سلیمان بن عبدالملک بیش از دو سال خلافت و حکومت نداشت، در ماه صفر سال ۹۹ در اثر زیاده خواری در سن ۳۹ سالگی از دنیا رفت و همه این جنایت ها را فقط برای دو سال و هشت ماه قدر تمداری مرتکب شد. جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی چه زیبایی سراید:

کسی که تاج زبرد، صبح بر سر داشت

نماز شام و راخت ز بر سر دیدم (۵۹)

درباره ستم‌ها و آدم‌کشی‌های دوران سلیمان نوشته‌اند: **یزید بن مهلب** فرمانده سپاه اموی به هنگام حمله به شهر گرگان (مرکز طبرستان آن روز) سوگند یاد می‌کند که هر گاه این شهر را فتح کند همه مردم آنجا را از دم تیغ بگذرانند و از سیلاب خون آنان چرخ‌های آسیاها را به گردش در آورند و از آرد گندم آن آسیاها، نان طبخ کند و بخورد. به دنبال این سوگند! ۴۰ هزار مرد و زن را در گرگان به قتل می‌رساند، شاید به خاطر آن که چند روزی در برابر مهاجمان مقاومت کرده بودند. (۶۰)

در جریان دیگر **قحطبه**، سردار اموی ۳۰ هزار تن از مردم گرگان را قتل عام کرد. (۶۱)

گاهی ما فکر می‌کنیم، قساوت قلب و آدم‌کشی بیشتر منوط به دوران ما و توسط هیتلر و صدام و حاکمان بوسنی و هرزگوین بوده است که نسل‌کشی می‌کردند و یا امریکا که شهرهای هیروشیما و ناگازاکی را با

مردمش خاکستر کرد، در صورتی که در طول تاریخ مردان خونریز بسیار دیده‌ایم که «يُفْسَدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (۶۲) آدم‌های فاسدی که دست به خونریزی می‌زدند بسیار بودند، امثال اینها که قسم می‌خورند در یک روز ۴۰ هزار انسان را بکشند و با خون آنان آسیا بچرخانند. **الله اکبر!**

جنگ و خونریزی برای امویان و عباسیان یک خصلت درونی شده بود که از ماهیت ضد انسانی و ضد مردمی آنان سرچشمه می‌گرفت. قیام شیعیان در طول تاریخ، بیشتر مقابله با این همه جنایت و حفظ هویت اسلامی و پاسداری از حریم تشیع و حمایت از مظلومان بوده است. بیشتر مسلمانان جهان در اندونزی، استرالیا، چین و هندوستان از طریق مسالمت و دوستی و محبت، به اسلام گراییدند. دیگر نقاط جهان در غرب و در افریقا بیشتر با رفتار مسالمت‌آمیز به مسلمانی پیوستند، نه با شمشیر بنی‌امیه و بنی‌عباس، که آنها دنبال اسلام و قرآن نبودند، بلکه جزیه و غلام و کنیز اسیر می‌خواستند و کاری به نماز و روزه کسی نداشتند.

طبری می‌نویسد: (۶۳) **یزید بن مهلب** بر بخشی از سرزمین‌های ترک‌نشین یورش برد و ثروت‌ها و اسیران بسیاری از آن دیار به غنیمت گرفت، ۱۴ هزار مرد ترک را به قتل رسانید و جریان را برای

خلیفه وقت **(سلیمان بن عبدالملک)** گزارش کرد. فرمانده دیگری به نام **جراح حکمی** به سرزمین ترک‌ها حمله و ر شد (ترکستان و ترکمنستان). آنان را با فرزندان و کودکانشان در آب غرق کرد، بعد از آن والی اموی دیگری به نام **ابن العروه** بر آنها تاخت و باقی‌مانده‌ها را به بردگی گرفت. حکام و والیان اموی از مردم مسلمان بربر در مغرب و بخارا در آسیای میانه، جزیه می‌گرفتند و آنها را به ارتداد وامی‌داشتند. (۶۴)

و همین بردگان و نسل‌های آنها بودند که در اواسط قرن سوم تحت عنوان **«قیام بردگان»** بر اربابان خود شوریدند و بسیاری را کشتند و اموالشان را یغما کردند، بر بسیاری از شهرهای جنوب عراق و ایران مسلط شدند. جنگ آنها با دولت بنی‌عباس ۱۴ سال به طول انجامید. **سیوطی** تعداد کشته‌شده‌ها از طرفین را یک میلیون و ۵۰۰ هزار نفر می‌نویسد... (۶۵)

آورده‌اند که: روزی سلیمان لباس و عمامه‌ای با رنگ سبز بر سر گذاشت و در آینه خود را نگریست و خویشش را زیبا، سرفراز و خوش اندام تصور کرد، برای هر یک از خلفا صفتی را ذکر کرد، **عبدالملک** پدرش را بسیار ستودار و ولید را مستکار و خود را جوانی شاداب گفت، یکی از کنیزانش که حاضر بود و سخن سلیمان را شنید گفت: «تو عیبی نداری، افسوس که فنا خواهی شد.» او یک هفته پس از این خودپسندی جهان را بدرود گفت، (۶۶) درباره پر خوری و شکم خوارگی سلیمان بن عبدالملک، سخن بسیار است. (۶۷)

سلیمان از **ابوحازم اعرج**، که یکی از دانشمندان زمان بود پرسید: «چرا ما ز مردن کراهت داریم؟» جواب داد: «به خاطر آنکه دنیا را آبادان کردید و آخرت را ویران نمودید، از این رو میل ندارید که از آبادانی به خرابی روی آرید.» باز از او پرسید: «ورود ما به آخرت و در معرض الهی چگونه است؟» **ابوحازم** گفت: «امانیکو کار، مانند مسافری است که از سفر به وطن

فدک که نشانه برتری و شناسایی اولاد علی و زهرا بود، برای خلیفگان بنی‌امیه و بنی‌عباس رنج آور بود، آنها نمی‌خواستند که فرزندان علی (ع) در جامعه اسلامی مطرح و مشخص باشند، نمی‌توانستند رفاه و آسایش آنها را تحمل کنند. پس از دوران عمر بن عبدالعزیز باز هم فدک غصب شد و به دست نامردان دست به دست می‌گشت. این مزرعه در خارج شهر مدینه چندان ارزش اقتصادی نداشت، ولی ارزش سیاسی و معنوی آن بسیار بود و وارث بودن دختر پیامبر (ص)، خود ارزش والاّیی بود

باز می‌گردد و به کسان خویش می‌رسد و از رنج و سختی سفر آسوده می‌شود، اما بد کار، حالش همچون غلامی است که گریخته و او را دستگیر کرده‌اند و نزد اربابش می‌برند. سلیمان پرسید: «چه عملی افضل اعمال است؟» گفت: «سخن حقی که در برابر ظالمی خشن بگویی و امید داشته باشی که حق را رعایت کند.» سلیمان گفت: «عاقل‌ترین مردم کیست؟» **ابوحازم** جواب داد: «آن که اطاعت خدا کند.» پرسید: «جاهل‌ترین مردم کیست؟» پاسخ داد: «آن که آخرت خود را برای دنیای دیگران تباه سازد.» سلیمان از **ابوحازم** خواست که او را موعظه کند، گفت: «سعی کن خدا تو را در جاهایی که نهی فرموده نیند و در جایی که امر فرموده تو را بنگرد.» از این سخنان، سلیمان گریست. یکی از متملقان گفت: «چرا امیر را متأثر کردی و به گریه انداختی؟» **ابوحازم** گفت: «ساکت باش، خدا برای علما و طایفه قرار داده که پیوسته علم خویش را بر مردم ظاهر کنند و حق را کتمان نکنند.» پس از این سخنان، مجلس سلیمان را ترک کرد، سلیمان مالی برای او فرستاد، **ابوحازم** رد نمود و گفت: «به خدا قسم من این مال را در دست تو نمی‌پسندم تا چهره رسد که در دست خود باشد.» (۶۸)

یکی دیگر از جنایات سلیمان بن عبدالملک، دستور کشتن و مسموم کردن **ابوهاشم**، **عبدالله** پسر محمد حنفیه بود، در سال ۹۷ به او شیر مسموم خوراندند و شهیدش کردند. (۶۹)

آورده‌اند که جمعی از جذامیان اطراف منزل سلیمان جمع شدند و برای رسیدگی به امورشان زنگ‌هایی را به صدا درمی‌آوردند، دستور داد آنها را زنده زنده بسوزانند و گفت: اگر در ایات خیری بود، خدا آنها را به این بلا گرفتار نمی‌کرد. **عمر بن عبدالعزیز** مانع سوزاندن آنها شد و آنها را به محلی دور دست تبعید کردند تا میان مردم نباشند و به حال خود بمانند. (۷۰)

سلیمان می‌گفت: «غذای خوب خوردیم، لباس نیکو و نرم پوشیدیم و مرکب رهوار سوار شدیم، با زنان زیبا همبستر شدیم، دیگر لذتی از دنیا برای من نمانده مگر دوستی که میان من و او تکلفی نباشد.» (۷۱) شاید آن هم مرگ بوده است.

مسعودی می نویسد: روزی عربی نزد سلیمان رفت و از او امان خواست، سلیمان گفت: امیدوارم که خیر خواه و امین باشی هر چه می خواهی بگو، آن مرد گفت: «... ای امیر... اطراف تو کسانی هستند که درباره خویش بد کردند و دین خویش را به دنیای تو فروختند و رضای تو را به خشم خداوند خریدند، از تو در کار خدا بیم دارند، اما از خدا در کار تو بیم ندارند، از آخرت دور و به دنیا نزدیک شده اند، آنها را با امانتی که خدا به تو سپرده ایمن مکن، که هر چه می کنی مایه تباهی و ستم است و تو مسئول گناهان آنها هستی، اما آنها مسئول گناهان تو نیستند، دنیای آنها را به تباهی آخرت خود سامان دادی، مغبون تر از همه مردم کسی است که آخرت خود را به دنیای دیگران بفروشد و...» (۷۲)

روزی از عمر بن عبدالعزیز پرسید وضع ما را چگونه می بینی؟ گفت: «اگر فریب نبود، خوش مسرتی بود و اگر مرگ نبود خوش زنده گانی بود و اگر مرگ نبود خوش سلطنتی بود و اگر غم نبود، شادمانی خوشی بود و اگر عذاب الیم جهنم نبود، خوش نعمت هایی بود و...» (۷۳)

وقتی سلیمان را در خاک کردند، شاعری سرود: «سالم بود و دیگر سلامتی ندارد، سپاه و نگهبانانش بسیار بودند و دسترسی به او نبود، نگهبانانش دور شدند، دیگر اطراف او کسانی نیستند که مانع مردم شوند، به جایی رفت که اطراف او رانمی گیرند، به زیر خاک که رفت پاسداران و نگهبانانش به خدمت دیگری می روند، موبک او مال دیگری می شود، دشمنانش خرسند می شوند، دوستان و خویشان او را راه می کنند، پس ای انسان بکوش تا خویش را مساعدت مند کنی که هر کسی در گرو اعمال خویش است.» (۷۴)

گویا باور نمی دارن در روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داوری کند

یار باین نو دولتان را بر خر خودشان نشان

کاین همه ناز از غلام ترک و استرمی کنند (۷۵)

سلیمان هنگام مرگ، پسر عمویش، عمر بن عبدالعزیز را جانشین خود قرار داد که باعث ناراحتی برادرانش یزید و هشام شد، ولی آنها هم مجبور به تمکین شدند. مرگ سلیمان در سال ۹۹ هجری بود.

خلافت عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ هجری پس از مرگ سلیمان بن عبدالملک بر سر کار آمد. عمر، در سال ۶۳ هجری در حلوان مصر به دنیا آمده بود، مادرش دختر عاصم بن عمر خطاب بود. او در زندگی سعی داشت که مانند جد مادریش عمر، ساده زیست و مردمی باشد، نه مانند پدرش، عبدالعزیز و جدش مروان بن حکم بن ابی العاص و دیگر خلفای بنی امیه، که از مال مردم در رفاه بودند. (۷۶) وقتی پدرش در زمان عبدالملک کشته شد و یا مرد، عبدالملک، او را به دمشق فراخواند و دخترش فاطمه را به همسری او درآورد. در زمان ولید به استانداری یا ولایت مدینه فرستاده شد و از سال ۸۶ تا ۹۳ در آن حاکمیت بود و در آن سال عزل شد و به شام بازگشت. (۷۷) مردم مدینه از او راضی بودند، چون با عدالت با مردم برخورد می کرد. ولید قصد داشت که برادرش سلیمان بن عبدالملک را از ولایت خلع کند و پسرش را خلیفه گرداند، که عمر بن عبدالعزیز مانع شد و او را از این تصمیم منصرف کرد، به خاطر همین بود که سلیمان، عمر را مشاور و وزیر و ندیم خود قرار داد و از او حرف شنوی داشت و بالاخره او را برای جانشینی خود معرفی کرد. (۷۸) در صورتی که از پیش قراری بر این امر نبود و اصلاً عمر فکر خلافت نداشت و هنگام خواندن وصیتنامه سلیمان، در صف های آخر مسجد نشسته بود که چون وصیتنامه خوانده شد و نام او را به عنوان جانشین سلیمان، اعلام کردند گفت: «انالله وانا الیه راجعون»، مردم حاضر در مسجد، او را کشان کشان بالای منبر بردند. (۷۹)

از حضرت علی بن الحسین (ع) درباره عمر بن عبدالعزیز پرسیدند، حضرت فرمودند: «هُوَ نَجِيبُ بَنِي أُمِيَّةٍ وَآئِهِ يَبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أُمَّةً وَاحِدَةً» (۸۰) او نجیب بنی امیه بود و در قیامت مبعوث می شود ادمت یگانه ای، یعنی جدای از دیگر بنی امیه، زیرا او قابل مقایسه با هیچ یک از خلفای بنی امیه نبود، حتی بعضی او را پنجمین، از خلفای راشدین پس از ابا بکر، عمر، عثمان و علی می دانستند (۸۱) و سیوطی داستان هایی را در این خصوص نقل کرده است. همه معاصرانش او را در بین بنی امیه عادل می گفتند. در اولین خطبه ای که در مسجد خواند، گفت: «ای مردم، ما از ریشه هایی هستیم که از بین رفته اند و شاخه های آن مانده است، مگر شاخه، پس از تباه شدن ریشه چقدر دوام می آورد؟ مردم در این دنیا هدف مرگ و در معرض مصیبت ها هستند، در هر جرعه آب و در هر لقمه، گلو گرفتنی هست، هر نعمتی که به دست می آید نعمتی دیگر از دست می رود، هر روزی که می گذرد، یک روز از عمر کم می شود و...» (۸۲)

در اولین نامه، عمر بن عبدالعزیز به حاکم مدینه نوشت: (۸۳) «ده هزار دینار میان فرزندان علی بن ابی طالب تقسیم کن» و این اولین عنایتی بود که در آن، حق را به صاحب حق می رسانیدند. حاکم مدینه برای آن که دنبال بهانه ای بگردد و یا آنکه آن دستور را به تأخیر بیندازد، در جواب عمر نوشت: «علی از قبایل مختلف همسر داشت و از آنها فرزندان به دنیا آورد، میان کدام تقسیم کنم؟» عمر جواب داد: «اگر بنویسم بزی را بکش، خواهی پرسید، بزی سیاه باشد یا سفید؟ وقتی این نامه به تو رسید ده هزار دینار مابین فرزندان علی که از فاطمه بوده اند تقسیم کن که سال هاست حقوقشان پایمال شده است، والسلام».

او در خطبه ای گفت: (۸۴) «... ای مردم بالاتر از قرآن کتابی نیست و پس از محمد (ص) پیغمبری نیست، بدانید که من مؤسس نیستم، بلکه پیروم، بدانید که من مبدع نیستم، بلکه تابعم، کسی که از پیشوای ستمگر بگریزد گنهگار نیست، بلکه پیشوای ستمکار گناهکار است، بدانید که مخلوقی را در معصیت خالق نباید اطاعت کرد.»

او وقتی در مدینه بود و از سوی ولید، حاکم بود بیشتر با علمای فقه، حدیث و قرآن سرو کار داشت، خود او نیز در فقه و حدیث صاحب نظر بود، (۸۵) گرچه وقتی به شام رفت و ردای خلافت را بر دوش انداخت، گفت: «علم خود را در مدینه جا گذاشته و آمده است»، مثل خیلی ها که وقتی به قدرت رسیدند خدا، پیغمبر، قرآن، حدیث و مردم را فراموش می کنند و برای نگهداری ریاست، مقام و قدرت، هر اقدامی را مشروع می دانند و مرتکب می شوند، آن را توجیه می کنند و به آن وجهه شرعی می دهند!

عمر بن عبدالعزیز، هیچ گاه از قدرت سوء استفاده نکرد، از مخالفانش انتقام نگرفت، مانند دیگر خلفای بنی امیه مرتکب ظلم و اجحاف نشد، به اولاد علی و اهل بیت پیامبر (ص) که از ابتدا مورد ستم قرار گرفته بودند، محبت کرد، اجازه تعرض سوء استفاده گران را، به مردم نداد. او در مدت کوتاه خلافت خود آثار نیکی از خود به یادگار گذاشت، خویش را بالاترین و برترین و مطلق العنان نمی دانست، برای اولین بار در حکومت بنی امیه به مردم هم توجه شد. او کوشید تا وضع متعادلی در جامعه ایجاد کند، تا حدی جلوی فشار و استبداد را بگیرد. مردم حکومت بنی امیه را که به نام اسلام مطرح می شد، حکومتی دیکتاتور و خونریزی می دانستند، او می خواست این باور را عوض کند و حاکمیتش را بر اساس عدالت قرار دهد. او به ارزش های دینی و اجتماعی اهمیت می داد، به سنن دینی و احکام اسلامی احترام می گذاشت، عمال ستمکار پیشین را از کار برکنار کرد و افراد شایسته ای را به جای آنها قرار داد. او دوست داشت که تحولی در جامعه اسلامی ایجاد کند و اصلاحاتی

راه به ثمر برساند، باشد که سقوط خاندان اموی دیرتر اتفاق بیفتد، ولی دیگر این قدرت پوشالی که با کشتن، زدن و زندان کردن، بر سر کار مانده بود در سرایشی سقوط افتاده بود.

عمر بن عبدالعزیز علاوه بر آن که حقوق اهل بیت پیامبر (ص) را رعایت می کرد، دستور داد که دشنام به حضرت علی (ع) را که از زمان معاویه باب شده بود و در خطبه های جمعه، علمای درباری و وعاظ السلاطین، لعن به امام راجز و واجبات می دانستند، متوقف کردند. (۸۶) کم کم از حضرت علی به عنوان خلیفه چهارم به نیکی یاد می شد، این عمل، شیعیان را شادمان ساخت و در آن بحران انسانیت و عدم حق جویی، برای آنان اقدامی شجاعانه و براساس خردمندی و فوق العاده بود، حتی یکی از شعرای شیعه به نام کثیر عَزَّه در شعری او را می ستاید و می گوید: «از امام حکومت را در دست گرفتی و علی (ع) را دشنام ندادی، از هیچ کس نترسیدی و گفتار هیچ گناهکاری را گوش نکردی، تو آشکارا به حق سخن گفتی و آیات خدا را برای مردم روشن کردی.» (۸۷)

عمر بن عبدالعزیز، حتی درباره حضرت علی گفته: «أَزْهَدُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا عَلِيٌّ» (۸۸) علی (ع) زاهدترین انسان در دنیا بود.

سرگذشت فدک

کار درخشان دیگر او که خوشنامیش را برای شیعه و سنی و حتی دیگر مردم، روشن ساخت، برگرداندن مزرعه فدک به فرزندان فاطمه (س) بود، بدین وسیله مخالفت خود را با نظر خلفای پیشین نشان داد. خود را در امور مسلمین صاحب نظر می دانست و از نظر علمی هم بر بسیاری از آنها برتری داشت. این فدک که نشانه برتری و شناسایی اولاد علی و زهرا بود، برای خلیفگان بنی امیه و بنی عباس رنج آور بود، آنها نمی خواستند که فرزندان علی (ع) در جامعه اسلامی مطرح و مشخص باشند، نمی توانستند رفاه و آسایش آنها را تحمل کنند. پس از دوران عمر بن عبدالعزیز باز هم فدک غضب شد و

به دست نامردان دست به دست می گشت. این مزرعه در خارج شهر مدینه چندین ارزش اقتصادی نداشت، ولی ارزش سیاسی و معنوی آن بسیار بود و وارث بودن دختر پیامبر (ص)، خود ارزش والایی بود.

فدک مزرعه ای بود که تا مدینه دور روز فاصله داشت، این مزرعه چون بدون جنگ از یهودیان به دست مسلمین آمده بود، در اختیار پیامبر قرار می گرفت. **حضرت محمد (ص)** بنا به مصالحتی که پیش بینی می کردند آن را به دخترشان فاطمه (س) هدیه کردند. در زمان خلفای قبلی چون احتمال می دادند که در آمد این مزرعه پشتوانه مالی برای خاندان علی (ع) باشد و از آن استفاده سیاسی علیه نظام حاکم و حکومت به عمل آید، از آنها گرفته شد و به بیت المال واگذار گردید، بهانه این بود که پیامبران ارثی از خود به جای نمی گذارند، در صورتی که این حدیث ساختگی، دروغ و خلاف قرآن بود، حضرت زهرا (س) در ضمن سخنرانی در مسجد پیامبر، به خلاف قرآن بودن آن اشاره فرمودند و محاجه کرده اند، عثمان در دوران خلافت خود، فدک را به دامادش مروان واگذار کرد.

ابن ابی الحدید می نویسد: (۸۹) معاویه چون به زمامداری رسید، ثلث

فدک را به **مروان بن حکم**، ثلث آن را به عمرو، پسر عثمان و ثلث دیگر آن را به پسرش یزید هدیه کرد. وقتی مروان خلیفه شد، آن را از دیگران گرفت و به پسرش عبدالعزیز بخشید و او نیز به پسرش عمر واگذار کرد. در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، اولین مظلمه ای را که به صاحبانش برگرداند، همین مزرعه فدک بود، که به امام علی بن الحسین (ع) یا به حسن بن حسن بن علی باز پس داد. در دوران دو سال و نیم خلافت عمر، فدک در دست فرزندان فاطمه زهرا (س) بود. پس از مردن عمر، یزید بن عبدالملک که خلیفه شد آن را از فرزندان فاطمه باز پس گرفت و مثل گذشته به بنی مروان داد. در دوران بنی عباس، **عبدالله سفاح** آن را به عبدالله بن حسن بن حسن (ع) از ذراری حضرت زهرا داد، **ابو جعفر منصور** آن را از ایشان باز پس گرفت، مهدی پسر منصور آن را به فرزندان فاطمه (س) برگرداند، موسی پسر مهدی و هارون باز هم آن را غصب کردند. در زمان خلافت مأمون، فدک به فرزندان فاطمه داده شد، چون متوکل خلیفه شد آن را پس گرفت و حتی همه نخل های وقفی را که در اختیار بنی هاشم بود، قطع کرد تا از آن نتوانند استفاده کنند، در زمان خلیفه معتضد، فدک به فاطمیان داده شد، بعد از آن **المکتفی** آن را تصرف کرد و باز **المقتدر** آن را به فاطمیان داد و همچنان از آن روز تا امروز این مزرعه سیاسی، دست به دست می گشته، تا امروز که حکومت حجاز آن را در اختیار گروهی از سادات بنی فاطمه قرار داده است، چون دیگر به صورت قبل جنبه سیاسی ندارد. (۹۰)

فدک نماد ولایت و حاکمیت اهل بیت پیغمبر بود و خط و ربط رهبری جهان اسلام را مشخص می کرد، ولی چه بسیار کسان، آن را در مقادری گندم و جو محدود می کنند.

شایستگی های پسر عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز به دوستان حضرت علی احترام می گذاشت، آنان را گرامی می داشت و حتی گاهی می گفت: «أَنَا وَاللَّهِ مَوْلَى عَلِيٍّ»، به خدا قسم من غلام علی هستم، از بیان رسول خدا نقل می کرد که فرموده بودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (۹۱)

هر که راهن پیشوایش هستم، پس از من علی پیشوای او خواهد بود. عمر با خوارج نیز مذاکراتی انجام داد و تا حدی جلوی آشوبگری های آنها را گرفت، حتی بر خسی از آنها به او پیوستند. (۹۲) عمر بن عبدالعزیز اموال غصب شده مردم را برگرداند و از بنی امیه آغاز کرد. جلوی ظلم و اجحاف های حاکمان را گرفت و دریافتی های حاکم را محدود کرد و مانع از ستم بسیار به مردم شد، گرچه مواظب بود که بنی امیه هم ناراضی نشوند و علیه او توطئه هایی انجام ندهند. (۹۳) مخصوصاً در آن زمان و حتی زمان بنی عباس، هدایای نوروز و مهرگان و مالیات آن را که از ایرانی ها می گرفتند، عمر آن را متوقف کرد. (۹۴)

به خاطر بسیاری از این برخوردهای عاقلانه و مدیریت صحیح، شورش های گوشه و کنار جهان اسلام به حداقل رسید.

از کارهای ماندگار و اصیل او، دادن اجازه نوشتن حدیث بود، از زمان خلیفه دوم تا آن زمان، کسی اجازه نوشتن حدیثی را از قول پیامبر (ص) نداشت، ولی از زمان او به دستور او ثبت و ضبط حدیث آغاز شد و اولین کسی که به نوشتن اقدام کرد، **زُهری** عالم وابسته به بنی امیه بود، عمر از عالمان

ای کاش مدعیان حاکمیت اسلامی در جهان و حتی آنها که تیغ کشیده و مسلمانان را به جرم دگراندیشی می کشند و تحمل اعتراض و انتقادی را ندارند و پاسخ ها را با کشتن و یا انفجار می دهند، نه راه علی، بلکه روش عمر بن عبدالعزیز را که یکی از حاکمان بنی امیه بود، سرمشق و الگو قرار می دادند

مکه و مدینه خواست تا احادیثی را که در نظر دارند نوشته و برای او بفرستند، مبادا که احادیث پیامبر از بین برود. (۹۵)

از همان زمان، زمینه برای افاضات امامان، محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام باز شد، آنها توانستند با بیان احادیث و روایات متقن و محکم، پایه گذار مکتب علمی تشیع باشند و مذهب جعفری را به عنوان پیروان محمد و علی به آیندگان معرفی کنند.

در زمان امام صادق (ع) و پس از ایشان نیز پیشوایان و عالمان بزرگ اهل سنت همچون امامان: ابوحنیفه، مالک بن انس، محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل، اقدام به نوشتن احادیث بسیاری از بیان صحابه پیامبر نمودند. شاید یکی از عوامل حفظ اسلام که اهل تسنن به آن معتقدند، ظهور شایستگان و مجددان لایق مذهبی و علمی در رأس هر قرن می باشد، عمر بن عبدالعزیز با آن عمر کوتاه خود، در رأس صدسال اول پس از هجرت، مصداق این نظریه است.

آیت الله مرصی مطهری در کتاب «نهضت های صدساله» در این مقوله سخن بسیار دارد. هنگامی که در کتب تاریخ اسلام به غرور و برتری می پردازیم، نویسنده گان آنها وقتی به زمان عمر بن عبدالعزیز می رسند دست از دل برمی دارند و بدون هر گونه احتیاطی، عقده دل می گشایند و حرف های خود را می زنند، به بهانه بیان زندگی او، اشتباهات خلفای قبلی را مطرح می کنند و از ظلم و جنایت و زور گویی و به اصطلاح دیکتاتوری و آدم کشی بنی امیه می نویسند: چون می خواهند صفتی را برای این خلیفه اموی مطرح کنند، از نقاط ضعف پیشینیان شروع می کنند و می نویسند که او عالم، عادل، متقی و... بود، یعنی دیگران از دانش، عدالت و تقوای او بودند. (۹۶)

اگر به نوشته های سیوطی، طبری، ابن اثیر، ابوالفرج اصفهانی، ابن ابی الحدید، یعقوبی، ابن عساکر، ابن سعد، ابن قتیبه دینوری، سبط ابن جوزی، ابن عبد ربّه، ابن اعثم الکوفی، ابونعیم اصفهانی، البلاذری و... (۹۷) مراجعه شود، مشاهده خواهد شد که چه صفات و الایبی را برای این خلیفه می آورند و غیر مستقیم خلفای دیگر را تخطئه می کنند و نقاط ضعف آنها را به خوانندگان خود القا می نمایند. مثلاً می نویسند: «اگر قرار بود پیغمبری پس از پیامبر اسلام بیاید او بود.» (۹۸) «مثل او مثل مؤمن آل فرعون است»، «او هرگز دروغ نگفته بود»، «او مهدی این امت است»، «در تورات و انجیل به آمدن او بشارت داده شده بود»، «در زمان خلافت او گرگ ها، گوسفند هارامی چرانیدند» و چه بسیار غلوها و بزرگنمایی های دیگر. (۹۹)

برخی مورخان در مورد دادن حق اولاد حضرت علی (ع) به آنها و بخشنامه ترک لعن و ناسزایه امام علی و برگرداندن فدک به فرزندان فاطمه و... به سابقه آن اشاره می کنند و به ظلم هایی که به خاندان علی (ع) شده اشاره دارند. اگر ما فکر می کنیم که تاریخ برای ما نمی نویسد و فقط خوبی هایمان را می آورد، سخت در اشتباهیم، چون در همه جای تاریخ، رسانه ها در دست قدرت ها و در اختیار مردم نیست.

نوشته اند: «که همسر عمر، فاطمه دختر عبدالملک بود، جواهر قیمتی نفیسی پدرش به او داده بود، که مثل آن دیده نمی شد، عمر به او گفت: با مرا انتخاب کن و جواهرت را به بیت المال ببخش و یا جواهرت را نگهدار و مرا رها کن، من از اینکه تو این جواهر را داشته باشی ناراحت هستم که زیر یک سقف با تو باشم. فاطمه شوهرش را ترجیح داد و جواهر را به بیت المال بخشید. پس از مرگ عمر، یزید بن عبدالملک که جانشین او شده بود، به خواهرش فاطمه گفت: می خواهی جواهرت را به تو برگردانم؟ که آن زن

دیگر جواهر را نخواست.» (۱۰۰)

درباره رعایت بیت المال مردم و جلوگیری از حیف و میل و حفاظت از آن، داستان ها از او نقل کرده اند، که در کمتر خلیفه یا شاهی و پایشوایی چنین دیده یا شنیده ایم، مخصوصاً جلوگیری از مفت خواری و تحمیل متملقان و اطرافیان و مزدوران اطراف خلیفه، به طوری که بنی امیه و بنی مروان که از سال ۲۵ هجری تا آن روز که سال صدم هجرت بود می بردند و می خوردند و به ریش خلق می خندیدند، در این دو سال در محرومیت قرار گرفتند. این دو سال هشدار بود برای آنها، زیرا چند سال بعد که بنی عباس بر آنان مسلط شدند همگی را از دم تیغ بی دریغ گذراندند و اموالشان را مصادره کردند و کسی را از بنی امیه و بنی مروان باقی نگذاشتند.

به عمر گفتند: اگر در مدینه مُردی، وصیت کن که در کنار پیامبر دفن شوی، گفت من خود را شایسته آن مکان مقدس نمی دانم.

سیوطی می نویسد: در ماه رجب سال ۱۰۱ بنی امیه او را مسموم کردند و کشتند، در حالی که فقط ۳۹ سال داشت و این قتل در دربر سماعان در اطراف شهر حمص انجام شد و همانجا مدفون گردید. (۱۰۱) مدت خلافت او دو سال و پنج ماه و پنج روز بود. حسن بصری هنگامی که خبر مرگ او را شنید، گفت: «مات خیر الناس» (۱۰۲) بهترین مردم از دنیا رفت.

بنی عباس که بعدها اموات و مردگان بنی امیه را از گور بیرون می آوردند و آتش می زدند، متعرض قبر عمر بن عبدالعزیز نشدند. بعضی علمای شیعه در رثای او اشعاری گفته اند از جمله سید رضی:

«یا بن عبدالعزیز لو بکت العینُ فتنی من بنی امیه لیکبتک...» (۱۰۳)
«ای پسر عبدالعزیز، اگر قرار باشد چشمی بر یکی از جوانان بنی امیه بگریزد، بر تو خواهد گریست، من می گویم که تو پاک شدی، گرچه خاندان تو پاک نشده اند و آلوده اند، تو ما را از دشنام و تهمت پاک گردانیدی، اگر موقعیتی پیش می آمد که به تو پاداشی می دادم چه خوب می شد.»

شاید این اتفاق، حجت الهی باشد که در میان فاسدترین اقوام، فردی شایسته و آگاه پدید آید، تا همه مردم در طول تاریخ متوجه شوند که در میان خاندان سلطه، امکان خوب بودن و نیکو زندگی کردن و عادلانه رفتار کردن هم وجود دارد. چه بسا از خاندان های خوب نیز افرادی ناپاک و نادرست پدید می آیند و انسانیت را زیر سؤال می برند. زندگی پسر عبدالعزیز نشان داد که انسان ها در هر شرایطی می توانند پاک، طیب و طاهر زیست داشته باشند، قبیله و نژاد، پدر و مادر و مردم شهر و دیار، ملاک سازندگی و بالندگی شخص نیستند، بلکه هر کسی بر اساس اراده و ایمان خود می تواند عبدالملک، یا نقطه مقابل آن، عمر بن عبدالعزیز باشد. قوام دین را به عدل و احسان به مردم بدانند، نه به ظلم و بستن، کشتن، رعب و وحشت ایجاد کردن.

در زمان او نیز مسلمانی اوج گرفت و افراد بسیاری اسلام عادلانه را پذیرفتند، آنها که پیش از او بودند حتی از نو مسلمان ها خراج می گرفتند تا بر بیت المالشان بیفزایند، ولی پسر عبدالعزیز بخشنامه کرد: «هر که به طرف قبیله می ایستد و نماز می خواند نباید خراج بدهد.» (۱۰۴) به خاطر همین عدالتش بود که دوست و دشمن بر مرگ او گریستند و پس از مرگ او راستو شدند، ای کاش مدعیان حاکمیت اسلامی در جهان و حتی آنها که تیغ کشیده و مسلمانان را به جرم دگراندیشی می کشند و تحمل اعتراض و انتقادی را ندارند و پاسخوارا با کشتن و یا انفجار می دهند، نه راه علی، بلکه روش عمر بن عبدالعزیز را که یکی از حاکمان بنی امیه بود، سرمشق و الگو قرار می دادند.

برخی مورخان شروع قرن دوم هجری و خلافت عمر بن عبدالعزیز را،

پس از نزدیک یک قرن کشتار و فساد و گناه، خالی سفید در میان سیاهی‌ها دانسته‌اند. (۱۰۵)

مسعودی آورده است که: «به روزگار عمر، شاعران و سخنوران متملق به دربار او راه نداشتند و به جای آنها دلسوزان، زاهدان و پرهیزکاران آمدورفت می‌کردند... عاملان نالایق بنی‌امیه را که از پیش مشغول بودند، از کار بازداشت و بهترین کسانی را که می‌شناخت، به جای آنها گماشت، عاملان او از روش او پیروی می‌کردند و ناسزا گفتن به حضرت علی (ع) را که در روزگار امویان معمول شده بود ترک کردند، ملاحظات سیاسی و مصلحت‌های شخصی، او را از اجرای عدالت بازداشت، زهدوی چندان بود که مصالح عمومی را بر مصالح خویش و خاندانش ترجیح می‌داد.» (۱۰۶)

عمر بن عبدالعزیز به کاخ خلفا و شاهان بنی‌امیه نرفت و همچنان در خانه پدری خود که به او ارث رسیده بود زندگی می‌کرد. (۱۰۷) در اواخر عمر بیشتر در شهرهای حمص یا حلب بود و در نهایت در شهر دیر سمعان، در حوالی شهر حمص مسموم شد و مرد و در همان محل مدفون گردید. (۱۰۸)

یزید بن عبدالملک

پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز در ماه رجب سال ۱۰۱ هجری، پسر سوم عبدالملک که یزید نام داشت، بر اریکه خلافت نشست، مادرش عاتکه دختر یزید بن معاویه بود، او نیز پیش از خلافت با عالمان نشست و برخاست داشت، گویند پدرش عبدالملک و برادرش سلیمان، به خلافت او وصیت کرده بودند، او در آغاز خلافت مایل بود که راه پسر عبدالعزیز را دنبال کند، ولی اطرافیانش او را به انحراف کشاندند، به طوری که ضعیف‌ترین خلیفه اموی به‌شمار آمد، عقب‌مانده، شهوتران و شکم‌پاره مطرح شد، او به مجالس عیش و عشرت و باده‌گساری بیش از رسیدگی به کارهای خلافت اهمیت می‌داد. (۱۰۹)

او نیز می‌خواست تحولی در دستگاه خلافت ایجاد کند و شاید قصد جوانگرایی داشت، همه عمال عمر را از کار برکنار کرد، حتی بعضی را دستگیر نمود و زندانی کرد و برخی اموال را به نفع حکومت و یا افراد جدید مصادره نمود. (۱۱۰) در سال ۱۰۲ بر برخی شورشیان و مخالفان دست یافت. در

سپاه این یزید به فرماندهی مسلمه برادرش، بر خلافت دوران عمر، از عدالت و محبت و عاطفه و مردم‌داری هیچ خبری نبود. اسیران را با بدترین وضع می‌کشتند و مخالفان را بدون محاکمه به زندان می‌انداختند و هر چه از دستشان ساخته بود انجام می‌دادند، دادگاه‌هایشان هم فرمایشی و تابع دستور خلیفه بود. بسیاری از مردم سغد را در خندق ریختند و آتش زدند و زنان و کودکان آنها را به اسیری گرفتند و اموال آنان را غارت کردند (۱۱۱) و عجیب این که همین فرماندهان و سرداران خونخوار پس از چندی، خود مورد غضب خلیفه یا اطرافیانش قرار می‌گرفتند، به جرم آن که کدام کنیز را خود برداشته و یا در فلان مال تصرف کرده‌اند. برای قدرتمندان و دیکتاتورهای همیشه و همه‌جا

بها نه وجود دارد، خط قرمزها همه جا و همیشه موجود بوده است. کافی است که کسی از یاران پیشین را نخواهد یا آن که بخواهد کسی را مطرود و دارنده هر کاری که در توانشان هست بر سر او می‌آورند. برخی را تا مرحله گدایی و دیروزگی می‌انداختند و راحت‌ترین کار برای آنها ریختن خون مخالفان و حتی یاران خطاکار و سرداران خود کامه خودشان بود. (۱۱۲)

چنین است رسم سرای درشت گهگی پشت بر زین، گهگی زین به پشت یزید بن عبدالملک می‌خواست پسرش ولید را جانشین خود کند و برادرش هشام را کنار بگذارد، که مصلحت‌اندیشانش از او خواستند ولید را برای پس از هشام در نظر گیرد، باشد که رموز خلافت و سلطه بر مردم را بیاموزد و او چنین وصیت کرد. (۱۱۳)

یزید به دو کنیز عشق می‌ورزید، یکی سلامه و دیگری حبابه، که هر دو هنرمند و اهل ساز و آواز بودند و خلیفه را شیفته خود کرده بودند. یزید گاهی حبابه را در طرف راست و سلامه را در طرف چپ خود می‌نشاند و می‌گفت: «از شادی می‌خواهم پرواز کنم.» (۱۱۴) بالاخره حبابه با دلبری و هنرهایش سلامه را از صحنه بیرون کرد، از آن پس یزید شبانه روز با حبابه بود. او مشاور، وزیر و همه‌کاره یزید شده بود و در واقع آن زن فرمانروای سراسر امپراتوری بزرگ اسلامی شد، عزل و نصب‌ها را هم او انجام می‌داد. خلیفه از همه‌جایی خبر هم در کنار حبابه به عشق و شراب می‌پرداخت.

روزی برادر یزید، مسلمه به نزد او آمد و گفت: «متأسفانه پس از عمر بن عبدالعزیز که آن همه دادگستر و پرهیزگار بود تو خلیفه شدی که جز باده‌گساری و شهوترانی کار دیگری نداری، امور کشور را به دست حبابه، سپرده‌ای، ستم‌دیدگان فریاد می‌کشند و مردم از اطراف آمده‌اند و منتظر ملاقات با تو هستند و تو از همه‌جا غافل نشسته‌ای.» (۱۱۵) نوشته‌اند که یزید از این گفته‌ها به خود آمد و سخنان برادرش را تصدیق کرد و چند روزی حبابه را ترک کرد، روز جمعه‌ای که خلیفه قصد رفتن به نماز جمعه را داشت، حبابه، عودی به دست گرفت و اشعاری را با آواز خواند: «اگر عقل و هوش از سر دلداده رفته او را ملامت مکن، بیچاره از شدت اندوه صبور شده است و...» (۱۱۶) خلیفه

اندوهگین شد و زانوهایش لرزید و دل از دست داد. حبابه ادامه داد: «زندگانی جز خوشگذرانی و کام‌گرفتن چیز دیگری نیست... گرچه مردم تو را سرزنش و توبیخ کنند.» بالاخره یزید دامن از دست داد و گفت: «خدانا بود کند آن که مراد مهر تو سرزنش کرد.» و از میان راه بازگشت، برادرش مسلمه را برای نماز جمعه فرستاد و آغوش حبابه را بر نماز جمعه ترجیح داد.

درباره علت و چگونگی مرگ حبابه و یزید نوشته‌اند: یزید، محلی به نام بیت‌الرأس را در اطراف دمشق که خوش‌منظره و خوش‌آب و هوا بود و کاخ مخصوصی در آنجا قرار داشت، انتخاب کرد و حبابه را برای خوشگذرانی به آنجا برد و به نگهبانان خود گفت: «مردم می‌پندارند که هر عیشی، نیشی

در سپاه یزید به فرماندهی مسلمه برادرش، بر خلافت دوران عمر، از عدالت و محبت و عاطفه و مردم‌داری هیچ خبری نبود. اسیران را با بدترین وضع می‌کشتند و مخالفان را بدون محاکمه به زندان می‌انداختند و هر چه از دستشان ساخته بود انجام می‌دادند، دادگاه‌هایشان هم فرمایشی و تابع دستور خلیفه بود. بسیاری از مردم سغد را در خندق ریختند و آتش زدند و زنان و کودکان آنها را غارت کردند و عجب این که همین فرماندهان و سرداران خونخوار پس از چندی، خود مورد غضب خلیفه یا اطرافیانش قرار می‌گرفتند، به جرم آن که کدام کنیز را خود برداشته و یا در فلان مال تصرف کرده‌اند

به دنبال دارد، من می‌خواهم ثابت کنم که شادی و عشرت من مدام و بدون رنج و غم است و آنها دروغ می‌پندارند، تا من اینجا هستم هیچ خبری و هیچ نامه‌ای به من ندهید و کسی با من ملاقات نداشته باشد.» آنها در تنهایی رؤیایی خود احساس خوشی و شادمانی می‌کردند، که دست تقدیر نقش دیگری را رقم زد، ناگهان دانه انگوری در گلوی حبابه جست و او را خفه کرد، در آن هنگام از یزید هم کاری ساخته نبود، نگاه می‌کرد تا محبوبش از دنیا رفت.

یزید سه روز و سه شب بدن بی‌جان او را در آغوش گرفت و اجازه نمی‌داد که کسی به او نزدیک شود. بالاخره جسد آن زن متعفن شد، اما باز هم یزید بر او می‌گریست، تا آخر کسانش او را جدا کرده و بدن را دفن کردند. او نیز پیوسته بر سر خاک او بود، تا اینکه پس از ۱۵ روز خودش هم جان داد. (۱۱۷)

یزید بن عبد الملک هم مثل دیگر خلفای بنی امیه عمر کوتاهی داشت، یزید هنگام مرگ در سال ۱۰۵ هجری ۳۷ ساله بود، دوران حکومتش چهار سال و یک ماه و دو روز بود، پسرش ولید بر او نماز گزار داد و در بلقاع دمشق دفن شد (۱۱۸) بعدها بنی عباس، جنازه او را نیز از زیر خاک بیرون کشیدند و آتش زدند. احتمال داده می‌شود که اطرافیان به خاطر کم عقلی، عدم شعور و آبروریزی در بسیاری از موارد که در تاریخ آمده، او را هم مسموم و هلاک کرده باشند.

مسعودی در «مروج الذهب» داستان‌هایی از عشرت‌ها و مجالس طرب و بی‌بندوباری یزید بن عبد الملک آورده است. (۱۱۹)

در زمان یزید بن عبد الملک، شوذب از خوارج به آتش مخالفت با بنی امیه و جنگ با آنها دامن زد و مسلمة پسر عبد الملک و برادر یزید، که مدتی حاکم عراق بود، با او جنگید و سرانجام او و یارانش را هلاک کرد.

فرد دیگری که در زمان یزید قیام کرد مهلب بن ابی صفوه بود، که هنگام مرگ عمر بن عبد العزیز از زندان او گریخت و به بصره رفت و حاکم آنجا را به اسیری گرفت و در کوفه افرادی دور او را گرفتند، سرانجام در جنگ با سپاهیان یزید به فرماندهی مسلمة و عباس بن ولید کشته شد. (۱۲۰) خاندان او را به اسیری گرفتند و به نزد یزید بردند، او دستور داد به عنوان مخالفت با نظام خلافت اسلامی! همه را حتی کودکان را کشتند... (۱۲۱)

چرا یزید بن عبد الملک زنند؟ چرا نکشید؟ چرا بی‌بندوباری نکنند؟ چرا اموال مردم را نگیرد؟ چون عده‌ای از شیوخ و به اصطلاح عالمان زمان، نزد او آمدند و شهادت دادند که: «در قیامت برای خلفا، حسابی و عذابی نیست» و خواندیم که این مرد برای چند صباحی خلافت، چه جنایت‌هایی را که مرتکب شد؟ لعنه الله علیه.

یزید مالیات‌ها و خراج‌هایی را که در زمان عمر بن عبد العزیز نسخ شده بود، دوباره برقرار کرد، از ایرانی‌ها هدایای نوروز و مهرگان و از یهودیان و مسیحیان مسلمان شده، جزیه می‌گرفت، حتی از خانه‌ها و نخل‌ها مالیات دریافت می‌کرد، او نیز مخالف اصلاحات دوره پیشین بود، فعالیت‌های اصلاحی زمان سلف خود را به افساد تبدیل کرد، در عراق سختگیری‌های دوران حجاج، که موقوف شده بود، دوباره برقرار شد، در اثر همین اجحاف‌ها بود که مردم ماوراءالنهر و خراسان و سغد از این حکومت به اصطلاح اسلامی برگشتند. (۱۲۳)

سر نوشت حکام و فرماندهان در زمان بنی امیه این بود که یا در رأس امور بودند و اجحاف و ستم را به حد نهایت می‌رساندند و مال‌های اندوختند و یا آن‌که عزل می‌شدند و به زندان می‌افتادند و اموالشان گرفته و خاندانشان اسیر می‌شدند. از یزید بن مهلب پرسیدند: چرا برای خود خانه نمی‌سازی؟ گفت: منزل من یا در کاخ دارالاماره است، یا در زندان. (۱۲۴) البته با خفت کشته شدن

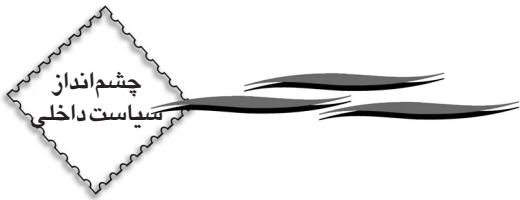
و خاک تیره، منزل آخر همه آنها در این دنیا بود. تادر آخرت چه شود. روزگار است آن‌که گه عزت دهد گه خار دارد

چرخ باز یگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد
مهر اگر دارد بسی بی‌جاو بی‌هنگام آرد
قهر اگر آرد بسی ناساز و ناهنجار دارد (۱۲۵)

پی‌نوشت:

- ۱-وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۲۵.
- ۲-الامامة والسیاسة، ج ۲، ص ۵۸.
- ۳-البدایة والنهایة، ج ۹، ص ۱۳۶.
- ۴-مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۲۸.
- ۵-الفتوح، ج ۷، ص ۳.
- ۶-الامامة والسیاسة، ج ۲، ص ۳۲.
- ۷-امویان، نخستین دودمان حکومت گر در اسلام، جردالهاو تینگ، ص ۸۲.
- ۸-وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۱- تاریخ خلفا، رسول جعفریان، ص ۵۸۰.
- ۹-تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۷.
- ۱۰-همان.
- ۱۱-تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵.
- ۱۲-وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۷۳-الفتوح، ابن اعثم، ج ۶، ص ۲۷۹.
- ۱۳-تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۱.
- ۱۴-مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۰.
- ۱۴-مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۴۲.
- ۱۵-تممة المنتهی، ص ۸۸ و ۸۹، نقل به اختصار.
- ۱۶-همان، ص ۸۹.
- ۱۷-همان، ص ۹۰.
- ۱۸-امویان، جردالهاو تینگ، ترجمه عیسی عبدی، ص ۸۳.
- ۱۹-همان، ص ۸۲ و ۸۳.
- ۲۰-تممة المنتهی، ص ۹۰ و ۹۱.
- ۲۱-الإيضاح، ص ۳۴- تاریخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفریان-الکئی واللقاب.
- ۲۲-تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۴۱.
- ۲۳-الموقفات، ص ۹۹- تاریخ خلفا، ص ۵۸.
- ۲۴-وفیات الاعیان، ج ۷، ص ۱۰۶.
- ۲۵-تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۰۸.
- ۲۶-مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، ص ۱۶۳ (تکرار این وصیت‌نامه به خاطر مطالب دیگری است که در آن آورده شده است).
- ۲۷-همان، ص ۱۶۴.
- ۲۸-تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۵۱ (چاپ دارالقلم بیروت).
- ۲۹-تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ص ۳۸۹.
- ۳۰-تاریخ الخلفاء و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۶، ترجمه محمد ابراهیم آیتی.
- ۳۱-همان، ص ۲۳۹.
- ۳۲-تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۲.
- ۳۳-به نقل از: حلیه الاولیاء، ابونعیم اصفهانی.
- ۳۴-تاریخ سیاسی اسلام، ص ۳۸۸.
- ۳۵-تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۱.
- ۳۶-تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۲- تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ص ۳۸۷.

- ۳۷- همان.
- ۳۸- مروج الذهب، (ترجمه) ج ۲، ص ۱۶۱.
- ۳۹- تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۲- تاریخ سیاسی اسلام، ص ۳۸۷.
- ۴۰- تاریخ سیاسی اسلام، ص ۳۹۶.
- ۴۱- تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۳.
- ۴۲- تتمه المنتهی، ص ۹۷.
- ۴۴- مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، ص ۱۶۷.
- ۴۵- آكله، رانوعی جذام گفته اند كه بدن تکه تکه شود.
- ۴۶- تتمه المنتهی، ص ۹۹ به نقل از: وفيات الاعیان.
- ۴۷- منتهی الامال، حاج شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۲۷، چاپ ۱۳۳۱ (علمیه اسلامیة).
- ۴۸- منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۲.
- ۴۹- دیوان اشعار فردوسی.
- ۵۰- منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۲.
- ۵۱- تتمه المنتهی، ص ۹۸.
- ۵۲- تتمه المنتهی، ص ۹۹، یعقوبی آنها را ۱۶ تن نوشته است.
- ۵۳- تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۳.
- ۵۴- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۹.
- ۵۵- تاریخ الخلفاء، از ص ۲۵۳.
- ۵۶- همان.
- ۵۷- تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۱، ص ۴۰۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، نقل به اختصار.
- ۵۸- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۴- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۷۵.
- ۵۹- دیوان اشعار.
- ۶۰- تاریخ طبری، به نقل از اعیان الشیعه، ج ۱ (ترجمه)، ص ۴۱۰.
- ۶۱- همان.
- ۶۲- سوره بقره: ۳۰.
- ۶۳- اعیان الشیعه، ج ۱، (ترجمه)، ص ۴۱۱.
- ۶۴- انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، عمیدزنجانی، ص ۱۴۸، به نقل از تاریخ طبری.
- ۶۵- کامل ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۴۱- تاریخ الخلفاء، ص ۲۴۲.
- ۶۶- تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۵- تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۰۲.
- ۶۷- تتمه المنتهی، از ص ۱۰۱.
- ۶۸- تتمه المنتهی، ص ۱۰۲.
- ۶۹- همان، ص ۲۵۸.
- ۷۰- مروج الذهب، ترجمه، ج ۲، ص ۱۷۹.
- ۷۱- همان، ص ۱۸۱.
- ۷۲- همان، ص ۱۸۳.
- ۷۳- همان، ص ۱۸۳.
- ۷۴- همان، ص ۱۸۴.
- ۷۵- حافظ شیرازی.
- ۷۶- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۵۹.
- ۷۷- همان، ص ۲۶۰.
- ۷۸- همان.
- ۷۹- مروج الذهب، ترجمه، ج ۲، ص ۱۸۶.
- ۸۰- همان، ص ۲۶۱- ابن اثیر در الکامل، ج ۵، ص ۱۶۲ این جمله را به امام محمد باقر هم نسبت می دهند.
- ۸۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۰۳.
- ۸۲- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۸۷.
- ۸۳- همان، ص ۱۸۸ و ۱۸۹- تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۶۲.
- ۸۴- همان.
- ۸۵- الاغانی، ج ۹، ص ۲۷۳.
- ۸۶- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۶.
- ۸۷- الاغانی، ج ۹، ص ۲۵۹ و دیگر تواریخ.
- ۸۸- ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۷۲.
- ۸۹- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸۰.
- ۹۰- مرحوم آیت الله العظمی منتظری در کتاب «خطبه‌های حضرت زهرا و فدک» در این خصوص سخن بسیار دارند و راهگشایی می کنند.
- ۹۱- الاغانی، ج ۹، ص ۲۶۴ (هر دو مطلب).
- ۹۲- مروج الذهب، ترجمه، ج ۲، از ص ۱۹۱، مذاکرات آنها را به تفصیل آورده است.
- ۹۳- الاغانی، ج ۹، ص ۲۵۵ و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۰۲.
- ۹۴- همان.
- ۹۵- سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۲۶، جناب حجت الاسلام رسول جعفریان حفظه الله، در کتاب «تاریخ خلفا» و دیگر آثار خود که در تاریخ اسلام نگاشته اند در این مقوله سخن بسیار دارند.
- ۹۶- به «تاریخ الخلفاء» سیوطی، از ص ۲۶۳ و دیگر تواریخ مراجعه شود.
- ۹۷- این تواریخ به ترتیب سال نوشتن آورده نشده.
- ۹۸- تاریخ الخلفاء، از ص ۲۶۲ و دیگر تواریخ.
- ۹۹- تاریخ الخلفاء، ص ۲۶۳.
- ۱۰۰- همان، ص ۲۷۷ و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۱۰.
- ۱۰۱- همان.
- ۱۰۲- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۰.
- ۱۰۳- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۲۹.
- ۱۰۴- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۲۹.
- ۱۰۵- تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ص ۴۰۳ ترجمه، ابوالقاسم پاینده.
- ۱۰۶- همان.
- ۱۰۷- تاریخ یعقوبی، ترجمه، ج ۲، ص ۲۷۱.
- ۱۰۸- همان، ص ۲۷۲ و ۲۷۳.
- ۱۰۹- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۲ و دیگر تواریخ.
- ۱۱۰- تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۲۷۶.
- ۱۱۱- همان.
- ۱۱۲- همان، نقل به اختصار.
- ۱۱۳- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۰، ترجمه آیتی.
- ۱۱۴- مروج الذهب، ج ۲.
- ۱۱۵- مروج الذهب، ج ۲ و تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ص ۶۷.
- ۱۱۶- همان، ص ۶۹.
- ۱۱۷- تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، ص ۶۹ و دیگر تواریخ.
- ۱۱۸- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۸.
- ۱۱۹- همان، ج ۲، از ص ۱۶۰.
- ۱۲۰- مروج الذهب، ج ۲ و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، از ص ۱۲۱.
- ۱۲۱- همان.
- ۱۲۲- تاریخ الخلفاء، ص ۲۷۹.
- ۱۲۳- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۵۵.
- ۱۲۴- عیون الاخبار، ابن قتیبه دینوری، ج ۱، ص ۳۱۲.
- ۱۲۵- قائم مقام فراهانی.



احسان هوشمند

ضرورت تعمیق روابط ایران با اقلیم کردستان عراق

از احزاب و گروه‌ها روبه‌رواست.

در شرایط نوین، ایران که دارای روابط تاریخی، فرهنگی و سیاسی عمیق و گسترده‌ای با شیعیان و کردها بود توانست با ایفای نقش خود با تلاش برای ائتلاف کردها و شیعیان عراق از به قدرت رسیدن تندروها و برخی هواداران حزب بعث عراق، که در تقابل با منافع ایران بود، جلوگیری کند. هر چند روابط عرب‌های شیعه و کردهای عراقی از دوران مبارزه با دولت‌های حاکم بر عراق همواره حسنه بود.

اتحاد میان جریان‌های متنوع شیعه و نیز گروه‌های عراق در عین استمرار، با فراز و نشیب‌هایی روبه‌رو بوده و در سال‌های اخیر میان جریان‌های شیعه چون جعفری، مالکی، مجلس شیعیان حکیم و گروه مقتدا صدرا اختلاف‌هایی بروز کرده‌است. همچنین میان نیروهای حاکم کرد یعنی اتحادیه طالبانی به رهبری جلال طالبانی رئیس‌جمهور فعلی عراق و حزب دموکرات کردستان عراق به رهبری مسعود بارزانی از سویی و جریان گوران (تغییر) به رهبری نوشیروان مصطفی اختلاف‌هایی بروز کرده‌است. این اختلاف‌ها موجب شده تا امکان شکل‌گیری ائتلاف‌ها و جریان‌های تازه در عراق مطرح شود.

تلاش ایران برای حفظ همپیمانی شیعیان عراقی، هر چند با فراز و فرودهایی، در مجموع تا کنون مؤثر بوده، اما این تلاش نتوانسته در حوزه کردی با موفقیت زیادی روبه‌رو شود و در نتیجه به نظر می‌رسد روابط ایران با یکی از جریان‌های مؤثر در ساختار سیاسی عراق یعنی کردها، بویژه با دولت اقلیم کردستان عراق گرمی و نزدیکی سابق را نداشته باشد. آیا استمرار این وضعیت در راستای منافع ملی ایرانیان و نیز منافع مردم و دولت اقلیم کردستان عراق است؟ با وجود اهمیت استراتژیک روابط با دولت اقلیم کردستان عراق و بخصوص حزب دموکرات کردستان عراق به رهبری مسعود بارزانی تا کنون توضیح روشنی برای این کم‌کاری دیپلماتیک داده نشده‌است، ضمن آن که مقام‌های اقلیم نیز در این خصوص تحرک چندانی نداشته‌اند.

مردم کرد در عراق و از ابتدای شکل‌گیری دولت عراق (پس از تجزیه امپراتوری عثمانی) دارای تاریخی خونین و غم‌بار همراه با ایرانی، آوارگی و پناهندگی گسترده بوده‌اند. در سده اخیر و در دوران زمامداری گروه‌های گوناگون عراقی همچون نظام سلطنتی، بعثی‌ها و هواداران ناصر یسم و یا کمونیست‌ها، همواره مسئله کردهای عراق یکی از مسائل عمده و تعیین‌کننده در ساختار سیاسی بوده‌است. بروز درگیری‌های گسترده نظامی در شمال عراق، کشتار و سبب مردم

کمتر از یک سال پس از حمله دولت عراق به کشور کویت و اشغال آن کشور به رهبری دولت امریکا، ائتلافی علیه دولت عراق شکل گرفت و با شروع حمله هوایی گسترده ارتش امریکا و همپیمانانش در اواخر دی ماه ۱۹۹۱ نه تنها ارتش عراق با تلفات سنگین مجبور به عقب‌نشینی از کویت شد، بلکه شروع اعتراض‌های گسترده در شمال و جنوب عراق از سوی کردها و عرب‌های شیعه مذهب، عملاً دولت صدام حسین را با بحرانی داخلی روبه‌رو ساخت. واکنش ارتش عراق به این اعتراض‌ها گسترده، خشن و همراه با کشتار بود. پس از این رویدادها بود که با اعلام منطقه پرواز ممنوع توسط شورای امنیت سازمان ملل در بالای مدار ۳۶ درجه شمالی عملاً بخش زیادی از مناطق کردنشین شمال عراق از جمله بخش‌هایی از استان‌های سلیمانیه، اربیل و دهوک در اختیار نیروهای معارض کرد یعنی حزب

دموکرات کردستان عراق و اتحادیه میهنی کردستان عراق قرار گرفت.

با بروز جنگ دوم خلیج فارس در سال ۲۰۰۳ میلادی تسلط بعثی‌ها به رهبری صدام حسین بر عراق به تاریخ سپرده شد و به این ترتیب مناسبات حقوقی تازه‌ای برای اداره عراق رسمیت یافت. شکل‌گیری دولت منطقه‌ای کردستان عراق، که البته از سال‌های پس از خروج نیروهای ارتش عراق از منطقه و تشکیل پارلمان کردستان عراق در سال ۱۹۹۲ شکل گرفته بود، رسمیت قانونی یافت.

از ابتدای شکل‌گیری کشور عراق یعنی از دهه دوم سده ۲۰ به این سو و تا سقوط دولت بعث و صدام حسین، از نظر روابط منطقه‌ای برای ایران این شرایط جدید در

عراق، بهترین و مناسب‌ترین فرصت‌ها را برای توسعه روابط خود با عراق فراهم آورد. در عراق پس از سقوط صدام عملاً سه نیروی سیاسی، تعیین‌کننده و بازیگر اصلی شدند. از سویی عرب‌های شیعه مذهب با داشتن اکثریت شهر و ندان عراقی، که در دوران حدود هشت دهه‌ای از شکل‌گیری عراق عملاً از سوی دولت‌های مختلف عراق تحت فشار بودند به عنوان یکی از نیروهای اصلی بازیگر در مناسبات سیاسی جدید در عراق ظاهر شدند و بخش زیادی از قدرت سیاسی در عراق را به دست گرفتند. همچنین در بخش‌های مرکزی و غربی عراق عرب‌های سنی مذهب و البته با هم‌راهی بخشی از شیعیان بعثی سابق و یاسکولارهای شیعه، در حال تأثیرگذاری بر رویدادهای پیش رو شدند. در بخش شمالی عراق نیز کردهای عراقی توانستند بر سهم خود و حقیقتان در بازی‌های سیاسی در عراق نوین پافشاری کنند. البته هر یک از این نیروی اجتماعی شیعه، سنی و کرد در درون خود با تنوعی

تحولات کردستان عراق نشان می‌دهد که سرنوشت این منطقه به نحوی گسترده با ایران و تاریخ معاصر ایران پیوند خورده‌است. کردهای عراقی با ایرانیان دارای پیوندهای فرهنگی، تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای بوده و هستند

بیگناه و غیرنظامی کرد توسط دولت‌های مختلف عراقی، بمباران شیمیایی حوزة گردنشین و بوئزه بمباران شیمیایی حلبچه که موجب کشتار بی‌رحمانه هزاران کرد حلبچه‌ای در سال ۱۹۸۸ شد نمونه‌ای از این بی‌رحمی‌هاست. در سال ۱۹۸۸ عراق شاهد کشتار عظیم کردها در قالب نسل‌کشی موسوم به «انفال» بود که در حدود ۱۸۰ هزار کرد عراقی ربوده شده یا کشته شده و البته تاکنون از سرنوشت این گروه بزرگ از مردم ستمدیده اطلاع‌زادی به دست نیامده است. قیام سال ۱۹۹۱ کردها علیه صدام که به «ارابه رین» مشهور شد پایانی بود بر این جنایات لگام‌گسیخته و گسترده.

سوی دیگر تحولات کردستان عراق نشان می‌دهد که سرنوشت این منطقه به نحوی گسترده پس‌ایران و تاریخ معاصر ایران پیوند خورده است. کردهای عراقی با ایرانیان دارای پیوندهای فرهنگی، تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی گسترده‌ای بوده و هستند. شکل‌گیری نظام سیاسی ایرانی و امپراتوری باستانی ایران به احتمال بسیار زیاد از جایی است که مادها توانستند اولین نظم سیاسی را در درون فلات ایران مستقر سازند. حوزه نفوذ فرهنگ مادی و مادها، بخش‌هایی از کردستان عراق تا بخش‌هایی از غرب ایران کنونی و قفقاز را شامل می‌شود. هنوز بسیاری از آثار دوره‌های تاریخی بعدی همچون دوره‌های هخامنشی تا ساسانیان و حتی پیش از این دوران، در این سرزمین نیازمند کاوش و مطالعات بیشتر هستند؛ امری که در دوران تسلط یعنی‌ها، کمونیست‌ها و حاکمان

پیش از آن چندان مورد توجه نبود.

زبان‌های کردی بخشی از زبان‌های ایرانی است که توسط گویشوران کرد مورد استفاده قرار می‌گیرد. این زبان‌ها نزدیک به زایدالوصفی با دیگر زبان‌های ایران همچون فارسی، گیلکی، مازنی، لری، بلوچی، تاتی و تالشی دارد. از نظر فرهنگی نیز عناصر کردی بخش جدایی‌ناپذیر از فرهنگ و تمدن ایرانی است. در قانون این اشتراکات نورو باستانی قرار دارد. نورو برای کردهای عراقی همچون دیگر کردها دارای اهمیت آیینی زیادی

است. همچنین دیگر رسوم، سنت‌ها و آداب، نشانی از هم‌سرنوشتی کردها با دیگر مردمان حوزه تمدن ایرانی است. اسطوره‌های تاریخی مشترک از داستان کاوه آهنگر و فریدون تا رستم و سهراب بخشی از این اشتراکات است.

اگر این پیوندهای با اهمیت تاریخی هم نبود و پیوندهای فرهنگی میان کردهای عراق با ایرانیان هم به عمق و وسعت کنونی نبود باز سرنوشت کردهای عراق در تاریخ معاصرشان به صورت عمیق و گسترده‌ای با ایران و ایرانیان پیوند خورده است. تاریخ معاصر کردستان عراق را بدون توجه به جایگاه و نقش ایران نمی‌توان مطالعه کرد، کمالین که کردهای عراق سازنده بخشی از تاریخ معاصر ایران هستند. از سال‌های میانی دهه ۲۰ کردهای عراقی به رهبری مرحوم ملامصطفی بارزانی

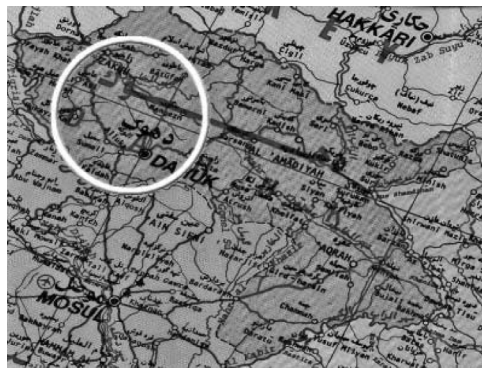
از سال‌های میانی دهه ۲۰ کردهای عراقی به رهبری مرحوم ملامصطفی بارزانی درگیر مسائل کشورمان ایران شدند. در سال‌های پایانی دهه ۳۰ و به دنبال بازگشت روانشاد بارزانی از شوروی به عراق، روابط کردهای عراقی با ایران دوباره جایگاه ویژه‌ای می‌یابد و تا پایان عصر حکومت پهلوی استمرار می‌یابد. ابتدای پیروزی انقلاب و به دنبال درگیری‌های احزاب دموکرات، کومله و دیگر احزاب مستقر در کردستان ایران با دولت، باز شاهد ایفاگری نقش مهمی توسط کردهای عراقی در این ترتیب ملاحظه می‌شود که کردهای عراقی و بوئزه بارزانی‌ها روابط تاریخی، مستمر، استراتژیک و چندجانبه‌ای با ایران داشته‌اند.

درگیر مسائل کشورمان ایران شدند. در سال‌های پایانی دهه ۳۰ و به دنبال بازگشت روانشاد بارزانی از شوروی به عراق روابط کردهای عراقی با ایران دوباره جایگاه ویژه‌ای می‌یابد و تا پایان عصر حکومت پهلوی استمرار می‌یابد. ابتدای پیروزی انقلاب و به دنبال درگیری‌های احزاب دموکرات، کومله و دیگر احزاب مستقر در کردستان ایران با دولت، باز شاهد ایفاگری نقش مهمی توسط کردهای عراقی در این وضعیت هستیم. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که کردهای عراقی و بوئزه بارزانی‌ها روابط تاریخی، مستمر، استراتژیک و چندجانبه‌ای با ایران داشته‌اند.

آغاز جنگ عراق علیه ایران نیز به نوبه خود شرایط جدیدی را برای تعمیق روابط و هم‌سرنوشتی کردهای عراق و ایرانیان مهیا کرد. دشمن مشترک و جاه‌طلبی به نام صدام حسین، موجودیت ایران را نشانه رفته بود. از روزهای آغازین جنگ، کردهای عراقی به رهبری مرحوم ادریس بارزانی و آقای مسعود بارزانی در کنار نیروهای ایرانی قرار گرفتند. در گسترده مناطق مرزی مستقر شده و با اعزام نیروهایشان به خطوط نبرد به یاری نیروهای ایرانی پرداختند. بخصوص در سال‌های میانی و پایانی جنگ و در پی بن‌بست نظامی در جبهه‌های جنوب، عملیات نظامی ایران در قالب سلسله عملیات‌های والفجر ۹ و ۱۰ و کربلای ۱۰ و ده‌ها عملیات با نام‌های نصر، فتح و ظفر، شدت درگیری‌ها را به جبهه‌های شمالی جنگ و مناطق گردنشین عراقی منتقل کرد. این همکاری نظامی چندساله و تاروهای

پایانی جنگ استمرار داشت. در این عملیات چنده گانه ضمن آن که ضربات نظامی سختی به نیروهای عراقی وارد می‌شد امکان مانور نیروهای کرد عراقی در منطقه و تسلط آنان به کردستان عراق نیز گسترش می‌یافت. حضور نیروهای وابسته به پارتی یعنی حزب دموکرات کردستان عراق در این عملیات‌ها در کنار نیروهای اتحادیه میهنی کردستان عراق، توان و نیروی زیادی از ارتش عراق را به خود مشغول داشته بود. هر چند نیروهای اتحادیه میهنی از میانه‌های جنگ بود که وارد نبرد با

نیروهای عراقی شدند، در حالی که از روزهای اول پس از پیروزی انقلاب نیروهای حزب دموکرات کردستان عراق در کنار نیروهای ایرانی به صورت بسیار فعالی به ایفای نقش پرداختند. اوج این همراهی‌ها در عملیات والفجر ۱۰ و در زمستان سال ۱۳۶۶ با بمباران شیمیایی شهر حلبچه توسط ارتش عراق به یکی از هولناک‌ترین وقایع و تراژدی‌های سده معاصر منطقه و جهان مبدل شد. شهری بی‌دفاع و آکنده از غیرنظامیان، اعم از زن و مرد، کوچک و بزرگ مورد هجوم قرار گرفتند و بر اثر استنشاق گازهای شیمیایی بیش از پنج هزار تن از مردم حلبچه قربانی شدند. لازم به ذکر است که در این دوره چندده ساله نزدیکی سیاسی ایران و کردهای عراقی، صدها هزار تن از کردهای پناهنده عراقی به صورت متناوب و پایه‌به‌صورت دائمی در



ایران اقامت داشتند. بسیاری از جوانان، میانسالان و پیران امروز کرد عراقی یا متولد ایران هستند یا سال‌های زیادی از عمرشان را در ایران گذرانده‌اند.

جنگ ایران و عراق به پایان رسید. صدام نیز بعد از جنگ دوم خلیج فارس به تاریخ پیوست. دوستان تاریخی ایران امکان این را یافتند تا در شرایط جدید سیاسی در عراق ایفاگر نقش‌های حساس و بااهمیتی در ساختار سیاسی عراق شوند. اما بنا به برخی دلایل این ظرفیت بزرگ یعنی حضور دوستان دیرین و استراتژیک ایران در عرصه تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی‌ها در عراق چندان و به صورت کارشناسی مورد توجه و مورد بحث قرار نگرفت و در عرصه عمومی به گفت‌وگو گذاشته نشد.

از سویی برخی قدرت‌های فرامنطقه‌ای و نیز دولت‌های منطقه‌ای و رقبای تاریخی ایران با تلاش فراوان سعی داشته‌ و دارند تا این ظرفیت بزرگ نتواند بالفعل شود و سعی دارند تا میان این دوستان دیرین و بویژه کردهای عراقی و ایرانی فاصله ایجاد شود. دولت‌هایی که حتی از آوردن نام کرد و کردستانی‌ها را دارند در این تلاش یعنی دور کردن اقلیم کردستان از ایران، گام اول را برداشته‌اند. گروهی دیگر این وضعیت یعنی ثبات منطقه کردی در عراق را نافی امنیت ایران

دانسته و تلقی‌شان این است که دولت اقلیم از گروه‌های مسلح کردی ایران حمایت می‌کند. گروهی از احزاب مسلح مستقر در منطقه نیز این نزدیکی را به زیان خود می‌دانند، از این رو سعی در تخریب روابط طرفین دارند. از دیگر سو در رقابت‌های سیاسی میان طرف‌های عراقی یعنی شیعیان و کردها، گاه طرف ایرانی خود را به یکی نزدیک و از دیگری دور می‌کند، این نیز نمی‌تواند چندان منطبق با منافع ملی باشد. ضمن آن که اتحاد شیعیان و کردها در عراق ضامن منافع بلندمدت کردها و شیعیان و ملت عراق است، برای منافع ملی ایرانیان نیز اهمیت شگرف دارد، اما این امر نباید موجب شود تا در صورت بروز اختلاف نظر (که میان جریان‌های سیاسی امری معمولی و عادی است) میان یکی از طرف‌های شیعه مثلاً حزب الله و جریان مالکی یا بارزانی‌ها، طرف ایرانی سعی کند طرف یکی از جریان‌ها را گرفته و از دیگری فاصله بگیرد. حفظ تعادل و موازنه در این روابط دارای اهمیت بنیادین و روشنی است. ظرفیت قضیه دوستان تاریخی ایران هستند و نباید به نفع یکی از دیگری فاصله گرفت. این نکته تحلیلی و مهم را هم باید در نظر گرفت که افکار عمومی در ایران و در عراق اعم از شیعیان و کردها، برای تعمیق روابط میان طرفین اهمیت زیادی قائل است و این ظرفیت نیز در هر نوع برنامه‌سازی باید مدنظر باشد. نباید منافع ملی و ظرفیت‌های توسعه‌ای را قربانی باندبازی یا حمایت‌های فرقه‌ای کرد.

این امر به معنای آن نیست که برخی مسائل که موجب بروز نگرانی‌های طرفین می‌شود نادیده انگاشته شود. در فضایی آرام و منطقی طرفین باید

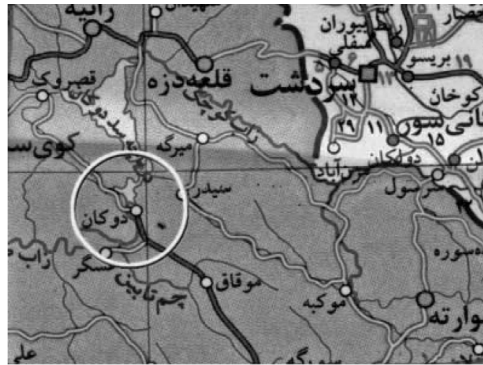
مسائل و دیدگاه‌های خود را بیان داشته و در پی حل و فصل برخی رویدادهای نگران‌کننده و یا گلاجه‌ها برآیند. در ماه‌های اخیر بروز برخی نگرانی‌ها ناشی از خبر حضور برخی جریان‌های تروریستی در شمال عراق و طرح اتهام ترور دانشمندان هسته‌ای یکی از این مسائل است که با درایت طرفین و گفت‌وگوهای سیاسی و دیپلماتیک می‌تواند حل و فصل شود. ضمن آن که برخی تندی‌های رسانه‌ای علیه اقلیم کردستان عراق و یا برعکس در برخی رسانه‌های فعال در اقلیم کردستان عراق چندان با منافع طرفین سازگار نیست.

هم‌اینک دولت منطقه‌ای کردستان عراق دارای ظرفیت‌های بزرگ توسعه‌ای در حوزه‌های مختلف اقتصادی و فرهنگی است. مجموعه دولتمردان اقلیم نیز دارای علایق و ویژه‌ای به گسترش روابط با ایران در تمامی زمینه‌های علمی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی هستند. این ابراز علاقه معمولاً توسط مقام‌های محلی به صورت صریح و روشن بیان می‌شود. مسعود بارزانی نیز در این خصوص بارها عزم خود را برای توسعه هر چه بیشتر روابط با ایران اعلام کرده است. طرفین باید با ایجاد بسترهای لازم در بسط روابط و برطرف کردن برخی موانع بکوشند. اینک در میدان رقابت اقتصادی، دولت ترکیه گوی سبقت را از ایران ربوده و تراز

تجاری خود را با شمال عراق به شدت افزایش داده است. این در حالی است که در سال‌های رنج و درد مردم کرد عراق، دولت ترکیه گاه مرزهای خود را روی آوارگان کرد عراقی می‌بست، در حالی که در همان زمان ایرانیان سخاوتمندانه پذیرای ده‌ها هزار آواره کرد عراقی بودند و سال‌های سال آنها میهمان ملت ایران بودند.

موانع گسترش روابط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ایران با اقلیم کردستان عراق باید به صورت کارشناسانه و چندجانبه بررسی

شود و راهکارهایی بلندمدت برای تعمیق و گسترش این روابط اندیشیده شود. سابقه تاریخی همبستگی ایرانیان با کردهای عراقی، به همراه منافع مشترک طرفین می‌تواند بستر ساز گسترش همه‌جانبه روابط باشد. باید از سوی طرفین برای گسترش روابط گام‌هایی جدی و تازه برداشته شود. ظرفیت‌ها و فرصت‌های چشمگیر موجود در این رهگذر می‌تواند ضامن نزدیکی هر چه بیشتر باشد. این فرصت‌ها و ظرفیت‌ها دائم‌شناسایی و برای بالفعل کردن آن توانایی‌ها گام‌ها و برنامه‌های کارشناسانه‌ای تدوین شود. هر جای دنیا که کردی سکونت دارد آنجا بخشی از بنیادهای تمدن ایرانی است. توجه و دغدغه برای این بخش از بنیادهای تمدنی ایرانی، البته با حفظ حقوق بین‌الملل و حفظ روابط بر مبنای حسن همجواری، وظیفه‌ای همگانی برای هر ایرانی است. فرصت گسترش روابط ایران با کردهای عراقی غنیمتی است که پس از ده‌ها خونریزی و جنگ و بعد از سرنگونی دیکتاتور بغداد، نصیب ایران و کردهای عراقی شده است. عقل سلیم حکم می‌کند از این فرصت نهایت بهره‌برده شود.



هم‌اینک دولت منطقه‌ای کردستان عراق دارای ظرفیت‌های بزرگ توسعه‌ای در حوزه‌های مختلف اقتصادی و فرهنگی است. مجموعه دولتمردان اقلیم نیز دارای علایق و ویژه‌ای به گسترش روابط با ایران در تمامی زمینه‌های علمی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی هستند. این ابراز علاقه معمولاً توسط مقام‌های محلی به صورت صریح و روشن بیان می‌شود. مسعود بارزانی نیز در این خصوص بارها عزم خود را برای توسعه هر چه بیشتر روابط با ایران اعلام کرده است

آیا امریکا به ایران حمله می‌کند؟

میزگردی با حضور لطف‌الله میثمی، محمدحسین رفیعی، رضا مظهری و عطاران

رفیعی: امریکا فرزند کشورهای است که در ۵۰-۶۰ سال گذشته از آنها به عنوان استعمار یاد می‌کنیم. این کشورها در سطح جهانی بسیار بی‌رحم هستند. از روز اولی که پرغالی‌ها و اسپانیایی‌ها به شرق آمدند و پس از آن به امریکارفتند، خشونت برای آنها امری ساده بود. نوام چامسکی می‌گوید سفیدپوستان ۱۰۰ میلیون سرخپوست را کشته‌اند. یکی از منابع تغذیه سرخپوست‌ها بوفالوها بودند، سفیدپوستان بوفالوها را نابود کردند. در طول ۵۰۰ سال گذشته همین روش در هند، اندونزی و... وجود داشته و این اواخر در عراق ادامه داشته است. وقتی از مادلسن آلبرایت پرسیدند که در اثر تحریم‌های ده‌ساله عراق ۵۰۰ هزار کودک از بین رفته‌اند آیا با توجه به این تبعات، تحریم‌ها ارزش داشت یا نه، پاسخ داد بله ارزش داشت. قربانیان تحریم عراق که افزون بر کودکان و سالمندان، سایر مردم را نیز شامل می‌شود جمعاً به ۱/۵ میلیون نفر می‌رسند. چامسکی می‌گوید تاریخ اروپا بر تجاوز و کشتار بنا شده است. در امریکا ۶۰ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می‌کنند و ۲۳ میلیون نفر بیکارند، (۱) ۴۵ میلیون نفر تحت پوشش هیچ بیمه‌ای نیستند. او با ما هر چه تلاش کرد نتوانست کنگره را برای بیمه کردن این افراد قانع کند. ۲/۵ میلیون نفر در امریکا خیابان‌خواب هستند. از این میان ۷۰۰-۶۰۰ هزار نفر کهنه‌سربازان امریکایی هستند که در ویتنام، افغانستان و عراق برای امریکا جنگیده‌اند. خشونت در ذات نظام سرمایه‌داری امریکایی وجود دارد. در کشورهای اسکاندیناوی که سوسیال-دموکرات هستند مشکلات بسیار کمتری

وجود دارد.

بحثی که امروز بین میت رامنی و اواما مطرح است بحث میلتنون فریدمن (۲) و کینز است. اواما می‌گوید ما باید به شهرستان‌ها و واحدهای تولیدی کوچک کمک کنیم و از شرکت‌های بزرگ مالیات بیشتری بگیریم، اما رامنی می‌گوید ما باید به دوره ریگان برگردیم. دوران ریگان دوران تئوری‌های فریدمن است و ریگان دوست صمیمی فریدمن بوده است. در امریکا ۱۷۰ میلیون نفر واجد شرایط رأی‌دادن هستند، ولی تنها یک سوم این افراد در انتخابات شرکت می‌کنند. این موضوع نشان می‌دهد که مردم امریکا از نظام دو حزبی که اجازه نمی‌دهد هیچ جریان دیگری رشد کند ناامید شده‌اند.

میثمی: مردم امریکاروی مثلث مالیات، تعطیلات آخر هفته و قیمت بنزین حساس هستند و اگر این موارد تغییر پیدا نکند، دلیلی برای شرکت در سیاست نمی‌بینند.



حسین رفیعی

رفیعی: با این وجود، امید به تغییر هم وجود ندارد. درست است که اگر فردی در امریکا کار کند می‌تواند خانه، ماشین و... را با وام بانک تهیه کند، اما باید بسیار سخت کار کند تا بتواند قسط‌های خود را پرداخت کند. زمانی که در امریکا دانشجو بودم با پرداخت ۱۸ دلار یک ترم بیمه می‌شدیم، اما در حال حاضر هر نفر برای بیمه باید ماهانه ۲۵۰ دلار بپردازد. این در حالی است که این بیمه شامل بیماری‌های خاص نمی‌شود.

میثمی: البته حداقل حقوق در ساعت کار هم در این مدت افزایش یافته است.

رفیعی: در سیستم امریکا همه درگیر کارند و ممکن است زن و شوهر در دو شهر مختلف کار کنند و سالی دو سه بار با هم ملاقات کنند. با توجه به همه این عوامل می‌توان نتیجه گرفت که این نظام سرمایه‌داری به قول دکتر شریعتی پلید است. ما در قرن ۲۱ زندگی می‌کنیم و جنبش‌های حقوق بشری و... در همه‌جای دنیا ریشه گرفته‌اند، اما در امریکا این جنبش‌ها نتوانسته‌اند پیشرفت کنند. در امریکا اگر یک نفر خارج از دو حزب برای ریاست جمهوری کاندیدا شود رأی نمی‌آورد. ساختار سیاسی، اقتصادی، رسانه‌ای و فرهنگی به گونه‌ای در امریکا شکل گرفته که خارج از این سیستم و ساختار نمی‌توان حرکت کرد. اگر یک نماینده مجلس علیه اسراییل مصاحبه کند، اجازه نمی‌دهند بار دیگر انتخاب شود. شخصیتی مانند کارتر وقتی اسراییل را نقد می‌کند، هیچ تبلیغی از کتاب او نمی‌کنند. چامسکی در کتاب فهم قدرت این مسائل را باز کرده و می‌گوید ۸۰ درصد قدرت امریکا در دست ۰/۲۵ درصد

مردم امریکا ۱۶ هزار میلیارد دلار بدهی ملی دارد که چهار تریلیون دلار توسط بوش و پنج تریلیون دلار توسط او باما به مردم امریکا تحمیل شده است. امریکا در سطح جهانی قدرت دارد، چین ۱/۵ تریلیون دلار از اسناد خزانه امریکا را خریداری کرده که این عمل تنها با تحلیل اقتصاد سیاسی جهان قابل فهم است. این شرایط برای دیگر کشورها هم وجود دارد.



امریکا این کار را نکرد. اسنادی در امریکا منتشر شده که نشان می دهد افرادی که چهار هواپیمارادز دیدند هیچ کدام اجازه پرواز نداشتند، اما به FBI اطلاع رسانی نشده بود. از حدود هشت سال پیش از سپتامبر ۲۰۰۱ برای بن لادن کیفرخواست صادر شده بود، اما اعلام نشده بود و به سران امریکایی هم گفته شده بود که نباید بن لادن را زنده دستگیر کنند، همان طور که در مورد قذافی

گفته شد که نباید زنده دستگیر شود.

میشمی: آیا سندی هم در این رابطه وجود دارد؟

رفیعی: بله اسناد آن منتشر شده است. بن لادن متحد امریکا در ساختن القاعده بود. امریکا، انگلستان، عربستان، پاکستان و... در ساختن مجاهدین افغان علیه روس ها متحد بودند.

جمعیت دنیا بیشتر شده است و در عین حال مصرف سرانه ۳۲ برابر متوسط جهانی هم باید حفظ شود. آمار گرسنه ها و بیکاران در سطح جهانی در ۳۰ سال گذشته همواره در حال افزایش بوده است.

عطاران: با این تحلیل پیش از این باید جنگ در ایران اتفاق می افتاد.

رفیعی: من معتقدم خط امریکا در ایران خط جنگ است، اما امریکا در زمان مناسب این طرح را عملیاتی می کند. در سال ۱۹۹۸ و در دوران ریاست جمهوری کلینتون، سرنگونی صدام تصویب شد و کلینتون این سند را امضا کرده، ولی این طرح در سال ۲۰۰۳ اجرا شد. وقتی عراق در سال ۱۹۹۱ به کویت حمله کرد زمان خوبی برای حمله به عراق بود و شیعیان هم علیه صدام بسیج شده بودند، اما امریکا در آن زمان به عراق حمله نکرد، زیرا در آن دوره تمرکز اصلی روی کشورهای آسیای میانه و اروپای شرقی بود و باید در کشورهای آسیای میانه و اروپای شرقی انقلاب مخملی تمام می شد تا نوبت به صدام برسد.

میشمی: دلیل مهمتری هم وجود داشت و آن این که در سراسر عراق شورش از قاعده مردم به وجود آمده بود و امریکا نمی توانست انقلاب مردمی را تحمل کند، زیرا نیروی مردمی بر سر کار می آمد و به انقلاب اسلامی ایران هم پیوند داشت. هدف امریکا به وجود آوردن یک

رفیعی: در امریکا ۱۷۰ میلیون نفر واجد شرایط رأی دادن هستند، ولی تنها یک سوم این افراد در انتخابات شرکت می کنند. این موضوع نشان می دهد که مردم امریکا از نظام دو حزبی که اجازه نمی دهد هیچ جریان دیگری رشد کند ناامید شده اند

تبادل وجود ندارد. بخشی از بازی هایی که در امریکا است، بازی افکار عمومی است. امریکا می تواند افکار عمومی در این کشور و در سطح جهان را به خوبی فریب دهد. سیاست خارجی امریکا در اختیار هیچ حزبی نیست، بلکه در اختیار نهادهای بالاتر از این دو حزب است. از سال ۱۹۳۰ یعنی پیش از جنگ جهانی دوم، خاور میانه به عنوان منطقه امنیت ملی امریکا تعیین شده است. تشکیل اسراییل و جدانشدن پاکستان از هند در راستای همین سیاست بوده است. این حرف که خاور میانه منطقه منافع ملی امریکا است توسط کارتر، بوش، او باما و... تکرار شده است. بوش به روس ها و چینی ها هشدار داد که ما جنگ جهانی سوم را در خاور میانه آغاز می کنیم. پس از انقلاب ایران، امریکا در منطقه درگیر کشتار و توطئه بوده است. آنها خودشان القاعده و طالبان را ساختند و بعد این گروه ها حمله کردند و همچنین در پاکستان، افغانستان و عراق کشتار کردند. آیا امکان نداشت به شکل دیگری غیر از حمله با صدام مقابله کرد؟ ملا عمر به امریکا نامه نوشته بود که اگر سند و مدرکی مبنی بر مجرم بودن بن لادن دارید به ما بدهید تا ما بن لادن را به شما تحویل دهیم، اما

مصرف سرانه امریکا ۳۲ برابر متوسط مصرف جهانی است. این در حالی است که فقر هم در بین افراد زیادی از مردم امریکا وجود دارد. می توان نتیجه گرفت که امریکا توسط یک طبقه سرمایه دار قدرتمند اداره می شود که قوی ترین بخش آن بورژوازی نفتی و نظامی است، نفت و اسلحه جنگ می طلبد و بیشترین سود را از جنگ می برد. پس از جنگ جهانی دوم، امریکا در ۶۰ کشور یا دخالت نظامی و کودتا کرده یا نیرو به کشورهای فرستاده است. در ۲۳۵ سال گذشته امریکا همواره در حال جنگ بوده است و از سال ۱۹۴۵ تصمیم گرفت آنچنان سرمایه گذاری کند که سلاح های امریکایی در بالاترین سطح در جهان قرار بگیرد. پنتاگون پر مصرف ترین بودجه های تحقیقاتی دنیا را دارد، تمام اختراعاتی که امروز تجاری شده اند مانند کامپیوترهای PC، موبایل، اینترنت، جنگنده های نظامی، هواپیماهای تجاری و... تحقیقات آنها در گذشته در پنتاگون انجام شده است. افزون بر این بودجه بسیاری از تحقیقات روانشناسی، جامعه شناسی و... را هم پنتاگون پرداخت می کند. پنتاگون تقریباً در همه دانشگاه های مطرح دنیا بودجه تحقیقاتی دارد.

عطاران: در حال حاضر شرایط تغییر کرده است؛ امریکا تقریباً تک قطبی است و مدتی است تلاش می کند و وجهه منفی خود را تغییر دهد. انتخاب شدن او باما در همین راستاست. این کشور متوجه شده که نظام جدید جهان به گونه ای نیست که بخواهد از امریکا پیروی کند.

رفیعی: به نظر من دیدگاه امریکا خلاف این رویکرد است. تازمانی که شوروی در صحنه جهانی حضور داشت یک تعادل نسبی در جهان برقرار بود، اما در حال حاضر این

دموکراسی سرنخ‌دار در عراق بود، نه یک انقلاب از قاعده مردم.

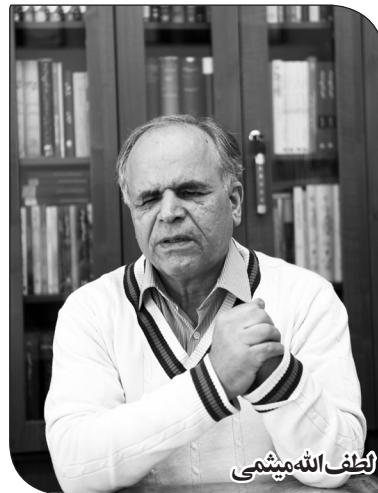
رفیعی: امریکا به دنبال ترمیم و جبهه خود نیست، بلکه بورژوازی امریکایی در امریکا و جهان خشن تر شده است. برژینسکی تحلیل می‌کند که انتظار نداشته باشید حمله‌هایی مانند ۱۱ سپتامبر دیگر در امریکا به وقوع نپیوندد. شرایط جامعه جهانی این گونه نیست. امریکا این روند را پذیرفته است. وقتی قرارداد نفتا بین مکزیک، امریکا و کانادا به ثبت رسید و امریکا تصمیم گرفت کارخانه‌های بیشتری به مکزیک منتقل کند همزمان قوانین کیفری خود را هم تغییر داد و آنها را سخت‌تر کرد، زیرا می‌دانست در نتیجه این تصمیم بیکاری زیاد می‌شود و در نتیجه بزهکاری هم بالا می‌رود. امریکا سه میلیون نفر زندانی دارد که برای مالیات‌دهنده امریکایی هزینه ایجاد می‌کند، اما سرمایه‌دار امریکایی به این موضوع توجهی نمی‌کند.

در حال حاضر نظام سرمایه‌داری امریکایی روی چهار موضوع تبلیغ می‌کند: جنگ و خشونت، مواد مخدر، انحرافات جنسی و ربا. ربا مفهوم پیچیده‌تری از گذشته پیدا کرده و تنها به نرخ بهره محدود نمی‌شود. مصرف جهانی نفت دنیا ۸۰ میلیون بشکه در روز است، اما ۳۰۰ میلیون بشکه نفت روی کاغذ خرید و فروش می‌شود که نوعی سفته‌بازی (Paper Barrel) است. برای نمونه در عرض ۲۴ ساعت مبلغی معادل سه تریلیون دلار از توکیو می‌تواند به امریکا منتقل شود، در این فرایند تولید اتفاق نمی‌افتد و تنها انتقال پول است که به آن سرمایه‌داری مالی می‌گویند.

افغانستان تولیدکننده اصلی تریاک در دنیاست و در سال هشت هزار تن تریاک تولید می‌کند، تریاک سر مزرعه کیلویی ۱۰۰ دلار قیمت دارد که محصول پر درآمدی است. در مجموع ۸۰۰ میلیون دلار در آمد سالانه کشاورزان افغان از کاشت خشخاش است. در اقتصاد جهانی این مبلغ بسیار ناچیز است. اگر جهان بخواهد با مواد مخدر مقابله کند می‌تواند این پول را به کشاورزان بدهد و از کاشت آن جلوگیری کند، اما این کار را نمی‌کند. همین تریاک وقتی به بیرجند می‌رسد قیمت آن ۲۵۰ دلار می‌شود و در تهران ۱۲۰۰ دلار، در مسکو ۱۲ هزار دلار و در نیویورک ۲۵ هزار دلار ارزش پیدا می‌کند، در نتیجه واسطه‌ها سود

بیشتری از کشاورزان می‌برند.

میشمی: در مورد فرض اول شما که معتقدید سرمایه‌داری امریکا وحشی است و به دنبال تصرف منابع است توضیحاتی لازم است؛ جورج سوروس در کتابی که از او ترجمه شده (۳) اشاره می‌کند که نوکان‌ها یا محافظه‌کاران جدید امریکا دو مؤلفه دارند که شامل بنیادگرایان مذهبی و بنیادگرایان بازار است. بنیادگرایی بازار، بازار آزاد و عرضه و تقاضا را قبول ندارد. سارا پلین معاون مک‌کین می‌گوید ما ۷۰۰ پانگاه نظامی در سراسر جهان داریم و ۷۵۰ میلیارد دلار هم بودجه سالانه نظامی ماست. او نتیجه می‌گیرد ما باید از طریق نظامی و تصرف منابع، استمرار انرژی و ارزان بودن آن را تحقق ببخشیم. جورج سوروس



این ایده را مربوط به بنیادگرایی بازار می‌دانند. بنیادگرایی مذهبی هم او انجلیست‌ها هستند که ۴۰ میلیون رأی دارند و معتقدند مسیح در اسرائیل ظهور می‌کند و ما باید اسرائیل را تأیید کنیم تا ظهور مسیح سریع‌تر انجام گیرد. سارا پلین می‌گوید او با ما به خزانه‌داری امریکا خیانت می‌کند، وقتی ما ۷۵۰ میلیارد دلار بودجه نظامی داریم چرا به دنبال انرژی خورشیدی باشیم که هزینه‌بر است؟ این حرف در حالی گفته می‌شود که انرژی خورشیدی یک پدیده جهانی مثبت است و به گفته او با ما دو میلیون شغل ایجاد می‌کند. افزون بر این او با ما تکیه به انرژی خورشیدی می‌خواهد و وابستگی خود را به اعراب و مسلمین کم کند و برای دستیابی به نفت تن به جنگ ندهد. بالاتر از همه محاسبات

نکته دیگر این است که اگر موجودیت امریکا در خطر باشد خط مشی امریکا تغییر پیدا می‌کند. برژینسکی می‌گوید آنچه ما را تهدید می‌کند این است که دنیای اسلام ما را کافر می‌داند و دنیای غرب هم مسلمانان را تروریست می‌داند. این معادله به نفع موجودیت امریکا و موجودیت اسلام نیست. برژینسکی اسلام میانه‌رو را مطرح کرد و او با ما هم که اندیشه‌اش برگرفته از آموزش‌های اوست، این ایده را به اجرا درآورد. او با ما در پارلمان ترکیه و دانشگاه الازهر مصر سخنرانی کرد و آیه‌ای از قرآن «...مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...» (مائده: ۳۲) را خواند و نتیجه گرفت اسلام با تروریسم مخالف است. در نتیجه این رویکرد او با ما با طبقه‌ای به نام اخوان المسلمین پیوند خورد که آنها هم تعامل با غرب و مدل ترکیه را قبول کرده‌اند. در حال حاضر امریکا از وجهه منفور بودن پس از جنگ عراق بیرون آمده است. از آنجا که امریکایی‌ها پراگماتیست هستند و موجودیتشان برایشان مهم است این نگاه، خط مشی امریکا را تغییر داده است.

برژینسکی می‌گوید ما تا امروز یک ابرقدرت سلطه بودیم و در نتیجه این رویکرد ما منزوی شده‌ایم، از این رو باید رویکرد خود را تغییر دهیم و به یک ابرقدرت علمی-تکنولوژیک تبدیل شویم تنها در این صورت است که جهان، هژمونی ما را می‌پذیرد. (۴) در حال حاضر تضادهایی در امریکا وجود دارد و رویکرد دولتمردان ایران در تقویت این تضادها نقش مهمی دارد. ابرقدرت علمی-تکنولوژیک و سرمایه‌داری بازار و عرضه و تقاضا در مقابل سرمایه‌داری وحشی به نفع ما هم است.

رفیعی: من نظر شما را قبول دارم اما در حال حاضر بین این دو دیدگاه، این دیدگاه نظامی-نفی است که قدرت دارد.

میشمی: تعامل این دو به حدی رسیده که برای حفظ موجودیت امریکا، یک رنگین پوست و یک زن را کاندیدای ریاست جمهوری می‌کنند و بحران بی‌اعتمادی را حل می‌کنند. دکتر احمدی‌نژاد می‌گفت امکان ندارد اجازه دهند یک زن یا یک رنگین پوست در امریکا به ریاست جمهوری برسد، اما این اتفاق افتاد و

با این رویکرد و انتخاب او با بحران مسکن، بی‌اعتمادی، کسری بودجه و منفور بودن تاحد زیادی حل شد. امریکا در دوره‌ای منفور مردم منطقه بود، اما در حال حاضر اخوان المسلمین امریکا را فرشته صلح می‌داند. دولت‌های ترکیه، مصر، تونس و... رأی مردم را در کشورهای خود دارند و همه آنها تعامل با امریکا را قبول دارند. وقتی اساس یک کشور به خطر بیفتد دولت‌ها با دیدگاه پراگماتیستی حاضرند پوست اندازی کنند و تغییر استراتژی دهند.

مظهری: بین استعمار انگلستان و استعمار امریکا یک تفاوت عمده وجود دارد؛ پایگاه استعمار انگلستان بر فنودالیت و صادرات کالا بود، یعنی استعمار انگلیس با مازاد تولید روبه‌رو بوده و به دنبال صادرات کالا و واردات مواد اولیه ارزان بود ولی پس از این که امریکاروی کارآمد شرایط تغییر کرد. استعمار امریکا بیشتر بر اساس صادرات سرمایه و انتقال سود به امریکا پایه‌ریزی شده است. در دوره جان اف. کندی تلاش شد سرمایه‌داری صنعتی مونتاژ جایگزین فنودالیتسم در کشورهای در حال توسعه یا جایگزین نظام ارباب‌رعیتی در ایران شود و یک دموکراسی نیم‌بند در این کشورها حاکم گردد. دموکرات‌ها بر طبقه متوسط و سرمایه‌دارهای کوچک و متوسط متکی هستند. دوروش تحلیل در مورد استعمار امریکا وجود دارد: روش اول سیاست‌های امریکا را در چارچوب حزب دموکرات و حزب جمهوریخواه و شورای سیاست‌گذاری خارجی امریکا - که منافع ملی امریکارادر نظر دارد - تحلیل می‌کند. اما دکتريزدی تحلیل دیگری دارد که بر اساس آن قدرت سیاسی در امریکا توسط سه طبقه، سرمایه‌داری مالی، صاحبان صنایع نظامی، و سرمایه‌داری نفتی اعمال می‌گردد. وقتی این تحلیل را در هند مطرح کردم، پروفیسور پوهات پاتباک که صاحب کرسی درس سه واحدی امپریالیسم - که شامل اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری می‌شود - در دانشگاه جواهر لعل نهرو بود، از این تحلیل تجلیل کرد. بر اساس این تحلیل ما باید توجه کنیم کدام حزب و با پشتیبانی کدام یک از این طبقات اقتصادی روی کار می‌آید که سیاست‌های اقتصادی - سیاسی خود را در راستای منافع همان گروه‌ها تنظیم خواهد کرد.

در مورد بحران نظام سرمایه‌داری دو نظریه مهم وجود دارد؛ یک تحلیل کینز - کالسکی است که بحران را درون‌زایی داند یعنی این که بحران‌های اقتصادی جزء لاینفک نظام سرمایه‌داری است و تنها راه برون‌رفت از بحران را دخالت دولت عمدتاً از طریق سیاست‌های مالی انبساطی قلمداد می‌کنند. نظریه دوم بحران‌ها را برون‌زا و موقتی می‌داند که واگذاری اقتصاد به مکانیزم بازار به طور خود به خود و بدون دخالت دولت اقتصاد به تعادل بر خواهد گشت و بحران از بین خواهد رفت. احزاب متمایل به سوسیال دموکرات، مثل حزب دموکرات امریکا، حزب کارگر انگلیس و دیگر احزاب چپ اروپا نظریه اول و احزاب راست و محافظه کار مثل حزب جمهوریخواه

میشمی: در سراسر عراق شورشی از قاعده مردم به وجود آمده بود و امریکانمی توانست انقلاب مردمی را تحمل کند، زیرانیروی مردمی بر سر کار می‌آمد و به انقلاب اسلامی ایران هم پیوند داشت. هدف امریکا به وجود آوردن یک دموکراسی سرنخدار در عراق بود، نه یک انقلاب از قاعده مردم

در امریکا و حزب محافظه کار در انگلیس، نظریه دوم را قبول دارند. برخلاف آنچه در دانشگاه‌های ما تدریس می‌شود که کینز باور داشت در دوران رکود، دولت باید مالیات‌ها را کاهش دهد، سیاست کینز این است که کاهش مالیات باید برای طبقات ضعیف که میل متوسط به مصرف بالایی دارند باشد. سیاست حزب دموکرات امریکا و حزب سوسیالیست فرانسه این است که از طبقات بالا مالیات بگیرند و از طریق بودجه دولت به طبقات پایین یارانه بدهند تا از یک طرف مصرف زیاد نشود و از طرف دیگر نیروی کار امروز دچار سوء تغذیه نشود و از سلامت برخوردار باشد و تولید ملی کاهش نیابد و همچنین کودکان این قشر که نیروی کار فردا محسوب می‌شوند، سالم و باسواد باشند.

میشمی: باید بین سرمایه‌داری بازار و سرمایه‌داری بنیادگرا که نائومی کلاین از آن به عنوان سرمایه‌داری فاجعه یاد می‌کند تفاوت گذاشت. سرمایه‌داری بازار در شرایط امروزی گرچه مطلوب نیست، اما ممکن است.

مظهری: اقتصاد سرمایه‌داری و اقتصاد بازار متعارف هم به کار می‌روند و بنیادگرایی بازار اصطلاحی است که منتقدین اقتصاد بازار علیه اقتصادانان نئولیبرال به کار می‌برند.

در مورد این نظریه که گفته شد او با ما به دنبال یک سری اصلاحات است، باور من این است که آنچه او با ما در بخش اقتصادی می‌گوید بخشی از اصلاحات کینزی است. این نظریه اساساً بر کمبود تقاضای گذارد. او با ما تلاش می‌کند با افزایش مالیات از ثروتمندان و تزریق آن از طریق بودجه، تقاضا را بالا ببرد و اقتصاد امریکا را از باتلاق نجات دهد. نرخ بیکاری در امریکا ۱۰ درصد است و بیش از ۴۰ میلیون نفر در امریکا از بیمه‌های سلامتی محروم هستند. وقتی مردم تحت پوشش بیمه‌های درمانی قرار گیرند به پزشک، دندانپزشک، دارو، پرستار و... نیاز است و وقتی که مالیات از ثروتمندان گرفته شود و از طریق بودجه به اقتصاد تزریق شود شغل ایجاد می‌گردد و اقتصاد به طرف بهبود تغییر جهت می‌دهد و بعد رونق شکل می‌گیرد. این سیاست اقتصادی او با ما در داخل است. در سطح بین‌الملل هم سیاست او با ما با سیاست‌های جمهوریخواه که معمولاً با حمایت نظامیان و صاحبان کارتل‌های بزرگ نفتی به قدرت می‌رسند و اقتصاددانان طرفدار بازار را به عنوان مشاور به مشورت می‌گیرند، متفاوت است. در اینجا باید توضیح بدهم که ما نباید اسراییل را یک کاسه کنیم. در اسراییل دو حزب کارگر و لیکود قدرت سیاسی را در دست دارند، حزب کارگر مواضع نرم‌تری نسبت به حزب لیکود دارد. مخالفین حمله اسراییل به ایران هواداران احزاب چپ از جمله حزب کارگر در اسراییل می‌باشند. دموکرات‌ها و او با ما با حزب کارگر اسراییل بیشتر همسویی دارند. او با ما در مقابل فشارهای حزب لیکود که بیشتر متمایل حمله به ایران است قرار دارد. امریکا در دوران بوش به عراق و افغانستان حمله کرد. اما در مورد یوگسلاوی یا لیبی امریکا همراه ناتو این کشورها را بمباران

کرد. این نشان می‌دهد که شیوه دموکرات‌ها با جمهوریخواهان متفاوت است. جناح اوباما در نشست اخیر G7 - که اولین جلسه بعد از انتخابات فرانسه بود - قوی تر شده است. در این نشست مطرح شد که اعضای گروه باید نرخ رشد را افزایش دهند و این یعنی سیاست‌های مالی انبساطی. تنها دو کشور آلمان و انگلستان با این سیاست مخالفت کردند. شعار نامزد حزب سوسیالیست فرانسه در انتخابات این بود که اگر انتخاب شوم هر چه زودتر سربازان فرانسوی را از افغانستان بیرون می‌آورم، که این کار را کرد. در اروپا سوسیالیست‌ها از احزاب راست که سیاست‌های اقتصاد بازار را دنبال می‌کنند، کمتر جنگ‌طلبند و قوانین نرم‌تری برای مهاجرت و مهاجرین به تصویب می‌رسانند. حزب دموکرات در آمریکا، و حزب کارگر در انگلیس با مصدق تعامل کردند، اما وقتی حزب جمهوریخواه با حمایت کارتل‌های نفتی در آمریکا و حزب محافظه کار در انگلیس به قدرت رسیدند، کودتا در ایران به وقوع پیوست. انقلاب اسلامی ایران و انقلاب اخیر مصر و تعدیل قدرت نظامیان در ترکیه، زمانی اتفاق افتاد که دموکرات‌ها در آمریکا در

قدرت بودند. لازم است به این نکته اشاره کنم انقلاب‌ها و تحولات سیاسی - اجتماعی از سوی انقلابیون و مبارزین کشورهای زیر سلطه بر امپریالیسم تحمیل می‌شود و نه این که امپریالیسم انقلاب‌ها را برنامه‌ریزی کنند. کشورهای امپریالیستی به دنبال موج سواری بر انقلاب‌ها و تحولات هستند. بنابراین استراتژی دموکرات‌ها با جمهوریخواهان متفاوت است. در شرایط کنونی هنوز زمینه حمله فراهم نشده است و آمریکا در بدترین شرایط اقتصادی و سیاسی در دوره بعد از جنگ جهانی دوم قرار دارد.

رفیعی: در بحث شما عامل ژئوپولیتیک در نظر گرفته نشده است. حزب جمهوریخواه و دموکرات معمولاً توسط صنایع مجموعه نظامی و صنعتی اداره می‌شوند. حزب دموکرات وابسته به صنایع مصرفی امریکاست که بسیار گسترده و کوچک هستند. هر زمانی که دموکرات‌ها روی کار آمدند و وضعیت اشتغال

بهبود یافته است.

میشمی: در سال ۱۹۶۷ از جانسون پرسیدند جنگ و یتنام را چه زمانی تمام می‌کنی، پاسخ داد باید با Us Steel صحبت کنم، یعنی دموکرات‌ها هم به صنایع نظامی وابسته بودند. کندی روی صنایع داخلی (Domestic Industry) دست گذاشت که موجب شد صنایع سنگین نفتی و نظامی او را ترور کنند، اما کلینتون خط کندی را ادامه داد و در حال حاضر دموکرات‌ها عمدتاً به دنبال صنایع داخلی هستند.

رفیعی: هر زمان دموکرات‌ها روی کار می‌آیند، اشتغال بهبود می‌یابد، مردم راضی می‌شوند و واحدهای کوچک، شهرستان‌ها، بخش کشاورزی و... رشد می‌کنند.



جمهوریخواهان وابسته به صنایع نظامی هستند. صنایع نظامی و نفتی متمرکز هستند. تعداد آنها کم است، اما قدرت آنها زیاد است. از سال ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۱۰ منطقه خاورمیانه به دلیل وجود اسرائیل ۱۲ تریلیون دلار عدم‌التفع داشته است. این رقم حاصل پژوهشی است که در یکی از دانشگاه‌های هند انجام شده است. در زمان بوش پسر یک کمیته به نام همیلتون - بیکر تشکیل شد، بیکر عضو حزب جمهوریخواه و همیلتون عضو حزب دموکرات بود. به این کمیته گفته شد که تحقیق کنند و بحران اصلی خاورمیانه را پیدا کنند، این کمیته بحران خاورمیانه را اسرائیل تشخیص داد، اما نتایج این پژوهش به طور کامل فراموش شد. اوباما گفت من صلح را در خاورمیانه برقرار می‌کنم، اما جناح نفتی و نظامی به قدری قوی است که تمام این حرف‌ها فراموش شد. گروهی در آمریکا هستند که می‌خواهند جلوی نفتی‌ها و

نظامی‌ها بایستند، اما قدرت این کار را ندارند. ایپک و صنایع نظامی و نفتی به قدری قوی هستند که رئیس‌جمهورهای دموکرات هم تابع آنها می‌شوند.

میشمی: اسرائیل از این که آمریکا به اخوان المسلمین تونس، مصر و ترکیه پیوند خورده ناراضی است، یعنی آنچه اوباما و جناح او می‌خواست در نهایت عملی شد.

رفیعی: سرمایه‌داری با بحران‌ها «خوب» برخورد می‌کند، یعنی اگر به جایی برسد که حس کند موقعیت شکننده‌ای دارد، عقب‌نشینی می‌کند.

مظهری: می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که وقتی در نظام سرمایه‌داری بحران به وجود می‌آید، جناح اصلاح طلب شانس بیشتری برای روی کار آمدن دارند.

رفیعی: این تحلیل هم می‌تواند صحیح باشد. برنامه آمریکا در خاورمیانه در یک دوره ۲۰ تا ۳۰ ساله درگیری، جنگ و کشتار است تا سرانجام به آرامش برسد.

میشمی: به نظر شما آمریکا نتوانسته بهار عربی را کنترل کند؟ امریکایی‌ها که پیش از این منفور بود اکنون با طبقات مبارز در حال پیوند خوردن است.

رفیعی: پس از انقلاب ایران و نیکاراگوئه، سیاست آمریکا تغییر کرد؛ پیش از آن استراتژی آمریکا این بود که از دیکتاتورها حمایت کند که در نهایت مردم فقیر و ناراضی می‌شدند و انقلاب می‌کردند و ضد امریکایی می‌شدند، در نتیجه استراتژی آمریکا تغییر کرد و به رهبران کشورها توصیه کرد که دموکرات بشوند. در منطقه ما اردن و مراکش این توصیه را پذیرفتند و اجرا کردند. پس از انقلاب ایران، تعداد زیادی از اخوان المسلمین وارد مجلس اردن شدند.

در مراکش کمیته عذرخواهی تشکیل شد. در حال حاضر هم این دو کشور آرام هستند و بهار عربی به این دو کشور نرفت. در مصر و تونس به این دلیل که آمریکا در ارتش و اقتصاد حضور داشت توانست ارتش را با مردم هماهنگ کند. کشورهای منطقه دو دسته هستند: دسته اول کسانی که آمریکا در ارتش و اقتصاد آن نفوذ داشت، مثل مصر و تونس

که ارتش در مقابل مردم نایستاد و دیکتاتورها برکنار شدند. دسته دوم کشورهایی که به شدت دیکتاتور و ضد مردمی هستند و امریکا دخالت در آن کشورها را خطرناک ارزیابی می کند، که بحرین و عربستان از این گروهند. امریکا از این دیکتاتورها حمایت می کند.

مظهری: منظور شما کدام امریکاست؟ آیا تغییر احزاب در امریکا در این سیاست تغییری ایجاد نمی کند؟

رفیعی: در سیاست خارجی امریکا و به طور مشخص در خاورمیانه، احزاب دخالتی ندارند و سیاست ها از بالا تعیین می شود. در سطح احزاب تنها تکنیک ها تفاوت دارند.

مظهری: این برداشت با فهم ما از اقتصاد سیاسی همخوانی ندارد. در کشورهایی که نظام اقتصاد سرمایه داری غالب است نظام سیاسی براساس نظام اقتصادی شکل می گیرد. به نظر من در تحلیل شما نقضی وجود دارد، شما در تحلیل اقتصاد سیاسی مطرح می کنید که دموکرات ها انحصارات را در دست ندارند و بر سرمایه داری طبقه متوسط تکیه می کنند، که این در مقایسه با جمهوریخواه درست است، اما در سیاست خارجی تحلیل شما خارج از اقتصاد سیاسی است.

رفیعی: در سیاست خارجی امریکا تحلیل ها به شکل دیگری است و اسناد هم همین رانشان می دهد. بوش می گوید ما باید هفت کشور را اشغال کنیم، زیرا به منابع آنها نیاز داریم. این بنیادگرایی بازار است. همین حرف را کیسینجر هم می زند، او شش ماه پیش در مصاحبه ای گفت که ارتشی ها خوب عمل کردند و از این هفت کشور، شش کشور را اشغال کردند و تنها ایران مانده است.

میثمی: تفاوت سارا پلین با اواما در این است که پلین می گوید باید از طریق اشغال به این منابع رسید، اما اواما به برتری علمی و تکنولوژیک و دستیابی به منابع از این طریق اعتقاد دارد. ال گور در مقاله بسیار خوب در نقد جنگ با عراق نوشته، خط برژینسکی در امریکا به این دلیل مورد قبول واقع شده که از ابتدا و در طول جنگ با عراق مخالف جنگ بود.

رفیعی: این نگرش در میان روشنفکران و نخبگان مستقل مورد قبول است.

میثمی: اواما هم همین رویکرد را دارد.

مردم امریکا اواما را انتخاب کردند تا بحران بی اعتمادی، مسکن، منفور بودن و کسری بودجه را حل کنند. پس از جنگ عراق و انتخابات فلسطین که حماس ۷۰ درصد رأی آورد و امریکا به شدت با آن مقابله کرد و نتایج را نپذیرفت و انتخابات مصر که ۸۰ نماینده اخوان المسلمین به مجلس رفت و امریکا آن را قبول نکرد، امریکا در خاورمیانه بسیار منفور شد. اکنون امریکا با اخوان المسلمین در مصر پیوند خورده است. مردم سوریه خون داده اند و امریکا هم از آنها حمایت می کند، مردم سوریه هم امریکا را فرشته صلح می داند. متأسفانه در ایران هم بخشی از مردم از دخالت امریکا در کشور حمایت می کنند.

میثمی: برژینسکی می گوید ما تا امروز یک ابر قدرت سلطه بودیم و در نتیجه این رویکرد ما منزوی شده ایم، از این رو باید رویکرد خود را تغییر دهیم و به یک ابر قدرت علمی - تکنولوژیک تبدیل شویم تنها در این صورت است که جهان، هژمونی ما را می پذیرد

رفیعی: تحلیل شما این است که در ایران خط مشی دموکرات ها برقرار می شود؟

میثمی: من روی حزب دموکرات بحث نمی کنم، به طور مشخص خط مشی اواما این بود که معادله اسلام تروریست و غرب کافر را به هم بزنند. اواما با خط اسلام معتدل پیوند خورده است. این جایجایی اضعاف در خاورمیانه را نباید دست کم گرفت. امریکایی ها توانستند این سیاست را اجرا کنند.

رفیعی: در کشوری مانند مصر که اخوان المسلمین به صورت نسبتاً قوی حضور دارد و می تواند ۵۲ درصد رأی بیاورد و ارتش هم به امریکا وابسته باشد و سالی ۱/۵ تادو میلیارد دلار از امریکا پول می گیرد و اقتصاد هم امریکاییز شده، این حرف درست است.

میثمی: با این همه آرای مردم منطقه بر این

قرار گرفته که باید با امریکا تعامل کرد، که نشان می دهد امریکا در نظر آنها منفور نیست.

رفیعی: پس چرا در بحرین این کار را نکردند و آیا در ایران این رویکرد قابل اجراست؟

میثمی: کشورهای دیگر هم به تدریج در این فرایند قرار می گیرند. به نظر من قربانی بعدی عربستان است. یک کمیسیون سه جانبه در امریکا وجود دارد که منافع ملی را در نظر می گیرد و تصمیم می گیرد که کدام حزب روی کار بیاید، اما وقتی موجودیت امریکا در خطر است، کمیسیون سه جانبه مجبور است اواما را بپذیرد، هر چند دیدگاه اواما را هم قبول نداشته باشد.

مظهری: موجودیت برای همه مهم است. از هیلاری کلینتون پرسیدند شما که در همه جا حضور دارید چرا در مورد مسائل بحرین کاری نمی کنید؟ وی در پاسخ گفت: «تحلیل مشخص، در شرایط مشخص». مبنای این حرف، اقتصاد سیاسی است، یعنی بر اساس منافعمان تصمیم می گیریم.

رفیعی: با این که در بحرین و عربستان دیکتاتوری وحشی حضور دارد، اما امریکا برای برقراری دموکراسی تلاش نمی کند، زیرا به نفع منافع امریکا نیست، اما در مصر و تونس که دموکراسی می تواند کنترل شود به ارتش اجازه مقابله با مردم نمی دهد.

مظهری: در اقتصاد سرمایه داری منافع ملی مطرح نیست، بلکه منافع انحصارات تعیین کننده است.

رفیعی: بله، امریکا در حرف می گوید خلیج فارس منطقه منافع ملی امریکاست، اما در اصل منظور آنها منافع انحصارات است. در سوریه، لیبی و ایران منافع انحصارات امریکایی تأمین نمی شود. پس به نظر آنها این حکومت ها باید تغییر کنند و البته به جایگزین هم توجه می کنند، در لیبی ابتدا جایگزین ساخته شد و سپس قذافی برکنار شد. در سوریه به این دلیل که اپوزیسیون با هم اختلاف دارند، امریکا هنوز مردد است. در حال حاضر نیروهای القاعده متحد امریکا شده و با دولت می جنگند. به نظر من اگر مدل آقای خاتمی در ایران بر سر کار بود امریکا مجبور بود با ایران تعامل داشته باشد و با دموکراسی ایران هم مشکل جدی نداشت و باید آن را تحمل کند.

میثمی: امریکا هیچ‌گاه دموکراسی مبتنی بر منافع ملی را نمی‌پذیرد، اما یک دموکراسی سرخ‌دار که کاری به نفت و موجودیت اسرائیل نداشته باشد را قبول می‌کند. شاه به اللهیار صالح گفت که تو کاری به نفت، شاه و رهبری مصدق نداشته باش، در این حالت جبهه ملی آزاد است که فعالیت کند.

برای تحلیل این موضوع که آیا رویکرد امریکا جنگ با ایران است یا نه، باید ابتدا مشخص کنیم هدف امریکا از جنگ چیست؟ و آیا با روش‌های دیگر مثل تحریم هم می‌تواند به این اهداف برسد؟

رفیعی: امریکا می‌خواهد انرژی منطقه را کنترل کند و در این هدف تنها ایران را نتوانسته کنترل کند.

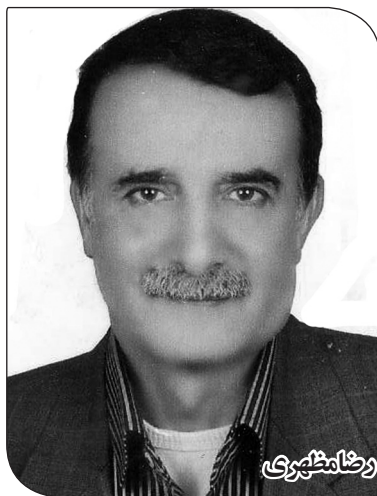
میثمی: البته ایران خودش خواستار صادرات انرژی است. اصلی‌ترین درآمد ایران نفت است و می‌گوید اگر اجازه خام‌فروشی به ما ندهید ما هم نمی‌گذاریم دیگران نفت را صادر کنند. ما مبلغ زیادی خرج تسلیحات نظامی می‌کنیم تا بتوانیم یک بشکه نفت صادر کنیم. امریکا مطمئن است که ایران نمی‌تواند نفت نفروشد. وزیر نفت سابق ونزوئلا کتابی به نام "Oil Politics" نوشته و توضیح می‌دهد امن‌ترین کشور که حمایت همه‌جانبه را برای عرضه نفت در خلیج فارس دارد ایران است. شعار بوش در درجه اول امنیت عرضه نفت در خلیج فارس و در درجه دوم حفظ موجودیت اسرائیل بود.

رفیعی: مشکل دیگر امریکا با ایران حاکمیت آن است. در ایران انقلابی شده که شعارهای آن ضد امریکایی بوده است. پس از تصرف سفارت امریکا، امریکا در ایران ۴۴۴ روز در جریان گروگان‌گیری تحقیر شد.

میثمی: با وجود استقلال سیاسی، وقتی بانک مرکزی تحریم شد و پول نفت نتوانست تبادل شود، شعار بستن تنگه هرگز داده شد. در حقیقت تهدید به جنگی بود که ما شروع کننده آن می‌شدیم و جهان هم علیه ما می‌شد. اقتصاد نفت در ایران بسیار مهم است. وقتی چپ‌ها در ایران روی کار آمدند یارانه نفت را بیشتر کردند و بیشتر وابسته شدند.

رفیعی: برنامه امریکا مهار کشور ماست. در ایران یک قشر متوسط ناراضی از دولت شکل گرفته است. خسارت‌های اقتصادی

ایران به دلیل تحریم‌ها در طول ۳۳ سال گذشته بسیار بالا بوده است. جنگ عراق با ایران به این دلیل به وجود آمد که انقلاب ایران الگو نشود، امریکا برای تغییر تصمیم گرفته است. چند روش برای تغییر وجود دارد: یکی الگوی شوروی است، یعنی تحریم‌ها را زیاد می‌کنند، عده‌ای دیگر معتقدند که این روش در ایران به هدف نمی‌رسد، زیرا حکومت ایران پول و تشکیلات دارد و در همه نهادها هم نفوذ دارد و باید به ایران حمله نظامی کرد. در نتیجه اگر تحریم پاسخ نداد گزینه نظامی و جنگ روی میز است. امریکایی‌ها به درستی می‌دانند که مسئله هسته‌ای بهانه است.



رضایمنی موسوی

میثمی: یدبعوت آحارانوت پر تعدادترین روزنامه اسرائیل نوشته که او با ما با ایران مذاکراتی داشته و قول داده که در صورت حمله اسرائیل به ایران، از اسرائیل حمایت نخواهد کرد که البته این موضوع از سوی مشاوران او با ما تکذیب شد.

رفیعی: ایران کلاهک هسته‌ای ندارد. دستگاه‌های اطلاعاتی امریکا گزارش داده‌اند که ایران قصد ساختن سلاح اتمی هم ندارد. نتانیاهو در مصاحبه‌ای گفته به این دلیل تا به حال دستور ساختن سلاح داده نشده که حکومت ایران می‌داند ما متوجه می‌شویم، در غیر این صورت ایران شروع به ساختن سلاح اتمی می‌کند. این حرف نشان می‌دهد نتانیاهو در تناقض گیر کرده، چرا که می‌داند سلاح اتمی در ایران ساخته نشده است. او با ما هم گفته ما در ایران چشم‌هایی هوشمند داریم و از تحولات

هسته‌ای ایران آگاهیم. در سال ۱۳۷۵ که ایران در مرحله انتخابات بود تصمیم به حرکات ایذایی‌ای چون حمله به ایران داشتند و قرار بود به چند نقطه ایران به بهانه دادگاه میکونوس حمله کنند. وقتی این مسئله تمام شد، بحث انرژی هسته‌ای را مطرح کردند. به نظر من در مورد تغییر رژیم در ایران تصمیم‌گیری شده است، به این دلیل که ساختار ایدئولوژیک امریکا با ساختار ایدئولوژیک حکومت ایران همخوانی ندارد.

میثمی: امریکایی‌ها که شعار اصلی آن امنیت عرضه نفت در خلیج فارس است، چرا باید با حکومتی که همین امنیت را دنبال می‌کند سر جنگ داشته باشد؟

رفیعی: فرهنگ امریکایی هم مطرح است. برژینسکی می‌گوید امریکا چهار ویژگی دارد: اسلحه، تکنولوژی، فرهنگ و جاذبه. انقلاب ایران هم یک انقلاب مردمی است، باید به گونه‌ای با این انقلاب برخورد شود که مردم دیگر کشورها تمایل به انقلاب نداشته باشند. از نظر امریکا انقلاب‌ها باید مانند مصر و تونس به صورت نرم باشد. آیت‌الله خامنه‌ای در مقابل امریکا یک الگوی مستقل و تهاجمی مطرح می‌کند که خوشایند امریکایی‌ها نیست. برای تقریب به ذهن می‌توان گفت این الگو مانند الگوی کمونیستی در ۱۹۶۰ در جنوب شرق آسیاست. کیسینجر می‌گوید ایران سکوی پرتاب ما برای دخالت در چین و روسیه است.

میثمی: کیسینجر این حرف را در مورد سوریه زده و می‌گوید با بردن سوریه، سه کنجی ایران، روسیه و چین تحت فشار قرار می‌گیرد.

رفیعی: کیسینجر در مورد ایران گفته است که ایران سکوی پرتاب (Stepping Stone) است. قذافی شعار ضد امریکایی می‌داد، اما سال ۲۰۰۳ تسلیم شد و اقتصاد بازار را پذیرفت و اسناد و مدارک انرژی هسته‌ای را هم به امریکا داد و حتی ۶۰۰ هزار سند اطلاعاتی را هم به امریکا داد و به اعتماد همه مردم دنیا خیانت کرد، اما با این همه در نهایت سرنگون شد.

حاکمیت کنونی در ایران از نظر ایدئولوژیک نمی‌تواند با امریکا به توافق برسد. سناریوی دیگر امریکا حمله نظامی ایذایی است که تنها چند مرکز هسته‌ای مورد حمله قرار می‌گیرد که ایران هم یا به این حمله پاسخ می‌دهد یا نمی‌دهد. اگر ایران به حمله پاسخ

دهد آرام آرام جنگ آغاز و گسترده می شود اگر هم پاسخ ندهد در داخل دچار مشکل می شود. کارهای تحقیقاتی هم برای این پروژه انجام شده است. اسرائیل در یک پژوهش نتیجه گرفت با حمله هسته‌ای در ایران ۲۸ میلیون نفر کشته می شوند، اما اگر ایران به اسرائیل بمب هسته‌ای بزند حداکثر ۶۰۰ هزار نفر کشته می شوند. او با ما هم در صورت دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای حمله به مراکز هسته‌ای ایران را تأیید کرده است.

میشمی: او با ما می گوید خط قرمز ما سلاح اتمی است، اما اسرائیل خط قرمز را قابلیت دستیابی به سلاح می داند. جمهوریخواهان هم در آخرین کنفرانس خود با اسرائیلی‌ها همراه شدند و گفتند برای ما هم قابلیت دستیابی مهم است.

رفیعی: در این حالت شرایطی مانند عراق پیش می آید. در نهایت مشخص شد که صدام نه سلاح کشتار جمعی داشته، نه اورانیوم خریداری کرده و نه با القاعده ارتباط داشته است. این سه اتهام‌هایی بودند که بوش و پاول به صدام زدند. من در کتاب خود به ۳۰۰ دروغی که در ارتباط با عراق گفتند اشاره کرده‌ام. با این همه بوش به عراق حمله کرد و بعد واقعیت آشکار شد. بوش ادعا می کند دستگاه‌های اطلاعاتی، اطلاعات نادرست داده‌اند، در صورتی که دروغ است و دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا درست عمل کرده بودند. در گزارش ۸۰۰ صفحه‌ای کمیسیون اطلاعاتی سنای آمریکا دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا هر سه این اتهام‌ها را رد کرده بودند.

میشمی: کارهایی که بوش انجام داد با روز زدن دستگاه‌های اطلاعاتی رسمی و ایجاد دستگاه اطلاعات موازی و ویژه در آمریکا بود. آنها به اطلاعات هم از جنبه ایده‌ولوژیک نگاه می کردند. اما او با ما کارها را به نهاد‌های مربوطه سپرد و جنگ پیشگیرانه را کاملاً رد کرد. تمام همکاران رامنی از محافظه کاران جدید هستند، با این تفاوت که بوش جنگ پیشگیرانه را قبول داشت اما این گروه با توجه به افکار عمومی در آمریکا و دنیا این را قبول ندارند. در ایران پس از ضربه سال ۵۴ به سازمان مجاهدین، فضایی به وجود آمده بود که حتی در زندان‌های حاضر بودند برای ضدیت با کمونیست‌ها با ساواک همکاری کنند. آمریکا این پدیده را

دنبال کرد و روی اسلام انقلابی ضد کمونیسم سرمایه گذاری کرد. در اواسط جنگ عراق تحولی به وجود آمد و رئیس موساد این تحول را مطرح کرد و گفت در عراق پدیده‌ای جدید به وجود آمده و اسلام ضد آمریکایی و ضد اشغالگری رشد کرده، حامیان آن هم چریک‌های متبحری می شوند که در عین حال ضد شیعه هم هستند. این افراد به کشورهای خود بازمی گردند و نظام‌هایی را که با آنها به تعادل رسیدیم از بین می برند (بن علی و مبارک). این پدیده وارد سوریه شد و آمریکا روی آن سرمایه گذاری کرد. مصعب الزرقاوی می گوید دشمن اصلی، شیعه و پس از آن آمریکاست. این تفکر طبقاتی است و وقتی به سوریه برود

مظهري: در مورد این نظر به که گفته شد او با ما به دنبال یک سری اصلاحات است، باور من این است که آنچه او با ما در بخش اقتصادی می گوید بخشی از اصلاحات کینزی است. او با ما تلاش می کند با افزایش مالیات از ثروتمندان و تزریق آن از طریق بودجه، تقاضا را بالا ببرد و اقتصاد آمریکا را از باتلاق نجات دهد. نرخ بیکاری در آمریکا ۱۰ درصد است و بیش از ۴۰ میلیون نفر در آمریکا بیکار هستند

با اسد می جنگد. آمریکا حاضر نیست در سوریه هم مانند عراق هزینه بدهد و بعد بگوید فاجعه بود. درگیری‌های سوریه جنبه طبقاتی هم دارد که بسیار مهم است، یعنی آمریکا در سوریه به پدیده جدیدی تکیه کرده است.

مایکل لدین تئورسین محافظه کاران جدید به تازگی گفته در مورد ایران تحریم و حمله نظامی هیچ یک اثر گذار نیست، بلکه مردم خود باید حرکت کنند. آقای محسن رضایی در شبکه چهار سیما در برنامه‌ای تحلیل کرد که شوروی از نظر نظامی بسیار قوی بود. آمریکا شوروی را دور زد و روی مردم و اقتصاد کار کرد. در نتیجه این سیاست، ابر قدرت شوروی دچار فروپاشی

شد. ایشان ادامه داد ما هم از نظر نظامی بسیار قوی هستیم و دشمن از این موضوع اطلاع دارد، به همین دلیل روی مردم و اقتصاد کار می کند. آقای بهمنی می گوید تحریم بانک مرکزی و فعالیت‌های نرم افزاری دشمن علیه ما از جنگ فیزیکی خطرناک تر است. اما ایران برای این مشکل راه حل نرم افزاری ندارد. سردار فضل‌ی هم به این موضوع اعتراف کرده و می گوید ما تجربه جنگ نرم افزاری نداریم و تجربه ما در جنگ سخت افزاری است. ۷۵ درصد مردم آمریکا به شدت ضد جنگ هستند. وقتی بوش بر سیاست‌های پس از ۱۱ سپتامبر سوار شد و به عراق حمله کرد، ۹۰ درصد مردم، بوش را تأیید می کردند.

رفیعی: در جنگ یوگسلاوی، دولت آمریکا توانست افکار عمومی مردم آمریکا را در طول ۴۰ روز شکل بدهد.

مظهري: در آن زمان مردم آمریکا تجربه عراق و افغانستان را نداشتند. جناح حامی دموکرات‌ها انحصارات نظامی نیستند و از جنگ سود نمی برند، به همین دلیل هر زمانی که دموکرات‌ها روی کار می آیند به شیوه‌ای تلاش می کنند از جنگ پر هیز کنند، البته این موضوع همیشه باید نسبت به سیاست‌های جمهوریخواهان سنجیده شود و گرنه اینها هم نماینده قشری، هر چند وسیع تر، از سرمایه داران و طبقه متوسط آمریکا هستند که باید پاسخگوی منافع آنها باشند. به نظر من اگر جناح جمهوریخواه در حال حاضر در آمریکا روی کار بود، آمریکا به این زودی نیروهایش را از عراق خارج نمی کرد.

میشمی: در زمان بوش و در دوره جنگ ۳۳ روزه حتی جمهوریخواهان هم از اسرائیل حمایت نکردند و وارد جنگ نشدند.

مظهري: اگر بخواهیم از منظر اقتصاد سیاسی شرایط را تحلیل کنیم، استراتژی آمریکا این است که ایران را به سوی سازمان‌های مالی و پولی سوق دهد و سعی کند سرمایه‌داری‌ای در ایران حاکم شود که نظم‌پذیر باشد. در حال حاضر سرمایه‌داری تجاری به شکلی که مورد نظر مؤلفه است در ایران کاربرد ندارد. در ایران بعضی زیرساخت‌های نظام سرمایه‌داری جدید در حال شکل گرفتن است. یکی از اثرات تحریم بر اقتصاد ایران این بوده که اقتصاد به سوی بازارهای بورس، که یکی از شاخص‌های نظام

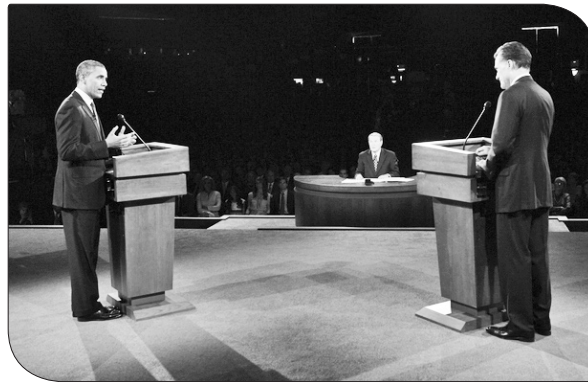
سرمایه‌داری است سوق داده شود. بورس نفت، کالا و ارز در ایران در حال شکل گرفتن است، وقتی این بورس‌ها پایه بگیرند و به بازارهای بورس بین‌المللی وصل شوند اقتصاد ایران دیگر نمی‌تواند خود را از اقتصاد جهانی جدا کند، و در چارچوب نظام بین‌المللی هضم می‌شود. از این طریق بازارهای مالی قابل کنترل خواهند بود. هدف امریکا این است که با فشارهای اقتصادی و سیاسی جریانی را در ایران روی کار بیاورد که این نوع سرمایه‌داری را در ایران تقویت کند. البته باید تأکید کرد که این نوع سرمایه‌داری با سرمایه‌داری ملی که در دوره مصدق بود، یا سرمایه‌داری ملی که نخست‌وزیر زمان جنگ توانست در طی هشت سال جنگ آن را پی‌ریزی کند و با سرمایه‌داری ملی که مهندس سحابی آن را نظریه‌پردازی کرد، متفاوت است. نمونه سرمایه‌داری مورد نظر

جهان سرمایه‌داری برای ایران از نوع ترکیه کنونی است؛ سرمایه‌داری‌ای بر اساس صنایع مونتاژ و متکی به نظام پولی و مالی بین‌المللی و صادرات به بازارهای کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و کشورهای وابسته به آن تا هرگاه امریکا خواست ابزاری باشد برای سرکوب مخالفین امریکا و صهیونیسم در منطقه. نقشی که ترکیه و عربستان امروز در مقابل بحرین و سوریه دارند، در دهه ۱۹۷۰

دولت ایران به عهده داشت. هدف اسرائیل از طرح حمله به ایران از بین بردن زیرساخت‌های ایران است. قوی‌ترین زیرساخت‌ها اقتصادی در کشورهای اسلامی و خاورمیانه در اختیار ایران است. اما به دلایلی که در بالا ذکر شد هنوز زمینه حمله به ایران فراهم نشده.

میثمی: ژنرال‌های اسرائیلی می‌گویند ۳۰ هزار موشک سوریه و ۶۰ هزار موشک حزب‌الله می‌تواند اسرائیل را نابود کند. موشک‌های حزب‌الله هم مانند سنگ است و نمی‌توان با دیوارهای ضد موشک آنها را منحرف کرد. گفته می‌شود موشک‌های مشابه شهاب سه هم به آن سامان رفته است. حزب‌الله در جنگ ۳۳ روزه، ۴۰ هزار موشک داشت که از چهار هزار موشک استفاده کرد. اسرائیل می‌خواهد این قدرت آتش را با دورزدن آن از آنها بگیرد و تنها راه آن این است که بین حزب‌الله اختلاف بیفتد.

در سوریه هم که درگیری‌ها آغاز شد فرمانده موشکی آنجا را ترور کردند، این فرمانده همه اطلاعات موشکی را داشت. خط‌مشی مبارزه دموکرات‌ها با جمهوریخواهان این شده که دموکرات‌ها می‌گویند جمهوریخواهان جنگ طلب هستند و می‌خواهند با ایران بجنگند. این رویکرد نشان می‌دهد که مردم امریکا آمادگی جنگ ندارند و این شعار می‌تواند برای دموکرات‌ها رأی جمع کند. بنابراین اگر بخواهیم از درون امریکا شروع کنیم، مردم امریکا مخالف جنگ با ایران هستند، مگر این که بخواهند با فضا سازی افکار عمومی را بسازند. تا زمانی که دموکرات‌ها حاکمند شعار می‌دهند که دشمن ما جنگ طلب است. در عراق افزون بر چهار هزار سرباز کشته شده، چهار هزار گلا دیاتور هم کشته شدند که آمار آن جایی گفته نمی‌شود، این عده با



و عده گرین کارت در جنگ عراق شرکت کردند. وجود هشت هزار کشته و تعداد زیادی مجروح، جنگ عراق را به داخل امریکا کشانده است. اما اگر امریکا بخواهد بجنگد می‌تواند با صحنه سازی، افکار عمومی را تغییر دهد. صنعت تبلیغات در امریکا بسیار قوی است و می‌تواند مانند زمان حمله به عراق فضا سازی کند. در امریکا ۶۰ درصد طبقه پایین (Lower Class)، ۳۰ درصد طبقه متوسط (Middle Class) و ۱۰ درصد طبقه بالا (Upper Class) هستند. ۱۰ درصد طبقه بالا (Upper Class) هستند. ۱۰ درصد طبقه بالا نیازهای طبقات دیگر را تا ۵۰ سال آینده در پژوهش‌های خود پیش‌بینی می‌کند، به این معنا که نیاز این دو طبقه در راستایی که مورد نظر طبقه بالاست حرکت می‌کند. این ۱۰ درصد شامل رؤسای بانک‌ها، مؤسسه‌ها، سناتورها، صنایع نفتی، نظامی و... هستند.

اعتقاد اعضای طبقه پایین این است که

خداوند به افراد طبقه بالا لطف داشته و آنها را سرمایه‌دار آفریده است و برای آنها اشتغال ایجاد کرده و آنها روزی می‌دهند. یعنی ۶۰ درصد افراد طبقه پایین به جان نخبگان دعای می‌کنند. این افراد در نظرات سیاسی هم تابع رؤسای خود هستند و استقلال ندارند. من با کاری که در بخش لایروبی چاه‌ها کار می‌کرد و ساعتی نیم دلار حقوق می‌گرفت صحبت می‌کردم، او می‌گفت اگر من به ویتنام بروم سر کمونیست‌ها را می‌برم. او برای رؤسایش که این شغل را به او داده‌اند دعای می‌کرد. وقتی بانکی در امریکا ورشکست می‌شود، مردم امریکا ناراحت می‌شوند. جنبش وال استریت در امریکا تا کنون فراگیر نشده است.

رفیعی: در مورد تحلیل آقای مظهری در مورد این که امریکا در ایران به دنبال اقتصاد سرمایه‌داری جدید است باید بگویم ایشان تنها از دید اقتصادی به موضوع نگاه می‌کنند، در حالی که تحلیل منطقه‌ای، بخش ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک هم دارد.

میثمی: خط جمهوریخواهان و محافظه کاران جدید این بود که مردم را به جان حکومت و حکومت را به جان مردم بیندازد و شرایطی را به وجود آورد که هر دو طرف تضعیف شوند.

مظهری: در هند احزاب چپ

سوسیالیست و کمونیست آزاد هستند و اتحادیه‌های کارگری در آنجا بسیار قوی عمل می‌کنند. زمانی که حزب کنگره هند در دوره آزادسازی قدرت را در مقابل حزب بنیادگرای هند (BJP) از دست داد، رابطه دولت هند با دولت بوش بهبود یافت و در تابستان ۲۰۰۳ در دیداری که وزیر کشور هند - که از بنیادگرایان مذهبی و طرفدار سرسخت اقتصاد بازار بود - در امریکا با بوش داشت از وی خواسته می‌شود که فعالیت اتحادیه‌های کارگری را محدود کند تا سطح دستمزدها انعطاف پذیر شود. در هند مثل ایران دولت حداقل دستمزد را تعیین می‌کند تا سرمایه‌گذاری خارجی بیشتری به هند وارد شود و این که هند به عراق سرباز بفرستد. به دلیل مخالفت حزب کنگره و احزاب چپ هیچ‌یک از این دو قول وزیر پرنفوذ محقق نشد. به نظر من امریکا فقط نگاه می‌کند که

در ایران چه جریانی با چه الگوی اقتصادی روی کار می‌آید. اگر الگوی اقتصادی به سوی اقتصاد سرمایه‌داری مورد نظر آمریکا برود، منافع سران دو کشور همسو می‌شود. به نظر من یا پی‌ریزی یک نظام اقتصادی بر محور «دموکراسی مشارکتی و دموکراسی اقتصادی»، که در قانون اساسی مازمینه‌های آن وجود دارد می‌توان با کمترین هزینه، احتمال حمله به کشور را نزدیک به صفر کرد و زیر ساخت‌های اقتصادی را در جهت توسعه اقتصاد همراه با کرامت انسانی به کار بگیرد.

رفیعی: در حال حاضر نباید با آمریکا مقابله کرد، بلکه باید با آن تعامل کرد. اگر در ایران یک انتخابات آزاد برگزار شود و یک وحدت ملی ایجاد گردد، افکار عمومی جهان از ایران حمایت خواهد کرد. در غیر این صورت اگر حاکمیت ایران تمام اصلاحات اقتصادی را هم انجام دهد و انواع بورس‌ها را هم بیندازد، آمریکا با ایران کنار نمی‌آید.

مظهری: اگر ایران این اصلاحات را به صورت پایه‌ای انجام دهد، اصلاحات سیاسی هم به دنبال آن خواهد آمد. دولت کنونی با اینکه با دولت‌های روسیه، چین و... در اصول اولیه ایدئولوژی اختلاف دارد با هم همکاری خوبی دارند همچنین آمریکا و عربستان دارای دو ایدئولوژی متفاوت هستند ولی در عین حال دو متحد خوب هم به‌شمار می‌آیند.

رفیعی: درگیری ایران و آمریکا ایدئولوژیک است و با اصلاحات اقتصادی مشکل حل نمی‌شود.

میثمی: نظام ما با سه مسئله روبه‌روست: سیاست خارجی، نفت و مردم. در حال حاضر، از نظر سیاست خارجی و نفت تحت فشاریم. بنابراین بهتر است که حاکمیت به شکل قوی‌تری به مردم روی بیاورد. در اواسط جنگ عراق، اسرائیل اعلام کرد که جنگ به نفع اسرائیل نیست. این حرف وقتی زده شد که دانشمندان بسیاری در عراق توسط اسرائیل ترور شدند. آنها به این نتیجه رسیدند که مسلمان‌های سلفی از همه کشورها به عراق آمده‌اند و القاعده در عراق به وجود آمده است. برای آشنایی با دیدگاه‌های القاعده عراق، مصعب زرقاوی در مانیفست خود آورده که شیعه سه بار خیانت کرد: نخستین بار در زمان هلاکو خان که با اتحاد با او، خلیفه مسلمین را به قتل رساندند، بار دیگر

در زمان عثمانی و بار سوم در جنگ عراق. به همین دلیل می‌گویند از نظر استراتژیک نخستین دشمن شیعه است و سپس آمریکا. نفر دوم القاعده ایمن ظواهری این حرف را تصحیح کرد و گفت برای ما آمریکا اصل است. در نتیجه رویکرد زرقاوی، شیعه‌کشی باب شد. این در حالی است که در ۱۵۰ سال گذشته شیعه و سنی با هم ازدواج می‌کردند. وقتی آمریکا با این پدیده روبه‌رو شد، تصمیم گرفت این پدیده را به سوریه و کشورهای عرب برگرداند. در لیبی هم کسانی که در عراق آموزش دیده بودند شورش کردند.

او با ما در ایپک اعلام کرد جنگ عراق فاجعه بود. این گفته او با ما در لابی اسرائیل در آمریکا نشان می‌دهد این تحلیل را یهودی‌ها هم قبول داشته‌اند. چندی پیش رادیو آمریکا اعلام

میثمی: امریکا هیچ‌گاه دموکراسی مثبتی بر منافع ملی را نمی‌پذیرد، اما یک دموکراسی سرنخ‌دار که کاری به نفت و موجودیت اسرائیل نداشته باشد را قبول می‌کند. شاه به الله‌پیار صالح گفت که تو کاری به نفت، شاه و رهبری مصدق نداشته باش، در این حالت جبهه ملی آزاد است که فعالیت کند

کرد افزون بر ژنرال شائول موفاز، رئیس موساد، رئیس شین‌بت و یک ژنرال دیگر که مرتبه مهمی دارد به مخالفان جنگ با ایران پیوسته‌اند. ایهود باراک گفت مطمئن باشید در جنگ با ایران بیشتر از ۵۰۰ اسرائیلی کشته نخواهند شد. پس از این صحبت، مردم اسرائیل ۵۰۰ شمع در نزدیک خانه ایهود باراک روشن کردند.

رفیعی: کارشناسان امنیتی و نظامی هم با جنگ با ایران مخالفند، اما منافع سیاست‌گذاران یاد شده به این مسائل توجه نمی‌کنند.

میثمی: پیشتر گفته می‌شد اسرائیل یک کشور دموکراتیک کوچک در میان ۱۰۰ میلیون عرب و وحشی است. در حال حاضر کشورهای عربی به سوی دموکراسی پیش می‌روند که باعث می‌شود اسرائیل دیگر نتواند

این شعار را مطرح کند. هم اکنون هیچ‌یک از کشورهای اسلامی مانند لیبی و تونس برای اسرائیل خطرناک نیستند. افزون بر این آمریکا می‌خواهد با جابجایی اضمحلال، تضاد غرب و اسرائیل را کم‌رنگ کند. به گفته نتانیاها اگر قطعنامه‌های ۲۴۲، ۲۳۸ و ۱۹۴ که از مصوبات شورای امنیت است اجرا شود، فروپاشی اسرائیل را در پی دارد. آمریکا می‌داند ایران خطرناک نیست. ۱/۵ میلیون نفر از شهروندان اسرائیل، فلسطینی هستند که خط انتفاضه را هم قبول دارند و به گفته مقام‌های اسرائیل از انتفاضه خطرناک‌ترند. ایران بر سر این افراد بمب نمی‌ریزد. در اسرائیل تظاهرات مردمی هم رشد کرده است. خط بیلگراد هم با باراک در مورد جنگ با ایران درگیر شده است. اگر کشورهای اطراف اسرائیل حتی نیمه‌دموکراتیک هم بشوند توجیهی برای قوی‌تر شدن اسرائیل از نظر نظامی وجود ندارد. تنها ایران بهانه اسرائیل است و متأسفانه در داخل ایران ضدیت با سنی وجود دارد و منطقه هم ضد شیعه است و آمریکا روی این تضاد سوار شده است.

عزازان: دولت‌هایی که پس از بهار عرب در کشورهای روی کار آمده‌اند با اسرائیل تضاد دارند.

رفیعی: در این حالت مبارزه با اسرائیل منطقی و دموکراتیک می‌شود. توده‌های مردم، دولت‌هایی را روی کار می‌آورند که این نماینده‌ها در سطح جهانی این تضاد را مطرح می‌کنند که اسرائیل قرارداد‌های بین‌المللی را قبول ندارد و...

میثمی: به تازگی یکی از صلح‌طلبان امریکایی را ترور کردند و رسانه‌های آمریکا برای این که تضاد آمریکا و اسرائیل بالا نگیرد تنها یک روز روی این موضوع کار کردند.

پی‌نوشت:

- ۱- البته باید توجه کرد که تعریف بیکاری در کشورهای مختلف متفاوت است.
- ۲- بنیانگذار مکتب شیکاگو و مشاور اقتصادی افرادی چون پینوشه، ریگان، تاجر و... ر.ک: دکترین شوک، ناومی کلاین، نشر کتاب آ‌مه.
- ۳- رؤیای برتری امریکایی، جورج سوروس، برگردان: لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه.
- ۴- انتخاب: رهبری جهان یا سلطه بر جهان، زیگنیو برژینسکی، برگردان: لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه.



لطف‌الله میثمی

نتانیا هو و حمله به ایران؟!

را آن قدر بزرگنمایی کند که دیگر چالش‌های ضداسرائیلی اهمیت خود را از دست بدهند. اگر تمام کشورهای دنیا که عضو سازمان ملل هستند روی اجرای این قطعنامه‌ها پافشاری کنند اسرائیل در افکار عمومی بسیار منزوی تر خواهد شد و حتی اگر مقاومت آن در برابر اجرای این قطعنامه‌ها ادامه یابد شورای امنیت می‌تواند در این مورد دخالت بکند.

چالش دیگر اسرائیل این است که در سال‌های اخیر چند قطعنامه شورای امنیت درباره انرژی هسته‌ای ایران تصویب شده و تمام رسانه‌های غربی برای اجرای این قطعنامه‌ها روی ایران فشار زیادی می‌آورند، ولی متأسفانه همزمان روی اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت درباره رژیم اشغالگر اسرائیل هیچ نیروی نمی‌گذارند و در کل از آن نامی هم برده نمی‌شود. از این رو اسرائیل قصد دارد با بزرگنمایی مسئله ایران و قطعنامه‌ها علیه ایران، قطعنامه‌های علیه اسرائیل را بی‌اثر کند.

• یکی دیگر از چالش‌هایی که اسرائیل با آن روبرو است جریان‌های درون امریکاست. جیمی کارتر رئیس‌جمهور سابق امریکا که ابتکار صلح اعراب و اسرائیل را در کارنامه خود دارد و قرارداد کمپ‌دیوید را یکی از افتخارات خود می‌داند از کسانی است که روی قطعنامه ۲۴۲ پافشاری می‌کند و معتقد است که اسرائیل باید از اراضی اشغال شده فلسطینی خارج شود و عدم خروج اسرائیل را معادل آبار تاید و تبعیض نژادی می‌داند. کتابی که او با عنوان «فلسطین، صلح، نه تبعیض نژادی» نوشت حتی اجازه نیافت در روزنامه‌های مترقی امریکا هم تبلیغ و معرفی شود. با این که جیمی کارتر موجودیت اسرائیل را می‌پذیرد، اما معتقد است که اسرائیل باید به مرزهای ۱۹۶۷ بازگردد. اما دولتمردان اسرائیلی معتقدند این امر به فروپاشی اسرائیل می‌انجامد. طرفداران جیمی کارتر در حزب دموکرات زیاد هستند و تاحدی در حزب جمهوریخواه هم وجود دارند. نکته دیگر این که همه می‌دانند حمله امریکا و اسرائیل به عراق از ابتکارات حزب جنگ (War Party) و لابی اسرائیل در امریکا (AIPAC) بوده که بیش از ۱/۵ میلیون نفر تلفات داشت و کشته شدن امریکایی‌ها و خودکشی سربازان امریکایی در عراق این اشغال را به بن‌بست کشاند تا جایی که او با ما در اپیک گفت جنگ عراق فاجعه‌ای بیش نبود. یکی از عوارض مهم این جنگ این بود که اختلاف طبیعی شیعه و سنی را به یک فرقه‌بندی راهبردی تبدیل کرد و امریکا، اسرائیل و عربستان سعودی این فرقه‌بندی راهبردی را به اصلی‌ترین تضاد خاورمیانه تبدیل کردند، که بحث مستقلاً می‌طلبد. با وجود مخالفت او با ما و دموکرات‌ها با جنگ عراق، کابینه میت رامنوی مملو از محافظه کاران جدیدی است که هنوز

مدتی است که نخست‌وزیر افراطی اسرائیل، بنیامین نتانیا هو درباره خطر انرژی هسته‌ای ایران سخنرانی و مصاحبه‌های زیادی می‌کند و دائم هشدار می‌دهد. این در حالی است که هم اسرائیل و هم امریکا می‌دانند ایران سلاح اتمی ندارد و ظرفیت و قابلیت هسته‌ای اش هم به حدی نرسیده که در آینده‌ای نزدیک بتواند به سلاح هسته‌ای دست یابد و نیت ساختن سلاح اتمی توسط مقام رهبری منع شده است. پرسش اینجاست که چرا نتانیا هو تا این حد روی انرژی هسته‌ای ایران مانور می‌دهد. این در حالی است که ژنرال شائول موفساز و رهبران حزب کادیما مانند اولمرت و زیبی لیونی و رؤسای کنونی و پیشین امنیت اسرائیل و موساد، همگی مخالف حمله به ایران هستند و به تازگی شهر و ندان اسرائیل که با این موضوع مخالف هستند در رسانه‌های انگلیس و امریکا نظر خود را ابراز کرده‌اند. یک پاسخ ساده این است که اسرائیل سعی دارد تمام چالش‌هایی را که با آن روبرو است با این مانور کم‌رنگ و بیرنگ کند. حال باید دید این چالش‌ها کدامند:

• مهم‌ترین چالش اسرائیل در درون این کشور است و آن این که ۱/۵ میلیون نفر از شهر و ندان اسرائیلی خط انتفاضه را قبول دارند. به قول متفکران آنجا، اینها از خود انتفاضه خطرناک‌تر هستند.

• قطعنامه‌های تصویب شده در شورای امنیت (قطعنامه‌هایی چون ۲۴۲، ۲۳۸، ۱۹۴ و ...) علیه اسرائیل روی دوش دولتمردان اسرائیلی بسیار سنگینی می‌کند.

در قطعنامه ۲۴۲ به اراضی اشغال شده (Occupied Territories) استناد شده است. یعنی با قرائت سازمان ملل و شورای امنیت، اسرائیل سرزمین‌های فلسطینی را اشغال کرده است. نتانیا هو معتقد است هر یک از مصوبات شورای امنیت که علیه اسرائیل به اجرا گذاشته شود موجب می‌شود اسرائیل با فروپاشی روبرو شود. با توجه به این دیدگاه است که اسرائیل با قلدری زیر بار اجرای این قطعنامه‌ها نمی‌رود.

قطعنامه ۱۹۴ می‌گوید تمام آوارگان فلسطینی باید به سرزمین خود بازگردند. اگر چنین شود ترکیب جمعیتی به نفع فلسطینی‌ها به هم زده می‌شود و هویت یهودی اسرائیل دچار فروپاشی می‌شود. به همین دلیل نتانیا هو در آخرین بیانیه مهم خود گفت هر نقشه راهی که هویت یهودی اسرائیل را کم‌رنگ کند از پیش با مخالفت ما روبرو خواهد شد.

بنابراین چالش بزرگ این است که اسرائیل اصلاً خود را عضو سازمان ملل نمی‌داند و به هیچ وجه مصوبات شورای امنیت علیه خود را قبول ندارد، از این رو طبیعی است که نتانیا هو مسئله انرژی هسته‌ای ایران

جنگ عراق را تأیید نمی کنند. او با ما در رأس حزب دموکرات خط قرمز خود را درباره ایران، ساختن بمب اتم تعریف کرده، در حالی که اسرائیل و جمهوریخواهان نئوکان خط قرمز خود را قابلیت اتمی تعریف کرده اند، بنابراین دولتمردان اسرائیلی احساس می کنند اگر کاری نکنند و دموکرات های امریکا این راه را ادامه دهند، بویژه این که پایتختی اورشلیم را در کنوانسیون دموکرات ها از پلتفرم خود حذف کردند، روند قضا با و امور به ضرر اسرائیل تمام می شود.

• منشه امیر دیپلمات و گوینده رادیو اسرائیل بارها گفته که حمایت کارتر از سقوط شاه ایران اشتباه بود و همچنین تقویت حزب عدالت و توسعه ترکیه توسط کلینتون و حمایت او با ما از انقلاب مصر و تونس هم اشتباه و قطعاً به ضرر اسرائیل بوده است. اسرائیل متوجه شده امریکا به طبقاتی از مردم خاورمیانه و اسلام معتدل مانند اخوان المسلمین ترکیه، مصر، تونس و... پیوند خورده است. از این رو نیاز امریکا به اسرائیل در

این منطقه رو به کاهش است، بویژه این که در گذشته اسرائیل چند برگ برنده داشت؛ نخست این که موجب می شود در کشورهای خاورمیانه، کشورهای نفت خیز نفت خود بفروشد و اسلحه برای رویارویی با اسرائیل تهیه کنند. هم فروش نفت به نفع غرب است و هم خرید اسلحه از غرب به نفع کشورهای غربی است و این در حالی است که اکنون نفت عراق، لیبی، عربستان و امارات در اختیار امریکا و انگلیس

است و دیگر کشورهای نفت خیز هم نمی توانند نفت خود را بفروشند. حضور نظامی امریکا در منطقه خاورمیانه به قدری زیاد است که نیازی به ژاندارمی اسرائیل نیست. برگ برنده دوم این است که می گوید میان صد میلیون عرب، کشوری دموکراتیک ایجاد کرده است. هر چند که یک دموکراسی پادگانی بیش نیست. موباین ادعاسعی دارد امریکاراه سوسی خود بکشانند. حال که کشور مصر، تونس و... به سوی یک دموکراسی نسبی رفته اند، دیگر اسرائیل حرفی برای گفتن ندارد.

در رابطه با تبلیغ دموکراسی توسط اسرائیل باید گفت در دوران ریاست جمهوری بوش که شعار خاورمیانه دموکراتیک و بزرگ آن گوش همه را کر کرد، انتخاباتی در مناطق فلسطینی اجرا شد که حماس در آن ۷۰ درصد آرا را از آن خود کرد، ولی نه اسرائیل و نه بوش، این دموکراسی که با نظارت کارتر انجام شده بود را قبول نکردند و حتی اسرائیل با دخالت نظامی، اعضای کابینه حماس را ربود و در اسرائیل زندانی کرد. این نشان می دهد که اسرائیل دیگر نمی تواند از واژه دموکراسی سوء استفاده کند.

• چالش دیگری که اسرائیل با آن درگیر است و موجب شده قادر نباشد به ایران حمله کند در روزنامه کثیرالانتشار یدعوت آحرانوت در روز ۳۱ شهریور ۱۳۹۱ در نوشته ای آمده که وقتی یک فیلم می تواند توده های مسلمان و عرب را به خیابان بکشد و رهبران منطقه را کنترل کند، بنابراین اسرائیل چگونه می تواند به ایران حمله کند و شاهد به خیابان آمدن توده های عرب و مسلمان نباشد.

• چالش دیگر اسرائیل، مقاومت و دفاع جمهوری اسلامی ایران است که نمونه ای از آن را در جنگ های ۳۳ روزه و ۲۲ روزه مشاهده کردیم. اگر ایران در دفاع هشت ساله در برابر تهاجم عراق از استراتژی موج انسانی استفاده کرد، در چنین جنگی از استراتژی فوج موشکی استفاده خواهد کرد، که سیستم های دفاع ضد موشکی هم قادر نیستند در برابر آن مقاومت کنند. ژنرال های اسرائیلی هم تأیید کردند که به غیر از موشک های دوربرد ایران، حزب الله جنوب لبنان ۶۰ هزار موشک و سوریه هم ۳۰ هزار موشک دوربرد دارد که می تواند تمامی خاک اسرائیل را هدف بگیرد.

• چالش دیگر اسرائیل این است که بخشی از ارتش خود را باید در صحرای سینا نگه دارد. پس از سقوط مبارک و شبکه امنیتی - نظامی او که در راستای اسرائیل بود، صحرای سینا برای اسرائیل ناامن شده است.

• چالش دیگری که اسرائیل با آن روبه رو است این که اگر ایران به سلاح اتمی مسلح شود، برگ برنده اسرائیل در به کار بردن سلاح اتمی از

بین خواهد رفت و شعار خلع سلاح اتمی خاورمیانه زمینیه تضمینی بهتری پیدا می کند و دیگر این که مهاجرت معکوس در اسرائیل اتفاق می افتد، ولی همه متفکران سیاسی - نظامی معتقدند ایران دلیلی ندارد بمبسی در منطقه ای منفجر کند که ۱/۵ میلیون نفر آن فلسطینی هایی هستند که خط انتفاضه را قبول دارند؛ منطقه ای که عرض آن ۲۰۰ کیلومتر و طول آن ۷۰۰-۶۰۰ کیلومتر است. این مسئله



به تمام همسایه های عرب و مسلمان هم سرایت خواهد کرد. از سوی دیگر استراتژیست های غربی از جمله برژینسکی اعتراف می کنند که رهبران ایران از عقلانیت کافی برخوردارند و می دانند اگر بمبی علیه اسرائیل به کار گرفته شود، ایران را نابود خواهند کرد.

• اسرائیل با عمده کردن ایران می خواهد تضاد اسرائیل - فلسطین، تضاد اسرائیل - عرب، تضاد اسرائیل - دنیای اسلام، تضاد اسرائیل - امریکا و تضادی که اسرائیل با مصوبات شورای امنیت دارد را کم رنگ کند، در حالی که خودش می داند قادر نیست به ایران حمله کند و حمله موشکی هم اثر گذار نخواهد بود.

• از یک سو اسرائیل با جابه جایی اضداد، ایران را عمده کرده و موضوع حمله نظامی قرار می دهد و از سوی دیگر او با مضمخ مخالفت با حمله، برای عقب نماندن از قافله و دستیابی به آرای یهودیان و لابی اسرائیل در امریکا، تحریم ها را هر روز سنگین تر می کند. به نظر می رسد این نوعی از جنگ ستارگان علیه شوروی است که می خواهد دائماً ایران را در حال آماده باش جنگی قرار دهند و فضای ایران را امنیتی تر و نظامی تر کنند تا ما نتوانیم به تولید کشاورزی و صنعت بپردازیم و هر روز که می گذرد جمهوری اسلامی ایران از لجستیک کارشناسان محروم شود. طبیعی است که طراحان راهبردی ما باید هو شیاری خود را حفظ کرده و تا آنجا که ممکن است در راه وفاق ملی، تقویت تولید و اشتغال کامل بدون از دست دادن زمان بکوشند.



رامین ناصح

اندک اندک چشم انداز جنبش مدنی و توسعه گراد ایران

دیدگاه‌های مختلفی در مورد یازدهمین انتخابات ریاست‌جمهوری وجود دارد. مقاله پیش رو یکی از دیدگاه‌ها را مطرح و ارائه می‌کند. در بخش چشم‌ها و گوش‌ها در شماره قبل، برخی از دیگر دیدگاه‌ها نیز مطرح شده بود که مطالعه تقاطعی و هم‌زمان آنها می‌تواند تصویر کامل‌تری از نحوه مواجهه با انتخابات ریاست‌جمهوری پیش رو به‌دست بدهد.

مدت‌ها بود که در عرصه سیاست و اقتصاد بین‌الملل، نوعی رخوت و رکود و دلسردی بر جنبش‌های عدالتخواه و انسانگرا حاکم شده بود. نظام ستم‌پیشه سرمایه‌داری جهانی می‌رفت که هژمونی بلامنزاع خود را بر دنیای غرب و همه جهان تحکیم و تثبیت کند. اما طی ماه‌های اخیر، خبر پیروزی جامعه گرایان و مدافعان عدالت اجتماعی و حقوق طبقات فرودست در انتخابات ریاست‌جمهوری فرانسه و پارلمان یونان و نیز انتخابات شوراهای ایالتی در آلمان، بارقه‌هایی از امید را زنده کرد. این رخدادها که می‌تواند پیش‌زمینه و بستر ساز پیروزی‌های آتی باشد، نقطه عطفی در جنبش‌های

علمی اتخاذ شوند و در صورت لزوم، بازه زمانی لازم برای اثربخشی اقدامات در نظر گرفته شود. عجل بودن و «از هول حلیم توی دیگ افتادن» همیشه همه چیز را خراب کرده است. اصلاح‌گری بدان معناست که بنا را به هر شیوه ممکن تعمیر و مرمت کنیم، نه این که بخواهیم آن را کاملاً ویران و از نو بسازیم. هر چند ممکن است که تعمیر بنا، وقتگیر و دشوار باشد. اما وقت‌گیری و دشواری آن، از تخریب و دوباره‌سازی بنا کمتر است و هزینه‌ای هم که مردم متحمل می‌شوند، به مراتب کمتر است، بویژه این که تضمینی نیست که ایرادات بنای از نو ساخته شده، کمتر از بنایی که ویران کرده‌ایم باشد.

جامعه ما - که همانند هر جامعه دیگری با احساسات نمی‌توان آن را اداره کرد - برای بهبود یافتن در همه عرصه‌ها، نیاز به تحلیل هزینه - فایده، عقلانیت، دووراندیشی و آینده‌نگری دارد. ملت ایران با کوهی از مشکلات روبه‌روست. این کوه را نمی‌توان با دینامیت منفجر کرد، چرا که ترکش‌های آن، همه رالت و پاره خواهد کرد. این کوه را باید ذره ذره با تیشه تراشید و از میان برداشت. گرچه این کار زمان‌بر است، اما واقعاً چاره دیگری نیست. این راه بسیار عملی‌تر، کم‌هزینه‌تر و مطمئن‌تر است.

گفتمان میانه‌رو، در همه عرصه‌ها نیاز زمانه و الگویی راهگشاست. تندروی و رادیکالیسم کور همواره به بهبود و اصلاح اوضاع لطمه زده و این چیزی است که در پهنه سیاست کشور خودمان نیز تجربه شده است

حق طلب و ظلم‌ستیز و ضد جهانی‌سازی تلقی می‌شود و نمایانگر آن است که فریاد آزادی و غریب عدالتخواهی، خاموشی پذیر نیست. می‌توان با صبر و استقامت و کوشش، از اوضاع بغرنج سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی موجود در همه جهان - که دست‌پخت نظام سرمایه‌داری است - گذر کرد و به آینده‌ای روشن‌تر دل بست؛ آینده‌ای که در آن، سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌های کلان، مبتنی بر آرمان صلح، همزیستی مسالمت‌آمیز، برابری و مساوات، کاهش فاصله طبقاتی، توسعه رفاه اجتماعی و اصول حقوق بشر باشد.

به نظر می‌رسد که میانه‌روی و اصلاح‌گرایی، می‌رود که به گفتمان غالب در عرصه جهانی بدل شود. نسیم رویدادهای اخیر، قاعدتاً در همه کشورها خواهد وزید. گفتمان میانه‌رو، در همه عرصه‌ها نیاز زمانه و الگویی راهگشاست. تندروی و رادیکالیسم کور همواره به بهبود و اصلاح اوضاع لطمه زده و این چیزی است که در پهنه سیاست کشور خودمان نیز تجربه شده است.

تحول طلبی و بهبودخواهی، هیچ نسبتی با «بزنج‌بهداری» ندارد؛ و مستلزم این است که تصمیم‌ها و مواضع، پخته و سنجیده و بر پایه مطالعات

در ایران، روند تأسیس سازمان مردم‌نهاد بسیار پیچیده و دشوار است. شمار سازمان‌های مردم‌نهاد هم که از قبل باقی مانده‌اند، شاید به حدود ۵۰۰ نهاد برسد. «بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا»

در این شرایط، نخبگان و شهروندانی که اندیشه‌ای آینده‌نگر و ترقی‌خواه دارند باید به صحنه بیایند و از مجاری قانونی، به تقویت نهاد‌های مدنی پرداخته، نهادینه ساختن «تربیت دموکراتیک» و «روحیه کار جمعی» را وجهه همت خود قرار دهند. کشور ما خوشبختانه دارای روشنفکران و اندیشمندان برجسته‌ای است، اما این شخصیت‌ها اگر دغدغه مسائل اجتماعی-سیاسی را دارند باید بپذیرند که از روش‌ها و شیوه‌های نوین و مناسب که در حل مشکلات و نه تشدید آن به کار بیاید، بهره گیرند، چرا که تکرار تجربه‌های گذشته چاره‌ساز نخواهد بود.

کانالیزه کردن امکانات مادی، دانش و تجربه بزرگان و جوشش و تکاپوی جوانان، در قالب فعالیت‌های غیرسیاسی در سازمان‌های مردم‌نهاد و ناظر به مسائل مورد نیاز جامعه، از جمله در شاخه‌هایی چون علوم

فرهنگی، آسیب‌های اجتماعی، مسائل زنان، کودکان، محیط زیست، صلح و حقوق بشر، سینما و تئاتر، صنایع دستی، میراث فرهنگی، بهداشت و تغذیه، فناوری اطلاعات، امور خیریه و... می‌تواند دستاوردی بس عظیم در فروکاستن از آلام جامعه داشته باشد، بویژه این که با توجه به سرد بودن شدید هوای سیاست، استقبال و حمایت مردم نیز از فعالیت‌های سازمان‌های مردم‌نهاد بیشتر است. اگر این آمار خبرگزاری «سینا» را صحیح بدانیم که ۹۱ درصد جوانان از سیاست بیزارند و همچنین در نظر داشته باشیم که بخش زیادی از آن نه در صد باقی مانده هم از سوی خانواده، از ورود به فعالیت‌های سیاسی منع می‌شوند، می‌توانیم به محدود بودن گستره رشد و تأثیرگذاری احزاب سیاسی در دوره فعلی پی ببریم.

حتی اگر احزاب نیز در فضایی آزاد پا بگیرند، از آنجا که تربیت دموکراتیک و روحیه

کار جمعی نهادینه نشده و در نهاد هر فرد ایرانی، یک پدر زورگو، خان قلدر یا شاه ظالم وجود دارد و نمی‌گذارد مادموکرانت منش باشیم، در تحزب و تشکل سیاسی توفیقی حاصل نخواهد شد. (چنان که در دوران‌هایی در تاریخ معاصر شرایطش مهیا بود و نشد!)

آنچه می‌تواند ما را از این بحر متلاطم مشکلات و معضلات همه‌جانبه‌رهای بخشند، تقویت جوهره اندیشه انسانی و نوع‌دوستانه است. سازمان‌های مردم‌نهاد می‌توانند در این مهم بسیار تأثیرگذار باشند. جوانان با مشارکت اجتماعی در سازمان‌های مردم‌نهاد دیدبازی نسبت به دنیا پیدا می‌کنند. افق‌های ذهنیشان گسترده‌تر می‌شود و انسان‌های خلاق، توانمند، آگاه و بارآده و پخته‌ای می‌شوند و می‌توانند نقش مثبتی در جامعه ایفا کنند. امروزه صاحب‌نظران سیاسی و اقتصادی در این دیدگاه وجه اشتراک دارند که نیل به رشد و توسعه پایدار، بدون مشارکت سازمانده‌ی شده و هدفمند گروه‌ها و دستجات مختلف مردمی، میسر نیست. آنها تردید ندارند که با مشارکت نهادمند-ونه توده‌وار-مردم، دوره‌گذار توسعه جامعه،

تسهیل، تسریع و کم‌هزینه‌تر می‌شود.

سازمان‌های مردم‌نهاد توان بسیار بالایی برای پیشبرد اهداف توسعه اجتماعی دارند، اما نیاز است که مسئولین دولتی و تقنینی از آن حد آگاهی و خرد برخوردار باشند که سازمان‌های مردم‌نهاد را یک فرصت و نه یک تهدید بدانند؛ مسئولینی که دست کم تا حدودی به آرمان جامعه مدنی باورمند بوده و به تحکیم ستون‌های آن یعنی نهاد‌های مدنی یاری رسانند. البته سازمان‌های مردم‌نهادی که در ذات خود حقیقتاً غیرسیاسی باشند، در دوران هر دولتی می‌توانند دوام بیاورند. اما دولتمردان و قانونگذارانی که اعتقاد بیشتری به نهاد‌های مدنی دارند، حامیان خوبی برای سازمان‌های مردم‌نهاد خواهند بود، از این رو هیچ راهبرد دیگری جز «رفرم» یا «اصلاحات» ما را به سر منزل مقصود نخواهد رساند و مقصود از اصلاحات نیز، نه الزاماً اصلاح طلبی دوم‌خردادی، بلکه معنای علمی رفرم و اصلاح است که با حفظ اصل بنا، به مرمت و تعمیر آن پردازد.

از نگاه رفرمیست‌ها، ویران کردن بنا نه تنها چاره کار نیست، بلکه

عملی هم نیست. تمام زور نیروهای مخالف در جریان‌های پس از انتخابات ۸۸ متجلی شد (که تا حد زیادی محصول جو فراگیر پدید آمده در اثر اشتباه‌های تاکتیکی رئیس دولت و صدا و سیما در مناظره‌های انتخاباتی بود، که بعید است دیگر تکرار شود).

بعضاً گمان می‌کنند شرایط فعلی، بدترین شرایطی است که ملت ایران می‌تواند با آن روبه‌رو باشد، اما خطراتی بس سهمگین‌تر در انتظار یک جامعه آشفته و بی‌ثبات است؛ خطراتی نظیر افغانستان و برون‌نامی شدید، تشدید بحران اقتصادی و پیدایش شرایطی چون قحطی شدید و احتیاج مردم به لقمه‌ای نان، تجزیه کشور، فروپاشی اجتماعی (مثلاً به نحوی که در صد بالایی از مردم معتاد باشند، و به همین قیاس درباره فحشا و خودکشی و روان‌پریشی و...) و... هیچ کس نمی‌تواند از حادث شدن این بحران‌ها

در یک شرایط نامن و ویژگی‌های منحصر به فردی که کشور و جامعه ما دارد جلوگیری کند. با توجه به ساختار فرهنگی جامعه، باز تولید استبداد هم دور از ذهن نیست. تاریخ به ما یاد آور می‌شود که انقلاب در فرانسه منجر به دیکتاتوری ناپلئون شد و در روسیه به دیکتاتوری استالین انجامید و در اسپانیا دیکتاتوری فرانکو را در پی داشت.

حمله خارجی نیز یک روش خشونت‌بار تغییر حاکمیت است که آن هم نه ممکن است و نه مفید. این روش ممکن نیست، زیرا اینکه با روی کار آمدن فرانسوا اولاند در فرانسه - که خلف او سارکوزی، تندترین رهبر اروپایی در تهدید ایران بود- و رویکرد خاص او با ما - که برنده جایزه صلح نوبل بوده- در اصلاح سیاست خارجی امریکا، بویژه این که سنجش افکار عمومی، پیروزی مجدد وی را در انتخابات آتی ریاست جمهوری ایالات متحده نشان می‌دهد، حمله نظامی قدرت‌های غربی به ایران منتفی است و از سویی مفید هم نیست، چرا که با خشونت نمی‌توان دموکراسی و صلح و ثبات و مدنیت را برقرار کرد. این آرمان‌ها پیش‌زمینه‌هایی دارند که

امروزه صاحب‌نظران سیاسی و اقتصادی در این دیدگاه وجه اشتراک دارند که نیل به رشد و توسعه پایدار، بدون مشارکت سازمانده‌ی شده و هدفمند گروه‌ها و دستجات مختلف مردمی، میسر نیست. آنها تردید ندارند که با مشارکت نهادمند-ونه توده‌وار-مردم، دوره‌گذار توسعه جامعه، تسهیل، تسریع و کم‌هزینه‌تر می‌شود.

تنها با اصلاحات تدریجی امکان پذیر می شوند. اشاره شد که اصلاحات یارفرم -سوی اطلاق آن به گروهی خاص در پهنه سیاست کشور ما - یک معنای علمی در جامعه شناسی سیاسی دارد که عبارت است از تحولات تدریجی و گام به گام در مسیر ترقی و تکامل همه جانبه جامعه برای رسیدن به توسعه متوازن و پایدار و جامعه‌ای مدنی، آزاد و برابر. شاید به این زودی‌ها، پیشگامان اصلاحات در ایران (فعالان نهضت ملی، ملی - مذهبی و سپس دوم خردادی‌ها) امکان تأیید صلاحیت شدن و ورود به مراکز حساس قدرت را نداشته باشند، در این شرایط باید به اصلاح گرایانی که الزاماً از خانواده نهضت ملی یا جنبش دوم خرداد یا جنبش سبز نیستند، اما منتقد وضع موجودند، امید داشت. در واقع زرمه‌های «نو اصلاح طلبی»

از چند ماه پیش از انتخابات اخیر مجلس، به گوش می رسید و محوریت آن در شخصیت‌هایی همچون علی مطهری متجلی شد و تصمیم درست و شجاعانه سید محمد خاتمی به رأی دادن نیز -به ظن قریب به یقین - بر پایه همین تحلیل اتخاذ شد. فعالان مدنی در شرایط کنونی باید حضور دولتمردان و قانونگذاران نسبتاً ترقی خواه را که در همین وضعیت سیاسی امکان تأیید صلاحیت و روی کار آمدن را دارند، غنیمت بشمارند و از افراد خوشفکر تر آنها، هر چند عضو احزاب اصلاح طلب دوم خردادی نباشند استقبال کنند تا بشود در سایه حمایت -هر چند محدود- مسئولان و کار به دستان اندک اندک و گام به گام به قوام بخشیدن نهادهای مدنی و ترمیم زخم‌های عمیق جامعه پرداخت و حرکتی ریشه‌ای را برای حصول شعار «ایران برای همه ایرانیان» و «پارلمان‌تاریسم» را راه صحیح پیشبرد اهداف

جامعه ما نیاز مبرم به اصلاح در عرصه وضعیت روحی - روانی مردم و جوانان دارد و همچنین به سازوکارهایی نیاز دارد تا آمار اعتیاد، فحشا، خودکشی، خشم و خشونت افسار گسیخته، کودک آزاری، زن آزاری و... را کاهش دهد و فرهنگ رفتاری آن در ابعاد مختلف اصلاح و سامان پذیرد، افسار گسیخته، کودک آزاری، زن آزاری و... را کاهش دهد و فرهنگ رفتاری آن در ابعاد مختلف اصلاح و سامان پذیرد، و همچنین به حال بحران محیط زیست، فکری شود

ترقی خواهانه می داند و به جز در مواردی خاص، با صندوق‌های رأی قهر نمی کند.

ضمناً جامعه ما نیاز مبرم به اصلاح در عرصه وضعیت روحی - روانی مردم و جوانان دارد و همچنین به سازوکارهایی نیاز دارد تا آمار اعتیاد، فحشا، خودکشی، خشم و خشونت افسار گسیخته، کودک آزاری، زن آزاری و... را کاهش دهد و فرهنگ رفتاری آن در ابعاد مختلف اصلاح و سامان پذیرد، و همچنین به حال بحران محیط زیست، فکری شود و ده‌ها نیاز اصلاح گرایانه غیر سیاسی دیگر وجود دارد که پاسخ به آنها از عهده سازمان‌های مردم‌نهاد (و در شرایطی آزاد یا نیمه آزاد برای فعالیت آنها) برمی آید. بدون پاسخ به این نیازها، تغییرات سیاسی، لعابی بیش نخواهد بود و هیچ دولت

دموکراتیکی هم نخواهد توانست مشکلات ریشه‌ای جامعه را مرتفع کند. اما اصلاح در عرصه‌های یادشده می تواند پایه‌ای باشد برای ساختن جامعه‌ای سالم، پویا، مهر نهاد، عادلانه، دموکراتیک و مدنی. همان‌طور که گفته شد، هیچ راه میانبر دیگری هم وجود ندارد و رهایی تحول خواهان از سردرگمی استراتژیک موجود، تنها با درک این حقیقت و مدنظر داشتن راهبرد «مطالبات حداقلی و ایستادگی حداکثری» که «صبر مدنی» را با «کنشگری اجتماعی» تلفیق می کند، میسر خواهد بود.

اندک اندک جمع مستان می رسند

اندک اندک می پرستان می رسند

دلنوازان ناز نازان در رهند

گلعدران از گلستان می رسند

تفاسیر و مفسران شیعه

مؤلفان: دکتر سید محمد شفیعی، دکتر فضل‌الله صلواتی

انتشارات اطلاعات، تلفن ۶ و ۴۵۵۳۴۹۹۲-۲۱

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

مژده به پژوهشگران قرآن

کتاب «تفسیر و مفسران شیعه» که دارای اطلاعاتی در مورد مفسران شیعه از قرن اول تا پانزدهم هجری است، منتشر شد. این کتاب ابتدا توسط مرحوم دکتر سید محمد شفیعی، در سال ۱۳۴۹ توسط دانشگاه شیراز در ۲۰۷ صفحه به چاپ رسید که به عنوان رساله دکترای ایشان مورد پذیرش قرار گرفت. دکتر فضل‌الله صلواتی پس از مطالعه این رساله و نقدهایی که بر آن شده بود، به تصحیح، ویراستاری، تکمیل و توسعه این کتاب همت گماشت و نکاتی را هم در پی نوشت‌ها به مطالب اصلی کتاب افزود. نتیجه کار ایشان کتاب حاضر در ۶۵۶ صفحه بوده که توسط انتشارات روزنامه اطلاعات به چاپ رسیده است. چند پژوهشگر قرآن که تاکنون این کتاب را مطالعه کرده‌اند، این تلاش سترگ را ستوده‌اند.

چشم انداز ایران از خداوند برای دکتر فضل‌الله صلواتی عمر طولانی همراه با نیکفر جامی را خواستار است.



یک نطق و دامنه مصونیت نمایندگی



خوشش نمی آمده به زندان افتاده باشد. لاریجانی مدعی شد اگر هم منظور مطهری در مورد زندانیان ماجرای سال ۱۳۸۸ باشد، آنها در یک کودتای تمام عیار علیه جمهوریت نظام و اصل نظام وارد شده بودند. کودتایی که به زعم وی مورد حمایت امریکا و اسرائیل و ایادی آنها در داخل و خارج بود نه یک فعالیت سیاسی قانونی و برخورد با این افراد خاطی رابی ربط به فعالیت سیاسی و زندانی سیاسی بودن دانست و گفت این نماینده مرتکب خطی بزرگی شده و نباید در این مهلکه به مغالطه گرفتار شوم.

پاسخ مطهری به اعلام جرم دادستان و جوه دیگری هم داشت. او که نطق خود را بیان یک مطلب جامعه‌شناسانه و روانشناسانه توصیف می کرد گفت نباید به گونه‌ای رفتار شود که مردم احساس اختناق کنند. وی از مردم خواست که به قضاوت بنشینند، زیرا منظور او آن بوده که یا باید به نظام خانوادگی اسلام عمل کرد یا به نظام غربی با آثار سوء آن و نمی شود بینابین حرکت کرد و به عبارتی نه اسلامی باشیم و نه غربی. مطهری می گوید حرف من این است که اگر برخی مقام‌های دولتی اعتقادی به نظارت بر پوشش اسلامی ندارند و قائل به آزادی تحریک جنسی جامعه می باشند باید به لوازم آن متعهد باشند و به تأسیس اماکنی برای ارضای غرایز جنسی اقدام کنند تا جوانان دچار عقده‌های روانی نشوند. مطهری که سخنان دادستان را از موارد و هن نظام و تضييع حقوق مردم ارزیابی کرد افزود که اساساً دادستان حق ورود به نطق نمایندگان را ندارد و اگر هم توهین و افتزایی باشد فرد توهین شونده حق دفاع از خود را در صحن مجلس دارد. وی به اصل ۸۴ و ۸۶ قانون اساسی اشاره کرد و گفت نماینده در اظهار نظر

نطق علی مطهری نماینده مردم تهران در صحن علنی مجلس هشتم به چالشی بر سر مصونیت نمایندگی تبدیل شد. چالشی که با اعلام جرم دادستانی علیه بخشی از سخنان وی که به گفته دادستان تهران جنبه مجرمانه پیدا کرده است. او در نطق خود گفته بود وضعیت فعلی پوشش موجب ایجاد عقده‌های روانی در جامعه شده و لذا دولت باید به فکر تأسیس کاباره و کلوپ‌های شبانه باشد! مطهری در اواخر مجلس هشتم به طرح موضوعاتی پرداخت که مورد پسند برخی نهادها قرار نگیرد و گفته می شود رایزنی‌ها برای عذرخواهی مطهری از سپاه بی نتیجه ماند. پس از آخرین نطق او بود که موضوع شکایت سپاه از وی قوت گرفت، اما توسط مسئول روابط عمومی این نهاد تکذیب شد. اما مطهری در واکنش به دادستانی از دادستان به عنوان انسان عاقل و معتدلی که در برخی موارد دستش بسته است یاد کرد. مطهری از دادستانی خواست به جای اینجور کارها، بهتر است تکلیف پرونده افراد دیگری را مشخص کند. مطهری همچنین گفته بود نماینده در اظهار نظر درباره همه مسائل کشور آزاد است و نباید چماقی به نام دادستان بالای سر او باشد. مطهری در نامه‌ای به دادستان تهران اقدام دادستانی را جرم تراشی و محدود کردن آزادی بیان دانست که حریت نمایندگان را مخدوش و مجلس را به نهادی فرمایشی تبدیل می کند. وی در این نامه به پرونده دادستان قبلی تهران اشاره کرد که تعیین تکلیف آن به علت ملاحظه کاری‌ها طولانی شد تا آن که برخلاف نص قانون به سمت ریاست صندوق تأمین اجتماعی منصوب شد. وی در این نامه به پرونده مقام دولتی نیز اشاره کرده که چهار سال است تعیین تکلیف نشده و هر تهدیدی از مقام‌های اجرایی منجر به عقب نشینی شده است.

همه این سخنان بنا بر اظهار دادستانی از مصادیق عناوین مجرمانه تشخیص داده شده است و از ادبیات مطهری درباره این نهاد شکوه کرده است و آنها را موجب وهن نظام دانسته است. دادستانی تهران با اظهار تأسف از نام بردن از افرادی که دارای پرونده در دستگاه قضایی هستند اعلام کرده که در برخورد قضایی با متخلفان هیچ کس مصونیت ویژه ندارد و این شامل علی مطهری هم می شود.

اما آن بخش از گفته‌های مطهری در رابطه با زندانیان سیاسی، بازتاب وسیعی پیدا کرد. محمدجواد لاریجانی دبیر ستاد حقوق بشر مدعی شد که هیچ گاه در نظام جمهوری اسلامی زندانی سیاسی وجود ندارد و کسی نیست که فعالیت سیاسی قانونی انجام داده باشد و چون حکومت از کار او



فرد یا مجموعه‌ای از سخن نماینده‌ای برداشت توهین یا هتک حیثیت نماید با مراجعه به قوه قضاییه و استفاده از حق عمومی تظلم خواهی، درخواست رسیدگی به شکایت خود را می‌کند، قاضی ابتدا بررسی می‌کند که آیا مورد اتهامی برابر با موارد موظفی نماینده در اصل ۸۴ است یا خارج از جایگاه حقوقی وی ارتکاب یافته و در صورت انطباق اتهامات نماینده با حقوق قانونی اش، قطعاً قاضی برابر قانون حکم به توقف رسیدگی و در صورت نامرتب بودن دستور ادامه روال قضایی را صادر می‌نماید. توجه حقوقدانان در این رابطه است که به طور مثال هنگامی که نماینده‌ای از نهادی به سبب انجام نامتناسب فعالیت‌هایش انتقاد کرده و خواستار اصلاح رفتار آنها یا پاسخگویی‌شان می‌شود در حال انجام اظهار نظر پیرامون حقوق موکلانش است و نمی‌توان او را مورد تعقیب قضایی قرار داد، اما چنانچه همین نماینده در خلال بحث‌هایش موردی را که جرم محسوب می‌شود به شخص یا مجموعه‌ای نسبت دهد باید مستنداتش را در صورت نیاز به محکمه ارائه دهد و الا مرتکب جرم توهین و افترا شده است. سخنان رئیس قوه قضاییه در رابطه با حوزه اختیارات نمایندگان مجلس ناظر به این موضوع است و پیش از این نیز در سال ۱۳۸۷ رئیس قوه قضاییه از شورای نگهبان درباره محدودده اصول ۸۴ و ۸۶ قانون اساسی نظر خواهی کرده که دایره این دو اصل تا کجاست. شورای نگهبان که مفسر قانون اساسی است اعلام کرده که نماینده‌های مجلس آزاد هستند، اما نباید گفتارشان بار مجرمانه داشته باشد. برخی از حقوقدانان معتقدند سخنان مطهری شرح توصیفی داشته و از سردلسوزی بیان شده است، اما دادستان تهران احساس کرده که سخنان وی بار مجرمانه دارد و به اعتبار مدعی العموم بودن خود شکایت کرده است.

مطهری در بخش دیگری از آخرین نطق خود در مجلس هشتم در ۳۱ اردیبهشت ماه گفت که سپاه پاسداران در انتخابات مجلس نهم دخالت کرده است و افزود این دخالت آفتی برای سپاه و نظام اسلامی است. مطهری یادآور شد دخالت سپاه در بسیاری از حوزه‌های انتخابیه مشهود بوده و بسیاری از کاندیداها چه آنها که در آن حوزه‌ها رأی آورده‌اند و چه کسانی که رأی نیاورده‌اند این واقعیت را تأیید می‌کنند. مطهری در نطق خود افزود سپاه به صورتی جدی از کاندیداها می‌مورد نظر خود حمایت می‌کند.

چند ساعت پس از این نطق بود که سخنگوی سپاه به آن واکنش نشان داد و گفت بدیهی است سپاه حق پیگرد حقوقی مدعیان دخالت سپاه در انتخابات را برای خود محفوظ می‌داند و افزود این که هر از گاهی برخی اشخاص و جریان‌ها با طرح ادعاهای غیر واقعی و نخب‌نماشده، فرصتی را برای

درباره همه مسائل کشور آزاد است و نباید چماقی به نام دادستان بالای سر او باشد. سخنانی که از سوی دادستانی جرم تلقی شد. پس از سخنان مطهری بود که دادستانی اعلامیه‌ای صادر کرد. در آن اعلامیه آمده بود که تشخیص جرم سخنان مطهری توسط چند کارشناس بررسی شده است. اظهار نظر آنان چنین بود که این سخنان ربطی به مسائل جامعه‌شناسی و روانشناسی ندارد. همچنین توهین به مقام‌ها از جمله رئیس جمهور و انتشار اکاذیب نیز جرم می‌باشد. در اعلامیه دادستانی مفاد اصل ۸۶ قانون اساسی بنا بر نظریه تفسیری شورای نگهبان شامل عناوین مجرمانه نمی‌شود و دادستان در صورت اظهارات و اقدامات مجرمانه نمایندگان حق ورود پیدا می‌کند. رئیس قوه قضاییه نیز تفسیر مصونیت از اصل ۸۶ را توهمی باطل دانست. وی با تأکید بر رویکرد عادلانه و بدون تبعیض دستگاه قضایی بدون در نظر گرفتن وابستگی‌ها و جایگاه سیاسی و اجتماعی افراد اعلام کرد که این تفکر غلط است و در هیچ کجای قانون اساسی گفته نشده که یک نماینده مجلس دارای مصونیت قضایی است. وی گفت نمایندگان مجلس در مقام اجرای وظایف نمایندگی خود آزادند، اما این معنایش مصونیت قضایی نیست و بنا بر تفسیر شورای نگهبان آن را جدا از محتوای اصل ۸۶ قانون اساسی دانست و افزود در مسئله جرم، نماینده و غیرنماینده فرقی با هم ندارند. رئیس دستگاه قضایی با اعلام این که توهین، افترا و دشنام از وظایف نمایندگی و هیچ شخص و گروه و رسانه‌ای نیست خاطر نشان کرد نباید هیچ شخص و گروه و رسانه‌ای به خود اجازه دهد که به دیگران توهین کند و افترا ببندد و توقع داشته باشد که قوه قضاییه به آن رسیدگی نکند. وی درخواست کرد که از دستگاه قضایی توقعات فراقانونی نرود و در مورد برخورد با افراد حزب‌اللهی یادآور شد که توقع از افراد حزب‌اللهی این است که بیشتر به قانون ملتزم باشند و به خود اجازه توهین ندهند و توقع داشته باشند به جرم آنها رسیدگی نشود.

چالش بر سر این موضوع با اخطار قانونی تابش نماینده اردکان ادامه یافت. وی با اخطار قانون اساسی حول اصول ۷۶، ۸۴ و ۸۶ گفت تا به حال در رأس امور بودن مجلس توسط قوه مجریه مورد تردید قرار داشت و حالا موضوع مصونیت پارلمانی نمایندگان منتفی شده است. وی افزود نمایندگان در این صورت چگونه می‌توانند با مسئولان و دستگاه‌هایی که مرتکب تخلفی شده‌اند و حق مردم را ضایع کرده‌اند برخورد کرده و کجی‌ها و ناروایی‌ها را افشا کنند. تابش افزود از رئیس مجلس انتظار می‌رود که از حیثیت مجلس و اختیارات نمایندگان دفاع کند. موضوعی که علی‌لاریجانی آن را با توهین و افترا مرزبندی کرد و گفت با وظایف نمایندگی تفاوت دارد، زیرا هیچ قوه‌ای نمی‌تواند نمایندگان را در ایفای وظایف نمایندگی بازخواست کرده یا تحت تعقیب قرار دهد. وی همچنان تأکید داشت که اگر کسی تصور کند قوه قضاییه می‌تواند به خاطر اظهار نظر نمایندگان به دلیل ایفای وظایف نمایندگی جلوی آنها را بگیرد تصور باطلی است، اما مسئله توهین و افترا بحث دیگری است.

حقوقدانان بر این نکته تأکید دارند که تفسیر قانون اساسی یا تطبیق هر گونه برداشت خارج از نصی از این قانون، صرفاً بر عهده شورای نگهبان است و حتی عالی‌ترین مقام قضایی یا اجرایی حق ورود به این حیطه را ندارد. از سوی دیگر ریاست قوه قضاییه نیز حتی از حق تفسیر قانون در مقام رسیدگی قضایی بر خود ردار نیست و نمی‌تواند به بیان رسمی نظرات تفسیری خود از اصول ۸۴ و ۸۶ قانون اساسی بپردازد. در مواردی هم که



ضد انقلاب و رسانه‌های بیگانه فراهم آورد تا هجمه علیه سپاه را مهندسی و عملیاتی کنند، اقدام ناپسندی است که علاقمندان به انقلاب و نظام به آن به دیده تردید می‌نگرند. رسایی نماینده اصولگرایی مجلس با اشاره به نطق مطهری گفت اگر هم در گوشه و کناری کسی اقدامی کرده مربوط به کل سپاه پاسداران نمی‌شود. رسایی افزود این دومین باری است که مطهری اتهامی را متوجه این نهاد کرده است. پیش از این نیز در مورد وزیر نفت گفته بود سپاه قصد به دست گرفتن تمام قدرت‌های کشور را دارد.

برخی از نمایندگان هم در این رابطه به سخنان آیت‌الله فرمانده سپاه استان قزوین اشاره می‌کنند که با انتقاد از جریان انحرافی گفته بود اگر نتیجه انتخابات مجلس نتیجه‌ای نباشد که در راستای ارزش‌های ما باشد سال ۱۳۹۱ سالی بسیار خطرناک و حتی خونین است. سخنان وی با انتقادات زیادی روبرو شد و پس از آن سردار جوانی مشاور نماینده ولی فقیه در سپاه آرزو کرد که نتیجه آرای مردم در انتخابات حضور افراد ولایی در مجلس باشد.

مطهری پیش از این گفته بود تذکر به نهادهای حکومتی یک امر طبیعی و عادی است و می‌توان رهبری را هم مورد سؤال قرار داد. وی به قول شهید مطهری اشاره کرده که می‌گوید هر مقام غیر معصومی اگر در جایگاه غیر قابل انتقاد قرار گیرد هم خودش فاسد می‌شود و هم جامعه را فاسد می‌کند. وی معتقد است نباید درباره برخی نهادها قداست قائل شد که منجر به غیر قابل انتقاد شدن آنها شود و می‌افزاید اگر انتقادی کنید که آثار آن اصلاح امور باشد حتی موجب شادی دشمن شود اشکالی ندارد. مطهری

در توضیحاتی نسبت به نطق خود گفت حرف من این بود که سپاه از برخی از کاندیداهای مورد نظر خودش حمایت کرد و تمام قد وارد شد و افزود حرف من این نبود که سپاه نتیجه صندوق‌ها را تغییر داده است. نماینده تهران تأکید کرد که این رفتار با توصیه امام در تعارض است و بسیاری از سپاهیان هم این حرف را قبول دارند. وی همچنین گفته است اطلاع دقیقی دارد که رهبر انقلاب هم از رفتار برخی افراد در سپاه اطلاع دارند و راضی نبودند.

پس از مطهری، آیت‌الله بادامچیان از اعضای باسابقه حزب مؤتلفه سخنانی گفت که بی‌شابهت به اظهارات مطهری نبود. سخنان او با واکنش هم‌حزبی‌اش روبرو شد. حمیدرضا ترقی اتهام بادامچیان به سپاه درباره دخالت در انتخابات را بی‌پایه و اساس و برگرفته از یک تحلیل اشتباه ارزیابی کرد و افزود این نظر شخصی بادامچیان است. سالک نماینده مردم اصفهان نیز در واکنشی دیگر گفت کسی که در انتخابات رأی نیاورده نباید شکست را به گردن سپاه بیندازد و دلیلی ندارد که عدم استقبال مردم را به دخالت سپاه در انتخابات تشبیه کنند. بالاخره روابط عمومی حزب مؤتلفه با انتشار اطلاعیه‌ای در رابطه با اظهارات بادامچیان پرداخت و نوشت که ایشان در پاسخ به سؤال خبرنگاری که پرسیده بود آیا سپاه نگذاشت که شما وارد مجلس شوید می‌گوید خیر و این سؤال را نفی می‌کند و سپس می‌افزاید بخشی از سپاه به طرف جبهه پایداری تمایل پیدا کرد و رأی بنده کم شد و این دلیل دخالت سپاه نیست چه برسد به این که برخی سایت‌ها مدعی شده‌اند که نظر بادامچیان تقلب در انتخابات است. طبیعی است که برادران سپاه در انتخابات به تشخیص شرعی خود به این یا آن رأی می‌دهند و عده‌ای به فهرست جبهه پایداری رأی دادند و عده‌ای به فهرست‌های دیگر لذار رأی کمتر شد و به حد نصاب نرسید.

نطق مطهری به چالشی بین قوه مقننه و قوه قضاییه در رابطه با اختیارات و مصونیت نمایندگی تبدیل شده است. آیا مطهری جرمی مرتکب شده است و یا از مصونیت برخوردار است مسئله‌ای که باید در آینده روشن شود. مقام رهبری در دیدار با نمایندگان مجلس نهم، مجلس رارکن اساسی نظام برشمرده و به تشریح دو ویژگی مجلس یعنی زنده بودن و سالم بودن پرداختند و افزودند مجلس را کد و خمود با خروجی‌های نامناسب، مجلسی ناقص است و نمایندگان منتخب ملت باید با تحقق شاخص‌های یک مجلس زنده نشاط و تحرک دستگاه قانونگذاری را عینیت دهند.

نشر صمدیه منتشر کرد:

گزیده‌متون ادب کهن و باز نویسه برخی از آنها

مریم روحانی



نویسنده: Michael L. Ross

منبع: فارن افرز (سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۱)
برگردان: محمد حب وطن

آیانفت، «بهار عربی» را در خود غرق خواهد کرد؟

تولید کننده نفت کمتر از دیگر دولت‌ها نبود. دلیل آن این است که تا آن زمان مجموعه‌ای از چند شرکت عظیم نفتی غرب موسوم به «هفت خواهران» (Seven Sisters) کل صنعت نفت دنیا و منافع آن را در اختیار داشتند. این بدان معنی است که دولت‌های کشورهای نفتی پشتوانه و ذخیره مالی بیشتر و در نتیجه اعمال قدرت بیشتری بر شهر و ندان خود در مقایسه با کشورهای بدون نفت نداشتند. با این حال، در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ این وضعیت شروع به تغییر کرد.

ابتدا مجموعه «هفت خواهران نفتی» به دلیل ورود شرکت‌های نفتی Standard Oil of Ohio، Getty Oil و Eni ایتالیا به حیطه رقابت، سیطره کامل خود بر بازار جهانی نفت را از دست دادند. همزمان با آن، دولت‌های صادر کننده نفت باهمدیگر بر ایجاد سازمان کشورهای صادر کننده نفت اوپک متحد شدند؛ سازمانی که قدرت نفوذ و اهرم فشار این کشورها بر شرکت‌های قدیمی و جدید به یک اندازه افزایش داد. این تحولات به همراه تحریم نفتی اعراب که به دنبال جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ اتفاق افتاد، سبب شد قیمت هر بشکه نفت از ۲/۵ دلار در سال ۱۹۷۲ به حدود ۱۲ دلار در سال ۱۹۷۴ افزایش یابد. کشورهای در حال توسعه که مشتاق به تصرف این ثروت‌های باد آورده بودند، در واقع شرکت‌های نفتی خارجی مشغول به کار در خاک خود را مصادره کردند.

این ملی کردن، سیل عظیمی از ثروت جدید را برای این کشورها به ارمغان آورد و بنابراین محبوبیت بسیار زیادی پیدا کردند. این وضعیت باعث جولان سیاسی بسیاری از سیاستمداران شد، برای نمونه در لیبی، معمر قذافی بلافاصله پس از به قدرت رسیدن طی کودتای نظامی ۱۹۶۹، شروع به ملی کردن صنعت نفت



تا کنون موفق به گذار از دیکتاتوری به دموکراسی نشده است.

محققین این موضوع را «نفرین یا بلای نفت» (Oil Curse) نامیده‌اند و معتقدند ثروت نفت منجر به اقتدار طلبی و خود کامگی دولت‌ها، بی ثباتی اقتصادی، فساد و کشمکش‌های خشونت‌بار می‌شود. اما عده‌ای به این موضوع شک دارند و ادعا می‌کنند همبستگی بین وجود نفت و سرکوبگری دولت‌ها یک تصادف است، برای نمونه دیکچنی در مقام خود به عنوان مدیر عامل شرکت نفتی هالیبر تون در یک کنفرانس انرژی در سال ۱۹۹۶ چنین اظهار می‌دارد: «مشکل این است که خداوند مهربان درست نگاه نکرد تا منابع نفت و گاز را در جایی قرار دهد که حکومت‌های دموکراتیک وجود دارند.» (۱) با این حال این مداخله الهی عامل بروز سرکوبگری و استبداد در کشورهای خاورمیانه نیست، بلکه این مواد هیدروکربنی [نفتی] است که این تقدیر را رقم زده است. در مورد این واقعیت که کشورهای منطقه به دلیل تولید و فروش نفت، آزادی کمتری را ایجاد می‌کنند، اجماع نظر وجود ندارد.

نفت همیشه مانع دموکراسی نبوده است. تا اوایل دهه ۱۹۷۰، احتمال دموکراتیک بودن کشورهای

حتی پیش از قیام‌های سال جاری نیز، کشورهای عربی خاورمیانه مجموعه‌ای یکدست از نظر میزان اقتدار طلبی (Authoritarianism) و استبداد نبودند. شهروندان کشورهای کم‌نفت یا بدون نفت نظیر مصر، اردن، لبنان، مراکش و تونس، عموماً آزادی بیشتری نسبت به شهروندان کشورهای نفتی نظیر بحرین، عراق، کویت، لیبی و عربستان سعودی برخوردارند. از وقتی که این شورش‌ها شروع شد رژیم‌های نفت خیز در دفع کردن تلاش‌هایی که قصد براندازی آنها را داشتند، موفق‌تر عمل کرده‌اند. رژیم‌های سوریه و یمن که دارای عایدات نفتی متوسط ولی روبه کاهش هستند، برای ماندن در قدرت در حال دست و پا زدن هستند. «بهار عربی» اقیام‌های بهار سال گذشته فقط در یک مورد منجر به سرنگونی یک حاکم دارای پشتوانه نفتی شده (معمر قذافی رهبر لیبی) که البته آن هم با مداخله ناتو میسر شده است.

با وجود این که گام‌های مؤثری در زمینه دموکراسی طی سه دهه اخیر برداشته شده، اما الگوی فوق در سطح دنیا پابرجا مانده است. در سال ۱۹۸۰، تنها ۳۰ درصد از دولت‌های سراسر دنیا دموکراتیک بودند، ولی امروزه این رقم به حدود ۶۰ درصد رسیده است. تقریباً تمامی دولت‌های دموکراتیکی که طی این دوره ظهور کرده‌اند، در کشورهای بدون نفت یا با نفت خیلی کم قرار دارند. اطلاعات و آمار حاکی از این واقعیت است که کشورهای با تولید نفت سرانه کمتر از ۱۰۰ دلار در سال (حدوداً معادل آنچه اوکراین و ویتنام تولید می‌کنند)، سه برابر نسبت به کشورهای که بیشتر از این تولید می‌کنند، ممکن است که دموکراتیزه شوند. هیچ کشوری که دارای نفتی آن کمی بیشتر از سرانه دارای نفتی کشورهای بحرین، عراق یا لیبی است،



مشابهی انجام دادند، اما پشتوانه‌های آنها خیلی کمتر بوده و در نتیجه کمتر مؤثر بوده است.

دوم این که نظام‌های خود کامه با پشتوانه نفتی، از شرکت‌های نفتی داخلی خود به منظور مخفی نگه داشتن امور مالی و اعتباری

کشور استفاده

می‌کنند. این

مخفی‌کاری

زمینه را فراهم

می‌کند تا

ثروت ناشی از

نفت بتواند توانایی خود در

دفع مشارکت مردم را محقق کند. شهروندان

این کشورها به دلیل پایین بودن مالیات و دریافت

اعانه‌های به ظاهر سخاوتمندانه از دولت و عدم اطلاع

از این که چه مقدار از ثروت کشور در اثر دزدی،

فساد و بی‌کفایتی به تاراج می‌رود، از حاکمان خود

راضی هستند. در زمان صدام، بیش از نیمی از بودجه

ملی عراق به شرکت ملی نفت عراق اختصاص یافته

بود، اما امور مالی و نحوه سرمایه‌گذاری آن هرگز

فاش نشد. بررسی‌های شرکت بین‌المللی بودجه

(International Budget Partnership) در سال ۲۰۱۰

نشان داد که آن دسته از نظام‌های خود کامه خاورمیانه

که دارای منابع نفتی کم و یا فاقد آن هستند از جمله

مصر، اردن و مراکش، حداقل برخی از اطلاعات

مربوط به امور مالی و سرمایه‌گذاری خود را منتشر

می‌کنند، در حالی که نظام‌های استبدادی نفت خیز مانند

الجزایر و عربستان سعودی تقریباً هیچ چیزی در این باره

فاش نمی‌کنند. به یاد داشته باشیم که شورش‌های اخیر

مصر و تونس در نتیجه رشد آگاهی‌های مردم از فساد

دولتی برانگیخته شدند.

و آخرین که، ثروت نفت اجازه می‌دهد تا

رژیم‌های استبدادی بتوانند نیروهای نظامی خود را

مورد حمایت شدید قرار داده و وفاداری آنها را بخرند...

سرازم هزینه‌های نظامی کشور کم‌نفت تونس در سال

۲۰۰۸ معادل ۵۳ دلار بوده است؛ این رقم در کشور

همسایه و نفت خیز آن - الجزایر - معادل ۱۴۱ دلار

بوده است و تظاهرات اعتراضی کمتری داشته است.

برخی از بزرگترین تولیدکنندگان نفت جهان، از جمله

عمان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی، در عین

حال بزرگترین هزینه‌کنندگان در امور نظامی هستند.

هنگامی که شهروندان عمان و عربستان سعودی در

اوایل سال جاری به خیابان‌ها ریختند، نظامیان آنها نشان

دادند که مایل و قادر به سرکوب اعتراض‌ها هستند.

در طول ۱۲ سال گذشته، اندونزی، مکزیک و

نیجریه همگی گذار به دموکراسی را با موفقیت انجام

داده‌اند، این در حالی است که همگی دارای نفت

کشور خود کرد که امکان کنترل بر سیل درآمدهای نفتی را برای او فراهم کرد. او سپس این درآمدها را در راه تأمین مالی مقاصد انقلابی خود نیز خریدن رؤسای قبیله‌های قدرتمند صرف کرد؛ قبایلی که در غیر این صورت ممکن بود تهدیدی برای حکومت وی باشند.

در عراق، صدام حسین نایب رئیس شورای فرماندهی انقلاب، معمار ملی شدن صنعت نفت عراق بود. بنا به گفته کان کافلین شرح حال نویسنده صدام، نقش برجسته صدام در توقیف و تصرف منافع بین‌المللی نفتی «دروازه‌ای به سوی شهرت» برای او بود. سرانجام، کنترل وی بر سیل پول‌های نفتی زمینه را فراهم کرد تا

جانشین احمد حسن البکر رئیس جمهور سابق عراق - شود. حاکمان در کشورهای خاورمیانه همواره از ثروت نفت برای توسعه خدمات عمومی و جلب رضایت مردم خود استفاده کرده‌اند و این امر موجب شد تا این حاکمان از موج دموکراسی خواهی که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ جهان را فرا گرفت و منجر به سرنگونی دیگر دیکتاتورها شد، جان سالم به در برند.

از آن زمان به بعد، درآمدهای نفتی از طریق سه

سازوکار اصلی به حاکمان خود کامه کمک کرده

تا در قدرت بمانند؛ اول این که این درآمدها موجب

شده تا حاکمان از طریق ارائه خدمات و کمک‌های

مالی زیاد به مردم و تقریباً عدم اخذ مالیات، مردم را

تطمیع کرده و به اصطلاح آنها را بخرند. همیشه رابطه

نزدیکی بین اخذ مالیات و میزان نمایندگی از سوی

مردم (representation) وجود داشته است؛ زمانی که

حاکمان اقدام به افزایش مالیات می‌کنند، شهروندان

خواهان پاسخگویی بیشتری از سوی حکومت هستند.

در بخشی از امریکای مستعمره، اتباع سرخورده و نا کام

علیه بریتانیای کبیر شورش کردند، زیرا با وجود این که

مجبور به پرداخت مالیات بودند، نماینده‌ای در پارلمان

نداشتند. امروزه حاکمان کشورهای نفتی خاورمیانه،

نوعاً مطالبات مردم برای پاسخگویی بیشتر حکومت،

را به وسیله عرضه اعانه‌های جدید، کاهش مالیات،

یا هر دو پاسخ می‌دهند و این روش معمولاً درست

جواب می‌دهد، برای نمونه تنها در سال ۲۰۱۱، الجزایر

اعلام کرد که قصد دارد به میزان ۱۵۶ میلیارد دلار در

توسعه زیرساخت‌های جدید سرمایه‌گذاری کند و

مالیات بر قند را حذف کند؛ عربستان سعودی اعتباری

معادل ۱۳۰ میلیارد دلار را به افزایش دستمزدها در

بخش دولتی، کمک به بیکاران و یارانه‌های مسکن

اختصاص داد؛ کویت به هر یک از شهروندان خود

هدیه نقدی ۱۰۰۰ دیناری (حدود ۳۶۰۰ دلار) و

کالاهای غذایی اساسی رایگان به مدت چهارده ماه

عرضه کرد. حاکمان خود کامه کشورهای با نفت کم

یا بدون نفت - زین العابدین بن علی در تونس، حسنی

مبارک در مصر و علی عبدالله صالح در یمن - نیز اقدام

هستند، اما باید توجه داشت این سه کشور صرفاً

تولیدکننده نفت در حد متوسط هستند (اندونزی به

سختی می‌تواند در حد صادرات، تولید نفت داشته

باشد). هر سه این کشورها در سال ۱۹۹۹ یا ۲۰۰۰

و بلافاصله پس از کاهش قیمت نفت به پایین‌ترین

مقدار خود در ۳۰ سال گذشته، فضای سیاسی کشور

را باز کردند. واقعیت این است که آخرین کشوری

که دارای ثروت نفتی قابل توجهی بوده و موفق به

برقراری دموکراسی شده، ونزوئلاست و این اتفاق

در سال ۱۹۵۸ افتاد. برتری کشور ونزوئلا این بود

که از یک تجربه تاریخی حکومت دموکراتیک

و جنبش کارگری متشکل برخوردار بود و این امر

موجب تحلیل قدرت حکومت نظامی حاکمه شد،

اما هیچ‌یک از کشورهای نفت خیز خاورمیانه پیشینه و

تجربه چندانی در زمینه دموکراسی نداشته‌اند. در آمد

سرازم بحرین از فروش نفت بیش از سه برابر آنچه

ونزوئلا در سال ۱۹۵۸ داشته است، می‌باشد. این سرانه

در مورد لیبی شش برابر و در مورد عربستان سعودی

بیش از هفت برابر ونزوئلا بوده است. دیکتاتورها

و پادشاهی‌های منطقه، این درآمدهای نفتی را در

جهت ایجاد شبکه‌های وسیع حمایتی سرمایه‌گذاری

کرده‌اند که نوعاً هم حمایت‌کننده‌ها و هم مخالفان

بالقوه را گرفتار می‌کند.

هیچ‌یک از این موارد به معنی آن نیست که نفت

«بهار عربی» را در خود غرق خواهد کرد یا دولت‌های

نفتی خاورمیانه محترم و محکوم به دیکتاتوری هستند.

گسترش دسترسی به اینترنت می‌تواند کار حاکمان

خود کامه را در پنهان کردن ریخت و پاش و فساد دولتی

آنها، سخت‌تر کند. در عین حال، نوسان قیمت نفت

و سوءمدیریت دولت می‌تواند منجر به خالی شدن

خزانه دولت و ادار شدن دولت به حذف یارانه‌های

عمومی شود. با این حال، حتی اگر حاکمان خود کامه

پشتگرم به نفت در خاورمیانه جای خود را به رهبران

منتخب از طریق انتخابات بدهند، باز هم تهدید و خطر

اقتدار طلبی به قوت خود باقی خواهد بود. سیاستمداران همین که انتخاب شدند، می‌توانند ثروت‌های باد آورده نفت را در جهت عقب‌راندن اصلاحات دموکراتیک به کار بگیرند، برای نمونه هوگو چاوز رئیس‌جمهور ونزوئلا، صدها میلیون دلار از درآمدهای شرکت نفت دولتی را در پروژه‌هایی هزینه کرده که محبوبیت او را بین اقلشار کم در آمد و نظامیان افزایش می‌دهد. رضایت عمومی که او با این کار ایجاد کرده است، این امکان را برای او فراهم کرد تا بتواند موانع موجود در مسیر اقتدار طلبی اش را از میان بردارد. وی قضات غیر وفادار در دیوان عالی کشور را عوض کرد و در نتیجه آن محدودیت‌های جدیدی در باره فعالیت‌های رسانه‌ای وضع شد و قید تعداد دفعات کسب مقام ریاست جمهوری حذف شد. ولادیمیر پوتین، نخست‌وزیر روسیه نیز عملاً اقدامات مشابهی را به عمل آورده است. [که به اصطلاح جایجایی پوتین محدود و معروف شده است]

پیش‌بینی این که آیا عراق هم همین مسیر را طی خواهد کرد، مشکل است. حدود ۸۵ درصد از درآمدهای دولت از صادرات نفت است، اما هنوز مجلس عراق با وجود سال‌ها تلاش نتوانسته یک قانون جدید که چارچوب قانونی برای مدیریت این درآمدهای نفتی ایجاد کند، تصویب کند. در ضمن، علانم و شواهدی وجود دارند حاکی از این که نوری مالکی، نخست‌وزیر عراق تمایل چندانی به استقرار دموکراسی نشان نمی‌دهد. او از ابهامات موجود در قانون اساسی عراق در جهت اعمال کنترل شخصی بر نهادهای امنیتی مهم از جمله «فرماندهی ضد تروریسم»، سوء استفاده کرده است. دولت وی یارانه‌های قابل توجهی اعم از نقدی و زمین به روزنامه‌نگاران اختصاص داد و پس از تظاهرات عمومی در ماه فوریه، نیروهای امنیتی صدها نفر از روزنامه‌نگاران، فعالان سیاسی و روشنفکران را مورد ضرب و شتم قرار دادند. «بلای نفت» تنها تازمانی که خرید نفت در حجم زیاد در دنیا وجود دارد، ادامه خواهد داشت. کاهش جدی در مصرف نفت می‌تواند به کاهش قیمت نفت و کاهش جریان پول به جیب رژیم‌های خودکامه، کمک کند. از سوی دیگر، بدون کاهش معنادار در مصرف نفت، تدابیری چون اعمال تحریم‌های هدفدار تأثیر کمتری خواهد داشت، برای نمونه ایالات متحده خرید از کشورهای نفتی غیر دموکراتیک را تحریم کرد [نمونه عراق در دوران صدام] اما تازمانی که تقاضای جهانی برای خرید نفت کم نشود، این کشورها به راحتی خواهند توانست ذخایر نفتی خود را کم و بیش به همان قیمت قبلی به کشورهای کم‌تدبیر خریدار نفت بفروشند. علاوه بر

این بی‌تأثیر بودن تحریم‌های صادر کننده نفت، آشکار و فاش شده است. بین سال‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۳ شورای امنیت سازمان ملل محدودیت‌های شدیدی را علیه خرید نفت کشور عراق تصویب کرد، اما این محدودیت‌ها موفق نشدند قدرت را از چنگک صدام در آورند. تحریم‌های محدودتر همچنین موفق به تغییر رژیم در ایران، برمه و لیبی دهه ۱۹۹۰ نشدند. در شرایطی که تقاضای جهانی برای خرید نفت افزایش می‌یابد، تحریم‌ها همچنان کم‌اثر خواهند بود.

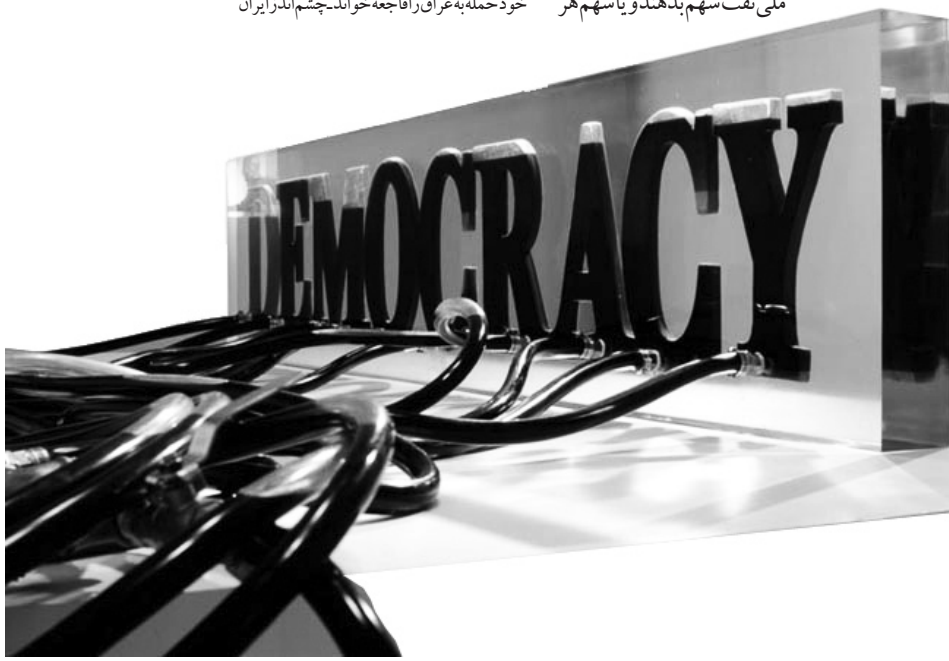
ایالات متحده و سایر واردکنندگان نفت خام، همچنین توانستند فشارهایی را برای ایجاد شفافیت بیشتر در بازارهای نفتی اعمال کنند... [نمونه‌ای از این شفافیت این که] به موجب یکی از بندهای قانون اصلاح مالی ایالات متحده در سال ۲۰۱۰، کلیه شرکت‌های ثبت شده در کمیسیون بورس و اوراق بهادار ایالات متحده مکلف شده‌اند میزان پول پرداختی به دولت‌ها در ازای تحویل نفت، گاز و مواد معدنی را به تفکیک هر کشور و هر پروژه گزارش کنند. اتحادیه اروپا و سایر کشورهای مصرف کننده نفت نیز شاید بهتر باشد همین روش ایالات متحده را سرمشق خود قرار دهند و از کلیه شرکت‌های خود بخواهند پول پرداختیشان به دولت‌های خارجی در ازای تحویل منابع طبیعی را گزارش کنند. گروه هشت (G8) چنین تدبیری را در نشست خود در ماه می تصویب کرد، اما نتوانست کشورهای عضو را مجبور به پیروی کامل از آن نماید. همچنین کشورهای تولید کننده نفت ترغیب شدند شرکت‌های نفتی داخلی خودشان را وارد بازار بورس نیویورک کنند. با ملحق شدن به بورس، آنها سرمایه‌گذاران جدیدی را پیدا خواهند کرد، اما از سوی دیگر در معرض محاسبه و بازرسی بر اساس معیارهای جدید شفاف سازی ایالات متحده قرار خواهند داشت. در نهایت، جامعه بین‌المللی باید کشورهای تولید کننده را تشویق کند تا به شرکت‌های ملی نفت سهم بدهند و یا سهم هر

شهر وند از درآمد فروش نفت را به صورت پول نقد سالانه پرداخت کنند؛ شیوه‌ای که ایالت آلاسکا از دهه ۱۹۷۰ انجام داده است. چنین تدابیری اگر درست برنامه‌ریزی و اجرا شود، می‌تواند از نظر سیاسی مورد اقبال عمومی قرار گرفته و مطالبات شهر وندان برای سهم شدن در ثروت کشورهای نفتی را تأمین کند، اما از سوی دیگر شهر وندان را به مشکلاتی بیشتر در امور مالی دولت‌هایشان ترغیب و تشویق خواهد کرد.

«بلای نفت» منحصراً به کشورهای خاورمیانه نیست. قیمت زیاد نفت، تقاضای روزافزون جهانی برای نفت و فناوری‌های جدید حفاری باعث شده اخیراً بین ۱۵ تا ۲۰ کشور کم درآمد شروع به صدور نفت و گاز طبیعی کنند یا در شرف انجام این کار باشند. بیشتر این کشورها در جنوب صحرا یا آفریقا واقع شده‌اند [آفریقای سیاه]. این کشورها نیز اگر نتوانند مدیریت صحیحی بر عایدات نفتی خود داشته باشند، ممکن است به راحتی در دام «بلای نفت» بیفتند. با این حال دلیلی وجود ندارد که زمین‌شناسی او وجود نفت به عنوان یک عامل خدادادی [همان تقدیر سیاسی کشورهای خاورمیانه یا فراتر از آن را برای این کشورهای تازه تولید کننده نفت نیز رقم بزند. کشورهای خریدار نفت و ایالات متحده با کاهش مصرف نفت و اعمال شفاف سازی بیشتر در وجوه پرداختی برای نفت، می‌توانند از سوء استفاده مالی و احیاناً دزدی حاکمان جلوگیری کرده و با توضیح اطلاعات مالی و پرداخت‌های نفتی به دولت‌ها قدرت شهر وندان در کشورهای نفتی را بالا ببرند.

پی‌نوشت:

۱. دیک چنی حمله به کشور عراق با ۱/۵ میلیون تلفات در عراق و ایجاد فرقه‌بندی شیعه و سنی و چندین هزار کشته آمریکایی آن‌هم به منظور دستیابی به نفت و حفظ موجودیت اسرائیل را دموکراتیک می‌داند. جالب است که او با ما در مبارزات انتخاباتی خود حمله به عراق را فاجعه خواند. چشم انداز ایران





نویسنده: Ben Lando

منبع: Iraq Oil Report (۲۱ می ۲۰۱۲)

برگردان: چشم‌انداز ایران

همکاری کردستان و ترکیه در مورد نفت و انرژی



تامر ییلدیز

آشتی هورامی

کردستان با قطع نصفه و نیمه بار سوخت از سوی بغداد عملاً در وضعیت «محاصره اقتصادی» قرار گرفته است. هورامی می‌گوید او هم در عوض به ترکیه روی خواهد آورد. او اعلام کرد: «سیاست تازه ما این است که در این میان، حتی اگر نیاز شد، با هر کشوری که در برابر نفت به ما کالا بدهد وارد معامله شویم. به این ترتیب که نفت را فرستاده و پس از پالایش، کالا و محصول مورد نظر را تحویل می‌گیریم»

طرح تازه میان کردستان و ترکیه همزمان شده با جنگ لفظی نخست‌وزیر ترکیه رجب طیب اردوغان و نوری مالکی نخست‌وزیر عراق.

در ماه گذشته اردوغان، مالکی را به خود کامگی متهم کرده و مالکی نیز در پاسخ، اردوغان را به دخالت در امور داخلی عراق متهم کرده است. ترکیه به گونه سنتی همواره از حمایت و پشتیبانی از خودمختاری بیشتر کردستان و اهمه داشته، یکی به دلیل رعایت ملاحظات دیپلماتیک در برخورد با دولت مالکی و دیگری ترس از نیرو گرفتن اقلیت جدایی طلب کرد درون خود ترکیه. ییلدیز در گفت‌وگوی سپتامبر ۲۰۱۰ با

لوله‌ای تازه به مرز ترکیه و نیز برنامه صدور گاز طبیعی از راه خط لوله به ترکیه تا دو سه سال آینده خبر داد. ییلدیز همزمان با هورامی تلاش دو طرف برای اجرایی کردن توافقات دوسویه را تأیید کرد. او گفت: «ساخت خط لوله‌ای تازه برای انتقال نفت کردستان در دستور کار قرار دارد.»

دولت‌های ترکیه و کردستان عراق توافقی مربوط به خط لوله امضا نکرده‌اند، و جزئیات دقیق ساخت خط لوله تازه در ترکیه فعلاً نامعلوم است. به غیر از برنامه‌های اعلام شده هنوز خبری از عقد قرارداد نیست. خبر همکاری اربیل و آنکارا در بخش انرژی هفت هفته پس از ناکامی طرحی صورت می‌گیرد که به کردستان اجازه می‌داد نفت خود را از راه خط لوله تحت کنترل بغداد به بندر جیحان ترکیه برساند. کردستان و دولت مرکزی عراق یکدیگر را به پشت پا زدن به توافق دوجانبه ژانویه ۲۰۱۱ متهم می‌کنند.

به گفته هورامی از زمان ملغی شدن قرارداد صادرات، دست کم ۱۰۰ هزار بشکه در روز از تولید نفت کردستان کاسته شده است. افزون بر این، هورامی می‌گوید دولت خودمختار

دولت خودمختار کردستان (KRG)، در تأکید صریح و شفاف بر استقلال خویش، از طیفی گسترده از طرح‌های دوجانبه و ترتیبات صدور انرژی به ترکیه - از جمله نفت و گاز و پالایش فرآورده‌های نفتی - پرده برداشت. نخست این که کردستان در تدارک صدور نفت خام به ترکیه و بازپس‌گیری محصول پالایش شده و سوخت مربوطه از آن کشور بر اساس توافقات میان دو طرف است. چنین توافق تجاری در تضاد آشکار با آنچه دولت مرکزی عراق خط قرمز خود، یعنی اختیار انحصاری صدور نفت کشور قلمداد کرده می‌باشد. وزیر انرژی ترکیه، تامر ییلدیز (Tamer Yildiz) در کنفرانسی با اسپانسی KRG و وزارت انرژی ترکیه در اربیل، پایتخت دولت خودمختار کردستان، که توسط سازمان پژوهشی موسوم به مرکز مطالعات استراتژیک فنی اقتصادی - از نهادهای مورد حمایت دولت ترکیه - سازماندهی شده بود گفت: «ما آماده دریافت نفت آنان و سپس فروش محصولات نفتی خود هستیم.» وزیر منابع طبیعی KRG، آشتی هورامی همچنین رسماً از آغاز ساخت خط

یادشده در مراحل پایانی عقد قرارداد ساخت خط لوله ای است که نفت را به Feyshkhabour خواهد برد.

هورامی می گوید: «پالایشگاهی در جیحان ساخته خواهد شد و بخشی از نفت شیخان به آنجا فرستاده شده و مازاد آن به بازار جهانی صادر خواهد شد.»

به گفته هورامی، کردستان همچنین سرگرم ایجاد ظرفیت پالایش داخلی خود نیز است. تا پایان امسال ظرفیت پالایشی ۲۰ هزار بشکه در روز با زیان در سلیمانیه به ۳۵ هزار بشکه و ۴۰ هزار بشکه ای کالاک در اربیل به ۷۵ هزار بشکه در روز افزایش خواهد یافت و تا سال ۲۰۱۵ ظرفیت پالایش روزانه ۶۰ هزار بشکه ای Taq Taq با تزریق تنها گاز مایع به بهره برداری خواهد رسید.

گاز طبیعی

هورامی و ییلدیز هر دو گفته اند به دنبال دسترسی و بهره برداری از منابع دست نخورده گاز طبیعی عراق هستند که به شدت مورد نیاز ترکیه و اروپاست.

در مرحله نخست، KRG به دنبال گسترش خط لوله گازی است که هم اکنون از میدان گازی خورمور - در حال توسعه توسط کنسرسیومی متشکل از OMV - Mol, Dana Gas Crescent Petroleum - است به نیروگاه اربیل می رود، بخش تازه این خط لوله به سوی شمال اربیل یعنی نیروگاه دهوک که ظرفیتی افزون بر روزانه ۱۰۰ میلیون فوت مکعب دارد خواهد رفت. هورامی می گوید: «ظرف دو تا سه سال مایه خواهیم سالانه حدود پنج تا ۱۰ میلیارد متر مکعب گاز نیاز درونی جمهوری ترکیه را فراهم کنیم» و افزود «تا پایان ۲۰۱۵ سالانه حدود ۱۰ میلیارد متر مکعب دیگر نیز برای صادرات تولید خواهد شد.»

چنین طرح هایی مستلزم ساخت خطوط لوله تازه گاز و دیگر زیرساخت های مربوط در ترکیه هستند.

«گاز مازاد می تواند به جیحان و از آنجا از راه خطوط لوله - و اگر نشد، از طریق تأسیسات LNG که از نظر مادی در مرحله دوم صدور گاز از عراق و بویژه منطقه کردستان، احتمالی بسیار قوی به شمار می رود به اروپا فرستاده شود.»



روز تشکیل شده به کار رود. گرچه ظرفیت واقعی آنها توسط خطوط لوله سمت عراق که به سمت شمال یعنی کرکوک کشیده شده اند محدودتر است. ییلدیز گفت: «ما یعنی ترکیه، انتظار ظرفیت کامل عملیاتی از این خط لوله را داریم. هم اکنون این خط حتی با نیمه ظرفیت خود نیز کار نمی کند.»

هورامی تصدیق می کند که نفت خام کردستان می تواند برای پر کردن باقیمانده ظرفیت ITP به کار رود، اما بر این نکته پافشاری دارد که ساخت خط لوله ای تازه در سمت ترکیه نیز در دستور کار خواهد بود. او می گوید خط لوله ای با ظرفیت یک میلیون بشکه در روز از مرکز عراق - ترکیه تا بندر جیحان که تا ژانویه ۲۰۱۴ به بهره برداری خواهد رسید ساخته خواهد شد.

او می افزاید «با توجه به نیاز روزافزون به افزایش ظرفیت، ما ساخت خط لوله ای تازه برای انتقال نفت کردستان بویژه نفت سنگین، تا بندر جیحان را مدنظر داریم. می توان به آسانی پیش بینی کرد این میزان تا سال ۲۰۱۹ به دو میلیون بشکه در روز برسد و از این رو نیاز به افزایش ظرفیت نفت پمپاژ شده به جیحان کاملاً ضروری به نظر می رسد.»

منابع آگاه از این طرح تأیید کرده اند که قرار است نخست ظرفیت بلااستفاده مانده ITP به کار گرفته شده و سپس در مرحله بعد خط لوله ای دیگر با ظرفیت روزانه یک میلیون بشکه و نیز خطی دیگر با ظرفیت ۵۰۰ هزار بشکه در روز نفت سنگین مستقیماً به جیحان ساخته شود. بخش اعظم نفت سنگین یادشده از میدان شیخان (Shaikan) تحت سرپرستی شرکت گلف کیستون (Gulf Keystone) که افزون بر میلیارد ها بشکه نفت خام با API (گرانروی) پایین - یعنی نفت سنگین - است تأمین خواهد شد. کمپانی

نشریه Iraq Oil Report با تأکید بر احترام دولت متبوع خود به بغداد گفته بود: «ما تنها هنگامی توافقات شمال عراق را به رسمیت خواهیم شناخت که دولت مرکزی (عراق) آنها را پذیرفته و تأیید کرده باشد.» اما اکنون با شدت گرفتن رقابت این دو با مالکی، زمینه شکل گیری همکاری میان دو طرف فراهم شده است.

یکی از مقام های ارشد ترک گفت: «اراده سیاسی مورد نیاز نزد هر دو طرف (ترک ها و کرد ها) است. تا هنگامی که مالکی و معاون او در مورد انرژی، یعنی حسین شهرستانی رفتاری همچون رفتار کنونی از خود نشان می دهند، پای نفت و گاز که به میان می آید، همه شمال عراق از کرد و عرب گرفته تا ترکمان، همه و همه به سوی ترکیه سوق داده خواهند شد.»

خط لوله نفت

وزیر منابع طبیعی کردستان، آشتی هورامی طرح صادرات روزانه یک میلیون بشکه نفت از راه خط لوله را که تماماً در منطقه تحت کنترل آن اقلیم [KRG] قرار خواهد داشت تأیید کرد. Iraq Oil Report نخستین بار در هفته گذشته این خبر را گزارش کرد. مرحله نخست پروژه خط لوله ۴۰۰ هزار بشکه ای در روز، از میدان نفتی Taq Taq و تحت سرپرستی جنرال انرژی ترکیه خواهد بود تا مخزن نفت خرملا که هم اکنون در حال ساخت بوده و تا اکتبر به پایان خواهد رسید. از آنجا و توسط یک خط تغذیه، نفت خام به ایستگاه پمپاژ K1 که در قلمرو تحت کنترل بغداد قرار دارد فرستاده و از آنجا به بعد است که خط لوله عراق - ترکیه (ITP) آغاز خواهد شد.

در مرحله دوم که قرار است در آگوست ۲۰۱۳ آغاز شود، خط لوله ای تازه روزانه یک میلیون بشکه نفت را از خرملا به تأسیسات Feyshkhabour و تحت سرپرستی شرکت DNO نروژ که سرگرم توسعه میدان Tawke است منتقل خواهد کرد. تأسیسات یادشده عملاً در کنار جاده ای از ایستگاه اندازه گیری تحت کنترل بغداد که رسماً در قلمرو KRG و چهار کیلومتر با مرز ترکیه فاصله دارد واقع شده است.

ییلدیز گفت که نفت خام کردستان باید برای جبران ظرفیت بلااستفاده مانده ITP که از دو خط لوله موازی با ظرفیت کل ۱/۶ میلیون بشکه در

رگولاتور ترکیه ای EMRA از هم اکنون مجوز ساخت خط لوله گاز از مرز عراق و ترکیه را صادر کرده، گرچه فعلاً توافقی رسمی میان دو دولت درباره واردات احتمالی گاز به عمل نیامده است.

سیاست و پیشرفت کار

هنوز واکنشی از سوی بغداد به اعلامیه های تحریک آمیز دولت خودمختار کردستان داده نشده، و تا پیش از چاپ این نوشتار، پاسخی از دفتر نخست وزیری، معاون نخست وزیر در امور انرژی و یا وزیر نفت دریافت نشده است. از سال ۲۰۰۶ به این سو، دولت مرکزی و دولت کردستان در مورد سمت و سوی بخش نفت، و بویژه اختیار امضای قراردادها، با یکدیگر چپ افتاده اند. این درگیری و اختلاف سبب توقف گسترش صنعت نفت کشور و تأخیر پنج ساله تصویب قانون تازه نفت و گاز شده است.

دولت مرکزی همه خطوط لوله صادراتی کشور را در اختیار گرفته و همه ۴۸ قرارداد مشارکت در تولید امضا شده توسط دولت کردستان را غیر قانونی می داند. دولت کردستان (KRG)، بدون دسترسی کامل به بازارهای جهانی قادر به تکمیل پتانسیل بخش نفت در اختیار خود نخواهد بود.

هورامی پیش بینی می کند از تنها پنج تا شش میدان نفتی بتواند تا پایان سال جاری به ظرفیت ۴۰۰ هزار بشکه در روز دست یابد. KRG تمایل خود برای فرستادن ۲۵۰ هزار بشکه در روز از طریق خط لوله های بغداد را تنها در صورت تعهد دولت مرکزی برای پرداخت فوری وجه معادل آن اعلام کرده، گرچه بدون پایانه ای برای

صادرات این ظرفیت را باید از دست رفته دانست. با بالا گرفتن درگیری درباره مسئله صادرات، درگیری و تنش سیاسی میان مالکی و رئیس جمهور کردستان عراق، مسعود بارزانی که فعلاً نه سرگرم بارگیری و جلب متحدان برای از میدان به در کردن مالکی است، نیز شدت یافته است. بارزانی، مالکی را به قدرت طلبی و شکستن عهدهایی که از طریق آنها برای دومین بار بر صندلی نخست وزیری تکیه زد، بویژه قانون نفت و گاز، متهم کرده است.

فلاح مصطفی بکر، ریاست وزارت روابط خارجی KRG به تازگی در مصاحبه ای گفت: «پس از این همه سال و گرفتن کلی تعهد و قول و قراردادهای متعدد، شاهد تحقق یک مورد آن هم نبوده ایم، از این رو اگر چاره کار تعویض نخست وزیر باشد، چرا که نه؟»

همزمان، سطح روابط عراق و ترکیه به پایین ترین میزان ظرف ۱۰ سال گذشته رسیده است. معاون ریاست جمهوری عراق، طارق الهاشمی که به هدایت و سازماندهی جوخه های مرگ متهم شده، هم اکنون در استانبول به سر برده و با این استدلال که در عراق از محاکمه منصفانه برخوردار نخواهد شد از تسلیم خود به دولت عراق سر باز می زند.

ترکیه از استرداد وی خودداری کرده است. سران بغداد، ترکیه را به دخالت در امور یک کشور مستقل متهم می کنند، اتهامی که احتمالاً با به ثمر نشستن همکاری های تازه ترکیه و کردستان، قوت خواهد گرفت. بیلدیز می گوید: «ترکیه در پی دخالت در امور داخلی عراق چه از نظر سیاسی، تکنیکی یا اقتصادی نیست.»

اما وقتی از او در مورد تأیید و موافقت احتمالی بغداد با توافقات اعلام شده در روز یکشنبه پرسیده شد، پاسخی مشخص ارائه نکرد. بیلدیز گفت: «ما اینجا نشستیم علیه کسی توطئه کنیم. همین جامی گویم ما درباره مسائل حساس دولت مرکزی بسیار محتاط هستیم و اصلاً از روز نخست هم همین را گفته ایم و تا آخر هم روی حرفمان ایستاده ایم. اما اصلاً درست نیست طوری وانمود شود که گویی همه چیز برخلاف تأیید و موافقت دولت مرکزی در حال انجام است. دولت فدرال برای ما مهم است.»

چندین کمپانی خارجی نفتی که با KRG قرارداد بسته اند این کار را به دو امید انجام داده اند که آخرین منابع و ذخایر دست نخورده نفت و گاز جهان را تصاحب کرده و ریسک این سرمایه گذاری خطرناک را با سود مالی آنچنانی جبران کنند. تاکنون، فعلاً تنها مورد نخست محقق شده و تنش های سیاسی اصلی ترین مانع بر سر راه بوده اند. قرارداد صادرات با ترکیه، با وجود حضور وزنه ای چون وزیر انرژی در اربیل هنوز هم تضمینی واقعی انگاشته نمی شود.

یکی از مقام های ارشد اجرایی یکی از بزرگترین کمپانی های فعال در KRG می گوید: «در گذشته گفته ایم اگر صادرات بدون موافقت دولت فدرال بخواهد صورت بگیرد، چیز بسیار عجیب و شگفت آوری خواهد بود. آیا این یعنی آنکارا از راه مرز، نفت را تحویل خواهد گرفت؟ امروز چنین چیزی شدنی نیست. اما آیا آنها این را به هر قیمتی وبدون اجازه دولت فدرال و با پذیرش پیامدهایش انجام خواهند داد؟»
وا افزود: «این بدون رضایت آنکارا ممکن نیست.»

نشر صمدیه به زودی منتشر می کند:

بررسی آیین های زرتشت کهن، میترا، مسیح،

مزدک و زرتشت جدید

مؤلف: عزت الله معظمه گودرزی

رؤیای امنیت در خاور میانه با حضور بازیگران فرامنطقه‌ای با تأکید بر نقش امریکا، روسیه، چین و ناتو

انیس پورخسروانی*

ای خاور میانه، ای سرزمین مکان‌های مقدس، ای قدمگاه نزول اولین انسان، به کدامین نفرین گرفتار شده‌ای که خورشید هر روز صبح به جای مرغزارها بر مزار هایت سلام می‌گوید و مهتاب هر شب شاهد سرهایی است که از ترس فردا بالین بر خود حرام کرده‌اند. دیربست درخت‌های زیتونت طعم صلح را از خاطر برده‌اند. بر خیز و بگو شرمسار کدامین گناهی که آسمانت باز مینت یکرنگ شده است؟ بیدار شو از خواب‌هایی که برایت دیده‌اند. بر خیز و باور کن که تو وارث مردانی هستی که صلابت قدم‌هایشان ایمن‌گاه انسانیت بود. بر خیز و تیر از دستانی که ریشه‌هایت را نشانده گرفته‌اند بر گیر و بر پیکر مترسک‌هایی بزن که خود وعده کلاف‌ها می‌دهند...

... خاکستر اجساد مردگان را به دست باد نده، آنها را بر آینه دیدگان مردمانت بکش تا میقلی باشد برای به تصویر کشیدن حقیقت. بر خیز به روده‌های باور مردمانت مسیر دریارا نشان ده، بر خیز راه مرداب را ببند.

وقتی صحبت از خاور میانه، تحولات و امنیت آن به میان می‌آید ناخودآگاه ذهن انسان متوجه گفته‌های تئوریسین‌های بزرگ ژئوپولیتیک همچون هوفر مکندر و... می‌شود. در راستای گفته‌های آنها، سرزمین‌هایی که به‌عنوان قلب زمین محسوب می‌شوند هیچ‌گاه ارزش خود را از دست نخواهند داد و همیشه برای قدرت‌های بزرگ به‌عنوان سکوی پرتاب به عرصه قدرت جهانی، دارای جایگاه ارزشمند خواهند بود. به همین دلیل تاریخ خاور میانه سراسر با جنگ و ناامنی رقم خورده است. از صدای سُم اسب‌های اسکندر و چنگیز گرفته تا صدای توپ‌های پرتغالی‌ها، غوغاهای جنگ اول و دوم جهانی و دیوارهای تردید جنگ‌سرد، همه و همه در هر دوره‌ای برای خاور میانه، به شکلی نمایانگر دو چیز است: الف - اهمیت و ارزش خاور میانه برای غاصبان ب - ترس، ناامنی و دلهره‌های مردم خاور میانه. مطالعه تحولات و مباحث امنیتی خاور میانه بدون در نظر گرفتن سیاست‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای، کاری بس بیهوده است. با مطالعه تاریخ خاور میانه بخصوص پس از ظهور استعمار و اقعیت این مطلب به روشنی نمایان می‌شود. به همین دلیل باید گفت که در شکل‌گیری بحران‌های خاور میانه نقش متغیرهای جهانی بسیار روشن و شدید است. حتی شیوع بحران‌های اقتصادی در دامان کشور های صنعتی همچون ویروسی خاور میانه را به‌صورت مستقیم و غیر مستقیم متأثر ساخته است.

امنیت در خاور میانه

امنیت این واژه بسیار سنگین که دارای بار معنایی حقوقی-سیاسی است، هر چه دامنه پیشرفت‌های صنعتی بشر گسترده تر می‌گردد به نظر دسترسی به آن سخت و تا حد یک رؤیا پیش می‌رود. زمانی ایده آلیست‌های خوشبین عقیده داشتند هر چه علم پیشرفت کند و ناممکن‌ها به ممکن تبدیل شود، انسان‌ها به یکدیگر نزدیکتر شده و همکاری‌های بین آنها موجب کاهش نگرانی‌ها، دلهره‌ها، ترس‌ها و در نهایت زمینه‌ساز امنیت می‌شود. اما رئالیست‌های نگران از ذات انسان‌ها که بیشتر دلهره‌های هابز را نسبت به امنیت می‌پذیرفتند و در راستای گفته‌های ماکیاوولی قدم برمی‌داشتند و نگران امنیت انسان‌ها بودند، آن را (امنیت) دست‌نیافتنی و شکننده می‌دانستند. تلاش هر دو گروه به جایی

رسیده که فراموش کرده‌اند بر سر چه با هم جدال می‌کردند. نه رئالیست‌ها و نه ایده آلیست‌ها

باید باور کرد که امریکا هر ۱۰ سال یکبار سیاست‌های خود در خاور میانه را زیر و رو کرده و بر اساس روند تحولات جهانی، رنگ و لعاب سیاست‌های خود را تغییر می‌دهد و با زیر و رو شدن خاور میانه این بار امریکا سعی دارد با تأکید بر دو مهره عربستان و ترکیه، سناریوی خاور میانه جدید را کامل کند

نتوانسته‌اند برای سؤال بشر در مورد امنیت، پاسخی قاطعی داشته باشند. آنچه سیاست در مورد امنیت می‌داند و آن را به اثبات رسانده است، چیزی نیست جز آن که امنیت در یک نقطه مستلزم ناامنی در نقطه‌ای دیگر است.

نقش امریکا در مسائل امنیتی خاور میانه

با نگاه اندک عمیق‌تری بر روند سیاست‌گذاری خارجی امریکا بعد از جنگ دوم جهانی به مطالب بسیار مهمی می‌توان دست یافت که خود ریشه و اساس سیاست‌های خارجی این کشور در زمان حال و آینده می‌تواند باشد. این حقیقتی بزرگ است که تغییر مهره‌های سیاسی در نظام‌های سیاسی قوی به معنای خط بطلان کشیدن بر سیاست‌های دولتمردان قبل نیست. قدرت‌ها برای ماندگاری

خود هیچ گاه سیاست‌های عقلایی تعریف شده توسط دولتمردان و سیاستمداران باتجربه گذشته را که رفتار و عمل آنها بر اساس تدبیر و دوراندیشی بوده و جز به منافع کشور خود به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند را کنار نخواهند گذاشت. این مسئله در مورد امریکانیز با همه افت و خیزهای سیاسی صدق می‌کند. عملکرد امروز امریکا در خاورمیانه فکر انسان را به سمت دوران جنگ سرد می‌کشاند؛ طرح بومی ساختن سیاست‌های امریکا و انتخاب مهره‌های قوی از هر منطقه‌ای که با هزینه و سیاست‌های خود منافع امریکارادر مناطق حساس برعهده بگیرند، یادآور سیاست نیکسون - کیسینجر است. در آن زمان ایران بود و عربستان... بعد از انقلاب اسلامی ایران و برهم خوردن هژمونی امریکا در خلیج فارس و خاورمیانه همان طرح به شکلی دیگر اجرا شد. این بار عربستان، مصر، پاکستان و عمان، زنجیره‌ای را با کمک هم برای حفظ منافع امریکا ساختند. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد موجب شد امریکا برای مدتی با خیال آسوده‌تر به دست‌اندازی در خاورمیانه ادامه دهد. پروژه عراق و کویت و تعهد امریکا به حمایت از مهره‌های زنجیره امنیتی خود، این کشور را بدون هیچ گونه مانعی پررنگ‌تر از گذشته وارد خاورمیانه ساخت. تحولاتی که به صورت آرام بعد از فروپاشی شوروی در محیط بین‌الملل در حال شکل‌گیری بود در اواخر دهه ۹۰ شدت بیشتری به خود گرفت. سیاست‌های گریز از مرکز اروپا برای به دست گرفتن جایگاه قبلی خود، سیاست‌های جدید چین و زمزمه‌هایی در مورد پایان کار ناتو، امریکارابر آن داشت تا سال ۲۰۰۰ را با شکلی تهاجمی آغاز کند و به سیاست‌های خود شدت بیشتری ببخشد، بخصوص در خاورمیانه که کم‌کم رقبای جدید برای نفوذ در آن به صف ایستاده بودند. سناریوی ۲۰۰۱ و طرح خاورمیانه جدید، برای ۱۰ سال دیگر حضور امریکا در خاورمیانه را بیمه کرد. حضور نظامی مستقیم در دو کشور افغانستان و عراق از چند جهت برای امریکا حائز اهمیت بود: الف- تمدید روند زندگی ناتو برای مدتی نامعلوم ب- حضور مستقیم بر سر چاه‌های نفت عراق، ضمن آن که نیازهای صنعتی امریکارابرای مدتی تأمین می‌کرد و جلوی دست‌درآزی رقبای به این سفره پربرافتنی نیز گرفته می‌شد. ج- در افغانستان نیز ضمن خط بطلان کشیدن بر زندگی

امریکا تلاش دارد از دل تحولات خاورمیانه، منطقه‌ای بسازد که مثل گذشته تأمین‌کننده نیازهای این کشور باشد. این که در این زیر و رو شدن‌ها چه بر سر خاورمیانه خواهد آمد و امنیت آنچه خواهد شد دیگر اهمیتی نخواهد داشت مهم آن چیزی است که از پس این تحولات نمایان می‌گردد

طالبان، با دسترسی به موقعیت سوق الجیشی این کشور حرکت‌های ایران، روسیه و چین سه رقیب امریکازیر نظر گرفته می‌شد، ضمن این که امریکایاد گرفته بود دیگر مثل گذشته اعتماد کامل به مهره‌های سیاسی خود در منطقه نداشته باشد، هم به بهانه حمایت از آنها و هم به دلیل نظارت بر آنها می‌بایست بر حرکت‌های آنها مستقیم نظارت داشته باشد. باید باور کرد که امریکاراه ۱۰ سال بیکار سیاست‌های خود در خاورمیانه رازیر و رو کرده و براساس روند تحولات جهانی، رنگ و لعاب سیاست‌های خود را تغییر می‌دهد و با زیر و رو شدن خاورمیانه این بار امریکاسعی دارد با تأکید بر دو مهره عربستان و ترکیه، سناریوی خاورمیانه جدید را کامل کند. عربستان، مهره‌ای که از سال‌ها قبل اهمیت وجودی

جایگاه ویژه‌ای برای امریکا دارد، می‌تواند یک پای بازی بزرگ در خاورمیانه باشد. سیاست امریکا و ترکیه در شرایط کنونی، تلاش برای ایجاد دموکراسی‌های دلخواه با هدف ایجاد نظم جدید در خاورمیانه است. ایجاد دموکراسی‌های دلخواه که به باور امریکایی‌ها و ترک‌ها همان مدل ترکیه است، نه تنها در چارچوب منافع بلندمدت امریکا در منطقه است، بلکه کمک فراوانی به ترکیه برای افزایش نقش و نفوذ منطقه‌ای و جهانی خواهد کرد. ایالات متحده امریکا هم تمایلش بر رشد دموکراسی‌های مشابه الگوی ترکیه در منطقه است، چرا که در عین اهمیت دادن به مذهب به نوعی اندیشه‌های سکولاریستی مدنظر امریکا هم در چارچوب این مدل تحقق می‌یابد، که این خود از رشد نظام‌های رادیکال و مخالف با منافع امریکا در منطقه جلوگیری می‌کند. امریکا تلاش دارد از دل تحولات خاورمیانه، منطقه‌ای بسازد که مثل گذشته تأمین‌کننده نیازهای این کشور باشد. این که در این زیر و رو شدن‌ها چه بر سر خاورمیانه خواهد آمد و امنیت آنچه خواهد شد دیگر اهمیتی نخواهد داشت مهم آن چیزی است که از پس این تحولات نمایان می‌گردد.

سهم امریکا از تحولات خاورمیانه

همیشه گفته شده که آب گل آلود بهترین فرصت برای شکار ماهی است.



اگرچه این جمله ضرب‌المثل محسوب می‌شود، اما از آنجا که نکته‌ها همیشه گویای واقعیت‌ها هستند این مطلب نیز حقیقتی بزرگ را در خود جای داده است. امنیت در خاورمیانه به معنای پایان دست‌اندازی‌های قدرت‌ها بر منابع این منطقه است و پایان دست‌اندازی قدرت‌ها یعنی پایان دوران قدرت و تسلط آنها. پس امنیت با وجود مهاجمان برای خاورمیانه معنا ندارد، به همین دلیل برخلاف شعارهای داده شده از سوی مقام‌های کاخ سفید، همه عملکردهای امریکا در خاورمیانه به سمتی حرکت می‌کند که امنیت این منطقه فدای سیاست‌های امنیتی و اهداف از قبل تعیین شده این کشور شود. به طور کلی امریکا چند هدف را در خاورمیانه دنبال می‌کند:

۱- انرژی و آنچه که در راستای امنیت انرژی وجود دارد

۲- امنیت اسرائیل به هر شکل ممکن
بعد از ۲۰۰۱ دو هدف دیگر به این اهداف افزوده شده است:

۱- حمایت از دموکراسی در منطقه
۲- مقابله با تروریسم، که از دیدگاه آنها ریشه آن در خاورمیانه قرار دارد.

دولتمردان کاخ سفید با سرلوحه قرارداد این اهداف در برنامه‌های خود برای خاورمیانه سعی در هدایت و نظارت بر تحولات خاورمیانه دارند تا از این طریق به بن‌بست سیاسی در منطقه برخورد نکنند. پذیرفتن این که امریکا در تحولات خاورمیانه نقش مستقیم دارد یا نه به نظر چندان مهم نیست، بلکه مهم این است که امریکا چگونه با این تحولات برخورد کرده و چه سیاست‌هایی را به عنوان مدیریت بحران برای حفظ منافع خود در پیش می‌گیرد. بی‌شک برای امریکا به عنوان قدرتی جهانی که در تلاش است با استفاده از راه‌های گوناگون به حفظ قدرت خود بپردازد، مدیریت مسائل و موضوعات امنیتی بسیار حائز اهمیت است. به این معنا که امریکا اگر نمی‌تواند همه مسائل را حل کند، در تلاش است تا ضررهای آنها را به حداقل برساند و تا آنجا که امکان دارد تهدیدها را تبدیل به فرصت سازد. در حال حاضر امریکا با چندین مسئله در خاورمیانه روبرو است: ۱- القاعده ۲- وهابیت ۳- بیداری اسلامی ۴- ناسیونالیسم و خیزش ملی ۵- آینده مهره‌های سیاسی وابسته به امریکا ۶- ایران و مسئله هسته‌ای آن ۷- درگیری‌های قومی ۸- چین و سیاست‌های جدید این کشور برای

خاورمیانه ۹- روسیه جدید با سیاست‌های پوتین. خیزش‌های مردمی که در حال حاضر در سراسر خاورمیانه به راه افتاده است، می‌تواند موفقیتی برای سیاست خارجی امریکا در زمینه اعمال قدرت نرم در این منطقه به حساب آید. در کنار آن حرکت‌های شدید مردمی در کشورهای منطقه که خواهان دموکراسی، آزادی، حقوق بشر و برخورداری از عدالت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هستند سیاست‌های امریکا را با چالش روبرو می‌سازد. از سوی دیگر سیاست‌های ضد و نقیض امریکا در منطقه نسبت به جریان‌های شکل گرفته در برخی از کشورهای خاورمیانه موجب سردرگمی تحلیلگران سیاسی شده است. سکوت و حتی همراهی امریکا با سرکوب حرکت‌های مردمی در کشورهای عربستان، اردن و یمن، همراهی و حمایت امریکا با معترضین سوریه و حمایت این کشور از تحولات مصر و لیبی، نشان‌دهنده این است که امریکا تنها در پی منافع خود در منطقه است و سعی دارد از هر حرکتی با توجه به نوع آن و میزان همراهی آن با منافع خود حمایت کند. مطمئناً امریکا تنها کشوری است که بیشترین سهم از تحولات خاورمیانه را نصیب خود خواهد کرد.

تأثیر رقابت چین و امریکا در خاورمیانه بر امنیت این منطقه

همان‌طور که در شروع مطلب آورده شد

امنیت در خاورمیانه به معنای پایان دست‌اندازی‌های قدرت‌ها بر منابع این منطقه است و پایان دست‌اندازی قدرت‌ها یعنی پایان دوران قدرت و تسلط آنها. پس امنیت با وجود مهاجمان برای خاورمیانه معنا ندارد، به همین دلیل برخلاف شعارهای داده شده از سوی مقام‌های کاخ سفید، همه عملکردهای امریکا در خاورمیانه به سمتی حرکت می‌کند که امنیت این منطقه فدای سیاست‌های امنیتی و اهداف از قبل تعیین شده این کشور شود

قدرت‌های بزرگ برای حفظ و گسترش قدرت خود نیاز به نفوذ در مناطق استراتژیکی جهان دارند و از آنجا که این مناطق هیچ‌گاه خالی از رقیب یا رقیب نیست مطمئناً نفوذ آنها با مشکل یا با سد نفوذ همراه خواهد بود که درگیری‌های سیاسی و چه بسا فیزیکی را در همان منطقه یا در مناطق دیگر بر سر مسائل مختلف در پی خواهد داشت. چین یکی از کشورهای پستی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به خصوص با شروع سال ۲۰۰۰ برنامه‌های عمیقی برای اعلام موجودیت خود در عرصه جهانی پیاده کرده، هر چند سعی کرده این اعلام حضور در لفافه‌ای از آرامش و بدون صورت قرار گیرد تا موضع‌گیری مستقیمی از سوی رقبای این کشور اعمال نشود، اما بی‌تردید احساس خطر را برای رقبای مسن تر به وجود آورده است. چین در بازارهای خاورمیانه حضوری مستقیم دارد، این بازارها به واسطه سیاست‌های مستقیم و حتی درگیری‌های نظامی-سیاسی و خرج هزینه‌های گزاف برای کشوری مثل امریکا به دست آمده و حالا چین بدون دردسر و با زبانی عاری از جنگ آنها را به سوی خود جذب می‌کند، که مطمئناً اعتراض شدید امریکارادری خواهد داشت و این چالش سیاسی میان دو رقیب بر امنیت منطقه تأثیرگذار خواهد بود، هر چند چینی‌ها با سیاست مورچه‌وار خود خانه را خالی خواهند کرد. آنها معمولاً چندان به ظاهر به چشم نمی‌آیند، اما حرکت‌های هر چند کوچک آنها از دید امریکایی‌ها پنهان نخواهد ماند. چین در چند مسئله با امریکا در خاورمیانه رودررو شده است؛ ایران و پرونده هسته‌ای آن، که چین مخالف جبهه‌گیری نظامی علیه ایران بوده و خواستار حل مسئله از راه دیپلماسی است؛ نفت به عنوان کالایی استراتژیک برای چین در حال رشد و مسئله سوریه و مخالفت چین از بین‌المللی کردن آن توسط امریکا و دخالت مستقیم امریکادری کشور.

چین با دنبال کردن این سیاست‌ها نشان داده که قصد دارد به کمک روسیه با سیاست‌های یکجانبه گرایانه امریکا بخصوص در خاورمیانه مقابله کند. سیاست‌های چین از سوی کشورهای مثل ایران و سوریه پذیرفته شده، اما کشورهای عربی با سیاست‌های چین بخصوص در مورد ایران و سوریه به شدت مخالف هستند.

نقش روسیه در مسائل امنیتی خاورمیانه

روسیه به عنوان همسایه دیوار به دیوار خاورمیانه یکی دیگر از کشورهای دارای منافع در این منطقه محسوب می شود. به نظر می رسد تحولات بعد از ۱۱ سپتامبر تا حد زیادی روسیه را از خواب غفلت از خاورمیانه بیدار کرده باشد. روسیه جدید (با حضور پوتین) سعی کرده است بیشتر از گذشته خود را در مباحث امنیتی خاورمیانه دخیل سازد، البته با این پیش فرض که قصد ندارد سیاست های دوران جنگ سرد را اعمال کند، بلکه خواهان همکاری با همه کشورهای خاورمیانه است. روسیه هم بازارهای اعراب و دوستی آنها را می خواهد و هم حاضر نیست برای خوشامد آنها همکاری خود با اسرائیل را از دست بدهد. روسیه نشان داده که در بازی های خاورمیانه تنها طرف منافع خود

را خواهد گرفت و از آنجا که بحران های خاورمیانه می تواند مشکلات امنیتی برای روسیه به دنبال داشته باشد، به شدت آنها را دنبال کرده و سعی دارد تا آنجا که امکان دارد راه های دیپلماسی و مذاکره را جایگزین برنامه های نظامی در منطقه سازد. به همین منظور با همراهی دست و پا شکسته با چین، به مخالفت با سیاست های یکجانبه گرایانه آمریکا برای برخورد مستقیم در سوریه و حمله

نظامی علیه ایران پرداخته است. روس ها سعی کرده اند با استفاده از حق و توجوی سیاست های زورمندانه آمریکا را بگیرند. البته ناگفته نماند که آنها در عین حال نمی خواهند خواسته های خود را با زبانی غیر از گفت و گو بیان کنند. می توان گفت که سیاست های روسیه در قبال تحولات خاورمیانه چندان روشن و واضح نیست که بتوان به خوبی در مورد آنها اظهار نظر کرد. شاید این به همان سیاست های دوران جنگ سرد بر گردد که معمولاً اهداف سیاست خارجی کمونیست ها را می بایست از روی رفتارهای آنها پیگیری کرد تا گفته های آنها. در هر صورت آنچه از رفتار روس ها نمایان است این است که نمی خواهند آمریکا سیاست های یکجانبه گرایانه خود را، آن هم بدون توجه به منافع همسایه، در خاورمیانه اعمال کنند. روس ها به امنیت مرزهای خود در

چین در بازارهای خاورمیانه
حضور مستقیم دارد، این
بازارها به واسطه سیاست های
مستقیم و حتی درگیری های
نظامی - سیاسی و خرج
هزینه های گزاف برای کشوری
مثل آمریکا به دست آمده و
حالا چین بدون دردسر و با
زبانی عاری از جنگ آنها را
به سوی خود جذب می کند، که
مطمئناً اعتراض شدید آمریکا
را در پی خواهد داشت و این
چالش سیاسی میان دورقیب
بر امنیت منطقه تأثیر گذار
خواهد بود



خاورمیانه اهمیت می دهند و ناآرامی را موجب کاهش امنیت خود می دانند، به همین دلیل سعی دارند آمریکا را متقاعد سازند که در زمینه مسائل ایران و سوریه به جای جنگ از راه حل دیپلماسی استفاده کند.

ناتو بازنگر وابسته به آمریکا در خاورمیانه

از آنجا که حضور ناتو در خاورمیانه به واسطه سیاست های آمریکا صورت گرفته پس باید به این مسئله توجه داشت که این سازمان به عنوان پشتوانه نظامی آمریکا برای پیاده ساختن سیاست های توسعه طلبانه این کشور در خاورمیانه عمل می کند. برخی از نظریه پردازان سعی دارند در نظرات خود سمت و سویی مستقل از سیاست های آمریکا برای ناتو در نظر گیرند و با دست گذاشتن بر همکاری های ناتو با کشورهای عربی بخصوص بر سر مسائل مربوط

به امنیت و تروریسم، ناتو را از آمریکا جدا تصور کرده و دیدی خوشبینانه تر به سیاست های آن در خاورمیانه داشته باشند، اما این نگاه نمی تواند بر اصل مطلب سایه اندازد، چرا که ناتو از آمریکا جدا نیست و در شناسنامه ناتو نام آمریکا حک شده است. پس با این تفسیر راحت تر می توان به این پرسش که: چه نقشی را می توان برای ناتو در خاورمیانه بخصوص در مورد مسائل امنیتی این منطقه در نظر گرفت، پاسخ داد.

با پایان دوران جنگ سرد که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی همراه بود، برای ناتو نیز روزهای سختی آغاز شد. ادامه روند زندگی این سازمان، که پیش شرط تولد آن وجود شوروی بود، زیر سؤال رفته بود، اما رویدادهایی که پس از فروپاشی شوروی در اروپا و خاورمیانه به وقوع پیوست مهر تمدیدی بود بر ادامه حیات ناتو. سال ۱۹۹۹ سران ناتو، بخصوص آمریکا که

دیگر نگران رقیب شرقی خود نبود، سیاست جدیدی مبنی بر درهای باز و گسترش حوزه نفوذ برای این سازمان تعریف کردند. گسترش حضور ناتو در خاورمیانه در راستای سیاست جدید آمریکا برای این منطقه، بعد از رویدادهای تروریستی ۱۱ سپتامبر آمریکا و انفجارها در متروی لندن و مادرید آغاز شد. در پی انفجارهای ۱۱ سپتامبر بود که اعضای ناتو، با استناد به ماده ۵ اساسنامه، حمله به آمریکا را حمله به خود تلقی کرده و تمایل خود

را برای برخورد با عاملان حمله اعلام کردند (ر. ک: نقضی عامری، ۱۳۸۶: ۶۴). تهدیدهای جدیدی که ناتو پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد بر ضد اعضای خود قلمداد می کرد عبارت بودند از تروریسم، رادیکالیسم اسلامی و اشاعه سلاح های کشتار جمعی، که همه آنها در خاورمیانه رؤیت می شد، این تهدیدها خود به خود زمینه ساز گسترش نفوذ این سازمان در پرتو خواست آمریکا در خاورمیانه گردید. از این زمان به بعد ناتو عملاً تبدیل به پشتوانه نظامی آمریکا برای دخالت در مناطق استراتژیک جهان از جمله خاورمیانه شد. همراهی اعضای ناتو با آمریکا در حمله به افغانستان و عراق، خود مهر تأییدی بر ابزاری بودن ناتو برای سیاست های توسعه طلبانه این کشور محسوب می شود. در راستای این سیاست و زیر نظر آمریکا،

ناتو سیاست گسترش همکاری با کشورهای خاورمیانه از جمله عرب‌های حوزه خلیج فارس را در پیش گرفت. در راستای این مطلب باید گفت که اگرچه ناتو سعی دارد خود را حامی امنیت و آرامش در خاورمیانه نشان دهد و چهره طرفدار صلح به خود بگیرد، اما عملکردهای این سازمان چیز دیگری را نمایان می‌سازد.

نقش بازیگران داخلی در نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه

مطلبی که باید به آن توجه داشت این است که تا زمانی که شرایط حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه فراهم نباشد آنها به راحتی وارد این منطقه نخواهند شد، از این رو دولت‌های خاورمیانه هر یک به شکلی، در حضور و تداوم نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه سهیم هستند. هر یک از این کشورها مصداق پروژه‌های در دست کار برای بازیگران فرامنطقه‌ای هستند و همچون پرونده‌های تکمیل نشده‌ای هستند که برای تکمیل، اجازه ادامه کار به قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه را صادر می‌کنند و همه آنها در جایگاه خود تأثیر گذار هستند. ایران با پرونده هسته‌ای خود، سوریه با سیاست‌های نزدیکی به ایران و روسیه، ترکیه با سیاست ارائه الگوی حکومتی و به عنوان مَهره موافق سیاست‌های غرب، عربستان سعودی مَهره مستقیم آمریکا و کنترل کننده تولید و قیمت نفت، مصر با تحولات بعد از انقلاب خود، کشورهای عربی و ایران با اختلافات ارضی و مرزی و تضادهای قومی و مذهبی که دارند و همچنین حضور اسرائیل به عنوان مهره ناخوانده که خود یکی از عوامل مهم فراخوان قدرت‌های فرامنطقه‌ای محسوب می‌شود، همگی اینها تأثیر مستقیم بر نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای دارد.

در کنار آن مشکلی که اکثر کشورهای خاورمیانه به شکل‌های مختلف با آن درگیر هستند، عدم پختگی سیاسی دولت‌ها و ناسازگاری آنها با ملت‌های خود نیز وجود دارد. این مسئله باعث می‌شود که تغییرات در این کشورها به کندی و معمولاً با زد و خورد صورت گیرد و از آنجا که اکثر این دولت‌ها مهره‌های



دست‌نشانده بوده و مشروعیت مردمی ندارند کوچکترین تحولی را بر مبنای کنار گذاشته شدن قلمداد کرده و به شدت در مقابل آن جبهه‌گیری می‌کنند این دولت‌ها را از ماندگاری خود را در نزدیک شدن بیشتر به قدرت‌های فرامنطقه‌ای می‌جویند، به همین دلیل نه تنها با حضور آنها در منطقه مخالفتی ندارند، بلکه به شدت در پی آن هستند که این حضور تمدید شود.

مسئله دیگر که بر امنیت خاورمیانه تأثیر بسیاری داشته و راه را برای نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای هموار می‌سازد، اختلاف کشورهای بانفوذ خاورمیانه بر سر این است که کدام یک سروری و بزرگتری خاورمیانه را به دست بگیرد. مهمترین نقطه ضعف کشورهای خاورمیانه از جمله عربستان، ایران، مصر و عراق این است که هیچ یک حاضر نیستند بپذیرند که امنیت و آرامش نتیجه همکاری متقابل همه اعضا بوده و قبل از رسیدن به آن باید تضادها را شناخت و در پی رفع یا کم رنگ ساختن آنها برآمد. دو واژه همکاری و همگرایی در خاورمیانه سال‌هاست که دیگر فراموش شده است. خاورمیانه یک منطقه گسترده با قومیت‌های مختلف است، از این رو باید با آن مثل یک کشوری برخورد کرد که از گونه‌های قومی و مذهبی مختلف شکل گرفته است. سیاستمداران با تجربه در چنین کشوری هرگز دست روی اختلافات نمی‌گذارند و یا سعی نمی‌کنند تنها یک قومیت را برتر و قدرتمندتر سازند. در نهایت باید گفت کشورهای خاورمیانه خود زمینه‌ساز حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در این منطقه هستند.

ارزیابی

منطقه خاورمیانه به دلیل شرایط خاص ژئوپولیتیکی و داشتن منابع حیاتی، پیوسته با مداخلات خارجی و بین‌المللی روبه‌رو بوده

است. این مداخلات بر مباحث سیاسی و امنیتی این منطقه تأثیر بسیار چشمگیری گذاشته است. حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه و تلاش و رقابت شدید آنها برای ماندگاری در این منطقه، نشان‌دهنده جایگاه این منطقه در رساندن قدرت‌ها به قله قدرت جهانی است. به عبارت دیگر با توجه به ویژگی‌ها، شرایط و مناسبات بین‌المللی، نمی‌توان بدون تسلط بر خاورمیانه به موقعیت هژمونیک در نظام

جهانی دسترسی پیدا کرد. حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خاورمیانه و مداخله آنها در اختلافات منطقه‌ای از یک سو و جانبداری آنها از برخی کشورهای منطقه از سوی دیگر موجب بروز مشکلات شدید در منطقه شده است. این قدرت‌ها که نتیجه مثبت دامن زدن بر اختلاف‌های منطقه‌ای را چشیده و آن را ضامن ماندگاری خود در منطقه می‌دانند عملاً با حضور خود، امنیت منطقه را زیر سؤال برده و دستاوردی جز ناامنی برای منطقه نداشته‌اند. این قدرت‌ها که در اصل حضورشان ریشه در اهمیت ژئوپولیتیکی، اقتصادی و فرهنگی منطقه دارد برای دوام حضور خود پیش از هر کاری ریشه‌های همگرایی منطقه‌ای که ضامن امنیت دسته‌جمعی است را برای سال‌های متمادی خشکانده‌اند و خاورمیانه را در سکوی اول جهانی، از لحاظ آشوب و ناامنی قرار داده‌اند. در پایان باید گفت رسیدن به امنیت برای خاورمیانه با حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای فقط یک سراب است.

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سیرجان

منابع:

- مارتین، لی جی، چهره جدید امنیت در خاورمیانه، ترجمه محمد سریع القلم، انتشارات دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۹.
- ذاکریان، مهدی، خاورمیانه پژوهی، انتشارات دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۹.
- ریموند هینوش و انوشیروان احتشامی، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ترجمه رحمان قهرمانپور، انتشارات دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۹.
- قالیباف، محمدباقر و موسی پور موسی، خاورمیانه معاصر، قوس، ۱۳۸۸.
- مجموعه گزارش‌های انجام شده توسط پژوهشکده مطالعات راهبردی که در زمینه خاورمیانه انجام گرفته است.



ابراهیم یزدی

مصر در گذار به دموکراسی

و جامعه ادامه خواهند داد. اما هنگامی که ادامه حیات هر یک از طرف‌های مقابله، به حضور و تداوم نیروی‌های رقیب بستگی پیدا کرده باشد، در این صورت عامل کنترل‌کننده درگیری و رقابت میان نیروها، به طور طبیعی براساس غریزه بقای ذات خواهد بود. در غیر این صورت، درگیری و رقابت میان نیروهای سیاسی، به از بین رفتن کیان کشور و ارکان جامعه خواهد انجامید و از درون چنین وضعیتی، یک حکومت مستبد برای حفظ آرامش و نظم، بروز و ظهور خواهد یافت.



فائده‌ای که قادر باشد تمام نیروهای دیگر را در مهار خود داشته باشد و فعالیت آنها را کنترل کند. به عبارت دیگر **شرط اول**، وجود پلورالیسم سیاسی یا تکثر نیروهای مؤثر سیاسی است.

ب- شرط دوم این است که مناسبات نیروهای سیاسی و تعادل نیروها به گونه‌ای شکل گرفته باشد که هیچ‌یک از این نیروها نتوانند از درون تحولات و تغییرات سیاسی، نیروهای رقیب را از صحنه، خارج و بی‌اثر سازند و به یک نیروی برتر فعال ما بپردازند و قدرت تبدیل شوند. در غیر این صورت، نهاد قدرتمند فائده‌نظر ماهی بزرگ دریا که ماهی‌های کوچک را می‌خورد، دیگر نیروهای سیاسی را می‌خورد و تکثر را از بین می‌برد.

ج- شرط سوم این است که چیدمان نیروهای سیاسی به گونه‌ای باشد که در رقابت و درگیری میان نیروها که امری عادی است، حیات و بقای هر یک از آنها وابسته به ادامه حضور و حیات دیگر نیروها شده باشد. در تنازعات سیاسی، بخصوص در جامعه‌های در حال توسعه، گرایش و تمایل نیروها به حذف یکدیگر است و اگر چنین معادله‌ای به وجود نیامده باشد، این نیروها به نبرد علیه یکدیگر تا محو و نابودی موجودیت کشور

۱- یکی از اهداف تحولات و تلاطم‌های سال‌های اخیر جهان عرب، یا به اصطلاح «بهار عرب»، و از جمله انگیزه‌های مردم این سرزمین‌ها، علی‌الاصول و به طور عمده، اعتراض به نظام‌های استبدادی و برقراری حاکمیت ملت و دموکراتیزه کردن نظام‌های سیاسی را می‌توان برشمرد. این جنبش‌ها تا آنجا که مربوط به ساقط کردن حکومت‌های استبدادی حاکم بوده به طور نسبی موفق شده است. اما سرنگون کردن حکام مستبد، مرحله سلبی جنبش‌های

ضد استبدادی است و به معنای تحقق اهداف ایجابی جنبش، یعنی حاکمیت ملت و نهادینه شدن دموکراسی نیست. سرنگونی حاکم مستبد تنها به معنای از میان برداشتن یک سد و مانع است، اما اگر شرایط درونی جنبش و ساختار و بافت سیاسی جامعه، مناسب برای بروز دموکراسی نباشد، ممکن است دیر یا زود نوع جدیدی از استبداد در همان شکل و محتوا یا در شکل و نام جدیدی، اما با همان محتوای استبدادی بروز پیدا کند و جای حاکمان مستبد قبلی را بگیرد و چرخه جابجایی یک مستبد با یک مستبد دیگر همچنان ادامه پیدا کند.

۲- بنابراین پرسش بنیادین آن است که تحت چه شرایطی تحولات سیاسی - مردمی نه تنها به سرنگونی حاکمان مستبد، بلکه به استقرار و نهادینه شدن حاکمیت ملت و دموکراسی می‌انجامد؟ در موجزترین کلام می‌توان چنین گفت که فرایند دموکراسی در شرایطی رشد خواهد کرد که در ساختار یا چیدمان نیروهای سیاسی حاضر در جامعه، مناسبات زیر به وجود آمده باشد:

الف - وجود تنوع و کثرت نیروهای سیاسی فعال و مؤثر؛ به عبارتی فقدان و نبود یک نهاد نیرومند یا قدرت

۳- فراهم آمدن **شرایط لازم** یادشده در بالا، لزوماً به نهادینه شدن دموکراسی نخواهد انجامید. **شروط کافی**، فهم و درک کنش‌گران سیاسی و رهبران جنبش‌ها و نیروهای سیاسی از شرایط لازم فراهم آمده است. اگر این کنش‌گران و رهبران، واقع‌بینانه شرایط را درک نکنند و به تناسب عمل نکنند، به احتمال زیاد فرایند دموکراسی در مرحله گذار، به زیان حفظ و توسعه آن، را کد خواهد ماند و عبور از این مرحله، بسیار طولانی خواهد شد. تعامل و رقابت میان نیروهای سیاسی در یک جامعه مدنی در حال شکل‌گیری، مانند یک مسابقه فوتبال است. در میان ورزش‌ها، فوتبال یک بازی کاملاً مدنی است. تیم‌های شرکت‌کننده در بازی فوتبال باید مقررات بازی را رعایت کنند و اگر نکنند همه شکست خواهند خورد، یعنی بازی و مسابقه‌ای در کار نخواهد بود. تماشاچیان هم علی‌الاطلاق علاقه‌مند به «بازی خوب» هستند و همه می‌دانند برد و باخت در یک بازی، به معنای آخرین بازی نیست. هم برنده و هم بازنده می‌تواند با ادامه تمرین و ممارست در بازی‌های بعدی، شرکت کند و باخت خود بیازماید. اما برهم زدن مقررات بازی، هرگز موجب پیروزی هیچ تیمی نخواهد شد. در

اکثریت قریب به اتفاق کشورهای دموکراسی رشد کرده و پیروز شده، وضعیت سه گانه یادشده در بالا پدید آمده است. برای روشن شدن این مسئله، الگوی ترکیه را بررسی می کنیم.

۴- بیشتر ناظران و تحلیلگران سیاسی-اقتصادی خاورمیانه و جهان اسلام بر این باورند که روند دموکراسی در ترکیه به سمت و سوی نهادینه شدن و رسیدن به نقطه غیر قابل برگشت حرکت می کند. در **جمهوری ترکیه** - نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش - فقط جمهوری بدون هیچ پسوندی، نظامیان همیشه نقش اصلی را داشته اند، احزاب سیاسی وجود داشته و فعال بوده اند، انتخابات حزبی برگزار شده و هر حزبی که اکثریت را در پارلمان به دست می آورد بر حسب تعداد کرسی های به دست آمده، دولت را مستقلاً و یا در ائتلاف با یک حزب دیگر تشکیل می داد. در این نظام و این چیدمان قدرت، نظامیان و سکولارها، سال ها قدرت فائمه محسوب می شدند. قدرت حاکم نه تنها تمامی جریان ها و حرکت های سیاسی مردمی را کنترل می کرد، بلکه شدیداً هم ضد مذهب بود. سکولارها در ترکیه، برخلاف سکولارهای غربی اروپایی، تمام فعالیت های مساجد و گروه های اسلامی را نیز به شدت کنترل می کردند. در واقع این نیروها تنها سکولار نبودند، آنها با اقتباس از اصطلاح «استبداد شرقی» به نوعی **سکولار شرقی** یا به تعبیری (Oriental Secularism) را نمایندگی می کردند. اما این قدرت نظامیان و سکولارها، منافع ملی ترکیه را در همکاری با غرب می دیدند. در تمام دوران جنگ سرد، ترکیه عضو فعال هم ناتو و هم سنتو بود. اما این تنها نظامیان و سکولارهای ترکیه نبودند که منافع ملی ترکیه را در همکاری با غرب می دیدند، بلکه در ترکیه، این یک نگاه یا نگرش عمومی به شمار می رود و در افکار عمومی، به نوعی اجماع نظر وجود دارد. این امر موجب آن شد که از زمان تأسیس بازار مشترک اروپا، ترک ها داوطلب و خواستار عضویت در آن بشوند. با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد و فراهم آمدن امکان تشکیل اتحادیه اروپا یا به تعبیری **ایالات متحده اروپا**، رهبران ترکیه صرف نظر از نگرش های سیاسی و ایدئولوژیک، به اتفاق خواستار عضویت در این اتحادیه شده اند. هنگامی که نظامیان ترکیه در ۱۹۸۰ پس از انقلاب ایران کودتا کردند، بر اساس همین تعریفی که از منافع ملی ترکیه داشتند برای پیوستن ترکیه به بازار مشترک اروپا دست به تلاش جدید و جدی زدند. اما اروپایی ها، برای پیوستن کشورها به اتحادیه خود، دو شرط اساسی را مطرح می کردند: اول، **اقتصاد آزاد** (غیر دولتی) یا **اقتصاد بازار** (Market Economy) و دوم،



محمد مزاری

سرنگونی حاکم مستبد تنها به معنای از میان برداشتن یک سد و مانع است، اما اگر شرایط درونی جنبش و ساختار و بافت سیاسی جامعه، مناسب برای بروز دموکراسی نباشد، ممکن است دیر یا زود نوع جدیدی از استبداد در همان شکل و محتوا یا در شکل و نام جدیدی، اما با همان محتوای استبدادی بروز پیدا کند و جای حاکمان مستبد قبلی را بگیرد و چرخه جابجایی یک مستبد با یک مستبد دیگر همچنان ادامه پیدا کند

دموکراتیزه شدن روابط سیاسی و دولت و حکومت (Liberal Democracy). بر این اساس با توصیه صندوق بین المللی پول و کشورهای اروپایی، خصوصی سازی اقتصاد در ترکیه از ۱۹۸۰ آغاز شد. شاید به جرأت بتوان گفت که ترکیه یک نمونه موفق از خصوصی سازی بوده است. در حال حاضر تمام فعالیت های تولید و توزیع، فرودگاه ها، شرکت های هواپیمایی، کشتیرانی، راه آهن و... همه و همه در ترکیه خصوصی شده و این کشور بخش خصوصی قدرتمندی پیدا کرده است. این بخش از یک سو در چارچوب منافع ملی ترکیه خواهان پذیرفته شدن ترکیه در اتحادیه اروپاست، و از سوی دیگر نقش سیاسی مؤثری در تعادل میان نظامیان و سکولارها و اسلامگرایان ایفا می نماید.

اما هنگامی که اولین گام ها در راستای توسعه سیاسی برداشته شد، احزاب سیاسی سنتی، که عموماً سکولار و بعضاً ضد دین بودند، و سال ها صحنه سیاسی ترکیه را در کنترل و انحصار خود داشتند، از رقابت اسلامی خود شکست خوردند. مصطفی کمال معروف به آتاتورک، بانی ترکیه جدید، برخلاف رضاشاه در ایران، اولاً انتخابات مجلس و تشکیل دولت را کاملاً حزبی کرد. ثانیاً شرکت در انتخابات و رأی دادن را به موجب قانون اجباری کرد. در ترکیه، رفتن پای صندوق رأی و رأی دادن، نظیر «نظام وظیفه اجباری» و «آموزش اجباری» طبق قانون اجباری شد. سال های سال، در غیاب حضور فعال اسلامگرایان در فعالیت های سیاسی، احزاب دست راستی و سکولارها آرای مردم عادی را داشتند. با شروع حرکت در راستای تحولات سیاسی، عادت سیاسی مردم عامی و عادی ترکیه به رأی دادن به نفع اسلامگرایان تمام شد و موجب غلبه اسلامگرایان بر رقابتی سکولار آنان شد. جلوفتادان اسلامگرایان در ترکیه، اگر چه بر اساس برخی از سنن سیاسی در ترکیه شکل گرفته بود، اما این پدیده منحصر به ترکیه نیست. در کشورهای اسلامی هر جا و هر زمان که تحولات سیاسی در راستای دموکراسی شکل بگیرد، اسلامگرایان، حداقل در فاز اول، برنده دموکراسی خواهند شد. این روند اگر چه برای نظامیان و نیروی لائیک خوش نمی آید، اما اجتناب ناپذیر است. مگر آن که بگوئیم دموکراسی خوب است به شرطی که مسلمانان در آن شرکت نکنند! در ترکیه پیروزی نسبی، اسلامگرایان، به روی کار آمدن شادروان مهندس نجم الدین اربکان، پدر روشنفکری جدید دینی ترکیه منجر شد. اما همان طور که اشاره شد ادامه بازی دموکراسی همان اندازه که به رفتار نظامیان و سکولارها وابسته است، به واقع بینی و عملکرد اسلامگرایان نیز بستگی دارد. اسلامگرایان چه در ترکیه و چه در هر جای دیگر باید شرایط زمینی و مکانی را درک کنند. تمامیت خواهی آن هم با معیارهای دوران گذشته تاریخی (سلفی گری) جواب نمی دهد و نقض غرض است. نگرش نجم الدین اربکان به قدرت، از نوع سنتی آن بود. او هنگامی که نخست وزیر شد نه تنها دولتش را یک دولت اسلامی خواند، بلکه نظیر خلفا و حکام گذشته، امامت نماز جمعه را بر عهده گرفت. این رفتار نخست وزیر در یک کشور اساساً سکولار، آن هم از نوع شرقی اش برای نظامیان و سکولارها غیر قابل تحمل بود. اما همان طور که اشاره شد، در میان این دو نیروی سیاسی مؤثر، یعنی نظامیان و متحدانشان در یک سو و اسلامگرایان در رأس قوه مجریه و حامیان مردمی آنان در سوی دیگر، **نیروی سوم** بخش

خصوصی قدرتمند تر کیه - قرار دارد. این بخش از یک سو مانع دست زدن نظامیان به کودتا و برهم زدن «بازی دموکراسی» شده و از سوی دیگر، اسلامگرایان ذهنی گرا را نیز وادار به تعدیل رفتارهای خود کرده است. هنگامی که دولت اربکان، مقررات بازی دموکراسی را در مرحله گذار رعایت نکرد، دادگاه قانون اساسی وارد شد و به طور «مدنی»، تیم اربکان را از ادامه بازی منع و از صحنه خارج کرد. اما بازی دموکراسی ادامه پیدا کرد. در نتیجه **حزب عدالت و توسعه** به رهبری **عبداللہ گل و رجب طیب اردوغان** نه تنها پیروز شدند، بلکه این بار، آنها اکثریت لازم برای تشکیل دولت را کسب کردند. اما این گروه برخلاف اربکان و حزب رفاه، مقررات ناظر بر بازی مدنی را رعایت کرده اند و می کنند. آنها با صراحت اعلام کردند که اگر چه مسلمانند، اما دولت آنها یک «دولت اسلامی» نیست. مردم آنها را نه برای «حفظ دینشان» بلکه برای ارائه خدمات و «انجام امورشان» انتخاب کرده اند و حتی گفتند دولتشان یک دولت سکولار است، اما آنها نه می خواهند و نه می توانند جامعه را سکولار کنند. اولویت اول آنها توسعه اقتصادی است. در دوران حکومت این حزب، اقتصاد ترکیه به طور بی سابقه ای متحول شده و توسعه پیدا کرده و ترکیه امروز، جزو ۲۰ کشور صنعتی پیشرفته جهان به شمار می آید. صادرات ترکیه از مرز ۱۶۰ میلیارد دلار در سال گذشته است.

به طور خلاصه می توان گفت در ترکیه شرایط اولیه برای پیدایش و نهادینه شدن دموکراسی فراهم شده است. کنش گران صحنه سیاسی با درایت، مقررات بازی را رعایت می کنند و به عبارت دیگر منافع، مصلحت و بقای خود را در رفتار معطوف به همکاری و تعامل ادامه می دهند، از این رو بسیاری از ناظران و تحلیلگران تحولات ترکیه بر این باورند که دموکراسی در ترکیه نهادینه شده و ادامه خواهد یافت. دولت حزب عدالت و توسعه، به تدریج و با صبر و حوصله و با استفاده از ابزارهای شناخته شده در دموکراسی، قوانین ضد دینی را که حاصل دوران سلطه بی رقیب نظامیان و سکولارهاست، تغییر می دهد و از سر راه بر می دارد.

یکی دیگر از ویژگی های الگوی ترکیه، شناخت شرایط و مناسبات جهانی و پیگیری هنرمندانه منافع ملی ترکیه در این مناسبات است. دولت ترکیه تأمین منافع ملی را در همکاری با اقتصاد جهانی و با کشورهای غربی تعریف کرده است. اما این همسویی به معنای همکاری بلاقید و شرط نیست. برای نمونه هنگامی که دولت امریکا برای حمله به عراق در زمان صدام از دولت ترکیه خواست که اجازه دهد تجهیزات ارتش امریکا

از خاک ترکیه استفاده کند، دولت ترکیه تصمیم در این مورد را به مجلس ارجاع داد و مجلس آن را تصویب نکرد. دولت حزب حاکم، به درستی درک کرده که در سیاست خارجی و روابط بین المللی، چیزی به نام دشمن یا دوست دائم وجود ندارد. مناسبات جهانی بعضاً تغییر و تحول پیدا می کنند و رفتارهای سیاسی نیز متأثر از آن شکل می گیرند. روابط ترکیه با اسرائیل را می توان در همین چارچوب مورد بررسی قرار داد.

آیا در مصر چیدمان سیاسی و تنوع و تکثر نیروها و روابط میان این نیروها، به شرحی که در بالا آمده، شکل گرفته و حضور فعال و اثر گذار دارند یا می توانند داشته باشند؟

ارتش مصر، مانند ارتش ترکیه، یک نهاد بسیار قوی با گرایش های بارز سکولاریستی است. اما درون ارتش مصر، برخلاف ارتش ترکیه،

اگر چه مرسی از نسل جدید و جوان اخوان با افکار و آرا و نظرات جدید و متفاوت با اخوان قدیمی است، اما به هر حال او کاندیدای اخوان بود، بنابراین بخش قابل توجهی از واجدین شرایط برای رأی دادن در انتخابات شرکت نکردند، زیرا احمد شفیق را فاقد صلاحیت می دانستند و به اخوان هم اعتماد نداشتند، از این رو کلاً از شرکت در انتخابات خودداری کردند



محمد عبدالناصر

گرایش های دینی میان حتی افسران آن فراوان و قوی است. در **کودتای گروه افسران آزاد** به رهبری **نجیب - ناصر، اخوان المسلمین**، افسران عضو این حزب، نقش مؤثری داشتند. اگر چه بعدها روابط میان دولت ناصر و اخوان، به جهت اعدام سید قطب، به شدت خصمانه شد. ارتش مصر از زمان کودتای نجیب - ناصر تا به امروز نقش کلیدی خود را در صحنه سیاسی مصر حفظ کرده و در تحولات دوره اخیر این کشور نیز نقش مؤثری ایفا کرده است.

ارتش در مرحله اول جنبش دموکراسی خواهی مصری ها، از مردم حمایت کرد و این حمایت، یکی از علل اصلی کناره گیری نسبتاً سریع **مبارک** از قدرت به شمار می آید. در دوران ناصر، ارتش به طور نسبی مستقل از گرایش به غرب یا به شرق بود اگر چه برای مدت کوتاهی، ارتش روابط نزدیکی با شوروی سابق داشت. به ازای فروش محصول کتان به شوروی تجهیزات نظامی خریداری شد و سد اسوان ساخته شد. پس از **ناصر، سادات** که خود از اعضای برجسته **گروه افسران آزاد** و نویسنده کتاب «**انقلاب دره نیل**» بود، راه دیگری در پیش گرفت و به طور کامل به اردوی غرب پیوست. پس از ترور سادات، مبارک رئیس جمهور شد و راه سادات را در سیاست خارجی و همکاری با غرب ادامه داد. یکی از ویژگی های ارتش مصر، نظیر ارتش ترکیه، عدم وابستگی آن به یک فرد شاخص است. هر دو ارتش به عنوان یک نهاد مستقل از حاکمان هستند و هر یک به تناسیب، «اولویت» و «برنامه» های خاص خود را دارند. اگر چه برای ارتش ترکیه این برنامه ها و نگرش ها شفاف تر، روشن تر و قدیمی تر است. هر دو ارتش متمایل و وابسته به غرب، بخصوص امریکا هستند. اما نوع روابط ارتش ترکیه با امریکا و غرب با نوع رابطه مصر متفاوت است.

در جریان تحولات اخیر مصر، یکی از انگیزه ها و علل موضع گیری ارتش مصر به نفع جنبش مردمی و فشار بر مبارک برای کناره گیری، در اصل حفظ انسجام ارتش بود. حمایت ارتش مصر از جنبش مردمی، با راهنمایی امریکا، بر اساس تجربه **فیلیپین** بود. در فیلیپین هنگامی که **مارکوس** با انجام یک انتخابات رسوا، خود را در برابر **خانم اگینو** برنده اعلام کرد، بخشی از ارتش وارد صحنه شد و از ریاست جمهوری اگینو حمایت کرد. در واقع هم انسجام ارتش در تقابل با مردم حفظ شد و هم ارتش به نوعی خود را شریک جنبش مردمی کرد. در دوران انقلاب ایران، در آخرین مراحل پیش از پیروزی، **ژنرال های زره** به ایران آمد تا با جلوگیری از تقابل ارتش با مردم، انسجام ارتش را حفظ کند. اما ارتش ایران در زمان شاه، برخلاف ارتش های

مصر و ترکیه، نهادهای کاملاً وابسته به فرد - شخص شاه - بود و شاه هم برای جلوگیری از هر نوع کودتایی در درون ارتش، در انتخاب فرماندهان ارشد بسیار هوشمندانه رفتار کرده بود، به طوری که با خروج شاه از صحنه، فرماندهان ارتش ایران به کلی فلج شده بودند و به رغم تلاش هایزرتو استناد انسجام خود را حفظ کنند.

در مصر، اخوان المسلمین که هم ریشه تاریخی و هم پایگاه گسترده مردمی دارد با وجود فشارهای سیاسی مستمر، اعدام های متعدد و مکرر رهبران، همچنان از نفوذ بسیار زیادی در میان مردم برخوردار است. جنبش اخوان در مصر و دیگر کشورهای عربی خاورمیانه، متأثر از حوادث بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق و انقلاب ایران و پیامدها و تأثیرات مثبت و منفی عملکرد حاکمان ایران و نیز عملکرد و تجربه نامطلوب جبهه نجات الجزایر، دچار تغییرات و تحولات درونی شده است، به طوری که نسل جدید اخوان از مواضع سلفی گری و سنتی رهبران و فعالان سابقه دار اخوان فاصله گرفته اند و واقع گراتر شده اند. با وجود این، نیروهای اسلامگرا در مجموع یک نیروی سابقه دار قدرتمند در مناسبات سیاسی و همکنشی میان نیروهای سیاسی مصر، اعم از نظامیان یا احزاب سیاسی چپ و سکولار محسوب شده و می شود.

افزون بر اسلامگرایان، گروه های سکولار و لائیک نیز در مصر حضور مؤثر دارند. در دوران مبارک، چند بار میان این نیروها با اخوان، همکاری و ائتلاف صورت گرفت. بخصوص بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، نیروهای چپ مصر، به مبارزان مسلمان و اخوان نزدیک شدند، برای نمونه **حزب کار مصر** که هم لائیک و هم به چپ نزدیک است در یکی از انتخابات زمان مبارک با اخوان ائتلاف کرد.

اگرچه اکثریت جمعیت مصر را مسلمانان تشکیل می دهند، اما تعداد **مسیحیان قبطی** نیز بسیار قابل توجه است. مسیحیان مصر، بر خلاف مسیحیان کشورهای دیگر اسلامی از جمله ایران و ترکیه، جایگاه قدرتمندی در مناسبات سیاسی مصر داشته و دارند.

اما **بخش خصوصی** در مصر هنوز بسیار ناتوان است. در زمان **ناصر** تمامی فعالیت های اقتصادی اعم از تولید و توزیع، به نام **سوسیالیسم** در دست دولت بود. اما سوسیالیسم ناصر، در جامعه ای که مردم به دلیل استبداد، احساس تعلق اجتماعی ندارند و وجدان کاری بسیار نادر و کمیاب است، به فاجعه انجامید، عملاً ناکام و بی حاصل بود و شکست خورد. به هنگام مرگ ناصر، اقتصاد به کلی از هم پاشیده بود. سادات، علاوه بر تغییر در سیاست خارجی، به تدریج از اقتصاد دولتی فاصله

گرفت و به تقویت بخش خصوصی پرداخت. اما اقتصاد مصر با وجود چند دهه حکومت سادات و مبارک، همچنان رنجور است و بعید به نظر می رسد که بخش خصوصی کنونی مصر بتواند نقشی جدی در تحولات اخیر این کشور داشته باشد.

۶- انتخابات ریاست جمهوری اخیر مصر، در مقایسه با کل جنبش دموکراسی خواهی این کشور، چندان مطلوب برگزار نشد و در نهایت، رقابت انتخاباتی محدود شد به **محمد مرسی** از اخوان المسلمین و **احمد شفیق** از کارگردانان بانفوذ دولت مبارک و مورد حمایت نظامیان. اگر چه مرسی از نسل جدید و جوان اخوان با افکار و آرا و نظرات جدید و متفاوت با اخوان قدیمی است، اما به هر حال او کاندیدای اخوان بود، بنابراین بخش قابل توجهی از واجدین شرایط برای رأی دادن در انتخابات شرکت نکردند، زیرا احمد شفیق را فاقد صلاحیت می دانستند و به اخوان هم اعتماد نداشتند، از این رو کلاً از شرکت در انتخابات خودداری کردند. آنها که در انتخابات شرکت کردند و رأی دادند، جمعی در مخالفت با احمد شفیق به محمد مرسی رأی دادند، نه به خود مرسی. عده ای هم در مخالفت با مرسی به احمد شفیق رأی دادند، از این رو در انتخابات، نمایش خوبی از تمایلات و آرای کل جنبش دموکراسی خواهی مصر نبود. اگر در برابر این کاندیداها یاد در کنار آنها افرادی که نه همچون مرسی وابستگی اخوانی داشتند و نه همچون احمد شفیق سابقه خدمت در دولت بر کنار شده مبارک، افرادی نظیر عمر و موسی یا البرادعی کاندیدا شده بودند، به احتمال زیاد، هم تعداد شرکت کنندگان در انتخابات بیشتر می بود و هم احتمالاً یکی از این دو نفر انتخاب می شدند.

۷- با وجود آنچه در این انتخابات انجام شد، به نظر می رسد نیروها و نهادهای حاضر در صحنه سیاسی مصر و روابط درونی میان این نیروها، مانع از سلطه تمام و کمال یک نیرو و از این بردن و خاموش کردن دیگر نهادها و نیروها نباشد.

نظامیان قوی هستند، اما حفظ انسجام و بقای خود را در تقابل با دولت مرسی نمی بینند، بنابراین هنگامی که مرسی مجلس نمایندگان را که نظامیان به بهانه ای واهی منحل کرده بودند، به تشکیل مجدد فراخواند، نظامیان از خود واکنش تندی نشان ندادند و آرام از کنار آن گذشتند. باز نشسته کردن فرماندهان ارشد شورای نظامیان توسط مرسی نیز تحمل شد. سفر مرسی به ایران برای شرکت در جنبش غیر متعهدها و سخنانش و دخل و تصرف های زیانبار و اشتباه در ترجمه سخنان او و سفر بعدی به امریکا و دیدار ش با او با ما و اعلام مواضعش بعد

از این دیدار، همه نشان از آن دارد که مرسی از مواضع سلفی ها و سنت گرایان افراطی فاصله گرفته است.

عملکرد مرسی در این مدت کوتاه، نشان از آن دارد که او به اقتضای شرایط، واقع بینانه حرکت می کند. روابط کشورهای خاورمیانه با اسرائیل یکی از مسائل سیاسی بسیار حساس در منطقه است. دولت ترکیه از سال ها قبل از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه، اسرائیل را به رسمیت شناخته و روابط دیپلماتیک برقرار کرده بود.

هنگامی که سران کشورهای عربی در نشست خود در بیروت تصویب کردند که اگر اسرائیل قطعنامه ۲۴۲ سازمان ملل را اجرا کند و سرزمین های اشغال شده در جنگ ۱۹۶۷ را تخلیه و برای اعلام یک دولت فلسطینی در اختیار فلسطینیان قرار دهد، آنها نه تنها اسرائیل را به رسمیت خواهند شناخت، بلکه سعودی ۱۰ میلیارد دلار بابت جمع آوری شهرک های یهودی نشین در سرزمین های فلسطین در کرانه غربی رود اردن به اسرائیل خواهند پرداخت، دولت ترکیه فضا را مناسب دید و روابط خود را با اسرائیل علنی کرد. اسرائیل در واکنش به این حرکت ترکیه، او جالان را دستگیر و به ترکیه تحویل داد؛ اگر چه ترکیه ادعا کرد که آنها خود او جالان را دستگیر کرده اند.

مسئله روابط با اسرائیل برای مصر و مرسی به مراتب از ترکیه حساس تر است. سادات جان خود را بر سر امضای قرارداد کمپ دیوید از دست داد. با سقوط مبارک و پیروزی انقلاب مصر، سفارت اسرائیل در مصر تعطیل شد، اما روابط قطع نشده است. از سوی دیگر، روابط با آنها به رغم اسرائیل باز شده است. با وجود این، مرسی اقدام جدی برای قطع کامل روابط و نفی پیمان کمپ دیوید انجام نداده است. به نظر می رسد که از دید مرسی، مسائل دیگر مصر از جهاتی عمیق تر و حیاتی تر از مسئله برخورد با اسرائیل است. مرسی هم مانند رهبران حزب عدالت و توسعه در ترکیه، اولویت اول خود را به بهبود وضع اسفبار اقتصاد مصر تعریف کرده است. اگر مرسی بتواند در این راستا گام های مؤثری بردارد و موفق شود، به احتمال زیاد کمک مؤثری به تثبیت دموکراسی در مصر خواهد شد.

اکنون جنبش دموکراسی خواهی مصر وارد عصر تازه ای شده است. پیروزی این جنبش و نهادینه شدن حاکمیت ملت، به میزان زیادی به درایت و نکته سنجی و واقع گرایی رهبران این نهادها، محمد مرسی و شورای نظامیان و احزاب لائیک و مسیحیان مصر بستگی پیدا کرده است.

مظفر بقایی و تاریخ معاصر ایران

معرفی و نقد کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، نوشته حسین آبادیان، انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ اول ۱۳۷۷، چاپ دوم ۱۳۸۶

سخن می‌گویند»، سخنی چندان راهگشا در مورد بقایی و نقش او در حوادث دوره ملی شدن نفت وجود ندارد، این اسناد همه متعلقند به مکاتبات دیپلماتیک وزارت امور خارجه امریکا از دوره نخست‌وزیری رزم آرا تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اندکی بعد از آن زمان که البته همه منتشر شده بودند.

در سال ۱۳۷۷ کتابی منتشر شد با عنوان «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی»، این کتاب که توسط مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی منتشر شده حاوی نکات، اسناد، تحلیل‌ها، نقل حوادث و وقایع و تجاربی است که همه مبتنی بر اسناد و مدارکی است که تا آن زمان منتشر نشده بودند. چاپ دوم این کتاب که به سال ۱۳۸۶ منتشر شد، اسنادی از آرشیوهای امریکا و بریتانیا را مورد استفاده قرار داده که دیدگاه نوینی درباره تاریخ معاصر کشور ارائه می‌داد، از همه اینها مهمتر اسنادی منحصر به فرد که در آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی نگهداری می‌شوند و همه مربوطند به تحرکات بقایی در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ بر غنای مطالب این کتاب افزوده است. در چاپ اول کتاب مقدمه‌ای به قلم عبدالله شهبازی بر کتاب نوشته شده بود که در چاپ دوم حذف شده و مقدمه‌ای جدید توسط نویسنده کتاب یعنی حسین آبادیان نوشته شده که روش تحقیق و منابع خود را توضیح داده است. بر چاپ دوم کتاب پیشگفتاری توسط همین نویسنده نوشته شده است. افزون بر همه اینها روز شماری از زندگی بقایی در انتهای کتاب آورده شده و به علاوه منابع و مأخذ کتاب هم ذکر شده‌اند. چاپ دوم کتاب به اثر جنبه‌ای آکادمیک داده و همین موضوع یکی از وجوه تمایز این کتاب با آثار منتشر شده دیگر است.

کتاب ۱۷ فصل دارد، فصول اول و دوم به فعالیت‌های پدر بقایی یعنی میرزا شهاب راوری و



آنها می‌توان ده‌ها و بلکه صدها کتاب و مقاله را افزود، عمدتاً روایت‌هایی سیاسی درباره حوادث ایران از کودتای ۲۸ مرداد به بعد هستند و به همین دلیل با گرایش‌ها و تمایلات حزبی و یا تعلقات سیاسی مشخص نوشته شده‌اند و به عبارتی روش مرسوم در مطالعات آکادمیک مثل ارجاع به منابع و مأخذ را ندارند، برای نمونه خاطرات نورالدین کیانوری دبیر کل حزب توده در دوره انقلاب با وصف نکته‌بینی‌های خاص، نوعی ابراز نظر و یا اعلام موضع یک فعال سیاسی در برابر فعال سیاسی دیگری است، البته منابعی مثل «اسناد سفارت امریکا» و «آرشیو جنبه ملی ایران» اثر احمد ملکی روایتی دست‌اول از تحرکات این فعال سیاسی به دست می‌دهند که البته بسیار مختصر و گذرا هستند. آخرین روایت درباره حوادث دوره ملی شدن کتاب «خواب آشفته نفت» نوشته دکتر محمدعلی موحداست که اسناد و روایتی دیگر از دوره ملی شدن نفت و نقش بقایی ارائه کرده است. با این وصف در کتاب حجیم دو جلدی «اسناد

مظفر بقایی یکی از بحث‌انگیزترین چهره‌های سیاسی تاریخ معاصر ایران است، او از عنفوان جوانی تا چند ماهی پیش از فوت، در زمره تأثیرگذارترین شخصیت‌های سیاسی کشور به‌شمار می‌رفت، به همین دلیل در مورد او کتاب‌ها و مقاله‌های فراوانی نوشته شده است. به‌طور کلی مباحث مربوط به بقایی را می‌توان در چند دسته خلاصه کرد: نخست منابعی که به نوعی نسبت به او حالتی جانبدارانه دارند، کتاب‌های «شناخت حقیقت» و «در پیشگاه تاریخ» به‌واقع اعلامیه‌ها، بیانه‌ها و مدافعات بقایی در زمان نخست‌وزیری جعفر شریف‌امامی در اوایل سال ۱۳۴۰ تا زمان پیروزی انقلاب است که البته با حذفیات فراوان منتشر شده‌اند و همچنین کتاب‌های «تاریخ سیاسی معاصر ایران» اثر جلال‌الدین مدنی و نیز «سیمای حقیقی مصدق السلطنه» نوشته سید حسن آیت‌وماند آنها هم در زمره منابعی هستند که در مورد او مطالب جانبدارانه فراوانی نوشته‌اند. «خاطرات مظفر بقایی» که توسط حبیب‌الله لاجوردی در چارچوب برنامه تاریخ شفاهی دانشگاه‌ها و اردانجام شده و به‌واقع گفت‌وگوهای بقایی با لاجوردی است در زمره این منابع به‌شمار می‌رود.

در نقطه مقابل هم کتاب‌هایی مثل خاطرات مهندس عزت‌الله سبحانی، خاطرات مهندس لطف‌الله میثمی، «تاریخ بیست و پنج ساله ایران» به علاوه «تاریخ جنبش ملی شدن صنعت نفت» اثر سرهنگ غلامرضا نجاتی و همچنین مقاله مارک گازیوروسکی درباره کودتای ۲۸ مرداد را باید نام برد. بر این طیف می‌توان کتاب «تاریخ معاصر ایران» اثر رسول مهربان را افزود که روایتی است از یکی از اعضای حزب توده درباره این مقطع زمانی و البته از کتاب «تجربه ۲۸ مرداد» نوشته فرج‌الله میزانی مشهور به جوانشیر نیز می‌توان نام برد. منابع یادشده موافق و مخالف که بر فهرست

تحولات کرمان از مشروطه تا دوره رضاشاه ارتباط دارد. فصل سوم دوره کودکی و دانشجویی بقایبی را در بر می‌گیرد و فصل چهارم نحوه ورود او را به گود سیاست و علل تحولات وی را نشان می‌دهد. فصول پنجم و ششم به فعالیت‌های بقایبی در حزب اتحاد ملی، حزب کار، حزب دموکرات قوام السلطنه و دوره نمایندگی او در مجلس پانزدهم اختصاص دارند، در همین فصول تحولات امریکا در ایران و فعالیت‌های سیاسی بعد از انقلاب چین توضیح داده شده‌اند و نکاتی مهم در ارتباط با نخست‌وزیری و قتل رزم‌آرا آورده شده‌است. فصل هفتم به طور مشروح به نخستین شبکه اطرافیان بقایبی پرداخته‌است، این شبکه متشکل بوده از دکتر عیسی سپهبدی استاد زبان فرانسه دانشکده حقوق دانشگاه تهران و دوست دیرینه بقایبی، علی زهری صاحب امتیاز روزنامه شاهد که در دهه ۲۰ منتشر می‌شد و بالاخره ارگان مطبوعاتی حزب زحمتکشان گردید، حسین خطیبی چهره اطلاعاتی مرتبط با دربار شاه که با افسران بلند پایه نظامی و امنیتی مرتبط بود و نهایتاً چهره‌هایی مثل عبدالقادر آزاد و حسین مکی که بقایبی برای صعود پر بلکان سیاست از آنها استفاده می‌کرد. در همین فصل اسراری از قتل احمد دهقان مدیر نشریه تهران مصور ارائه و نشان داده شده چگونه حسن جعفری متهم به قتل بقایبی و کیل مدافع او بود، بیگانه به دار آویخته شد. در همین فصل آمده که بقایبی عامدانه رزم‌آرا را عامل اصلی قتل دهقان می‌دانست حال آنکه دهقان بر کشیده شخص رزم‌آرا بود. به عبارتی کتاب نشان می‌دهد بقایبی می‌خواست در هر حالی پای رزم‌آرا در هر بحرانی باز کند تا مقدمات سقوط او را فراهم سازد.

در فصل هشتم حوادث منجر به تأسیس حزب زحمتکشان و نقش امریکا در این موضوع، به علاوه نکاتی از اسناد خانه سدان و طرح ایجاد کنسر سیوم نفتی توسط یکی از یاران بقایبی به نام عباس مزدارانه شده‌است. طبق اسناد منتشر نشده، در این بخش نشان داده شده نخستین و مهمترین اختلاف بقایبی با مصدق از همین جا شروع شد، مصدق به اعمال حاکمیت ملی ایران بر صنعت نفت و نظارت ایران بر تولید، توزیع و فروش می‌اندیشید، اما بقایبی صرفاً به تشکیل یک کنسر سیوم نفتی فکر می‌کرد تا انحصار نفتی شرکت نفت انگلیس و ایران را که از سال‌های کشف نفت مورد نظر کمپانی‌های فرامیلتی بود، بشکند. این اختلاف در سراسر دوره ملی شدن نفت وجود داشت و در واقع با وقوع کودتا اندیشه تشکیل کنسر سیوم محقق گردید. نویسنده خاطر نشان کرده طرح بقایبی مورد حمایت شرکت‌های فرامیلتی و شرکت‌های نفتی امریکایی

و فرانسوی بود؛ سیاستی که مصدق آن را ضدملی می‌دانست. اما غرب سیاست اعمال حق حاکمیت ملی ایران بر دارائی‌های نفتی خود را بر نمی‌تابید و صریحاً سیاست موازنه منفی مصدق را رد می‌کرد و البته از سیاست موازنه مثبت سیاستمدارانی مثل بقایبی حمایت می‌نمود. بنابراین نویسنده ماهیت کودتای ۲۸ مرداد را از اختلاف‌های صوری بین دو شخصیت سیاسی به مرحله اختلاف نظر در مقوله ملی شدن نفت ارتقای بخشد.

دیگر این که ماهیت بلوهای روزمره سیاسی بویژه حوادث ۲۳ تیر ۱۳۳۰، هشتم فروردین ۱۳۳۱، نهم اسفند ۱۳۳۱، ربودن و قتل افشار طوس و کودتای ۲۸ مرداد در ربط با فعالیت‌های بقایبی توضیح داده شده‌اند. اسناد این فصل مبین این موضوعند که حسین خطیبی در به خشونت کشاندن تظاهرات ۲۳ تیر و هشتم فروردین بسیار فعال بوده‌است. اسناد گویای این نکته‌اند که در کلیه این عملیات، بدنه حزب توده به دامی افتاده‌است که حریف پهن می‌کرد، مثلاً این که بر نامه مراسم ۲۳ تیر ماه از قبل بر نامه ریزی شده بود و حزب توده این مراسم را برای گرامی داشت یاد کارگرانی که در تظاهراتی در همین روز به سال ۱۳۲۴ کشته شده بودند بر پا کرده بود، اما حریفان توانستند آن را تظاهراتی برای اعتراض به سفر اورل هوریمین فرستاده ویژه ترومن برای مذاکره با مصدق قلمداد کنند و به عبارتی می‌خواستند نشان دهند حامیان مصدق طرفداران حزب توده‌اند که علیه مقام‌های امریکایی دست به عملیات می‌زنند و به واقع تلاش داشتند سیاست امریکا را در مقابل مصدق که مبتنی بر مذاکره بود، با سیاست‌های شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت وقت بر بنیان همسو نمایند، امری که با ریاست جمهوری آیزنهاور در همین سال محقق شد.



مehdi بکشی

همچنین در این فصل نشان داده شده قوام السلطنه این سیاستمدار زیرک و سالخورده به واقع فریب‌دهای از دیگر رجال سیاسی را خورد و حتی بدون این که شاه برای او حکمی صادر کند، محکوم به وضعیتی شد که مورد نظر شاه بود. در این فصل همچنین نشان داده شده فردی که بیانیه مشهور «کشیتیان را سیاستی دیگر آمد» برای قوام السلطنه نوشت مورخ الدوله سپهر بود. نویسنده کتاب در اثری دیگر به نام «ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند» ماهیت فعالیت‌های مورخ الدوله را تشریح کرده‌است؛ به علاوه این نکته را توضیح داده که شاه هم شخصاً دوست داشت قوام به شکلی مفتضحانه از گود سیاست بیرون رود تا مثلاً موضوع خروج نیروهای شوروی از ایران در دوره نخست‌وزیری او به حساب کیاست شاه گذاشته شود و نه تدابیر سیاسی شخص قوام السلطنه. نویسنده نشان داده شاه از این که در مطبوعات و افواه مردم عادی، قوام نخست‌وزیر وقت و رزم‌آرا رئیس وقت ستاد ارتش، معماران نجات‌آذربایجان معرفی می‌شدند، افسرده خاطر بود و نامه مفصل قوام به شاه که از پاریس و در آستانه جنبش ملی شدن صنعت نفت نوشته و در بخش پیوست‌های کتاب آورده شده، شاهدی بر این مدعا است که شاه، قوام را خارج چشمی می‌دید که باید به شکلی از عرصه سیاسی کشور خارج شود تا از آذغان فراموش گردد. در همین فصل نشان داده شده بقایبی و یارانش ابتدا به قوام روی آوردند تا از شهرت سیاسی او سوء استفاده کنند و در بخشی از قدرت سهیم شوند، اما وقتی قوام به این تقاضا جواب منفی داد و از این بالاتر معلوم شد آمدن قوام نه تنها باعث فروکش کردن تملیلات به نفع مصدق نشده، بلکه عزم‌ها جزم شده تادکتر محمود نریمان که تملیلاتی را دیکال داشت به نخست‌وزیری برسد، و نیز وقتی به ناگاه نوک تیز حملات برای نخستین بار متوجه شخص شاه شد، بقایبی و یارانش تلاش کردند بر اوضاع مسلط شوند و به همین دلیل به ناچار بار دیگر رو به سوی دکتر مصدق آوردند. نکته مهمتر این است که مصدق از بازی‌های پشت پرده به نوعی آگاهی داشت، به همین دلیل با این که به تصریح بقایبی در خاطرات دانشگاه‌ها وارد، او دستور داده بود هواداران و اعضای حزبی در تمامی میادین تهران چوبه‌دار به پا کنند تا به محض دستگیری، قوام را حلق آویز کنند، مصدق نه تنها از جان وی صیانت کرد، بلکه حتی ماده واحده‌ای را که اجازه می‌داد اموال قوام مصادره شوند، کان‌لم‌یکن اعلام نمود. در همین فصل اسنادی منحصر به فرد که نوشته‌های عیسی سپهبدی به بقایبی است آورده شده که مضمون

آنها تلاش برای برافکندن مصدق است و طبق سندی دیگر سپهبدی با راجر گوئیران رئیس پایگاه سیا در تهران مرتبط بوده و تکاپوهای خود را در این ارتباط به بقایی گزارش می‌داده است. نامه‌های سپهبدی نشان می‌دهند بقایی هرگز در هیچ مقطعی با مصدق همدل و همراه نبوده، بلکه به دنبال منویات خویش بوده است، بالاتر این که طرح براندازی مصدق از طریق چیزی مثل کودتا حداقل یکسال پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رسماً توسط سپهبدی که با محافل



خود اراده نداشت و خوشتر را غلام خانه‌زاد شاه می‌خواند مخالفند، بار دیگر از افرادی مثل بقایی برای رسیدن به هدف استفاده کرد. طبق اسنادی شگفت‌انگیز، مهندس حسین شقاقی مسئول لژ فراماسونری روشنائی که نقشی مهم در کودتای ۲۸ مرداد داشت، مأموریت یافت محلی در ابتدای خیابان شیخ هادی در اختیار بقایی قرار دهد تا او بار دیگر فعالیت سیاسی خود را از سر بگیرد و در سرنگونی اقبال بکوشد.

این در حالیتی که بعدها دوست نزدیک

بقایی یعنی اسماعیل راینی کتابی سه جلدی در مورد فعالیت‌های فراماسونری در ایران منتشر کرد.

مهمترین بخش فصول سیزدهم و چهاردهم کتاب معرفی چهره‌ها و فراکسیون‌های جدید در حزب زحمتکشان ملت ایران است. در این فصول شکل‌گیری جناح مذهبی حزب توضیح داده شده و براساس اسناد ارتباط این جناح با کانون تشیع و بنیانگذار آن فرهنگ ریمین نخعی تبیین شده است. در همین فصول نقش سیدحسن آیت عضو کانون تشیع در شکل‌گیری جناح مذهبی حزب بیان شده و معلوم شده مواضع رهبری حزب بعد از ۱۵ خرداد توسط آیت به چالش کشیده شده است. نویسنده نشان داده از این به بعد دو جناح مذهبی و غیرمذهبی حزب در کنار یکدیگر فعالیت می‌کرده‌اند و البته توضیح داده نشده گروه مذهبی حزب در دوره بعد از انقلاب چه نقشی در تحولات کشور داشته‌اند. در همین فصول سیاست بلندمدت جناح مذهبی برای بهره‌برداری از نیروهای در صحنه برای رسیدن به اهداف آتی؛ توسط سیدحسن آیت تشریح شده است. در نامه بسیار مهم و مشروح آیت چند نکته برجسته شده‌اند: نخست استفاده از نیروهای قدرتمند مذهبی برای رسیدن به هدف و ضرورت تجدید ساختار حزب زحمتکشان بنا به مقتضای وقت، دوم استفاده از این نیروها برای مقابله با سایر گروه‌های مذهبی مثل نهضت آزادی، سوم ضرورت ایجاد مرزبندی با برخی سیاست‌های رژیم شاه و نهایتاً ایجاد آمادگی برای به دست گرفتن قدرت سیاسی در پرتو مؤلفه‌های یادشده در زمان مقتضی.

از مطالب فصل شانزدهم این گونه مستفاد می‌شود که عمر سیاسی تیم قدیمی حزب زحمتکشان واقعاً به سر رسیده بود و شخص بقایی هم در فاصله سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ چندین فعال نبود. او در این فاصله زمانی بعد از ترور نافرجام شاه در فروردین ۱۳۴۴ نامه‌ای نوشت و سپس در

زمان دولت حسین علاء اختصاص دارد. این فصل نشان می‌دهد بازندانی شدن مصدق، ممنوعیت فعالیت جبهه ملی، سقوط زاهدی، سرکوب شدید حزب توده و اعدام رهبران فدائیان اسلام، اوضاع به سوی نوعی ثبات و آرامش به نفع شاه پیش می‌رفت و به نظر می‌رسید دیگر به بقایی و یارانش چندان نیازی نیست، به همین دلیل وعده و وعید حسین خطیبی برای نخست‌وزیری بقایی ادامه داشت. در این زمان بقایی در املاک خانوادگی اسدالله علم در زاهدان سکونت داشت و چون ماندن او هم فایده‌ای نداشت به توصیه مسئولین حزب و حسین خطیبی به تهران بازگشت.

در فصول دهم و یازدهم آورده شده که وقتی حزب زحمتکشان از موقعیت سابق خود سقوط کرده و اعتماد هانسیب به آن سلب شده بود، بقایی از یارانش خواست وارد احزاب ملیون به رهبری اقبال و مردم به رهبری اسدالله علم شوند تا هر یک از آنها که قدرت را به دست گرفتند، نیروهای حزب به نوعی در تحولات مشارکت داشته باشند. در فصل یازدهم آمده که بقایی چگونه یاران خود را به ساواک معرفی می‌کرد تا گذرنامه بگیرند و با همکاری سرلشکر حسن پاکروان دوست او، به خارج از کشور بروند. یکی از این افراد منصور رفیع‌زاده بود که به امر یکارفت و از همان زمان تا زمان سقوط رژیم شاه مسئول ایستگاه ساواک در نیویورک بود. اسناد گواه این موضوعند که نه تنها بقایی از همکاری یارانش با ساواک آگاهی داشت، بلکه حتی از روابط منصور رفیع‌زاده و عده‌ای از افراد مرتبط با او باسواک آگاه بود. مکاتبات شخصی رفیع‌زاده با بقایی در این زمینه بسیار خواندنی‌اند.

نکته بسیار مهم دیگر این است که اسناد مورد استفاده در فصل دوازدهم نشان می‌دهند مظفر بقایی در سرنگونی منوچهر اقبال نقشی بسیار مهم داشته است. به واقع وقتی شاه می‌بند امر یکایی‌ها به منظور انجام اصلاحاتی در رژیم با منوچهر اقبال که از

اطلاعاتی غرب از تباط داشت، پیشنهاد شده و کلیه بحران‌های این زمان برای تضعیف مصدق، ایجاد ناامیدی در مردم و زمینه‌سازی روانی برای سرنگونی دولت بوده و به عبارتی انجام کودتای مزبور از مدت‌ها پیش به دقت برنامه‌ریزی شده بود و برخلاف روایت مشهور ربطی به حوادث بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ندارد.

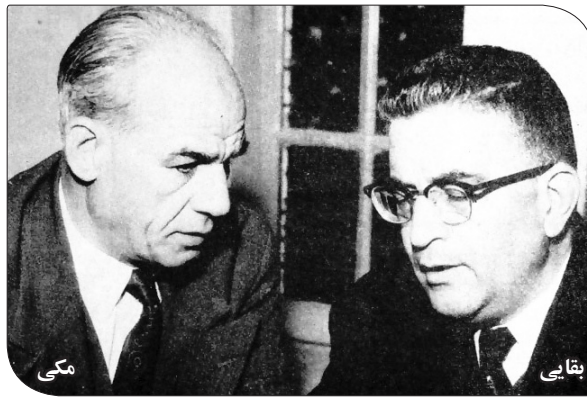
در فصل نهم نشان داده شده بقایی چگونه از طریق تیمی از فرماندهان نظامی و به طور خاص سر تیپ حبیب‌الله دهبیمی از اعضای کانون افسران بازنشسته در جریان عزل و نصب‌های بعد از کودتا قرار داشته و بالاتر این که علت مخالفت او با زاهدی را هم توضیح داده است. در این فصل آمده که شاه با نخست‌وزیری زاهدی میانه‌ای نداشت و به واقع از او می‌ترسید، بقایی هم برای حمایت از قدرت دربار با زاهدی در آویخت. نکته دیگر در مورد ماجرای ۱۶ آذر ۱۳۳۲ است. در همین فصل نهم توضیح داده شده دانشگاه تهران به علت برقراری ارتباط دیپلماتیک با انگلیس قبل از حل و فصل نهایی مسئله نفت، در اعتصاب به سر می‌برد. از اوایل آذرماه آن سال دانشجویان قصد داشتند به کلاس‌های درس برگردند، اما حسین خطیبی که جریسان را پیگیری می‌کرد موضوع را به بقایی اطلاع داد و از آن به بعد نوک تیز حملات به بهانه ورود ریحارد نیکسون به ایران به سوی دیگر نشانه رفت. به عبارتی نویسنده نشان داده اعتصاب دانشجویان ربطی به سفر نیکسون نداشته و آنها در اعتراض به تصمیم زاهدی برای برقراری رابطه با انگلیس بدون توجه به موضوع نفت، دست به اعتصاب زده بودند، اما کسانی مثل بقایی می‌خواستند از این موضوع به عنوان ابزاری برای سرنگونی زاهدی استفاده نمایند و به واقع در همین راستا بود که اعتصاب مسالمت‌آمیز دانشجویان به خشونت کشیده شد.

فصل دهم کتاب به سیاست‌های بقایی در

اسفند ۱۳۵۳ باز هم نامه‌ای در ارتباط با تشکیل حزب واحد رستاخیز نگاشت و شاه را از عواقب این تصمیم بر حذر داشت. او نامه‌ای هم در سال ۱۳۵۵ به دادستان کل کشور نوشته و در آن نسبت به تغییر تقویم ایران از هجری شمسی به شاهنشاهی اعتراض کرده است. خلاصه این که به جز این نامه‌ها فعالیت سیاسی چندانی از بقایای صورت نگرفت. اما تشکیلات مذهبی حزب بسیار فعال بود، آنها در انجمن‌ها و هیئت‌های مذهبی به علاوه

در ارتش فعال بودند و البته رهبری سیاسی بقایای را همچنان پذیرفته و ضدیت با مصدق، دشمنی با گروه‌های مذهبی روشنفکر مثل نهضت آزادی و خصومت با جبهه ملی را همچنان ادامه می‌دادند؛ بدیهی است مسئله نفوذ کمونیسم، مشغولیت ذهنی کلیه جناح‌های سیاسی حزب بود. از اواخر دهه ۴۰ شمسی به جز شهر کرمان که بقایای هواداران خاص خود را داشت، فعالیت یاران او در اصفهان، قم، مشهد و تهران با جدیت بسیار پی گرفته شد. هویت هر یک از این گروه‌ها نیازمند بحثی مفصل است که نویسنده به هر دلیلی به آنها نپرداخته است. در هنگامه انقلاب، یاران بقایای گزارش‌هایی در مورد فعالیت‌های رایج در این شهرها از جمله تظاهرات ضد رژیم به او ارائه می‌دادند، از جمله می‌توان به گزارش تظاهراتی در قم اشاره کرد.

مطالب فصل هفدهم گویای این معناست که با وصف این که شخص بقایای و تیم غیر مذهبی اعضای حزب زحمتکشان با انقلاب مخالف بودند، اما جناح مذهبی به فعالیت‌های خود ادامه داد، از این رو معلوم نیست آیا این جناح با اصول فکری بقایای که مصون ماندن شاه از هر تعرضی یکی از ارکان آن به‌شمار می‌رفت، موافق بوده است یا خیر؟ اسنادی بسیار ارزشمند نشان می‌دهند شخص بقایای تا پایان دولت نظامی از هاری امید داشته آب رفته به جوی باز گردد، تلاش‌هایی هم برای انتصاب او به نخست‌وزیری صورت گرفت و بقایای در نامه‌هایی به شخصیت‌های حقیقی و حقوقی و روحانیون تلاش داشت مانع از گسترش امواج توفنده انقلاب شود، اما در آن زمان نه کسی به سخنان بقایای گوش می‌کرد و نه او در بین فعالین سیاسی وزنه‌ای در خور توجه به‌شمار می‌رفت. نکته مهم دیگر این است که بر اساس اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی نشان داده شده بقایای وقتی از



مهار انقلاب ناامید شد، سیاست خود را تغییر داد. در دوره نخست‌وزیری شاپور بختیار او فعالانه وارد میدان شد و برای نخستین بار پس از سقوط اقبال در سال ۱۳۳۹، بار دیگر یک نخست‌وزیر را مورد حمله قرار داد تا شاه را حفظ کند. باز هم برای نخستین بار او از چیزی به نام «جنبش مذهبی» مردم ایران یاد می‌کرد که هدف آن چیزی نیست جز اجرای اوامر و نواهی شرع و با خواسته‌هایی که مبتنی بر سرنگونی رژیم و تغییر قانون اساسی است، مغایرت دارد. اسناد نشان می‌دهند او بختیار را به این دلیل مورد حمله قرار می‌داد که عکس مصدق را پشت سر خود می‌گذاشت و تلاش می‌کرد خود را ادامه‌دهنده راه او قلمداد کند، هر چند جبهه ملی بختیار را آشکارا طرد کرده بود. اسناد دیگر نشان می‌دهند که بقایای در این سخن خود که گویا با «جنبش مذهبی» همراه است، صداقت ندارد و بویژه در اسنادی جالب توجه که با عنوان «بقایای و استراتژی مهار انقلاب» در کتاب منتشر شده‌اند، او سیاستی چندمرحله‌ای تدوین کرده بود تا اوضاع به آرامش برسد و در موقع مقتضی آمال‌های مورد نظر وی محقق شوند.

در همین فصل هفدهم بر اساس اسنادی بسیار مهم معلوم شده در دوره پس از انقلاب در حالی که یاران بقایای در صحنه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و اقتصادی فعال بودند و گفتمان سیاسی بقایای مثل ضدیت با مصدق و نیروهای ملی-مذهبی و چپ‌گرا در برخی مجامع و محافل سیاسی و مذهبی رسمی رواج داشت، او همزمان در اندیشه بازگشت به اوضاع سابق بود و در همین راستا طبق نامه‌هایی غیرقابل انکار از احمد احرار سردیر سابق روزنامه اطلاعات از پاریس، برخی محافل سیاسی غرب امیدوار بودند او بتواند اوضاع را تحت کنترل در آورد و به همین دلیل ردپایی از وی در کودتای نوزده

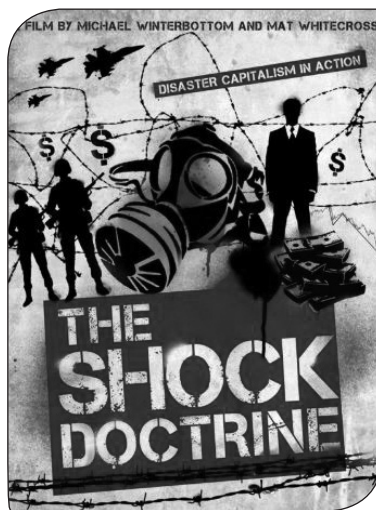
هم دیده می‌شود. علاوه بر این که دوستان او در برخی مراکز رسمی حکومتی حضور داشتند، همزمان در شرایط جنگی به اختلاف افکنی بین نیروهای نظامی دامن می‌زدند و تلاش می‌کردند اعتراض پزشکان به پایین بودن تعرفه‌های خود را ابزاری برای مات کردن حریف قرار دهند.

با وصف این که نویسنده، مطالبی در ارتباط با موضوع‌های یادشده در این فصل کتاب آورده، اما برخلاف روش خود، از جزئیات امر ذکر می‌کند. تکیه عمده نویسنده در سراسر این کتاب مبتنی بر اسنادی است که بخش عمده آنها هنوز منتشر نشده باقی مانده‌اند. با این وصف از کتاب‌ها و منابع منتشر شده فراوان استفاده شده است. نویسنده تلاش کرده حوادث را به شکلی جزئی و دقیق مورد توجه قرار دهد و حتی در جایی از کتاب وقتی سخن از فردی به نام کیوانی به میان می‌آید؛ به وقت توضیح داده منظور فرخ کیوانی است که برای سیا کاری کرد و این فرخ کیوانی با امیر کیوان که برای انگلیسی‌ها کار می‌کرد تفاوت دارد.

از دیگر نکات مهم این کتاب آن است که بحث کودتای ۲۸ مرداد را امری پیچیده و بسیار برنامهریزی شده می‌داند، به گمان نویسنده برنامهریزی کودتا با انگلیسی‌ها بوده و آنها امریکایی‌ها را به همکاری با خود ترغیب کرده‌اند. اما خطاست اگر کودتا را صرفاً بر نامه‌ای از سوی دستگاه‌های دیپلماتیک امریکا و انگلیس معرفی کنیم. به باور نویسنده، کودتا شبکه‌ای پیچیده از عناصر اطلاعاتی امریکا در ایران مثل برادران بزرگمهر و نیز فرخ کیوانی را در بر می‌گیرد، ضمن این که انگلیسی‌ها هم شبکه‌های خاص خودشان مثل شبکه برادران رشیدیان را حفظ کرده بودند. نویسنده خاطر نشان ساخته در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هم دستگاه‌های دیپلماتیک، هم سازمان‌های اطلاعاتی انگلیس و امریکا و هم کمپانی‌های بزرگ نفتی دست‌اندر کار بودند تا مصدق را براندازند و با تشکیل یک کنسرسیوم نفتی در سود ناشی از فروش نفت ایران سهیم شوند. درست است که نام کتاب «زندگینامه سیاسی مظفر بقایای» است، اما در حقیقت شبکه‌های درهم تنیده تاریخ سیاسی معاصر ایران از شهریور ۱۳۲۰ به بعد باز کاوی شده و حلقه‌های تودرتوی این سیاست روشن شده‌اند.

«دکترین شوک» در توضیح ظهور سرمایه‌داری فاجعه

سه شوک بزرگ؛ زندان، جنگ و اقتصاد



مطالعه دقیق «دکترین شوک» می‌تواند دانشجوی مشتاق را به «گذارشناسی» ورزیده تبدیل کند. جوزف استیگلیتز برنده جایزه نوبل اقتصاد که خود زمانی معاون بانک جهانی بوده، کتاب «دکترین شوک» ناوومی کلاین را کتابی می‌داند که «از دسیسه‌های سیاسی برای تحمیل سیاست‌های اقتصادی نامطلوب بر کشورهای مقاوم و تلفات انسانی ناشی از اجرای این گونه سیاست‌ها، توصیفی غنی به دست می‌دهد و از غرور بیجای فریدمن و پیروان دکترینش تصویری نگران‌کننده به نمایش می‌گذارد.» فرضیه کلاین در این کتاب آن است که میان بازار آزاد و دموکراسی آن چنان که نئولیبرال‌های فریدمنی و هایکی نظریه خود را بر آن مبتنی کرده‌اند، رابطه متقابلی وجود ندارد. به عبارت دیگر کلاین معتقد است تجربه‌های دوران گذار انقلاب‌ها، جنبش‌های جدید، کودتاها و... حاکی از آن است که تحقق اقتصاد نئولیبرال نه تنها دارای پایه و رأی اجتماعی نیست، که همواره مردم عملاً به چنین برنامه‌هایی رأی منفی داده‌اند، و اقتصاد نئولیبرال و توریسین‌های آن برای تحقق آرمان خود به ناچار در کنار دیکتاتورها قرار گرفته‌اند. از این رو این پرسش کلیدی در نظریه کلاین وجود دارد که آیا دموکراسی و بنیادگرایی بازار، دو قلوهای جدانشدنی هستند؟ البته کلاین خود تأکیدش روی سرمایه‌داری و بازار به مفهوم نئولیبرال آن است و نه هر نظریه بازار دیگر. ولی در جمع‌بندی او این نکته دارای اهمیت به چشم می‌خورد: در حالی که متخصصان شوک

باشند. کلاین سعی کرده میان چند شوک ارتباط منطقی برقرار کند: شوک ناشی از شکنجه در بازداشتگاه، شوک ناشی از اجرای شوک درمانی اقتصادی، و در آخر شوک سهمگین ناشی از کودتا، حمله گسترده نظامی، یا رخداد فجایعی مانند سیل، توفان و زلزله، حمله تروریستی و... اینها شوک‌هایی هستند که قادرند فرد و جامعه را به لوح سپید روانشناختی سوق داده و او را آماده تغییر زیربنایی کنند. از نظر او شوک درمانی اقتصادی، امتداد شوک ناشی از شکنجه است.

۱- دکترین شوک به مثابه نظریه‌ای روانشناختی (شکنجه زندانیان)

فریید معتقد بود که نوزاد در بدو تولد دارای لوح سپید نانوشته‌ای است که در ابتدای ورود به دنیای جدید، ابعاد مختلف جهان جدید به ذهن‌اش وارد می‌شود. او با گفتار درمانی معتقد بود روانپزشک با ورود به دنیای ناخودآگاه شخص، قادر است به درمانش مبادرت کند. دکتر ایون کامرون رئیس انستیتوی آلن موریل کانادا، رئیس انجمن روانپزشکی آمریکا و رئیس انجمن جهانی روانپزشکی، برخلاف فریید معتقد بود که با قالب‌شکنی ذهنی و ایجاد توفان ذهنی و در نهایت برگرداندن بیمار به وضعیت لوح سپید، می‌توان شخصیت بیمار را با هدایت روانی اصلاح کرد. او در دادگاه نورنبرگ راجع به سلامت روانی ردولف هس از رهبران آلمان نازی شهادت داده بود. کامرون نخستین استاد شوک درمانی است که از سوی سیادر سال ۱۹۵۰ پروژه‌ای را برعهده گرفت که

درمانی اقتصادی می‌کوشیدند تمام آثار جامعه‌گرایی را از اقتصاد بزدایند، سپاهیان شوک نیز نمایندگان و مظاهر فرهنگ جمع‌گرایی را از خیابان‌ها، دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها می‌زدودند. (ص ۱۳)

کلاین در کتاب خود که سراسر ارائه نمونه و شاخص در این باره است؛ از مصاحبه شخصی گرفته تا مشاهداتش از مناطق بحران خیز، به طور ناخواسته خواننده را به یک دسته‌بندی موضوعی می‌رساند؛ دسته‌بندی‌ای که ناشی از سیاستگذاری کلان نهضت جهانی ابرشکتی با مبنای بنیادگرایی بازار است. این دسته‌بندی می‌تواند شامل ۱- دکترین شوک به مثابه نظریه‌ای روانشناختی ۲- کشورهای که طرح دکترین شوک در آنها به اجرا درآمده است. ۳- دکترین شوک در حوزه معرفتی و اقتصاد باشد، البته چنین دسته‌بندی‌ای از نظر دیگر مخاطبان می‌تواند به صورت دیگری

می توانست در بازداشتگاه‌ها توسط بازجویان به کار گرفته شود. بر اساس پروژه سیا او باید می فهمید که سربازان امریکایی چگونه توسط کمونیست‌ها دچار «شتشوی مغزی» می شوند. او توسط سیا متقاعد شده بود که کشف روش کمونیست‌ها، در کسب اعترافات تکان دهنده سربازان امریکایی، نیاز مبرم قدرت‌های غربی است. (ص ۶۱) پروژه‌هایی چون «بارک» و «کوبارک» (ص ۷۰ و ۷۱) توسط سیا در این راستا شکل گرفتند. بر اساس این پروژه‌ها زندانی به مدت چندین هفته در خواب و در انزوا نگاه داشته می شد و یا به آنان شوک‌های الکتریکی طولانی و متعدد وارد می آمد. در این مدت معجونی آزمایشی از داروها از جمله قرص روانگردان ال اس دی، قرص توهم‌زای پی سی پی موسوم به گارد فرشته، روی آنان آزمایش می شد. محرومیت حسی از جمله محرومیت شنوایی و بینایی، محرومیت از توانایی لمس کردن، مانند بردن دست‌ها به درون لوله تا شخص قادر نباشد بدنش را لمس کند، می توانست عملاً شخص را به وضعیت کودکی و دوره قبل از زبان باز کردن تقلیل بدهد. (ص ۵۵) کامرون در مقاله‌ای در سال ۱۹۶۲ وضعیت که در نظر داشت بیمار در آن قرار بگیرد، چنین توصیف می کند: «نه فقط فقدان تصویر ذهنی مکان و زمان در میان است، بلکه فقدان تمام احساساتی که حاکی از ضرورت وجود مکان-زمان است. در این مرحله بیمار ممکن است عوارض دیگری از خود نشان بدهد مانند فراموش کردن زبان دوم یا وضعیت تأهل. همچنین بیمار ممکن است دچار اشکال پیشرفته‌تری از عوارض همچون عدم توانایی غذا خوردن و راه رفتن بدون کمک دیگران، یا عدم کنترل ادرار شود. (ص ۵۹) کلاین نقل می کند که آلفرد دبلیو مک کوی مورخی در دانشگاه ویسکونسین که به تدوین تاریخ تحول فنون شکنجه از زمان محکمه‌های تفتیش عقاید پرداخته است، در کتابی با عنوان «مسئله شکنجه: بازجویی سازمان سیا از جنگ سرد تا جنگ علیه تروریسم»، حجم سنگین محرومیت‌های حسی و در پی آن حجم سنگین داده‌های حسی که در دستورالعمل کوبارک توصیه شده را چنین توصیف می کند: «نخستین

انقلاب واقعی در علم سنگدلانه تحمیل درد طی بیش از سه قرن.» (ص ۷۲) به نظر کلاین هدف واقعی نه پژوهش‌های گسترده برای شست و شوی مغزی، بلکه ابداع یک سیستم علمی برای استخراج اطلاعات از منابع مطلع مقاوم و به عبارت دیگر شکنجه بود. این معرف آغاز دوران شکنجه‌های دقیق و پیشرفته و راهنمای چگونگی تخریب هویت‌هاست. اصل این است حس نظم و ترتیب زمانی منابع مطلع مقاوم باید مختل شود. به گمان کلاین آموزه‌های کامرون در آموزش شکنجه زندانیان در مفاد درسی افسران امریکایی در برزیل گنجانده شده بود. ایجاد تضاد



ایوون کامرون

حداکثری بین جسم و ذهن زندانیان در مرکز این آموزش‌ها قرار داشت (ص ۱۴۷)، این هدف با عملیاتی همچون بازداشت در ساعات اولیه بامداد، کیسه به سر کشیدن، انزوای مطلق، خوراندن دارو یا مواد مخدر، اجبار به برهنگی و شوک‌های الکترونیکی تحقیق می‌یافت. (ص ۱۴۷) طبق مقالات کامرون تنها راه آموزش رفتاری طبیعی جدید به بیمارانش، ورود به ذهن آنان و درهم شکستن الگوهای بیمارگونه قبلی است. گام اول در این راه، قالب‌شکنی ذهنی بود که هدف تکان دهنده رجعت ذهن به مرحله لوح نانوشته را جست‌وجو می‌کرد تا با ورود به آن، انسان جدید را بسازد؛ در این شرایط، شوک باید چنان عمل کند که شخص، کنترل محیط از دستش خارج شده و قوه ادراک او در برابر حوادث با مستولی شدن ترس بر او

کاملاً فلج شود. در این شرایط زندانی به حالت تعلیق می‌رود، تعلیق بین مرگ و زندگی. شخصیت فرهیخته‌اش فرو می‌ریزد، بهت و حیرت، گیجی و منگی، او را فرامی‌گیرد، نظم گذشته‌اش کاملاً به هم می‌ریزد و این لحظه‌ای است که شکنجه‌گر و یا بازجوی مجرب بی‌صبرانه منتظرش بوده است. (ص ۱۰) او می‌داند که در این شرایط، احتمال تسلیم و تبعیتش بسیار زیاد است. در این مرحله است که بازجو یا شکنجه‌گر به دنبال پسرقت ذهنی کامل زندانی یا بیمار، سعی دارد به بازآفرینی با استفاده از روش «هدایت روانی» بپردازد. به عبارت دیگر سیانمی خواست که یک زندانی کمونیست یا سوسیالیست تنها اعتراف زبانی به عمل بیاورد، بلکه مایل بود او خود اعتراف را با اراده‌اش به جریان زندگی‌اش تبدیل بکند و این ممکن نبود مگر با مهندسی شخصیت افراد با ایجاد گسست‌های بزرگ ذهنی حاصل از وحشت و ترس که به سرعت، ناگهانی و به صورت گسترده روی قربانی اعمال می‌شد. پس از آن است که کامرون قادر است به هدایت روانی بیمار و یا به عبارت صحیح‌تر زندانی بپردازد. آموزش‌های کامرون در شیلی سعی داشت با کشتار وسیع به دو هدف عمده دست یابد: «کشتارها، مردمی را که گمان می‌رفت مبارزه کنند از سر راه برمی‌داشت، سپس همگان شاهد ناپدید شدن آشوبگران بودند که سخت زهر چشم می‌گرفت و موانع آتی را از سر راه برمی‌داشت.» (ص ۱۷۳) به نظر کلاین تمام کشورهایی که جزو کشورهای اقماری امریکا محسوب می‌شدند، مانند آرژانتین و یاشیلی، «در زندان‌ها تلاش می‌کردند جمع‌گرایی را از ذهن و روح افراد بزدایند. بسیاری از شکنجه‌گران ظاهر یک پزشک یا جراح را به خود می‌گرفتند.» آنان معتقد بودند زندانیان نشان را که «اغلب در داخل اردوگاه، آلودگان یا بیماران نامیده می‌شدند»، را «از بیماری‌ای به نام سوسیلیسم و کشش به سوی اقدام جمعی شفا می‌دهند.» (ص ۱۷۵) به موجب گزارش‌های کمیسیون حقیقت‌یاب در سراسر منطقه قیف جنوبی امریکای لاتین، زندانیان شهادت دادند سیستمی ایجاد شده بود که آنان را وامی‌داشت به بنیادی‌ترین عامل انسجام شخصیتشان خیانت کنند. شکنجه‌گران

اهمیت همبستگی را خوب درک می کردند و بنابراین عزم جزم کردند تا کشش به سوی وابستگی های اجتماعی رادر وجود زندانیان متزلزل کنند. (ص ۱۷۵) کامرون در تکامل تحقیقاتش برای قالب شکنی ذهنی بیمارانش، وسیله جدیدی به نام پیچ راسل را نیز به کار گرفت که به جای یک شوک الکتریکی، شش تکانه پی در پی وارد می کرد. او آنان را با کمک داروهای شادی آفرین، آرام بخش و توهم زا (کلوپرومازین، باربیتوریت ها، سدیم آمیتال، نیتروس اکساید، دسوکسین، سکونال، نموتال، ملیکون، ترازین، لار گاکتیل و انسولین) دچار سردرگمی بیشتر می کرد. کامرون در مقاله ای در سال ۱۹۶۵ نوشت که این داروها «از بروز موانع روانی و مقاومت بیمار در مقابل شوک درمانی جلوگیری می کند و امکان دفاع او را کاهش می دهد.» (ص ۵۹) به گمان کلان، سیا همه آموزهای کامرون رادر ویتنام جنوبی (ص ۷۳) اشغال عراق، زندان گوانتانامو و... آزمود. اقتصاددانان نتولیرال با تقلیل اصول علم اقتصاد به شاخص های روانشناختی، نهادهای سازی شوک به منظور اجرای برنامه های خود را متحقق کردند: کامرون نه تنها در ابداع شیوه و شگردهای معاصر شکنجه در ایالات متحده نقشی محوری ایفا کرد، بلکه آزمایش هایش منطق بنیادی سرمایه داری فاجعه رانیز به نحو بی نظیری آشکار می سازد. همچون اقتصاددانان بازار آزاد، که معتقدند فقط فاجعه ای در ابعاد کلان زمینه را برای اصلاحات کذایی آنان فراهم می آورد.» (ص ۵۵) البته «هدایت روانی» ابداعی کامرون حتی به کمترین میزان مؤثر واقع نشد و انستیتوی الن مموریال سرانجام این رویه ها را ممنوع کرد. (ص ۸۲) اما شوک درمانی با این رویکرد که «اگر مردم یکبار از هر سو با ده ها تغییر مواجه شوند احساس می کنند همه تلاش ها عبث و بیهوده است، به همین علت امکان تحرک از آنها سلب می شود»، باقی ماند. (ص ۲۲۳)

۲- اجرای دکترین شوک در کشورها

کلان در کتاب «دکترین شوک»، دسته اول کشورهایایی که شوک درمانی را اجرا کرده اند، در خود کشورهای توسعه یافته

جست و جو می کند. امریکا در دوره ریگان و انگلستان در دوره تاچر کشورهایی هستند که سعی کردند «الگوی بنیاد گرایی بازار» رادر کشورهای خود محقق کنند. با این که در دوره نیکسون شاگردان فریدمن - از جمله رامسفلد که مسئول کنترل قیمت ها و دستمزدها تحت ریاست شولتز رئیس اداره مدیریت بودجه بود - کاخ سفید را اشغال کرده بودند، ولی آنان نتوانستند سیاست های رادیکال بازار آزاد را محقق کنند تا جایی که نیکسون و همکارانش از سوی فریدمن و فریدمنی ها به گرایش های سوسیالیستی و سوسیالیست ترین ها متهم شدند. اما در دوره ریگان بود که او از طریق انتخابات موفق شد الگوی بنیاد گرایی بازار رادر امریکا پیاده سازد. در امریکا

**به موجب گزارش های
کمسیون حقیقت یاب در
سراسر منطقه قیف جنوبی
امریکای لاتین، زندانیان
شهادت دادند سیستمی
ایجاد شده بود که آنان را
وامی داشت به بنیادی ترین
عامل انسجام شخصیتشان
خیانت کنند. شکنجه گران
اهمیت همبستگی را خوب
درک می کردند و بنابراین عزم
جزم کردند تا کشش به سوی
وابستگی های اجتماعی رادر
وجود زندانیان متزلزل کنند.**

نیز سندیکاهای کارگری بیش از گذشته ضعیف شدند و در نهایت کارگران معترض زیادی (بیش از ۱۱ هزار نفر) از کارخانه ها اخراج شدند. در این دوره توفان نیواورلئان، به عنوان یک شوک بزرگ زمینه لازم را به فریدمن داد تا در یک سفر تحقیقی زمینه ایجاد یک شهر جدید را روی خرابه های توفان و شوک ناشی از آن ایجاد کند. در آنجا بود که مدارس دولتی اغلب از میان رفتند و زمینه خصوصی سازی یک شهر در میان سوگ و سرگشتگی ساکنان فراهم شد. توفان و گردباد نیواورلئان فریدمنی ها را مجاب می کرد که

باید یا در انتظار یک شوک بزرگ ناشی از زلزله یا توفان و... باشند یا باید چنین شوک بزرگی را ایجاد کنند تا شرایط تغییر میان مردم فراهم شود. از این پس بود که شوک در اسکلت ساختار سیاست خارجی امریکا جایگاه ویژه ای یافت. در انگلستان اما شرایط تا آنجا سخت شد که تاچر در نامه مؤدبانه ای به هایک، مرشد فریدمن، وی را مطلع کرد که دیگر گونی اقتصادی به سبک شیلی در کشور پادشاهی متحده (بریتانیا) کاملاً غیر قابل قبول است. (ص ۲۰۶) نامه تاچر به هایک از چالش اساسی در نظریه فوکویاما حکایت می کرد که آیا بازار آزاد در چارچوب بنیاد گرایی بازار و دموکراسی، لازم و ملزوم یکدیگرند؟ به عبارت دیگر نامه تاچر حاکی از آن بود که «سیاست های رادیکال و بسیار سودجویانه مکتب اقتصادی شیکاگو، نمی تواند در یک نظام دموکراتیک دوام آورد.» (ص ۲۰۶) برنامه تاچر و ریگان در زمانه ای اجرا می شدند که به گمان هانتینگتون موج سوم دموکراسی در ایران، نیکاراگوئه، اکوادور، پرو، بولیوی و بسیاری از کشورهای دیگر در اوایل دهه ۸۰ وزیدن گرفته بود. (ص ۲۰۶) اما در انگلستان اجرای برنامه به کاهش شدید محبوبیت تاچر انجامید. کلان در صفحه ۲۳۵ تأکید می کند که تاچر به «زن هرزه» در نظام رسانه ای انگلستان شهرت یافته بود. بین سال های ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۸ شرکت های دولتی مخابرات، گاز، خطوط هواپیمایی، فرودگاه ها و شرکت فولاد خصوصی شدند. (ص ۲۱۱) بحران ناشی از خصوصی سازی، جامعه انگلستان و بویژه کارگران را به خیابان کشیده بود.

حالا بیهانه ای لازم بود تا «زن هرزه» به «بانوی آهنین» تبدیل شود و در انتخابات آینده امکان رأی آوری حزب محافظه کار افزایش یابد، زیرا محبوبیت او به ۲۵ درصد کاهش یافته بود. (ص ۲۲۵) این بار هم دموکراسی در مرکز جهان دموکرات یعنی در قاره اروپا علیه بازار آزاد به راه افتاده بود. جنگ فاکلند می توانست با ایجاد یک شوک بزرگ به احیای ناسیونالیسم در میان مردم، احیای حزب محافظه کار و مهمتر از همه در نجات بازار آزاد کمک شایانی بکند. (ص ۲۰۷) ظاهراً نظامیان آرژانتین نیز برای بقای خود به این جنگ نیاز

داشتند. فساد اقتصادی در سال ۱۹۸۲ آرژانتین را در خود فرو برده بود. (ص ۲۰۸) در عین حال انگلستان همواره از بار مالی ناشی از نگهداری جزایر فالکلند می‌نالید. مطبوعات جنگ فالکلند را «نبرد دو تاس برای یک شانه» لقب داده بودند. پس از جنگ، تاجر با سوار شدن بر احساسات ناسیونالیستی، در انتخابات رأی آورد. این بار تاز بانه‌های بازار آزاد بود که بر گرده اتحادیه‌های کارگری فرود می‌آمد. کلاین در صفحه ۲۱۱ به نقل از وزیر دارایی انگلستان نایجل لانسون می‌گوید که «درست مثل این بود که در اواخر دهه ۳۰ برای مواجهه با تهدید هیتلر مسلح می‌شدیم؛ باید فوراً خود را آماده می‌کردیم». کلاین در صفحه‌های ۲۱۱ به بعد به تشریح نبرد با اتحادیه‌های کارگری می‌پردازد. او می‌نویسد بر خورد اتحادیه‌های ضعیف‌تر در برابر نظم نوین اقتصادی خود کشی تلقی می‌شد. تاجر در اعتصاب ۱۹۸۴ کارگران، اعلام کرد جنگ (داخلی) با کارگران ادامه جنگ (خارجی) فالکلند است. تاجر با راه‌اندازی جاه‌طلبانه‌ترین عملیات اطلاعاتی، هشت هزار پلیس ضدشورش با توم به دست و اکثر اسوار بر اسب را برای حمله به کارگران سازمان داد. همه مکالمات رهبران کارگران شنود شدند و همه حرکات آنها زیر نظر گرفته شد. در نهایت این نزاع منجر به عقب‌نشینی نابودکننده بزرگترین اتحادیه کارگری بریتانیا شد. تاجر اثبات کرد که با بهره‌گیری از یک بحران سیاسی، می‌توان در یک دموکراسی هم، نسخه محدودی از شوک درمانی را اعمال کرد.

کلاین دسته دوم کشورهایی را که با کودتا به سمت اجرای برنامه ابرشرکت‌ها یعنی اجرای شوک درمانی رفتند را آغاز جنگ علیه توسعه‌گرایی در دهه ۱۹۵۰ میلادی می‌داند. جنگ علیه توسعه‌گرایی مبتنی بر ملی‌گرایی، در این دهه با کودتای آمریکا علیه حکومت‌های توسعه‌گرا در ایران به رهبری دکتر محمد مصدق که شرکت نفت را ملی کرده بود، اندونزی تحت حکومت احمد سوکارنو و موفقیت‌های اقتصادی کشورهای واقع در قیف جنوبی آمریکا لاتین همراه بود. (ص ۹۷) «بازها» یعنی محافل وابسته به ابرشرکت‌ها به دولت‌های آمریکا و

انگلستان هشدار می‌دادند «نگذارید ظاهر میانه‌رو و دموکراتیک، آنان خامتان کند، زیرا ملی‌گرایی جهان سوم، گام نخست در مسیر استبداد کمونیسم است که باید در نطفه خفه شود.» (ص ۹۸) جان فاستر دالس وزیر خارجه آیزنهاور و برادرش آلن دالس رئیس سازمان جاسوسی جدید التأسیس سیادر چارچوب این سیاست کلان عمل می‌کردند. هر دوی آنها پیش از ورود به مشاغل دولتی، در دفتر حقوقی «سالیوان و کرومول» در نیویورک کار می‌کردند. آنها و کلای شرکت‌هایی بودند که از سیاست‌های توسعه‌گرایی بیشترین ضربه را دیده بودند. به گمان کلاین نتایج راه یافتن



کلاین

برادران دالس به دولت آیزنهاور بی‌درنگ آشکار شد و در سال‌های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴ سازمان جاسوسی سیا به نخستین کودتاهای خود علیه دولت‌های جهان سومی دست زد که بیشتر با کینز وجه اشتراک داشتند تا با استالین. (ص ۹۹) اولین کودتا علیه دکتر محمد مصدق و دومی با کارگردانی ابرشرکت یونایتد فروت در گواتمالا انجام شد.

نمونه برزیل و دیگری اندونزی از دیگر مواردی بودند که نظامیان با حمایت امریکا حاکمیت آن کشورها را به دست گرفتند. (ص ۱۱۰) این دو کشور بعدها الگوی تغییر برای کودتا در شیلی شدند. دهه ۷۰ اوج جنگ سرد بود. کلاین در صفحه ۱۰۷ یادآوری می‌کند که در سال ۱۹۶۸، ۲۰ درصد سرمایه‌گذاری خارجی امریکا در

امریکا لاتین انجام شده بود و شرکت‌های امریکایی دارای پنج هزار و ۴۳۶ شرکت فرعی در آن منطقه بودند. آی تی تی ۷۰ درصد مالکیت شرکت مخابرات شیلی را در اختیار داشت. همه این شرکت‌ها نگران آن بودند که سیاست‌های کلان مبنی بر ملی‌سازی، منافع آنان را به خطر بیندازد. پس از وارد آمدن شوک کودتا در این دسته از کشورهای یکسری از سیاست‌ها به‌طور همزمان در همه آنها به اجرا درمی‌آمد: ۱- آزادی مطبوعات به محقق رفت. ۲- آزادی گردهمایی‌ها لغو شد. ۳- سندیکاها کارگری تحت فشار مضاعف قرار گرفتند و بسیاری از رهبران کارگری و کارگران فعال به زندان‌های طولانی مدت محکوم شدند. ۴- فعالیت احزاب سوسیالیست و مخالف منع شد. ۵- در اندونزی قتل عام‌های کور کورانه شدت گرفت؛ آمار قتل عام‌ها به حدود نیم تا یک میلیون نفر رسید. کلاین تأکید می‌کند درست پس از کودتا و سرکوب است که متولیان مکتب شیکاگو برای اجرای برنامه‌هایشان به سرعت در کنار رهبران کودتا قرار می‌گرفتند. کلاین در جای‌جای فصول ۲۲ گانه کتاب به این مطلب اشاره دارد. گویی برای اجرای این دست از برنامه‌ها، اعمال چنین شوک‌هایی از مقدمات ضروری بود. در شیلی پیکرهای بی‌جان صدها نفری که در دو استادیوم این کشور اعدام شدند بعداً به تدریج در کنار بزرگراه‌ها یا در حالی که در آبراه‌های گل آلود شهر شناور بود، پیدا شدند. (ص ۱۲۳) استارک و جوخه مرگ سیار پینوشه در شیلی، برجسته‌ترین زندانیان را که هر بار حدود ۲۶ نفر بودند نشان می‌کردند و سپس به جوخه اعدام می‌سپردند. ردخونی که از آن چهار روز باقی ماند به کاروان مرگ موسوم شد. (ص ۱۲۴)

به دنبال آزادسازی قیمت‌ها، خصوصی‌سازی و کاهش هزینه‌های اجتماعی دولت‌ها، نتایج تحقق برنامه ابرشرکت‌ها یعنی شوک درمانی شاگردان مکتب شیکاگو در کشورهای قیف امریکای جنوبی و... یکسان بود: بیکاری گسترده کارگران ناشی از واردات گسترده، افزایش تورم به صورت افسارگسیخته و سرسام آور، کاهش ارزش پول ملی، افزایش طلاق، افزایش زنان روسپی، فروش کودکان به بازار قاچاق انسان، ایجاد

یک طبقه فربه حامل و مسئول اجرای برنامه دولت کودتا که از محل وجوه عمومی به آنان وام‌های بانکی بزرگ اعطا شده بود، ایجاد رکود و فقر جمعی، امحای طبقه متوسط و تقویت طبقه فرو دست و فقیر، لغو نظارت بر قیمت‌ها در بازار، کاهش دستمزدها تا ۴۰ درصد، تعطیلی گسترده کارخانه‌ها و ایجاد دولت صنف‌گرای منفی که در آن قدرت در دستان هیأت حاکمی می‌چرخید و به نحوی دیکتاتورها مایل بودند از این طرق انسجام و پیوند خود را حفظ کنند.

کلاین در ادامه تأکید می‌کند در برابر این تحولات، پرسش اصلی این بود که پیروان فریدمن و به عبارتی افراد عضو مکتب شیکاگو در این دست از جنایات شریک هستند یا خیر؟ و آیا ذات نولیبرالیسم با خشونت عجین است؟ این پرسش‌ها مبنای نگاه به حقوق بشر در فصل پنجم کتاب کلاین است. او تأکید می‌کند «ضعف عمده حقوق بشر آن بوده که به جای پرداختن به علت، به نتایج برنامه‌های شوک درمانی که بخشی از آن نقض حقوق زندانیان است توجه می‌شود، از این‌رو از یک سو بنیاد فورد منبع اصلی تربیت دانشگاهیان مکتب شیکاگو در امریکای لاتین است و از سوی دیگر سعی داشت حاکمیت‌های نظامی را به سوی حقوق بشر سوق بدهد.» این دیدگاه که سرکوب مردم و پیاده کردن دیدگاه‌های اقتصاد نولیبرالی پروژه واحدی بود، فقط در یک گزارش عمده حقوق بشر در این دوره، یعنی در گزارش «هرگز دیگر در برزیل تکرار نخواهد شد» آمده است. قابل توجه است که این یگانه گزارش حقیقت‌یاب است که هم مستقل از دولت و هم مستقل از بنیادهای خارجی تهیه شده است. (ص ۱۹۱) کلاین در ادامه تأکید می‌کند که خشونت نه هدف کودتاچیان نظامی، که صرفاً وسیله‌ای در اختیار آنان بوده است. کلودیو آسونو روزنامه‌نگار آرژانتینی تأکید می‌کند «آنچه قادر به نابود شدن نبودیم برنامه اقتصادی بود که نظامیان شروع کردند و تا امروز ادامه یافته است»، «همان‌طور که رودلفو والش پیش‌بینی کرده بود، در مقایسه با کشتار مردم به دست نظامیان، فلاکت برنامه‌ریزی شده، خیلی بیشتر

جان انسان‌ها را می‌گرفت.» (ص ۱۹۲) دسته سوم کشورهایی هستند که مانند لهستان، بولیوی، با نگاه چپ و آفریقای جنوبی دوره ماندلا یا گرایش‌های سوسیالیستی به صورت شبه‌دوطلبانه ولی اجباری نظریه شوک درمانی را اجرا کردند. کارشناسان معتقدند در هر سه کشور مطابق این پرسش شوک درمانی اجرا شد که آیا دولت‌هایی که از سوی مردم انتخاب می‌شوند از شرایط بهتری برای اجرای برنامه شوک درمانی و بنیادگرایی بازار برخوردار نیستند؟

کلاین در کتابش گزارش می‌دهد که سال ۱۹۸۵ بولیوی بخشی از موج دموکراتیکی بود که جهان رو به توسعه را درمی‌نوردید. چپ‌ها بر سر کار آمدند. اما کلاین روی

**تاجر باره‌اندازی
جاه‌طلبانه‌ترین عملیات
اطلاعاتی، هشت هزار پلیس
ضدشورش باتوم به دست و
اکثرا سوار بر اسب را برای
حمله به کارگران سازمان داد.
همه مکالمات رهبران کارگران
شنود شدند و همه حرکات آنها
زیر نظر گرفته شد. در نهایت
این نزاع منجر به عقب‌نشینی
نابودکننده بزرگترین اتحادیه
کارگری بریتانیا شد**

کار آمدن چپ‌ها را به گونه‌ای در فصل هفتم روایت می‌کند که گویی یک معامله بزرگ در پشت پرده سیاست بولیوی انجام شده است. کلاین در صفحه ۲۳۰ می‌نویسد که نماینده چپ‌ها در انتخابات ریاست جمهوری به عنوان مظهر دگرگونی در بولیوی با توسل به سیاست‌های اقتصادی توسعه‌گرایی و وعده ملی کردن معادن بزرگ قلم، تقسیم اراضی میان دهقانان بومی و دفاع از حق رأی مردم، به کرسی ریاست جمهوری تکیه زد. اما پس از قدرت‌گیری، یکی از مشاوران چپ‌ها جفری ساکس بود. او تحت تأثیر عقاید کینز ابتدا اعتقاد داشت که تورم لگام‌گسیخته و گسترش فاشیسم منجر به ایجاد جنگ جهانی اول شد. اما

در بولیوی به گرایش‌های فریدمنی پیوست. چپ‌ها متقاعد شده بودند که باید به سرعت برنامه شوک را اجرایی کنند. ویکتور پاز استنسر و رئیس جمهوری منتخب پیش‌نویس برنامه شوک درمانی خود را به وزیر برنامه‌ریزی، برای اجرا ظرف ۱۰۰ روز ارائه کرد. در این پیش‌نویس، حذف یارانه‌های مواد غذایی، لغو کنترل قیمت‌ها، ۳۰۰ درصد افزایش بهای نفت و بنزین، عدم افزایش حقوق و درآمد، کاهش شدید مخارج دولتی شامل بهداشت، درمان، آموزش و پرورش، واردات نامحدود، کوچک کردن شرکت‌های دولتی برای خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی به منظور برخورد راحت با کارگران و تعدیل آنها را شامل می‌شد. (ص ۲۲۲) سیاست‌ها نتایج معکوس به دنبال آورد. تانک‌ها برای سرکوب مردم به خیابان‌ها آمدند، پلیس ضد شورش به مقر اتحادیه‌های کارگری و اشغال ایستگاه‌های رادیو و تلویزیون یورش بردند و آنها را اشغال کردند. گردهمایی‌ها ممنوع شد. برگزاری جلسات نیازمند اخذ مجوز از مقامات دولتی بود. فعالیت سیاسی مخالفان ممنوع شد. ۲۰۰ رهبر اشغال‌کارگری دستگیر، تبعید و زندانی شدند. (ص ۲۳۰ و ۲۳۱)

در لهستان اما اعتصابات کارگری فصل الخطاب اصلی در پیروزی بر نظامیان کمونیست بود. حالا خطر فروپاشی، رژیم دیکتاتوری کمونیستی را متقاعد کرده بود که باید یک فرصت جدی برای حفظ کشور با رفتن به سوی دموکراسی فراهم کند. جنبش طبقاتی و مذهبی لهستان، با شعار «سوسیالیسم آری، تحریفات نه» با ساختار یک حزب دموکراتیک، غیرمتمرکز و مشارکتی به پیروزی رسید. (ص ۲۵۹) عدم تدوین یک برنامه واقع‌بینانه متناسب با مبارزه حزب همبستگی، این حزب را به دامان برنامه شوک درمانی و بنیادگرایی بازار انداخت. حزب همبستگی برای قدرت‌گیری تأکید کرده بود که رهایی‌اش از کنترل دولت و ایجاد تعاونی‌های دموکراتیک کارگری، ایجاد واحدهای کارآفرینی جمعی که در کنترل شوراهای کارگری باشد، تعیین مدیر هر واحد بر اساس شیوه‌رقابتی توسط شوراهای کارگری از مهمترین اهداف حزب

است. (ص ۲۶۰) کمونیست‌ها تسلیم شدند و حزب همبستگی در انتخابات با شعار «با ما امن‌ترید» ۲۶۰ کرسی از ۲۶۱ کرسی پارلمان را به خود اختصاص داد. (ص ۲۶۳) کلاین در ادامه به بدهی سنگین چهار میلیارد دلاری، نرخ تورم ۶۰۰ درصدی، کمبود شدید مواد غذایی، یک بازار سیاه پر رونق، کارخانه‌های زیادی که نیاز مردم را تولید نمی‌کردند، تأمین مالی پرداخت حقوق به کارمندان و کارگران و ارتش و پلیس (همان کسانی که تا دیروز سرکوب می‌کردند) و برای عبور از بحران تورم لگام گسیخته و فروپاشی بنیادی، گذار مشقت‌بار به دموکراسی را برای لهستان و حزب همبستگی رقم زد، اشاره جدی دارد.

به گمان کلاین این بار نیز لهستان دست به دامان جفری ساکس نماینده صندوق بین‌المللی پول شد. ولی همبستگی برای برخورداری از کمک‌های خارجی همان برنامه‌هایی که در بولیوی اجرا شد را باید به اجرا می‌گذاشت. اما همبستگی با شعارهای سوسیالیستی به قدرت رسیده بود، چگونه می‌توانست از آنها عدول کند؟ همبستگی به سوی اجرای شوک درمانی رفت، در حالی که در سال ۹۲، چیزی حدود ۶۰ درصد لهستانی‌ها با شوک درمانی مخالف بودند (ص ۲۸۵)، تولید صنعتی ۳۰ درصد کاهش یافته بود (ص ۲۸۶)، بیکاری سرسام‌آور ۲۵ درصدی در نتیجه کاهش هزینه‌های دولتی، بیکاری ۴۰ درصدی افراد زیر ۲۴ سال، سقوط ۵۹ درصد لهستانی‌ها به زیر خط فقر در سال ۲۰۰۳، همگی نتیجه اجرای برنامه شوک درمانی بودند. حزب همبستگی در ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۳ شکست سختی از ائتلاف احزاب چپ (کمونیست‌های سابق) خورد و آنان این بار ۶۶ درصد کرسی‌های پارلمان را از آن خود کردند. (ص ۲۸۸) این نتیجه واقعی انتخاب مردم در اجرای دموکراسی بود.

کلاین سرنوشته تلخ آفریقای جنوبی را در فصل دهم با نام تولد دموکراسی در بند توضیح می‌دهد. مانند رهبر کاریزما تیک آفریقای جنوبی و رهبر کنگره ملی آفریقا در زندان نامه مهمی نوشت. در این نامه دو خطی، او تأکید کرده بود که ملی کردن معادن، بانک‌ها و صنایع تحت انحصارات

رژیم نژادپرست آپارتاید، حتمی بوده و تغییر و تعدیل نظرات ما در این زمینه غیر قابل تصور است. (ص ۲۹۰) به زعم کلاین باور به بازپس‌گیری روند توزیع مجدد ثروت‌های غیر قانونی از سر کوبگران، از فرهنگ ناشی از تهیه منشور آزادی برمی‌خاست که برای تدوین آن ۵۰ هزار داوطلب توسط کنگره به شهرک‌ها و روستاها اعزام شدند تا از این طریق مطالبات سیاهان گردآوری و در منشور گنجانده شود. حقوق برابر، تحویل زمین به همه افراد بی‌زمین، تأمین حداقل دستمزد، آموزش رایگان، حق سکونت و جابجایی، شعار این که حکومت از آن مردم است و سهم‌بودن مردم در ثروت‌های غنی این کشور مانند معادن الماس، از محورهای



اصلی مطالبات بود که دائم از سوی مردم در همه تظاهرات انجام شده، مطرح می‌شد. (ص ۲۹۰ و ۲۹۱) ولی گویی زمانه درست از آنجایی که مانند گمان می‌کرد نقطه قوتش است، نقطه ضعفش را هم گوشزد می‌کرد، اما گوش شنوایی در کنگره آفریقا در این باره وجود نداشت. نقطه ضعف در خلال مذاکرات در حوزه اقتصادی خودنمایی می‌کرد، کلاین تأکید می‌کند که کنگره ملی آفریقای جنوبی مذاکرات میان رهبران کنگره با رژیم نژادپرست عملاً حاکمیت اقتصادی کشور را واگذار کرد. ویلیام گومد از فعالان نسل سوم کنگره آفریقا می‌گفت: «همه فقط نظاره‌گر مذاکرات سیاسی و نتایج آن بودند و به گزارش‌های اقتصادی سخت،

علاقه نشان نمی‌دادند.» (ص ۳۰۳) او معتقد بود مبارزه واقعی «به عرصه اقتصاد مربوط می‌شد که ساده اندیشی درباره‌اش شد.» (ص ۳۰۳ و ۳۰۴) راهبرد دو جانبه دکلاک رئیس جمهوری آفریقای جنوبی به گمان کلاین در مذاکرات، توسل به اجماع و اشنگتن و اتخاذ طیف وسیعی از ابزارهای جدید شامل توافقنامه‌های بین‌المللی تجاری، نوآوری در قانون اساسی، برنامه اصلاحات ساختاری، حصول اطمینان از عدم عمل به بندهای اقتصادی منشور آزادی همچون ملی‌سازی‌ها بود. (ص ۲۹۶ و ۲۹۷) از این رو پس از پیروزی ماندلا در انتخابات ریاست جمهوری وی عملاً مجبور شد در نخستین سخنرانی‌اش اعلام کند که «در سیاست‌های اقتصادی ما حتی یک بار به ملی کردن اشاره نشده است و ما با شعارهای مارکسیستی پیوندی نداریم.» (ص ۳۰۹) کلاین تأکید دارد که امبیک، ماندلا را مجاب کرده بود که بریدن از گذشته ضروری است. امبیک در سال ۱۹۹۶ خصوصی‌سازی بیشتر، کاهش هزینه‌های خدمات دولتی، انعطاف‌پذیری نیروی کار، تجارت آزاد، اعمال کنترل‌های کمتر و خروج ارز با هدف علامت‌دادن به سرمایه‌گذاران بالقوه را در رأس برنامه‌های خود قرارداد. (ص ۳۱۱) کلاین ادامه می‌دهد که این سیاست‌ها شوک عمیقی بر بدنه مردمی کنگره ملی آفریقا وارد آورد. ماندلا به جای ملی کردن معادن، باهری اوپنهایمر رئیس سابق هیأت‌مدیره شرکت‌های انگلو امریکن و دو بیز (دو غول استخراج معدن) ملاقات می‌کرد. (ص ۳۰۸) او در انتخابات ۱۹۹۴ برنامه‌های حزب کنگره ملی آفریقا را برای موافقت به اوپنهایمر تسلیم کرد تا نظر صنعتگران را داشته باشد، با این همه بازار مایل نبود به این راحتی‌ها سابقه گذشته توأم با رادیکالیسم ماندلا را به فراموشی بسپارد. (ص ۳۰۸) با اجرای این سیاست‌ها عملاً منشور آزادی شکست خورد و اسقف اعظم دزموند تو تورئیس کمیسون حقیقت‌یاب گفت: «در حیرت‌م که مردم چرا نمی‌گویند مرده‌شور صلح را بیره!» (ص ۳۱۳) پس از دو سال حاکمیت کنگره ملی آفریقا، آب و برق میلیون‌ها نفر آفریقایی که تازه وصل شده بود، دوباره قطع شد، ۴۰ درصد

خطوط جدید تلفن در ۲۰۰۳ مجدداً قطع شد. بانک‌ها و صنایع معادن دست‌همان چهار شرکت بزرگ قرار داشت، در سال ۲۰۰۵ فقط چهار درصد از شرکت‌های بورس تحت کنترل سیاهان قرار داشت. در ۲۰۰۶ هنوز ۷۰ درصد اراضی آفریقای جنوبی در انحصار سفیدپوستان بود (۱۰ درصد جمعیت)، از سال ۱۹۹۰ سال آزادی ماندلا از زندان، میانگین امید به زندگی در آفریقای جنوبی به مدت ۱۳ سال کاهش یافت. (ص ۳۰۵) همه اینها ناشی از آن بود که قوانین بین‌المللی اجازه نمی‌داد خارج از معاهدات امضا شده توسط دولت دکلرک برنامه دیگری را اجرا کند، ضمن آن که ماندلا قادر نبود برای تاروپو‌دهایی که نظام اقتصاد بین‌الملل در چارچوب تعهدات به دور آفریقای جنوبی کشیده بود، نهضت جدیدی راه‌بندازد و البته حالا واقعیت رادر آن می‌دید که جنبش خیابانی برای حل این معضل راه‌حل درستی به‌شمار نمی‌رود.

دسته چهارم تحمیل دکترین شوک‌درمانی به کشورهای همچون اتحاد جماهیر شوروی سابق و روسیه کنونی است. از این منظر، دکترین شوک‌اِزاری است برای فروپاشی تا حاکمیت سرمایه‌داری نفسی راحت بکشد. ماه‌عسل سرمایه‌داری از اینجا آغاز می‌شود. گورباچف صدر هیأت‌رئیس حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سابق چه کودکانه فکر می‌کرد که سرمایه‌داری اجازه سربر آوردن دوباره را به او و کشورش می‌دهد. او که پیش از این در مراسم اعطای جایزه صلح نوبل قهرمان پایان‌دادن به جنگ سرد لقب گرفته بود، ولی «گروه ۷» طرح پروسترویکا و گلاسنوست او که مبتنی بر اجرای الگوی کشورهای اسکاندیناوی یعنی سوسیال دموکراسی بود وارد کرد و آن‌گونه که خودش مطرح می‌کند به صورت ناباورانه و شگفت‌آوری تنها طرح عملی یعنی دکترین شوک که متضمن فروپاشی بود را جلوی‌پیش روی میز قرار دادند. (ص ۳۲۴) کلاین می‌گوید مردم این ناحیه جهان تحت سه شوک بزرگ قرار گرفتند. واشنگتن پست از ایده کودتای یلتسین علیه گورباچف حمایت کرد. (ص ۳۲۵) در اوت ۱۹۹۱ یک‌ماه بعد از اجلاس سران «گروه ۷»، نیروهای نظامی

کمونیسم تهدید کردند که نخستین پارلمان انتخابی کشور را مورد حمله قرار می‌دهند. (ص ۳۲۶) یلتسین روی تانک رفت و با حمایت از پارلمان به قهرمان ملی تبدیل شد. تانک‌ها عقب‌نشینی کردند و یلتسین به‌عنوان مدافع شجاع دموکراسی ظاهر شد. (ص ۳۲۶) در دسامبر ۱۹۹۱ یلتسین در مقام رئیس‌جمهوری روسیه با دور رئیس‌جمهور دیگر اعلام وحدت کرد و تجزیه شوروی را رقم زد. آنچنان که استفان کوهن می‌گوید گورباچف نیز مجبور به استعفا شد و این نخستین شوک از سه شوک آسیب‌زادر شوروی بود. (ص ۳۲۷) جفری ساکس که مأموریت خود را در شیلی، بولیوی و لهستان به‌خوبی انجام داده بود این بار راهی کاخ کرملین شد. او گمان می‌کرد می‌تواند

این دیدگاه که سرکوب مردم و پیاده کردن دیدگاه‌های اقتصاد نو لیبرالی پروژه واحدی بود، فقط در یک گزارش عمده حقوق بشر، یعنی در گزارش «هرگز دیگر در برزیل تکرار نخواهد شد» آمده است. قابل توجه است که این یگانه گزارش حقیقت‌یاب است که هم مستقل از دولت و هم مستقل از بنیادهای خارجی تهیه شده است. کلاین تأکید می‌کند که خشونت نه هدف کودتاچیان نظامی، که صرفاً وسیله‌ای در اختیار آنان بوده است

آنچه برای بولیوی و لهستان انجام داده در کاخ کرملین برای شوروی بحران‌زده با جمع‌آوری یک کمک ۳۰ میلیارد دلاری (۱۵ میلیارد دلار برای روسیه و ۱۵ میلیارد دلار هم برای کشورهای تازه استقلال یافته) جمع‌آوری کند. یلتسین که به وعده‌های ساکس چشم دوخته بود بی‌خبر از آن بود که ستاره اقبال ساکس در واشنگتن در حال افول بود. (ص ۳۲۷) محبوبیت یلتسین پس از دفاع از پارلمان آنچنان افزایش یافت که این

نهاد با تقاضای وی برای اجرای برنامه‌هایش از جمله برنامه‌های اقتصادی‌اش بدون مراجعه به پارلمان و تنها با صدور بخشنامه دولتی موافقت کرد. (ص ۳۲۷) نزاویسما یا گاز تاخیر ورود فریدمنی‌ها به کاخ کرملین را منتشر کرد. (ص ۳۲۸) در این میان اما یلتسین، فرد بدنامی به نام یوری اسکوکوف را مسئول دوا بر امور دفاعی و سرکوب یعنی ارتش، و وزارت کشور و کمیته امنیت کشور کرد. (ص ۳۲۸) در اکتبر ۹۱ بود که یلتسین دستور داد نظام کنترل قیمت‌ها لغو و قیمت‌ها آزاد شود. فرمان تجارت آزاد و در مرحله اول فرمان خصوصی‌سازی حدود ۲۲۵ هزار شرکت دولتی صادر شد. هدف این اقدامات انجام تغییراتی وسیع بود تا مقاومت را غیرممکن کند. این دومین شوک بزرگ بر روسیه بود. (ص ۳۲۹ و ۳۳۰)

کلاین در کتاب خود خاطر نشان می‌کند که در عوض، نظر سنجی‌ها نشان می‌داد که ۷۰ درصد مردم روسیه با لغو کنترل قیمت‌ها مخالف بودند، ۶۷ درصد مردم منصفانه‌ترین راه خصوصی‌سازی را تشکیل تعاونی‌های کارگری می‌دانستند، ۷۹ درصد حفظ وضعیت اشتغال کامل را از وظایف دولت می‌دانستند و به این ترتیب انقلاب مکتب شیکاگو باز هم از آرای عمومی محروم شد. (ص ۳۲۰) استیگلیتز شیفتگی اصلاح‌گران بازار در روسیه را «بلشویک‌های بازار» نامید. (ص ۳۳۱) کلاین در ادامه می‌افزاید که پس از یکسال ارزش پول روبل سقوط کرد، قطع یارانه‌ها به قطع دستمزد میلیون‌ها کارگر انجامید، در سال ۹۲ شهروندان به‌طور متوسط ۴۰ درصد کمتر از سال ۹۱ مصرف کردند، یک‌سوم جمعیت به زیر خط فقر رفت و افراد طبقه متوسط اموالشان را در خیابان‌ها به حراج گذاشتند. (ص ۳۲۱) با شکست یلتسین در اجرای برنامه‌هایش پارلمان خواستار پایان شوک‌درمانی شد. قدرت‌های ویژه واگذار شده از سوی پارلمان به یلتسین لغو شد، دادگاه مستقل قانون اساسی با رأی در مقابل سه رأی، یلتسین را به هشت مورد نقض قانون اساسی محکوم کرد. یلتسین حالت فوق‌العاده اعلام و با صدور فرمان ۱۴۰۰، پارلمان و قانون اساسی را منحل کرد. شوراهای شهر، نهادهای مدنی و دادگاه

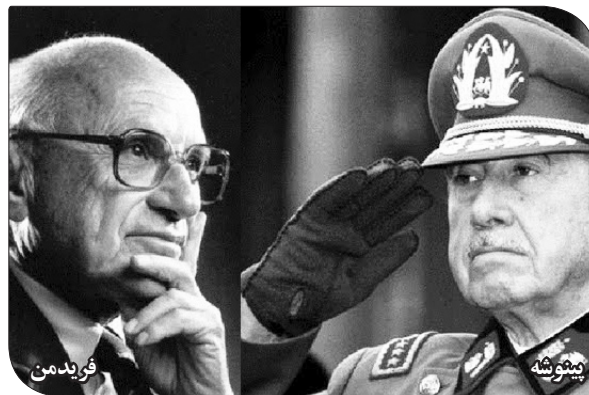
مستقل قانون اساسی، یعنی همه دستاوردهای دوره گورباچف را منحل کرد. او از این طریق می‌خواست هر چه سریع‌تر تکلیف حوزه‌های عظیم نفتی و ۳۰ درصد ذخایر گاز طبیعی جهان و ۲۰ درصد منابع نیکل دنیا و ده‌ها کارخانه اسلحه‌سازی را روشن کند. (ص ۳۳۳ تا ۳۳۵)

در این میان کلاین آخرین حلقه از نابودی دموکراسی که در تضاد با برنامه شوک در مانی قرار گرفته بود اعلام می‌کند: «صندوق بین‌المللی پول که با تحرک پارلمان اجرای برنامه شوک در مانی را در خطر می‌دید، پرداخت وام ۵/۱ میلیارد دلاری به روسیه را متوقف و یلتسین را برای حمله به پارلمان تشویق کرد. کلینتون از یلتسین پشتیبانی کرد.» (ص ۳۳۴) تانک‌ها به پارلمان هجوم بردند و آن را تصرف کردند و بار دیگر به‌زعم کلاین پیشبرد اصلاحات اقتصادی با اصلاحات دمکراتیک در تضاد کامل قرار گرفت. (ص ۳۳۲) در این مرحله سومین شوک بزرگ در روسیه رقم خورد. سه روز بعد از کودتا بود که ساکس اعلام کرد شوک در مانی اجرا نشده حالا زمانش رسیده کاری انجام بدهیم. (ص ۳۳۹)

پس از اجرای برنامه شوک در مانی، ۸۰ درصد مزارع روسیه ورشکست شدند. ۷۰ هزار کارخانه دولتی تعطیل و کارگزارانش بیکار شدند و... در نهایت سرمایه‌داری قمارخانه‌ای روسیه شکل گرفت با این تفاوت که همه شرکت‌ها در درجه نخست در اختیار اندک‌سالاری روسیه قرار گرفت تارقبای خارجی. سرانجام با تخریب ساختار فیزیکی تولید، سرمایه و فناوری، عملیات تخریب پایان گرفت. (ص ۳۵۲) اقتصاد سقوط کرد و «اندک‌سالاری» جدید در روسیه سر برآورد. پس از روی کار آمدن پوتین که بدون هیچ‌گونه انتخاباتی انجام شد، او به رئیس‌جمهوری سابق یلتسین، امان‌نامه‌ای داد تا از تعقیب کیفری مصون بماند. (ص ۳۴۸)

اما در ماجرای روسیه نقش امریکا بسیار تعیین‌کننده است که کلاین روایت کامل آن را در گفت‌وگو با ساکس در فصل ۱۲ ذکر می‌کند. کلاین می‌خواهد بگوید که ساکس

نتوانست طرح مارشال خود را برای روسیه عملی کند. ناکامی ساکس ناشی از دریافت نادرست او از فضای سیاسی در واشنگتن بود. (ص ۳۶۵) کلاین در ادامه می‌نویسد که از نظر امریکا واژگونی اقتصاد روسیه به مثابه یک پیروزی ژئوپولیتیک بوده و ساکس اساساً چنین ذهنیتی نداشته است. (ص ۳۶۶) کلاین علت عدم اجابت در خواست ساکس را در این آموزه می‌بیند که اگر امریکا در جنگ سرد طرح مارشال را برای کمک به اروپای ریزی کرد دلیلش به قول ایزنبرگ تفنگ پری بود که در آن سوی یعنی سوسیالیسم برای جذب دیگر کشورها وجود داشت. کما این که این خواست باعث شده بود آلمان به دو بخش



تجزیه شود. (ص ۳۶۸) به عبارت دیگر تنها علت تدوین طرح مارشال خود شوروی بود که با حرکت یلتسین دیگر تفنگ پر روسیه خالی شده بود، یعنی طرح مارشال دیگر موضوعیت نداشت. (ص ۳۶۹) حالا نگاه مکتب شیکاگویی‌ها و شخص ساکس نسبت به شوروی، رهایی از نوعی دیگر بود؛ رهایی از مکتب اقتصادی کینز. (ص ۳۷۱)

از نظر کلاین با ظهور سرمایه‌داری فاجعه، دسته پنجم کشورها ظهور می‌یابند؛ اینها گرفتار سونامی تغییر بعد از فروپاشی جهان دوقطبی هستند؛ در این حوزه یک دسته از کشورها شامل برهادر آسیای جنوب شرقی و کشورهای عضو آسه‌آن هستند. اقتصاد هدایت شده در این کشورها که به شکوفایی انجامیده، هدف اصلی است. دسته دیگر شامل کشورهایی همچون عراق و افغانستان است که پس از عملیات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آغاز هزاره سوم تحت تهاجم قرار گرفتند. از

نظر کلاین تهاجم نهضت ابرشرکتی در سه دهه گذشته اقتضای آن را دارد که باقیمانده اقتصاد دستوری و هدایت شده از جهان محو شود. نظریه کلاین ناظر بر آن است که بیره‌های آسیا قربانی هراس محض مبتنی بر سرعت بازارهای جهانی و ناپایداری مرگبار این بازارها شده بودند. (ص ۳۶۸) کلاین در توضیح این هراس به انتقال الکترونیکی مقادیر کلانی ارز خارجی اشاره می‌کند. ابتدا در تایلد شایع شد که این کشور فاقد دلار کافی برای حمایت از پول آن کشور است. بانک‌ها خواستار بازپرداخت وام‌هایشان شدند. حباب بازار مستغلات ترکید. ساخت و سازها متوقف شد. سبدهای سهام مشاع سقوط کردند. این هراس به دیگر کشورها از جمله اندونزی، مالزی، فیلیپین و کره جنوبی دهمین اقتصاد برتر جهان رسید و این کشورها برای حمایت از پول ملی خود تا سنت آخر را صرف حمایت کردند. در مدت یکسال چیزی حدود ۶۰۰ میلیارد دلار ثروت، محصول ده‌ها سال کار به علت کاهش سهام بازارهای آسیا ناپدید شد. تنها چیزی که می‌توانست چرخه

ترس را متوقف سازد اعطای وامی سریع و قاطع مانند بحران تکیلا در مکزیک بود که برای بیره‌ها چنین وامی تأمین نشد، زیرا پولوسکی استراتژیست مؤسسه مورگان گفته بود «آنچه مادر آسیا نیاز داریم، تداوم اخبار بد است. اخبار بد لازم است تا فرایند تعدیل همچنان فعال بماند.» (نظریه بحران، ص ۳۸۸) بیره‌ها به کمک خط‌مشی حمایت‌گرا، تملیک زمین و خرید شرکت‌های ملی شده را برای خارجی‌ها ممنوع کرده بودند. این کشورها برای دولت در اقتصاد نقش مهمی قائل بودند و برای ساختن صنایع، مقررات منع واردات از ژاپن، اروپا و امریکا را به اجرا گذاشتند. آنان نشان دادند که اقتصاد مختلط مدیریت شده بهتر از اجماع واشنگتن است. (ص ۳۸۹) اما غرب درست خلاف دستورالعمل بالا، دسترسی به بازار مصرف بدون محدودیت و امکان خریداری صنایع و دیگر حوزه ملی شده را خواستار بودند. (ص ۳۹۰) در اثر برنامه‌های

اجرا شده در حوزه ببرها، پس از اجرای برنامه شوک درمانی برای آن که بتواند از امکانات مالی صندوق بین‌المللی و بانک جهانی استفاده کنند، ۲۴ میلیون نفر شغل خود را از دست دادند. در انتخابات کره جنوبی عدم مخالفت با برنامه شوک درمانی، از موارد اخذ تعهد صندوق بین‌المللی پول از چهار کاندیدای انتخاباتی بود. در غیر این صورت صندوق از پرداخت وام منصرف می‌شد و متأسفانه هر چهار کاندیدای برای دریافت وام، تعهد مذکور را امضا کردند. در کره جنوبی این روز به نام روز سرافکنندگی نام گرفت. (ص ۳۹۴) مردم تایلند ماهانه ۶۰ هزار شغل از دست می‌دادند. شاخص‌ترین معجزه ببرها یعنی طبقه متوسط حذف شد. در سال ۹۶ حدود ۲۰ میلیون نفر از آسیایی‌ها به فقر کشیده شدند. زنان و کودکان بسیاری به شبکه قاچاق انسان و شبکه روسپیگری جهانی سپرده شدند. (ص ۳۹۷) به عبارت دیگر پس از جهان دوقطبی، نظام اداره‌کننده جهان به دو نهاد بین‌المللی یعنی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی - با همکاری فعال و جهت‌دار خزانة داری امریکا - سپرده شد. حاکمیت نظامیان بلا موضوع شد و عمر حکومت‌های نظامی به پایان رسید. کلان تأکید می‌کند که تدابیر سفت و سخت صندوق بین‌المللی پول، به مؤسسه‌های بزرگ و بنگاه‌های چندملیتی جرأت بیشتری برای اجرای پروژه‌های ابرشرکتی داد؛ به نحوی که ۱۸۶ ادغام و تملک‌داری عمده در مؤسسه‌های اندونزیایی، تایلندی، کره‌ای، مالزیایی و فیلیپینی صورت گرفت. پیش‌بینی شد برنامه صندوق بین‌المللی پول ممکن است موجب تسریع در بزرگترین نقل و انتقال دارایی‌ها در زمان صلح از مالکان داخلی به مالکان خارجی شود که طی ۵۰ سال گذشته در جهان نظیر نداشته است. (ص ۴۰۳) از نظر کلان نتیجه اجرای سیاست‌های صندوق در آسیا، فوران خشم عمومی بود که مستقیماً متوجه نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول می‌شد که اهداف سرمایه‌داری لگام‌گسیخته را پیش می‌برند. (ص ۴۰۷)

ولی کلان در فصول پایانی کتاب از سیاستمداران امریکا که عراق را اشغال کردند و از سیاست‌های آنان سخن به میان می‌آورد.

او گفته‌ای از نیکسون درباره وزیر دفاع جورج بوش یعنی رامسفلد نقل می‌کند: «ا حرامزاده‌ای حقیر و بی‌رحم است. در این هیچ تردیدی نیست.» (ص ۴۱۲) کلان درباره سیاست‌های نوین این دسته از سیاستمداران که به خلق بازارهای جدید مبادرت کرده‌اند می‌گوید: «اکنون مدیریت جنگ‌ها و مدیریت بلایای طبیعی چنان خصوصی شده‌اند که خود، بازاری جدید به‌شمار می‌روند؛ برای رونق اقتصادی دیگر نیازی به انتظار برای پایان جنگ نیست، یک مزیت روشن این شیوه پسامدرن این است که از دید بازار، جایی برای عدم موفقیت باقی نمی‌ماند. آن‌طور که یک تحلیلگر بازار درباره سود بسیار خوب ابرشرکت خدمات

پس از جهان دوقطبی،
نظام اداره‌کننده جهان به دو
نهاد بین‌المللی یعنی صندوق
بین‌المللی پول و بانک جهانی
- با همکاری فعال و جهت‌دار
خزانة داری امریکا - سپرده شد.
حاکمیت نظامیان بلا موضوع
شد و عمر حکومت‌های نظامی
به پایان رسید. کلان تأکید
می‌کند که تدابیر سفت و سخت
صندوق بین‌المللی پول، به
مؤسسه‌های بزرگ و بنگاه‌های
چندملیتی جرأت بیشتری برای
اجرای پروژه‌های ابرشرکتی داد

انرژی‌های تون در یک دوره سه ماهه می‌نویسد: «نتایج حمله به عراق حتی از آنچه هم انتظار می‌رفت جذاب‌تر است.» (ص ۳۴) تجارت اسلحه، تأمین سربازان مزدور از طریق شرکت‌های خصوصی، بازسازی انتفاعی و صنعت انتفاعی امنیت داخلی، همگی اجزای به هم پیوسته یک اقتصاد جدیدند که در نتیجه نوع ویژه شوک درمانی پس از ۱۱ سپتامبر به دستور دولت جورج بوش به‌منه ظهور رسیده و اکنون مستقل از هر دولتی وجود دارد. (ص ۳۴) به تازگی سعیدالصحاف وزیر تبلیغات حکومت عراق در خاطر آتش اعلام کرده که صدام حاضر

بوده با امریکایی‌ها به توافق برسد، ولی این امریکایی‌ها بودند که اعلام کردند موتور جنگ دیگر روشن شده است. به عبارت دیگر بقایای باقیمانده از سویالیسم در کشور نفت‌خیز عراق باید محو می‌شد. رامسفلد وزیر دفاع بوش گفته بود که مردم امریکا در حال حاضر در یک نمی‌کنند که با اشغال عراق چه خدمتی در حق آنان به عمل آمده است. تنها با انتشار زمان پایان استخراج نفت امریکا توسط B.P. که نُه سال اعلام شده، می‌توان دریافت جنگ نفت از چه اهمیتی برخوردار بوده است. کلان تأکید دارد که پس از اشغال عراق توسط نظامیان امریکا، علی‌البدل امیر علوی وزیر موقت عراق در امور تجاری گفته بود: «هموطنانش از این که مثل حیوانات آزمایشگاهی در معرض انواع تجربه‌ها و آزمایش‌ها قرار گیرند، خسته شده‌اند و حالشان به هم می‌خورد. به اندازه کافی به نظام اقتصادی ماشوک وارد آمده است، بنابراین به این شوک درمانی اقتصادی نیاز نداریم.» (ص ۲۴) اما مردم عراق به این موارد توجهی نداشتند، زیرا به جای اقتصاد به امنیت فکر می‌کردند. کلان در بیان خاطر آتش در سفر به عراق پس از اشغال می‌گوید: «مردم عراق دغدغه‌های عاجل‌تری دارند، آنها از انفجار مساجدشان، یا عموزاده‌ای که گم شده نگرانند...» (ص ۴۷۲) با این همه فروش این کشور به ابرشرکت‌هایی چون بکتل و اکسون موبیل به ثمن بخش چیزی نیست که من از خودم در آورده باشم. (ص ۴۷۲) ولی در اینجا «دستور کار را بام‌ها تعیین می‌کنند» «خشونت خیلی زیاد به طریقی مانع دیدن منافع می‌شود که خشونت در خدمت آن است.» (ص ۴۷۳) به نظر کلان، امریکا در عراق به دنبال الگویی متفاوت و تحقق نظریه «الگو» بود. مبلغ اصلی این نظریه توماس فریدمن روزنامه‌نگار بود که الگویی متفاوت در بطن جهان عرب - اسلام می‌سازد. الگویی که به نوبه خود یک رشته امواج دموکراتیک - نولیبرالی در سراسر منطقه پخش خواهد کرد. (ص ۴۷۵) از نظر کلان مکتب اقتصادی شیکاگو، ۳۰ سال پیش اولین گام را از کتاب‌های درسی به دنیای واقعی برداشت. استنباط رژیم‌های بی‌رحم که نظر مکتب اقتصادی شیکاگو را در دهه هفتاد اجرا می‌کردند این گونه بود که برای تولد ملت‌های نوین آرمانی خود در شیلی، آرژانتین،

ارو گوئه و برزیل، باید طبقات وسیعی از مردم و فرهنگ آنها از ریشه درآورد. (ص ۴۷۸)

در عراق نیز سعی شد این ریشه کنی با ایجاد هراس و ارباب گسترده اجرا شود؛ ارعابی که در پناه آن ابرشرکت‌ها به ایجاد هویت جدید می‌پرداختند. کلایین در این باره در صفحه ۴۷۹ و ۴۸۰ می‌نویسد: «از نظر استراتژیست‌ها، تهاجم سال ۲۰۰۳ به عراق، پاسخ به پرسش کجا باید سوزن‌ها را فرو کرد؟ همه‌جا» بوده است. در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، حدود ۳۰۰ موشک تام‌هوک در پنج هفته و در تهاجم سال ۲۰۰۳ بیش از ۳۸۰ موشک تنها در یک روز شلیک شد. بین بیستم مارس و دوم ماه مه، یعنی روزهای عملیات رزمی عمده، ارتش ایالات متحده بیش از ۳۰ هزار بمب روی عراق فروریخت و علاوه بر آن، ۲۰ هزار موشک هدایت‌شونده دقیق، برابر با ۶۷ درصد موشک‌هایی که تا آن روز تولید شده بود شلیک کرد. یاسمین موسی مادر سه فرزند در بغداد در جریان بمباران‌ها می‌گفت: «خیلی می‌ترسم، دقیقه‌ای بدون شنیدن صدا یا احساس فرود بمبی نمی‌گذرد.» اما امریکادر عراق، سیاست شکنجه خود را که در دهه‌های گذشته در کشورهای مورد حمایتش پنهان می‌کرد، آشکار کرد. بوش با مصوبه‌ای در دولت خود جواز شکنجه برای اخذ اطلاعات در زندان‌ها از جمله در زندان گوانتانامو را صادر کرد. در عراق شوک شکنجه، شوک نظامی‌گری و شوک اقتصادی به اوج خود رسید. کلایین توجیه چنین سیاستی را از زبان مایکل لدین نقل می‌کند: «ویژگی ما هم در جامعه خودمان و هم در خارج، ویرانگری خلاق است. ما نظم کهن را از کسب و کار گرفته تا علم، ادبیات، هنر، معماری، سینما تا سیاست، قانون و... روزانه ویران می‌کنیم. آنها برای بقای خود، باید به ما حمله کنند درست همان‌طور که ما برای پیشبرد مأموریت تاریخی خود، باید آنها را نابود کنیم.» (ص ۴۰۹)

۳- نظر به بنیادین‌دکترین شوک در حوزه

معرفتی و اقتصاد

جذابیت مکتب اقتصادی شیکاگو ناشی از چه بود؟ از نظر کلایین این جذابیت از آنجا ناشی می‌شد که در همان برهه‌ای که اندیشه‌های رادیکال‌چپ درباره قدرت کارگران در اطراف و اکناف جهان پا می‌گرفت مکتب اقتصادی

شیکاگو راهی را برای دفاع از منافع مالکان ارائه می‌کرد که به همان اندازه آمانخواه بود. به گفته فریدمن ایده‌های وی نه در دفاع از حق مالکان کارخانه برای پرداخت دستمزد کم، بلکه برای رسیدن به ناب‌ترین شکل دموکراسی مشارکتی بود، زیرا در بازار آزاد، هر فردی می‌تواند رأی بدهد. (ص ۸۹) در حالی که در وعده چپ‌گرایان آزادی کارگران از رؤساء آزادی شهروندان از دیکتاتوری و آزادی کشورها از استعمار بود، فریدمن وعده آزادی فردی می‌داد. (ص ۸۹) کلایین در تبیین روش برخورد با نهادها بر یک تفاوت بنیادی میان کینزین‌ها و فریدمنی‌ها تأکید می‌کند. به باور گرینسپان ایجاد فرایند توافق یعنی مذاکره دولت با کارفرمایان و اتحادیه‌های کارگری



با گرایش به تثبیت قیمت‌ها و توافق طرفین درباره سیاست‌های مربوط به درآمد (حقوق، دستمزد و قیمت) همراه بود، به نحوی که از این طریق بار مسئولیت بر اساس سهم مشخص روی نهادها و طبقات اقتصادی اجتماعی تقسیم می‌شد، ولی در رویکرد سخت‌کشی اقتصادی و شوک درمانی، بار همه هزینه‌ها، روی دوش تنگدستان سنگینی می‌کند (ص ۲۲۶)، از این رو کلایین معتقد است نظریه بنیادگرایی بازار فریدمن برای تحقق حتماً نیازمند یک بحران و نابسامانی جدی است. میلتن فریدمن در یکی از تأثیرگذارترین مقالاتش که تاکتیک اصلی سرمایه‌داری معاصر محسوب می‌شود دکتترین شوک خود را این گونه توضیح می‌دهد: «فقط یک بحران، چه بحرانی واقعی و چه رویدادی

که درست یا نادرست همچون بحران تلقی شود (مانند کاهش ارزش پول)، به تغییر واقعی می‌انجامد. آنگاه که چنین بحرانی روی دهد، اقداماتی که صورت می‌گیرد، به آرا و عقایدی که پیرامون نمان است بستگی خواهد داشت. به باور من وظیفه اساسی ما این است که برای سیاست‌های اقتصادی موجود (سوسیالیستی و کینزی) بدیل‌هایی پیرور کنیم و آنها را حی و حاضر و در دسترس نگاه داریم، تا زمانی فرابرسد که آنچه از نظر سیاسی تاکنون ناممکن بود به لحاظ سیاسی دیگر اجتناب‌ناپذیر شود.» (ص ۲۲) سرمشق فریدمنی‌ها از نظر کلایین این آموزه ماکیاولی است که «از آنجا که رنج ناشی از صدمات سبک‌تر کمتر خردکننده است، صدمات را باید سریع و ضربتی وارد کرد.» (ص ۱۲۲)، زیرا به زعم ویلیامسون از شکل دهندگان اصلی به اهداف بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول - برنامه شوک درمانی لحظه «انفجار بزرگ» بود. علت این نگرش بیش از آن که اقتصادی باشد به طور کامل به راه و روش مربوط می‌شد. (ص ۲۳۴)

کلایین معتقد است که دکترین شوک مبنای فلسفه تاریخی خود را بنا بر نظریه فوکو یا مابازسازی کرده است. فوکو یا ما معتقد است بازارهای مقررات‌زدایی شده در عرصه اقتصادی، همراه با لیبرال دموکراسی در عرصه سیاسی، بیانگر نقطه پایان تحول ایدئولوژیک نوع بشر و شکل غایی حکومت بشر است. (ص ۲۷۴) این در حالی است که آندره گونتر فرانک سه دهه پیش فریدمن را به نسل‌کشی اقتصادی متهم کرده بود (ص ۳۴۹) او همچنین درباره برنامه مکتب شیکاگو در دوران پینوشه که توسط مکتب شیکاگو بی‌ها به اجرا درآورد آمد می‌نویسد: «تحمیل یا اجرای آن توصیه‌های اقتصادی امکان‌پذیر نبود مگر به کمک فشار ارتش و ترورهای سیاسی، یعنی عناصر دوگانه‌ای که شالوده همه توصیه‌های اقتصادی بود.» (ص ۱۳۴) نباید فراموش کرد که تجربه حمله به پارلمان در روسیه و سرکوب میدان تیان‌آن‌من در چین ترک‌های عمیقی بر نظریه فوکو یا ما وارد کرده است، با این همه فوکو یا ما می‌دانست که دارد پر قدرت‌ترین روند سه دهه گذشته را که در حال امحاء، پاک‌سازی و بازسازی جهان است، صورت‌بندی می‌کند. از نظر کلایین

تمایز اساسی میان آدام اسمیت که معتقد بود عرضه و تقاضا دست پنهان بازار آزاد است، با فریدمنی ها وجود دارد. آدام اسمیتی ها طلا و نقره منطقه آندز را کشان کشان به کشور خود می بردند و اسمیت فرصت دشت های سبز رادر شب علفزارهای امریکای جنوبی و مرغزارهای امریکای شمالی می دید. ولی وال استریت فرصت دشت های سبز رادر شبکه تلفنی شیلی، خط هواپیمایی آرژانتین، حوزه های نفتی روسیه، شبکه آب بولیوی، ایستگاه های رادیو و تلویزیونی ایالات متحده و کارخانه های لهستان می دید که همگی با ثروت عمومی ساخته شده اند. (ص ۳۵۵) ولی کلاین بنیان نظریه بازار آزاد مکتب شیکاگو و فریدمنی ها را که توأم با حرکت سریع، ضربتی، بی رحمی و قاطعیت تمام عیار است، تنها در تصرف اقتصاد کشورهای دیگر نمی داند. او برای بنیادگرایی بازار معتقد به وجود یک ایدئولوژی مرکزی به عنوان دستگاه رهبری این تفکر است. در این ایدئولوژی آن گونه که فرانک نایت از بنیانگذاران مکتب اقتصادی شیکاگو معتقد بود، اساتید این باور را به دانشجویانشان القا کنند که هر نظریه اقتصادی نمادی قدسی از نظام اقتصادی است و نه فرضیه ای بحث پذیر. (ص ۸۶) آموزه فرانک نایت را لارنس سامرز اقتصاددان ارشد بانک جهانی به نحو دیگری بیان می کند: «قوانین اقتصاد عین قوانین مهندسی است.» (ص ۳۲۲) نگاه سامرز از نظر کلاین در محور اصلی آموزش های قدسی مکتب اقتصادی شیکاگو نیز انعکاس یافته است؛ مبنی بر این که نیروهای اقتصادی عرضه، تقاضا، تورم و بیکاری، مانند نیروهای طبیعت ثابت و غیر متغیرند.... آن طور که دانیل بل جامعه شناس دانشگاه هاروارد می گوید: «این عشق به یک نظام آرمانی وجه مشخصه مکتب اقتصاد بازار آزاد از نوع رادیکال آن است.» (ص ۸۶) بنیادگرایان بازار به دنبال خلوص تمام عیار بازار هستند. از این نظر کلاین معتقد است: «طرفداران مکتب شیکاگو مارکسیسم رادشمن واقعی خود محسوب نمی کردند. از نظر آنان آرای پیروان مکتب اقتصادی کینز در آمریکا، ایده های سوسیال دموکرات ها در اروپا، و نظرات توسعه گرایان در کشورهای جهان سوم، منشأ اصلی در دسر بودند،... اقتصاددانان مکتب

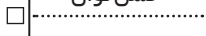
**طرفداران مکتب شیکاگو
مارکسیسم رادشمن واقعی
خود محسوب نمی کردند. از
نظر آنان آرای پیروان مکتب
اقتصادی کینز در آمریکا،
ایده های سوسیال دموکرات ها
در اروپا، و نظرات توسعه گرایان
در کشورهای جهان سوم،
منشأ اصلی در دسر بودند،
... اقتصاددانان مکتب شیکاگو
به این اقتصاددانان التقاطی
اعلام جنگ کردند. آنچه
شیکاگویی هاستند
یک نهضت اصلاح
سرمایه داری بود: بازگشتن
به سرمایه داری خالص.**

شیکاگو به این اقتصاددانان التقاطی اعلام جنگ کردند. آنچه شیکاگویی ها می خواستند یک نهضت اصلاح سرمایه داری بود: بازگشتن به سرمایه داری خالص. (ص ۹۰) «شناخت ناب علمی اقتصاد» (ص ۱۰۳) عنصر دیگری که در نظریه فریدمن بنیادگرایی و خلوص گرایی افراطی رادامن می زند. اعتقاد وی درباره دقت علوم انسانی چون علم اقتصاد به اندازه علوم تجربی چون شیمی و پزشکی است. او در مراسم دریافت جایزه نوبل خود گفت که: «رشته اقتصاد به اندازه علمی مثل فیزیک، شیمی و پزشکی، رشته ای علمی و دقیق و عینی و مبتنی بر بررسی بی طرفانه اطلاعات موجود است.» (ص ۱۸۲) بخش بزرگی از این گرایش «به خلوص سرمایه داری» منبعث از آرای فریدریش هایک، استاد مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن و مرشد فریدمن بود که مدتی در دانشگاه شیکاگو نیز تدریس می کرد. او هشدار می داد که هرگونه دخالت دولت در امور اقتصادی، جامعه را به سرایش نظام ارباب - رعیتی خواهد راند و باید متوقف شود. (ص ۹۱) به قول آرنولد هاربرگر «هرگونه دخالت دولت از نظر آنها، نه فقط خطا، که عملی شیطانی بود.» (ص ۹۱) از میان نظریه بنیادگرایی بازار، تثلیث حذف حوزه عمومی - دولتی، آزادی عمل کامل شرکت ها و در نهایت کاهش شدید هزینه خدمات رفاهی و اجتماعی

دولت استخراج می شود. (ص ۳۵) به زعم کلاین وی بعدها در نظریه های خود از این هم فراتر رفت و گفت: «اقتصاددانان خوب، خودشان در مانند، آنها پادتن هایی هستند که با نظرات و سیاست های غیر اقتصادی مبارزه می کنند.» (ص ۱۷۷) بر این اساس بود که نازی ها به خود اجازه می دادند استدلال کنند «با کشتار اعضای بیمار جامعه، جسم ملت را شفا می بخشند.» (ص ۱۷۸) دیدگاه خلوص گرایانه بنیادگرایی بازار اصل مهمتر دیگری را به زعم کلاین در خود نهفته داشت؛ اصل داروینیسیم اقتصادی و بقای اصلح. دیدگاه اقتصادی بنیادگرایی بازار بر شعار «قوی شو یا بمیر» استوار است. از نظر آنان «اقدام برخلاف نیروهای طبیعت عملی بی حاصل و فقط یک خود فریبی است... طبیعت به ما نشان می دهد که نظم بنیادین و وجود یک سلسله مراتب ضروری است.» (ص ۱۲۷) از این رو «دستور گرفتن از قوانین برتر طبیعت» که لایتغیر و ابدی است - و بعدها نظریه پایان تاریخ نیز به همین نحو از آن بیرون آمد - مبنای مکتب اقتصادی شیکاگو شد. (ص ۱۲۷) اما این قوانین باید با یک راهکار انقلابی نیز همراه می شد: «این نظر که فروپاشی های بازار می توانند تسریع کننده دگرگونی انقلابی باشند، نزد چپ گرایان افراطی، سابقه طولانی دارد و بیش از هر جا، در این نظریه بلشویکی قابل مشاهده است که تورم لگام گسیخته با زایل کردن ارزش پول، توده ها را به نابودی سرمایه داری یک گام نزدیکتر می کند، این نظریه روشن می کند که چرا گونه ویژه ای از چپ گرایان فرقه گراهمواره برای حدوث شرایط دقیقی که سرمایه داری تحت آن شرایط دچار بحران می شود، چرتکه می اندازند، درست همان طور که مسیحیان پیرو کلیسای انجیلی در پی نشانه های ظهور قریب الوقوع مسیح و آخرالزمان هستند. در میانه های دهه ۱۹۸۰ این ایده کمونیستی دوباره شدیدا جان گرفت و اقتصاددانان مکتب شیکاگو نیز با بهره برداری از آن، استدلال می کردند که در دست همان طور که فروپاشی های بازار می تواند به انقلاب های چپ گرایانه منجر شود، به نحو مشابه می توان از آنها برای زدن جرقه ضدانقلاب های دست راستی نیز بهره برداری کرد. این نظریه ای بود که به «فرضیه بحران» شهرت یافت.» (ص ۲۱۳ و ۲۱۴)



حسن توان



داستان سقوط شوروی

بانظری بر کتاب «بازگشت از شوروی» اثر آندره ژید

واقعیت‌های عریان نظام شوروی آشنا نشده بود. وی در همان سال ۱۹۳۶ به همراه چند تن از دوستان نویسنده‌اش، به دعوت اتحاد شوروی به آن کشور سفر کرد و پس از آن بود که نظر لطفش از کشور شوراهای بر گشت.

آندره ژید توضیح می‌دهد که در زمان

آندره ژید در کتاب خود توضیح می‌دهد که در زمان حضور او در شوروی، آن طرز تفکری که در ابتدا تفکری که در ابتدا انقلابی بود و به وسیله آن رژیم تزاری فروپاشید، حالا ضدانقلابی می‌شود و کسانی که هوادار آن اندیشه‌های ناب انقلابی اند، مورد تنفر و یا محکوم به نیستی اند. این حالت در زمان استالین به وخامت گرایید. انقلابیونی چون تروتسکی، تنها به دلیل مخالفت با استالین از مقام‌های حزبی برکنار و تبعید شدند و سرانجام به قتل رسیدند. حتی برخی از نزدیکترین یاران استالین که موجب برکشیدن وی شده بودند، به «کامنف»، «زینوویف» و «بوخارین» اشاره کرد، که همگی تیرباران شدند.

نویسنده «بازگشت از شوروی» به درستی اشاره می‌کند، آنچه نظام شوروی از مردمش می‌خواهد، اطاعت و همرنگ جماعت شدن است: «آنچه از آدم می‌خواهند و در این خواستن اصرار می‌ورزند، تأیید و تمجید تمام آن چیزهایی است که در اتحاد شوروی می‌گذرد و بخصوص در پی آنند که این تأیید و تمجید، از روی بی‌میلی نباشد، صمیمانه باشد و حتی از سر شور و هیجان نیز باشد» (ص ۷۰) و البته کوچکترین اعتراضی هم خفه می‌شود. این نوع اطاعت و تأیید تنها از مردم عادی خواسته نمی‌شد، بلکه از نویسندگان و نخبگان نیز درخواست می‌شد. در حکومت وحشت استالین، به گواهی تاریخ، نویسندگان بسیاری به بهانه‌های واهی، به خیانت به انقلاب و پرولتاریا متهم شدند و پس از آن سر به نیست و یا به سبیری فرستاده شدند.

میخائیل بولگا کف، نویسنده رمان مشهور «مرشد و مارگریتا»، از جمله کسانی بود که همواره سایه سنگین پلیس مخفی شوروی را بر سر خویش احساس می‌کرد و خودش نیز

قرن بیستم و بخصوص نیمه اول آن، بستر تحولاتی بزرگ و شتابان بود که تأثیرات شگرفی بر سرنوشت بشر نهاد. در ۱۹۱۷ حکومت تزارها در روسیه فروپاشید و عصر کمونیسم در آن کشور آغاز شد. پیروان مارکس، در کشور نیمه عقب مانده روسیه با دستکاری برخی عقاید استاد خویش، به این نتیجه رسیدند که می‌توان با تشکیل حزبی پیشرو، حتی پیش از ورود عصر سرمایه‌داری، پرولتاریا را آماده انقلاب کرد و راهی میانبر به سوی سوسیالیسم باز نمود. واقعیت این است که انقلاب روسیه و مدعیات مساوات‌طلبانه آن هواداران زیادی در میان زحمتکشان و روشنفکران جهان پیدا کرد، اما در نهایت چرخ‌های انقلاب چندان به نفع پرولتاریا نچرخید و حتی بسیاری از انقلابیون اولیه را در میان پره‌های خود خرد کرد و عاقبت همان‌طور که همه می‌دانند، این امپراتوری در سال ۱۹۹۱ فروپاشید.

کتاب «بازگشت از شوروی» اثر آندره ژید، نویسنده چپ‌گرای فرانسوی از آن دسته آثاری است که غور در آن می‌تواند ما را با پاره‌ای از واقعیت‌های نظام شوروی و علت سقوط آن آشنا سازد. ژید همانند بسیاری از نویسندگان و روشنفکران چپ‌گرا، در ابتدا تحت تأثیر تبلیغات شوروی و علایق مساوات‌طلبانه خود، تصویری خوش‌بینانه و علاقمندانه از آن داشت. این خوشبینی به حدی بود که وی در سخنرانی خود خطاب به دانشجویان مسکو در سال ۱۹۳۶ گفت: «فراموش نکنید که نگاه‌های ما از اعماق غرب با عشقی سرشار و انتظاری بزرگ و امیدوی عظیم به سوی شما دوخته شده است.» (ژید، ۱۳۸۵: ۱۰۱) اما این تحسین و عشق متعلق به زمانی بود که ژید هنوز از نزدیک با

می دانست که تحت مراقبت است. وی در بخشی از دستنوشته هایش که خود عنوان «در زیر چکمه» بر آن نهاده بود و بعدها توسط حکومت ضبط شد، این فضای سنگین را توصیف کرده است:

«شبانگاه دوم و سوم ژانویه ۱۹۲۵، برای سوار شدن به تراموا هیچی پول نداشتم، بنابراین تصمیم گرفتم پیاده گز کنم... از کنار خاکریز راه اقدام. هلال ماه بود و مه به دلایلی وسط رودخانه

مسکویخ نیسته بود و کلاغ‌ها نزدیک کناره‌ها، روی یخ و برف نشسته بودند... داشتم از کناره کرملین می گذشتم. وقتی به کنار برج نیشی رسیدم، نگاهی به بالا انداختم. ایستادم و به کرملین خیره شدم. به خود گفتم: «تا کی، خداوند تا کی...؟» در همین لحظه «عالیجناب خاکستری» با یک کیف دستی، چون هیولایی در پشت سر من، از میان مه هویدا شد و نگاهی به من انداخت. بعد به دنبال من راه افتاد...» (شتالینسکی، ۱۳۷۹: ۱۶۱)

بولگاکف اگر چه هیچ‌گاه خودش دستگیر نشد، اما سایه سنگین و وحشت همواره همچون شمشیر دامو کلس بر سرش نگاه داشته شد، بسیاری از آثارش توقیف و ممنوع‌الانتشار شد و خودش نیز به فقر و فلاکت در افتاد. اما بسیاری از همقطاران این نویسنده حتی سرنوشتی بدتر یافتند. ایزاک بابل، پاول فلورانسکی و نینا هاگن تورن از جمله نویسندگانی بودند که به جوخه اعدام سپرده شدند.

البته باید اشاره شود که این فضای سنگین و سخت و سترون، خاص شوروی نبود و در اغلب کشورهای کمونیستی چنین وضعی حاکم بود. «هرتا مولر» نویسنده اهل رومانی و برنده نوبل ادبی، رمان مشهوری دارد به نام «سرزمین گوجه‌های سبز». رمان روایتگر داستان زندگی دانشجویان و مردمی است که در زیر فشار فضای پلیسی رومانی، مجبور به ترک وطن می شوند و یا به خود کشی تن می دهند. «سروان بیچله» که نماد رژیم حاکم محسوب می شود، همچون سایه در تعقیب دانشجویان است و آنان را تحت نظر دارد. سروان سگی دارد که نام او هم بیچله است و در واقع از نظر نویسنده این دو یک «تن» هستند که رژیم حاکم و خصایص آن



به پیش»، توسط حزب کمونیست از مقام ریاست جمهوری کنار گذاشته شده بود، با کمک تنی چند از یاران نزدیکش شروع به دسیسه چینی کرد و عاقبت با استفاده ابزاری از جوانان و دانشجویان با عنوان «انقلاب فرهنگی» و مبارزه با امپریالیست‌ها دوباره به قدرت بازگشت و رقبایش «دننگ شیائوپینگ» و «لیوشائوچی» (رئیس جمهور وقت) را به زیر کشید. اعضای بریگاد سرخ که دانشجویان هوادار مائو آن را سامان

داده بودند، «لیو» را چنان کتک زدند که دیگر هیچ‌گاه نتوانست کمر راست کند و از عوارض همان کتک‌ها در گذشت. آنها بر سر «دننگ» کلاه بوقی گذاشتند، او را در خیابان‌ها گرداندند و مجبور کردند علیه خود اعتراف کند. (پیتروزا، ۱۳۸۵: ۴۷)

ژید در ادامه به جاه‌طلبی و خودپرستی استالین اشاره می کند. وی بر اساس مشاهدات خود می گوید که تصویر استالین همه جا نصب شده، نامش همواره بر سر زبان‌هاست و در تمام نطق‌ها و خطابه‌ها مورد حمد و ستایش قرار می گیرد، بخصوص نویسنده به گرجستان اشاره می کند که در تمام خانه‌ها، حتی در ساده‌ترین آنها، تصویر استالین در جایی که بیشتر تصویر حضرت مریم نصب شده بود، بر دیوارها آویخته شده است. وی می نویسد: «استالین چیزی جز تحسین و تمجید را نمی تواند تحمل کند، و تمام آن کسانی را که نمی توانند تحسین بکنند، رقیب خود می پندارد.» (ص ۷۸) در ادامه، نویسنده از یکی از تجارب بدیع خود در این سفر می گوید. ژید در حالی که از شهر کوچک گوری، زادگاه استالین می گذشت تصمیم گرفت تلگرافی به وی بفرستد و از این که او را به شوروی پذیرفته تشکر نماید، به همین خاطر به اداره پست می رود و خواستار فرستادن این متن می شود: «در ضمن این مسافرت گرانبها، در حالی که از شهر گوری می گذرم، احتیاج قلبی عمیقی را در خود احساس می کنم که به شما... اما به اینجا که رسید، به ناگاه مترجم دست‌نگه داشت و به نویسنده ما گفت که او هرگز نمی تواند استالین را با لفظ «شما» مورد خطاب قرار دهد و توصیه کرد که عبارت «شما، ریاست کارگران» یا «معلم ملت‌ها» در خطاب به استالین به کار رود. (ص ۷۳)

از دیدگاه ژید، نویسنده و هنرمند واقعی کسی است که قدرت انتقاد از ناراستی‌ها را داشته باشد و در دام هم‌رنگی و شباهت‌های اجباری نیفتد. ژید در مورد اتحاد جماهیر شوروی نگران آن است که آیا انقلاب به هنرمند خویش اجازه خواهد داد، برخلاف آب شنا کند و یا هم‌رنگی و هم‌گونی را از او طلب خواهد کرد و در این صورت هنرمند چه چیزی برای عرضه خواهد داشت؟!

را نمایندگی می کنند. فیلم «زندگی دیگران» نیز به‌طور درخشانی به دشواری‌های نویسندگان و روشنفکران در رژیم آلمان شرقی سابق پرداخته است. اما شاید بهتر از همه جورج اورول، در رمان‌های «مزرعه حیوانات» و «۱۹۸۴» درباره خطر نظام‌های تمامیت‌خواه هشدار داده باشد. «۱۹۸۴» جامعه‌ای را نشان می دهد که آمارهای اقتصادی مرتب دستکاری می شود تا رشد شتابان را نشان دهد، شخصیت‌هایی که تا دیروز انقلابی بودند، به ناگاه مغضوب و حذف می شوند و کوچکترین حرکات آدمی حتی در خانه و حریم شخصی، مورد نظارت و مراقبت قرار می گیرد. سایه حزب حاکم دولتی آن قدر بلند و سنگین است که عملاً تمام کشور را دربر گرفته است.

سایه وحشت در نظام کمونیستی چین تحت زعامت «مائو» هم وجود داشت. «مائو» که پس از شکست برنامه اقتصادی‌اش به نام «جهش بزرگ

حداقل «فیدل کاسترو» این حسن را داشت که گاهی خودش به مزارع نیشکر می‌رفت و دوش به دوش مردم کار می‌کرد و هموطنانش می‌توانستند به سادگی او را «فیدل» صدا کنند!

جاه‌طلبی و خودپرستی استالین راحت‌ترین لنین نیز کشف کرده بود و در مورد آن به رفقای حزبی هشدار داد. وی اندکی پیش از مرگ، نامه‌ای محرمانه به حزب نوشت و خواستار برکناری استالین از سمت

دبیر کلی شد. لنین نوشت: «رفیق استالین، قدرت بسیار زیادی در دستان خود جمع کرده و من شک دارم که او در آینده از این قدرت با احتیاط کافی استفاده کند... استالین بسیار گستاخ است، و این نقطه ضعف در کسی که عهده‌دار وظیفه دبیر کلی حزب است، قابل تحمل نیست. به همین دلیل پیشنهاد می‌کنم که رفقا به فکر شیوه‌ای برای برکناری او و انتخاب فرد دیگری به جای او باشند.» (دان، ۱۳۸۴: ۱۲۶) اما این نامه هیچ‌گاه در مجمع عمومی حزب قرائت نشد، چرا که دوستان قدرتمند استالین، از جمله «کامنفرم» و «زینویف» که نگران به قدرت رسیدن تروتسکی بودند، اعضای شورای مرکزی را قانع کردند که نگرانی لنین بی‌مورد است و لازم نیست این نامه افشا شود. اما زمان ثابت کرد که نگرانی لنین در این مورد بجا و درست بود و حتی حامیان نزدیک استالین نیز میزان جاه‌طلبی او را دست‌کم گرفته بودند. تازه سه سال پس از مرگ استالین، در سال ۱۹۵۶ بود که نامه افشا شد و مردم اتحاد جماهیر شوروی از آن آگاه شدند.

ژید در «بازگشت از شوروی» نظرش در مورد هنر نویسندگی را بیان می‌کند و همانند اغلب نویسندگان چپ‌گرا، نوعی تعهد و رسالت برای آن به رسمیت می‌شناسد. از نظر وی، ارزش هر نویسنده به میزان انقلابی بودن و قدرت اعتراض و انتقاد است. به عبارت دیگر از دیدگاه او، نویسنده و هنرمند واقعی کسی است که قدرت انتقاد از ناراستی‌ها را داشته باشد و در دام هم‌نگی و شباهت‌های اجباری نیفتد. ژید در مورد اتحاد جماهیر شوروی نگران آن است که آیا انقلاب به هنرمند خویش اجازه خواهد داد، برخلاف آب‌شنا کند و یا هم‌نگی و هم‌گونی را از او طلب خواهد کرد و در این صورت هنرمند



آندره ژید در حالی شوروی را ترک می‌کرد که به قول خودش غمی ناشناخته دلش را می‌فشرد. او نگران سؤالاتی بود که در پاریس از او می‌شد و با خود می‌اندیشید که درباره شوروی چه باید بگوید؟ اما او به عنوان یک روشنفکر تصمیم گرفت که دروغ نگوید و دینش را به حقیقت ادا کند؛ کاری که بسیاری از هم‌قطاران او انجام ندادند و یا در آن تأخیر کردند

چه چیزی برای عرضه خواهد داشت؟!

ژید از شخصی به نام «ایکس» یاد می‌کند که گویا همراه بومی نویسنده در این سفر بود و خودش نیز شخصی تحصیل‌کرده و هنرمند بوده است. ایکس معتقد بود آنچه امروز به درد مردم شوروی می‌خورد آثاری است که بر طبق «مصلح» نوشته شوند و همه نیز بتوانند آن را درک نمایند. ژید به او اعتراض می‌کند و می‌گوید بسیاری از آثار هنری فاخر را چه بسا در ابتدا عده کمی بتوانند درک کنند و حتی عوام شاید در ابتدا با آن دشمنی هم بکنند. بنابراین سلیقه عامه نمی‌تواند ملاک خوبی برای سنجش عبار کار هنری باشد و به ایکس می‌گوید که شما همه هنرمندان را وادار می‌کنید تا هم‌نگ جماعت شوند و آنها که سرپیچی می‌کنند و یا حاضر به خلق آثار مبتدل نشوند را وادار به سکوت می‌نمایید. اما ایکس در مقابل در سرسرای مهمانخانه با صدای بلند ژید را متهم به اخلاق بورژوازی می‌کند ولی اندکی بعد به اتفاق

خصوصی نویسنده می‌رود و آهسته می‌گوید: «آخ مرده شور! من خوب می‌دانم... ولی آنجا که بودیم، به حرف‌های ما گوش می‌دادند و... آخر نمایشگاه نقاشی من هم به زودی باید افتتاح بشود.» (ص ۸۳) در نهایت آندره ژید نظرش را در مورد موقعیت هنرمند و نویسنده در شوروی چنین خلاصه می‌کند: «در اتحاد جماهیر شوروی، یک اثر هنری، هزاری هم که زیبا و عالی باشد، اگر طبق دستور نباشد ملعون و

مطرد خواهد بود.» (ص ۸۴)

نویسنده در ادامه کتابش در مورد وضع کارگران در اتحاد شوروی هم می‌نویسد و توضیح می‌دهد که در آن کشور، کارگر به کارخانه یا مزرعه‌ای که در آن کار می‌کند، وابسته است و به آسانی حق ندارد محل کار خود را تغییر دهد و در مقابل، هیچ کارگری حق ندارد در قبال حکم جابه‌جایی که از بالا ابلاغ می‌شود، مقاومت نماید. ضمن این که اگر کارگری عضو حزب نباشد، از رفقای حزبی خود عقب می‌ماند. البته عضو حزب شدن هم آسان نیست، اما اگر کسی به عضویت حزب در آمد دیگر قادر به خروج از آن نیست، چرا که موجب سوءظن نسبت به خود می‌شود، ضمن این که اخراج از حزب، تبعید به سیبری را در پی خواهد داشت. نویسنده تأیید می‌کند که در اتحاد شوروی، به سبک نظام‌های سرمایه‌داری، کار کارگر توسط سرمایه‌دار و کارخانه‌دار استثمار نمی‌شود، اما بلافاصله تصریح می‌کند که کارگر شوروی هنوز هم مورد استثمار است، البته به شکل پیچیده‌تر. امروزه دیگر سرمایه‌دار فعالی وجود ندارد که کارگر بتواند یقه او را بچسبند و او را مسئول فلاکت خویش بشمارد، به همین خاطر دچار نوعی سردرگمی هم شده است: «دیگر این کارگر شوروی نیست که از منافع کار خویش و از «اضافه کار» خویش استفاده می‌کند، بلکه سوگلی‌ها و سربه‌راه‌ها و بی‌سر و صداها و سیر و پرها هستند که از کار او سود می‌برند.» (ص ۱۲۵) آنتوان چخوف، نویسنده نامدار روس، داستان کوتاهی دارد به نام «چاق و لاغر»، این داستان در واقع استعاره‌ای است از وضعیتی که روسیه در دوران تزارها با آن روبه‌رو بود. تقابل میان آدم‌های معمولی (لاغر‌ها) که اکثریت

جامعه روس را تشکیل می دادند و اشخاص مهم با موقعیت های اجتماعی شاخص (چاق ها). سخنان ژید مؤید آن است که این شکاف حتی با انجام یک انقلاب به اصطلاح کاری هم بر طرف نشد و انقلابیون خود به طبقه ای جدید و چاق ها تبدیل شدند.

اقدام دیگری که بنا به گفته ژید موجب پیشرفت در جامعه شوروی می شد، جاسوسی و خبرچینی بود؛ جاسوسی از دوستان و گزارشگری

برای پلیس. این کار آن قدر در اتحاد شوروی رواج داشت که دیگر اشخاص نمی توانستند به هم اعتماد کنند و پیش هم در ددل نمی کردند. وی حتی از کودکانی می گوید که جاسوسی پدر و مادر خود را می کردند: «به این طریق جاسوسی و خبرگزاری کم کم جزو عرف و عادت مردم در آمده است. تمرین این کار را حتی از اوان ایام جوانی شروع می کنند و کودکانی که خبرگزاری می کنند، تشویق هم می شوند.» (ص ۱۴۷)

مورد «پاولیک موروزف» کودکی که در اوایل دهه ۱۹۳۰ پدرش را لو داد، شاید نقطه اوج این ماجرا بود که حکومت وی را در حد یک قهرمان ستایش کرد.

و در پایان، آندره ژید در حالی شوروی را



ترک می کرد که به قول خودش غمی ناشناخته دلش را می فشرد. او نگران سؤالاتی بود که در پاریس از او می شد و با خود می اندیشید که درباره شوروی چه باید بگوید؟ اما او به عنوان یک روشنفکر تصمیم گرفت که دروغ نگوید و دینش را به حقیقت ادا کند؛ کاری که بسیاری از همقطاران او انجام ندادند و یا در آن تأخیر کردند. وی به خاطر همین کتاب با انتقادات شدیدی روبه رو شد و بخصوص چپ های فرانسه با او دشمن شدند، چرا که هنوز به شوروی امیدوار بودند. شاید ژید همان موعودی بود که بی موقع و بی وقت ظهور کرد، همانند مسیح داستایوفسکی در «برادران کارامازوف» که بی موقع به دنیای خاکی بازگشت و توسط مفتش بزرگ، همان کشیشی که قرار بود مبلغ آیین مسیحیت باشد، بازداشت شد.

آندره ژید در ابتدا کارش را با تمجید از اتحاد شوروی شروع کرد، اما در نهایت به جایی رسید که بگوید: «در اتحاد شوروی غمناک بودن، یا دست کم غم خود را اظهار داشتن و به چشم دیگران کشیدن، به صورت عجیبی خطرناک است. روسیه جای شکوه و زاری نیست. سبیری جای این کار است.» (ص ۱۷۸) و سرانجام برای ام القرای سوسیالیسم چنین مویه می کند: «ای روسیه افتخار آمیز ورنجدیده! ما چشم های خویش را از تو بر نمی گردانیم! تو اگر در آغاز امر، سرمشقی برای ما محسوب می شدی، و اسفا که اکنون نشانمان می دهی که انقلاب، در چه شنزاری ممکن است فرو برود.» (ص ۱۸۲)

منابع

- آندره ژید، بازگشت از شوروی، مترجم جلال آل احمد، قم، نشر خرم، ۱۳۸۵
- جان ام. دان، انقلاب روسیه، مترجم سهیل سُمی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۴
- دیوید پیترز، انقلاب فرهنگی چین، مترجم مهدی حقیقت خواه، تهران، ققنوس، ۱۳۸۵
- ویتالی شتالینسکی، روشنفکران و عالیجنابان خاکستری، مترجم غلامحسین میرز صالح، تهران، مازیار، ۱۳۷۸

در شماره ۲۴ نشر به چشم انداز ایران مقاله ای از دکتر سید کاظم اکرمی منتشر شد که برخی جمله های آن به

شرح زیر تصحیح می شود:

- در جلسه مورخ ۱۳ اسفند ۱۳۶۴ دستور تشکیل شورایی مرکب از دو نفر از استادان حوزه علمیه، سه نفر از معاونان آموزش و پرورش و سه نفر از اعضای شورای عالی آموزش و پرورش، یک نفر از اعضای کمیسیون آموزش و پرورش مجلس شورای اسلامی، دو معلم (زن و مرد) آگاه به انتخاب وزیر، یک نفر از کارشناسان یا متخصصان وزارت بر نامه و بودجه به انتخاب وزیر آن وزارتخانه را صادر کرد.
- طرح تغییر بنیادی اگر چه از جهت اجرایی بویژه در مورد تربیت معلم، کاری دقیق و قوی بود، از جهت فلسفی نقص هایی در مورد معرفت شناسی، هستی شناسی و انسان شناسی داشت که در سند تحول بنیادین که مورد بحث ماست رفع شده است.
- شورای عالی با وجود خواست بعضی از مسئولان جدید برای عدم اجرای طرح در شوراطرح را تصویب کرد.
- تغییر شیوه تحصیل در اجرای طرح جدید متوسطه به صورت ترمی - واحدی و بیکار شدن دانش آموز نوبالغ دبیرستانی در وسط هفته آثار منفی اخلاقی ای به وجود آورد که هنوز هم معلمان علاقه مند به معنویت و اخلاق بادی از آن یاد می کنند...
- اصل شورای تربیت، فکر خوبی است، اما هیچ راهکاری بر این که شورادر اختیار رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی و وزیر قرار نگیرد ارائه نشده است. از سوی دیگر نقشی برای انتخاب آزاد افراد شوراز سوی معلمان کشور (نه تنها تهران) و استادان تعلیم و تربیت دانشگاه ها قائل نشده اند.

چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد

در شماره قبل به معرفی کتاب «چرخه‌های افول اخلاق و اقتصاد» نوشته دکتر محسن رنانی پرداختیم. در همین رابطه دکتر رنانی در نشست که میهمان کافه خبر بود به تشریح دیدگاه‌های خود پرداخته است. آنچه در پی می‌آید خلاصه گفت‌وگوی ایشان در این نشست است.

می‌شود سلوک معنوی هم با گوشه‌نشینی رخ نمی‌دهد، چون سلوک معنوی مستلزم نه تنها رشد قلبی، که نیازمند رشد ذهنی و شخصیتی هم هست، و برای این که این دورخ بدهد باید شما در بطن جامعه حضور پیدا کنید، دادوستد کنید، از دواج کنید، زندگی اجتماعی داشته باشید تا توانمندی‌های روحی و ذهنی تان رشد کند.

بنابر این عقلانیت یک ویژگی اجتماعی تاریخی است که در همین بستر هم رشد و تکامل پیدا می‌کند. بستر فرایندهای اجتماعی و تاریخی چیزی نیست جز اخلاق؛ یعنی آن چیزی که به انسان اجازه می‌دهد اجتماعی عمل کند، همکاری بکند، رشد ایجاد بکند، آموزش بدهد و عقلانیت را رشد بدهد اخلاق است.

بنابر این رشد اجتماعی در بستر تاریخی بر اخلاق استوار است، یک جامعه ممکن است توانایی ذهنی یا بهره هوشی بالا داشته باشد، ولی عقلانیتش پایین باشد. این که سقف عقلانیت چگونه باید رشد پیدا کند و کیفیتش چه باشد محصول مناسبات اجتماعی است و مناسبات اجتماعی هم بر بستری از اخلاق رشد می‌کند. پس عقلانیت محصول اخلاق است و اقتصاد چیزی نیست جز فرایندهای عقلانی و عمل کردن و انتخاب کردن طبق عقلانیت. پس اقتصاد مبتنی بر عقلانیت است و عقلانیت مبتنی بر فرایندهای اجتماعی است و فرایندهای اجتماعی هم مبتنی است بر اخلاق.



عقلانیت محصول اخلاق است و اقتصاد چیزی نیست جز فرایندهای عقلانی و عمل کردن و انتخاب کردن طبق عقلانیت. پس اقتصاد مبتنی بر عقلانیت است و عقلانیت مبتنی بر فرایندهای اجتماعی است و فرایندهای اجتماعی هم مبتنی است بر اخلاق

بالایی داشته باشیم، اما در خانه خود بنشینیم و در جامعه آمد و شد نکنیم، عقلانیت مان بالا نمی‌رود. از این رو در عرفان اسلامی گفته

■ بحث جایگاه اخلاق در اقتصاد در دهه ۹۰ میلادی به بعد به شکل جدی دنبال شده است، ضرورت پرداختن به این موضوع در شرایط فعلی چه چیزی بوده است، هر چند شما در مباحث دیگری هم که از تئوری توسعه نیافتگی به بعد مطرح کرده‌اید به نوعی به رویکرد اخلاقی اهمیت ویژه می‌دادید.

□ صفت ممیزه انسان با سایر حیوانات این است که انسان حیوان اخلاقی است. هر چند بحث شده که انسان حیوان ناطق است و نطق به معنای عقلانیت بیان شده، ولی بویژه در دوران اخیر، مطالعات روانشناختی نشان داده که سطحی از عقلانیت را که انتخاب سازگار بین گزینه‌هاست، سایر حیوانات هم دارند، به همین خاطر ما یک دیوانه را هم که ظاهرًا عقلی ندارد انسان محسوب می‌کنیم، چون سطحی از عقلانیت را دارد. پس عقلانیت یک طیف است که یک سر آن عقلانیت کامل است و سر دیگر آن عقلانیت ناقص است.

دوم این که عقل محصول ژنتیک است، اما برای این که عقل به تصمیمات درست منجر شود به عقلانیت نیاز داریم. شما ممکن است بهره هوشی بالایی داشته باشید، ولی عقلانیت شما پایین باشد. صفت ممیزه انسان اگر چه گفته می‌شود که عقل است، ولی در واقع عقلانیت است. عقل یک قوه فردی طبیعی و ژنتیک است، اما عقلانیت یک قوه اجتماعی است و محصول عملکرد جمعی است. اگر بهره هوشی

■ پس شما هم جزء کسانی هستید که معتقدند آدام اسمیت به عنوان پدر علم اقتصاد یک اخلاق گراست و ثروت ملل، کتاب اخلاق بوده است؟

□ اسمیت پیش از آن که اقتصاد بنویسد، بخواند و تدریس کند فیلسوف اخلاق بوده. او کتاب «نظریه عواطف اخلاقی» را پیش از ثروت ملل نوشته است. نمی شود کسی که این کتاب را نوشته یک کتاب دیگر بنویسد که سراسر نسبت به اخلاق بی توجه یا بی طرف باشد. من معتقدم کتاب «ثروت ملل»، مکمل کتاب «نظریه عواطف اخلاقی» است.

اسمیت در ثروت ملل فرض کرده جامعه، بسترهای اخلاقی و عاطفی اش مهیاست و عنوان کرده در این بستر اگر این گونه عمل کنیم بهتر است. او فرض کرده دولتی حاکم است که آن دولت بسترهای حقوقی مناسب را مهیا کرده و قواعد اخلاقی جامعه را هم رعایت می کند. اسمیت به چنین دولتی می گوید تو سراغ اقتصاد نرو، کاری به بازارها نداشته باش و بگذار کار خودشان را بکنند، اما می گوید مراقب بسترهای اخلاقی و حقوقی باش که تخریب نشوند.

حقوق و اخلاق دو روی یک سکه هستند، هر دو «حدود» را تعیین می کنند و می گویند من تا چه حد حق دارم جلو بیایم و حقوق شما را محدود کنم. حقوق، قانونا معین می کند که حق مداخله من در منافع دیگران تا کجاست و اخلاق هم با مکانیزم های درونی تعیین می کند که میزان تعرض من به حقوق دیگران تا کجا مجاز است.

اسمیت فرض کرده دولتی سرکار است که کارش نگهداری از اخلاق و قانون است و از این گذشته جامعه سالمی هست که در آن مبانی اخلاقی پایدار و مستقر است و حتی نیاز به حراست دولت هم ندارد. او به دولت می گوید تو برو و فقط محافظ حقوق مالکیت باش، آنها را حفاظت کن یعنی محدوده آنها را تعریف کن و سپس تأسیس نهادهای آنها را تضمین بکن.

اما متأسفانه در تفسیر و برداشتی که از اسمیت شده این قسمت را نمی بینند و اسمیت را به عنوان پدر سرمایه داری معرفی می کنند، در حالی که اسمیت هیچ گاه کلامی در مورد سرمایه داری بر زبان نیاورده و اصلاً این واژه

حقوق و اخلاق دوروی یک سکه هستند، هر دو «حدود» را تعیین می کنند و می گویند من تا چه حد حق دارم جلو بیایم و حقوق شما را محدود کنم. حقوق، قانونا معین می کند که حق مداخله من در منافع دیگران تا کجاست و اخلاق هم با مکانیزم های درونی تعیین می کند که میزان تعرض من به حقوق دیگران تا کجا مجاز است

را هم به کار نبرده است. اسمیت هیچ گاه از بازارهای بی مهار و از آزادی اقتصادی بی مهار حمایت نکرده و آزادی را جامع دیده است. بنابراین این جفایی به اسمیت بوده که برداشت غلطی از کتاب های او شده و تفسیر اشتباهی از «ثروت ملل» داده شده، در حالی که در کنه نظریه بازار اسمیت، نظریه اخلاق او مفروض است.

از زمان سقراط تا امروز که در دهه دوم قرن ۲۱ هستیم، من نظریه ای نمی شناسم که گفته باشد برای اقتصاد نیازی به اخلاق نداریم. ممکن است مانند سوداگران (مرکانتیلیست) اخلاق را مسکوت گذاشته باشد، ولی نظریه ای که گفته باشد برای رشد اقتصادی فقط پول و آزادی اقتصادی کافی است و نیازی به چیز دیگری نداریم، وجود ندارد. نظریات تأثیر گذار و ماندگار اقتصادی همه یا صراحتاً بر اخلاق تأکید داشته اند یا آن را مفروض انگاشته اند.

اخلاق همیشه زیربنای اقتصاد بوده است و امروز عالمان اقتصاد متوجه شده اند که باید این اصل را به سخن بلند بگویند، چون نگفتن آن موجب سوء استفاده می شود.

■ در واقع شما جزء کسانی هستید که می خواهید جلوی این سوء استفاده را بگیرید؟

□ من همچنان اسمیتی و نئو کلاسیک هستم، ولی نئو کلاسیکی که معتقدم به آدام اسمیت جفا شده است. اسمیت یک فیلسوف اخلاقی بوده، او اصلاً نمی گوید صرف دنبال کردن نفع شخصی تأمین کننده نفع

اجتماعی است. اسمیت نفع شخصی هماهنگ و موزون را تأیید می کند و می گوید اگر مردم نفع شخصی سازگار و موزون داشته باشند این با منافع اجتماعی همراه می شود. نفع اجتماعی نیازمند چیدمان سازگار و مناسب نفع شخصی است. شما نمی توانید سود طلبی بکنید و بگویید نفع شخصی است، سود طلبی شما باید با باقی منظومه روابط اخلاقی سازگار باشد؛ چنین چیزی می تواند نفع اجتماعی را تأمین کند؛ متأسفانه از نظریه اسمیت برداشت سوء شده است.

به نظر من اسمیت زندگی منزله و اخلاقی، همانند قدیسین مسیحی داشته است و نظریه عواطف اخلاقی خودش را در زندگی شخصی اش اجرا می کرده، از این رو نمی تواند در کتاب «ثروت ملل» همه اینها را زیر پا بگذارد و بگوید نفع شخصی نامحدود می تواند منافع اجتماعی را به دنبال داشته باشد.

■ از فضای نظریه اخلاق کمی دور بشویم، شما در چند سال اخیر کم کار بودید، آیا به غیر از کتاب «چرخه های افول اخلاق و اقتصاد»، کتاب دیگری هم در دست انتشار دارید؟

□ از یک دید من کم کار بوده ام، اما از یک دید هم یکی از پرکارترین ها در سال های اخیر بوده ام. مثلاً از سال ۱۳۸۵ دو سه سالی از وقتم را روی کتابی به نام «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی» گذاشتم که حدود ۵۰۰ صفحه شد و آن را در سال ۸۷ تنها در پنج نسخه تکثیر کردم و برای پنج تن از سران کشور ارسال کردم، که البته هیچ باز خوردی ندیدم و حتی اعلام وصولی هم نشد. من در آن کتاب که برای انتشار آن در حال گفت و گو با ناشری هستم، بسیاری از فرایندهای امروز را پیش بینی کرده ام. بنابراین اگر کارهایی از این دست را هم کار بدانید، یکی از پرکارترین ها بوده ام. اما ممکن است بگویید بعد از کتاب «بازار یا نابازار؟» که سال ۱۳۷۶ چاپ شد دیگر کتاب جدی ای نداشته ام که در پاسخ باید بگویم درست است. گرچه بعد از آن چهار پنج کتاب داشته ام، اما معمولاً ترجمه بوده است. امیدوارم کتاب آخرم یعنی «چرخه های افول اخلاق و اقتصاد» تأثیر مثبتی داشته باشد.

■ در مورد کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی» اگر امکان دارد بیشتر توضیح دهید.

□ در آن کتاب اشاره کرده ام که این بازی

که غرب بر سر ما در آورده بازی نفت است و نگران انرژی اتمی ما نیست. غرب می داند که ما به دنبال بوم نیستیم، حتی من معتقد هستم که غرب آگاهانه از طریق بازی عبدالقدیر خان ما را درگیر بازی بزرگتری کرده است.

من این موضوع را در چارچوب نقشه جهانی انرژی دیده‌ام که غرب می خواهد ما در این بازی دخیل شویم تا از وابستگی به انرژی فسیلی به طور کلی و انرژی

حوزه خلیج فارس به طور خاص آزاد بشود، زیرا غرب نباید سرنوشت خودش را به یک منطقه تنش آلود بی ثبات گره بزند و باید از بحران‌های آتی پیشگیری کند. به همین منظور باید یک بازی راه بیندازد که از طریق آن بازار نفت را مدیریت کند تا قیمت نفت پایین نیاید و قیمت هر بشکه نفت بین ۹۰ تا ۱۰۰ دلار بماند. اگر دقت کنید هر زمان که قیمت نفت از ۹۰ دلار پایین تر می آید قطعه‌نامه‌های صادر می کنند که قیمت بالا برود، البته نمی خواهند خیلی هم بالا برود و مثلاً به ۱۳۰ دلار برسد، زیرا برای گذار از الگوی مصرف انرژی فسیلی به این قیمت‌ها نیاز دارند. این سیاست آنها دارد به نتیجه می رسد. آلمان در ماه گذشته به یک آستانه مهم رسید. درست در ظهر روز شنبه هفتم خرداد ماه ۱۳۹۱ آلمان توانست نیمی از کل انرژی برق مورد نیاز خود (در حدود ۲۲ گیگاوات برق) را توسط پنل‌های خورشیدی تولید کند. این حجم از تولید برق برابر ظرفیت تولید ۲۰ راکتور هسته‌ای هزار مگاواتی مشابه نیروگاه بوشهر است. این مسئله از این جهت اهمیت دارد که تاکنون هیچ کشوری به این درصد بهره‌برداری دست پیدا نکرده است. البته هنوز امکان ذخیره‌سازی این حجم عظیم تولید برق خورشیدی را ندارند، اما مهم این است که تولیدشان به این آستانه رسیده تا بعد فکری هم برای ذخیره‌سازی بکنند. بنابراین آن تحولی که در کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی» پیش بینی کرده بودم - که در صورت بالا ماندن قیمت نفت رخ می دهد - اکنون در حال رخ دادن است و طلیعه‌های آن نمایان شده است. چند سال دیگر لازم است که قیمت نفت حول و حوش ۱۰۰ دلار باقی بماند تا این تحول کامل



من معتقدم تداوم مناقشه اتمی برای غرب حیاتی است تا بتواند با تنش آلودنگه داشتن منطقه نفت خیز خلیج فارس قیمت نفت را مدیریت کند و نگذارد پایین بیاید

شود. به این خاطر معتقدم تداوم مناقشه اتمی برای غرب حیاتی است تا بتواند با تنش آلودنگه داشتن منطقه نفت خیز خلیج فارس قیمت نفت را مدیریت کند و نگذارد پایین بیاید.

■ در این بازی نمی خواهند وابستگی ما به سوخت‌های فسیلی از بین برود؟

□ البته در عین این که می خواهند وابستگی خودشان قطع شود، اما می خواهند وابستگی ما ادامه پیدا کند تا وقتی آنها به سلامت از الگوی سوخت فسیلی عبور کنند. آنگاه وقتی که آنها عبور کردند، تقاضای نفت کم می شود و قیمت نفت به طور طبیعی پایین می آید. پس فعلاً برای یک دوره بلندمدت باید نفت در حدود ۹۰ تا ۱۰۰ دلار بماند تا صنایع غرب پوست‌اندازی کنند و در سوخت‌های پاک، انرژی اتمی، انرژی هیدروژن و نظایر اینها سرمایه گذاری بکنند. وقتی این سرمایه‌ها جواب بدهد و تولید آنها اقتصادی بشود، قیمت نفت را رها می کنند، یعنی کافی است ۱۰ میلیون بشکه نفت مازاد روی آب بماند تا نفت به زیر ۵۰ دلار سقوط کند.

من تا اینجا پیش بینی و توصیه کرده‌ام که هر چه زودتر از این بازی اتمی خارج شویم. غرب ۱۰ سال نیاز دارد با ایران بازی کند، غرب می داند ایران دشمن خطرناکی نیست،

ولی زمینه را برای تنش آلود ماندن شرایط سیاسی در منطقه فراهم می کند.

عراق برای آنها خطرناک بود، غرب نمی خواهد ما را ساقط کند، اما می خواهد ما را در حالت تهاجمی نگه دارد، پس با پرونده اتمی بازی می کند تا بازار نفت را مدیریت کند. مثلاً وقتی قیمت نفت از ۱۰۰ دلار خیلی بالاتر می رود، خاویر سولانا و کاترین

اشتون می آیند و صحبت از بسته تشویقی و مذاکره می شود. اما همین که قیمت زیر ۱۰۰ دلار می آید، تهدید می کنند و قطعنامه می دهند. آنها این کارها را می کنند تا قیمت نفت از یک حد و خاصی بیشتر نوسان نکند و در دامنه خاصی پایدار بماند. به این دلیل است که من معتقدم تداوم مناقشه اتمی به سود غرب است و ما باید با درایت از آن خارج شویم.

■ اجازه دهید به موضوع کتاب «چرخه‌های افول...» بازگردیم. از چه زمانی ایده این کتاب به ذهن شما آمد؟

□ من در سال ۱۳۸۱ در شماره ۱۹ مجله آفتاب مصاحبه‌ای داشتم با عنوان «سقوط سرمایه اجتماعی». در آن مصاحبه اولین باری بود که در ایران بحث سرمایه اجتماعی وارد ادبیات اقتصادی می شد. قبل از آن در حد ترهای جامعه‌شناسی این موضوع مطرح بود ولی در مباحث اقتصادی ایران جایی نداشت.

قبل از آن آقای مظاهری، وزیر اقتصاد وقت، جلسه‌ای در محل ریاست جمهوری با حضور ۴۰-۳۰ اقتصاددان برگزار کرده بود. البته بعداً فهمیدم این یک جلسه تبلیغی بوده است و وزیر می خواستند به آقای خاتمی نشان بدهند که ده‌ها اقتصاددان با آنها همکاری می کنند، که البته این طور نبود. در هر صورت در آن جلسه به سه چهار نفر وقت دادند صحبت کنند، از جمله من که در آن فرصت بحث سرمایه اجتماعی را مطرح کردم و گفتم که از این به بعد اقتصاد ما گیر سرمایه اجتماعی پیدا خواهد کرد.

به آقای خاتمی گفتم شما همه رقابت‌های سیاسی و نیز سیاست‌های اقتصادی را رها کنید و به موضوعات اجتماعی بپردازید. مردمی هم که به شما رأی دادند، دغدغه‌شان اجتماعی بود. رسالت شما این است که در دوران ریاست

جمهوری بکوشید اعتماد بین مردم و حکومت را بازسازی کنید و سرمایه اجتماعی را بالا ببرید.

از آن دوران بود که من به موضوع اخلاق در اقتصاد پرداختم و در واقع کار روی این موضوع را آغاز کردم، که حاصل آن تعداد زیادی مقاله و سخنرانی و راهنمایی چند پایان نامه در کارشناسی ارشد و دکترا و نیز ترجمه چند کتاب مثل کتاب «درک دموکراسی» و کتاب «سرمایه اجتماعی و توسعه اقتصادی» بود که هر دو توسط سازمان مدیریت و برنامه ریزی سابق چاپ شد و در نهایت همه این کارها به کتاب «چرخه های افول اخلاق و اقتصاد» منجر شد.

در همان مصاحبه ای که در سال ۸۱ در مجله آفتاب داشتم اشاره کردم که باروند کنونی کاهش سرمایه اجتماعی، در انتخابات ریاست جمهوری بعدی ما شاهد نتایج شگفت انگیزی خواهیم بود، چون زمانی که سرمایه اجتماعی کاهش پیدا می کند مردم دیگر عقلانی عمل نمی کنند، بلکه احساسی تصمیمی می گیرند. به عبارت دقیق تر مردم به جای عقل ابزاری به عقل معنایی یا شهودی خود مراجعه می کنند و به همین علت رفتارشان دیگر قابل پیش بینی نیست، و دیدیم که در انتخابات سال ۱۳۸۴ رفتاری غیر قابل پیش بینی از مردم بروز کرد.

یعنی در انتخابات بعدی شاهد نتایج عجیب تری خواهیم بود؟

بله، به شرط آن که اجازه داده شود مردم خودشان را بروز بدهند. همان طور که دولت آقای هاشمی اجازه داد در انتخابات سال ۷۶ مردم خودشان را بروز دهند و خاتمی را انتخاب کنند و یاد در سال ۸۴ دولت آقای خاتمی اجازه داد مردم خودشان را بروز دهند و آقای احمدی نژاد را انتخاب کنند. در شرایط کنونی که سرمایه اجتماعی پایین آمده هر گاه اجازه بروز و آشکار شدن به مردم بدهیم مردم انتخاب هایی غیر قابل پیش بینی خواهند داشت، چرا که در شرایط روح بی اخلاقی یا سقوط سرمایه اجتماعی مردم دیگر خیلی به عقل مراجعه نمی کنند و از احساس شهودی خود پیروی می کنند.

رابطه اخلاق و پول را به عنوان نماد اقتصاد چگونه می توان تعریف کرد؟

در جامعه اخلاق مدار هزینه ها کاهش پیدا می کند، چون مردم عاقلانه تر عمل می کنند،

برای نمونه هزینه هر سرعت گیر پلاستیکی که در خیابان های شهر نصب می شود بالغ بر یک میلیون تومان است. اگر مردم معقول و اخلاقی عمل کرده و قانون را رعایت کنند این هزینه ضروری نیست. تحقیقات جدید در کشورهای اروپایی نشان می دهد در جوامعی که اخلاق گرا تر هستند حتی افزایش نقدینگی هم منجر به تورم کمتری می شود، این به خوبی رابطه اخلاق و اقتصاد را مشخص می کند. رابطه اخلاق و اقتصاد از سقراط شروع شد. اولین شهید اخلاق و اقتصاد سقراط بود. سقراط گفت جامعه سعادت مند، جامعه اخلاقی است. امروز اقتصاد دانان و جامعه شناسان توسعه می گویند جامعه توسعه یافته جامعه اخلاقی است. فقط واژه توسعه را جای واژه سعادت گذاشته ایم، اما نکته همان است که بود.

۲۵۰۰ سال طول کشید تا علم اقتصاد توانست این حرف ساده سقراط را عملیاتی کند، برای آن شاخص بسازد و با آمار و ارقام نشان بدهد که نقش اخلاق در اقتصاد چقدر مهم است. انسان ۲۵۰۰ سال دویده تا به اینجا برسد که اگر دولت دروغگو باشد مردم فقیر می شوند، هر چقدر هم پول خرج کنید، محصول دولت دروغگو، فقر مردم است. شاید این حرف به نظر تان حرفی بزرگ باشد، ولی به سادگی قابل نشان دادن است و ما آن را به صورت ریاضی هم نشان داده ایم.

دولتی که راست نمی گوید، منجر به فقر اقتصادی جامعه می شود. این موضوع را با مدل ریاضی هم نشان داده اند. مقاله ای در همین زمینه در دومین شماره مجله «اقتصاد تطبیقی» چاپ شد. اگر شما می بینید با وجود پول زیادی

زمانی که سرمایه اجتماعی کاهش پیدا می کند مردم دیگر عقلانی عمل نمی کنند، بلکه احساسی تصمیمی می گیرند. به عبارت دقیق تر مردم به جای عقل ابزاری به عقل معنایی یا شهودی خود مراجعه می کنند و به همین علت رفتارشان دیگر قابل پیش بینی نیست

که خرج می شود رفاه ایجاد نمی شود، به این علت است که بازدهی، کارایی و بهره وری با دروغگویی ها پایین می آید. تلاش دانش جدید اقتصاد این است که این روابط را آشکار کند.

■ **عدم اعتمادی که مردم به دولت پیدا می کنند، باز خوردش در بازارهای مالی شکل می گیرد، یعنی هر نکته ای که از سوی مسئولین بیان می شود، مردم برخلاف آن حرکت می کنند.**

بله، یکی از پیامدهای دولتی که راست نمی گوید این است که وقتی مردم اعتمادشان را به مراجع رسمی از دست می دهند، کالاهای معیار پیدای می کنند، مثلاً می گویند ما دیگر آمار تورم را قبول نداریم، از این رو یک کالای شاخص پیدا می کنند و بر اساس قیمت آن کالای شاخص مثل طلا و دلار تورم را محاسبه می کنند، یعنی وقتی مردم اعتمادشان را به آمارهای رسمی از دست بدهند کالا یا شاخص معیار پیدا می کنند. برای مردم ایران، قیمت بنزین، طلا و ارز و قیمت زمین کالاهای معیار شده و مردم به قیمت این کالاها نگاه می کنند و تورم را تخمین می زنند و هر چقدر هم دولت داد بزند که تورم چقدر است، مردم گوش نمی دهند و به تغییرات قیمت این کالاها نگاه می کنند و عمل می کنند.

اینجا همان نقطه ای است که باز خورد سیاست های اصلاحی کاهش پیدا می کند.

بله، این یعنی کاهش کشش یا ضریب تأثیر سیاست ها. به این مفهوم که در شرایط بی اعتمادی میزان تأثیر گذاری سیاست ها بر متغیرهای اقتصادی کاهش پیدا می کند. زمانی نرخ بهره یک درصد کم می شود شاهد موج سرمایه گذاری رو به از دیاد هستیم، مانند کشورهای اروپایی که اگر بانک های مرکزی شان نیم درصد با نرخ بهره بازی کنند اقتصاد کلی واکنش نشان می دهد، اما در ایران ۱۰ درصد نرخ سود بانکی کاهش پیدا می کند، ولی هیچ اتفاقی نمی افتد، این نشان می دهد کشش سرمایه گذاری نسبت به سیاست های دولت صفر است.

■ **در بحث سرمایه اجتماعی وضعیت موجود را تبیین کردید، حالا پرسش اینجاست که با توجه به آنچه در «چرخه های افول اخلاق و اقتصاد» تصویر کرده اید چگونه می توانیم شرایط انباشت مجدد سرمایه اجتماعی را فراهم کنیم؟**

□ سرمایه اجتماعی ویژگی‌های مشترکی با سرمایه اقتصادی دارد، سرمایه وقتی شروع به تخریب می‌کند، به‌طور فزاینده تخریب می‌شود و وقتی تجمیع می‌شود هم فزاینده تجمیع می‌شود، یعنی نرخ تجمیع فزاینده است. سرمایه «خودافزا» است و جاذب انواع سرمایه‌های دیگر هم است، یعنی وقتی سرمایه اجتماعی بیاید انواع دیگر سرمایه‌های فیزیکی، اقتصادی و انسانی را هم به همراه خود می‌آورد. دویی یک محیط امن و پراز سرمایه اجتماعی درست کرد، یعنی از محیط حقوقی امن شروع کرد و بعد مناسبات انسانی خوب را سازماندهی کرد، سرمایه اقتصادی از همه جای دنیا به دویی سرازیر شد و بعد سرمایه انسانی هم از همه جای دنیا آمد، ولی سیاست دویی این نبود که ابتدا آدم‌ها را از دور دنیا بیاورد، بلکه اول محیط بازاری را خوب طراحی کرد. این موضوع نشان می‌دهد که سرمایه، هم زمان تجمیع، خودافزا است و هم، زمان تخریب.

در حال حاضر شاهد افول سرمایه اجتماعی هستیم و این تخریب به صورت خودافزا در حال افزایش است، وقتی به یک راننده می‌گوییم، پشت چراغ قرمز توقف کند در پاسخ می‌گوید: «خدا عوض بده، سه هزار میلیاردش رو خوردند و بردند، تو به من میگی، اینجا و ایسم!!!» الان ما وارد فرایند تخریب تصاعدی شده‌ایم. اما در حال حاضر من معتقدم اگر انتخابات ۸۸ در مسیر بی‌تثنی طی شده بود ممکن بود تخریب سرمایه اجتماعی کم شود یا حتی بازسازی شود.

در شرایط فعلی ما نیاز به سرمایه نمادین داریم. سرمایه نمادین در اصلاح سرمایه اجتماعی بسیار با اهمیت است و باید به تولید سرمایه نمادین بپردازیم که در انتخابات بهترین فرصت ایجاد شد. دویی بعد از آن که یک بستر حقوقی اولیه ایجاد کرد سراغ سرمایه‌های نمادین رفت، مثلاً به دیوید بکام گفتند یک ویلا اینجا در جزیره نخل به شما هدیه می‌دهیم و بعد هم تبلیغ کردند که دیوید بکام در جزیره نخل، ویلا دارد. به این شکل سرمایه نمادینی مثل بکام را به خدمت گرفتند و جزیره نخل را جهانی کرد، یعنی از این ورزشکار که یک سرمایه نمادین جهانی بود استفاده کردند تا سرمایه‌های دیگر را جذب کند و بعد خود جزیره را هم به یک سرمایه نمادین تبدیل کند.

■ این سرمایه نمادینی که شما از آن نام می‌برید در شرایط فعلی دچار چالش است، چون به فرض که یک چنین سرمایه نمادینی پیدا شود و به مردم بگوید من آمده‌ام تا وضعیت اقتصادی را سامان بدهم، اما وجود این طیف عظیم مردم که در سال‌های اخیر دچار یارانه نقدی شده و یادگیر فساد اقتصادی بوده است، اجازه نمی‌دهد که تغییرات مثبت مورد نظر را ایجاد کند و در مقام عمل سقوط می‌کند. در تاریخ معاصر هم می‌بینیم چون سرمایه اجتماعی کافی نداریم این سرمایه اجتماعی نمادین فقط در یک دوره کوتاه عمر می‌کند.

□ این بازمی‌گردد به یک ویژگی مردم ایران. البته من در این مورد در حال بررسی هستم و قرار است در یک نشست علمی این موضوع را به صورت کامل باز کنم، ولی اگر

برای مردم ایران، قیمت
بنزین، طلا و ارز و قیمت زمین
کالاهای معیار شده و مردم به
قیمت این کالاها نگاه می‌کنند
و تورم را تخمین می‌زنند و
هر چقدر هم دولت داد بزند که
تورم چقدر است، مردم گوش
نمی‌دهند و به تغییرات قیمت
این کالاها نگاه می‌کنند
و عمل می‌کنند

بخواهیم به صورت اجمالی به آن بپردازیم، این است که مردم ایران مردم عجول و کم‌صبری هستند. انگلیسی‌ها طی ۷۰۰ سال حکومت سلطنتی فقط یک شاه را کشتند، تازه آن شاه را هم به مجلس بردند و محاکمه‌اش کردند و بعد رسماً اعدامش کردند. ما در این ۳۰۰ سال اخیر تقریباً هر ۳۰ سال یا هر نسل یک شاه یا حاکم را کشته‌ایم.

مردم ایران عجول هستند و شخصیت تاریخی نابالغی دارند، شخصیت تاریخی ما به بلوغ نرسیده است. با هزار هیاهو رئیس‌جمهوری را می‌آوریم و وقتی دیدیم بعد از چهار سال نتوانست کاری بکند، دلزده می‌شویم و برایش طنز می‌سازیم و بعد هجوم می‌بریم به طرف فرد دیگری که گمان می‌کنیم می‌آید و روی او را کم می‌کند.

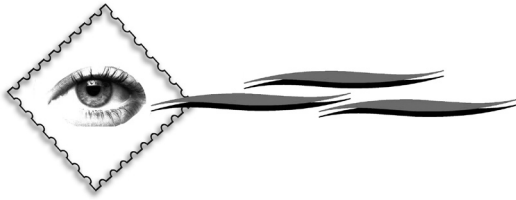
به‌طور خلاصه می‌توان گفت مردم ایران در شرایط کودکی تاریخی مانده‌اند، مثل کودکی که بستنی می‌خواهد و همان لحظه هم آن را طلب می‌کند. بیش از آن که عقلانیتشان در تصمیماتشان دخیل باشد، احساساتشان را در تصمیم‌گیری دخیل می‌کنند و این معضلی است که برای حل کردنش نیاز به یک تحول بلندمدت تاریخی داریم.

■ شما به تازگی تئوری پیری نظام را مطرح کرده‌اید؛ آیا این نظریه در چارچوب چرخه‌های افول قابل تعریف است؟

□ این بحثی سیستمی و برگرفته از مباحث اقتصاد فیزیکی است که طی چند سال مطالعاتی در مورد آن داشتم. رویکردی است که تئوری‌های فیزیکی را در فضای اقتصادی مورد آزمون قرار می‌دهد و یک چارچوب تحلیلی جدا دارد. خلاصه پیوند بحث «کهولت نظام» و «چرخه افول اخلاق» این است که جامعه و اقتصادی که در آن سرمایه اجتماعی افول کند دچار پیری زودرس می‌شود. مسئله خیلی ساده است، آدم بد اخلاق زود پیر می‌شود، نظام یا جامعه بد اخلاق هم زود مستهلک می‌شود.

جامعه‌ای که در آن سرمایه اجتماعی و اخلاق افول می‌کند به لحاظ سیستمی باید خیلی هزینه صرف کند، از این رو در چنین جامعه‌ای همه خسته هستند و زود پیر می‌شوند. مثلاً وقتی فردی می‌خواهد برود و یک نان بگیرد در همین رفت و آمد ساده بیش از حد باید انرژی صرف کند و مراقب خودش باشد، به همین علت زود خسته می‌شود. خود من وقتی همسرم می‌گوید چیزی بخرم، عزا می‌گیرم، که باید از خانه بیرون بروم و چقدر سرو صدا و بوق و دود و تنش‌های مردم و بد خلقی‌شان را تحمل کنم تا خرید کنم و برگردم. برای خرید نان زود خسته می‌شوم، اما اگر چند ساعت در خانه ظرف بشویم خسته نمی‌شوم. اینها را نباید ساده گرفت، همه اینها نشانه است. همین که رانندگان زیاد بوق می‌زنند، نزاع خیابانی زیاد شده و نظایر این‌ها همگی نشانه‌های خستگی و پیری سیستم است.

به همین خاطر می‌گویم کاهش سرمایه اجتماعی و سازوکارهای اخلاقی موجب هرزروی انرژی می‌شود و سیستم زود پیر می‌شود. معضل ما این است که این اتفاق‌ها همزمان در حال رخ دادن هستند.



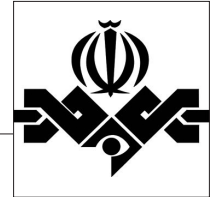
چشم‌ها و گوش‌ها

آقای هاشمی در پایان افزود چند سال پیش که مادر صداوسیما مشکل پیدا کردیم، من رفتم خدمت امام ایشان فرمودند: من نظرم این است که سران سه قوه باید مدیر عامل را تعیین کنند. (مشروح مذاکرات بازنگری، ص ۵۶۳-۵۶۰)

در شورای بازنگری پس از آن که برخی از اعضای جامعه مدرسین بر انتصاب مدیر عامل از سوی رهبری اصرار داشتند، آیت‌الله خامنه‌ای در نفی دخالت رهبری در نصب مدیر عامل سازمان افزودند: «اگر رهبر در رأس (سازمان) باشد، اگر اشکالی باشد، ما از چه کسی مؤاخذه کنیم؟ دستگاه قضایی یا دستگاه مقننه که حق نظارت بر همه امور را دارند و باید سرکشی کنند، از کی مؤاخذه کنند؟ از رهبر مؤاخذه کنند که چرا صداوسیما اشکالاتی دارد؟ چنین چیزی ممکن است؟ با این کار سینات صداوسیما دامن رهبر را خواهد گرفت، این را چیز کمی نگرید، به هر حال سوء تفاهم‌هایی در مردم هست. یک وقت غفلتی پیش می‌آید، همه مردم را به رهبری بدبین می‌کند که این، هیچ به مصلحت نیست.» (مشروح مذاکرات بازنگری، ص ۶۹۰-۵۷۲)

درباره این اصل متأسفانه شورای نگهبان در تقابل با تندی‌های مجلس ششم چنان تفسیر موسعی از صدر و ذیل اصل ۱۷۵ در رابطه با رهبری ارائه کرد که عملاً مجلس را در اجرای وظیفه قانونگذاری محدود کرد.

مدیریت صداوسیما در مجلس خبرگان قانون اساسی



مدیر عامل سازمان را امام نصب می‌کند، سه قوه چگونه نظارت کنند بر چیزی که مسئول اصلی آن رهبری است؟ در این صورت نظارت بر صداوسیما امکان‌پذیر نخواهد بود، یعنی باید نگاه بکنیم و چیزی هم نتوانیم بگوییم! این اشکال واقعاً جدی است. اگر رهبر فردا مدیر عاملی نصب کند و اشکالاتی پیش آید، کسی واقعا نمی‌تواند چیزی بگوید. این را مطمئن باشید تا مدیر عامل مورد اعتماد رهبر باشد، کسی نمی‌تواند انتقاد کند و اگر مدیر عامل کسی را هم به آنجا راه نداد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد، یک قدرت بسیار نیر و مندی در صداوسیما به وجود می‌آید.

۲- صداوسیما یکی از وسایلی توجیه مردم است، از وسایلی جانداختن مسائل کشور است، شما می‌خواهید همه این کارها را به پای رهبر بنویسید؟ اگر صداوسیما بخواهد توجیه‌گر باشد، رهبر شده توجیه‌گر همه نظام!

۳- اگر مدیر عامل فقط از طرف رهبر باشد، ارتباطش با مسئولان کشور بسیار ضعیف خواهد شد.

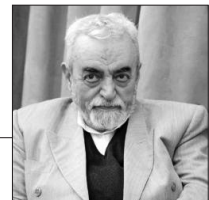
دستاوردهای مجلس خبرگان قانون اساسی که مجموعه کارشناسی‌های بسیار ارزشمندی است در چهار جلد توسط انتشارات مجلس شورای اسلامی چاپ و منتشر شده است. مجلس خبرگان قانون اساسی به فرمان مرحوم امام در زمستان ۱۳۶۷ تأسیس شد و در بهار ۱۳۶۸ پایان یافت و ثمره آن قانون اساسی مصوب ۶۸ است.

یک مورد از کارشناسی‌هایی که در مجلس خبرگان به عمل آمد بحث بر سر نحوه مدیریت صداوسیما بود که در روز ۹ خرداد ۱۳۶۸ یعنی چهار روز پیش از رحلت امام انجام شده است که تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود. در این بحث کارشناسی، در حالی که اعضای جامعه مدرسین بر این باور بودند که مدیر صداوسیما باید توسط رهبر منصوب شود، ولی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی وقت و آیت‌الله خامنه‌ای رئیس جمهور وقت نظر مغایری داشتند که در زیر می‌آید.

آقای هاشمی چنین استدلال کرده است: ۱- نظارت همیشه از بالا به پایین است. وقتی

رئیس جمهوری نیاز به رأی حساب شده دارد

(اعتماد، ۱۹ مهر ۱۳۹۱)



در سخنانی که در جمع طرفداران حزب مؤتلفه اسلامی ایراد شد انتقادهای صریحی رانسیبت

حسین‌الله عسکراولادی رئیس جبهه پیروان خط امام و رهبری روز سه‌شنبه ۱۸ مهر ۱۳۹۱

انتخابات ریاست جمهوری آینده باید مواظب باشیم و رئیس جمهور باید ریشه اجتماعی و تشکیلاتی داشته باشد، زیرا در غیر این صورت هر کس می آید رشد پیدا کند را کنار می زند... اگر جمهوری اسلامی را می خواهیم، رئیس جمهوری نیاز به رأی حساب شده دارد و رأی حساب شده بدون تشکیلات امکان ندارد. شرایط امروز بیش از گذشته اقتضای تشکل و تحزب را دارد.»

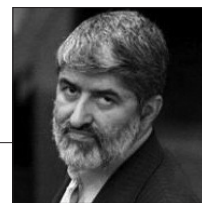
حکومتی بشر و بر مبنای اکثریت رأی مردم است، گفت: «اگر آقای احمدی نژاد می گوید من به هیچ تشکلی بدهکار نبوده و حزبی نیستم یعنی می خواهد جمهوری را شخصی اداره کند و این با جمهوریت مغایرت دارد... زمانی که ما جمهوریت را قبول کردیم باید تحزب را هم قبول کنیم اگر نه دچار نارسایی می شویم، زیرا درست است که مجموعه مردم و جمهور از فرد و افراد کمتر اشتباه می کنند اما این طور نیست که اشتباه نکنند.» وی در مورد انتخابات ریاست جمهوری آینده نیز توضیح داد: «در

کنار گذاشت و فقط تکیه به مجموعه مخفی کرد که با هم هم اندیشی دارند.» وی تأکید کرد: «رئیس جمهور نمی تواند ارتباط با احزاب و جامعه نداشته باشد، زیرا ارتباط را از کل به جزء برده است. هر یک از افرادی را که از جبهه پیروان خط امام و رهبری و جامعین به ایشان معرفی شده و وزیر شده بودند، در شرایط موفقیتشان کنار گذاشتند.» عسکراولادی در ادامه سخنان خود از پایبند بودن احمدی نژاد به جمهوریت نظام گلایه کرد و ضمن تأکید بر این موضوع که جمهوریت آخرین دستاورد

نظام است، بلکه حرف بخشی از اصولگرایان است. این در حالی است که خود آنها هم به دلیل برخورد نادرست با معتز ضین باید توبه کنند.»

مطهری در اظهار نظر دیگری درباره انتخابات ریاست جمهوری گفت: «آقای احمدی نژاد ارادت و ویژه ای به آقای مشایی دارد و از او دستور می گیرد و نمی تواند از فرامین او تمرد کند و رابطه مرید و مرادی بین آنهاست.» وی افزود: «در انتخابات رئیس جمهوری آینده باید معلوم باشد که [کاندیداها] در پس پرده مرید کسی نیستند که مثلاً دائم از او استخاره بخواهند و کشور را بر اساس آن اداره کنند.» مطهری با اشاره به مصاحبه رئیس جمهور که در آن آقای احمدی نژاد در مورد باقی ماندن یک سال از عمر دولت، ابراز تردید کرده بود گفت: «این اظهارات نشان می دهد آقای احمدی نژاد و همکارانش برای ادامه یافتن مسیر خود و تصاحب کرسی ریاست جمهوری برنامه دارند.»

مطهری: کشف نظر رهبری پس از تأیید صلاحیت ها نوعی انحراف است (خبر آنلاین، ۱۹ شهریور ۱۳۹۱)



پس از نظر شورای نگهبان از میل آفاسخن بگویند به کشور و رهبر و انقلاب خیانت کرده است.» وی با اشاره به تلاش های چهار سال پیش خود برای ریاست جمهوری علی اکبر ولایتی، توضیح می دهد: «حتی سران اصلاح طلب هم می گفتند اگر شما اصولگرا روی این فرد واقعاً توافق کنید، نه خاتمی می آید و نه موسوی.» نماینده مردم تهران در بخشی دیگر از سخنان خود با دیدگاه افرادی مانند علی سعیدی نماینده رهبری در سپاه پاسداران که معتقدند «اصلاح طلبان باید توبه کنند تا در انتخابات شرکت کنند» مخالفت کرده و می افزاید: «نمی توان گفت که [این] حرف

علی مطهری در مصاحبه اخیر خود در مورد انتخابات ریاست جمهوری دهم و یازدهم صحبت کرده و اظهار داشته پیش از انتخابات، به محافظه کارانی که اعتقاد داشته اند رهبر ایران از محمود احمدی نژاد دفاع می کند گفته است: «اولاً از کجا معلوم چنین باشد؟ ثانیاً به میل آقا چه کار دارید و چرا تلاش می کنید میل ایشان را کشف کنید؟ و ثالثاً خود ایشان تصریح کرده اند که نظر من را کسی نمی داند.» مطهری در عین حال تلاش برای کشف نظر رهبری پس از تأیید صلاحیت ها و اعلام نظر شورای نگهبان را نوعی انحراف دانسته و گفته است: «به نظر من هر کس

مسئولان محترم در پاسخ به پرسش های مردم درباره وضعیت ارز، عمداً یا سهواً، ریشه اصلی مشکل را نادیده می گیرند و تقصیرها را متوجه فشارهای خارجی، تحریم ها، دست های پنهان، دلال ها و سر حلقه ها می کنند، اما واقعیت ماجرا چیست؟

آمارهای رشد نقدینگی در سال های اخیر، ریشه ماجرا را به روشنی نشان می دهد:

بازار ارز؛ بن بست ها و راهکارها

(سایت الف، ۱۲ مهر ۱۳۹۱)



چه اتفاقی دارد می افتد؟ چه باید کرد؟
۱- چه اتفاقی دارد می افتد؟

این روزها با سقوط باور نکردنی ارزش پول ملی، هموطنان با ناراحتی و نگرانی می پرسند:

در واقع پاسخ به این پرسش که چه اتفاقی افتاده، خیلی روشن است: در سال‌های اخیر، با وجود نامساعد بودن محیط کسب و کار و کم‌تجربگی در بازار مسکن و خودرو، نقدینگی انبوه ایجاد شده این بار به بازار ارز و سکه حمله کرده است.

وقتی محیط کسب و کار مناسب نیست و سیاست‌های ضد تولیدی موجود، انگیزه‌های سرمایه‌گذاری تولیدی در ایران را سرکوب کرده و وقتی بازار سرمایه و نظام بانکی از جذب نقدینگی سرگردان ناتوانند، این حجم و حشمتناک نقدینگی باید از جایی سر درمی‌آورد. درست است که تحریم‌های خارجی، مبادلات ارزی را مشکل کرده، اما حتی اگر هیچ تحریمی هم در کار نبود، حمله نقدینگی به بازار ارز و طلا دیر یا زود رخ می‌داد. مردمی که برای حفظ ارزش دارایی‌هایشان به بازارهای ارز و طلا هجوم آورده‌اند، چندان مستحق سرزنش نیستند. سرزنش، مستحق مسئولانی است که هشدارهای گذشته درباره رشد نقدینگی را نادیده گرفتند. چقدر اقتصاددان‌های مجلس و کارشناسان دلسوز در ایام تصویب بودجه سال‌های ۸۵ تا ۹۰ فریاد کشیدند که تبدیل دلارهای نفتی به ریال و هزینه‌کردنش در قالب بودجه‌های عمرانی کار دست اقتصاد ایران خواهد داد... چقدر درباره آثار تورم‌زای افزایش‌های غیرمنطقی بودجه‌ها هشدار دادند... چقدر درباره ابتلای اقتصاد ایران به بیماری هلندی و تشدید «رکورد تورمی» تذکر دادند. دولت محترم آن زمان این هشدارها را جدی نگرفت و گویندگان آن را کینه‌توز معرفی کرد و این زمان هم به جای درس گرفتن از «منطق اقتصاد»، مشکل را به «دست‌های پنهان» و «سرحلقه‌ها» ربط می‌دهد.

البته نمی‌توان انکار کرد که بازار ارز زیر بمباران جنگ روانی و شایعات مسموم است، اما اگر این جنگ روانی و شایعات نبود، آیا نقدینگی ۳۹۰ هزار میلیاردی ساکن و خنثی می‌ماند؟ وانگهی، اگر شایعات و جنگ روانی فعال و مؤثر است که هست، برنامه دولت برای مقابله با آن کجاست؟ کدام اطلاع‌رسانی صادقانه و اقناع‌کننده در این مدت صورت گرفته است؟ پاسخ‌های آقای رئیس‌جمهور به

خبرنگاران و پاسخ‌های سخنگوی اقتصادی دولت به پرسش‌های ارزی نمایندگان و ضد و نقیض گویی‌های رئیس کل بانک مرکزی آیا در جهت خنثی‌سازی جنگ روانی و شایعات است یا تقویت آن؟

۲- چه باید کرد؟

در ابتدای این نوشتار، دو سؤال مطرح شد: چه اتفاقی دارد می‌افتد و چه باید کرد؟ اتفاقی که دارد می‌افتد این است که به دلیل نامساعد بودن محیط کسب و کار، نقدینگی سرگردان با تحریک شایعات، به بازار ارز حمله کرده و دولت هم به جای توجه به ریشه کار، به دنبال دست‌های پنهان و سرحلقه‌های موهوم است. اما چه باید کرد؟ پاسخ این سؤال فوق‌العاده مشکل است، اما این طور هم نیست که هیچ راهی نباشد. برخی نمایندگان مجلس ایده‌هایی مبنی بر ممنوعیت خرید و فروش ارز در بازار آزاد مطرح کرده‌اند که البته عملی و منطقی نیست. تنها راه حل دولت هم یعنی راه‌اندازی «مرکز مبادلات ارزی» در کوتاه‌مدت جواب نمی‌دهد، چرا که به واقعیت‌های بازار توجه ندارد.

واقعیت‌های بازار اینهاست: توفانی شدن اقیانوس نقدینگی، محیط ناامن و نامساعد کسب و کار، بازار سرمایه ناکارآمد و نظام بانکی فاسد، میل عمومی بالا به مصرف کالاها و خدمات خارجی و افزایش مستمر نقدینگی در قالب یارانه‌های نقدی و بی‌انضباطی‌های مالی دولت... در این شرایط، دولتمردان محترم از مردم می‌خواهند صرفه‌جویی کنند، ارز نخرند، کمک کنند و خریدها را به تأخیر بیندازند... روشن است که آرام کردن دریای متلاطم نقدینگی به همت عمومی نیاز دارد. همت عمومی هم انعکاس «سرمایه اجتماعی» است، یعنی اعتماد متقابل مردم به همدیگر و مردم به مسئولان و سیستم حکومتی.

اما وقتی بقیه اجزای سیستم حل مشکل، معیوبند، نمی‌توان انتظار داشت فقط با همت و ایثار مردم، این مسئله حل شود. سال گذشته اختلاس سه هزار میلیاردی، به «سرمایه اجتماعی» در ایران ضربه‌ای کاری وارد کرد، به طوری که دیگر سخت بتوان از مردم توقع ایثار داشت. وقتی آن زخم هنوز باز است و دور برخی متهمان اختلاس بیمه ایران خط قرمز کشیده

می‌شود، دیگر با چه رویی از مردم توقع ایثار داشته باشیم؟ آن هم ایثار برای جبران ناکارآمدی تیم اقتصادی ندانم کار این دولت... مردم وقتی می‌بینند شخص رئیس‌جمهور در سفر خارجی رعایت صرفه‌جویی را نمی‌کند و ده‌ها نفر از جمله همسران و بچه‌ها را در سفر نیویورک همراه می‌کنند، حق دارند پرسند که آیا فقط ما باید ایثار کنیم؟ آقازاده دکتر احمدی نژاد برود نیویورک، آن وقت ما که روز به روز سفره‌مان خالی‌تر می‌شود، برای حفظ ارزش دارایی‌های نقدی‌مان کاری نکنیم...؟

متأسفانه در روزهای اخیر برای مهار نرخ ارز، از پلیس درخواست کمک شده است و نیروهای ناجا در ساعاتی هم به میدان فردوسی و مراکز خرید و فروش آزاد ارز اعزام شده‌اند... [به کاربردن زور] برای مهار قیمت‌های رو به صعود در بازار آزاد، بدترین راه است و قطعاً اثر معکوس خواهد گذاشت. اعزام پلیس به فردوسی در بازار این طور تعبیر می‌شود که دست دولت برای تزیق ارز به بازار خالی است، شاید واقعا دست‌هایی هم پشت پرده باشد که با تحریک تقاضا نرخ‌ها را بالا‌تر می‌برند، اما مقابله با اینها باید کاملاً نامحسوس و اطلاعاتی باشد. اولین اثر امنیتی کردن بازار ارز، جهش بیشتر نرخ‌ها خواهد بود.

راه حل فوری برای بازار آزاد ارز در یک کلمه نهفته است: «اعتماد»، تا وقتی مردم به سیاست‌ها و صداقت مسئولان اعتماد نکنند، هجوم به بازار ارز و طلا آرام نمی‌گیرد. متأسفانه با ضد و نقیض گویی‌ها، تناقض‌های رفتاری و گفتاری، [...] آفرافکنی‌های رئیس‌جمهور و تیم اقتصادی کابینه، مشکل می‌توان اعتماد عمومی را جلب کرد، اما هنوز هم دیر نیست. دولت محترم اگر واقعاً می‌خواهد بازار ارز آرام شود، صادقانه به مردم حقیقت را بگویند و بابت ولخرجی‌ها و بی‌انضباطی‌های بودجه‌ای عذرخواهی کند و عملاً، راهبرد اقتصادی خود را به جای «تزیق پول به جیب مردم»، «بهبود محیط کسب و کار» قرار دهد.

اگر دولت از در صداقت درآید، مردم ایران آنقدر با معرفت و با بصیرت هستند که برای منافع ملی ایثار کنند، خریدها را به تأخیر اندازند و هجوم به بازار ارز و طلا را متوقف کنند.

مبنی بر این که ایران هم مانند سوریه و... نیازمند اصلاحات سیاسی است. در واقع ایشان پس از هفت سال الان به حرف اصلاح طلبان رسیده است.

نیازمند اصلاحات سیاسی هستیم

(آرمان، ۱۵ مهر ۱۳۹۱)



علی مطهری گفت: آقای رئیس جمهور در مصاحبه روز سه شنبه خود جمله ای گفت

می توانند نظرات خوبی در اداره کشور داشته باشند کمک بگیرد و این طور نباشد که دولت خود را محصور کند، البته منظور من از دولت عام است و مجلس هم باید به این موضوعها توجه داشته باشد و همه نهادها و ارکان نظام که افراد و مسئولیت رسمی دارند باید قبول کنند که از نظرات دیگران استفاده کنند و نباید در راه روی خود بیندند و بگویند فقط ما هستیم. ایشان همچنین خطاب به مجلس خبرگان گفت: «از آنجا که ما مسئولیت روزانه در خبرگان داریم، نباید فکر کنیم که شش ماه یکبار اجلاسی برگزار می شود و مذاکرات تشریفاتی است و بعد به دنبال کار خود برویم، چرا که آقایان در پیشگاه خداوند مسئولیت را پذیرفته اند و اگر اینجا جمع شده ایم به خاطر پذیرفتن چنین مسئولیتی است و ما با کسانی که ما را انتخاب کرده اند شوخی نکرده ایم. عده ای می گویند شما فقط از کارهایی که می شود تعریف می کنید، اما ما باید به آسیب شناسی بپردازیم و نگذاریم مسائل و اتفاقاتی که رخ می دهد به نظام ضربه بزند.»

دولت باید جدی تر به وضعیت معیشت مردم بپردازد

(آرمان، ۱۵ شهریور ۱۳۹۱)

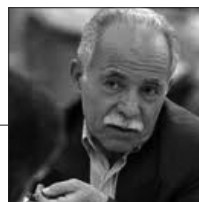


آبادی را دچار مشکلات کرد و رفع نگرانی بازماندگان نیاز به کوشش فراوان دارد، پس هم مردم و هم دولت و علما و حتی خبرگان و ائمه جماعات باید تلاش کنند کمک های خود را در جهت رفع مشکلات مردم سرازیر کنند. رئیس مجلس خبرگان با تأکید بر این که: «به تعبیر امام (ره) مردم ولی نعمت ما هستند» عنوان کرد: «دولت باید برای تأمین معیشت عمومی مردم از نخبگان و کسانی که می توانند نظرات خوبی در اداره کشور داشته باشند کمک بگیرد و این طور نباشد که خود را محصور کنند. ایشان ضمن سخنان خود تأکید کرد: «دولت باید برای رسیدن به این اهداف، یعنی تأمین معیشت عمومی مردم از نخبگان و کسانی که

آیت الله مهدوی کنی در دوازدهمین اجلاس مجلس خبرگان ضمن اشاره به برگزاری اجلاس غیرمتعهدها اشاره کرد: «... امنیت، سرمایه بزرگی است که برای رسیدن به اهداف معنوی و مادی لازم است و در واقع در سایه امنیت مطمئن و نه در سایه امنیت گورستانی، سرمایه ها و نعمت ها از همه جا سرازیر می شود.» وی در رابطه با مسئله زلزله نیز مطرح کرد: «در رابطه با مسئله زلزله صحبت های زیادی شده و کارهای خوبی هم انجام شده است. دولت و مردم خدمت رسانی کردند و مراجع تقلید و مقام معظم رهبری نیز در مناطق حضور یافتند و به مردم دلداری دادند و دستورات لازم را صادر کردند، البته باید اقرار کرد که حادثه بزرگ بود که حدود ۳۰۰ پارچه

منابع اطلاعاتی امریکا و مخالفت صریح او با اسراییل برای حمله به ایران، عواملی هستند که نشان می دهد اراده آغاز جنگ علیه ایران وجود ندارد. اما تهدید به جنگ، نوعی جنگ روانی با مردم ایران است که باعث شده شرایط کشور و مردم با شرایط کشور و مردمی که در صلح زندگی می کنند متفاوت باشد. وی توضیح می دهد در چنین شرایطی دستیابی به اهداف متعالی به راحتی میسر نیست و تأکید می کند «تنها در سایه یک نظام همکاری منصفانه و عادلانه است که تلاش برای ارائه نمونه ای موفق

صلح به مثابه انصاف



راه های برون رفت از این وضعیت پرداخته است. ایشان معتقد است اگر چه تشدید تحریم ها، تأیید این موضوع که سران نظام جمهوری اسلامی اراده ای برای ساختن بمب اتم ندارد، از سوی

دکتر حبیب الله پیمان در مطلبی با عنوان «صلح به مثابه انصاف» که در سایت خود منتشر کرده به تحلیل شرایط ایران در وضعیت تحریم ها و تهدید اسراییل به جنگ علیه ایران و

از جامعه برخوردار از پیشرفت و اعتلای مادی، علمی، فرهنگی و اخلاقی، معنا و مفهوم انسانی پیدای می‌کند. وی اشاره می‌کند در حال حاضر قدرت‌های غربی تحریم‌ها را بخشی از راه حل مسئله [اتمی] از طریق مذاکره می‌دانند که اگر به نتیجه نرسد گزینه جنگ و حمله نظامی پیش رو خواهد بود و تصریح می‌کند این روش‌ها نمی‌تواند مبنای یک صلح پایدار را تشکیل دهد، بلکه برای رسیدن به یک صلح پایدار از طریق گفت‌وگو لازم است ابتدا طرفین شرایط منصفانه‌ای برای حل اختلاف‌ها براساس معیارهای مشترک و مورد قبول عموم فراهم کنند و توضیح می‌دهد: «در مناقشه کنونی میان ایران و غرب... هر دو طرف دارای حقوق، منافع و ملاحظات امنیتی هستند. نخستین شرط لازم و در عین حال منصفانه و عادلانه برای دستیابی به توافق این است که همه طرف‌های منازعه به نحو منصفانه‌ای از امنیت منافع و حقوق خود بهره‌مند شوند.» پیمان بر این اساس شرط‌های جان راولز (فیلسوف مشهور علوم سیاسی) در نظریه «عدالت به مثابه انصاف» را به عنوان مبنایی برای شرایط منصفانه و عادلانه همکاری و صلح در روابط میان ایران و جامعه جهانی و روابط داخلی میان حکومت و مردم مطرح می‌کند. این شروط عبارتند از:

- اصل معامله به مثل و عمل متقابل: به این معنا که طرفین باید بر برداشتی مشترک و عمومی از مفاد حقوق بشر و میثاق‌های جهانی توافق کنند و همان برداشت‌های مشترک را مبنای قضاوت در دعاوی در رابطه با مردم خود و ملل دیگر قرار دهند... این که هر دو طرف آن کاری را که مجاز نمی‌دانند طرف مقابل انجام دهد برای خود نیز مجاز ندانند و به عکس همان کاری که انجامش را از سوی طرف مقابل لازم می‌داند، خود را نیز به انجامش ملزم بدانند.

- شناخت و تعامل با طرف‌های مقابل در موقعیت ملت‌ها و انسان‌های آزاد و برابر

- مقدم دانستن محروم‌ترین‌ها در قرارداد خود در موقعیت اولیه

وی در ادامه توضیح می‌دهد دولت‌های غربی در حالی که ایران را متهم به داشتن سلاح اتمی (بدون داشتن مدرک)، نقض حقوق شهروندی، دخالت در امور کشورهای همسایه، انکار هولوکاست و نفی مشروعیت اسرائیل می‌کنند، در برابر اسرائیل سیاست یک‌بام و دو هوا پیش گرفته و هیچ‌یک از این موارد را برای اسرائیل جرم به‌شمار نمی‌آورند. این رویکرد مخالف شرایطی است که در آن گفت‌وگو و صلح صورت می‌گیرد.

پیمان تأکید می‌کند برای رفع تنش‌ها و بی‌اعتمادی‌های موجود، طرفین مناقشه می‌توانند بر اساس سه شرط جان راولز اقدام‌هایی انجام دهند. برای این منظور طرف ایرانی می‌تواند اقدام‌های زیر را در دستور کار قرار دهد: «با توجه به این که مسئولان درجه اول جمهوری اسلامی بارها اعلام کرده‌اند که هرگز قصد ساختن سلاح اتمی ندارند، پس منطقاً نباید کمتر هراسی از شفاف‌سازی و اعمال نظارت دقیق بر این فعالیت‌ها داشته باشند. اگر این شفاف‌سازی ابتدا در برابر مردم ایران و از طریق فرایند دموکراتیزه کردن نظام تصمیم‌گیری (اجازه دادن به مردم تا مستقیم و یا با واسطه نهادهای دموکراتیک رسمی مانند انتخابات آزاد، مجالس نمایندگی شوراهای دستگاه‌ها قضایی و نیز مطبوعات و احزاب مستقل، تصمیم‌ها و اقدام‌های حکومت را زیر نظارت بگیرند) صورت گیرد، در این صورت نه تنها اعتماد جامعه بین‌المللی به صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای ایران جلب خواهد شد، بلکه نگرانی آنها درباره ادعای انقض حقوق بشر

توسط دولت ایران نیز مرتفع می‌شود، زیرا تحت چنین شرایطی دولت‌ها قادر نخواهند بود اقدامی مغایر با سیاست‌های مصوب، قانون اساسی و دیگر قوانین و میثاق‌های بین‌المللی انجام دهند و یا قانونی را که برای منع ساخت سلاح‌های کشتار جمعی به تصویب نمایندگان مردم رسیده است زیر پا بگذارند. ضمناً اصل ضرورت و یا کم و کیف فعالیت‌های غنی‌سازی بر اساس منافع و نظر کارشناسان و اولویت‌ها و ارجحیت‌ها به صورتی شفاف توسط مجالس نمایندگی تعیین و به اجرا گذاشته می‌شود.»

در مقابل کشورهای غربی هم برای جلب اعتماد حکومت ایران و رفع این اتهام که غربی‌ها مسئله هسته‌ای را پوششی برای براندازی نظام قرار داده‌اند می‌توانند اقدام‌های زیر را انجام دهند: «نخستین گام مؤثر در جهت کاهش محدودیت‌ها، رفع تدریجی تحریم‌ها و توقف هر نوع اقدام تهدیدآمیز ضد امنیت و کیان جمهوری اسلامی از سوی امریکا و اسرائیل را به جلو بردارند و پایه‌های یک همکاری منصفانه را پی‌ریزی و مستحکم سازند. همچنین نظام منصفانه همکاری ایجاد می‌کند که همزمان با اقدام‌های جمهوری اسلامی در جهت شفاف‌سازی و دموکراتیزه کردن سازوکار تصمیم‌گیری و نظارت و تضمین حقوق انسانی مردم ایران، دولت‌های غربی با فشارهای مشابهی چه از طریق شورای امنیت و در صورت مؤثر واقع نشدن به کمک اقدام‌ها و تحریم‌های بازدارنده، دولت اسرائیل را مجبور به اجرای قطعنامه‌های شورای امنیت و مجمع عمومی ناظر بر تخلیه فوری مناطق اشغالی در جنگ ۱۹۶۷، برچیدن شهرک‌های یهودی‌نشین در مناطق اشغالی، رفع تمامی محدودیت‌های اعمال شده ضد مردم فلسطین و از جمله دیوارهای حائل در مناطق اشغالی بنمایند.»

سلفی‌ها و...

(سایت دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۹ شهریور ۱۳۹۱)



شنیده می‌شود، در این رابطه توضیحات رئیس دانشگاه ادیان و مذاهب را برای خوانندگان می‌آوریم.

این روزها به دنبال قیام مردم تونس، مصر و... مطالب بسیاری در مورد فرقه‌های اهل سنت نوشته و

هستند که نه به اهل سنت و نه به شیعه منتسب نبوده، ولی در عین حال به اسلام منتسب هستند.» وی افزود: «از تعداد یک میلیارد مسلمان اهل سنت، حدود ۵۰۰ میلیون نفر صوفی بوده و ۲۰۰ میلیون نفر هم سلفی هستند که از این ۲۰۰ میلیون سلفی، ۵۰ میلیون نفر وهابی می‌باشند. از جمعیت کل اهل سنت حدود ۴۵۰ میلیون نفر اشعری بوده و حدود ۳۵۰ میلیون نفر ماتریدی هستند.»

رئیس دانشکده مذاهب اسلامی ادامه داد: «در میان ۲۰۰ میلیون سلفی، چهار تا پنج گرایش فکری وجود دارد که یکی از آنها گرایش فکری وهابی تکفیری است. به این معنا که آنان تمامی مسلمانان را غیر از خود، کافر و مه‌دورالدم می‌دانند. این گرایش به خاطر تندروی‌ها و تکفیری بودن باعث شده که خیلی از افرادی که گرایش به این تفکر دارند، اندیشه تکفیری آنان را قبول نداشته باشند و از اندیشه تکفیری وهابیت پیروی نکنند.»

وی جریان دوم سلفیه را جریان دیوبند دانست و خاطر نشان کرد: «جریان دوم جریان دیوبندی افراطی است؛ دیوبندی‌ها جریانی هستند که از ۲۰۰ سال پیش به این طرف تحت تأثیر اندیشه‌های شاه نعمت‌الله دهلوی قرار گرفتند. وی یکی از عالمان سلفی بود که تفکرات تکفیری را قبول نداشت و یک اندیشه جدید را پایه‌ریزی کرد و تفکرات نیمه سلفی خود را در هند پخش کرد.»

وی افزود: «دیوبندی‌ها از حدود ۴۰ یا ۵۰ سال پیش وارد ایران شدند و حنفی‌های سیستان و بلوچستان را با اعتقادات خود آشنا کرده و باعث گرویدن آنان به اعتقادات خود شدند و در حال حاضر در استان سیستان و بلوچستان بیشتر حنفی مذهب‌ها به دیوبندیه گرایش پیدا کرده‌اند. در حال حاضر حدود ۱۰۰ میلیون نفر دیوبندی وجود دارد.» عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب تصریح کرد: «جماعت دیوبندی در پاکستان مدارس را تأسیس کردند

و طلاب پشتوی افغان را که رانده شده و در پاکستان ساکن شده بودند، جذب این مدارس کرده و به تعلیم آنان پرداختند که این جماعت بعدها به طالبان تبدیل شدند.»

وی در رابطه با علت اختلاف دیوبندی‌ها با شیعیان خاطر نشان کرد: «دیوبندی‌ها به دلیل این که بزرگانشان، علیه شیعیان، کتاب نوشته‌اند و به مخالفت با تفکرات شیعی پرداخته‌اند، با شیعیان بسیار مشکل دارند و به همین دلیل سپاهی به نام سپاه صحابه به وجود آوردند که این سپاه حدود ۵۰۰ دفتر در پاکستان داشته و اقدام به کشتار شیعیان می‌کند.»

دکتر فرمانیان تأکید کرد: «جریان دیوبندی با تفکر وهابیت مخالف یکدیگر بوده و بزرگان این دو تفکر در رده‌های دیگر کتاب‌های زیادی را نوشته‌اند.»

وی جریان سوم سلفیه را سلفیه اعتدالی دانست و اذعان کرد: «جریان سلفیه اعتدالی از شمال آفریقا معرفی شده و به شهرت رسید. این جریان که با تفکرات محمد عبده به وجود آمد، توسط شاگرد او رشید رضا بسط داده شد و پس از رشید رضانی شاگرد او به نام حسن البنا جمعیت اخوان المسلمین را تشکیل داد و شعار توحید صفوف را در مقابل شعار توحید قبور وهابیت سرلوحه کار اخوان المسلمین قرار داد.»

این استاد دانشگاه افزود: «جریان اخوان المسلمین با رویکرد تقریبی که دارد، در ۳۸ کشور جهان دفتر تأسیس کرده‌اند؛ طرفداران این تفکر در مصر حدود ۱۵ میلیون نفر هستند و حدود ۵۰ میلیون نفر از مصری‌ها نیز صوفی هستند. با این وصف در حالی که وهابی‌ها علیه صوفی‌ها کتاب می‌نویسند، ولی طرفداران اخوان المسلمین با صوفی‌ها هم‌راهِ دارند.»

دکتر فرمانیان با اشاره به روند شکل‌گیری جریان جهاد اسلامی یاد آور شد: «جمال عبدالناصر پس از روی کار آمدن و سوء قصدی

که به جانش صورت گرفت، عده‌ای از بزرگان اخوان المسلمین را زندانی و اعدام کرد. یکی از کسانی که پس از این ماجرا زندانی شد، سید قطب بود که در زندان از تفکرات اعتدالی خود دست برداشت و به یک اخوانی تندرو تبدیل شد و بیان کرد که اکنون زمان جاهلیت قرن بیستم است و هر کس به این جاهلیت راضی باشد، کافر است.»

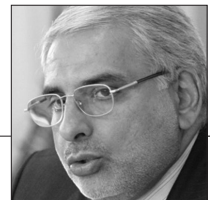
وی افزود: «در پی این سخن جوانان تندروی اخوان المسلمین که منتقد اعتدال رهبران خود بودند، از پیروان سید قطب شدند و جریان جهاد اسلامی را به وجود آوردند که این جوانان پس از حمله روسیه به افغانستان به آن کشور رفتند و به رهبری عبدالله عزام با روسیه جنگیدند؛ در این میان اسامه بن لادن نیز از جوانانی بود که به افغانستان مهاجرت کرد. این گروه بعدها به سلفی جهادی و افغان‌العرب معروف شدند. پس از خروج روسیه از افغانستان، عبدالله عزام ترور شد و در سال ۱۹۹۴ اسامه بن لادن رهبری گروه را بر عهده گرفت و مرکز این گروه را در پیشاور پاکستان قرار داده و نام القاعده را برای آن برگزید.»

دکتر فرمانیان ادامه داد: «از سال ۱۹۹۵ طالبان از بن لادن که در سوئد به سر می‌برد، درخواست کردند که به افغانستان بازگردد و از این تاریخ بود که القاعده و طالبان بسیار به هم نزدیک شدند. اما پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و با کشته شدن بن لادن، القاعده عمل‌رهبی واحد خود را از دست داد و اکنون جمعیت آنان به یک میلیون نفر هم نمی‌رسد.»

وی در پایان تصریح کرد: «به باور ما القاعده به دلیل تندروی‌هایی که دارد در آینده‌ای نزدیک از بین خواهد رفت و وهابیت نیز اگر دست از تفکرات تکفیری خود بردارد و یک تئوری جدید ارائه ندهد. در آینده‌ای نه چندان دور از بین می‌رود و تفکر اخوان المسلمین به دلیل اعتدالی که دارد یکی از تفکرات غالب جهان اسلام خواهد بود.»

بحران دریاچه ارومیه

(آرمان، ۱۹ مهر ۱۳۹۱)



محمد جواد محمدی‌زاده معاون رئیس جمهوری و رئیس سازمان محیط زیست در پنجمین کنگره بین‌المللی جغرافیادانان

جهان اسلام به تشریح وضعیت دریاچه ارومیه پرداخت. وی در مورد علل تشدید بحران دریاچه توضیح داد: «با انجام فعالیت‌های

گسترده عمرانی از جمله ایجاد جاده شهید کلاتنری، احداث پل، افتتاح سدهای مختلف روی دریاچه و حوزه‌های آبریز آن و به علت این که بخش عمده‌ای از این طرح‌ها بدون در نظر گرفتن ملاحظات زیست‌محیطی انجام گرفته و می‌گیرد، دریاچه ارومیه در وضعیت بسیار مبهم و دردناکی از نظر زیست‌محیطی قرار دارد.» وی گفت: «علائم مختلفی همچون افزایش شوری آب بیش از حد اشباع، کوچکتر شدن

به میزان بیش از ۱۲۰ هزار هکتار، اتصال پنج جزیره از جزایر نه گانه دریاچه به خشکی و همچنین ظهور لکه‌های سفید در بستر نیلگون دریاچه، دلیلی بر این ادعا و هشدار برای نابودی یکی از منحصر به فردترین زیستگاه‌های جهان و بویژه آرتیمیا [نوعی میگوی آب شور]

به عنوان کمیاب‌ترین و گرانقیمت‌ترین موجود جهان است.» محمدی زاده گفت: «وضعیت زیست محیطی دریاچه ارومیه و اثرات ناشی از تغییرات اعمال شده روی آن مهمترین موضوع خشک شدن دریاچه و کویرزایی از آن منطقه است.» وی اظهار امیدواری کرد که با استفاده

از دانش موجود و انجام مطالعات دقیق تر و با انتخاب بهترین نوع بهره‌برداری با بیشترین سازگاری مطابق با وضعیت اکولوژیکی منطقه، گامی مؤثر برای حفظ این سرمایه ملی و جهانی برداشته شود.»



اظهار نظر در دسر ساز رئیس سازمان انرژی اتمی

(فارس، ۳۱ شهریور ۱۳۹۱)؛ (کیهان، ۲ مهر)؛ (خبر آنلاین، ۹ مهر)

فریدون عباسی، رئیس سازمان انرژی اتمی و معاون رئیس جمهور ایران گفت برای حفاظت از مراکز هسته‌ای و دستاوردهایمان گاهی اطلاعات گمراه کننده به دستگاه‌های جاسوسی غرب می‌دهیم. فریدون عباسی در گفت و گو با روزنامه الحیات چاپ لندن در حاشیه شرکت خود در نشست‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در شهر وین، سازمان جاسوسی انگلیس (MI6) را به جاسوسی علیه برنامه هسته‌ای ایران متهم کرد، اما در عین حال گفت: ما گاهی اطلاعات اشتباهی برای محافظت از مراکز هسته‌ای و دستاوردهای آن ارائه کردیم، گمراه کردن دستگاه‌های جاسوسی خارجی غیر قابل اجتناب است. گاهی ما ضعفی را نشان می‌دهیم که دچار آن نیستیم و گاهی نیز قدرتی را ابراز می‌داریم که دارای آن نیستیم.

وی پیش‌بینی کرد که اگر یوکیا آمانو مدیر کل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به روند خود به شیوه دنبال شده در برخورد با پرونده (ایران) ادامه دهد، این پرونده بار دیگر در ماه نوامبر آینده به شورای امنیت ارجاع می‌شود.

اظهارات فریدون عباسی در مورد دادن اطلاعات غلط به آژانس به سرعت مورد انتقاد روزنامه کیهان و حسین شریعتمداری قرار گرفت. شریعتمداری در سرمقاله مورخ دو مهر ماه روزنامه کیهان نوشت: در حالی که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اعتراف می‌کند در بازرسی‌های همه جانبه و نزدیک به ۱۰ ساله خود از تأسیسات هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران هیچ نشانه قابل اعتنایی به دست نیآورده است که حاکی از انحراف فعالیت هسته‌ای صلح آمیز

کشورمان به سوی تولید سلاح اتمی باشد و به همین علت در تلاش است دست خالی خود از نشانه‌های فنی و حقوقی را با بهانه جویی‌های غیرقانونی و پاس دادن پرونده به بستر سیاسی - ارسال به شورای امنیت سازمان ملل - جبران کند، برادر عزیزمان آقای دکتر فریدون عباسی دوانی، ریاست محترم سازمان انرژی اتمی کشورمان در اظهاراتی غیرمنتظره و تعجب آور بی آن که بدانند - یا خدای نخواستہ بخوانند - نیاز مبرم ۵+۱ و آژانس بین‌المللی را برای ادامه کینه توزی علیه فعالیت هسته‌ای صلح آمیز کشورمان تأمین کرد! اظهارات آقای دکتر عباسی همان گونه که انتظار می‌رفت، بلافاصله بعد از انتشار، بازتاب بسیار گسترده‌ای یافت و با استقبال آمیخته به ذوق زدگی فراوان امریکا، اسرائیل و متحدان اروپایی آنها روبه‌رو شد، چرا که متأسفانه در اظهارات بی‌اساس رئیس محترم سازمان انرژی اتمی کشورمان، نیاز خود را به صورت یک امتیاز دریافت کرده بودند!

پرسش این است که جناب دکتر عباسی از طرح این ادعا چه انگیزه‌ای داشته و در جغرافیای سخن خویش کدام یک از منافع ملی کشورمان را دنبال می‌کرده است؟ آقای دکتر عباسی می‌فرمایند که در برخی از موارد اطلاعات غلط به آژانس داده‌ایم! آیا جناب دکتر عباسی از این نکته بدیهی بی‌خبر بوده‌اند؟! آیا نمی‌دانسته‌اند که به عنوان رئیس سازمان انرژی اتمی کشورمان با اظهارات نسنجیده و البته غیر واقعی خود، نیاز دشمن را به آنان هدی می‌کنند؟! ایشان می‌گویند ارائه اطلاعات غلط برای گمراه کردن جاسوسان خارجی بوده است! که

باید پرسید اولاً؛ مگر آژانس بدون بازرسی و راستی آزمایی، اطلاعات ارائه شده را می‌پذیرد؟ و ثانیاً؛ جاسوسان خارجی نهایتاً در پی آن بوده‌اند که اطلاعات ارائه شده از سوی ایران را غلط جلوه دهند. این دقیقاً و با عرض پوزش همان پیامد و نتیجه‌ای است که اظهارات جناب عباسی بی آن که بخواهند در پی داشته است!

وقتی می‌فرمایند برخی اطلاعات ارائه شده غلط بوده است سخنگوی وزارت خارجه امریکا نیز به خود حق می‌دهد بگوید از کجا معلوم اطلاعاتی که اکنون ارائه می‌شود، نادرست و گمراه کننده نباشد؟! تاوجه به این گونه خطاهای فاحش، آن هم در پرونده هسته‌ای کشورمان، اولین و ابتدایی‌ترین گام ضروری آن است که اظهار نظر در این باره تنها بر عهده مسئول تیم هسته‌ای، سخنگوی تیم و یا شخصیت‌هایی که جایگاه آنان از قبل تعریف شده است، باشد.

یک هفته پس از انتقادهای روزنامه کیهان، فریدون عباسی از اظهارات خود دفاع کرد و پاسخ حسین شریعتمداری را داد. به گزارش خبر آنلاین، فریدون عباسی درباره انتقادات مدیر مسئول روزنامه کیهان بالحنی مؤدبانه گفته است: «آقای شریعتمداری نسبت به مسائل کشور دلسوز بوده و با انتقادات خود می‌خواست هشدار دهد که از دستاوردهای کشور بهتر حفاظت شود.» وی با بیان این که آقای شریعتمداری مجاز به نقد صحبت‌های من است، تصریح کرد: «اما مناسب بود که وی اصل صحبت‌ها را مطالعه می‌کرد، یعنی اگر به الحیات استناد کرده و همان را مطالعه می‌کرد، متوجه می‌شد که من صحبتی خلاف منافع ملی نکردم که بر روند مذاکرات تأثیر سوء بگذارد، صحبت‌های من ممکن است در روند مذاکرات تأثیر مثبت داشته باشد اما به طور قطع تأثیر منفی ندارد.» معاون رئیس جمهور با بیان این که صحبت‌های من واقعیت‌هایی بوده که در جلسات خصوصی نیز

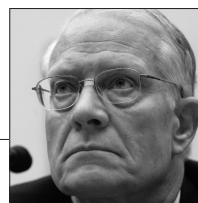
به طرف های گفت و گو کننده اطلاع می دادیم، افزود: «ما بارها از طرف مذاکره کننده خواستیم که نگرش خود را در گزارش دهی به شورای حکام عوض کند تا این موضوع منجر به صدور قطعنامه و فشار بیشتر ضد ایران نشود ولی از آنجا که صحبت های ما اثر نکرده و طرف مقابل منش و روش گزارش دهی خود را عوض نمی کرد باعث شد من در مصاحبه با الحیات این موضوع را

مطرح کنم که آژانس نباید در بررسی های خود از اطلاعاتی که سرویس های امنیتی در اختیارش می گذارند استفاده کند بلکه باید به اطلاعات بازرسان خود استناد نماید. عباسی ادامه داد: من در مصاحبه خود به درستی به تشریح موضوع پرداختم تا هم افکار عمومی در داخل و هم جامعه جهانی اطلاع داشته باشند که ما در چه شرایط سختی به تکنولوژی دست پیدا می کنیم، در این

زمینه به تناسب و با هماهنگی هایی که در داخل خواهیم داشت مطالب دیگری را در آینده هر جا که منافع مان اقتضا کند و لازم باشد اطلاع رسانی می کنیم؛ با این حال من از نقد آقای شریعتمداری بر سخنان و تفکرات خودم استقبال می کنم، زیرا همین نقدهاست که برای آینده مفید بوده و مسیر درست آینده را پیش روی ما قرار می دهد.

حمله اسراییل به ایران آغاز یک جنگ جهانی

(اشپیگل آنلاین، ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۲)



آنتونی کر دزمن کارشناس دفاعی امریکا در «مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی» طی پژوهشی که در مورد حمله اسراییل به تأسیسات هسته ای ایران انجام داده عنوان می کند حمله تنهای اسراییل به ایران، نه تنها اثربخش نیست، بلکه خطر ناک هم است. نتیجه مطالعات او چنین است: «موج نخست حمله باید آزمایشگاه ها،

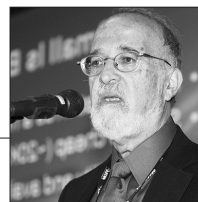
تأسیسات غنی سازی، پایگاه های موشکی و شبکه برق را منهدم کند، پس از آن باید این حمله ها طی مدت زمانی طولانی تکرار شوند.» او می نویسد: «فقط امریکاست که توانایی انجام چنین کارزار بزرگی را داراست. اسراییل نه بمب های لازم را در اختیار دارد، نه هواپیمای کافی نه هواپیماهای ویژه بنزین گیری در هوا

را دارد چنین حمله ای حداکثر قادر به ایجاد تخریب های سطحی است و می تواند کار ایران را تا دو سال به تعویق اندازد.»

در همین رابطه ۳۰ نفر از دیپلمات ها، ژنرال ها و مشاوران امنیتی امریکا هم به همین ارزیابی رسیده اند، آنها نیز معتقدند حمله اسراییل حداکثر سبب می شود که ایران دو سال کارش به تعویق بیفتد. افزون بر این آنها در گزارش خود تأکید می کنند خطر تکروی اسراییل در این است که می تواند آغازگر یک جنگ جهانی شود و سیاست تحریم ها را تخریب کند.

خطای اسراییل، زمینه ساز تولید کلاهک اتمی در ایران

(اشپیگل آنلاین، ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۲)



ایزاک بن اسراییل از طراحان حمله اسراییل به راکتورهای عراق و سوریه، در مورد حمله اسراییل به تأسیسات اتمی در ایران می گوید: «حمله اسراییل امکان عملی دارد، راهش را

بلدیم، امریکا و اسراییل امکانات مشابهی دارند.» در عین حال او به حمله تنهای اسراییل به دیده شک نگاه می کند و توضیح می دهد: «پرسش تعیین کننده این است که روز پس از

آن چه خواهد شد؟» وی توضیح می دهد ایران برخلاف عراق و سوریه وابسته به دانشمندان خارجی نیست و می تواند تأسیسات منهدم شده را به سرعت ترمیم کند و پس از آن بلافاصله یک بمب بسازد، بدون کنترل بین المللی. «بن اسراییل تأکید می کند: «به هر حال ایرانی ها هم اکنون دلایلی دارند که آنها را از ساختن بمب بی نیاز می کند.»

مقاومت بهترین راه احقاق حقوق فلسطین

(روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۱ مهر ۱۳۹۱)



خالد مشعل رئیس دفتر سیاسی جنبش حماس در جریان سفر خود به ترکیه در کنفرانس

حزب عدالت و آزادی سخنرانی کرد. وی در سخنان خود اظهار داشت: «مقاومت بهترین راه

برای احقاق حقوق ملت فلسطین است» و عنوان کرد: «هدف حماس محدود به مذاکرات صلح نیست و حماس به مسائلی مانند آزادسازی سرزمین، بازپس گیری بیت المقدس، برچیدن شهرک ها بازگشت آوارگان به وطن و آزادی تمام اسرای دربند پایبند است.» مشعل هدف واقعی تمام گروه های فلسطینی را تشکیل کشور مستقل فلسطین با حاکمیت واقعی عنوان کرد و

افزود: «حزب عدالت و توسعه نمونه‌ای موفق از اسلام مدرن و میانه‌رو است.» وی در سخنان خود خطاب به نخست‌وزیر ترکیه گفت: «تو نه تنها رهبر ترکیه هستی، بلکه از رهبران جهان

اسلام هم هستی.» وی تأکید کرد جنبش حماس مخالف شکاف داخلی است و همواره پایبند به وحدت فلسطینی‌ها بوده و خواهد بود. خالد مشعل در مورد وضعیت خود توضیح داد: «در

میان اعضا و رهبران جنبش حماس محبوبیت زیادی دارد و اگر چه می‌خواهد برای مدتی از سمت خود کناره‌گیری کند، اما کناره‌گیری‌اش از ریاست دفتر حماس موقتی خواهد بود.»



هشدار کمیته حقوق بشر سازمان ملل نسبت به رشد افراطی اسلامی در سوریه

(سر ویس بین الملل (آسیا، خاور میانه) خبرگزاری ایبنا، ۲۶ مهر ۱۳۹۱)

کمیته بررسی نقض حقوق بشر سازمان ملل متحد در گزارشی نسبت به احتمال افزایش دخالت گروه‌های افراطی در درگیری‌های سوریه هشدار داد. پائولو سرگیو پینیرو، محقق ارشد این گزارش اعلام کرد: حضور صدها افراطی اسلام‌گرا در میان این شورشیان نگران‌کننده است. پینیرو در گزارش خود به

«افزایش تنش‌های فرقه‌ای» در سوریه اشاره کرده و نسبت به نقش جنگجویان خارجی هشدار داده است. در گزارش کمیته بررسی نقض حقوق بشر سازمان ملل آمده که پیوستن شبه‌نظامیان اسلام‌گرا به منازعه سوریه می‌تواند منجر به رشد افراط‌گرایی در این منطقه شود. گزارش این کمیته اظهار می‌دارد که بیم آن

می‌رود اسلام‌گرایان افراطی که به منازعه سوریه پیوسته‌اند نه برای بنا کردن یک دولت دموکراتیک بلکه برای اهداف افراطی خود بجنگند. پائولو سرگیو پینیرو، رئیس این کمیته در این گزارش نوشته که تحقیقات نشان می‌دهد پیکارجویانی از ۱۱ کشور مختلف وارد سوریه شده‌اند که شامل افرادی از کشورهای همسایه این کشور هم می‌شوند. این کمیته از شدت گرفتن نقض حقوق بشر در سوریه طی ماه‌های اخیر از سوی هر دو طرف در گیر هم ابراز نگرانی کرده است.



قربانیان خشونت در سوریه

سوریه در وضعیت بحرانی به سر می‌برد. دولت و مخالفین هر دو به سرکوب یکدیگر دست زده‌اند. نهادهای حقوق بشری و حتی بان‌کی‌مون که بشار اسد را محکوم کرده‌اند، اپوزیسیون را نیز به ارتکاب جنایت جنگی متهم می‌کنند. در این میان، این تنها مردم سوریه هستند که از هر دو طرف دچار آسیب شده‌اند، گزارش‌های زیور که توسط نهادهای مختلف حقوق بشری تهیه شده است، می‌تواند تا حدی گویای وضعیت باشد.

آن که بدانند، در عملیات انتحاری استفاده می‌کنند. (۲)

- سازمان عفو بین‌الملل در اول اگوست ۲۰۱۲: شورشیان مسلح در حلب مرتکب جنایت علیه بشریت شده‌اند. (۳)

- ناوی پیلای در ۹۱/۶/۸ در نشست شورای حقوق بشر سازمان ملل، رژیم اسد و مخالفانش را به دلیل نقض حقوق بشر محکوم کرد. (۴)

- در ۹۱/۶/۸ گزارشگر ویژه سازمان ملل در سوریه نیز رژیم اسد و اپوزیسیون مسلح را به ارتکاب جنایات جنگی متهم کرد. (۵)

- اتحادیه اروپا در ۹۱/۶/۲۱ هر دو طرف (رژیم و اپوزیسیون مسلح) را به خشونت و جنایات جنگی متهم کرده است. (۶)

- در ۹۱/۶/۲۷، پائولو پینیرو، رئیس کمیته حقیقت‌یاب سازمان ملل در امور سوریه با ارائه گزارشی در شورای حقوق بشر ژنو اعلام کرد که نیروهای دولتی و شبه‌نظامیان متحد با آنان بیش

- هیأت مستقل سازمان ملل در ۹۱/۳/۴: رژیم سوریه و نیروهای مخالف در حال جنگ با آن، هر دو مرتکب نقض حقوق بشر شده‌اند.

- ناوی پیلای، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل در ۹۱/۴/۱۲ اعلام کرد: رژیم سوریه و مخالفانش مرتکب جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت شده‌اند. (۱)

- به گزارش بی‌بی‌سی و نیویورک تایمز، سلفی‌ها از افراد بازداشت شده دولتی، بدون

از مخالفان مرتکب «جنایات جنگی» شده‌اند، اما با این حال در هفته‌های اخیر اظهارات رو به افزایشی از جبهه مخالفان به گوش می‌رسد که خواستار «کشته شدن تمامی حامیان اسد» هستند.

(۷) در همین نشست، ناوی پیلای رژیم سوریه و مخالفان را به خاطر نقض شدید حقوق بشر در این کشور محکوم کرده و خواستار پایان دادن به خشونت‌ها شد. او گفت که مخالفان از کودکان در جبهه‌های جنگ به عنوان سرباز استفاده می‌کنند. او به گزارش‌های اعدام‌های دسته‌جمعی گسترده از سوی مخالفان نیز اشاره کرد...

- بنابر آمار دیده‌بان حقوق بشر سوریه، از آغاز بحران سوریه تا پایان ماه اوت، دست کم ۲۶ هزار و ۲۳۸ نفر در این کشور کشته شدند. ۱۸ هزار و ۶۹۵ نفر از این افراد غیرنظامی، شش هزار و ۵۰۹ نفر از آنها از نظامیان وابسته به نیروهای دولتی و یک هزار و ۷۹ نفر نیز از افراد وابسته به ارتش آزاد سوریه هستند.

- مطابق گزارش مخالفان دولت، تا ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۲ (۲۹ شهریور ۱۳۹۱) - ۲۰۷۵۵ غیرنظامی، ۷۰۹۵ تن از نظامیان رژیم سوریه و ۱۱۴۸ تن از مخالفان مسلح کشته شده‌اند. (۸)

- گزارش نهادهای بین‌المللی حقوق بشر

<http://www.dw.de/dw/article/0,,16233293,00>

html

۶-رجوع شود به لینک:

<http://www.dw.de/dw/article/0,,16233565,00>

html

۷-رجوع شود به لینک:

<http://www.dw.de/dw/article/0,,16247379,00>

html

۸-رجوع شود به لینک:

<http://www.dw.de/dw/article/0,,16252050,00>

html

۹-رجوع شود به لینک:

<http://www.dw.de/dw/article/0,,16160084,00>

html

۱۰-رجوع شود به لینک:

<http://www.dw.de/dw/article/0,,16167546,00>

html

۱۱-رجوع شود به لینک:

<http://www.dw.de/dw/article/0,,16247379,00>

html

۱۲-رجوع شود به لینک:

<http://www.alarabiya.net/>

<articles/2012240086/25/09/.html>

۱۳-رجوع شود به لینک:

<http://www.alarabiya.net/>

<articles/2012232756/17/08/.html>

امنیتی را منفجر کرده که در آن بیش از ۲۰۰ تن از لباس شخصی‌ها و ده‌ها تن از افسران و سربازان حضور داشته و در اثر این انفجار فقط ده‌ها تن از آنها کشته شده‌اند. (۱۲)

-هیلاری کلینتون در ۹۱/۵/۲۱ گفته است که تحریم‌های اعمال شده علیه سوریه با هدف افشا و اختلال در روابط میان ایران، جنبش حزب الله و سوریه صورت گرفته، در ۹۱/۵/۲۷ اعلام شد که موشک‌های ضد هوایی استیونگر امریکایی در اختیار ارتش آزاد سوریه قرار گرفته است. (۱۳)

پی نوشت:

۱-رجوع شود به لینک:

<http://www.dw.de/dw/article/0,,16068742,00>

html

۲-رجوع شود به لینک:

<http://www.globalresearch.ca/bbc-scrubs-video-of-us-backed-syria-rebels-committing-war-crimes/>

۳-رجوع شود به لینک:

<http://derstandard.at/1343743522426/>

Buergerkriegsfronten-in-Wohngebieten-von-Aleppo

۴-رجوع شود به لینک:

<http://www.dw.de/dw/article/0,,16231623,00>

html

۵-رجوع شود به لینک:

-بخصوص گزارشگران سازمان ملل -نشان می‌دهد که هر دو طرف غیرنظامیان را به قتل رسانده‌اند. منتها می‌توان حدس زد که تعداد بیشتری از غیرنظامیان توسط نظامیان کشته شده‌اند.

-گرهارد شیندلر -رئیس سرویس اطلاعاتی آلمان (BND) -طی مصاحبه‌ای در ۹۱/۵/۲۱ گفته است: «زمانی ارتش سوریه حدود ۳۲۰ هزار سرباز داشت، اما در ماه‌های گذشته تلفات زیادی داشته است. بنابه برآوردها، این تلفات حدود ۵۰ هزار نفر است. این افراد شامل سربازان کشته و مجروح، فراری یا پوسته به مخالفان می‌شوند. حدود ۲ تا ۳ هزار نفر از نظامیان به مخالفان مسلح پیوسته‌اند.» (۹)

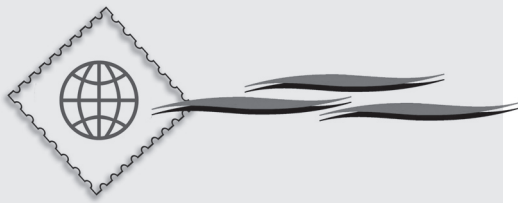
- در ۹۱/۵/۲۵ نگرانی سرویس‌های اطلاعاتی امریکا از گسترش عملیات القاعده در سوریه اعلام شد (۱۰) پائولو پینیرو، رئیس کمیته حقیقت‌یاب سازمان ملل در مورد سوریه در گزارش ۹۱/۶/۲۷ به شورای حقوق بشر سازمان ملل در ژنو اعلام کرد که این کمیته «افزایش شمار نیروهای خارجی بویژه اسلامگرایان خشونت‌طلب» را در سوریه تأیید می‌کند. او هشدار داد که شبه‌نظامیانی که خود را «جنگجویان خدا» می‌نامند و در جبهه نیروهای انقلابی می‌جنگند، موجب تشدید اقدامات افراطی می‌شوند. (۱۱) در ۹۱/۷/۴ «گردان نوادگان پیامبر» اعلام کرد که یک ساختمان

برای تهیه ویژه‌نامه‌ها، با دفتر

نشریه تماس بگیرید:

۶۶۹۳۶۵۷۵





ایران در رسانه‌های جهان

تلخیص و روح‌یابی: هادی عبادی

حمایت اکثر کشورها از حق هسته‌ای ایران

چشم‌انداز ایران: اگرچه رسانه‌های معروف غربی به عدم انزوای ایران اعتراف نمی‌کنند، اما سایت‌هایی هستند که به‌طور مستقل اظهار نظر می‌کنند و نظرات انتقادی دارند. در ادامه نمونه‌ای ارائه می‌شود:

۱- ایالات متحده و همپیمانان اروپایی آن به مردم خود اعلام می‌کنند که ایران در جهان منزوی است و باید مسئله زیرساخت‌های انرژی هسته‌ای حل شود تا این کشور به جامعه بین‌المللی بازگردد. بسیاری از روزنامه‌نگاران غربی چنین وانمود می‌کنند که ایرانی‌ها خوش شانس هستند که امریکا هم پیمان خود، اسراییل را از حمله به ایران باز می‌دارد. آنچه غربی‌ها در نهایت می‌خواهند این است که ایران چرخه قانونی تولید سوخت هسته‌ای خود را کاملاً متوقف کند.

۲- هفته گذشته ۱۲۰ کشور از جنبش عدم تعهد «به اتفاق آرا و بدون قید و شرط» از حق ایران برای تولید انرژی هسته‌ای و فرابند غنی‌سازی اورانیوم پشتیبانی کردند. جنبش عدم تعهد حدود دو سوم از کشورهای جهان را تشکیل می‌دهد. اکنون می‌توان این پرسش را مطرح کرد که کدام طرف در جهان منزوی است، ایران که موضع آن توسط دو سوم کشورهای جهان پشتیبانی می‌شود یا ایالات متحده و اروپا؟

منبع: سایت آتونپوز،

۴ سپتامبر ۲۰۱۲ (۱۴ شهریور ۱۳۹۱)

نویسنده: گلن فورد

کانادا و رضایت اسراییل

۱- دولت محافظه‌کار و به شدت هوادار اسراییل در کانادا روز جمعه (۷ سپتامبر- ۱۷ شهریور) اعلام کرد که رابطه دیپلماتیک خود را با ایران قطع می‌کند، اقدامی که با ستایش رهبران اسراییل و

اعتراض ایران و بسیاری از ایرانیان مقیم کانادا روبه‌رو شد که به خدمات کنسولی نیاز دارند. وزیر خارجه کانادا این موضوع را در نشست کشورهای حوزه پاسیفیک اعلام کرد تا حد اکثر توجه جهانی به این اقدام جلب شود. وی ایران را به‌عنوان مهم‌ترین تهدید برای امنیت و صلح جهانی معرفی کرد تا به موفقیت اجلاس ۱۲۰ کشور عضو جنبش عدم تعهد در تهران ضربه بزند که طی آن ایران برای سه سال به‌عنوان رئیس NAM (جنبش عدم تعهد) انتخاب شد. لازم به ذکر است کانادا تلاش زیادی کرد تا دبیر کل سازمان ملل در اجلاس جنبش عدم تعهد شرکت نکند، اما در این اقدام ناکام ماند. اقدام دولت کانادا توسط تعدادی زیادی از کارشناسان و استادان دانشگاه در کانادا مورد بحث و اعتراض قرار گرفت. برای نمونه جان ماندی سفیر سابق کانادا در ایران اعلام کرد قطع رابطه، خطایی استراتژیک است.

۲- طبق نظر یکی از استادان علوم سیاسی دانشگاه تهران، از آنجا که به‌تازگی کانادا و اسراییل تبادلات تجاری و نظامی خود را افزایش داده‌اند، این اقدام می‌تواند پیامی برای روابط نزدیکتر میان دو کشور باشد. به‌علاوه اسراییل اکنون امیدوار است که با اعمال سیاست خصمانه کانادا علیه ایران، امریکا برای افزایش فشار بر ایران تحت تأثیر قرار گیرد. در نهایت ایده اساسی این است که دیگر کشورهای غربی در جهت این اقدام خصمانه دیپلماتیک، از اقدام‌های انگلیس و کانادا پیروی کنند.

منبع: آسیاتایمز (هنگ کنگ)،

۱۱ سپتامبر ۲۰۱۲ (۲۱ شهریور ۱۳۹۱)

نویسنده: کالوه فراسیانی

علت عدم عقب‌نشینی ایران از غنی‌سازی

۱- به واسطه تحریم‌های امریکا و هم‌پیمانان که علاوه بر تحریم‌های سازمان ملل بر ایران اعمال شده،

محدودیت قدرت رایبیدریم

چشم‌انداز ایران: آندرو جی باسویچ نویسنده معروف کتاب «محدودیت‌های قدرت» معتقد است قدرت هر قدر زیاد باشد در ذات خود محدود است. او به‌تازگی مطلبی در مورد رابطه امریکا با حمله‌ای که به سفارت آن کشور در لیبی شد نوشته که دارای نکات ظریفی است. در ادامه نکاتی از این مقاله ارائه می‌شود:

۱- هفته گذشته پس از این که سفیر امریکا و هم‌هانش در شهر بنغازی (بستر انقلاب لیبی) مورد حمله قرار گرفتند، این پرسش توسط هیلاری کلینتون مطرح شد که «چگونه ممکن است این اتفاق در کشوری رخ دهد که ما برای آزادی به

آن کمک کردیم؟» نقشش امریکا در کمک به سرنگونی معمر قذافی به عنوان یکی از موفقیت‌های سیاست خارجی دولت امریکا مطرح شده، اما چرا اعراب نسبت به ایالات متحده خشمگین هستند؟

۲- پرسش مطرح شده توسط کلینتون مبتنی بر سه فرض است: الف- بشريت در آرزوی آزادی مطابق با تعريف غرب است. ب- این نقش مختص ایالات متحده است تا چنین آزادی را طبق مدلی گسترش دهد که زمانی جورج دبلیو بوش آن را برنامه آزادی نامید. ج- بسا این فرض که مقاصد امریکا خوب و غیر مضر است، باید اعمال قدرت از سوی امریکا مورد پذیرش قرار گیرد. باور به این سه فرض بستگی به این دارد که تاریخ را از جنبه مثبت و مورد علاقه خود ببینیم، در حالی که واقعیت چنین نیست. مشکل فقط از سوی هیلاری کلینتون نیست، بلکه بعضی از متفکران هم بهتر از او فکر نمی‌کنند. این روزها همه مسائل از طریق سه عبارت «جهان تک قطبی»، «پایان تاریخ» و «برخورد تمدن‌ها» توضیح داده می‌شود.

۳- این ایده که قدرت امریکا باید برای تحویل آزادی به سبک امریکایی اعمال شود، بویژه هنگامی اشتباه است که در مورد جهان اسلام به کار می‌رود. مسئله این نیست که اعراب، افغان‌ها و پاکستانی‌ها از آزادی نفرت دارند، برعکس مدارک فراوانی وجود دارد که آنها مشتاق آزادی هستند. مسلمانان قرن ۲۱ لزوماً خواستار تعريف آزادی به سبک امریکا نیستند که عاری از زمینه اخلاقی است، در عوض ساکنان گوناگون جهان پیچیده اسلام می‌خواهند خود تصمیم بگیرند که شامل چه رویه‌ای از آزادی شوند. بسیاری از آنها اعتقاد دارند که این امر باید فراتر از آزادی فردی و جامعه مصرفی باشد.

۴- مشکل سیاست خارجی امریکا این است که مانع می‌شود تا خود مسلمان‌ها مسیر خود را تنظیم کنند. مسلماً این نکته که ایالات متحده اجازه دهد تا مردم لیبی و مصر مشکلات خود را به روش خود حل کنند، بخشی از منافع امریکارا به خطر می‌اندازد، اما این امر باعث می‌شود تا توهم رایج مبنی بر این که بهترین مدل‌سازی توسط امریکان انجام می‌شود، از بین برود و «محدودیت‌های قدرت» امریکا مورد پذیرش قرار گیرد. اما سیاستمداران امریکا مایل نیستند این امر را بپذیرند. این امر برای هر کسی که کنوانسیون‌های ملی احزاب دموکرات و جمهوریخواه برای تبلیغات ریاست جمهوری رادیده باشد، واضح است. هر دو حزب در مورد جنگ به شدت فاجعه‌بار و مطلقاً غیر ضروری با

عراق [با همه پیامدهای منفی آن] سکوت اختیار کردند. اگر فکر می‌کنیم نکته‌ای برای آموزش به دیگران وجود دارد، بهتر است خود به عنوان سرمشق به آن عمل کنیم و فاصله عظیم میان ارزش‌های مورد ادعای خود را با رفتار واقعی خود کاهش دهیم.

منبع: دبلیو بیست (امریکا)،

۱۷ سپتامبر ۲۰۱۲ (۲۷ شهریور ۱۳۹۱)

نتیجه معکوس مداخله در لیبی

۱- حمله به کنسولگری امریکا و کشته شدن سفیر و همراهان او مثالی تراژیک از این امر است که چگونه سیاست خارجی مداخله‌جویانه امریکا باعث تضعیف امنیت ملی این کشور می‌شود. هر چه امریکا بیشتر تلاش می‌کند تا بقیه دنیا را به واسطه ترویج دموکراسی، کمک به دولت‌های خارجی یا بمباران کنترل کند، وقایع بیشتری از کنترل خارج می‌شود و به سوی هرج و مرج، پیامدهای ناخواسته و عقب‌نشینی سیر می‌کند.

۲- متأسفانه آنچه را که هفته گذشته در لیبی مشاهده کردیم، اتفاق جدیدی نیست. ایالات متحده در دهه ۸۰ میلادی به اسلامگرایان رادیکال در افغانستان کمک کرد تا اتحاد جماهیر شوروی را بیرون کنند. همین عناصر رادیکال بعدها به القاعده مشهور شدند و در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ علیه امریکا اقدام کردند. قبل از تهاجم امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، القاعده در عراق حضور نداشت. اما اشغال آن کشور و تلاش برای بازسازی آن مطابق ایده امریکایی باعث واکنشی مهیب شد که نتیجه آن حضور القاعده، کشته شدن هزاران امریکایی و بی‌ثباتی در آن کشور شد.

۳- در لیبی علاوه بر همکاری با دیگر گروه‌ها، با شورشیان اسلامگرای لیبی (LIFG) نیز همکاری کردیم که شامل عناصر خارجی القاعده بودند. باید خاطر نشان کرد که عناصر رادیکال مرتبط با القاعده که با آنها در عراق جنگیدیم، مشابه گروه‌هایی بودند که برای سرنگونی قذافی در لیبی با آنها همکاری کردیم. اندکی بعد از سقوط قذافی، پرچم القاعده بر فراز دادگستری بنغازی به اهتزاز درآمد. آیا باید تعجب کنیم که کمتر از یک سال بعد به کنسولگری امریکا حمله‌ای صورت گیرد؟

۴- باور خطرناکی در ذهن طرفداران مداخله (چه لیبرال و چه محافظه‌کار) وجود دارد مبنی بر این که جهان را با تطمیع بعضی از کشورها و بمباران کشورهای دیگر بازسازی می‌کنیم. وقتی جهان با ایده طرفداران مداخله تطابق نداشته باشد، آنها به شدت تعجب می‌کنند. واکنش وزیر خارجه

امریکا نسبت به حمله به کنسولگری امریکا در بنغازی ناشی از همین نوع آشفتگی بود، چنان که او پرسید: «چگونه ممکن است این اتفاق در کشوری رخ دهد که کمک کردیم آزاد شود و در شهری اتفاق بیفتد که آن را از نابودی نجات دادیم؟»

۵- هم‌اکنون ایالات متحده فعالانه در حال پشتیبانی از شورشیانی در سوریه است که حتی سازمان‌سیانیز اعلام می‌کند بعضی از آنها با القاعده مرتبط هستند. بعضی از این اسلامگرایان رادیکال مدتی قبل در لیبی می‌جنگیدند. باید از این اشتباهات درس بگیریم و فوری حمایت خود را از شورشیان سوری متوقف کنیم تا تاریخ دوباره تکرار نشود. در نهایت باید انگیزه مداخله‌جویانه خود را قبل از آن ترک کنیم که بسیار دیر شود.

منبع: سایت آنتی‌وار،

۱۸ سپتامبر ۲۰۱۲ (۲۸ شهریور ۱۳۹۱)

نویسنده: ران پال

خروج از فهرست سازمان‌های تروریستی

۱- مجاهدین خلق (MEK) از ۱۵ سال پیش در فهرست سازمان‌های تروریستی وزارت خارجه امریکا قرار داشته است. با این وجود طی چند سال گذشته گروهی از مقام‌های سابق از هر دو حزب امریکا با دریافت ده‌ها هزار دلار در حمایت از مجاهدین و خروج آنان از فهرست سازمان‌های تروریستی سخنرانی کرده‌اند که در میان آنها چهره‌هایی همچون لی همیلتون، اد رندل، و سلی کلارک از حزب دموکرات و رودی جولیان، تام ریچ و آندره کاردا از حزب جمهوریخواه حضور دارند. با وجود گزارش‌هایی همچون مقاله سیمور هرش در نیویورک مبنی بر آموزش مخفیانه اعضای این گروه در خاک امریکا در زمان دولت جورج بوش و گزارش شبکه NBC مبنی بر همکاری موساد و مجاهدین خلق، وزارت خارجه امریکا اعلام کرد که قصد دارد این سازمان را از فهرست سازمان‌های تروریستی خود خارج کند.

۲- این اقدام امریکا بار دیگر نشان داد یک گروه زمانی در فهرست سازمان‌های تروریستی امریکا قرار می‌گیرد که علیه امریکا خشونت انجام دهد یا سدره منافع آن شود و زمانی که از خشونت برای پیشبرد منافع امریکا استفاده کند، از فهرست مذکور خارج خواهد شد. رمی برولین پژوهشگر دانشگاه نیویورک در گزارش مفصل به صدام حسین به عنوان مثالی از این امر اشاره می‌کند. صدام زمانی که با اتحاد جماهیر شوروی در اوایل دهه ۸۰ میلادی متحد شد، در این فهرست قرار گرفت، اما

امریکا زمانی که می‌خواست او را علیه ایران تجهیز کند و منابع مالی در اختیار او قرار دهد، او را از این فهرست خارج کرد، بار دیگر اوایل دهه ۹۰ میلادی زمانی که امریکا قصد داشت به عراق حمله کند، صدام حسین در فهرست تروریست‌ها قرار گرفت. براساس نظر فلینت و من لورت از کارشناسان امور ایران، پیام رفتار دولت‌های امریکا در دستکاری فهرست سازمان‌های تروریستی وزارت خارجه این است که بهترین روشی که گروه‌های تروریستی می‌توانند اتخاذ کنند تا از این فهرست خارج شوند، درگیر شدن در نوعی تروریسم است که در ارتباط با منافع امریکا و همیمانان این کشور از جمله اسرائیل باشد و نه علیه آنها.

۳- واژه «تروریسم» بی‌معنا ترین و دستکاری شده ترین اصطلاح در گفت‌وگوهای سیاسی است. دولت ایالات متحده فقط با تحت فشار قرار دادن مجاهدین خلق از آنها خواست تا کمپ خود را در عراق تخلیه کنند و به عنوان پاداش نام آنها را از فهرست گروه‌های تروریستی خارج کرد، اما اساساً این موضوع چه ارتباطی به تروریسم و گروه‌های تروریستی دارد؟! در واقع تروریسم در مفهوم کاربردی آن به عنوان خشونت اعمال شده توسط دشمنان امریکا تبلیغ می‌شود. خشونت که توسط امریکا یا همیمانانش (از جمله گروه‌ها) اعمال شود، هر چقدر هم فجیع باشد، هیچ‌گاه در این تبلیغات تروریسم محسوب نمی‌شود.

منبع: گاردین (انگلستان)،

۲۳ سپتامبر ۲۰۱۲ (۲ مهر ۱۳۹۱)

نویسنده: گلن گرین‌والد

چرا مسلمان‌ها از ما بیزارند؟

۱- بیشتر اوقات از من به عنوان فعال مسلمان امریکایی می‌پرسند که «امریکا دارای آزادی بیان و دموکراسی است، چرا مسلمان‌ها از ما بیزارند؟» قضیه این است که مسلمان‌ها از این امور بیزار نیستند، بلکه از موارد نقض آنها و همچنین بی‌عدالتی متفرند. در مورد موضوع دموکراسی باید گفت که سیاست خارجی امریکا در مواردی از نقیض دموکراسی و دیکتاتوری‌هایی همچون یمن، یمن، صدام حسین، حسنی مبارک، قذافی، ژنرال ضیاء در پاکستان... حمایت کرده است.

۲- آزادی بیان نیز برای رشد و بلوغ هر جامعه‌ای حیاتی است، اما باید به طرز مسئولانه‌ای اعمال شود. این موضوع درست است که پیامبر اسلام در برابر توهین‌ها و آزارها صبر پیشه می‌کرد و ما مسلمان‌ها هم باید از ایشان پیروی کنیم، اما این نکته نیز دارای

اهمیت است که حتی غرب نیز در مورد توهین به ارزش‌های خود موضع‌گیری می‌کند، برای نمونه در آلمان انکار هولوکاست، مجازات زندان در پی دارد. بنابراین این دوگانگی و عدم رعایت عدالت در امر است که موجب خشم مسلمان‌ها می‌شود.

منبع: واشنگتن پست (امریکا)،

۲۱ سپتامبر ۲۰۱۲ (۳۱ شهریور ۱۳۹۱)

نویسنده: قاسم رشید

تندروهای نوکان و جنگ با ایران

۱- او با مادر ژانویه ۲۰۰۹ جورج بوش را شکست داد، اما نتواند آنها را همچنان در واشنگتن فراوان هستند. آنها اصرار به جنگ با سوریه و ایران دارند و پیامدهای فاجعه‌بار این اقدام‌ها برای آنها اهمیتی ندارد. رامنن همچون نتانیاهو برای امریکاست و هر دو نفر از خط قرمز و ضرب‌الاجل صحبت می‌کنند. نتانیاهو در سازمان ملل از نقاشی کود کانه بمب صحبت کرد، در حالی که مسئله مصالحه اسرائیلی-فلسطینی و رابطه اسرائیل با کشورهای دیگر را مورد بی‌اعتنایی قرار داد. هم نتانیاهو و هم رامنن شریک امریکایی‌اش مرتباً از تهدیدات موجود صحبت می‌کنند. بی‌مسئولیتی این دو نفر قطعاً خطر جنگ را افزایش می‌دهد.

۲- امریکا و اسرائیل با تهدیدی به جز آنچه خود ایجاد می‌کنند روبه‌رو نیستند. تفاوت نوکان‌ها با دیگران این است که محافظه‌کاران جدید سطح مخاطرات را افزایش می‌دهند. لیوت آبرامز مشاور سیاست خارجی پل رایان معاون رامنن است. آبرامز در نشریه ویکی استاندارد، مقاله‌ای با عنوان «زمان تصویب استفاده از نیروی نظامی علیه ایران» نوشت. رامنن و رایان خواستار اجازه کنگره برای جنگ همچون چک سفیدی هستند که جورج بوش پس از حمله‌های ۱۱ سپتامبر به دست آورد.

۳- مؤسسه «پروژه‌ای برای قرن جدید امریکایی» (PNAC) در سال ۲۰۰۹ خود را به عنوان مؤسسه «ابتکار سیاست خارجی» (FPI) بازسازی کرد، ولی سیاست‌ها بدون تغییر باقی ماند. اولویت آنها تغییر رژیم در سوریه و ایران است و برای مداخله نظامی اصرار می‌شود. جمی فلای، مدیر اجرایی FPI و اعضای دیگر در ماه اوت گذشته اظهار کردند که ایران پیشرفت به‌سوی توسعه سلاح‌های هسته‌ای را ادامه می‌دهد. البته مدرکی وجود ندارد که اظهارات آنها را تأیید کند و براساس گزارش‌های سازمان بین‌المللی انرژی اتمی، برنامه هسته‌ای ایران صلح‌آمیز است. با این وجود فلای و همکارانش در مؤسسه FPI از جنگ حمایت می‌کنند، همان‌طور

که دیگر محافظه‌کاران جدید نیز چنین کاری انجام می‌دهند. در صورت پیروزی رامنن در انتخابات ۶ نوامبر (۱۶ آبان)، احتمالاً به آنچه آرزوی آن را دارند خواهند رسید. مهمترین موضوع، پیشگیری از این امر است.

منبع: سایت مستلی واتر، ۱۶ اکتبر ۲۰۱۲ (۱۵ مهر ۱۳۹۱)

نویسنده: استیون لندمن

نتایج نادرست تحلیل‌های فرضی

۱- هنگامی که عده‌ای در امریکا به احتمال حمله به تأسیسات اتمی ایران فکر می‌کنند، رؤسای جامعه اطلاعاتی ایالات متحده باید این سؤال را از خود بپرسند «در صورتی که در مورد ایران اشتباه کرده باشیم، چه اتفاقی رخ می‌دهد؟» این پرسش هنگام حمله امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ که پیامدهای فاجعه‌باری نیز داشت، پرسیده نشد یا حداقل پاسخ داده نشد. قبل از اتخاذ سیاست‌هایی همچون تحدید نفوذ یا جنگ پیشگیرانه، در مورد کشوری که به ایالات متحده حمله نکرده، باید تا حد امکان از وجود مدارک مطمئن باشیم.

۲- تصویری که ما از نظر اطلاعاتی از ایران داریم، از تصویر عراق در سال ۲۰۰۳ مبهم‌تر است. ما در ایران از سال ۱۹۷۹ حضور دیپلماتیک نداشته‌ایم و فقط بر اطلاعات حاصله از تکنولوژی، ناظران بین‌المللی و روابط خارجی اطلاعاتی تکیه کرده‌ایم. جامعه اطلاعاتی با توجه به فقدان اطلاعات خالص، مجبور است بر پندارهای خود تکیه کند و در مورد چگونگی اداره برنامه هسته‌ای ایران از فرض کمک بگیرد. چنین تحلیل‌های مبتنی بر فرض به نتایج نادرست منتهی می‌شوند. به هر حال جامعه اطلاعاتی ایالات متحده نباید خطاهای سال ۲۰۰۳ خود را دوباره تکرار کند.

منبع: نوس آتجلس تایمز (امریکا)،

۱۳ اکتبر ۲۰۱۲ (۱۲ مهر ۱۳۹۱)

نویسنده: جورج راجر

شکاف میان نتانیاهو و باراک

۱- در حالی که بنیامین نتانیاهو به دنبال این امر است که با تأکید بر حمله بکجانبه، فشارها بر برنامه اتمی ایران را افزایش دهد، به شدت نیازمند پشتیبانی ایهود باراک و وزیر دفاع نیز است، اما شکاف‌های به‌وجود آمده در روابط میان این دو نفر، شرایط را برای نتانیاهو بحرانی کرده است. به نظر می‌آید وزیر دفاع اواسط این هفته صف اتحاد را شکسته باشد. او در یک موضع‌گیری مطبوعاتی از به چالش کشیدن کاخ سفید توسط نخست‌وزیر

انتقاد کرد و گفت: «نباید فراموش کنیم که ایالات متحده همیمان اصلی اسرائیل است و اختلاف‌ها باید به صورت پنهانی برطرف شود.»

۲- ناظران معتقدند این اظهارات دارای اهمیت قابل توجهی است و به نظر می‌آید باراک نیز به جمع مخالفان حمله نظامی به ایران پیوسته باشد. پس از مخالفت مقام‌های نظامی اسرائیل و ایالات متحده با حمله نظامی، اظهارات اخیر باراک نشان‌دهنده منزوی شدن نتانیا‌هو به عنوان تنها طرفدار عملیات نظامی علیه ایران است.

منبع: کویستین ساینس مانی‌تور (امریکا)،

۱۴ سپتامبر ۲۰۱۲ (۲۴ شهریور ۱۳۹۱)

نویسنده: جاشوا میتنیک

خط قرمزهای بی‌ارزش

۱- بنیامین نتانیا‌هو نخست‌وزیر اسرائیل که برای ترسیم خط قرمز برای توقف پیشرفت هسته‌ای ایران در تلاش بوده، ماه گذشته در یک برنامه تلویزیونی از او با ما خواست برای متوقف کردن ایران وارد عمل شود. او پس از آگاهی از خودداری او با ما در آخرین اقدام خود در مجمع عمومی سازمان ملل، نقاشی از یک بمب به دست گرفت و خط قرمزی روی آن کشید. قبلاً نیز مقام‌های اسرائیلی برای ایران خط قرمز تعیین کرده‌اند. برای نمونه نتانیا‌هو در اولین دوره نخست‌وزیری خود در سال ۱۹۹۶ هنگام سخنرانی در جمع نمایندگان کنگره آمریکا و ایهود اولمرت در سال ۲۰۰۶ این اقدام را انجام داده‌اند، اما ضمناً شاهد عبور ایران از آن خط قرمز بوده‌اند و ایران هرگز توجهی به این خطوط قرمز نداشته است.

۲- هرگاه ایران از یک خط قرمز عبور کرده، اسرائیل خط قرمزی دیگری تعیین کرده است؛ از تبدیل اورانیوم تا تولید اورانیوم کمتر غنی شده (کمتر از پنج درصد)، از مقدار انسدادک اورانیوم غنی شده تا تولید مقدار فراوان، از غنی‌سازی بیشتر از پنج درصد تا اورانیوم غنی شده ۲۰ درصد و تاراه‌اندازی سانتریفیوژهای غنی‌سازی اورانیوم به میزان ۲۰ درصد در تأسیسات زیرزمینی فردو، صدای اسرائیل بلندتر شده، اما تأثیر خاصی نداشته و فقط اعتبار آن را از بین برده است.

منبع: فائز پالیسی (امریکا)،

۱۱ اکتبر ۲۰۱۲ (۲۰ مهر ۱۳۹۱)

نویسنده: گراهام لیسون

خاموش کردن هیاهوی جنگ با ایران

۱- بنیامین نتانیا‌هو خود را نجات‌دهنده یهودیان

تصور می‌کند، امری که دیوید گراسمن رمان‌نویس اسرائیلی از آن به عنوان «جنون خودبزرگ‌بینی» یاد می‌کند. او مرتباً از هول و کاست یاد می‌کند و اصرار دارد که ایران در حال تلاش برای گسترش توانایی هسته‌ای برای دستیابی به سلاح هسته‌ای و استفاده از آن علیه اسرائیل است.

۲- تقریباً یک‌سال است که نتانیا‌هو اظهار می‌کند قصد حمله به تأسیسات اتمی ایران را دارد. اجماع جامعه اطلاعاتی امریکا به این امر اشاره دارد که اسرائیل فقط می‌تواند به تأسیسات اتمی ایران آسیب بزند و احتمالاً در برنامه هسته‌ای ایران تأخیر ایجاد کند، اما قادر به از بین بردن آن نیست. اجماع سیستم‌های اطلاعاتی اسرائیل به همین نتیجه‌گیری اشاره دارد. برعکس سکوت جامعه اطلاعاتی امریکا و نظامیان بازنشسته این کشور هنگامی که جورج بوش آماده می‌شد تا به سلاح‌های کشتار جمعی عراق حمله کند که در واقع وجود نداشت، رؤسای سابق و فعلی سازمان اطلاعاتی اسرائیل مخالفت خود را با نتانیا‌هو به روشنی اعلام کرده‌اند، بنابراین حمله‌های هوایی اسرائیل رخ نمی‌دهد.

منبع: واشنگتن پست (امریکا)،

۱۲ اکتبر ۲۰۱۲ (۱۱ مهر ۱۳۹۱)

نویسنده: ریچارد کوهن

عقب‌نشینی نتانیا‌هو در مورد ایران

۱- نکته اصلی اظهارات نتانیا‌هو در مجمع عمومی سازمان ملل این بود که او مجبور شده بود احتمالاً حمله نظامی علیه ایران را نه تنها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری امریکا در ۶ نوامبر (۱۶ آبان)، بلکه تا بهار آینده و حتی فراتر از آن به تعویق بیندازد. او با توجه به این که نتوانسته بود باراک او با ما را قانع کند تا برای برنامه هسته‌ای ایران خط قرمز تعیین کند، خودش خط قرمز تعیین کرد. حرکت نتانیا‌هو یادآور نمودارهای کالین پاول وزیر خارجه سابق امریکا در سخنرانی سال ۲۰۰۳ در مورد آزمایشگاه‌های موهوم و سیار سلاح‌های شیمیایی در عراق بود.

۲- علاوه بر مخالفت نظامیان ارشد اسرائیلی و امریکایی در مورد حمله به ایران و مهمترین آنها مخالفت ژنرال مارتین دمپسی رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا با این اقدام و رد درخواست نتانیا‌هو توسط دولت او با ما در مورد تعیین خط قرمز برای برنامه هسته‌ای ایران، اجتناب او با ما از ملاقات با نتانیا‌هو در نیویورک نشانه دیگری از وجود اختلاف میان این دو کشور در این زمینه است.

۳- مشکل اساسی نتانیا‌هو این است که تحلیلگران امنیتی هیچ نوع مدرک قانع‌کننده‌ای مبنی بر انحراف فعالیت‌های هسته‌ای ایران به سوی فعالیت‌های نظامی پیدا نکرده‌اند. لازم به یادآوری است که طبق پیش‌بینی‌های قبلی نتانیا‌هو، ایرانی‌ها باید در دهه ۹۰ میلادی به سلاح هسته‌ای دست می‌یافتند!

منبع: سایت گلوبال ریسرچ،

۲۸ سپتامبر ۲۰۱۲ (۷ مهر ۱۳۹۱)

نویسنده: ری مک‌کاورن

تداوم مبارزه و سرکوب در بحرین

۱- قتل علی حسین النیما، دانش‌آموز ۱۷ ساله موجب اعتراض‌های شدید در بحرین شده است. فعالان اپوزیسیون از حزب الوفاق اظهار می‌کنند که او بر اثر شلیک پلیس به تظاهرات مسالمت‌آمیز در منطقه سداد کشته شده است. اکثریت شیعه بحرین از ۱۹ ماه پیش در پی احقاق حقوق سیاسی خود از اقلیت سنی حاکم دست‌به‌عراض زده‌اند.

۲- نکته دارای اهمیت و اکشن بین‌المللی نسبت به تحولات در سوریه و بحرین است، در حالی که رهبران غربی بارها خواستار کناره‌گیری اسد شده‌اند و آشکارا از مخالفان حمایت می‌کنند، نسبت به رهبران بحرین کاملاً سکوت کرده‌اند. صاحب‌نظران معتقدند علت این امر، وجود پایگاه دریایی امریکا در بحرین است که هم‌پیمانی مهم برای امریکا علیه ایران می‌باشد.

منبع: دپلی تلگراف (انگلستان)،

۲۹ سپتامبر ۲۰۱۲ (۸ مهر ۱۳۹۱)

نویسنده: آدریان بلومفیلد

نقش راهبردی شاهزاده بندربن سلطان

۱- از زمان انتخاب شاهزاده بندربن سلطان توسط ملک عبدالله به عنوان رئیس شورای امنیت ملی در ماه ژوئیه ۲۰۱۲، وی مسئول هماهنگی سیاست‌های عربستان سعودی در مورد ناآرامی‌های سوریه بوده است. قابل‌توجهی بود که با توجه به شهرت او به عنوان فردی تندرو و جنگ‌طلب، موضع عربستان در مورد بحران خونین سوریه چگونه خواهد بود.

۲- شاهزاده بندربن سلطان از سال ۱۹۸۳ به عنوان سفیر عربستان در واشنگتن انتخاب شد و ۲۲ سال این سمت را عهده‌دار بود. او چنان‌که به ریگان و بوش پدر و پسر نزدیک بود که به «بندربوش» معروف شد. بخشی از رازی که در مورد او وجود دارد به نقش او در کمک به عناصر رادیکال افغان علیه اتحاد

جماهیر شوروی با پشتیبانی سازمان سیا در دهه ۸۰ میلادی مرتبط است. او به دشمنی با ایران، رقیب منطقه‌ای عربستان مشهور است و گفته می‌شود طرفدار ارتباط با اسرائیل است و خطر اسرائیل را کمتر از ایران می‌داند.

منبع: گاردین (انگلستان)،

۱۱۰ اکتبر ۲۰۱۲ (۱۹ مهر ۱۳۹۱)

نویسنده: یان بلک

ترکیه شو یک صلح نیست

۱- دولت ترکیه که توسط یک حزب سنی اداره می‌شود، کیفیت کشمکش‌ها در سوریه را مذهبی ارزیابی می‌کند و به همین دلیل پیوندهای خود را با اخوان المسلمین که نیرومندترین بخش اپوزیسیون سوریه است محکم تر کرده و در صدد سرکوب حقوق کردهای سوریه و مجازات اقلیت علوی به عنوان دشمن است. در واقع نگرش ترکیه به مسئله، اختلاف‌های مذهبی را در سوریه و خیم تر می‌کند.

۲- نکته دارای اهمیت این است که با توجه به ساختار شکننده اجتماعی در ترکیه، آفر و ختن آتش تعصبات مذهبی علیه علوی‌های سوریه، بدون تردید دشمنی علیه اقلیت مذهبی در خود ترکیه را به وجود می‌آورد و این امر می‌تواند باعث ایجاد کشمکش و درگیری در ترکیه شود. در ضمن خطر بزرگتری نیز وجود دارد. طرفداری ترکیه از سنی‌های سوریه موجب کشاندن ترکیه به یک کشمکش سنی شیعه در تمام خاور میانه می‌شود.

منبع: فارن افروز (امریکا)،

۱۱ سپتامبر ۲۰۱۲ (۲۱ شهریور ۱۳۹۱)

نویسنده: هلیل کاراولی

ریا کاری ترکیه در برابر سوریه

۱- ترکیه از یک سو با توجه به حمایت ناتو و مصوبه مجلس خود، از پر تاب خمپاره به منطقه مرزی خود از طرف خاک سوریه بهره‌برداری کرده، امری که ممکن است از سوی اپوزیسیون سوریه انجام شده باشد تا موجب تحریک جنگ میان سوریه و ترکیه شود. حتی روزنامه وال استریت ژورنال نیز در این زمینه نوشت: «ترکیه در حالی رژیم سوریه را مقصر دانست که همچنان مشخص نیست که این حمله‌ها عامدانه بوده است یا خیر. بیشتر تحلیلگران در ترکیه معتقدند بشار اسد از حمله به شهر و ندانن ترک سودی نمی‌برد.» اما از سوی دیگر ترکیه با تغییر موضع خود در یک سال گذشته مبنی بر تغییر رژیم در سوریه و

اعلام این که از جانشینی فاروق الشرع به جای اسد حمایت می‌کند، تلاش دارد که نشان دهد موضع سختگیرانه خود را تعدیل کرده است.

۲- رویکرد کنونی ترکیه در برابر سوریه، ترکیه را به اهداف خود نمی‌رساند و دارای دو اشکال است: اول این که امکان دارد شلیک توپ از سوی نظامیان ترکیه که وارد دومین هفته خود شده، گسترش یافته و به عنوان عاملی برای اتحاد در سوریه تبدیل شود. این امکان وجود دارد که سیاست ترکیه به جای تضعیف اسد، باعث تقویت او و متحد شدن سوری‌های میهن دوست با اسد در برابر ترکیه شود. دوم این که سیاست جایگزینی فاروق الشرع به جای اسد یا همان سناریوی یمن که از سوی ترکیه اعلام شده، با توجه به سلسله مراتب قدرت در سوریه و این که جامعه سوریه از چندین قوم و مذهب تشکیل شده، شانس موفقیت ندارد.

۳- داوود اوغلو وزیر خارجه ترکیه که مرتباً از سناریوهای پس از اسد صحبت می‌کند، این فرض را در نظر نمی‌گیرد که ممکن است اوضاع پس از اسد به هرج و مرج، کشتارهای ناشی از انتقام، تقسیمات فرقه‌ای، فروپاشی اتحاد ملی و... بینجامد.

منبع: آسیانایمز (هنگ کنگ)،

۱۱۰ اکتبر ۲۰۱۲ (۱۹ مهر ۱۳۹۱)

نویسنده: کاوه افراسیابی

پیمان جدید عراق با سوریه

۱- سفر نوری مالکی نخست‌وزیر عراق به روسیه و انعقاد قرارداد ۴/۲ میلیارد دلاری خرید اسلحه از روسیه، دارای پیام‌های بسیاری بود. احسان الشماری استاد علوم سیاسی دانشگاه بغداد معتقد است این اقدام مالکی گامی در جهت خارج شدن از چتر حمایتی ایالات متحده است.

۲- از سوی دیگر عبدالحلیم الرحیمی، نویسنده و عضو ائتلاف قانون به رهبری مالکی معتقد است هدف این سفر علاوه بر خرید اسلحه، بحث در مورد بحران سوریه بوده است. به گفته او عراق تلاش می‌کند تا رویکرد خود را نسبت به وضعیت سوریه همچنان متوازن حفظ کند. مالکی امیدوار است به توافق با روسیه نائل شود تا به اپوزیسیون غیر مسلح برای مصالحه با حکومت سوریه کمک کند.

۳- به نظر می‌رسد ترکیه که با شدت از این دیدار نگران هستند، طبق گزارش بعضی از منابع ترکیه با توجه به این که پروژه سیاسی دولت اردوغان به گسترش بحران در سوریه وابسته است، ترکیه از روابط حسنه عراق و روسیه در مورد بحران سوریه

هراس دارد. فائق بولت نویسنده و تحلیلگر سیاسی ترکیه می‌گوید: «ترکیه نمی‌تواند نسبت به این دیدار بی‌اعتنا باشد. برای دولت ترکیه کاملاً طبیعی است که به هر نوع تحول در بحران سوریه توجه کند.» در ضمن او هر نوع اتحاد محتمل میان عراق و روسیه را به علت اوضاع متغیر منطقه انکار می‌کند.

منبع: السفير (لبنان)،

۱۱۱ اکتبر ۲۰۱۲ (۲۰ مهر ۱۳۹۱)

نویسنده: هیفا زبطر

دوئل مرسی و اردش در مصر

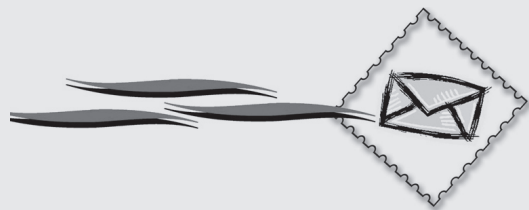
۱- محمد مرسی رئیس جمهور اسلامگرای مصر دستور بازنشستگی محمد طنطاوی وزیر دفاع و رئیس شورای نظامی و سامی عنان رئیس ستاد مشترک ارتش را صادر کرد. این اقدام شجاعانه‌ترین حرکت برای برگرداندن قدرت است که پیش از رسیدن او به ریاست جمهوری توسط ارتش از منصب ریاست جمهوری گرفته شده بود. محمد مرسی از ۳۰ ژوئن (۱۰ تیر) که منصبش را در اختیار گرفت، به نوعی در نبرد قدرت بی‌تحرک شده بود، ولی پس از این که ۱۶ سرباز مصری در پاسگاهی مرزی با اسرائیل در صحرای سینا توسط افراتیون کشته شدند، مرسی در پی این امر برآمد که اقتدار خود را بر ژنرال‌های ارشد اثبات کند. خبرگزاری رسمی مصر روز یکشنبه از قول مقامی رسمی در ارتش بدون ذکر نام اعلام کرد که این اقدام‌ها از پیش هماهنگ شده بود و هیچ نوعی واکنش منفی نسبت به این تصمیم‌ها در ارتش وجود ندارد.

۲- اگر تصمیم‌های مرسی همچنان با چالش روبه‌رو نشود به این معناست که شش دهه حکمرانی ارتش از کودتای ۱۹۵۲ پایان پذیرفته است. اما برکنار کردن طنطاوی و عنان لزوماً به این معنا نیست که ارتش به عنوان قوی‌ترین نهاد مصر مغلوب شده یا پس از دهه‌ها قدرت‌نمایی، بدون نبرد تسلیم می‌شود. اولین رئیس جمهور غیر نظامی مصر در لحظه‌ای این اقدام‌ها را انجام داد که ارتش به علت یک شکست امنیتی بزرگ در صحرای سینا تحقیر شده بود، چرا که این حمله، مهلک‌ترین حمله در تاریخ مدرن مصر به شمار می‌رود. ابوالقار، مؤسس حزب سوسیال دموکرات مصر، که این حزب نیز منتقد ارتش است، در این زمینه اظهار داشت: «اکنون نبرد قدرت به نفع مرسی رقم خورده است.»

منبع: هافینگتن پست (امریکا)،

۱۱۲ اوت ۲۰۱۲ (۲۲ مهر ۱۳۹۱)

نویسنده: حمزه هندواوی - سارا ادلیب



چشم‌انداز خوانندگان

نگاهی دیگر به پدیده روسپیگری

در شماره ۷۳ نشر به مطالبی پژوهشی درباره پدیده روسپیگری منتشر شد، در این رابطه خاطر‌های به‌دهنم رسید که در پی می‌آورم:

تقریباً همه صاحب‌نظران در مورد علل روسپیگری نظر مشترک دارند و جهل، بیسوادی، جدایی پدر و مادر، اعتیاد و در نهایت فقر را علت اصلی آن می‌دانند. به یاد دارم در روزهای پیش از انقلاب، تظاهرات مردم به اوج رسیده بود و کمتر روزی بود که شهیدی تقدیم انقلاب نمی‌شد. گهگاهی انقلابیون به ادارات و مراکز دولتی حمله می‌کردند و ساختمان‌ها و ادارات و پرونده‌های آن در آتش می‌سوخت. منزل آیت‌الله طالقانی به دفتر و مرکز مراجعات مردم تبدیل شده بود. دفتر در اطلاعیه‌ای از مردم خواست تا از حمله به ادارات و تخریب اموال پرهیز کنند. در محل دفتر هم چند توپ پارچه سفید و قلم رنگ مهیا شده بود. مرحوم حسین هوشیار هم که خطاط بود در محل حاضر بود و به محض اطلاع از محلی که احتمال تخریب و آتش‌سوزی می‌رفت، روی پارچه نوشته می‌شد: «ما کارکنان اداره... پشتیبانی خود را از انقلاب اعلام می‌داریم». بچه‌های دفتر به سرعت در محل حاضر می‌شدند و نوشته را به سر در آن اداره نصب می‌کردند و از تعرض مصون می‌ماندند.

در همان روزها (اوایل بهمن ۱۳۵۷) در خبرها آمده بود که عده‌ای به محل شهرنوحه حمله کرده‌اند و آنجا را به آتش کشیدند که به فوت چند زن سالمند انجامید. خبر به دفتر رسید، برای جلوگیری از تکرار آن پارچه‌ای آماده شد و خطاط شروع به نوشتن کرد: «ما...»، لحظاتی متحیر مانده بود که چه بنویسد، پس از مشورت با دیگران نوشت: «ما ساکنان این محله پشتیبانی خود را از انقلاب اعلام می‌داریم». قرار شد مرحوم آقای محمد اشغری برای نصب پارچه نوشته به محل اعزام شود. ایشان گفت از اراذل و اوباش محل نگرانی ندارم، ولی برای نصب این پارچه لازم است یک روحانی با من همراه شود. در آن زمان حجت‌الاسلام سجادی در محل حضور داشت که به همراه مرحوم اشغری نوشته را در محل نصب کردند. به دنبال حوادث پیش آمده اطلاعیه‌ای از سوی دفتر آیت‌الله طالقانی به شرح زیر صادر شد: «حمله به شهرنوحه به تحریک عمال مزدور بوده است: به تحریک عمال مزدور و کثیف رژیم و صاحبان قمارخانه‌ها و باجگیرهای محل عده‌ای از برادران معصوم و بی‌خبر مسلمان را به تهاجم به قلعه شهرنوحه واداشته‌اند، ولی چون به هر حال ساکنان این محله که از محکومین نظام فاسد استعمار و استبدادی این جامعه‌اند، به هر حال باید مصون از هر گونه تعرض باشند و در فرصتی مناسب با الهام از مکتب رحمت و کرامت انسانی اسلام هدایت و ارشاد شوند و به زیور توبه آراسته و به جامعه برگردند...» (کیهان، چهارشنبه ۱۱ بهمن ۱۳۵۷)

من در آن روزها بعد از ظهر هادر محل دفتر حاضر می‌شدم و پاسخگوی تلفن بودم. در یکی از روزهای پس از پیروزی انقلاب تلفن زنگ زد. خانمی گفت سلام، پرسیدم شما از کجا تماس می‌گیرید؟ گفت از قلعه زاهدی. به نظر من رسید حتماً

محل‌های است مانند قلعه حسن خان یا قلعه مرغی. گویا فهمیده بود من متوجه محل نشدم، از این رو توضیح بیشتری داد، که فهمیدم از کجا تماس گرفته (ظاهر پس از ۲۸ مرداد چون عده‌ای را از آن محله به خیابان‌ها آورده بودند قلعه زاهدی نام گرفته بود). از طرز حرف زدنش معلوم بود تحصیلاتی هم دارد. گفت تکلیف ما پس از انقلاب چیست و مادر کجا قرار داریم؟ کمی حاشیه رفتم و از این طرف و آن طرف سخن گفتم. مثلاً توضیح دادم پس از پیروزی مردم ویتنام برای زنان بازآموزی گذاشتند که حتی در ریف معلم‌ان قرار گرفتند. پس از توضیحاتی با چند جمله صحبت خود را پایان داد و گفت: «فحش‌دردی است لازم، ما فدا می‌شویم تا خانواده‌ها در آسایش و آرامش زندگی کنند.» تلفن دیگری هم داشتم که می‌گفت تکلیف چک و سفته‌هایی که گردانندگان از ما گرفته‌اند چه می‌شود آیا آنان می‌توانند در این رابطه اقدامی کنند؟ پاسخ معلوم بود به آنها گفته شد چنانچه شکایت کنند خود آنها تحت تعقیب قرار خواهند گرفت؛ با خیال راحت محل را ترک کنید.

ابوالحسن طالقانی

شعری در وصف آیت‌الله طالقانی

درود بر کسانی بویژه آنها که از خرمن پر برکت آیت‌الله طالقانی خوشه برچیده‌اند. هر گاه «پرتوی از قرآن» را که از سال ۱۳۵۲ با آن مانوسم می‌خوانم طلب آمرزشی برای آیت‌الله طالقانی دارم و دعایی که بار خدا یا این بوستان را از عطر مصفا گل‌های وحشی محروم مخواه. در همین حال بود که چند کلمه‌ای به یاد آن بزرگوار بر کاغذ روان شد:

سلام علی طالقانی ز ایران / که خود پرتوی بود ز آیات قرآن / همان مرد حقی که فرمود رهبر / بود پدر و مالک از اوج ایمان (۱) /... / امینی مکرم، فقیهی معظم / مفسر به قرآن، مدبر به میدان / پریده ز سبع السماوات بر تر (۲) / که بگذشته از گردش روزگار / یکی نجم ثاقب به شب‌های تیره / صفا گستر و بی‌همال و فروزان / زبان و قلم را به خدمت گرفته / یکی داعی الحق به درگاه یزدان / هدایتگر خلق در سجن و مسجد / چو یوسف که افتاده در کنج زندان / چنینند مردان ایمان و آتش / شهابی که رجم است بر تار شیطان /... / دل خواهد ای ایزد بی‌همانند / چو او هدیه فرما به هر نسل انسان.

پی‌نوشت:

۱- فرمایش امام خمینی (ره) در وفات آن بزرگوار.

۲- حکیم سنایی غزنوی: ز سبع السماوات تابر نیری / اندانی تو معنی سبع المثنی.

ادیب نیشابوری

یادی از ۱۷ شهریور ۵۷

صبح جمعه ۱۷ شهریور، از قبل مردم قرار گذاشته بودند که در ساعت ۷ صبح در

میدان ژاله (شهدا) جمع شوند. در هفته منتهی به ۱۷ شهریور، روز دوشنبه بر اساس اعلام قبلی، در تپه قیطریه تهران اعلام مراسم عید فطر می شود. پس از آن شماری از مردم بر حسب قرار قبلی شان در حالی که نیروهای پلیس به گرد آنها بودند به سمت پل رومی خیابان کورش کبیر (شریعی) حرکت کردند. آنها بدون آن که هیچ شعاری بدهند و در حالی که نیروهای نظامی هم با آنان حرکت می کردند، به سمت جنوب به حرکتشان ادامه دادند. هیچ کس نمی دانست صف مردم که حالا به راهپیمایی تبدیل شده بود تا کجای می تواند بدون مداخله نیروهای پلیس به حرکتش ادامه دهد. جلوی حسینییه ارشاد جمعیت مکتبی کرد. حالا دیگر تمامی خیابان کورش را جمعیت گرفته بود. امکان رفت و آمداتو میلی هان بود. یقین بود که حکومت قصد برخورد ندارد. بسیاری از کافه هادرهایشان را به روی مردم باز کرده بودند و پاراچ و شلنگ به مردم آب می دادند. قبل از متفرق شدن، در بین جمعیت پیچید که پنجشنبه از جلوی دانشگاه حرکت می کنیم. پنجشنبه ۱۶ شهریور همان تکرار شد، با این تفاوت که جمعیت با اطلاع قبلی خیلی بیشتر شده بود. آن روز هم قبل از متفرق شدن بار دیگر در همان جمعیت شایع شد که فردا میدان ژاله. آنچه جمعیت نمی دانست این بود که روز قبل پس از متفرق شدن مردم، هیأت دولت به همراه شورای عالی امنیت ملی اعلام برقراری حکومت نظامی در تهران و ۱۱ شهر دیگر می کند. تصمیم به حکومت نظامی در اواخر پنجشنبه شب نزدیک به ۱۲ شب گرفته شده بود، اما ارادیو در ساعت ۶ صبح بود که خبر برقراری حکومت نظامی در تهران را اعلام کرد. بسیاری از مردم صبح زود از منزل خارج شده و به سمت میدان ژاله به راه افتادند. غایت تصور بسیاری آن بود که مثل شب های قبل حداکثر چند گاز اشک آور شلیک می شود و در نهایت که کار بالا بگیرد، جمعیت متفرق خواهد شد. جوانان به یکدیگر نگاه می کردند و طبق معمول به دنبال لاستیک، مقوا، کاغذ روزنامه و هر چیزی که آتش بگیرد بودند که بعد از شلیک گاز اشک آور برای کم کردن اثر سوزش روشن کنند. برخی هم یاد گرفته بودند که گلوله گاز اشک آور را برداشته و به سرعت به طرف سربازان پرتاب کنند. از حدود ساعت هفت صبح، میدان ژاله پر از جمعیت شده بود. ساعت ۷:۳۰ عملاً جایی در خود میدان نبود و جمعیت همچنان به طرف میدان ژاله سرازیر بود. در این ساعت یکی از فرماندهان نیروهای نظامی که بخشی از میدان را گرفته بودند با بلندگوی دستی از جمعیت خواست تا متفرق شوند. فرمانده در سخنانش گفت که دولت از ساعت ۱۲ شب در تهران حکومت نظامی اعلام کرده و تجمع بیش از سه نفر ممنوع است. حدود ۱۰ دقیقه بعد مجدداً آن سخنان را تکرار کرد، اما جمعیت وقعی ننهاد. همان فرمانده فرمان آماده باش به نیروهای تحت امرش را صادر کرد. حدود ساعت ۷:۴۵ دقیقه صبح بود که فرمان شلیک داده شد. تصور بسیاری که در جمعیت بودند آن بود که شلیک هوایی است. باز تحرکات قبلی آموخته بود که با تیراندازی به سرعت به روی شکم بخوابیم، عده ای روی شکم خوابیدند. مشکل این بود که در وهله اول آنان که تیر خوردند هم مثل دیگران که خوابیدند به زمین افتادند. اما فریاد و ضجه های درد تیر خورده ها و وضعیت راعوض کرد. بسیاری به خاک افتادند، دیگر کسی نخوابیده بود، همه بر خاسته بودند و می دویدند. عده ای به فکر نجات معجز و حین بودند، برخی را روی دوش گرفتند و بسیاری در بهمن رویدند.

۱۷ شهریور در ادبیات سیاسی ایران جمعه سیاه نام گرفت و «تأثیر عظیمی در کشور به جای نهاد. بدین سان، بین شاه و مردم در پای خون حائل گشت. احساسات عمومی تحریک شد، نفرت مردم از رژیم شدت یافت، و بدین ترتیب مخالفت ها عمیق تر شد.» (آبراهامیان، ص ۴۷۷) ۱۷ شهریور کل فضای سیاسی کشور را دگرگون کرد و شعر سیاوش کسری با عنوان «ژاله خون شد» بر سر زبان ها افتاد. وقایع روی داده در جمعه سیاه در روزگار خود، در افواه هزاران کشته یافته بود که اجساد کشته شدگان توسط کامیون های ارتش به نقاط نامعلومی حمل و

در گورستان های دسته جمعی دفن شدند. «در محلات جنوب شهر، برای متفرق کردن مردم هلیکوپترهای جنگی به کار گرفته شد. در میدان ژاله، کاماندوها و تانک ها تظاهر کنندگان را محاصره کردند و چون نتوانستند آنان را متفرق کنند، به رویشان آتش گشودند. به گزارش یک خبرنگار اروپایی، صحنه شبیه جوخه اعدام بود؛ تعدادی سرباز به سوی معترضان نشسته آتش گشوده بودند.» (همان) فرمانداری نظامی تهران آمار ۸۷ کشته و ۲۰۵ مجروح را تأیید کرد. میشل فوکو فیلسوف فرانسوی که برای پوشش دادن وقایع انقلاب در یک روزنامه ایتالیایی به محل حوادث رفته بود مدعی شد که ۴۰۰۰ تن در این روز هدف گلوله قرار گرفتند. (۱) اما سال ها بعد بنیاد شهید و منابع دیگر تعداد کشته شدگان ۱۷ شهریور را ۸۸ نفر ذکر کردند که ۶۴ نفر آنها در میدان ژاله و ۲۴ نفر در سراسر تهران کشته شدند. بنا بر گزارش سازمان پزشکی قانونی و سازمان بهشت زهرا مجموع کشته شدگان روز هفدهم شهریور و زخمی هایی که تا روز ۲۶ شهریور فوت کردند ۱۲۶ نفر بوده است. (۲)

پی نوشت:

1-Ladjevardi, Habib. (August 1982). Iranian Oral History Collection. Interview recorded by Mohammad Baheri.

2-Abrahamian, Ervand. (2008). A History of Modern Iran. Cambridge University Press.

منبع:

-آبراهامیان، پروانده (۱۳۷۸). ایران بین دو انقلاب. ترجمه: کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری، محسن مدیرشانه چی. تهران: نشر مرکز.

محمد امین محمدپور

پاسخ به مقاله تحقیقی «ناگفته های تاریخ مشروطه»

چشم انداز ایران: تحقیق جالبی با عنوان «ناگفته های تاریخ مشروطه» به قلم سالار فاتح توسط حمدالله حق پرست به دفتر نشر به ارسال شد. این مطلب، خلاصه کتاب علی دیوسالار است که با عنوان «بخشی از تاریخ مشروطیت» در سال ۱۳۳۶ به چاپ رسیده است. علاوه بر این، همه مطالب و موضوعات مطرح شده از زبان سالار فاتح بویژه فتح قزوین و تهران توسط مجاهدین رشت، حرکت از رشت جهت تسخیر قزوین و جنگ های پارتیزانی و چریکی انقلابیون و سردهسته ها بویژه گروه ها و دسته های متصل به سردار محی و سپه سالار و سپه دار رشتی و مجاهدین قفقاز و گرجی و شکل گرفتن کمیته ستار در رشت و انزلی و سازماندهی آنها برای جنگ های چریکی و گرفتن شهر رشت و حرکت از قزوین به تهران و حدود نقش سردار فاتح در این گیر و دار، در صفحات ۹۴ تا ۱۸۰ کتاب ارزنده مرحوم فخرایی به نام «گیلان در جنبش مشروطیت» آمده است. این کتاب در سال ۱۳۵۳ توسط انتشارات کتاب های جیبی در سه هزار نسخه با دقت کامل منتشر شد و در آن عکس های جالبی آمده که خوانندگان عزیز و نویسنده این تحقیق را به آن ارجاع می دهیم.

در ضمن نکات مندرج در باره زندگینامه مختصر و دقیق دیوسالار (سالار فاتح) و شرح عملیات سالار در چندین صفحه از کتاب «میلاد زخم» نوشته آقای خسرو شاکری (نشر اختران) و دیگر کتاب ها آمده و برای بررسی تاریخ مشروطیت و بازخوانی نقش افراد تأثیر گذار در این واقعه می توان به آثار جوع کرد.

برای نویسنده محترم و فرزند مرحوم سالار آرزوی بهروزی و تحقیقات بیشتر در این خصوص داریم. با توجه به این نکته که ممکن است این تحقیق نکات تازه ای داشته باشد و در کتاب های ذکر شده نیامده، آن را در سایت www.mesaami.com به طور کامل می آوریم.

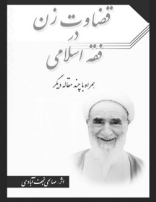
انتشارات امید فردا منتشر کرد

مجموعه ۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی) - نویسنده: داود علی بابایی
 جلد اول: دولت موقت مهندس مهدی بازرگان - جلد دوم تا چهارم: ریاست جمهوری دکتر ابوالحسن بنی صدر
 جلد پنجم: ریاست جمهوری شهید محمد علی رجایی و آیت الله سید علی خامنه ای
 جلد ششم تا دهم: ریاست جمهوری آیت الله سید علی خامنه ای و نخست وزیر میر حسین موسوی
 جلد یازدهم: زیر چاپ

و ۱۱ اثر دیگر



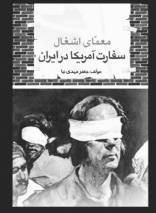
ستارگان از دیدگاه قرآن
 و ۱۱ اثر دیگر
 نویسنده: آیت الله دکتر محمد صادقی تهرانی



قضاوت زن در فقه اسلامی
 همراه چند مقاله دیگر
 و ۷ اثر دیگر
 نویسنده: صالحی نجف آبادی



تهران مخوف
 این اثر که در سال ۱۳۰۴ شمسی ابتدا در مجله ستاره ایران به صورت پاورقی و بعدها به شکل کتاب منتشر گردید، نخستین رمان اجتماعی ایرانی است. مشفق کاظمی رمان خود را با نگاهی به رمان های مدرن غرب نوشت.



معمای اشغال سفارت آمریکا در ایران
 و ۶ اثر دیگر
 نویسنده: جعفر مهدی نیا



فکرم در آسمان یا هوایما تصادف کرد
 کلماتور
 (سبک پرویز شاپور زنده می شود)
 نویسنده: داود علی بابایی

متن کامل تهران مخوف پس از گذشت سال ها از چاپ های نخست آن، هم اکنون به علاقه مندان عرضه می گردد.



اسرار قتل احمد دهقان
 مدیر مجله تهران مصور، نماینده مجلس شورا
 و صاحب تماشاخانه تهران

انتشارات امید فردا، ناشر با سابقه در چاپ و نشر کتابهای تاریخی، سیاسی، ادبی و نواندیشی دینی، آمادگی دارد تا در زمینه چاپ و نشر آثار شما از مرحله حروفچینی تا چاپ (با سرمایه شما) همکاری نماید.

* برای خرید بیش از ۵۰ هزار تومان در تهران بیک رایگان و برای شهرستان ها پست رایگان *
 حساب جاری: ۰۲۰۹۴۳۳۶۸۴۰۰۰ - شماره کارت: ۵۴۳۲-۳۷۴۹-۶۹۱۷-۶۰۳۷ بانک صادرات - امید علی بابایی

تلفکس: ۶۶۹۱۷۴۴۹ - ۶۶۹۱۳۵۶۸ - ۰۲۱ - خارج از وقت اداری: ۰۹۳۵۷۶۰۸۵۰۳ - ۶۶۹۰۶۷۵۶ - ۰۲۱